زندگی مسلمانان در قرون وسطا

نوشتهٔ: علی مظاهری - ترجمهٔ: مرتضی راوندی



زندگی مسلمانان

در قرون وسطا

LA VIE QUOTIDIENNE
DES MUSULMANS
AU MOYEN AGE
X[e] AU XIII[e] SIÈCLE

زندگی مسلمانان
در قرون وسطا



تألیف دکتر علی مظاهری

ترجمهٔ مرتضی راوندی

حواشی و اضافات از مترجم



تهران ، شاه‌آباد، اول خیابان ملت، تلفن ۳۳۸۳۰۹

با همکاری مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین

چاپ اول این کتاب دوهزار نسخه به‌تاریخ دی ماه یکهزار و سیصد وچهل وهشت خورشیدی درچاپخانهٔ تابش تهران به پایان رسید .

فهرست مطالب

مقدمهٔ مؤلف بر ترجمهٔ فارسی

اکنون شانزده سال‌تمام است که این دفترمختصر به زبان فرانسه منتشر شده است اما به‌حقیقت از تاریخ تألیف آن حدود بیست سال تمام می‌گذرد و مؤلف کتاب، درین مدت تألیفات و تحقیقات دیگری نیز نموده و منتشر ساخته است ـ بنابراین در این دفتر که به قلم فاضل ارجمند آقا سیدمرتضی راوندی به‌فارسی ترجمه شده و در دست خوانندگان فارسی زبان قرار می‌گیرد به حکم ضرورت دو نوع تجدید نظر لازم آمد یکی جرح و تعدیل بعضی از مطالب نسخهٔ دیرینه به‌زبان فرانسه بود و ازین لحاظ چیزهایی بر اصل، توسط مؤلف اضافه گردید و برخی از مطالب نیز که نیازمند به اصلاح بود با وجود تنگی فرصت تصحیح شد ـ واز جانب دیگر حتی المقدور لغات اصطلاحیهٔ تاریخی وجغرافیایی و علمی و فلسفی که معمول و مخصوص اروپاییان است به اصطلاحات رایج در کتابهای کلاسیکی یعنی قدیمی فارسی و عربی و ترکی که معمول فارسیگویان است تحویل گردید چنانکه کمتر صفحه وسطری بود ازین دفتر که در آن دست نبردیم و آن‌را مشمول حك و اصلاحی قرار ندادیم ـ وبه‌جرأت توان گفت که نسخهٔ حاضر کتاب ازبسیار جهات برنسخهٔ اصل فرانسهٔ آن راجح است ـ وامیدواریم که این دفتر برای فارسی‌گویان عموماً وبه‌جهت طالب علمان ودانشجویان خصوصاً مفید واقع گردد وتا حدی وامی که فقیر مؤلف کتاب از نیاکان خود در ذمهٔ خویش دارد بدین وسیله توخته وپرداخته آید .

ودر خاتمه ازفضلا ودانشمندان استدعا داردکه اگر به سهوی‌یاخطایی بازخورند به‌نحوی از انحاء مؤلف فقیر یا عامهٔ خوانندگان را مطلع‌سازند ـ واین کمترین انتظاری است که از پیشگاه بزرگان و دانشوران توان داشت برخواننده مبارك باد .

علی مظاهری

محروسهٔ پاریس به تاریخ روز جمعه
ششم رجب المرجب ۱۳۸۶ مطابق
به ۲۸ برج میزان سال یونت ئیـــل
۸۸۸ جلالی ملکی و ۲۱ ام اکطوبر
ماه ۱۹۶۶ میلادی

پیشگفتار

بامطالعهٔ کتاب حاضر خوانندگان درحدود امکان بهوضع زندگی روزانهٔ مسلمانان قرون وسطی واقف میشوند . بررسی و مطالعهٔ ما از قرن دهم آغاز می‌شود زیراکه نصوص ومصادر ومدارك ناچیزی که از دوره‌های قبل به دست ما رسیده است بیشتر مربوط به زندگی پادشاهان و اشراف نظیرهارون‌الرشید و مأمون و دربار پرشکوه و جلال آنهاست که مکرر مورخان درتوصیف آنها قلمفرسایی کرده‌اند واین‌آثار تاآنجاکه می‌دانیم جز تاریخ‌تولد ومرگ‌سلاطین وروی‌کارآمدن سلسله‌ها مطلبی دربرندارد .

از قرن دهم میلادی به‌علت‌پیشرفت سریعی که در زندگی شهرنشینی (بورژوازی) پدیدآمد منابع مربوط به زندگی مردم فراوان و قابل توجه می‌شود . از قرن یازدهم نیز مدارك واسناد مهم ومتنوعی به یادگار مانده‌که معرف عمران عالی و تکامل فکری جالبی است‌که در این دوران نصیب ملل کهنسال‌شرق شده است .

مطالعات ما تاپایان قرن سیزدهم ادامه دارد، زیراکه تنوع اطلاعات ومنابع به‌حدی است‌که میتوان به امور جزئی نیز واقف شد . از طرف دیگر بابررسی‌و کنجکاوی‌دقیق‌دراوضاع‌اجتماعی‌این‌دوره می‌توان به‌مراحل گوناگون تکامل تاریخی پی برد .

تحقیقات ومطالعات‌ما به‌حدود ۱۳۰۰ ختم می‌شود زیرادرهمین‌ایام‌است که قوس عمرانی تازیگری به انحطاط وفرسودگی‌می‌گراید و سرانجام در زیر ضربات مغول‌ها از۱۲۱۹ تا ۱۳۳۴ ازهم فرو می‌ریزد ودر روی خرابه‌های آن جامعه و تاریخ جدیدی به وجود می‌آید .

تصویر اوضاع اجتماعی جهان اسلام در قرون وسطا بدون توجه به وضع ملل مغرب زمین چنانکه باید دقیق نیست، زیرا دراین دوره شرایط زندگی درشرق صورت دیگری داشت . درشرق نزدیك ، درطی قرون دهم ، یازدهم، دوازدهم ، و سیزدهم می توان ناظر آخرین تغییراتی بود که در تمدن وعمران کهنسال شرق پدیدآمده است .

این تمدن و عمران که اصلا مبتنی بر نجوم وسیمیا و کیمیا بود، از ۱۳۰۰ قبل از میلاد تا ۱۳۰۰ بعد از میلاد یعنی یك دورهٔ هزار و چهارصد ساله را شامل می شود. درآن دورهٔ تاریخی مللی که مذهب آنان بهوسیلهٔ پیامبران منجم وستاره شناس پایه گذاری شده بود شرکت داشتند .

درآغاز اسلام این ملل ۷ قرن سابقهٔ تمدن داشتندو پس از گذرانیدن یك دورهٔ فئودالی کامل که برحسب وضع وخصوصیات کشورها هفت یا هشت قرن به طول انجامیده است، درحدود قرن نهم میلادی وارد مرحلهٔ بورژوازی یعنی دورهٔ «شارستان» شده اند.

به این ترتیب تمدن ملل اسلامی از قرن دهم تا سیزدهم به حد کمال نزدیك شد وما دراین کتاب ازسیر تکاملی آن سخن خواهیم گفت.

دراین دفتر ، ازبرخی حوادث سیاسی نظیر انقلاب قرامطه وانقلاب کبیر خلافت ومهاجرت ترکان سلجوقی و وقایع دیگری که درزندگی اجتماعی مردم مؤثر بود، سخن خواهیم گفت، ولی ازحوادث ناشی از جنگهای صلیبی که ازسال ۱۰۹۶ تا ۱۱۹۱ دوام داشته وازحوادث وپیشامدهای شگفت انگیز دستگاه خلفای قرطبه دراندلس که بیشتر به تاریخ اروپا بستگی دارد بحث و گفتگویی نخواهیم کرد ، برعکس به حدود ماوراءالنهر که زادگاه طبقهٔ حاکمهٔ این دوران، ومرکزمهمترین وقایع تاریخ عالم اسلام است، توجه بیشتری مبذول خواهد شد .

در زمینهٔ ریشه‌های تمدن و عمران اسلامی نظیر حکمت الهی، حقوق، فلسفه، معماری وادبیات آن که تاکنون درپیرامون هریك ازآنها کتب فراوانی ازطرف صاحبنظران بهرشتهٔ تحریردرآمده است، به علت تنگی مجال، ازشرح وتفصیل خودداری می کنیم، ولی خواننده درخلال اوراق این کتاب اطلاعاتی جزئی درهریك ازمباحث مذکور به دست خواهدآورد .

درفصلهای سوم وچهارم ازباب اول این کتاب زندگی محمد(ص) وخلفای

راشدین ودرباب چهارم وقایع تاریخی و سلسله‌هایی‌که بعداً روی‌کارآمده‌اند به‌طورکلی مورد مطالعه قرارگرفته‌است.

رشته‌های عمران وتمدن قرون وسطایی‌شرق درزمینهٔ علوم خفیه (مقصود کیمیا وسیمیا یعنی فیزیك وشیمی قدیم است) و اعیاد وفلکلورها وغیره درضمن باب پنجم فصل۷،۳،۵،۶ وباب ششم فصل۶وباب هشتم فصل دوم مورد مطالعه قرارگرفته است .

جغرافیای شرق میانه وفعالیتهای اجتماعی هرمنطقه ومناظر گوناگون آن درخلال بابهای پنجم، هفتم، نهم ودهم مطالعه ودر بارهٔ مشاهد ومزارات وسرحدات وسایر نکات جغرافیائی، درقسمت‌های دیگر کتـاب تحقیقاتی شده است .

به علاوه، در پایان این مجلد، گرته ونقشه‌ای از دول اسلامی درقرون وسطا و همچنین فهرست اجمالـی خاندان‌های پادشاهی به نظر خوانندگـان می‌رسد.

نشست و برخاست روزانهٔ مسلمانان ، طـرز زندگی و تغذیه و لبـاس پوشیدن ، کارکردن ، دعا و نیایش ، تفریحات و اعیاد مذهبی ، و آداب و رسوم عامیانه و اهم وقایع زندگی‌آنان با دقت‌تمام به‌طرزی ساده وروشن‌بیان شده است.

این‌کتاب نخستین‌اثری‌است‌که درچنین‌زمینه‌ای نوشته‌شده است‌وهرجملهٔ آن مستند به مراجع ومآخذ متعددی است.

درذکرمصادر و مراجع‌کتاب به اختصارگرائیده‌ایم ودر موارد ضروری به ذکرمهمترین‌منابع پرداخته‌ایم وخواننده‌بدون هیچ زحمتی به‌آنها دسترسی خواهد یافت. فهرست کلی‌منابع برای اطلاع عامهٔ خوانندگان درپایان‌کتاب آمده‌است.

به علل تاریخی، تغییراتی چند دراملای بعضی اسامی داده شده است : سابق براین کلمه ترك «Turks» درشرق میانه به‌کلیهٔ اقوام چادرنشین‌شمالی نظیر تیتی‌ها، صقالبه وسکنهٔ روس‌قدیم اطلاق می‌شد. باتوجه به‌این‌معنی برای گریز ازهرنوع سوء تفاهم، کلمهٔ ترك را باکاف «K» نوشتیم، تابا«تورك»‌های عثمانی‌یعنی‌باسکنهٔ‌کشوری‌که در دوران جدید براثرمهاجرت قبایل‌ونژادهائی که ازدشت جته وسیبره، به‌سوی غرب‌آمده‌اند اشتباه نشود.

همچنین شرقیها کلیهٔ جنگجویان ترسای غربی را فـرنگی «Frank» می‌خوانند، مثلا یك نفربومی جزایر بریتانیا اگرفئودال‌بود اورا«فرنگی» و اگررعیت بود اورا «رومی» محسوب می‌داشتند ، با توجه به این معنی کلمهٔ فرنگ را در موردی که مراد ومقصود معرفی مملکت فرنگ باشد ، بـه کار می‌بریم وزبان ومردم آن سرزمین را «فرنگستانی» می گوئیم.

همچنین درآغازقرون وسطا کلمهٔ ساراکنوس «Saracaenus» به‌تمام سکنهٔ جمهوری دریائی وبازرگانی صابیان اطلاق می‌شدکه در زیر مردابهای دجله قرار داشت وبعضی از جـزایر خلیج فارس را نظیر خوارگـان شامل می‌شد. سکنهٔ این حدود به مذهب صائبه معتقد بودند وپیروان این‌مذهب‌هنوز به‌کتابهای «کنزا وسدرا ذیحیا» یعنی گنج ودفتریحیی معتقدند واز نظر مردم بیزانس یابوزنطیه ورومیها وترسایان قدیم‌اسلام قرون وسطا شعبه‌ای ازمذهب صائبه بود. لکن اروپائیان ، مسلمانان عصرجدید را ازنوع مسلمانان‌عثمانی می‌دانند.

غربیها درموقع جنگهای صلیبی ساراکنوسها راکه مسلمانان قدیم‌باشند به‌خوبی از «موزولمان» یعنی یك مسلمان ترك یاترکمن تشخیص می‌دادند ، بعدها موقعی‌که طبقهٔ تربیت‌یافتهٔ مسلمان قرون وسطا ازبـین رفت،کلمه‌ای را که به خصوص به‌آن مردم اطلاق می‌شد فراموش کردند، بدین‌جهت است‌که ما ساراگنوس را «سارازن» می‌نویسیم، به معنی «تازی» لیکن عملاآن را به مسلمانان قرون وسطا ترجمه می‌کنیم.

برای تسهیل‌کارخواننده، تاریخ رابا مبدأ میلادی واوزان واندازه‌هارا درسیستم متری وپول را برحسب فرانك طلای قرن ۱۹ تعیین کردیم وبرای اسامی جغرافیائی‌اسلامی، اصطلاحات بین‌المللی رابه‌کار بردیم واگراختلافی دراین زمینه‌ها به‌چشم بخورد ناشی ازضرورت علمی‌است.

دکترعلی مظاهری

عضوآکادمی بین‌المللی اخبار علوم وعلما «درپارس»

زندگی روزانهٔ مسلمانان در قرون وسطا یا عصر میانگین

باب اول : زندگی مذهبی

فصل اول

مسلمانی از قرن دهم تا قرن سیزدهم

آیین‌مسلمانی، بیش‌ازدیگرادیان درطی‌قرون، دستخوش‌تحولات وتغییرات گوناگون شده است، زیراکه باگذشت زمان اقوام وملل‌مختلفی، ازنژادهای گوناگون‌زیرپرچم‌اسلام گردآمدندکه بعضی‌ازآنها درحلقهٔ قطبی‌سکونت‌داشتند (مسلمانان سیبریه و فنلاند) و برخی دیگر درمالزی و سودان یعنی مناطق استوائی زندگی‌میکردند و هریك ازآن اقوام خلق و خوی و عادات خاصی داشت ، اسلام ناگزیر بود ، خود را با خصوصیات اخلاقی و اجتماعی ملل گوناگون و سیر تکامل‌زمان هماهنك سازد . تمدن شرق میانه در دورهٔ قرون وسطا بسیارپیشرفته ومترقی بود. درقرن هفتم‌میلادی‌آیین‌اسلام، دراین منطقهٔ وسیع راه یافت ، از این دوره غالباً تمدن اسلامی تازیان با تمدن کهن‌ملتهای این‌منطقه اشتباه شده‌است. دردورهٔ اشکانیان(از ۲۵۰ ق. م. تا۲۲۶ب. م)تمدن آسمانی‌شرق دورهٔ‌کودکی‌رامی‌گذرانید. در دورهٔ حکومت ساسانیان (از۲۲۶ تا ۶۲۲ ب . م .)که دورهٔ شباب و رنسانس ورشد فرهنگی ملل شرق میانه است ، سکنهٔ شبه قارهٔ هندوستان به‌آیین بودائی (مذهب شمنان) و اهالی سمرقند وایران وارمنستان به‌دین زرتشت و سکنهٔ بین‌النهرین به‌مذهب صابئه‌و

مردم شام و آسیای صغیر به‌مذهب مسیح گرویده بودند.

در طی قرن هشتم این مذاهب و آیینهای گوناگون که با هم ازجهاتی وجه مشترك وهماهنگی داشتند ، در عالم اسلام که می‌خواست قدرت جهانی خود راگسترش دهد ، کمابیش مستهلك شدند ، از قرن‌نهم اقوام شرق میانه ازاسلامی که متوجه‌امور مادی‌ودنیایی‌شده‌بود منصرف وبیزارشدند. اندیشه‌های قدیمی وقبل از اسلام بار دیگرزنده شد .

کتاب محمد (ص) (۵۷۱ ـ ۶۳۲) واحادیث جانشینان بلا فصل‌او، یعنی اسلام ساده و بی‌آلایش نخستین ، از مدینه پایتخت حجاز ، قدم فراتر نهاد و وارد شام و دمشق (۶۶۱ ـ۷۴۴) شد (نزدیك دریای مدیترانه) . در اینجا یکی از فرق مسیحی به نام یعاقبه یا یعقوبیان که منکر تثلیث یا به‌اصطلاح مونوفیزیت به‌شمارمی‌روند (Manuphysite) زندگی‌میکردند. پس از چندی اسلام به طرف شرق فرات روی‌آورد که سکنهٔ‌آن نسطوریها و پارسیان بودند، تازیان جهانخوار ازآغازکار بامقاومت و سرپیچی ملل‌مغلوب روبه‌رو شدند .

در رأس ملتهائی که علیه تازیان به پا خاستند و موجبات تفوق فرهنگ هندی وایرانی‌رافراهم‌کردند،دریاگذاران وبازرگانان خلیج فارس، بحرین، وهجرولحسا(هرسه درکرانهٔ عربستان) و توّج برساحل فارس ومخصوصاً سکنهٔ جزایر خوارگ و زاد وبوم صابیان یاکیشداران یحیی که نصاری او را با « ماریوحنای غسل‌گر » یکی می‌دانند وخوارگیان یا خوارجیان یا خوارج که پادشاه ساسانی‌را خلیفهٔ خود می‌دانستند ، جملگی ، چون دشمنانی آشتی ناپذیر به‌پیکار برخاستند و با علی و حجاج و بنی‌امیه جنگهاکردند * ۱

---

* در زبان فارسی (خوار) پستبومی است که آبها درآن جمع‌گردد، و خوارزم جایی‌است که آبهای آمودریاآنجا مجتمع‌می‌شد. ایرانیان وپارسیگویان نیزولایتی راکه آبهای‌فرات ودجله وخلیج فارس‌درآن‌گسترده می‌شد «خوارگان» نامیده بودند. این قوم درحدود ۱۲۰ ق.م. به یکی‌ازشعب دین‌زرتشت‌گرویدند وپس از ظهور اسلام باحضرت علی نبردها کردند وپیروز شدند وباآنکه هرگز مسلمان نشده‌اندآنها را«خوارجی» نامیده‌اند.

نام خلیج فارس در اوستا (دریای خوارك) است ودر خط پهلوی دریای خارك نوشته شده ولی خاورشناسان آن را به غلط (دریای خرك) خوانده‌اند. مؤلف .

چنانکه در بابهای چهارم و پنجم خواهیم دید ، آنان تحت عنوان « قرمطیان »عراق رابه‌سال ۸۹۰ و شام را در سال ۹۰۰ و بالاخره مکه را در سال ۹۲۹ به‌تصرف خود درآوردند و ازآنجا حجرالاسود را در ربودند و نومسلمانان ازنژادآنها باعنوان معتزله به‌نام پیروی ازعقل و استدلال‌درقرن نهم ، پرچم علم‌کلام یا عقل‌مندی « راسیونالیسم » اسلامی‌را در دست گرفتند. عده‌ای ازاین عناصر که می‌توان‌آنها را اصلاحطلبان جهان اسلامی شمرد به‌نام صوبهیه یا صوفیه‌که ظاهراً اسم‌آنها از صفت سنسکریت « صبحیا » به معنی بهشتی ومینویی مشتق‌است، معتقد بودندکه جهان به وسیلهٔ گروهی رجال‌الغیب که آموزگاران و مربیان نامرئی باشند اداره می‌شود . آنها مانند مانویان به سه درجه منقسم می‌شوندکه عبارتند از ابدال، ابرار و اوتاد. هر دسته زیر فرمان دستهٔ دیگرو اوتاد از نقبا تبعیت دارند . محمد (ص) را یکی ازآنها محسوب میداشتند. ونسبت به وی احترام فراوان قایل بودند واورا فرستادهٔ مینو و قطب خود می‌شمردند .

اطلاعات مهم وارزنده‌ای‌که در دورهٔ بعد از طرف هجویری نیشابوری راجع به تشکیلات صوفیان به دست ما رسیده ، از سازمان واجتماعات مخفی آنان‌که شبیه سازمان اجتماعی‌مانویه است حکایت می‌کند . گروههای مختلف صوفیان دربرابرمردم در بصره ودشت میشان وحدود خوارگان به تظاهراتی دست می زدند . آنها در شهر بغداد نیز تشکیلاتی داشتند و از همین مرکز خلافت عباسی باکاروانی در سراسر مراکز و شهرهای بورژوایی و تجاری جهان اسلامی پراکنده می‌شدند.صوفیان دورهٔ خلفای مستبد بـا استادی تمام هدف غائی تشکیلات خودراکه برانداختن استبداد عرب بود درزیرپردهٔزهد وپرهیزکاری و پوریتانیزم * بورژوا مخفی می‌کردند . بعضی ازآنها مانند **الحراز**(متوفی در۸۹۰) خود را محو درذات باری می‌شمردند (فنافی‌الله) وازمردم دعوت می‌کردندکه باتحمل ریاضت به‌طرزهندوان به‌خدا بپیوندند، برخی دیگرچون**القصاب**(متوفی‌در۸۸۴) با روشهای تبلیغاتی هیجان‌انگیز وبا اقدام به‌اعمال خارق‌العاده و ارتکاب گناهان بزرگ از طـریق ملامتی ، توجه عمومی را به خود جلب می‌کردند وعده‌ای از بورژواهارا مرید وپیرو خود می‌ساختند.[1]

---

* پوریتانیزم به اصـول عقاید پوریتنها **Puritain** اطـلاق می‌شود و پوریتنها، یکی ازفرق متعصب پرتستانهای اسکاتلند بودندکه قسمت اعظم آنها به امریکا مهاجرت‌کردند . این جماعت درانقلاب ۱۶۴۸ انگلستان نقش مهمی ایفا کردند . مترجم

جمعی دیگر[۲] ازآنان به وسیلهٔ ایادی ودوستان وهمفکران، افسانه‌هایی درفضیلت خود منتشرمی‌کردند وگاه با تظاهر به تواضع وفروتنی عده‌ای از مردم ضعیف‌النفس‌یاقوی‌الاراده رابه دورخودجمع می‌کردند،چنانکه درمورد **سهل تستری** (متوفی در۸۸۶) شایع شده بودکه بر روی آبها راه می‌رود ، یعنی مظهرخضر الیاس است. روزی شخصی ناشناس ازاوپرسیدکه آیا راست است‌که‌تو روی‌آب حرکت می‌کنی. سهل تستری‌گفت ازاین مؤذن‌که مردی راستگوست بپرس . مؤذن مسجد که مردی حقیقت‌گو بود به مرد ساده لوح گفت من این صوفی را هفته قبل درحالی‌که نزدیك بود درحوض رباطغرق شود ازمرگ نجات دادم. معذلك مرد عامی اعتقاد وایمان خود را نسبت به صوفی از کف نداد و قول وی را به شکسته نفسی و کتمان سر یا صداقت حمل‌کرد[۳] .

بعضی ازاین پیشوایان عالم تصوف ازشهادت وجان دادن درراه ابراز افکار خود بیمی نداشتند وسعی می‌کردند ازاین راه افکار عمومی را به خود متوجه سازند،چنانکه **حلاج**(مقتول در۹۲۱) که زادگاهش بیضای فارس و ازگروه علمداران دیوان خراج ورئیس صوفیان بغداد بود، ادعای خدایی و پیغمبری‌کرد، اصحاب اوگویند چون محکوم به مرگ شد باشجاعت بسیار مانند **یسوع نصرانی*** رنج‌صلیب راتحمل‌کرد. ولی درتواریخ دولتی خلفا نوشته شده‌که مأموران پلیس درمنزل **حسین‌منصور**مدارك و اسناد بسیار به دست آوردندکه حاکی ازمکاتبات سری اوبا قرامطه بود وتمام مطالب به خط مرموزوسری[۴]قرمطی نوشته شده بود.

پس‌ازمدتی‌کوتاه صوفی دیگری به نام **شلمغانی** (مقتول در۹۳۲)به فتوای سنیها به دارآویخته شد، زیرا او خود را به مردم روح‌القدس معرفی کرده بود وازتشکیل‌جمهوری مؤمنان سخن می‌گفت.

جماعتی‌دیگرازصوفیان باشجاعت‌تمام(آخرالزمان)یعنی‌آمدن‌مهدی(ع) را به مردم عصر خود بشارت می‌دادند ومی‌گفتند که مهدی موعود در سال ۳۵۰ (۹۶۰-۹۶۱) ظهور خواهدکرد. این‌مهدی همانا خلیفهٔ فاطمی بودکه جنوب اروپا ومصروافریقا راتصرف کرد وقصد تسخیر بغداد داشت. آنهانیز به‌نام اینکه جاسوسان وستون پنجم دشمنهای بغدادند، پس ازمحاکمه درزیر

* عیسی به‌زبان عبری . م

تازیانه جلادان شربت شهادت نوشیدند. از آن پس یعنی درعهدآل بویه‌مشایخ صوفیه روشی اعتدالی پیش گرفتند و فقط با تظاهر به زهد وورع عدهٔ زیادی مریدپیداکردند ، شیخ جنید بغدادی (متوفی در ۹۸۰) همه روزه سه‌هزار بار تسبیح دعا می‌گردانید، بعضی ازصوفیان که اهل ریاضت بودند درهرسه شبانه روز فقط یك‌شب‌می‌خفتندو برخی‌دیگر هرسه روزیك‌وعده غذامی‌خوردند.* به طورکلی صوفیان مورد احترام ومحبت مردم بودند ، در مسافرت از آنها به‌گرمی پذیرایی می‌شد و از دادن غذا و به خصوص پول به آنان خودداری نمی‌کردند.[4]

در واقع‌این‌صوفیها ازبسیاری جهات مشابه با پوریتانهای اروپابودند. همچنانکه بعدازانقلاب بعضی ازصوفیان درجهٔ دونتر شکمپرست‌بودند ، **

---

* جمعی از صوفیان مردم را به‌کاروکوشش دعوت میکردند وبه زاهدان گوشه‌نشین به دیدهٔ انتقاد مینگریستند. از جمله چون به «سری سقطی» گفتندکه فلان پیراز«کوه لکام» تورا سلام می‌رساند، وی درپاسخ گفت: «مرد باید درمیان بازاربه حق مشغول باشد» شیخ عطارصوفی عالیقدر، روزی نبودکه ساعتهاازوقت خود را به مداوای بیماران صرف نکند، شیخ ابوسعید ابوالخیر نیز مردم را به فعالیت وآمیزش با خلق تشویق میکرد «شیخ را گفتند فلان کس برروی آب می‌رودا گفت سهل‌است بزغی (قورباغه) وصعوه‌یی نیز برروی آب می‌رود، گفتند فلان‌کس درهوا می‌پردگفت زغنی ومگسی نیزبرهوا می‌پرد،گفتندفلان‌کس در یك لحظه ازشهری به شهری می‌رود...گفت این چنین چیزها رابس قیمتی‌نیست، مردآن بودکه **میان‌خلق نشیند ودادوستدکند وزن‌خواهد** وباخلق درآمیزدو یك لحظه از خدای خود غافل نباشد ...» مأخوذ ازتذکرةالاولیاء شیخ عطار . «مترجم»

** پس‌ازقیام امریکا علیه‌پادشاهان‌انگلیس‌واعلان جمهوری ایالات‌متحده درسال۱۷۷۵ دیگرپوریتانها غیرازدریاگذاری وتجارت‌کاری نداشتند ــ صوفیان نیزبعد ازانقلاب‌کبیربغداد علیه مقتدر خلیفه ودوران بورژوازی آل بویه دیگر نقش سیاسی مهمی نداشتند وکارشان بیشتر بازرگانی ، ریاست دینی‌بازاریان و حزبسازی بود.

صوفیان بورژوا مآب وآزادیخواه ابداً ربطی به صوفیان مرتجع و ضد بورژوازی وطرفدار فئودالیزم عصر استیلای سلجوقیان ندارند، چنانکه همان صوفیگری دورهٔ سلجوقی‌هم‌که هنوزنیمه فئودال‌است ابداً ربطی‌به صوفیگری کاملا فئودال دورهٔ مغولی ومغولگری تیموری وعثمانی‌وازبك وصفوی ندارد ، صوفیانی که صاحب تذکرةالاولیاء ازآنها سخن‌می‌گوید ازنوع دوم وصوفیگری ملاجامی ازنوع سوم‌است، لکن صوفیانی‌که ما دراینجا شرح دادیم به (ژان ژاك روسو) و ژاکوبنهای انقلاب فرانسه شباهت دارند. مؤلف

چنانکه امروز نیز به اشخاص پرخور می‌گویند «اشتهای صوفی دارد» با این حال، پیشوایان عالم تصوف به‌پیروان خود تأکید می‌کردند که درمجالس‌سور وضیافتها ازافراط وزیـاده روی خودداری کنند ـ بعضی از صوفیان مرتکب گناهانی نیز می‌شدند و عقیده داشتند که پرستش خدا ، آنها را از رعـایت مقررات واصول مذهبی بی‌نیاز می‌کند.

برخلاف روش صوفیان دیرین ورباط گزین، بعدها ، بعضی از صوفیان زن‌اختیار[5] کردند وبرخی چندزن[6] گرفتند، ولی‌اکثرصوفیان مجرد می‌زیستند وبازهد وورع وروزه‌داری‌زندگی[7] می‌کردند* . لباس‌پشمینه‌ای‌دربرمی‌کردند که ازوصله‌های رنگارنگ ترکیب شده بود، ومعتقدبودندکه تنها با این‌لباس می‌توان‌عبادت[8] کرد (البته این نظریهٔ دورهٔ سلجوقیان است).

با اینکه در قرون اولیه اسـلامی ساز و آواز منع شده بود ، به همت صوفیان متأخر باردیگر در دورهٔ سلجوقیان استفادهٔ از موسیقی معمول شد ، به عقیدهٔ صوفیان این دوره ، همکاری خوانندگان و نوازندگان در مراسـم عبادت‌خدا ضرورت دارد . بعضی‌از فرق تصوف در دورهٔ سلجوقی رقص‌مقدس مذهبی‌راهم‌مشروع ومجازمی‌شمردند.دردورهٔ ترکمنها وعثمانی عده‌ای از این درویشان بودندکه فرنگیان‌آنهارا درویش چرخ زننده« مولویه » و درویش چخنده یا جیغ زن «رافعیه» می‌گویند . در بیت‌المقدس صوفیان قرآن را در پردهٔ الحان می‌خواندند و ساز مذهبی می‌نواختند گویند از اواسط قرن نهم عده‌ای صوفی در شیراز ودر نیشابور پایتخت طاهریان زندگی می‌کردند ولی این خاط مبحث است میان خوارج و صوفیه .

مقدسی مورخ که در حدود سال ۹۸۰ میلادی در کردستان مسافرت می‌کردیك روزچهل‌صوفی‌رادیدکه‌لباس‌پشمینه‌پوشیده‌وبادانه‌های بلوط زندگی می‌کنند ، اینها باید کردان معمولی بوده باشندکه جامهٔ پشمی لباس عادی و آرد بلوط‌لباس‌عادی وقوت ملی‌آنهابوده وهنوزهم‌هست وربطی‌به تصوف‌ندارد . درقرن‌دهم ویازدهم‌جماعتی ازصوفیه‌کەدرعمل ازمذهب خاص **محمدبن کرام**

---

* یکی ازصوفیان به‌نام شیخ‌ابواسحق شهریارکازرونی مردم‌را به‌زناشویی تشویق می‌کرد ومی‌گفت «هرآن‌کس‌که هوای شهـوت بروی غالب است باید زن کند تا در فتنه نیفتد واگر دیواروزن درپیش من یکـان نبودی زن کردمی.» «مترجم»

(متوفی در ۸۶۸) پیروی می‌کردند نه‌تنها درماوراءالنهر خراسان‌که منطقهٔ نفوذ پادشاهان غزنوی باشد (۹۷۷ – ۱۰۵۰) مستقر شدند ، بلکه برای خود ، رباطها یعنی‌خانقاهها ، حتی در بیت‌المقدس وفسطاط (قاهرهٔ قدیم) ودر حدود هفتصد[۱۰] صومعه در افریقاواندلس تأسیس کردند *.

ما وارد این بحث نمی‌شویم که صوفیان قرن دهم مسلمانان با ایمانی بودند یا خیر وبه‌کسانی‌که درمقام طرح‌این‌سؤال باشند از پیش پاسخ‌می‌دهیم، که می‌توان همین‌سؤال‌را درمورد یسوعیان** یعنی مریدان مار (اعناطیوس)، یا در حق پوریتانهای انگلیس و امریکا مطرح کرد و پرسیدکه آیا آنـان مسیحیان مؤمن ومعتقد بودند یا خیر ؟

آنچه جالب و مهم به‌نظر می‌رسد این‌است‌که بدانیم صوفیان‌آن‌روزگار با اتخاذ روشهای‌گوناگون ، جمعیتها واقوام مختلفی‌را دربلاد ایران‌وافریقا به سوی خود جلب‌کردند و به مرور زمان صوفیگری هم یکی از صور قطعی اسلام شد.

باسعه‌ی مشربی که‌صوفیان اصیل‌قدیم‌داشتند، تمام‌فرق‌اسلامی‌مصلحت خود را در این می‌دیدندکه به‌این‌جماعت‌بپیوندند، زیراصوفیان مانندپیروان‌مذاهب هندوستان‌آمادهٔ تحمل‌ریاضت « یوگا » وعبادت بودند ودرعین‌حال‌که به‌معابد احترام می‌گذاشتند ، به مکاشفات فلسفی نظیر « واندا » و جوگی گری‌نیز عقیده داشتند .

اجمالا باید گفت‌که صوفیگری اصلی راه و رسم قابل انعطافی بودکه باتمام مکاتب فلسفی‌وتمدنها ومذاهبی‌که مخالف استبداد خلفا بودند سازگاری داشت . چون صوفیان همه چیز را مظهرخدا می‌دانستند ، به‌گسترش اسـلام

---

* در دورهٔ قرون وسطی (رباط) بمعنی سربازخانه‌های بزرگ بودکه در ممالـك اسلامی سربازان ساخلـو نشین در آن مستقر می‌شدند و بسیار شبیه به کاروانسراهای شاه عباسی بود، لیکن خانقاه اصطلاحی است‌که به دیر وصومعهٔ مانویان اختصاص داشت (خانقاه سمرقند). اما این‌که چرا صوفیان‌هم این اسم را به مقام خود تخصیص داده‌اند، بایددانست بعد از سقوط سامانیان وتحـریم دین مانی و متروك شدن خانقـاه این لفظ را صوفیان برگزیدند . دیـر به معنی Couvent وکاروانسرای نصارابود وبوی نامسلمانی می‌داد. دردورهٔ تیمـوری صوفیان ماوراءالنهر مقرخود را «لنگر» وصوفیان خراسان وایـران وعثمانی «تکیه» می‌نامیدند.

** یسوعیان‌یا ژزوئیت‌ها به‌یکی ازفرق مسیحی اطلاق میشود.

به‌سوی بلاد ترك وسرزمین هندوستان بسیار کمك کردندواسلام که تادورهٔ مقتدرعباسی در قلمرو اعراب بود ، به‌تدریج حوزهٔ نفوذ آن توسعه بسیار یافت و به‌صورت مذهبی شهرنشینانه و جهانی درآمد و در مناطق مختلف عالم پیروانی پیـدا کرد .

حقیقتاً هم صوفیگری از دایرهٔ محدود شریعت‌اسلام تجاوز کرد ومورد تکریم واحترام ملل و امم نامسلمان نیز قرارگرفت ، تاجایی‌کـه پیشوایان عالم تصوف از طرف مسیحیان شام وروم و زرتشتیان ایران ویهودیان همه‌جا وهندوهای هندوستان نیز با احترام تمام پذیرائی می‌شدند . عرفی شیرازی گفت :

چونان با نیك وبدسر کن که بعد از مردنت عرفی
مسلمانت به زمزم شوید و هندو بسوزاند

در میان تمایلات مترقیانهٔ قرن دهم غیر از صوفیان معتزلی مذهب‌کـه با استادی‌تمام مبارزه‌ای‌آرام علیه اهل سنت و جماعت یا نواصب * زمان خود آغاز کردند ، باید از شیعیان اسماعیلیه‌که با جرئت و جسارت بسیار علیه سنیهای قدیم و جدید به مبارزه برخاسته‌اند سخن گفت . مادراین‌زمینه درآغاز دوباب چهارم و پنجم مطالبی‌خواهیم گفت، معذلك‌بایداجمالا بگوئیم‌که نهضت

* تااواسط قرن سوم هجری یعنی‌دردوران خلافت مأمون، معتصم وواثق بازارعقل واستدلال درممالك اسلامی رواج داشت مخصوصاً مأمون چون مادرش ایرانی‌بود وقسمتی‌ازعمرش در خراسان، ودرمیان ایرانیان سپری شده بود و مربیان ومعلمین‌اوبرمکیان بودند بیش‌ازدیگران آزادمنش بودوبه‌عقل‌واستدلال دلبستگی داشت وشاید به‌علت همین‌آزاد اندیشی‌بودکه فقهاواهل‌سنت وحدیث از اومتنفر بودند ووی را (امیرالکافرین) می‌خواندند. ازدوره‌ی مأمون تاروی‌کار آمدن المتوکل‌علی‌اله (۲۴۷ـ۲۳۲ ه) اهل علم ودانش‌پژوهان باآزادی تمام به بحث ومناظره می‌پرداختند ، ودرمسائل مختلف فلسفی ومذهبی بدون بیم و هراس نظریات خودرا ابرازمیکردند. ولی‌ازدورهٔ المتوکل‌که مردی مرتجع و اهل‌سنت وجماعت بودآثارتعصب وجمود وتحدید عقاید وافکارآشکارشد.اوبابحث واستدلال مخالف، وطرفدارتعبد وتقلید وپیروی ازسنت یعنی‌روش‌گذشتگان بود، بهمین مناسبت ازاین دوره موقعیت اجتماعی فرقه معتزله‌که طرفدار بحث ونظر بودند سخت به‌مخاطره افتاد وعده‌یی‌ازآنان برای حفظ‌جان خود برد‌ربارآل‌بویه وسامانیان پناه‌بردند. پس‌ازغلبه عناصر ترك بردستگاه خلافت موقعیت آزاد ـ اندیشان سخت‌ترشده وفلاسفه ومعتزلیها به‌کفر وزندقه والحاد متهـم گردیدند .
مترجم

تشیع هفت امامی (سبعیان یا تعلیمیان) روی بحث در موضوع « امامت » و پیشوایی ، یعنی‌جانشینی پیغمبرصورت بست وتکامل یافت. قرمطیان لحسا* که مسلك خوارجیان داشته وسرجمع اهل تشیع نبودند ، برای مقـام امامت ابداً جنبهٔ تقدس قایل نبودند وآن‌را ریاست جمهوری اسلامی می‌دانستند .

در صورتی‌که دیگران یعنی اهل‌تشیع به‌پیشوایی برخی از بازماندگان محمد و اصل حقانیت (لژیتی‌میزم) عقیده وایمان داشتند.درمیان فرقه‌های مزبور دیالمه‌که درایران تمرکزداشتند امامی جز« زید » نمی‌شناختند وبه‌نام « زیدیه » معروف شدند . (زید کسی است که با بنی‌امیه جنگ و مبارزه کرده است) .

درحالی‌که فاطمیها « فواطم »که‌ازاولاد حسن(ع) و بیشتر در افریقا پراکنده بودند ، امامی‌را بعد از اسمعیل (عم زادهٔ زید) قبول نداشتند و به‌نام فرقهٔ اسماعیلیه یا تعلیمیه مشهور بودند . امروز از بقایای دو فرقهٔ اخیر گروهی در یمن و برخی در عمان و مسقط زندگی می‌کنند .

در قرن دهم فرقه های مختلف شیعیان حاضر نبودند که جز خلفـای سبعی‌مذهب باخلیفهٔدیگری بیعت و از اوپیروی‌کنند وهرجاکه قدرت‌می‌یافتند، به جنگ با اهل سنت وجماعت و مبارزه با خلیفهٔ عباسی‌که اورا دجال‌کنار دجله می‌گفتند ، می‌پرداختند.

واما بنی‌امیه مدتها بودکه ازشرق برافتاده بودند. یکی ازبازماندگان خلفای اموی‌به نام **عبدالرحمن**[۱۳]**(الداخل)** ، یعنـی وارد شونده ، در اندلس برای خود چندگاهی دستگاه خلافت برپاکرد . متقابلا ، اهل سنت و جماعت نسبت به شیعیان بسیار بدبین بودند . **ابن‌حزم‌اندلسی** و پیروان او می‌گویندکه قرمطیها و فاطمیها برای آنکه بار دیگر به دین مانویان بازگردند با « اسلام واقعی» مخالفت می‌ورزیدند. بسیاری دیگر ازاخباریان مسلمان نظیر نظام‌الملك می‌گفتندکه شیعیان می‌خواهند « زندقه » یعنی‌تفسیر آزاد ازکتب دینی‌را به طرز مانویان احیاء وتجدیدکنند و با استفاده ازاصل « تأویل » درکلمات وآیات‌قرآن مجید دخل وتصرف‌کنند و بمیل خودکتاب خدا را تفسیرو تعبیرنمایند . البته اینها نظرجدلیه یعنی‌سنیان مرتجع است و اسماعیلیان این فرضیه‌ها را بادلایل[۱۴] بسیار رد می‌کنند.

---

* لحسا،مرکزقراطه بود ودر مشرق شبه‌جزیرهٔ عربستان نزدیك خلیج فارس قراردارد.

فصل دوم

مسجد ونماز ودعا و پرستش خدا ، روحانیان و واعظان، آداب ماه رمضان

در دورهٔ قرون وسطا ، یعنی در طی عصر میانین و قرون تازیگری ، مسجد یك مكان مقدس مذهبی به معنی دقیق كلمه نبود ، بلكه در مسجد های آن روزگار غیر ازعبادت بسیاری فعالیتهای فرهنگی واجتماعی نیز صورت می گرفت، یگانه مكان مقدس مسلمانان که در آنجا مراسم حقیقی گوسفند کشان انجــام می گرفت کعبه واقع در مکه بود .

مسجدهای آن دوره حیاطی بزرگ داشت که در وسط آن حوض وچاه آب یا چشمه ساری وجود داشت. در اطراف مسجد رواق یاسرسرائی ساخته شده بود که به ایوانهای چندی که از جهت بزرگی و کوچکی و تزئینات یکسان نبودندراه داشت. بعضی از ایوانها و تالار یا شبستانهای مسجدها چندان بزرگ بود که هزاران نفر مؤمن به آسانی می توانستند در آن مجتمع شده نماز بگذارند ، بعضی دیگر از شبستانها برای تحصیل دانشجویان و برخی دیگر به برگزاری جشن ها و سایر امور مورد علاقهٔ گروندگان و مسلمانان اختصاص داشت . تنها پس از مسلمان شدن مغولان ، از قرن ۱۵ و ۱۶ به بعد ، مسجد به صورت عبادتگاه درآمد وهمه گونه فعالیتهای غیردینی در آن ممنوع شد ، لکن در عهد تازیان ، هر نوع تجمع سالمی در مسجد صورت می گرفت واین نام«مسجد» به باشگاه بازی شطرنج ، مکتب ، ومرکزخرید و فروش انواع اجناس نیز اطلاق می شده است .

به همین مناسبت وقتی که مورخان ازوجود «ده هزار» یا «بیست‌هزار» مسجد در بلاد مهم اسلامی نظیر قرطبه ، بغداد دم می‌زنند ، نباید درشگفتی فرو رفت . این مسجدها فی‌الحقیقه «باشگاه» های آن بلاد بودند ، درهای مسجد شب و روز باز بود، بااینکه‌اصولا خدام ومتولیان مسجدها مکلف‌بودند که در نظافت ، تمیزکردن چراغها وبستن درها پس ازنماز مراقبت وکوشش کنند واز ورود کودکان و چهارپایان وغیر ذلك در آن ممانعت ورزند ، عملا به این امور توجه نداشتند ، بلکه رهگذران ، گدایان وخانه بەدوشان پس از نماز روی به مسجد می‌آوردند وآن را شبخانهٔ بیخانمانان می پنداشتند . مردم عادی پس‌از ادای نماز ساعتها برای ملاقات بادوستان ، شطرنج‌باختن، گپ زدن ، کسب اطلاعات ، یا پراکندن اخبار نو در محوطه‌ی مسجدباقی می ماندند[۱۵] .

در همین مسجدها که چامه سرایان ، نقالان و هنگامه گیران مردم‌را سرگرم می داشتند ، بسیاری از مردم ، محل ملاقات و گفتگوهای خود را در مسجد تعیین می‌کردند . نامه نگاران محلهای مخصوصی داشتند، بیکاران از بام تا شام یعنی تا هنگاهی که چراغهای مسجد روشن بود ، به تفرج و تماشا و گفتگو اشتغال‌داشتند. مقدسی که تاریخ‌خودرا درحدود سال ۹۸۵میلادی به پایان رسانیده می گوید که یك شب شاهد صد مجمع مختلف در مسجد جامع قاهرهٔ کهنه بوده است[۱۶] .

ابن‌حوقل متوفی در (۹۷۷) از اینکه بیخانمانان و سوداگران قسمتی از صحن مسجد را برای کسب وکار خود فرو گرفته بودند ، اظهار شگفتی[۱۷] می‌کند ، مسجدهایی‌که در قصبه‌ها وشهرهای‌درجه دوم‌بنا می‌کردند کوچك و فاقد تزیینات بود ، در این مسجدها معمولا چاه آبی میان صحن حفر می‌کردند. ولی درشهرها هرکویی‌مسجدی جداگانه داشت و درشهرها، برحسب اهمیت وموقعیتی‌که داشتند، یك یاچند مسجد جامع نیزدیده می‌شد.

منبر راکه در حکم «تریبونال» و محکمه وایوان بزرگ بود درمسجد جامع می‌نهادند ، ونماز جمعه و مراسم خطابهٔ آدینه احیاناً در این مسجد برگزار می‌شد . به همین مناسبت مسجد **جامع** را مسجد **جمعه** یا آدینه نیز می‌گفتند ، ولی پس از توسعهٔ شهرها، نماز جمعه را در « مصلا » می‌ گزاردندکه میدان وسیعی بود در ربض یعنی حوالی شهرستان ودر مسجدها دهها هزار مؤمن گرد می آمدند در حالی که مسجدهای معمولی گنجایش

چنین جمعیتی را نداشتند .

کف شبستانهای مسجد های عادی و درجهٔ سوم معمولا حصیر پهن بود ولی درمسجدهای طراز اولحصیرهای گرانبهای مغربی با حصیرهای‌عبادانی (آبادانی) می‌گستردند. در ایران که ازعهد سلجوقیان سرزمین قالی‌معروف شد ، در مسجدها گلیمهای مطرز که اطراف‌آن به خط کوفی مقاری آیات قرآن نوشته شده بود می‌افکندند . ــ در مناطقی که اختلاف هوای‌فصلهازیاد است ، مثل ماوراءالنهرو ایران‌که برحسب جا درجه‌ی سرما در زمستان تا ۴۰ درجه زیر صفرمی‌رسد ودرتابستان‌تا ۵۰ درجه بالای صفربالامی‌رود، برای تعدیل هوا،در زمستانها در هریك از تالارها و شبستانها به فاصله‌های معین یك منقل‌می‌گذاشتند و در تابستان ظرفهای بزرگ روئینه را ازیخ پر می‌کردند وبادبزنهای پارچهٔ بزرگ از سقفها می‌آویختند. روشنایی‌مسجدها باقندیلها و چراغهای روغنی‌که‌گاه‌چینی، گاه شیشه‌یی‌وگاه نقره‌ای یا روئین بود تأمین می‌شد .

در بعضی بلاد نظیر بیت‌المقدس ، مکه و مدینه چراغهای گرانبهای زرین به‌کارمی‌بردند ، در شهرهای بزرگ مسجد های متعددی وجودداشت ، چنانکه در اسکندریه مرکز صلاح‌الدین ایوبی (۱۱۶۹ ــ ۱۱۹۳) سه‌چهار مسجد جامع در جوار هم ساخته بودند . بعضی ازآنهارا امیران وخواجگان متمول می‌ساختند ، ولی اکثر با پول مردم ساخته می شد . بعضی دیگر از درآمد اوقاف اداره می‌شد ، و بودجهٔ برخی را دولت وقت تأمین می‌کرد .

در سال ۱۰۱۲ در شهر قاهرهٔ قدیم یا فسطاط ۸۳۰ مسجد موجود بود ، ولی چون موقوفات معینی نداشت به خرج دولت اداره می‌شد . خلیفه از محل صندوق اعانات مبلغی برای پرداخت حقوق خطیبان و دانشجویان و مؤذنان ودیگرپرستاران‌می‌پرداخت .

درقرن۱۲ خرج نگاهداشت جامع عمروعاص درفسطاط روزی سه هزار دینار مغربی تمام می‌شد ، وجامع بنی‌امیه ، بزرگترین مسجد دمشق ، که آن را پانصد کارمند وظیفه خوار بود سالی هشت هزار دینار صوری‌خرج[۱۸] داشت .

مقام و موقعیت دین در زندگی‌مسلمانان فوق‌العاده بود و مذهب یعنی پرستش و عبادت مقدار زیادی از وقت روزانهٔ مردم را می‌گرفت . روزی ۵بار درمسجد نماز می‌گزاردند ، نمازپگاه (صبح) پیش‌از برآمدن‌آفتاب،

نماز پیشین (ظهر) از نیمروز تا دو ساعت بعد از ظهر ، نماز دیگر (نماز عصر) از ساعت چهار تا فروشدن آفتاب ، ونماز پسین یا شام بعد از غروب آفتاب ، ونماز خفتن هنگام شب بعد از شام انجام می‌گرفت . دراین اوقات مؤذن از برج مربع مستطیل‌شکلی که در فراز صومعه ساخته شده‌بود، مردم را برای ادای نماز به‌آواز می‌خواند . حتی‌الامکان روزها از مؤذنان کور برای اذان گفتن استفاده می‌کردند تا مبادا چشم مؤذن به زنانی افتد که در سراهای مجاور نشسته بودند . بدین منظور پرچمی‌هم نصب می‌کردند . شب‌هنگام مؤذن فانوسی بالای‌مناره نصب‌می‌کرد، تاکسانی که‌آواز اورا نمی‌شنوند ازنورچراغ، موقع‌نیایش‌را بدانند. آنان‌که از مسجد دور بودند روز به‌دیدن پرچم و شب به فانوس‌آن چشم داشتند .

برای تعیین ساعات نماز موقتان اطلاعاتی در علم توقیت یعنی وقت دانستن از طریق ستاره شناسی کسب می‌کردند وروز آفتاب، وشب ستاره را رصد می‌کردند و ساعات را اعلام می‌کردند ، در بعضی از مساجد معتبر ومهم روزها باساعت‌آبی « بنگان »،هرساعت، نیم ساعت ، وربع ساعت را باصدای زنگ خودکاربه‌اطلاع مردم می‌رساندند و با چراغهای رنگارنگ ساعتهای شب‌را به خلق اعلام می‌کردند . منابع و دفترهایی در دست است که به‌طور دقیق خصوصیات وطرز ساختمان این‌گونه «بنگانات*» را نشان می‌دهد و ما ازاین علم‌بعداً‌سخن خواهیم گفت .

هر یك از ایوانهاوتالارها وشبستانهای مسجدها که برای نماز ساخته شده بود محرابی جداگانه داشت‌که از قرن دهم به‌تقلید از هیکل شمنان و آتشگاهها ومحرابهای‌نصارا ایجاد شده‌بود، وبه‌تدریج باگذشت‌زمان به‌صورت یك سنت اسلامی درآمد . محراب طاقی هلالی یا ازجی داشت و بدنهٔ آن ازکاشی‌معرق ** یاساده یاخاتمکاری مرمرین‌گرانبهاتزیین شده بود . مراد ازمحراب‌ساختن، نشان‌دادن‌قبله‌گاه مسجد بودتانمازگزاران بتوانند همه‌روزه پنج بار در ساعات معینی به طور اجتماع به سوی‌کعبه روی‌آورند و به اقامهٔ

---

* بنگان یافنجان ظرف مدرجی‌بوده که درته‌آن سوراخ کوچکی‌تعبیه کرده بودند که‌قطره‌قطره‌آب‌ازآن می‌چکید وبه وسیله آن ساعات شبانه روزرا مشخص می‌کردند. مترجم

** طرح هنرتزئینی‌که درآن رنگهای کاشی را به‌شکلهای هندسی‌درهم ، درمی‌آوردند.

مراسم نماز مشغول شوند .

درساعتهای معینی، امام جماعت برابر محراب‌قرار می گرفت ومؤمنان درحالی که‌صف‌اندرصف‌پشت‌سر وی‌ایستاده‌بودندبا صدای‌آرام به‌خواندن وردها ودعاها مشغول می‌شدند وکلیهٔ اعمال امام را انجام می‌دادند .

هر نماز دوتا چهار رکوع دارد ، هنگام رکوع دوتا می‌شوند وپس از زمزمهٔ کلماتی به سجود می‌روند ، دراین‌هنگام به‌زانو می‌نشینند وسپس‌طوری سجده‌می کنندکه‌پیشانی ودوکف دست‌برزمین قرارمی گیرد ، هنگام سجود نیز وردی چند زمزمه می کنند . خصوصیات هر یك از نمازها وطرز ادای‌آنهارا هریك از چهار امامان سنت وجماعت به دقت تعیین کرده‌اند ودر نماز شیعیان خصوصیاتی‌است که درنماز سنیان نیست .

در مسجدها عبادتگاه زنان‌ازمردان جداست ومعمولاباتجیری که‌بلندی آن‌دو متراست نمازگاه مردان از زنان‌جدا می‌شود ، پس از پایان نماز ودعا زنان و مردان ازدری جداگانه خارج می‌شوند .

برای ادای نماز باید از لحاظ جسمی و روحی پاك بود ، و قبل از اقامهٔ‌نماز مراسم وضو را انجام داده. وضو معمولا با آب و درحوض مسجد انجام می‌شد ، ولی برای تطهیرکامل و غسل به حمام که سابقاً محل آن در نزدیکی مسجدها بود مراجعه می‌کردند.قبل‌از نماز باید درنظافت دهان و دندان و ناخنها و ریش مراقبت‌کرد وسراپای خودرا پاکیزه نگاه داشت .

همه‌روزه دوساعت قبل‌از طلوع آفتاب به وسیلهٔ بوق،مؤمنینی که‌احتیاج به غسل داشتند به حمام دعوت می‌شدند . کسانی‌که هنگام شب با زنان خود نزدیکی‌کرده بودند ناگزیر بودند که قبل از طلوع آفتاب برای انجام این فریضهٔ مذهبی به حمام روی آورند .

زنان ازآمدن به‌مسجد برای ادای نمازصبح وانجام غسل‌معاف‌بودند ، آنها با تیمم یعنی با زدن‌کف دستها به‌زمین ومالیدن آنها به‌صورت وانگشتان می‌توانستند نماز صبح را در منزل انجام دهند و برای تطهیر ، بعدازظهر حمام بروند .

در شرع اسلام معافیت از روزه و نماز برای بیماران ، مسافران ، رزمجویان وکسانی‌که درمیدان‌جنگ هستند و عده‌ای دیگرپیشبینی‌شده است .

درنزدیکی مسجدها محلی برای مستراح درنظرمی گرفتندکه درجوار بعضی‌ازآنها صدها آفتابه قرار داشت و مؤمنان ازاین ابریقها برای آبدستان

وتطهیر استفاده می‌کردند. رفتن به‌مستراح ویا آب تاختن قبل‌از نمازگزاردن مستحب مؤکد است .

پیش‌از درآمدن به‌نمازخانه محلی برای نگاهبانی کفشها تعیین‌شده بود ومردم قبل‌از ورود به ایوانها پای افزار بیرون می‌کردند و باگرفتن نشانه‌ای ازموزه‌دار داخل صحن می‌شدند وهنگام خروج با ارائه همان نشانه موزه‌بان بیدرنگ کفش را به صاحب‌آن تحویل می‌داد .

کمی دورتر ازمسجد، دکان سلمانی و عطرفروشی قرارداشت که انواع گلاب و روغن‌گل وعطر بنفشه وجز اینهارا دراختیار مشتریان می‌گذاشتند .

اندکی بعداز اذان ، نماز شروع می‌شد. ازپایان قرن دهم اذان‌گفتن جزو شعارهای مذهبی درآمد وبرتعداد مؤذنان‌که باآواز رسا اذان می‌گفتند افزوده شد [۱۹] . در ایران شرقی ، خراسان ، رسم براین جاری بود که مؤذنان‌برروی‌تختها درکنار منبرقرار می‌گرفتند وبه اذان‌گفتن‌وتلاوت‌قرآن مبادرت می‌کردند، منبرداری ۷ پله بود وخطیب بربالای آن می‌نشست . [۲۰]

این‌روش به‌زودی درسراسر ایران معمول شد ، همانطورکه قبل‌ازاسلام مغهاسرودهای‌مذهبی‌زرتشت وبندها وگاتهاراپنج‌بار درروزبه‌آواز می‌خواندند « بندها و گاتهای پنجگانه » نمازهای اسلامی،جانشین ادعیهٔ خمسهٔ زند و اوستا شد .

به این ترتیب ادای نماز که در آغاز امر کاری سهل و ساده و بدون تشریفات بود به تدریج به هوای عادت شمنان و معابد قدیم و آتشکده ها ، باتشریفات زیاد توأم گردید ، تنها درسرزمین اندلس و افریقا اصول ساده قدیم کاملاحفظ شد ، به طوری‌که اندلسیان و مغربیان «مغاربه» که به مشرق زمین‌می‌آمدند، پس‌ازمشاهده این‌همه تشریفات وتغییرات سرتکان‌داده می‌گفتند « لااسلام فی‌الشرق » : درشرق مسلمانی باقی نمانده است .

پس‌ازپایان نماز، وعظ وخطابه آغاز می‌شد. واعظان معمولاجامه عباسیان برتن می‌کردند ، یعنی عبا و لباده‌ای سیاه که با یراقها و طرازهای طلائی مزین شده‌بود، ودستارسیاهی برسرمی‌بستند وشمشیرافتخاری برکمرمی‌نهادند. خطیب ، هنگام بالا رفتن از پله‌های منبری ، برای جلب توجه عمومی ، نوك شمشیر خودرا نخست به پلهٔ اول وسپس به پله ، وسط وبالاخره به پله آخر می‌کوفت وبا این عمل رفتن خودرا به بالای منبراعلام می‌کرد .

سپس او به حاضران و جماعتی که در راست و چپ او نشسته بودند، سلام می‌فرستاد، ودرحالی که درمیان دوپرچم‌سیاه قلابدوزی شده ایستاده بود، سخن راندن آغاز می‌کرد ، نخست نام و القاب خلیفه زمان وپادشاه وقت‌را برزبان می‌آورد وبعد به ادای شهادت می‌پرداخت[۲۱] .

درمسجدهای‌بزرگ نظیرجامع بغداد یامکه یك‌نفر پرچمدار عقب‌خطیب حرکت می‌کرد ومأمور دیگری که چماقی دردست داشت ازپیش وی به راه می‌افتاد وآمدن واعظ را اعلام می‌کرد .

خطیبان و پرستاران مسجد، نظیر پیشنماز ، مؤذن، خدام و واعظان و قرآنخوانها، جملگی بادقت‌بسیار برگزیده و انتخاب می‌شدند، این‌اشخاص بایدکه نه‌زیاد جوان باشند. نه‌خوبروی ونه زیبا .

مردم ازآنان انتظار داشتندکه باقیافه‌ای‌جدی ومتین‌حرکت کنند واز عشوه دادن‌خودداری‌نمایند[۲۲]،معمولاواعظان وخطیبان بازبردستی درمسجدها سخنرانی می‌کردند ، **ابن‌جبیر** سیاح اندلسی که به تماشای مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد رفته وبه خطابهٔ بلیغ یکی‌از وعاظ‌گوش فراداده است، مشاهدات خود را چنین بیان می‌کند. «نخست یك قاری در روی نیمکت ایستاد و به آواز بلند وموزون شروع به خواندن‌کرد، سپس‌امام رضی‌الدین قزوینی بالای‌منبر رفت وبا دانش کامل و وقار تمام آغاز وعظ‌کرد، چندانکه از سخن‌گفتن او درشگفت‌ماندم‌وبروی‌آفرین‌گفتم، چون ازسخن‌بپرداخت، گروهی ازمستمعان رقعه‌ها کــه بروی آنها ك یا چند سؤال شرعی نوشته شده بود ، به واعظ تسلیم‌کردند، واو باقدرت تمام بەسؤال‌ها پاسخ می‌داد . چون بیکارشد خطیب ازمنبر بەزیرآمد ، درحالی‌که جمع کثیری‌ازپی‌او روان بودند ، ازجمله‌کسانی که در مسجد باقی ماندند ، گروهی را دیدم که زار زار می‌گریستند واز گناهانی‌که مرتکب شده بودند برحسب معمول و عادت استغفار می‌کردند . دراین حال امام رضی‌الدین دست در مرکب فرو می‌کرد وبرپیشانی توبه‌کار علامتی می‌گذاشت واین عمل را (جزناصیه) می‌گفتند. »

بار دیگــر ابن‌جبیر در جامع بغداد شاهد وعظ‌گفتن استاد ابوالفرج جمال‌الدین بن‌الجوزی بوده است (۱۱۱۵-۱۲۰۱) ، این‌خطیب زبردست که‌نوشته‌های دارس(کلاسیك) دروعظ وخطابه ازو باقی‌است مانندحسن‌السلوك وبا قوته‌المواعظ و ملح و منثور و دهها رساله دیگر واز حد چین تا اندلس

کسب شهرت جهانی کـرده بود ، شنبه ها به طرزی جالب و اعجاز آمیز سخن می‌راند[۲۳].

تقویم مذهبی سال قمری بودواز۱۲ ماه هلالی تشکیل می‌شد که نهمین آن ماه رمضان است ، حقاً و طبق سنن مذهبی ، خلیفه،یا سلطان وقت‌پس‌از مشاوره با منجمان باید پایان ماه مبارك را اعلان دارد . معذلك مؤمنان عملا به این احکام قناعت نمی‌کـردند و تا به چشم خود ماه را نمی‌دیدند روزه نمی‌شکستند .

به‌فرمایش قرآن مجید روزه داران مکلف بودند که ازسحر تاآغازشب ازخوردن ، آشامیدن واستحمام خودداری‌کنند، درمدت ماه رمضان حمامها هنگام روز بسته و فقط شبها برای استفادهٔ عموم آماده بود .

اجرای دستوراسلام درمورد روزه برای قشرمرفه و متمول که روز را به تن‌آسایی می‌گذاردند و غذایی مقوی و مناسب می‌خوردند چندان دشوار و توانفرسا نبود ، ولی برای قشرنادار ومیانحال جامعه‌که امکانات مادی آنها محدود بود وتمام روز ناچار به‌کار وفعالیت بودند ، روزه داشتن بسیارسخت وناگوارمی‌نمود.این طبقه مخصوصاً از تشنگی بسیار رنج می‌بردند ، همین‌که طبل افطار به‌گوشها می‌رسید ، مردم بیدرنگ برای خرید مایعات به دکانها هجوم می‌آوردند.درایام ماه رمضان دکانها تامدتی ازشب بازبود ، زیرا دراین ماه غذا خوردن ، دید و بازدیدها و تشکیل اجتماعات و گردش درکوچه‌ها فقط هنگام شب صورت می‌گرفت ، این فعالیتهـای شبانه مدت یك ماه یعنی تا اولین روز ماه دهم سال قمری ادامه داشت .

در پایان ماه رمضان مردم شادمانی می‌کـردند و مراسم عید فطر یا عیدالصغیرراکه مبشربازگشت مردم به زندگی عادی بود با شور وعلاقهٔ بسیار برگزار می‌کردند .

فصل سوم

زیارت مکه یا حج بیت‌الله

بسیاری‌ازمسلمانان قرون وسطاهمه‌ساله به‌اماکن متبرکه به‌قصد زیارت روی می‌آوردند ، ولی زیارت مکه ازهمه‌جا مهمتر و برای کسانی‌که واجد شرایط بودند ازنظرشرعی اجباری بود . مقدسترین اماکن مذهبی‌کعبه بود، که در داخل مسجد بزرگ مکه قرارداشت و کلیهٔ مسجدهای جهان محل و محراب خودرا باآن مکان میزان می‌گرفتند .

اصولا هرمسلمان توانگری مکلف‌است‌که یك‌بار درعمرخود حج بیت‌الله گزارد وقربانی‌کند. ولی سپردن راه مکه سخت‌دشواربود وبرای انجام‌دادن آن در دورهٔ قرون وسطا وقت وپول‌کافی ضرورت داشت و معمولا توانگران قوم این راه دور و دراز را ناگزیر می‌سپردند ، در این راه عده‌ای درویش و زاهد و صوفی ومردم مسکین نیز باحاجیان متمول همگام وهمسفر می‌شدند ودرطول راه دریوزه‌گی می‌کردند وازتوانگران استمداد می‌جستند .

سفرمکه باتمام دشواریهای آن برای چادرنشینان وبومیان عربستان‌که باخصوصیات طبیعی‌آن منطقه آشنا ومأنوس بودند چندان دشوار نبود ، ولی برای کسانی‌که ازمناطق دوردست راه مکه را پیش گرفته بودند ، عبور از صحرای عربستان و مواجه‌شدن با خطرات احتمالی گوناگون ، نظیرکمبود آب ، گرمای شدید ، حمله بومیان غارتگـر و متعصب بسیار ناگوار بود ، بهمین مناسبت خلفای بغداد برای مبارزه بااین مشکلات حاجیان را به‌طور دسته جمعی روانه می‌کردند ، یعنی درتاریخ معینی ازسال تمام حاجیان عالم

اسلام که مقدم کاروان آنهـا سغدیان و خوارزمیان بودند آنگاه خراسانیان و عراقیان عجم ، فی‌المثل در بغداد گرد می‌آمدند وازآنجا همه‌گان تحت حمایت خلیفه مانند یك واحد نظامی راه صحرای عربستان‌راپیش‌می‌گرفتند. این‌سفر هفته‌های متوالی طول می‌کشید ، وحاجیان ازطول راه خسته وکوفته وفرسوده وازگرمی هوا وتشنگی رنجور ونالان می‌شدند . عدهٔ زیادی دربین راه تاب مقاومت نمی‌آوردندوهلاك می‌شدند و به‌زحمت نیمی ازاین جمع‌کثیر وگروه انبوه به زادوبوم خود بازمی‌گشتند. کسانی‌که دراین‌راه دشوار جان می‌سپردند ، درنظرمردم دیندار ، شهید ایمان و عقیده به شمار می‌آمدند .

آخرین خلیفه‌ای که طریق کعبه سپرد هارون‌الرشید (۷۸۶–۸۰۹) بود . پس‌از وی هیچ‌یك ازخلفا به این سفر رضا نداد و جان خودرا به‌خطر نیفکند بلکه معمولا خلفا یکی‌از امرای وقت را مأمور می‌کردند که خودرا به مردم معرفی کند و به جای خلیفه حج بیت‌الله را به انجام رساند ، این شخص‌را«امیرالحاج» می‌نامیدند؛ اشخاص غنی وثروتمندی که رنج این سفررا بر نمی‌تافتند کسی را ازطرف خود به زیارت کعبه می‌فرستادند .

به علتهای اقتصادی وشاید سیاسی ، خلفای اسپانیا ، اتباع خود را از مسافرت به مکه منع می‌کردند ، حتی خلفا وپیشوایان مذهبی‌آنها اعلام کردند که جنگ و پیکار مقدسی‌که ملت اسپانیا علیـه فرانکها آغاز کرده ، به مراتب ازسفر مکه‌ضروری‌تر است ، زائران مکه، طلا یعنی نیروی اساسی جنگ را از کشور خارج می‌کنند . بااین حال عدهٔ قلیلی از اسپانیائیهـا ازطریق مصر به مکه می‌رفتند .

درسال ۱۰۴۷ کسی به حج نرفت زیرا که دراین سال به‌علت قحطی و طاعون شدیدی که دربین‌النهرین و حجاز پیش‌آمده بود ، حاجیان ازسفر مکه معاف شدند .

مسافرت مکه گاه با بحرانهایی مواجه می‌شد و عده‌ای با انجام دادن آن مخالفت می‌کردند ، زیرا بیم آن بود که پول ملل تابعهٔ خلافت به دست دشمنان یعنی قرمطیها بیفتد .

قرمطیها که یك‌جمعیت‌انقلابی بودند، درسال ۸۹۹ یك‌جمهوری مذهبی « حکومة مؤمنیه » درلحسا یعنی درمنطقه غربی خلیج فارس به وجود آوردند و با این اقدام بیش از پیش به ناامنی این مناطق افزودند . این غارتگران

صحرایی با بیرحمی تمام ، مسلمانان را به خاك هلاك می‌افکندند .

سرانجام حکومت بغداد ، برای آنکه کاروانهای زیارتی به‌راحتی عبور کنند، حاضرشد به عنوان حق‌العبور هر بار، مبلغی که به صدها هزار سکهٔ طلا بالغ می‌شد، به حکومت قرمطی بپردازد .

بعضی ازصوفیان روشن ضمیر به زیارت مکه و مراسم آن به دیدهٔ انتقاد می‌نگریستند وکارنیك وخدمت به‌خلق‌را، ازمسافرت‌درازمکه و به‌خطرانداختن مال و جان ، برای مسلمین وعالم اسلام سودمندتر می‌شمردند. *

---

* بُشر خافی از جمله صوفیانی بود که کمك به‌مستمندان و پرستاری از بیماران را بر رفتن به حج ترجیح می‌داد ، شیخ عطار در تذکرةالاولیاء می‌نویسد که « یکی با « بشر » مشورت کرد که دوهزار درم‌دارم **حلال** می‌خواهم که به حج شوم گفت **تو به تماشا می‌روی** ، اگر برای رضای خدای می‌روی **برو وام کسی بگذار** ... که آن راحت که به دل مسلمانی رسد ازصدحج‌اسلام پسندیده‌تر... »

جلال‌الدین رومی درتأیید این معنی چنین می‌گوید :

طواف کعبهٔ دل کن اگر دلی داری   دلست کعبهٔ معنی توگل چه پنداری
هزار بار پیاده طواف کعبه کنی   قبول حق نشود گر دلی بیازاری
هزار بدرهٔ زرگربری بحضرت حق   حقت بگوید دل آر گر به ما آری.

در جای دیگر می‌فرماید ،

ای قوم به حج‌رفته کجائید، کجائید   معشوق همین جاست بیایید ، بیایید
معشوق تو همسایهٔ دیوار به دیوار   در وادیه سرگشته شما درچه هوائید

ابوالعلای معری فیلسوف و متفکر عالیقدر قرن چهارم هجری که تنها از عقل و منطق پیروی می‌کرد ضمن انتقاد و خرده‌گیری از ادیان و مذاهب مختلف می‌نویسد « ازگروهی که از شهرهای دور آمده‌اند تا رمی جمر (یعنی سنگ اندازی) ولثم‌حجر (سنگ بوسی) کنند در شگفتم ، آیا تمام مردم از دیدن حقیقت محرومند ...» در جای دیگر می‌گوید :«هر گروهی به خرافاتی پای بندند آیا ممکن است روزگاری مردم به حقیقت معتقد شوند ...»

ازروزگارقدیم، کسانی که از ادیان و مذاهب مختلف «مغز» رابرگزیده و « استخوان » را رها کرده‌اند می‌گویند که روح و عصارهٔ کلیهٔ ادیان وحاصل تعالیم کلیهٔ متفکران ، فلاسفه و خیرخواهان، نیکوکاری ونوع دوستی است . ۱۴ قرن پیش برزویهٔ طبیب پس از یك عمر مطالعه و پژوهش در ادیان گوناگون با خودگفت « صواب من آنست که بر ملازمت **اعمال خیر که زبدهٔ**

←

دراین دورهٔ بحرانی ، بعضی رفتن به بیت‌المقدس را کافی می‌شمردند و برخی دیگر به زیارت مزارهای مقدسهٔ محلی قناعت می‌کردند .

علی‌رغم تمام انتقاداتی که به زیارت مکه می‌شد ، همه ساله عدهٔ زیادی از مؤمنان به‌قصد زیارت مکه وبرای انجام این‌فریضهٔ مذهبی به این‌سفرپرخطر تن می‌دادند .

گاه دهها هزار زائر، باکاروان عظیم بغداد به‌راه می‌افتادند. دراین سفرها (کاروان) مفهوم قدیمی خودراکه همان «سفرجنگی» است،حفظ کرده بود. زوارپس ازعبور ازشهرهای‌کوفه، نجف و قادسیه‌که محصول عمدهٔ آن خرماست به‌وسیلهٔ‌پلی‌که ازکشتی‌درست‌کرده بودند، رود فرات‌رامی‌گذاشتند، وقدم درصحرای عربستان می‌نهادند،وپس از عبور از نجد، و سلسله‌کوههای حجاز ، که‌سرحد طبیعی وبه‌دریای احمر مسلط است ، به‌مدینه‌وسپس به‌شهر مکه میرسیدند . این‌خطسیر ، همان شاهراهی است‌که زبیده زن‌هارون‌الرشید سبب ایجاد آن شد وسرانجام بغداد را به‌مکه متصل‌کرده برای احداث‌این راه سه‌میلیون سکهٔ طلا خرج‌شد، ومکرر باگذشت زمان ، زمامداران‌وقت از جمله عضدالدولهٔدیلمی (۹۴۶ـ۹۸۳) وخواجه‌نظام‌الملك (مقتول در۱۰۹۲) وامیر چوپان سردار مغول(مقتول در ۱۳۲۹) در راه تعمیر این راه قدمهایی برداشتند و در مکه ومدینه‌بناها ساختند . بااینکه این‌راه‌بامعبرهاوجاده‌های کنونی قابل قیاس نیست ، نسبت به‌زمان خود جادهٔ عریض ومهمی بود، که در فاصله‌های معینی ازآن برکه‌های وسیعی قرار داشت . این‌دریاچه‌های جالب وعجیب که عمق بعضی از آنها درحدود سه‌متر ومساحت آنهاگاه چندصد متر



همهٔ ادیان است اقتصار نمایم و بدانچه ستودهٔ عقل و پسندیدهٔ طبع است اقبال‌کنم . پس از رنجانیدن جانوران وکشتن مردمان وکبر و خشم وخیانت ودزدی احترازنمودم ... ازهوای زنان اعراض‌کلی‌کردم و زبان را ازدروغ و نمامی و سخنانی‌که ازو مضرتی تواند زاد چون فحش و بهتان وغیبت وتهمت بسته‌گردانید واز ایذای مردمان و دوستی دنیا و جادوی و دیگر منکرات پرهیز واجب دیدم و تمنی رنج غیر ، از دل دور ساختم و در معنی بعث و قیامت وثواب و عقاب بر سبیل افترا چیزی نگفتم واز بدان ببریدم وبه‌نیکان پیوستم ورفیق خویش **صلاح وعفاف** را ساختم‌که هیچ یار و قرین چون صلاح نیست .» ازکلیله دمنه . تصحیح مجتبی مینوی صفحه ۵۰ و ۵۱ «مترجم»

مربع بود ، به‌وسیلهٔ مراقبینی کـه به‌طور دائم در قلاعی مستحکم سکونت داشتند پاسداری ومراقبت می‌شد، تا اعراب بادیه نشین، آبی راکه برای رفع نیازمندیهای کاروانیان است ازبین نبرند.

درپیشاپیش کاروان «امیرالحاج» یانمایندهٔ خلیفه درحالی‌که سوار بود به‌پیش می‌راند وعده‌ای سواره نظام ازاو مراقبت میکردند، وخیل‌عظیم زوار، چون سپاهی به دنبال او روان بودند . در این‌راه ، فئودالهای بزرگ ، بازرگانان ثروتمند و بانوان اشراف‌منش در تخت‌روانهای زیبائی‌که به‌وسیلهٔ شتر مهاری حمل‌می‌شد، نشسته‌بودند، وعده‌ای غلام وچهـارپا بارو بنهٔ آنها را حمل می‌کردند . این زوارغنی و پولدار ، گاه مخارج عظیمی را به‌عهده می‌گرفتند . آنان با خوابیدن ، خوردن ، مطالعه و شطرنج‌بازی ایام این سفر دشوار راسپری می‌کردند .

همین‌که طبقات ممتازآهنگ پایین آمدن ازتخت‌روان را داشتند ، یك نفر ازغلامان شتر را متوقف می‌کرد ، غلام دوم چهار پایه‌ای‌می‌آوردوسومی برای آنکه‌سر خواجه از آفتاب سوزان صحرا آسیبی نبیند چتری بالای سر او نگاه می‌داشت . وقتی‌که زائران به‌منزلهای طی‌راه می‌رسیدند ، درچادر آنها فرش‌می‌گستردند . پس ازاشراف ، زواری‌که اهمیت کمتری داشتند ، یعنی بازرگانان وخواجه‌شماران باغلامان وشترهای خود حرکت می‌کردند، وپشت‌سرآنها مردم‌عادی بودندکه هرسه یا چهار نفر آنها یك‌شتر جمازه در اختیار داشتند وبه‌نوبت روی‌آن سوار می‌شدند ، دربین‌کاروانی که(ابن‌جبیر اندلسی) از آن سخن می‌گوید، سه‌خاتون متمول بوده‌اند . بااینکه معمولا، این قبیل بانوان ، کسی را به نمایندگی خود به‌عنوان نایب‌الزیاره به مکه می‌فرستادند ، امسال این‌سه‌تن تصمیم گرفته بودندکه شخصاً به‌زیارت‌بیایند. یکی ازآنها دختر عزالدین مسعود شاهزاده سلجوقی بود(۱۱۸۰-۱۱۹۳) که اتابك‌دیار بکر وچندناحیهٔ دیگربود وصدهزار سواره نظام دراختیارخود داشت . دیگری عیال‌نورالدین محمود (۱۱۴۶-۱۱۷۴) صاحب (آمد)بود. به‌علاوه دوخاتون سلجوقی دیگر، که‌یکی ازآنها بی‌بی‌خانم مادر معزالدین، اتابك موصل،ودیگری دختر شمس‌الدین ایلدگز(۱۱۶۱ - ۱۱۷۲) اتابك آذربایجان بود درحج آن‌سال شرکت‌کرده بودند .این چندبانوی‌بزرگ‌که بسیار باعاطفه وسخاوتمند بودند،در هرمنزل بوسیلهٔغلامان خود، ۴۰ بارشتر،

لباس ، آب وسایر وسایل زندگی رابین نیازمندان تقسیم می‌کردند . درمکه نیز همه‌روزه چندبار غلامان آنها فریاد می‌کردند«الماءللسبیل»یعنی آب‌مفت. ومردم گروه گروه بامشك وکوزه‌و ظرفهای دیگر بادعا وثنای فراوان ازآب رایگان استفاده می‌کردند ، زیرا یك فنجان‌آب درطی‌مسافرت ودرخودمکه بسیارگرانبها بود .

برای طی‌این راه دراز، زائران شبها نیزحرکت می‌کردند، تخت‌روانها بالشهای نرمی داشت ومسافران می‌توانستند در آنها یاروی گردن‌مرکوب‌خود بخوابند ، وباحرکت موزون ومنظم پای شترها استراحت نمـایند . کاروان به‌کندی پیش می‌رفت و منظرهٔ جالبی به وجود می‌آورد . به گفتهٔ ابن جبیر منظرهٔ‌کاروان دربیابان چون اقیانوس مواجی به‌نظر می‌رسید، وچترهاوچادر تخت روانهای زوار مانندبادبان‌کشتیها جلوه‌گری می‌نمود.

هنگام شب‌مشعلها وفانوسهای فراوانی‌که در جلو چارپایان وغلامـان حرکت می‌کرد، بیابان را به‌آسمان پرستاره‌ای مبدل می‌نمود.

توقف مسافران برای استراحت ، برافراشتن وجمع‌کردن چادرها و کوچکترین حرکت عمومی‌کاروان باصدای‌کوس وطبل‌که به‌قول ابن‌جبیرشبیه صدای رعد بود، منظم ومرتب می‌شد . زائران چون افرادنظامی و مانندفرد واحدی به‌صدای‌کوس، آمادهٔ حرکت می‌شدند وشهربزرگی که از چادرهای مسافرین پدیدآمده‌بود، مانند یك قطعهٔ قالی‌یکجاباز وبسته می‌شد . علت‌این نظم وانضباط این بودکه دقیقه‌ای از وقت زائرین تلف نشود،تاسر وقت‌به‌مکه برسند.

درهر منزلی که زائران متوقف می‌شدند ، نخست باعجله به‌محل آب می‌رفتند . جوانها در (صهریج) بشناوری می‌پرداختند . در راه مکه معمولا زائران همواره درهول‌وهراس بودند ، وبیم آن‌داشتند که آب‌انبارها براثـر خشکسالی یادرنتیجهٔ خرابکاری‌اعراب بادیه، خشك‌وبی‌آب شده‌باشد. درچنین مواردی فقرابافاجعهٔ اسفناکی مواجه‌می‌شدند،وچه‌بسا‌که‌بسیاری ازآنان‌به‌خاك هلاك می‌افتادند . هنگام عبور ازصحرای عربستان هزاران‌رنج‌وخطرمسافران را تهدید می‌کرد. درسال ۱۰۰۴ میلادی‌درحالی‌که زوار ازتشنگی‌می‌مردند عده‌ای باکمی‌ادرار شتر سعی می‌کردند خودرا ازمرگ قطعی رهائی بخشند. درسال ۱۰۱۱ میلادی درطی راه مکه یك‌لیوان‌آب دویست سکهٔ نقره

قیمت داشت و درسال ۱۰۱۲ قرامطه با خراب‌کردن آب انبارها و پرکردن چاهها موجب هلاك ۱۵ هزار مسلمان شدند ، درسال ۱۰۱۴ ، بیست‌هزارتن از زائران ازتشنگی جان سپردند وفقط ۶ هزارنفر توانستند بانوشیدن شاش شتر ازمرگ قطعی رهایی یابند .

درسال ۹۶۰ زائرینی‌که ازمصر آمده بودند ، در درهٔ يك وادی فرود آمدند که ناگهان سیلی به راه افتاد وتمام‌کسانی‌را که درمسیل سکنی گزیده بودند باخود برد . و به این‌ترتیب زائران بیت‌الله الحرام قبل‌ازآنکه به‌خود آیند از بحر احمر سردرآوردند . *

درمنزلهای بین راه معمولا بومیان‌که ازروز عبورکاروان باخبربودند ، بازارهای کوچکی ترتیب می‌دادند . درآن گوسفند ، خرما ،کره، عسل ، پنیر و حتی میوه‌های زودرس را ازمناطق دور می‌آوردند ، و با قیمتی گران در دسترس مشتریان قرارمی‌دادند . چلهٔ زمستان آنها انگور ، طالبی ، و خیار به مسافرین عرضه می‌کردند. ایرانیان‌که دراین ماه کشورشان ازبرف پوشیده شده بود ، ازمشاهدهٔ این قبیل میوه‌ها متعجب می‌شدند .

پس‌از روزهای متمادی‌راه پیمایی دربیابانهای بی‌آب وعلف ، سرانجام مسافرین باشور و شوق بسیاربشهرمقدس مذهبی می‌رسیدند ، ولی چون اقامت چنین جمعیتی در شهر ممکن‌نبودناچارزواردرخارج شهرمسکن می‌گزیدند ، به محض ورود، مسافرین‌بارحیوانهارابرمی‌داشتندوآنهارادرمحوطهٔ‌بزرگی‌که برای‌چهارپایان‌آماده‌شده‌بوددها می‌ساختند،هزاران‌چادربرای سکونت‌زائرین برافراشته می‌شد وشهری وسیع وجالب ازچادرهای رنگارنگ باشور و علاقهٔ

---

* ازدیرباز جمعی از متفکران و صاحب نظران با اعمال و مناسك‌حج مخالفت می‌کردند وبادیه پیمایی وپرستش وزیارت سنگ وگل راعملی‌ناصواب می‌خواندند ، ابن ابی‌العوجاء که از مادیون به‌نام است خطاب به امام جعفر صادق می‌گوید ، الی‌کم تدوسون بهذا البیدروتلوذون بهذالحجر و تعبدون هذالبیت‌المرفوع‌بالطوب ...»

یعنی تاکی این‌کشتزار را لگد می‌کنید و به‌این سنگ‌پناه می‌برید و این‌خانه‌یی‌که از سنگ وگل‌ساخته‌شده می‌پرستید و مانند شتر فراری‌پیرامون آن‌می‌دویدهان براستی‌هرکه‌دراین‌بیندیشد داند‌که‌این‌کارکار نادان‌نابخرد است تاکار مرد صاحب‌نظر . پس پاسخ‌گوی چه تو در رأس اینکاری و پدرت نیز پیشوا و مایهٔ نظام آن است . » مترجم

مردم به وجود می‌آمد . دراطراف این‌شهرمتحرك ، دیواری پارچه‌ای‌کشیده شده بود ، ودروازه‌های بزرگی برای آمد و رفت مردم چنان درنظر گرفته بودند که یك سوارنظام مسلح به نیزه به خوبی می‌توانست اززیرآن حرکت کند. دراین‌شهر، قصرها ، میدانهای عمومی، مسجدها ،کلانتریها، محاکم، زندانها ، مریضخانه‌ها و مغازه‌ها وبازارهای متعددی وجود داشت که‌ازآنها ازغلام و چهارپایان گرفته تاصندل ، طلاآلات ، عطریات ، وغیره‌در دسترس مشتریان قرار می‌گرفت . دراین شهر پارچه‌ای رستورانهای عالی و متوسط نیز موجود بود ، و مغازه‌هایی داشت که در آن ، قالی، برگستوان و زین و یراق اسب ، انواع چادر وکیسه و خورجینهای سفری به فروش می‌رسید .

در وسط‌سایرچادرها سراپردهٔ امیرالحاج باگنبدوپرچم‌سیاه وچادرهای بزرگ وقلابدوزی‌شده به‌چشم‌می‌خورد. در امتداد آن خیابان‌زیبائی بودکه‌در دوطرف آن‌خانه‌های دلنشین ازچادرهای قرمز وزرد ، سبزوگلی، که‌ازجهت زیبائی باهم‌رقابت میکرد قرارداشت ودرکف بعضی‌ازآنها ازبهترین قالیهای ایرانی‌گسترده بودند. دراین‌شهر هزارویك‌شب‌که به‌مراتب ازمکه بزرگتر بودگاه بعضیها محل‌خودراگم‌می‌کردند. برای‌حل این‌مشکل‌مأمورین‌انتظامی بادقت تمام گمشدگان رابه‌چادرهای خودهدایت می‌کردند ، به‌این ترتیب‌که یك‌شترسوار شخص‌گمشده‌را به‌ترك‌خودسوارمی‌کرد ودرحالی‌که ازوسط‌کوچهٔ طویل‌چادری حرکت‌می‌کرد، باصدای بلند،اسم شخص‌گمشده ونام‌شهر او و نام مقاطعه‌کاری راکه به‌او شترداده‌بود ذکر می‌کردتاسرانجام شخص‌گمشده محل‌خودرا بازمی‌یافت.

مکه، در وادی عمیقی به‌نام‌**بکه**قراردارد وبه‌همین‌علت باوجود بناهای مرتفع دیدن آن‌ازدور ممکن نیست. این درهٔ سوزان‌که درآن از درخت و سبزی‌اثری نیست به‌جهنم بیش ازبهشت شباهت‌دارد ، بااین‌حال ، ازروزگار قدیم مردم این‌ناحیه را شهرمقدس می‌خواندند .

ستونهایی‌که دراطراف جاده‌های این‌شهرقرارداده بودند حدود شهررا مشخص می‌کرد. مسجدالحرام درمرکز شهرقراردارد ، دردورهٔ قرون وسطا خانه‌های ۱۲طبقه دورادور مسجدالحرام ساخته‌بودندکه‌مانند هتلهای‌امروزی در اختیار زائران قرار می‌گرفت وپنجره‌های آن به‌سوی مسجد بازمی‌شد و از آنجا تشریفات‌مذهبی‌که درصحن‌مسجد انجام‌می‌گردید بخوبی دیده‌می‌شد.

کرایهٔ این منازل‌و اطاقهای آن‌بسیار سنگینتر ازسایر جاها بود، کسبه‌وعابرین از سایهٔ این‌عمارات بلند استفاده می‌کردند. صحن‌حرم گردبود و۱۸در داشت که به‌شکل نیمدایره ساخته شده‌بود. حیاط مسجد بزرگ ازسنگ‌مرمرفرش شده بود، ومساحت‌آن دویست درصدوپنجاه مترو دورادور آن بناهایی بودکه درآنها به‌دالان‌یا رواقسرپوشیده‌ای بازمی‌شد. سقف اطاقها چوبی‌بودوسنگینی وفشار آنهاروی‌ستونهایی ازمرمرهای‌رنگارنگ بود.

اکثر این‌بناها مربوط به‌دوران‌خلافت مهدی‌عباسی(۷۷۵–۷۸۵) بود، این خلیفه‌درسال۷۸۳ به‌تعمیروتزئین‌مسجدالحرام‌اقدام کرد، ودولوحه‌ای که‌از او به‌یادگارمانده، مؤید این‌معنی است.

مسجدالحرام به‌طور ارثی، زیر نظر یك‌نفر(شریف) که‌یکی‌ازافراد طماع قبیلهٔ قریش است اداره‌می‌شود وسلسلهٔ‌نسب او به‌محمدبن‌عبدالله(ص) می‌پیوندد، این‌شریف وضع‌زائران را تحت‌نظرمی‌گیرد وبه‌کارآنها نظم وانضباط می‌بخشد وباگرفتن انواع‌عوارض، زائران راتحت فشار قرارمی‌دهد.

کعبه دروسط حرم مکه‌قرارداردکه بیت‌الله‌است، شکل‌آن‌مکعب است و تمام آن ازمرمر ساخته‌شده است، بلندی آن ۱۵متر وعرض آن ۸ متراست، درآن‌که به‌طرف مشرق باز می‌شودازسیم‌ناب ساخته‌شده وروی‌آن گل‌وبوته‌های زیباکنده‌اند، وکتیبهٔ‌آن‌قرمز رنگ‌است. درآنجااین‌آیه‌بچشم‌میخورد: «نخستین معبدی‌که‌به‌دست آدمیان ساخته شده بکه‌است.»

کعبه به‌وسیله‌ی چهار پنجره شیشه‌ای‌که درآن ایام‌بسیارنادروجالب‌بود روشن می‌شد، وکف‌آن باسنگهای مرمر سفید فرش‌شده بود، درقسمت بالای کعبه محلی است‌که باسنگ‌مرمر فرش‌شده است‌تامحل عبادت پیغمبر معلوم و مشخص‌شود، بسیاری اززائران می‌کوشندکه در این‌مکان به‌اقامه‌مراسم نمازو دعا مشغول‌شوند. ستونهای چوبی زیرسقف ودیوارهای‌کعبه سراسر از اطلس پوشیده شده‌بود. چندقطعه چوب‌با میخهای نقره به‌یکی ازدیوارهانصب‌شده‌بود ومردم معتقد بودندکه ازکشتی‌نوح بیادگارمانده است. همچنین‌درکعبه‌صفحهٔ یادبودی قرار داشت که روی آن با حروف طلانوشته شده بود که خلیفهٔ فاطمی مصر(العـزیز) ۹۷۵–۹۹۶ دردورهٔ خلفای سنی مذهب‌بغداد، کعبه را تسخیر کرد.

حاجیان‌به‌وسیلهٔ یك‌پله‌کان‌و دری‌تمام‌نقره‌می‌توانستند وارد ایوانی‌شوند

که کف آن بامرمرهای یمن که چون بلور می‌درخشید مفروش شده‌بود.
یك ناودان به‌طول سه متروشصت‌سانتیمتر در وسط دیوار جبههٔ شمالی قرار داشت کــه قسمت داخلی و خارجی آن از صفحهٔ طلا پوشیده شده بود .

از یکی از دیوارهای کعبه حجرالاسودرا ربوده بودند، این‌همان‌سنگ مقدس‌آسمانی است، که‌مسلمین آن را دست راست‌خدا درروی‌زمین‌می‌پنداشتند. این سنگ بیضی‌شکل وابعاد آن ۲۵ × ۱۰ سانتیمتر است . رنگ آن سیاه‌و زیباست وچون‌مخمل براق‌است ودرمتن‌آن خطهایی بشکل کاه و برنگ آجر قرمز دیده شده [۳۴] . ولی حاجیان چندان آن‌را می‌بوسیدندکه‌همواره روی‌آن را قشری ازآب دهان پوشانده بود [۳۵] . کمی دورتر در سمت راست، در۵۵ متری‌کعبه چاه معروف ومقدس **زمزم**قراردارد، که سابقاً یك‌حلقه سنگ مرمر سفید دور آن رامشخص کرده بود . درنزدیکی چاه حوضهای مرمرین سفید ساخته شده‌که همواره مملو از آب‌بود. حاجیان درنوشیدن واستفادهٔ از آن برای وضوآزادی دارند [۳۶]، رنگ آب زمزم به‌سفیدی گچ است وطعمی‌شور دارد ومانند بسیاری ازچشمه‌های حجاز نیم‌گرم است[۳۷] .

رأس هرماه قمری‌امیر«مکه»خوانی‌بزرگ‌به‌منظور ضیافت‌عام‌می‌گسترد، ودر پایان ازآب چاه زمزم اندکی به‌عنوان تبرك وتیمم‌به‌سرو روی‌میهمانان می‌پاشید، روزبیست وهفتم‌ماه(رجب)جشن بزرگی‌به‌نام‌مادران‌ترتیب‌می‌دادند، و در جریان آن عید، مادران فرزندان کوچك خود را در آب زمزم فــرو می‌بردند. کعبه شرفهاالله ازپارچهٔ مخصوصی به‌نام « کسوة » پوشیده وکسوت عبارت بود از پارچه‌های ابریشمی رنگین ، که درمواقع معین برحسب شعار مذهبی رنگ آن عوض‌می‌شد.

هرکسوت وروپوشی کاملا تزیین وقلابدوزی شده‌بود، ونام تقدیم‌کننده روی آن نقش‌شده بود. پارچه‌های گرانبهایی‌که ازطرف خلفای فاطمی‌تقدیم می‌شد رنگ سفیدداشت، درحالی‌که پیشکشی خلفای عباسی سیاه بود.ابن‌جبیر که درسال۱۱۸۳ یعنی دردوره‌ای‌که عادات وسنن اسلامی وضعی ثابت وتغییر ناپذیر به‌خودگرفته‌بود ازکعبه دیدن‌کرده است. ازروپوش و کسوت سبزی سخن‌میگویدکه رنگ آن مغز پسته‌ای‌ومنگوله‌های آن‌به‌رنگ‌صورتی بود[۳۸].
هرصبح‌وعصر ودرموقع نمازهای پنجگانه، مأمور وبخصوص امیرطبل و شیپور

می‌نواخت، وجمع کثیری با شتاب به صحن‌روی می‌آوردند تا درمراسم نماز شرکت جویند. دربین‌زائران افرادی‌ازملل مختلف‌دیده می‌شود، اهالی‌جنوب عربستان بااخلاق و رفتاربدوی و وحشیانهٔ خود توجه عمومی را به‌خود جلب می‌کردند . آنها مانند ایرانیان لباسهای فاخر و گرانبهابرتن نداشتند، بلکه فوطه‌هایعنی‌لنگ‌های چرکین‌به‌کمر بسته وخنجرهای بزرگی داشتندکه هرگزازخوددورنمی‌کردند،ودعا وعبادت آنهامانند دورازقبل ازاسلام‌صورت می‌گرفت وابداًرنگ مسلمانی نداشت.

ترکمانان یعنی غزان‌که ازجنگهای صلیبی‌که درساحل شام دایر بود آمده بودند ، معتقدات و تعصباتی جاهلانه داشتند . همین‌که به‌اشیاء وآثار مقدس مذهبی می‌رسیدند ، اشك‌شادی ازدیدگان فرو می‌باریدند. این اعمال ازنظرخواجگان شهری وبازاری نمایندهٔعقب‌ماندگی آنهابود، ولی‌خواجگان عمده‌که ازعراق وخراسان و ماوراءالنهر آمده بودند ،مردمان‌شهرنشین‌موقرو مؤدب وسنگینی بودند وگردخرافات نمی‌گشتند . هنگام دعا و نماز پیروان هریك از مذاهب اربعه عقب امام و پیشوای مذهبی خود نمازمـی‌گذاردند ، حنفیهاکه موقعیت‌مذهبی مهمتری‌داشتند ، بیشتر ازممالك مشرقی آمده‌بودند، اسماعیلیه از ایران، سوریه وبین‌النهرین، حنبلیهابیشتر ازشهرهای بزرگ، نظیر بغداد ودمشق می‌آمدند، وکمتر ازهمه مالکیهابودندکه ازاندلس‌ومغرب اقصی و سایر ممالك شمالی افریقا به‌عزم زیارت حرکت کرده بودند .

درقرن دوازدهم‌خطیب وواعظ‌درلباس سیاه‌با طرازهای‌زرین که‌مخصوص خطبای رسمی بود حرکت می‌کرد ، هنگامی‌که وی‌بالای منبر برای‌خواندن خطبه به‌نام خلیفه وقت می‌رفت، عده‌ای بالباس تمام رسمی واحترام زیاد،وی را بدرقه می‌کردند . هرروز خطیب یکی ازمذاهب اربعه باانجام تشریفات خاص خود باشکوه تمام ازمیان انبوه جمعیت می‌گذشت.

عید بزرگ واشرافی مخصوص مکه در غرهٔ ماه رجب برگزارمی‌شد، این عید در دوران پیش ازاسلام نیز با شکوه وجلال بسیار انجام میگرفت، همین‌که هلال رجب‌که اولین ماه‌های مذهبی‌است واختصاص به‌اعمال دینی‌دارد رؤیت می‌شد ، نواختن طبل و تنبور با صدای بلندآغاز می‌شد، ودر کوچه‌ها که پراز جمعیت وسر وصدا بود، شترهایی‌که‌بازین ویراق وتزیینات‌آراسته، وحامل تخت روان خانمهای اشراف منش مکه بودند به راه می‌افتادند. زنان

مکه دراین‌روز، درنمایاندن زیبایی وجلال خود بایکدیگررقابت می‌کردند. درعصر (ابن جبیر) و عماری بی‌بی «جمانة» خاتون دختر برادر امیر با نوار ابریشمی و روپوش حریر که روی زمین کشیده می‌شد، بیش از دیگران جلب نظر می‌کرد. هنگام شب جمعیت زیادی برای رفتن به مسجد عایشه از شهر خارج می شدند. از پیشاپیش هرماده شتر یکنفر مشعلدار روان بود. این جمعیت هنگام باز گشت، با مشعل های خود،دشت و بیابان را روشن می‌کردند. روز بعد نوبت گردش مردم بود، آنها نیز قبیله قبیله یا محله به محله سوار براسب‌ها به دنبال والی مکه امیر مکثر باهیاهو وبوق وکرنای فراوان به دهات اطراف می رفتند و در ضمن حرکت، نمایشهای جالبی می‌دادند، ازجمله شمشیرهای خودرا به هوا پرتاب می‌کردند ونوك آنها را هنگام برگشت می گرفتند.

درغره ماه ذالقعده‌مسجد مولدالنبی (یعنی‌زادگاه محمد ص) رازیارت می‌کردند. درنقطه‌ای که‌طبق‌اخبار آن‌را زادگاه‌پیغامبرص می‌دانستند، حوضچهٔ کوچکی ازمرمر سبز ساخته بودند که دورا دورآن نقره بود. زوار باخضوع وادب فراوان این اثر ویادگار مقدس را می‌بوسیدند. نزدیك به همان جا منزل ولادتگاه حضرت علی (ع) خلیفهٔ چهارم (۶۶۲) و حضرت فاطمهٔ زهرا (۶۳۲) زوجهٔ او قرار داشت. به عنوان زادگاه‌دوصهرریج یا حوضچه و آبزن از سنگ سیاه که روی آن دوقبه باگنبد کوچك بود جاهایی را نشان می‌داد که دختر پیغمبر (فاطمه) ودوفرزندش حسن(ع) (۶۲۵ ـ ۶۶۹)وحسین(ع) (۶۲۷ ـ ۶۸۰) به دنیا آمدند. در همان قرن دوازدهم به حکم اخبار و تاریخها مواضع این وقایع را معین کرده بودند، ولی البته با غصب جشنها واعیاد و امکنهٔ مقدسی‌که‌گاه‌ازآن ادیان بیگانه بوده است.

روز بیست و هفتم ذالقعده خیل حاجیان از بغداد وارد مکه می شد. دراین ایام گروه انبوهی از ایشان در محوطهٔ صحن حرم بودند. مراقبین‌و نگهبانان چاه زمزم برای احتیاط و برای آنکه مبادا مردم قطعات کوچکی از سرپوش‌آن را به‌نام تیمم و تبرك ازآن جدا سازند گنبد قبهٔ زیبای‌چوبی راکه روی‌آن منبتکاری وکنده‌کاری زیادی شده بود از سر چشمهٔ زمزم بر - می‌داشتند وبه جای‌آن گنبدی سربی قرار می‌دادند. زائران با علاقهٔ فراوان کوچکترین یادگار های این سفر را با خود می برند و در وصیتنامه

می‌نوشتند که پس‌از مرگ آن را در گور ایشان گذارند ، تاسعادت وآمرزش ابدی آنان تضمین گردد. زیارت واقعی مکه ازغرهٔ ذالحجه شروع شده ومدت ۱۰ روز طول می‌کشید. در نخستین روز، کعبه لباس احرام وقربانی دربرمی‌کردند، که‌رنگ آن سفید یا سیاه بود ودامن این لباس را بالا می‌زدند .

دراین ده روزه مراسم دعا و نیایش حج یکی بعداز دیگری در صحن حرم صورت می‌گرفت ، فضای حرم هنگام شب به وسیلهٔ هزاران مشعل‌روشن می‌شد . حاجیان چون خانه‌کعبه. (احرام) در تن می کنند ، این لباس **دو پارچهٔ کرباسی**سفیدرنگ بود که سراپای آنان‌را چون کفن می‌پوشاند، دراین مدت بایدسرها تراشیده وبدن زائرین طیب وطاهرومعطر باشد، زنان که معمولا تعدادشان زیاد نیست از تراشیدن سرمعافند ، فقط مکلفند که سرو روی خودرا کاملا بپوشانند ومقررات حج را رعایت کنند . حاجیان در این ایام باید از نزدیکی با زنان خودداری‌کنند ، هیچ‌گیاهی رااز ریشه نکنند، غیراز قربانیهای مذهبی خونی برزمین نریزند ، حتی فی‌المثل ازکشتن‌شپش‌و کیك نیز خود داری کنند ، این رسوم از عادات عهد جاهلیت و دوران قبل از اسلام است و از سنن اجتماعی شمنان هند و عادات جواهر فروشان‌سورت و بمبئی سرچشمه گرفته است که از دیرباز با عدن و مکه تجارت می‌کردند و سرمشق عربان جاهلی بودند . طبق سنن و شعائر مذهبی باید این حاجی پس از تطهیر و پوشیدن (احرام) دو رکعت نماز بگزارد و به رکوع و سجود رود و پس از آمدن به حرم به آواز بلند بگویدالهم‌لبیك... (یعنی خدایا دعوتت را اجابت کردم) *.

* باید دانست‌که از روزگار قدیم یعنی ازعصر ابراهیم واسماعیل خانهٔ کعبه عبادتگاه وزیارتگاه یکتاپرستان بود وقوم عمالقه کلیهٔ کسانی راکه اصنام یعنی بتها را مورد ستایش قرار می‌دادند ازمحوطهٔ حرم‌بیرون می‌راندند وسالها این اصول رعایت می‌شد ولی سرانجام بت پرستی بریکتا پرستی غلبه کرد، بطوریکه مردم با گذشت زمان زیارت خانه خداو آداب حج عمره‌ووقوف درعرفات و مزدلفه و قربانی گوسفند و رؤیت هلال برای حج را با عادات بت پرستی خود درهم آمیخته بودند وچنان این اندیشه های خرافی درازهان وافکار عمومی نفوذ داشت که پیشوای اسلام نتوانست یکباره اساس همهٔ آنهارا درهم ریزد . قبیلهٔ نزار وقتی که رؤیت هلال می‌کردند چنین می‌گفتند : لبیك‌الهم‌لبیك‌لبیك لاشریك‌لك‌الاشریك هولك تملکه وماملك..!» یعنی‌خدایادعوتت رااجابت‌کردم

هر حاجی مکلف بود که یك نفر هادی و راهنما برای انجام دادن مراسم و مناسك حج برگزینند تا وی‌را در حرکات‌و انجام شعایر مذهبی و ادای کلمات عربی در این مدت ۱۰ روزه یاری دهد ، زیرا کسانی که نمی‌توانستند دقیقاً سنن مذهبی را انجام دهند ، ازطرف ناظران و مشرفان معبد شدیداً مجازات می‌شدند .

رهبری حاج از آن شغلهای پردر آمدی بود که مکیان با علاقهٔ فراوان عهده دار آن می‌شدند . نخستین تکلیف اسرار آمیز که در آن رازی نهفته بود عمل طواف یعنی هفت بار گردش دور خانهٔ کعبه بود . طواف از جانب دست راست آغاز می‌شد ، سه بار عمل طواف با سرعت و چهار بار با تأنی مانند صورت می‌گرفت ، و کلیهٔ طواف کنندگان ضمن حرکت،حجر الاسود را می‌بوسیدند ، سپس حرکت و جنبش دیگری در خارج مسجدالحرام در بین دو محلهٔ صفا و مروه که درانتهای‌جنوبی‌بازار است انجام می‌دادندکه از آن به «سعی بین صفا و مروه تعبیر کنند .

این کاری‌است که(هاجر)جاریه‌حضرت ابراهیم‌انجام‌داد ، و هفت‌بار‌این راه را جهت یافتن‌آب برای‌کودك خردسال خود حضرت اسمعیل‌طی‌کرد، تا سرانجام به‌طرزی اعجازآمیز چشمهٔ زمزم اززمین جوشیدن‌گرفت. مسلمانان مانند اجداد خود این سنت مذهبی را پذیرفتند . از جملهٔ اعمال روز اول ـ ذالحجه شعار (عرفه) است یعنی عبورکردن ازجبلی‌الرحمان که‌گنبدی است طبیعی واز سنگ سیاه ساخته شده وبرفراز این‌کوه دومسجد یکی به‌نام(ابونا۔ آدم) ودیگری به‌نام «ابونا ابراهیم» احداث شده است .

چون‌شیب این‌کوه‌بسیارتند بود، خواجه جمال‌الدین ابوجعفرمحمدبن علی‌بن ابی‌منصور وزیر قطب‌الدین صاحب موصل که خاقانی چند قصیده در مدح او دارد واز وزرای سخاوتمند حکومت موصل بود ازبالا تا پائین کوه جای پایی برای عابرین ساخت ، درایام عرفه ، درمکه بازار عظیمی که در دنیا بی‌نظیر بود ، برقرار می‌شد ، وبازرگانان اقطار جهان باانواع واقسام کالاها درآنجا گرد می‌آمدند وبه فعالیتهای اقتصادی می‌پرداختند. در روزهای

تورا شریکی نیست وجزتوکسی نیست وهمه‌چیز دراختیارتو است.همین‌معتقدات باتغییراتی بعدها وارد دین اسلام گردید .

۱ـ مأخوذ ازصفحات ۸،۷،۶ کتاب‌الاصنام‌ابن‌الکلبی متوفی درسال ۲۰۴ هجری (چاپ قاهره ۱۹۱۴). ترجمهٔ آقای ابوالفضل طباطبائی

هفتم و دوازدهم، هنگام طلوع آفتاب زائران به خارج شهر می رفتند ودر نقطه‌ای به‌نام «منی» طبق تشریفات و شعائر مذهبی، سنگریزه هایی به طرف سنگ بزرگی که نمودار افکار و اندیشه‌های بداست‌پرتاب می کردند (این‌عمل را رمی‌جمرهٔ عقبه می‌نامند) ، در همین محل در روز دهم که روزعید بزرگ «عیدالکبیر» نامیده می شود ، عمل قربانی یك شتـر یا یك گوسفند صورت می گیرد، گوسفند یا شتر قربانی باید به‌انواع تزیینات آراسته باشد . درایام زیارتی ، دهها هزار حیوان در وسط صحرا ، نزدیك‌دروازه‌های مکه کشته می‌شدند ،این گوشت فراوان را اعراب در حرارت خورشید خشك‌می کردند، وچون ذخیرهٔ غذایی گرانبهایی درطول‌سال مورد استفاده قرار می‌دادند .

در قلهٔ تپهٔ (منی) حرم وغار معروفی است که از آنجا به محمد (ص) وحی می‌رسید ، محل معینی کـه آن حضرت سرمبارکش را آنجا می‌نهاد علامتگذاری ومشخص شده است . تمام زائران که این موضع مقدس رالمس می کنند ، امیدوارندکه هرگز درآتش جهنم نسوزند (جهنم جائی است که گناهکاران ، الی‌الابد درآن خواهنـد سوخت) روز سیزدهم ذیحجه ، لباس قربانی راازتن کعبه بهدر می‌آوردند واین جایگاه مذهبی را به طرزی دیگر باتزیینات ساخت ایران باشکوه تمام می‌آراستند . در این حال کعبه چون عروس جوانی جلوه می کرد . ۴۳

درماه رمضان شبها محوطهٔ حرم مانندآسمان پرستاره‌ای می‌درخشید ، صحن ودرختهای‌آن مملو ازشمع بودند . فرزندان مؤمنین، خطبا و واعظان وائمهٔ جماعت ومؤذنها ، درحالی‌که به‌دستها حنا بسته و به‌چشمها سرمه‌کشیده بودند ، شمعی به دست می گرفتند و با خواندن آوازهای مذهبی ، بـه دور درختهائی‌که مملو ازشمع بود به‌گردش می‌پرداختند. حاجیان ازملل واقوام گوناگون، دراجرای مقررات مذهبی باهم رقابت می‌کردند. بوی عود فضای حرم‌را پرکرده بود . مسجدالحرام دراین ایام چنان مملو از جمعیت بودکه گاه بعضی‌از مؤمنین بی‌دست‌وپا براثرفشار جمعیت خفه یا مجروح می‌شدند .

هرروز گویندگان‌حدیث‌وواعظان‌باوقاروجلال‌بسیارسخنرانی می کردند. درجریان این تشریفات مذهبی ، باوجود چادرهای بزرگ پشمی‌که دربالای صحن مطهر بـرافراشته بودنـد ، حـرارت خورشید حاجیان را بیرحمانه می‌سوزانید واز سنگهای‌کف صحن حرارتی‌فوق‌العاده بر می‌خاست . گرد و غبار وجنبش دائمی زوار هوایی غیرقابل تنفس به وجود می‌آورد ، بااین‌حال زائران بیت‌الله الحرام ، گرما ، خستگی ، تشنگی ، ودیگر مصائب و مشکلات را با نیروی خارق‌العادهٔ ایمان تحمل می کردند .

فصل چهارم

مشاهد متبرکه یا (موزه) های مذهبی



زیارت قبرها و مزارها ، اماکن متبرکه ، مقبرهٔ صوفیان و نیایش و احترام به‌یادگارهای مذهبی وبقایای آثارمتبرکه، به‌استثنای اعضا و جوارح مردگان از قرن دهم میلادی به‌بعد دربین ملل اسلامی معمول گردید، ومردم به میل خود مشهدها وموزه‌هائی برای نشان دادن اشیاء وآثار مقدس دوران قبل و بعد از اسلام به‌وجود آوردند ، تمام معبودها و خدایان ، و اماکن مقدسهٔ شرق قدیم‌باردیگر زنده‌شد، وعده‌ای ازمردم به‌زیارت‌آنها روی‌آوردند. شخصیتهای مذهبی بودائی وکیش مهرپرستان ومذهب زردشت و دین صابیه و یهود ونصاری‌ومذهب مانی‌با اسامی‌سریانی، عبری و یونانی، به تدریج وارد عالم اسلام شدند ، وبا این جریان خلطها واشتباهات بزرگی روی داد. از جمله ، بسیاری ازشهرها برسر تملك مقبرهٔ واقعی «ابونا آدم» و «امناحوا» (یعنی‌پدر ومادر بزرگمان) وقبر حضرت ابراهیم با هم اختلاف داشتند، وهر یك ازآنها ، افتخار تملك مقبرهٔ‌آن بزرگان را ازآن خود می‌دانست، تقریباً در تمام مناطق‌بزرگ زیارتی دیدارقبرنوح وخریداری قطعه ای از کشتی او ممکن بود .

به زائرینی‌که از درهٔ نیل به سوی مکه می‌رفتند ، سبد کوچکی راکه گویا گهوارهٔ موسی بود نشان می‌دادند . درجای دیگر زندان حضرت‌یوسف بود، که زائرین درآستانهٔ‌آن اشك شوق می‌ریختند ، اندکی دورتر مردم با

تحسین بسیار به درخت خرمائی می نگریستند که در سایهٔ آن حضرت مریم استراحت کرده بود .

جالبتر ازهمه این که مردم بیخبر، بعضی از ساختمانهائی که معرف تمدن مصر درعصر فراعنه بود و کوچکترین بستگی بامذهب یهود و نصاری نداشت ، جزو آثار مذهبی این ادیان می شمردند . آنها می دانستند که مسلمین کلیه فرق مسیحیت ویهود را گمراه ومنحط می‌خوانند ، بااین حال از آغاز اسلام کلیهٔ شخصیتهای مذهبی دین یهود و نصاری مورد احترام مسلمانان نیز بود ، و مردم به‌کلیهٔ مقبره‌ها ومزارهائی که ازپیغمبران‌سلف درسرزمین عربستان ، سوریه وبین‌النهرین قرار داشت بەدیدهٔ احترام می‌نگریستند .

مدینه‌نخستین پایتخت اسلام بود که محمد(ص) ویارانش درآنجازندگی کردند وسرانجام درآنجا مدفون شده‌اند . این شهر درقرن دوازدهم‌میلادی به‌صورت موزهٔ مذهبی در آمده بود . مسجدی‌که مزار حضرت محمد ص در آن قرار داشت بیش ازسایرقبورکسب اهمیت‌کرد . صحن این مسجد مانند مکه بزرگ، و دارای ۱۹ در بود که فقط از چهارتای آن استفاده می‌شد ، درحیاط‌تعدادی درخت‌خرما نشانده بودند وگرداگردآن ۲۸۰ ستون‌مرمرین وجود داشت ،که سنگینی طاقهای نیمدایره‌ای زیبا ومقرنس‌کاری‌شده ورنگین را تحمل می‌کرد، هنوز از مناره و گلدسته اثری دیده نمی‌شد ، فقط چند برج ، درآن حدود قرار داشت .

در یکی از زوایای محوطهٔ مسجد مقبرهٔ عمرخلیفهٔ دوم (۶۳۴-۶۴۴) و ابوبکر خلیفهٔ سوم (۳۳۲ - ۳۳۴) مشاهده می‌شد ،در چهارده ایوان‌وسیع و بزرگ‌که به وسیلهٔ چهلچراغهایی از طلا ونقره ساخته بودند منورونورانی می‌شد ، آثار هنری متنوعی از مناطق مختلف‌گرد آمده بود، دریکی ازاین ایوانها ، مقبرهٔ پیغمبر قرار داشت ،که از مرمر ساخته شده بود و درپهلوی مقبره منبر او بود، که‌ازچوب آبنوس بود و روی‌آن هنرمندان‌گل‌وبوته‌های زیبا نقش کرده بودند.در ورودی را که به وسیلهٔ قفلی طلایی بسته شده بود روزهای جمعه‌می‌گشودند و بادقت‌گرد و غبار آن را چون شیءگرانبها جمع آوری می‌کردند.در پهلوی مقبره‌با مراقبت تمام قرآنها ویادگارهای‌تاریخی را با میخهای زرین‌برستونی‌که‌ازچوب‌ساج ساخته شده بودنصب کرده‌بودند، در میان این آثار انگشتانهٔ خیاطی حضرت فاطمه دختر پیغمبر وآینه وساغر

خسرو پرویز (۹۰ ۵- ۶۲۸) جلب نظرمی‌کرد .
در حدود قرن دوازدهم ، مؤذن این مسجد خودرا از بازماندگان بلال حبشی (۶۴۰) می‌شمرد و بلال نخستین‌مؤذن پیغمبر یا اولین مؤذن درعالم اسلام است .

(ابن جبیر) سیاح معروف اسپانیولی که روزی ناظر یکی ازتشریفات مذهبی درمسجدمدینه بودمی نویسد: آن‌شب جمعیت کثیری مسجد را احاطه کرده بودند و درمجاورت من‌دستهٔ‌نظامی بازحمت بسیارراهی برای‌خاتونی‌عظیم‌الشأن دختر ملك مسعودپادشاه (قفقاز) بازمی کردند. خاتون *بابدرقهٔ خودمی‌خواست در مراسم نماز شرکت‌کند . از پیش او دستهٔ‌چاووشها روان بودند، چون از تخت روان به زیر آمد در زیر سایهٔ چتری‌که یکی از غلامان او دردست داشت به سوی ضریح مطهرپیغمبر پیش رفت . و در موضعی که جبرئیل به‌آن حضرت نازل می‌شد ،مدتی طولانی دعاکرده برای‌آنکه این خاتون‌ازجمعیت مجزا باشد ازهر سو تجیری راست کردند. پس‌از ختم نماز و دعا امرفرمود که مقداری رخت و پول به عنوان صدقه به نیازمندان تقسیم‌کنند . درپایان مراسم ، واعظی عالی شأن با تشریفات واحترام فراوان به زبان فارسی‌وعربی هردو سخنرانی‌کرد و برای عموم زائران طلب‌آمرزش نمود.اشك ازدیدگان مردم جاری شد ، و همه‌باخلوص‌تمام‌دعاکردند . سپس جمع آوری مال‌آغاز شد که مدتی‌دراز به طول انجامید ، زیراکه‌جملهٔ همگنان‌که در مسجد بودند در حدود قدرت مالی خویش از دادن سکه های طلا و نقره ، لباس ، عمامه وانگشتری مضایقه‌نمی‌کردند. بعضی از زنان گردنبند و دستبند خود را تقدیم می‌کردند ، واعظ در حالی‌که بالای منبر نشسته بود ، و بارضایت تمام انفاق وکمك مردم را نگاه می‌کرد ، غلامانش تمام اموال و وجوه گرد آورده شده را درگوشه‌ای‌انبار می‌کردند .[۴۵]

در اطراف‌مدینه‌مشاهد ومزارهای‌بسیار موجود بودکه‌از وسط نخلستانها به چشم می‌خورد . عدهٔ زیادی از مردم این شهر مانند دیگر بلاد مذهبی‌به خدمت مزارها ومشاهد وراهنمائی مردم وفروش اشیای مقدس‌اشتغال داشتند. زائران می‌توانستند در این شهر علاوه برمسجد حضرت مرتضی علی (ع)

* خانم لقب انحصاری مادرپادشاه و«خاتون» لقب دختر پادشاه و«بیگم» عنوان زوجهٔ پادشاه ترك ومغول بوده است. مؤلف

(۶۵۵ ـ ۶۶۱) مواضعی را که بعضی از سوره‌های قرآن درآنجا به پیغمبر وحی شده است و خانه‌ای را که امام مالك (۷۹۶) ساکن بوده وچاهی را که عثمان خلیفهٔ سوم به مبلغ بیست دینار خریداری‌کرده است ، و چیزهای دیگر را مشاهده نمایند .

در مسجد جامع کوفه که در دورهٔ مغول به دست سعدالدولهٔ یهودی خراب‌شد، محرابی بودکه‌ازچوب‌ساج‌ساخته‌شده‌بودودریکی‌ازشبستانها،موضعی بودکه محل ضربت‌خوردن‌حضرت‌علی است ،زائران پس از زیارت وعزاداری برای علی (ع) ، در حوضی‌که درمقابل قرار داشت غسل وتطهیرمی‌کردند . در گوشهٔ دیگری از جامع‌کوفه چشمه (تنور) قرارداشت که از توفان نوح خبر می‌داد .

مردم گمان می‌بردند که درست در فلان موضع‌بوده است‌که‌کشتی‌نوح ساخته شده و از فلان موضع بوده است که آن کشتی به‌آب افتاده ، درهمان نزدیکی‌سرای‌نوح‌وخانهٔ پیغمبران‌دیگری‌به نام ادریس‌و شیث به‌چشم‌می‌خورد. یکی از مشاهدی‌که بسیار زیارت می‌شد ، مزار مبارك و بسیار مجلل حضرت علی علیه‌السلام‌بودکه‌در۶کیلومتری غرب کوفه قرار دارد،می‌گویند که تن مبارك ایشان را بر پشت ناقه‌ای حمل می‌کرده‌اند ، به این ترتیب‌که شتر در موضعی که ارادهٔ الهی تعلق گرفت خود زانو زده و در همان‌موضع حضرت را بخاك سپرده‌اند .

در موصل نیز چندین محل زیارتی‌وجوددارد.درآنجا مخصوصاً مسجد حضرت جرجیس جلب توجه می‌کرد .

در خارج شهر مسجد حضرت یونس قرار داشت . در میان ارگی که زمین آن بست و زیارتگاه بود، دروسط صحن «کعبه»‌یی که نمازگاه حضرت بوده به چشم می‌خورد . شب و روز باشمعهای کافوری ، که بزرگی آنها به اندازهٔ درخت خرمابود ، تمام محوطهٔصحن روشن می‌شد.این جایگاه‌مقدس، درخرابه‌های بزرگ شهر قدیمی نینوا قرار داشت که در قرن هشتم قبل از میلاد بر دست **مادها**خراب‌شده بود ، در قرن دوازدهم ، هنگامی‌که‌کاروان بزرگ از مکه مراجعت می‌کرد ،مردم موصل بالباسها و تشریفات بسیار، در مدخل شهر به استقبال‌حاجیان‌می‌رفتندو این‌روز راعید خوشی تلقی‌می‌کردند. در مسیر فرات بین شام و عراق عرب شهر قدیمی حران قرارداشت‌که‌درآن

مرتاضان و صوفیان و درویشان با عقاید و اندیشه های گونان به اعمال خارق‌العاده‌ای دست می‌زدند .

در دمشق و اطراف آن تعداد کثیری مزار و اماکن متبرکه وجود داشت. در یك طرف مسجد جامع بنی امیه، مسجد عمربن‌عبدالعزیز (۷۱۷-۷۲۵) قرار دارد ، ودر طرف دیگر دیروصومعهٔ صوفیان که سابق براین قصر خلیفه بوده است .

بعضی مدعی بودند که سرحضرت یحیی درآنجا مدفون است. دردامنهٔ کوه قاسیون درشهر زیبای (برزة) مسجدی وجود دارد که به زادگاه حضرت ابراهیم مشهور بودوتکیه‌های بسیار ازآن درویشان در اطراف آن قرارداشت. ازدیرباز، شامیان ادعا می‌کردند که دمشق بیش از دیگر شهرها دارای آثار مقدس مذهبی است ، به این علت که البته پس از سال ۷۴۴ دمشق دیگر دارالخلافهٔ اسلام نبود .شامیان سعی می‌کردند که لااقل شهرآنها دارالخلافهٔ انبیا واولیاقلمداد گردد و می‌گفتند که هفتهزار پیغمبر در این شهر مدفونند ، و حتی جمعی به مبالغه می‌گفتند که مرقد ۷۰ هزار تن ازپیشوایان مذهبی در این شهر قرار دارد .

در قرن یازدهم میلادی، بسیاری از بلاد اسلامی مانند امروزقبرستانهای پهناور داشتند و عصرهای پنجشنبه‌عموم مردم به خصوص زنان آنها را زیارت می‌کردند . درقلهٔ یکی ازتپه‌های مجاوردمشق، مقبره‌ای قرارداشت که پنجشنبه‌ها درآن‌را باز می‌کردندومردم به‌داخل غاری که باشمعهای کافوری روشن شده‌بود ، هدایت می‌شدندوازآنجا به‌دخمه‌ای‌راه می‌یافتند که درآن ۷۵ پیغمبردور یك‌قرص نان جان داده بودند ، به این ترتیب که هر یك از آنها ازخوردن آن نان امتناع می‌کرد تا مگر رفیق اوتناول کند .

هرفرقه‌ای اماکن متبرکهٔ جداگانه داشت، ومقابر پیشوایان خود رابر دیگران ترجیح می‌داد. خلفای فاطمی مصر به‌نفع دستهٔ خود، مزارهای‌بسیار به وجودآوردند وبرای آنها عواید وموقوفات‌فراوان تعیین کردند . بهترین وگرانبهاترین موقوفات به‌مشهد حضرت علی (ع) تخصیص‌دارندکه دراطراف دمشق در وسط باغ نارنج ونزدیك یك‌چشمهٔ زیبا قرار دارد، درآنجا سنگ بزرگی افتاده‌که بردو نیم شده است . اسماعیلیان معتقدند که امام به ضرب شمشیرخود آن‌را دونیم کرده است ، ولی اهل تسنن می‌گفتند که حضرت‌امیر

هرگز پایش به دمشق نرسیده است . شیعیان در پاسخ آنها چنین استدلال می‌کردند که مردان خدا باطی‌الارض می‌توانندکه درهمه جا باشند . اماکن متبرکه ، تقریباً تمام عواید دمشق را به خود انحصار داده بود ، واز این محل نه تنها مقبرهٔ بزرگان دین حفظ ونگهداری می‌شد ، بلکه‌عدهٔ زیادی‌نظیر ائمه‌جماعت،متولیان، مستحفظین،چراغچیها وکفشدارهاودیگران از عواید موقوفات بهره‌مند می‌شدند .

بعضی از زائران‌که قدرت حج بیت‌الله نداشته به زیارت بیت المقدس می‌شتافتند . درغرهٔ ذیحجه گاهی بیش‌از۲۰ هزار غریبه درشهر دیده می‌شد. غیراز مسیحیان (از رومی وفرنگی) بسیاری از یهودیان نیز دیده می‌شدند .

در قرن یازدهم بیت المقدس را یك دیوار سنگی احاطه کـرده بود و دروازه‌های شهرآهنی بود، مساحت‌مسجد سنگی‌که به صحن‌آن حرم‌می‌گفتند ۳۴ هکتار بود. و چنانکه ازیکی از کتیبه‌ها برمی‌آید ، بسیاری از زائران مسلمان نیز برای دیدن بیت‌لحم می‌آمدند . دروسط مسجد صخرهٔ بزرگی ازسطح زمین بیرون مانده‌است که‌بعضی معتقدبودندکه این سنگ باحجرالاسود مکه یکی است و کعبهٔ گنبدی شکلی روی این سنگ بناکرده بودند . در خارج شهر دریك مسیل چشمه‌ای ازوسط سنگ دیگر جاری است‌که به‌چشمهٔ سلوان معروف است ، آب‌آن گرم ومعجزه‌آسا وشفابخش است،ودردها را شفا وتسکین می‌دهد. بعضی تصور می‌کردندکه این چشمه به‌طرزی مرموز باچشمهٔ زمزم مـربوط است . ملوکان وامیران اسلام و متمولین اموال زیادی بـرای نگاهداشت‌آن چشمه و حمام متصل به‌آن وقف کرده بودند ، و با این پولها بیمارستان زیبائی ، برای معالجه باآب گرم ساختندکه پزشکان‌آن مجاناً از بیماران مراقبت می‌کردند. در اطراف مسجد ایوانهاو تالارهاست‌که درهای بزرگ ومزین وپرنقش ونگاری داردکه روی‌آنهاخاتمکاری‌شده است باتختهٔ چند روئینه‌که برآنها هنرمندان گلها و بوته‌ها انداخته و کتیبه‌ها به‌آب زر نگاشته‌اند. کف صحن، سنگفرش است، لای درز سنگها سرب مذاب‌ریخته‌اند، و پرستاران مسجد ازنسل سیصد غلام سیاهند ، ازنسل‌آن غلام زنگی که به‌فرمان خلیفه عبدالملك (۶۸۵ ـ ۷۰۵) خریداری شده است . ده تن مسیحی که ازپرداخت جزیه معاف شده بودند، مسئول‌نگاهداشت خرما وموز وروفتن آب انبار ازلای وحفظ چراغها وپاکیزه داشتن‌آن بقعه بودند .

اسلامیان درتمام اماکن متبرکه دعا می‌کردند، ولی‌غالباً به‌مسجد مهد عیسی واقع دربیت‌لحم می‌رفتند که در جوار مسجد بزرگی قرار داشت‌که در آنجا گهوارهٔ مسیح‌را به‌صورت حوضچه‌ای ازسنگ مرمر نشان می‌داد. روی آن گنبدی و محرابی ساخته بودند، این نماز خانه در جوار مشهد مریم و زکریا قرار داشت.[۵۱]

زائران می‌پنداشتند که یسوع نصرانی در این مسجد متولد شده وهر کس درکنار گهوارهٔ او دعاکند، دعایش البته مستجاب می‌شود.

در محوطهٔ صحن ۲۴ حوضچهٔ مقدس‌برای نگهداری‌آب باران ازسنگ ساخته بودند. مردم تمام‌بنای‌بیت‌المقدس، حتی‌آنهایی‌راکه درعصر خلفاساخته شده است، منسوب به حضرت سلیمان داستانی می‌دانستند، لیکن این بناها باسبکهای متفاوت و جداگانه‌ای که‌دارند،هر کدام‌به‌یکی ازتمدنهای گوناگون روزگار متعلقند و ابداً ازیك دوره ویك عمران نیستند، گواینکه هرکدام‌در عالم خود شایان توجه وتحسین است.

تقریباً تمام چراغهای نقره‌ای مسجد ازطرف خلفای مصرتقدیم شده‌بود وکلاً درحدود ۱۵۰۰ کیلو وزن داشت.

وقتی که‌وایکینگها‌یادزدان‌دریائی فرنگستان که تازه‌رنگ ترسائی گرفته بودند وخود را صلیبیان می‌خواندند، بیت‌المقدس را باغلبه و توحش بسیار به تصرف خوددرآوردند به نام غنیمت جنگی ۴۰پایه ازآن‌چراغدانهای‌سیمین بیت‌المقدس راکه هریك‌بیش‌از ۱۰کیلو وزن داشت بایك نورافکن نقره‌ای به وزن ۲۰ کیلو و۱۵۰ قندیل نقره‌ای‌کوچك وبیش‌ازبیست قندیل زرین‌ربودند و به یغما بردند. با وجود دعوی مسیحیگری ابداً حرمت بیت المقدس را نگاه نداشتند[۵۲].

ناصرخسرو درسفرنامهٔ خود ازشمع قدی بسیار بزرگی‌که درمحوطهٔ صحن دیده‌است سخن‌می‌گوید:قداین شمع دومتر ونیم ومحیط‌آن ۵۰سانتیمتر وسفیدی آن چون کافور رابج یعنی سماطره بود. و برخی دیگر به عنبر سرشته شده بود، وهمه ساله خلیفهٔ مصر صدها شمع کافوری ازهمان نوع به‌حرم بیت‌المقدس می‌فرستاد، که نام خودرا به‌آب زربرآن شمعها نگاشته‌بود.

کیشداران‌معتقد بودند که هرنماز که‌دربیت‌المقدس خوانده شود، برابر با ۲۵ هزار نمازی است‌که در مسجدهای معمولی‌گزارندوهرنمازکه درمدینه

خوانده شود معادل پنجاه هزار برابر وهر نماز که درمکه خوانده‌شود، صدهزار برابر نماز عادی ، درپیشگاه حق ارزش واعتبار دارد .

دراطراف بیت‌المقدس نیز مزارهای بسیاردیده می‌شد. درچهارشنبهٔ ۲۷ آوریل سال ۱۰۴۷ میلادی ناصر خسرو می‌نویسد که من در ۳۵ کیلومتری بیت المقدس به عبران رفتم ، مگر مرقد حضرت ابراهیم خلیل‌الله را زیارت کنم . چون ازبیت‌اللحم گذشتم غلبهٔ عجیبی‌از زائران عیسوی مشاهده کردم.

مرقد ابراهیم درفضای محصور سنگ فرشی قرار دارد . طول‌آن ۵۰و عرض‌آن ۳۰ ذرع است . دراین محوطه مرقد اسحق وعیالش و از آن بی‌بی ساره‌زوجهٔ ابراهیم‌ومرقد یعقوب پیغمبرجمله درجوار یکدیگر به چشم‌می‌خورد.

دیوارها و کف اطاقهای مقبره از قالیهای گـرانبها و نطعهای مغربی بسیار اعلا مفروش بود؛ که من درعمر خود نظیرآنها را ندیده بودم ، یکی از قالیها که برای ادای نماز مورد استفادهٔ عموم بود ۳۰ دینار مغربی قیمت داشت، دیگر قالی رومی بسیار اعلاکه یکی از بزرگان مصر اعطا کرده بود وقندیلها وچراغدانهای زرین آن‌جا قابل توجه‌وشایستهٔ [٥٤] تحسین‌بود .

اندکی دورتر در خارج صحن مقبرهٔ حضرت یوسف قرار داشت[٥٥] که‌در دوران خلافت مقتدر (۹۰۸ ـ ۹۳۲) محل‌آن‌کشف گردید ، بالای هریك از مقابر، گنبد زیبایی ساخته‌بودند وجملهٔ این ابنیه وآثار درپناه توجه ومراقبت خلفای فاطمی مصر نگهداری می‌شد . تقریباً تمام عواید موقوفات بیت‌المقدس برای حفظ ونگاهداشت بقاع ومشاهد مزبور مصرف می‌شد .

در مشهد عبران ، همه روزه خروارها نان و زیتون در میان غربا و و زائران تقسیم می‌کردند. چندین آسیا سنگ که با ستور وگاو می‌گردید، آرد مورد نیاز را فراهم می‌داشت . گروهی دختران جوان شبانه‌روز مشغول نان پختن بودند ، و هرنانی ۳ کیلو وزن داشت . به هر زائری قرصی نان وکاسهٔ عدسی پخته ومشتی‌کشمش می‌دادند ، و عوام می‌پنداشتند که این عادت مخصوص به اسلامیان و فاطمیان از همان دورهٔ حضرت ابراهیم معمول بوده است. واز دیرباز، همه روزه پانصد تن اززائران خودرا به محل‌مذکور در مشهد عبران تنها به منظور آش خوردن معرفی می‌کردند . راهبی‌آلمانی درتوصیف این صدقات چنین می گوید:

در مرقد حضرت ابراهیم ، مهانخانهٔ زیبا و آبرومندی است که تحت

نظر عربان اداره می‌شود ، دراین مهمانخانه، به‌کلیهٔ مسافرین ، از هر کشور وملتی‌که باشند نان وزیتون وآش می‌دهند، دراینجا ، همه روزه ۱۲۰۰ نان برای استفادهٔ فقرا پخته می شود ، مخارج این دستگاه که از طریق صدقات تأمین می‌شود، هرسال به ۱۳ هزار سکه طلا بالغ می‌شود [۵۶].

همه روزه بعدازنماز، نوای شیپور، اوقات نان خوردن را خبر می‌داد، وقت چاشت به نیازمندان خودی و عصرها به غربا و زائران آش می‌دادند . برای مطبخها وخورنگاههای مجاور به‌حرم پیوسته شش آسیاسنگ به غله‌آرد کردن وسه تنورنانوائی به‌نان پختن مشغول بودند[۵۷] .

باب دوم

فصل اول

از گهواره تا گور

ولادت کودك و مقدمات پرورش و آموزش



تولد نوزاد ، موجب شادمانی افراد خانواده بود ، ولی زن و شوهر برای تأمین سعادت فرزند آیندهٔ خود ناگزیر از رعایت اصول و مقرراتی بودند . از چهار ماه و ده روز پس از آبستنی ، یعنی پس از آنکه طفل از نظر جسمانی اندکی در شکم مادر رشد و تکامل می‌یافت ، پدر باید از همخوابی باعیال خود داری کند چه ، بر اثر عدم رعایت این اصل ممکن است موجب قتل‌فرزند خود شود ، وگناهی قابل تعقیب مرتکب گردد . وقتی که ساعت زایمان نزدیك می‌شد ، ده پانزده تن از زنان خانواده،دوستان نزدیك و همسایگان زن ، گرد اوحلقه‌می‌زدند ، و با او به اطاق مخصوصی‌که برای‌وضع حمل‌آماده‌شده می‌رفتند . طبق سنن و عادات جاری ، در آخرین فرصت به‌دنبال ماما می‌فرستادند . معمولاماما، زنی تنومند بود ، وجواهرات و لباسی فاخر برتن‌داشت.همینکه‌خبرش‌می‌کردندبرستورخود سوار می‌شدو از کوچه‌های شهر برای رسیدن به خانهٔ زائو می‌گذشت . اگر حرکت ماما به

شب می‌افتاد ، خدمتکاری را با فانوس در جلو خود به راه می‌انداخت و با استفاده از اسم شب که مأمورین انتظامی در اختیار او می‌گذاشتند به‌راحتی از کوچه‌ها و بازارها عبور می‌کرد .

ماما پس از ورود ، زائو را مورد معاینه و آزمایش قرار می‌داد و به کمك زنان حاضر. کلیهٔ وسایل کار خود را آماده و فراهم می‌کرد. سپس با صبر و حوصلهٔ بسیارزائو را روی کرسی مخصوص یا خشت می‌نشاند و همواره او را تشویق می‌کرد و دلداری می‌داد ، در این هنگام چهار نفر اززنان، نزدیك زائومی‌آمدند ، یکی شانهٔ راست و دیگری شانهٔ چپ او را می‌گرفت، و نفر سوم و چهارم کف دست خودرا به‌پشت زائو می‌گذاشتند در این موقع مادر بزرگ‌با مشتی پرازنمك برای‌مبارزه‌باچشم زخم دراطاق گردش‌می‌کرد .

به محض این‌که بچه از شکم مادر بیرون‌می‌آمد،ماما اورا می‌گرفت و بند نافش را می‌زد . با تمام میل‌واصراری که اطرافیان برای تشخیص‌پسر یا دختر بودن نوزاد از خودنشان می‌دادند،وی مدتی‌ازاعلام مطلب خودداری می‌کرد ، چه‌او می‌دانست‌که اگر نوزاد پسر باشد با خوشوقتی و استقبال بیشتری روبروخواهد شد .

سپس نوزاد را چهار مرتبه می‌شستند و در دفعهٔ‌آخر داخل‌آب‌چندنوع گل برای تطهیر می‌ریختند و با جوشانده‌ای‌که ازاین گلها‌به دست‌می‌آمد ، نخست نوزاد را می‌شستند ، سپس کلیهٔ کسانی‌که نوزادرالمس کرده بودند دست خود راباآن‌پاك می‌کردند .بعد ماما، در نزدیکی گهواره، آتشی در منقلی روشن می‌کرد و مدت سه شبانه روز هیچ کس حق نداشت ازبین این دو عبور نماید . این آتش را برای‌دفع ارواح خبیثه‌و جن و ابلیس و غیره می‌افروختند .

علاوه براین،سنن وآدابی‌که پس از تولد رعایت می‌کردندبسیاربود، مهمترین آنها این بود که بچه را ازخطراجنه‌که همواره درصددآزارواذیت آثار الهی هستند دور نگه دارند .

بعدیك‌دانه‌تخم پنبه رادرآب مقدس می‌زدندودر دهان‌نوزادمی‌گذاشتند، سپس در اطراف طفل قند ، نان ، وطلا می‌نهادند . منظور آنها ازگذاشتن قند این بودکه طفل ملایم‌و شیرین زبان باشد و مرادآنها از نهادن‌نان‌کمك به عمر نوزادبود، وهدف‌آنها از گذاشتن طلاآن بود که سعادت و خوشبختی

به نوزاد روی‌آورد .

مدت چهل روز به‌مادر اجازه نمی‌دادند که خود را از آلودگی پاك كند، یا قدم در آستانهٔ در گذارد ، یا به‌کوه نظر افکند، زیرا به‌گمان مردم آن‌روزگار، زن نجس و ناپاك قنوات و آبهای روان‌خشك‌را می‌کرد . مدت ۲۱ روز او را از تر کردن موی خود یادست‌زدن به هرچیز باز می‌داشتند، زیراآنان چنین زنی را عامل اشاعهٔ آلودگی می‌شمردند . در دوران چهل روزهٔ ناپاکی، زن حتی حق نزدیکی به آتش ، و لمس کردن اشیـاء چوبی یا ظروف گلی را نداشت .

برای آنکه‌تماس‌بین نوزادومادر روی ندهد ، طفل را به دایه‌می‌سپردند و فقط پس از پایان این مدت ، مادر می‌توانست پستان خود را به‌دهان بچه بگذارد ، در این مدت چهل‌روزناپاکی ، وی ناگزیر شیرخودرا می‌دوشید وبه‌دور می‌ریخت .

اگر دایه‌ای برای شیر دادن به نوزادپیدا نمی‌کردند ، و هیچ یك از بستگان‌وهمسایگان نیز قادر بتأمین شیرنوزاد نبود ، ناچار به طفل مخلوطی از کره‌و عسل خالص می‌خوراندند .

مادر طفل‌نیز ناگزیربودبه‌حلوایی نرم‌که ازآردگندم ، روغن‌گوسفند و شیرهٔ انگور درست می‌شد قناعت نماید. والدین برای اطفال خود نخست اسمی‌برمی‌گزیدند،اگرپسربود، اسمی‌نظیر محمد،علی و عمربه آنهامی‌نهادند و اگر دختر بودآنها را فاطمه ، زینب ، لیلا و مانند اینها می‌نامیدند علاوه براین ، طبق سنن قرون وسطایی برای هرکس کنیه‌ای انتخاب می‌کردند، که در مورد پسران با کلمهٔ «ابو» یعنی‌پدر و در مورد دختران با لفظ «ام» یعنی «مادر» آغاز می‌شد . به این ترتیب فرزندان کنیه گذاری می‌شدندکه به منزلهٔ نام خصوصی بود ؛ که با نام کوچکی که ما امروز به‌کار می‌بریم مطابقت داشت . در دوران قدیم کنیه تنهانام مستعمل و نام خانوادگی‌واقعی بوده بعضی اسم حقیقی فرزندان‌خود راافشا نمی‌کردند ، تامبادامردم بدنهاد آنها را چشم زخم بزنند . کنیه چندان زیاد نبود ، به همین مناسبت از بعضی اشیاء و حیوانات اهلی نظیر شمشیر ، اسب ، سگ ، گربه، میمون،

کشتی وغیره برای تعیین کنیهٔ اشخاص استفاده می کردند. ولی هرگز اینقبیل کلمات برای تعیین اسم شخص به‌کار نمی‌رفت.

به این ترتیب (الحسن) یك اسم اول که ممکن بود معرف یك مرد یك پسر بچهٔ جوان باشد، در حالی که (ابوالحسن) وقتی که به‌عنوان کنیه به‌کار می‌رفت ممکن بود که معرف یك مرد یا یك پسربچه یا یك حیوان یا یك شیء مأنوس خانوادگی باشد.

پس ازظهور تمدن اسلامی، یعنی ازقرن دهم میلادی به بعد، استعمال نام خانوادگی معمول شد، و در تمام دورهٔ قرون وسطا، استفاده ازاین نام ادامه داشت.

گاه بعضی خانواده‌ها، شغل آبا واجدادی خودرا به‌عنوان نام خانوادگی انتخاب می کردند، مانند (الزیات) یعنی تاجر روغنفروش و (الحلاج) یعنی پنبه‌زن (الخلال) یعنی سرکه فروش (الخشاب) یعنی نجار ونظایر اینها. بعضی دیگر نام شهر، محله، یامملکت اصلی خودرا چون نام خانوادگی به‌کار می‌بردند، مانند (البغدادی) وغیره. برخی دیگر نامهایی که با «ابن» آغازمی‌شود، مانند (ابن‌جبیر) برمی گزیدند.

اینقبیل نامها نیزبسیار زیاد وشبیه است به‌بعضی اسامی انگلیسی که به «SON» ختم می‌شود مانند (جانسن) و (جیکب‌سن) و (دیویدسن) و غیره.

درعراق عجم، غالباً درپایان اسامی کلمه «ویه» بمعنی فرزند اضافه می‌شد چون (بابویه) و (سیبویه) و (روزویه). درخراسان لفظ «آن» بمعنی «ابن» ممالك عربی استعمال می‌شد، مثلا احمدویه درعراق (احمدان) در خراسان (وابن‌احمد) درکشورهای عربی. همچنین (بکرویه) درعراق مانند (بکران) درخراسان و (ابن‌ابی‌بکر) درممالك عربی بود. درصقلیه و اندلس روش دیگری معمول بود ومیل داشتند سین مهمله به‌آخراسامی عربی اضافه کنند، مثلا اسم عربی‌احمدرااسپانیاییها و سیلیسیها «حمدیس»وعبدالسلام عربی‌را«عبدیس» می گفتند.

بربرها ومردم شمال‌افریقا یك‌نون‌کلمن برآخراسامی اضافه‌می‌کردند مثلا ابن‌خالد را (خلدون) وابن‌زید را (زیدون) تلفظ می‌کردند. امروزنیز همین‌که نام یکی ازشخصیت‌های مسلمان قرون وسطا را برزبان می‌آورند،

می‌توان روزگاروی وکشوری‌راکه او درآن‌جا می‌زیستمعلوم ومشخص‌نمود.

غلامان نمی‌توانستند از اسامی و مشخصات مردم آزاد استفاده کنند ، به‌آنها فقط حق داشتن «کنیه» داده شده بود ، اگراسم اول آنان را ذکـر می‌کردند ، جنبهٔ تفننی داشت . این اسامی ریشهٔ فارسی یا ترکی داشت و موقعیت اجتماعی آنان را معین می‌کرد . در ماوراءالنهربه آخر اسامی‌آنها «تکین» می‌افزودند چون «خمارتکین» و «سبك‌تکین» ونظایراینها به اسامی غلامان نسبتی‌که مأخوذازاسم مولایعنی‌خواجهٔ‌آنها بوداضافه می‌کردند ، مانند (ساجی) ازنام سپهسالار ابن‌ابی‌الساج یا (ناصری) ازنام ناصرالدین و نحوانیهـا .

غلامی‌که آزاد میشد باز «مولی» و وابسته به‌صاحب سابق خود بود وبا اجازهٔ او می‌توانست نسبت خودرا به‌خواجه به‌جای اسم به‌کاربرد .

جهودان ، عیسویان ، وپارسیان ودیگرنامسلمانان ، ازآغاز قرن دهم به فرزندان خود دونام می‌دادند ، یکی نام مذهبی وملی‌خودشان و یکی نام اسلامی، مثلاپیروان موسی‌فرزندان خودرا موسی، هارون ، وعزرا وعیسویان ازآن خودرا یونس ، مرقس ، و یوحنا ، و پارسیان اولاد خودرا ، رستم و زرتشت وغیره خطاب می‌کردند . ودرعین‌حال یك اسم اسلامی ، نظیرمحمد ، علی ، و ابوبکر برای‌آنها انتخاب می‌کردند ، ودربین مردم به نامهای اخیر یعنی به‌اسامی‌اسلامی شناخته می‌شدند ، مسلمانان ازاینکه جهودان وعیسویان و زردشتیان ، بدون اینکه تغییرمذهب داده باشند ، خودرا عبدالله ، محمد و یا علی معرفی می‌کردند ، عموماً ناراضی بودند .

درتمام دورهٔ قرون وسطی‌همهٔ عیسویانی‌که درشبه‌جزیرهٔ عربستان وشام و مصر می‌زیستند ، بدون استثناء علاوه‌بر اسم مخفی خود یك نام اسـلامی نیز داشتند .

از اواخر قرن هشتم خلفای عباسی به تقلید از فغفوران قدیم ایران شرقی و اشکانیان و ساسانیان برخود عنوانها والقاب می‌نهادند ، مثلا به نام هارون«الرشید»راکه‌به‌معنی‌کامل‌است، می‌افزودند ومی‌گفتند «هارون‌الرشید» یا اینکه(المأمون)، یعنی درستکار، را به عبدالله اضافه می‌کردند و می‌گفتند « عبدالله المأمون». ضمناً برای حضرت‌محمد وعلی وفاطمه وموسی وعیسی و آدم نیزالقاب « المصطفی » « المرتضی » « الزهرا » « کلیم‌الله » « روح‌الله »

« ضحی‌الله » وضع کردند ــ درحالی‌که بنی‌امیــه القاب نداشتند ، گواینکه در قرن چهاردهم صاحب تاریخ گزیده حتی برای خلفـای اموی نیز لقبهـا ساخته است .

علاوه‌براین ملوك‌اسلام درقرن دهم به‌دنبال چینیها وایرانیان به‌اسامی خود القابی اضافه می‌کردند ، مانند رکن‌الدوله یا عمادالدوله ، این القاب معمولا ازطرف خلیفهٔ وقت به‌امرای بزرگ داده می‌شد. ولی در قرن‌سیزدهم حتی‌جهودها القاب «دوله» برخود نهادند. همچنین القابی‌که با (مُلك) ختم می‌شد ، به وزرا داده می‌شد ، مانند نظام‌الملك .

از قرن یازدهم به بعد عناوین با کلمهٔ «دین» پایان می‌یافت ، مانند رکن‌الدین . این‌عناوین‌که ابتدا مخصوص سلاطین بود ، بعدها به امرا نیز داده می‌شد و در اواخر قرن دوازدهم ، این القاب به شاهزادگان و حتی خواجگان وخواجه شماران نیزاعطا می‌شد .

در قرن دوازدهم هنگامی‌که ابن‌جبیر به مشرق مسافرت‌کرد ، ازاینکه هرکس و ناکسی ، القابی‌نظیر ضیاءالدین و افتخارالدین برخود نهاده است بسیارتعجب‌کرد و به آشفتگی و افتضاحی‌که دربخشایش القاب پیدا شده بود پی‌برد .

دراواخرقرون وسطا، استعمال‌اسم‌اول‌یااسم‌شخصی‌که دردوران جنگهای صلیبی رونق گرفتـه بود رو به فراموشی گذاشت ، وهمانطورکه تمدن اسلامی رو به‌انحطاط می‌رفت ، استعمال اسامی و القاب نیز تاحدی مبتذل شد ، تنها استعمال نام خانواده همچنان معمول بود. در ترکیـه فقط خاندانهای ممتاز القاب را برای خود حفظ‌کردند. درسایرکشورهای اسلامی القاب فقط برای مردم باسواد بود ، بقیهٔ مردم ازاسم شخصی استفاده می‌کردند .

معمولا برای تربیت اطفال دقت و مراقبت بسیار می‌شد ، درنظافت و پاکیزگی‌آنهامی‌کوشیدند، حتی‌الامکان ازکتك‌زدن‌آنها خودداری می‌کردند، و ازسالهای اول عمر،آنان را به اطاعت ونجابت تشویق می‌کردند . تا سن پنجسالگی ، بچه‌ها اعم ازپسر یادختر تحت مراقبت مادران ، درمیان زنها زندگی میکردند وحتی‌المقدور اطاق وسیعی دراختیارآنها بوده ثروتمندان و متمولین ازبردگان برای پرستاری ونگهداری بچه‌ها استفاده می‌کردند .

دربین‌اشخاص میانه‌حال ، معمولا مادرها یا مادربزرگها به‌کار تربیت

اطفال می‌پرداختندودر هرحال مردم‌از مراقبت دراحوال کودکان خود غفلت نمی کردند .

اطاقی که‌برای اطفال درنظرمی گرفتند از قالی یا بوریا مفروش بود و آبنمای بزرگی‌داشت‌که برای شستشوی‌آنها بود ، وباآفتابه وابریق برحسب فصل ومقتضیات هوا اطفال را باآب گرم یاسرد تطهیر می کردند .

اطفال را تاسه ، یاچهارسالگی درگاهوارهٔ چوبی می‌خوابانیدند ودر بالای‌سرآنها ، پارچهٔ نازکی می‌گستردند تا ازآزار پشه ومگس ایمن‌باشند . درتابستان اکثراً بچه‌را در ننو می‌خوابانیدند ، به‌این‌ترتیب‌که نخست‌ننو را به وسیلهٔ چهارطناب به دیوارهای مجاور می‌بستند وسپس‌آن را به‌ملایمت تکان می‌دادند تا به‌تدریج بچه به‌خواب‌برود ، گاه برای‌ساکت‌کردن وخواب‌کردن اطفال به‌آنها قند می‌دادند ، یا یك خرما را درپارچهٔ نظیفی نهاده دردهان طفل می گذاشتند تا بمکد و باخواندن لالایی یا آواز ملایمی اورا به‌خواب می کردند . مادران ازنهادن‌نظرقربانی دربالای‌سرکودك غفلت نمی‌کردند . چه درآن روزگار معتقد بودند که بیماریهای گوناگون اطفال ناشی ازچشم زخم است و باخواندن دعا و آیة الکرسی موجبات مصونیت طفل را فراهم می‌کردند ، وگاه برای دفع خطرات ، چشم‌گوسفندرا کاملا خشك‌می‌کردند و باشیشه‌های مخصوص رنگارنگ بالای‌سرطفل می‌آویختند . علاوه‌براینها ، برای بیرون‌راندن اجنه و ارواح خبیثه وسالم‌کردن محیط، بعضی‌مواد را دود می‌دادند . خانواده‌ها به داشتن اطفال سالم و نظیف و خوش لباس افتخـار می‌کردنـد . دردورهٔ قرون وسطا پیوسته لباسی شبیه لباس پدر و مادر برتن اطفال‌خودمی‌کردند، مثلافرزند سرداران ، سرهنگان وسپهسالاران ازکودکی فینه ونیمتنهٔ نظامی‌شمسه دوخته وگلدوزی شده دربرمی‌کردند وشمشیرکوچك بیخطری به‌کمربنداو می‌آویختند. به‌دختران نیزلباسی چون‌لباس مادرانشان می‌پوشانیدند . از۹ سالگی به بعد ، دختران طبقهٔ اعیان چادری روی البسهٔ ابریشمی ومخملی خویش دربر می‌کردند ومانند خانمهای بزرگ ناخنهـای خودرا رنگ حناکرده وانگشتری دردست می کردند . وبچشمان آنهاسورمه و کحل می‌کشیدند .

معهذا لباسهای زیبا وجواهرات‌گرانبها ، مانع بازیهای‌کودکانهٔ آنان نمی‌شد ، بلکه آنها باآن البسهٔ فاخر ، باعروسکها ، اسبابیازیهای خانگی ،

بادکنک یاحیوانات گلی ومقوایی وچیزهای دیگری که‌برای‌آنها خریداری می‌شد ، سرگرم بازی بودند .

تقریباً تمام پدران باخوشحالی و مسرت بسیار ، شبها ، قبل‌ازآمدن به‌خانه برای‌کودکان خود تنقلاتی ازنوع شیرینی ومیوه خریداری می‌کردند. از کودکی به اطفال می‌آموختند که در برابربزرگسالان چهارزانو و گاه دوزانو بنشینند ، با اینکه این طرز نشستن دشوار بود ، بچه‌ها ناگزیر به فراگرفتن آن بودند .

پسران ، پس‌ازپنجسالگی به‌تدریج ازحرم خارج می‌شدند ، واز روش پدران تبعیت می‌کردند . به دختران و پسران شعایرمذهبی ، و راه و رسم وضو گرفتن ونمازخواندن را می‌آموختند .

مادربزرگ وپدربزرگ هرخانواده باصبروحوصلهٔ بسیار برای‌کودکان نقل و قصه می‌گفتند و با افسانه‌های کوچکی‌که یادگرفتن آنها دشوار نبود کودکان را دلخوش وسرگرم می‌کردند .

فصل دوم

آیین ختان یا مراسم ختنه سوران

ختنه از دیرباز نزد سیاهان و زنگیهاونژاد سام معمول و متداول بود، و این‌عمل راچون نوعی‌عبادت و قربانی در برابر خدایان‌باروری‌می‌شمردند.

آنها نه تنها پوست دول پسرها، بلکه انتهای پوست چوچولهٔ دختران رانیزقطع‌می‌کردند.عیسویت‌با اجرای مراسم **غسل تعمید** که ریشهٔ آن‌زرتشتی است به این‌روش وسنت سامیها پایان داد ،ولی اسلام‌راه و رسم ابراهیم‌پیغمبر را تجدید کرد و چون سامیها ختنه را در مورد پسران و دختران عملی و اجرا نمود .

در دوران قرون وسطا تنها در بلاد شام و مصر ، وافریقا وعراق عرب باپیروی از روش بنی‌سام ختنه کردن معمول بود. ایرانیان و دیگر ملل‌شرق نزدیك در برابر این عمل‌مقاومت ورزیدند و سرانجام ، فقط به ختنه کردن پسران قناعت کردند و برای آنکه روش آنها با آیین یهودیها خلط نشود، برخلاف آنها که در هفتمین روز تولد نوزاد را ختنه می‌کنند ، ایرانیان‌در هفتمین یا هشتمین‌سال تولد به ختنه‌کردن پسران مبادرت می‌کردند ، واین عمل همواره باتشریفات و مهمانیهایی توأم بود ، ولی‌هیچ دعا و مراسم‌مذهبی خاص در این کار راه نداشت .

در روز مقرر بچه بالباسهای فاخر و زیبا در وسط اعضای خانواده و دوستان قرار می‌گرفت . عمل ختنه معمولا در ایوان منزل و در برابر چشم پدر و پدر بزرگ وسایرافراد خانواده صورت می‌گرفت ، به این ترتیب که

پدر فرزند خود را روی چهارپایه‌ای می‌نشانید و دلاك با تیغ خود در مدت یك ثانیه ، عمل را انجام می‌داد ، و سپس باخاکستر چوب که به دقت الك شده بود محل زخم را التیام می‌دادند. پس از پایان عمل حاضران به‌یکدیگر تبریك و تهنیت می‌گفتند و در مهمانی کمابیش‌مجللی که ترتیب داده شده‌بود شرکت می‌جستند و به خوردن شیرینی مشغول می‌شدند .

اعیان و اشراف به مناسبت جشن ختنه و سرور فرزندان خود مهمانی مفصلی می‌دادند وگاه تشریفات این جشن روزها به طول می‌انجامید ، و در جریان آن نوازندگان‌ومطربها ، دارندگان میمون‌و خرس ، بندبازها وسایر هنرمندان در برابر تماشاچیان هنرنمائی می‌کردند . در اوقاتی که‌مردان در حیاط بیرونی‌مشغول‌تفریح وخوشگذرانی‌بودند ، بانوان‌نیز در قسمت اندرونی با انواع شیرینی و تنقلات به پذیرائی مهمانان خودمشغول بودند .

علاوه براین به مناسبت ختنهٔ شاهزادگان ، شعرای در باری شعرها می‌سرودند .

گاه عده‌ای‌از شاهزادگان، وزیر زادگان ، وفرزندان اعیان واشراف را در محل معینی جمع کرده و جملگی رادر یك‌جاو یك روزختنه‌می‌کردند، در این موارد جشن ختنه و سرور به یك جشن ملی تبدیل می‌شد .

پس از پایان ختنه به بچه می‌گفتند تا امروز تو کافر بودی ولی از امروز به بعدمسلمانی. بعد از پایان عمل برای‌جلوگیری از زخم‌وناراحتیهای دیگر ، مدت دو ماه بچه‌ها چون‌سیاهان‌افریقائی بالنگ حرکت می‌کردند، زیرا التیام یافتن این زخم کوچك بسیار طولانی بود ...

فصل سوم

عقد نکاح و زناشویی

دعوت به نامزدی و تشریفات شب زفاف ، در هریك از مناطق به‌صورتی خاص انجام می‌گرفت ، پس ازآنکه یك جوان ، دختری را برای همسری برمی‌گزید ، پدر خود را برای جلب موافقت نزد خانوادهٔ عروس می‌فرستاد ، و در جریان آن ، خواستگار ،میزان مهریه را معین می‌کرد، میزان کابین برحسب زمان وموقعیت اجتماعی عروس و داماد از چند سکه تا صدها هزار سکه طلا تعیین می‌شد .

در قرن دهم میلادی ،بغدادیها ، خلیفه المتقی (۹۴۰ ـ ۹۴۴) راکه برای یك شاهزاده خانم مهریهٔ ناچیزی تعیین کرده بود ، ضمن تصنیفی به باد انتقاد و استهزا گرفتند[۱] .

گاه خانواده‌ها قبل از عروسی ، با رمل و اصطرلاب‌از طالع دخترو پسری‌که قصد ازدواج‌دارند اطلاعاتی به‌دست‌می‌آوردند .هر گاه علائم‌وآثاراز سعادت‌آن‌دو خبر می‌داد مراسم‌ازدواج عملی می‌شد .

بستگان دختر قبل از عروسی بیشتر از روش اخلاقی مادر شوهرجویا می‌شدند، زیرا‌سعادت‌آیندهٔ‌عروس‌تاحدزیادبه‌طرزرفتار او بستگی داشت . پس ازآنکه بستگان دو طرف باکسب اطلاعات لازم از هر جهت مطمئن وآماده می‌شدند، روز نامزدی بامراجعه به تقویم تعیین‌می‌شد .

اصفهانیها از روش عهد ساسانیان پیروی می‌کردند ، یعنی ، هرگاه جوانی‌می‌خواست بادختری‌ازدواج کند ، دسته‌گلی نزدبستگان‌دخترمی‌فرستاد.

در صورتی که دختر و بستگان او با چنین ازدواجی موافق بودند ، متقابلا دسته گل سرخی برای خانوادهٔ پسر جوان می‌فرستادند. خانوادهٔ نوجوان ، چند روز بعد ، شیرینی و حلقهٔ انگشتری طلا یا نقره برای عروس می‌فرستادند و از طرف خانوادهٔ دختر مقداری شیرینی برای داماد آینده فرستاده می‌شد و به این ترتیب مراسم نامزدی برگزار می‌شد ، پس از یك سال و دو ماه پدر دختر ۷ تن از دوستان با حسن نیت خانواده را نزد جوان میفرستاد تا از او بپرسند آیا حاضر است برای همیشه با این دختری که انتخاب کرده است زندگی کند. پس از آنکه وی به هریك از سؤال کنندگان جواب مثبت میداد (یعنی ۷ بار بلی می گفت)، هفت وکیل و نمایندهٔ مذکور همین سؤال را ازدختر جوان می کردند .

در ایران شرقی یعنی درحدودخراسان ،وقتی که فرزندی به سن ازدواج می‌رسید و پدرش دختری را در آن حوالی ، برای عروسی با فرزند خود مناسب می‌دید ، برای فتح باب مذاکرات با سه تن از بستگان به پدر دختر رجوع می کرد ،دراین جلسهٔ معارفه ،فقط بستگان پدر زبان به سخن می گشودند و در زمینه‌های مختلف گفتگو می کردند و پدر سکوت اختیار می کرد ، و طبق سنن محلی از موضوع مورد علاقه مطلبی گفته نمی‌شد ، تا پدر دختر به فراست و از روی قرائن از موضوع مطلع شود ، و پس از چند روز مطالعه و تحقیق نظر نهائی خود رادایر بر موافقت یا مخالفت بااین ازدواج اعلام نماید.

در ممالك عربی برخلاف ایران، زنان به‌عنوان واسطهٔ عروسی پادرمیان می گذاشتند ومسائل مربوط به‌عروسی، درحرم مطرح وموردبحث قرارمی گرفت، وغالباً زنان ساعتهای متوالی در پیرامون آن سخن میگفتند .

در کردستان که ازجهت زبان وعادات محلی یك منطقهٔ ایرانی است، ده تن ازمعمرین محل به خانهٔ دختر می‌رفتند ،وچند سکهٔ نقره دردست اومی گذاشتند واین عمل چون خواستگاری دختر تلقی می‌شد. بعد مدتی سپری می‌شد تاپدر دختر اطلاع کافی ازاوضاع واحوال خواستگار کسب کندوازموافقت یامخالفت دخترخویش آگاهی یابد. اگر دختر کرد قبلا جوان را دیده بود ، واورا می‌شناخت وبه‌اوعشق می‌ورزید ، بیدرنگ جواب مثبت به‌خانوادهٔ داماد اعلام می‌شد. درفاصلهٔ بین نامزدی و تشریفات عروسی ، جوان مرتباً به‌ملاقات دختر می‌رفت ، درجریان این ملاقاتها دختر نیمه مستوره بود ، زیرا طبق نظریهٔ

بعضی‌از علما،مرد قبل‌از تشریفات عروسی‌حق‌ندارد ،ازنامزد خود بی‌حجاب دیدن‌کند. در فاصلهٔ بین‌نامزدی وازدواج ، ازطرف خانوادهٔ دختر و پسر تدارکات ومقدمات عروسی فراهم می‌شد ، خانوادهٔ عروس ، جهیزیه‌ی دختر خود را آماده می‌کردند و خانوادهٔ داماد نیز اثاث منزل ودیگر ضروریات زندگی رافراهم می‌آوردند . بااینکه‌نامزدی درهر موقع و در هرفصل سال امکان‌پذیربود ، معمولا مراسم برگزاری جشن‌عروسی در روزهای معینی‌از سال صورت‌می‌گرفت . درایران این‌مراسم معمولا موقعی انجام می‌گرفت که درمناطق ییلاقی انبارهاپر ، وغلات‌فراوان ، و وضع‌اغنام واحشام رضایتبخش بود . به‌مناسبت هرعروسی درشهر یادر ده ، ازتمام سکنهٔ محله یا ده دعوت می‌کردند . فقرا مانندااغنیا عدهٔ‌کثیری رادعوت می‌کردند . درجشن‌عروسی اعیان وطبقات‌مرفه دویست ، سیصدتن شرکت می‌کردند . یك‌نفر کارگر یا پیشه‌ور نیز ناگزیر بودعدهٔ‌زیادی‌را دعوت‌کند ، مثلا یك‌نانوا ، یا قصاب یا کفشدوز به‌حکم سنن اجتماعی‌ناچار بود درچنین جشنی تمام افراد اتحادیهٔ خودرا گردآورد، بهمین علت‌در جریان‌جشن‌عروسی ، کارگران وپیشه‌وران مقروض می‌شدندو مدت‌زمانی مدیون این‌و آن بودند .

شاهزادگان جشنهای شاهانه‌برقرار می‌کردند ، و درجریان آن‌شکوه و جلال‌و قدرت‌مالی فراوان‌خود رابه‌رخ مردم می‌کشیدند . در شبهای‌قبل‌از عروسی فعالیت‌و رفت‌وآمد زیادی در منزل نامزدها دیده می‌شد خانه‌را تمیز می‌کردند ، وسائل‌آشپزخانه را ازهرجهت فراهم می‌ساختند . عده‌ای‌نان، و نان‌شیرینی ومرباهایی که‌باید درجشن‌عروسی باشد، آماده‌می‌کردند.مهمانان به تدریج می‌آمدند .

دراین موقع عده‌ای‌به‌آراستن‌عروس می‌پرداختند،اورا به‌حمام‌می‌بردند وپس ازآنکه اورا ازهر جهت‌پاك وپاکیزه کردند ، به‌بدن اوروغنهای‌معطر می‌مالیدند . مشاطه به آراستن موها می‌پرداخت وباعنبر ومشك اورا معطر می‌کرد. گونه‌هایش رابزك‌می‌کردند ، مژه‌وابروانش رابامهارت می‌آراستند چشمهایش‌را باکحل،درشت‌جلوه می‌دادند،وناخنهایش‌راحنا می‌مالیدند.همینکه شب‌عروسی فرامی‌رسید، پس‌از غروب‌آفتاب، داماد همراه‌بستگان ودوستان‌و کلیهٔ‌مدعوین باساز و دهل‌به‌خانهٔ عروس رهسپار می‌شدند. درآنجا تشریفات رسمی عروسی ، یعنی‌قبالهٔ ازدواج زن‌وشوهر آینده تنظیم‌می‌شد. درسالنی‌که

برای‌انجام این‌مراسم درنظر گرفته‌بودند همه‌چیز آماده شده‌بود وعروس در حالی که‌کاملا آراسته‌بود درمقابل آینه قرار می‌گرفت . قرآنی باز برسرش قرار می‌دادند .

دریك تالار یعنی ایوان بزرگی که درمجاورت این اطاق قرارداشت ، مدعوین همه باهم آرام‌آرام صحبت می‌کردند ومنتظر آمدن قاضی یا به‌اصطلاح امروز سردفتر بودند ، تاواقعهٔ ازدواج را به ثبت برسانند . درشرق برخلاف مغرب‌زمین ، مرد مکلف بود که‌مهریه‌ای به زن خود بدهد ، چه بدون مهر ، عقد ازدواج قانونی نبود، میزان مهر بارضایت طرفین تعیین می‌شد وممکن‌بود که‌همه یاقسمتی‌ازآن قبلا به‌عروس پرداخت شود . میزان مهر برحسب‌موقعیت اجتماعی ومالی اشخاص فرق می‌کرد، معمولا قاضی به همراه دوشاهد سوگند خورده ، درمجلس حضور می‌یافت . قاضی پس‌ازحضور درسالن درمحل خود می‌نشست وبیدرنگ قلمدان و دفتررا درمقابل‌خود می‌گذاشت ودربرابرچشم شهود به ثبت واقعهٔ ازدواج مبادرت می‌کرد . دراین موقع قاضی ازعروس که دراطاق مجاور بود سؤال می‌کرد که آیا حاضرید با داماد عروسی‌کنید ؟

دراین‌هنگام دوتن ازشهود نزد عروس می‌رفتند وازاو می‌پرسیدند که آیا مایل‌است‌که بااین مهرتعیین شده که فی‌المثل مقداری ازآن نقد وبقیهٔ‌آن بعداً پرداخت خواهد شد با رضا و رغبت ازدواج‌کند.طبق معمول این سؤال سه‌بار بدون عجله و شتاب تکرار می‌شد ، و سرانجام عروس رضایت خودرا اعلام می‌کرد وشهود بیدرنگ رضایت عروس را به قاضی اعلام‌می‌کردند. در این هنگام قاضی‌از داماد می‌پرسید که‌آیا اونیز به این ازدواج راضی است و حاضر است مهریهٔ معین را بپردازد ؟ پس‌از موافقت طرفین و امضای دفتر ، سوره‌ای ازقرآن خوانده می‌شد . وتشریفات رسمی عروسی پایان می‌یافت .

دراین هنگام برحسب خصوصیات هرمحل برسرعروس ، نمك ، آرد ، برنج ، لوبیا یاسکه‌های نقره‌وطلا یا نقل می‌ریختند. سپس رقاصه‌ها باچنگ و دف و ساز و طنبور به رقص ونوازندگی می‌پرداختند وخواننده‌ای‌طبق‌سنن محلی با آوازی خوش به عروس و داماد تهنیت می‌گفت وبرای‌آنان سعادت و موفقیت می‌طلبید .

دراین موقع که تمام مدعوین برای دیدن عروس چشم خودرا به در حرم دوخته بودند ، عروس بالباسی مجلل و زیبا وسری آراسته به‌گل نارنج

ویاسمن که باپارچهٔ آغابانوی سفید پوشیده شده بود وارد می‌شدودروسط سالن می‌نشست و به‌آوازهایی که طبق سنن معمولی به مناسبت عروسی می‌خواندند گوش می‌داد . پس‌ازپایان این‌جریان، موقع تعارفات وتبریکات فرا می‌رسید و بعد تمام مدعوین به میزهای بزرگی که‌ازبرگ وگل ونبات‌تزیین شده‌بود، نزدیك می‌شدند واز نقلها وانواع شیرینی وشربتهای متنوع و معطری که روی میز چیده بودند می‌خوردند .

به این‌ترتیب نخستین قسمت تشریفات عروسی پایان می‌یافت وکمی‌بعد مدعوین جمع می‌شدند ، و باجلال و احترام تمام عروس را به منزل داماد رهبری می‌کردند. دراین‌هنگام داماد درحالی‌که براسبی‌سواربود ، بادوستان خود به پیشواز عروس می‌آمد ، و درحالی‌که در روی تخت روان سربازی نشسته بود به وسیلهٔ چهارقاطرکه به انواع منگوله وپارچه‌های زیبا وگلهای رنگارنگ تزیین‌شده بود به‌سوی خانهٔ داماد می‌رفت . دوستان وبستگان نیز عده‌ای سوار وجمعی پیاده به دنبال عروس با همهمه وشادی روان می‌شدند . درضمن این جریان جهیز عروس را ازقبیل قالی ، رختخواب و تختخواب ، انواع اسباب و کلیـهٔ اثاث شخصی وهدیه‌هایی‌که داده بودند برپشت قاطـر می‌نهادند و به منزل داماد می‌بردند . همراهان عروس درپناه نور مشعلها ، فانوسها ، و فشفشه‌ها ، ضمن‌گوش‌کردن انواع ساز و آواز وفریاد شادی و کف‌زدنهای مشایعان به‌حرکت‌خودادامه می‌دادند. پس‌ازگذشتن چندین‌ساعت وعبورازکوچه وخیابانهای بسیار، به‌خانهٔ داماد می‌رسیدند ، درآنجا مهمانی مفصلی برپا بود ، انواع غذاها ، ازقبیل آش ،کباب،خورش ، وانواع‌شیرینی و قطاب و حلوا و زولبیا و فالوده و نانهای کلیچه و نقل و آچار و میوه‌های گوناگون دربرابر مهمانان می‌گذاشتند .

درقرن دهم ویازدهم ، درنتیجهٔ سنگینی‌مخارج زندگی، مردم میانه‌حال وفقیرناچارشدندکه ازتشریفات این مهمانیها بکاهند وعدهٔ‌کمتری را درعروسیها دعوت کنند .

درشهرها نیزاعیان واشراف تنی‌چند ازغلامان خودرا برای مراقبت و جلوگیری از ورود عناصر ولگـرد و انگل درجلو درها مستقر می‌کردند ، ولی عناصرطفیلی یعنی سورچرانان ، گدایان و انگلهـای حرفه‌ای نیز غافل نبودند وگاه نیز باکرایه‌کردن لباسهای فاخرخودرا به‌صورت شخصیتهای‌مهم

محلی‌جلوه‌گرمی‌ساختند وبااستعمال لغز ومعما وخواندن اشعار وشطرنجبازی جای‌خودرا دربین مردم بازمی‌کردند وهروقت درشهرمهمانی مجللی‌برپا بود آنها باتغییرلباس درآن شرکت می‌کردند و با فریفتن دربانها به شکلی در حیاط و ایوان پذیرائی راه می‌یافتند . می‌گویند طفیلیهای بغداد ، تدبیرها و نیرنگهـای زیادی به‌کار می‌بردند ، یعنی درست درموقعی‌که خواجه‌های بدگمان برای‌جلوگیری‌ازورودآنها به‌فکربستن دربزرگ ورودی می‌افتادند، آنها بامهارت چندریگ درپاشنهٔ در می‌افکندند، تا ازبسته‌شدن در جلوگیری شود ، همین‌که دربان در مقام کشف مطلب می‌آمد و می‌کوشیدکه ریگها را خارج‌کند آنها ازموقع استفاده می‌کردند وباگستاخی و بیشرمی وارد منزل می‌شدند . ناگفته نماند که درآن روزگار نیزبستن در، برخلاف نزاکت و سنن معمولی بود و معمولا در جشنها و ضیافتهـای بزرگ در بزرگ کاخ را می‌گشودند تاهرکس بتواند داخل کاخ شود .

فصل چهارم

سوگواری

در قرون وسطا ، تشییع‌جنازهٔ یك مسلمان، به سرعت و بدون تشریفات انجام می‌گرفت‌ولی‌احترام وتکریم‌مردگان معمولا با علاقه و صمیمیت، مدتها ادامه داشت و بازماندگان متوفی با دعا و صدقه از وی یاد می‌کردند و در تمام مدت سال روزهای پنجشنبه به‌مزار او می‌رفتند و باخواندن دعا وانفاق مساکین محبت خود را آشکار می‌ساختند .

هنگام تشییع جنازه اگر متوفی درشمار اشراف و بزرگان‌بود، پس‌از سترعورت‌جسداورادرتخت‌روان‌می‌گذاشتندوروی‌آن‌را با **پرده‌های ابریشمین** می‌آراستند و اگر مرده‌از بینوایان و مستمندان بود او را در تابوت‌چوبین که چهار دستگیره داشت می‌نهادند . در هر حال خواه مرد غنی بود خواه فقیر تمام مردم تابوت او را باعلاقه‌و احترام به دوش می‌گرفتند ومسلمانان کوی و برزن سعی می‌کردندکه هریك لحظه‌ای چند در حمل جنازه شرکت جویندزیرا این‌کار را عملی ثواب‌می‌شمردند .عده‌ای با خواندن ادعیهٔ‌مذهبی با بستگان و دوستان‌متوفی همگامی می‌کردند ، و جمعی از مردم محل،پس از مشاهدهٔ جنازه با مشایعت کنندگان همراه می‌شدند .

با اینکه طبق مقررات مذهبی زنان از تشییع جنازه معافند ، آنان از دیرباز به این دستور مذهبی توجه نمی‌کردند و ضمن تشییع جنازه از ندبه و زاری و کندن مو،و زدن بسرو روی‌خویش خودداری نمی‌کردند ، به این ترتیب پس ازاسلام نیز زنان روش دوران‌جاهلیت را بار دیگر تجدیدکردند

و عده‌ای از آنان با اخذ پول‌بر جنازهٔ مردگان شیون و زاری می‌کردند. هرچند ، گاه خلفا با وضع مقرراتی از عزاداری زنان در مرگ عزیزان جلوگیری می‌کردند ، چنانکه‌یك باردر سال ۸۶۴ و بار دیگر درسال ۹۰۷ (حاکم) خلیفه فاطمی مصر به طور جدی زنان را ازتشییع جنازه منع کرد، وتا مدتی این دستور اجرا شد، ولی به تدریج فرمان خلیفه روبه فراموشی رفت وبار دیگر زنان در تشییع مردگان شرکت جستند . دربغداد زنان بــه گریه وزاری قناعت نمی‌کردند ، بلکه روی خود را سیاه می‌کردند وموهای خود را ژولیده وبرآشفته می‌نمودند .

تشییع کنندگان نخست به مسجد جامع می‌رفتند، همین‌که به دربزرك مسجد نزديك می‌شدند، قرآن خوانان سکوت می‌کردند وجنازه را به داخل مسجد می‌بردند ودربرابر محراب می‌نهادند،سپس‌خواندن خطبهٔ مذهبی آغاز می‌شد .

اگر متوفی، امام جمعه یا مؤذن یاخادم مسجد بوده، ادعیه و اوراد مذهبی چندی دوام می یافت. درمسجدها معمولا از شبستانها و سالونها برای اجرای مراسم ختم استفاده می‌کردند . پس از نماز ودعا طی خطابه یا شعری از متوفی به نیکی یاد می‌کردند[٦] . مراسم دعا ونماز میت معمولا به وسیلهٔ پدر برای پسر وبه وسیلهٔ پسر برای پدر انجام می‌گرفت . درصورتی‌که از سلالهٔ پدری‌کسی نبود، بستگان‌امی متوفی بردیگران تقدم داشتند ودرصورت فقدان هردو، هرکس می‌توانست به خواندن نماز میت اقدام کند. اگرمتوفی مرد بود، خطبه ونمازمیت نزديك سراو واگر زن‌بود، نزديك‌پای او، انجام می‌گرفت. پس‌از پایان خطبه‌با صدای‌بلند می‌گفتند: «**اللهم‌ان‌هذاعبدك** و ابن عبدك وابن امتك قد نزل بك وانت خیر منزول به الهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئاً فتجاوز عنه ... » یعنی : ای خدای بزرك این میت غلام تو وپسر غلام تو، مردی از امت توست که‌این دنیا و شادیهای آن ودوستانش را به خاطر ظلمت قبر ترك گفته است، و درحال مرگ جملهٔ لااللهالی‌الله محمد رسول‌الله را برزبان رانده است. ای‌خداتو اعلم واعدلی، او به‌سوی تو می‌آید یعنی به سوی آن‌که همه نزد او خواهند رفت ، محتاج رحمت توست وتورا به‌کیفر او نیازی نیست. خداوندا درنزد تواز او شفاعت می‌کنیم ، اگر بندهٔ خوبی بوده بااو هرچه بهتر رفتار کن واگر بندهٔ بدی

بوده است او را بیامرز، شکنجه های قبر را از او دور کن، قبرش را فراخ ساز ورحمتی کن که تاروز قیامت یعنی روزی که داخل نخلستان تو می‌شود رنج[7] نبرد.

پس‌از پایان تشریفات مذهبی، مرده‌را به غسالخانه می‌بردند، درآنجا عده‌ای مرده‌شور مرد برای تطهیر کردن مردان و جمعی مرده شوی زن برای شستن زنان آمادهٔ کار بودند و جنازه را بیدرنگ برروی نیمکت یا سنگ مرده شورخانه می‌گذاردند، وبادقت به تطهیروشستشوی می‌پرداختند، و گفتهٔ پیغمبر اسلام راکه فرموده است «بامردگان همان گونه رفتارکنیدکه درحق تازه عروس وتازه داماد رفتار میشود،» به کار بسته درنظافت وپاکیزه کردن مردگان می‌کوشیدند وبدن متوفی را باآب وبرگ عناب خشك سه‌بار مالش وشستشو می‌دادند، سپس روی بدن مرده‌کافور می‌پاشیدند، ناخنهایش را می‌گرفتند،زیادی سبیلش‌را قیچی می‌کردند، موهای زیربغلش رامیتراشیدند، سپس اورا در پارچهٔ پنبه‌ای می‌پوشانیدند ودوفوطه‌کرباس روی‌او می‌افکندند ممکن بودمتوفی را درچند کفن زیبا وقلابدوزی شده بگذارند ولی هیچ‌کس حق نداشت، مرده را درکفن ابریشمین بگذارد. بااین‌حال بعضی از زنهارا در کفنی‌ابریشمین می‌گذاشتند ، مراسم غسل و تدفین زنان‌با مردان اختلاف چندانی نداشت ، جز آن که زنان را بیشتر از مردان می‌پوشانیدند و سر و سینهٔ‌آنها را با پارچه کاملا مستور می‌کردند ، سپس آنها را در دو پارچهٔ ماهوتی می‌پوشانیدند، و از گذاشتن هر نوع جواهر در قبر آنها خودداری می‌کردند ، چه این عمل شرعاً تحریم شده بود . آنچه گفتیم طرز شستشو و کفن دفن مردم عادی بود . اما اگر مرده یکی از شخصیتهای ممتاز یا مردی متعین بود ، او را مومیائی می‌کردند ، چنانکه در سال ۹۶۷ ، چون سیف‌الدوله در گذشت، بازماندگان او جسدش را نه‌بار شستند ، نخست باآب خالص ، بعد با عصارهٔ صندل و عنبر و کافور و گلاب و سرانجام دو بار با آب مقطر بدن او را شستشو دادند . سپس او را با ماهوت دبیقی که ۵۰ سکه طلا ارزش‌داشت خشك کردند . البته غسال این پارچهٔ گرانبها را به نام یادگار به نفع خود ضبط کرد ، سپس به مومیائی کردن جسدپرداختند برای گونه‌ها و ریش اوصد مثقال قلیا به کار بردند (یك مثقال معادل ۵ گرم است) وسی مثقال‌کافور دربینی‌ومنخرین‌وگوش اوداخل‌کردند وسپس سراپای

او را کافور مالیدند . به این‌ترتیب کفن و دفن او هزار دینار مغربی تمام شد ، در سال ۹۸۴ مومیائی ابن‌کلیس که وزیری یهودی بود صدهزار دینار مغربی‌خرج برداشت[۹]. درتمام مدتی‌که بدن‌او درغسالخانه‌بود جمعیت‌مشایعین منتظر ماندند ، سپس جسد اورا درصندوق نهادند ، و مردم اورا تاگورستان همراهی کردند .

قبراو‌که ازپیش‌کنده شده بود ، یك‌مترو ۶۳ سانتیمترعمق داشت ، و طوری حفرشده بود که صورت وی به‌جانب مکه بود، جسدش را درقبرنهادند وآجری به زیرسراوگذاشتند وبا آجر اطراف جسد را بالا آوردند وطاقی آجری روی آن زدند ، حکیم عمرخیام نیشابوری دررباعی زیر به‌این معنی اشاره می‌کند ومی‌گوید :

از تن چوبرفت جان پاك من و تو — خشتی دونهند برمغاك من و تو
وانگاه برای خشت گور دگـران — در کالبدی کنند خاك من و تو[۱۰]

برای‌آنکه در روز حشر و رستاخیز مشکلی روی ندهد ، دو جنازه را دریك‌قبر نمی‌گذاشتند . فقط پس‌ازشیوع امراض ساری ومرگ ومیرهای شدید ازاین اصل تخطی می‌شد . بااین‌حال ، در دوره‌های بحرانی نیز، گذاشتن جنازهٔ زن ومرد دریك‌قبر گناهی بزرگ تلقی می‌شد ، مگرآن که بین‌آن دو تیغه‌ای آجری پدید آورند[۱۱] .

معمولا مقبره‌ها را بایك بنای‌آجری یاسنگی مشخص‌می‌کردند ، روی سنگ‌قبراسم متوفی، مدت‌عمر، خصوصیات‌اخلاقی وتاریخ مرگ اورا می‌کندند و گاه درپایان ، دعای خیری بدرقهٔ او می‌کردند ، متمولین ، غالباً دربالای قبرروی چهارستون طاقی‌آجری می‌زدند .

ازآغازاسلام ، تاچندقرن ، کسی روی مقبره‌ها بنای مهمی‌نمی‌ساخت، ولی ازقرن دهم میلادی به‌بعد، وضع دگرگون شده درسال ۹۶۶ معزالدوله (۹۴۵-۹۶۷) برمزار اهل‌بیت و بزرگان قریش‌گنبد وبارگاهی پدید آورد و دیگران از وی تقلید کردند ، و پس ازچندی اعیان و اشراف برای خود مقبره‌هایی‌عظیم بنا نهادند . در قرن دهم روی قبرشاهزادگان برجهای‌مرتفع استوانه شکلی می‌ساختند که نوك آن مانند کله‌قند بود واز ده‌کیلومتری رأس آن مشاهده می‌شد ، ولی از قرن ۱۲ میلادی به بعد ساختن بناهای رفیع ، باگنبد وبارگاه وسالونهای مجهز به‌قالی و قرآن وچراغهای متعدد ، معمول

گردیده برای حفظ و نگهداری این بناها ازعواید سالانهٔ موقوفات استفاده می‌کردند.

درمصروهندوستان هنوزمقبره‌های باشکوه وجود داردکه درآن‌مقبره‌ها دیکتاتورهای ترک، یعنی ممالیك قرن سیزدهم به‌بعد مدفونند. آزاداندیشان قرن دهم‌میلادی ازاین‌طرزدفن‌کردن بزرگان انتقاد می‌کردند «ابن‌وحشیه» درکتابی‌که راجع به‌کشاورزی نوشته «الفلاحةالنبطیه» ازاین‌که مسلمین‌جسد اموات را زیرخاك می‌گذارند انتقاد می‌کند و می‌گوید ازآن وقت که در بین‌النهرین میلیونها خلق‌را به‌خاك سپرده‌اند، سراسر این سرزمین مسموم و آلوده شده‌است.

بنظر ابن‌وحشیه وعده‌ای دیگرازناقدان آن روزگار، روش هندیان و صقالبه «اسلاوها» و مشرکهایی‌که جسد مرده‌ها را می‌سوزانند، به‌عقل و بهداشت نزدیکتراست وراه و رسم‌ایرانیان‌قدیم ونبطیان* و صابیان حدوسطی

---

* قوم نبطی از نژاد عرب بودند که در حدود جنوب و شرق سوریه تشکیل حکومتی دادند، این قوم بیشتر به امورتجارت اشتغال داشتند ودرپناه ثروت بسیار احیاناً به مسائل علمی و ادبی نیز توجه می‌کرده‌اند. در دورهٔ اسلامی زبان وکتب نبطی مورد توجه بعضی از علما بوده. از میان مترجمان نبطی مهمترین کسی‌که ترجمه‌های اومیان علمای اسلامی شهرت داشت **ابن‌وحشیه** بودکه یکی از فصحای نبط و از مطلعین در فن سحر و شعبده و عزایم بود. از مهمترین کتابهایی که او ترجمه کرده کتاب الفلاحةالنبطیه است. نقل و تلخیص از تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تألیف دکتر صفا.

صائبان، نام فرقه‌یی است دینی در جنوب بین‌النهرین که اصول عقاید آنها با یهود ونصاری و مسلمانان سازگاری نداشت، فقط از بعضی جهات شباهتهایی بین دین آنان با مذهب زرتشتی دیده می‌شد، بعدها قوم دیگری به نام صائبان «صائبین» معروف شده‌اند و از جهة شهرت و اهمیت علمی و اجتماعی بر صائبان اصلی جنوب بین‌النهرین پیشی گرفتند. این قوم که همان **صائبان حران** اند از بازماندگان‌کلدانیان بودند و بامعتقدات و علوم وافکار یونانیان آشنایی داشتند و تازیان نه تنها اطلاعات نجومی بلکه غالب اسامی بروج را عیناً از این قوم آموختند. یکی ازاقدامات خیر این اقلیت مذهبی ترجمهٔ بسیاری ازآثار علمی یونانیان به زبان سریانی‌است. ثابت‌بن قروه تبانی وعده‌یی دیگر از دانشمندان این قوم به ترجمهٔ آثار علمی یونانیان به زبان سریانی و عربی همت‌گماشتند. تألیفات و ترجمه‌های ثابت در طب و فلسفه و

است بین عادت عاقلانهٔ هندوان و عمل جنون‌آمیز مسلمانان، زیرا که اینان مرده‌های خودرا درتابوتهای سفالین که گاهی‌هم لعابی روی آنرا پوشانیده بود قرارمی‌دادند ودرآن را باقیر می‌بستند ودرزمینی می‌سپردند ودرآن عصرغالباً درخوزستان وعراق ازاین‌نوع دخمه‌ها* و ناوسها که متعلق به‌دوران اشکانی وهخامنشی و دورانهای کهنتراست به‌دست می‌آید. زیرا برخلاف ساسانیان که ستودانها و دخمه‌هائی برای مردگان خود داشتند اشکانیان وهخامنشیان گبر نبودند و اموات را به‌سگ وکرکس‌رها نمی‌کردند، بلکه مومیایی کرده در تابوت می‌نهادند وتابوت‌را زیرخاك می‌کردند.

ازقرن دهم به‌بعد غالباً به‌علامت عزاداری‌بعضی‌اشیاء را خورد یاخراب می‌کردند، چنانکه درسال ۹۱۷ مادر خلیفه پس‌از مرگ برادر خود سرای باشکوهی را که ساخته بود خراب کرد و فرمود که قایق اختصاصی اورا بشکنند. درسال ۹۴۱ مرگ «زیرك» خادم چنان «رضی‌بالله» خلیفهٔ وقت را اندوهگین نمود که به رسم سوگواری فرمود چهارصدخمره شراب مروق را ازخمستان بردارند و به رود دجله دراندازند.

نویسندهٔ مشهور بدیع‌الزمان همدانی (۹۶۹-۱۰۰۸) برخلاف عادت معاصران خود اندرز می‌دهد که چون من بمیرم، هیچ‌گونه تظاهری نکنند، مردم و بستگانم ازکندن مو وخراشیدن صورت وسیاه‌کردن درها و برکندن درختهاوهرچیزدیگرخودداری کنند**.

→

هیئت و نجوم و حساب و هندسه وجبر و مخروطات و دیگر مباحث علمی‌بسیار است، می‌گویند مأمون طی مسافرت خود به مکه ازصائبین پرسید که چه دینی دارید؟

آنها پاسخ قانع‌کننده‌ای ندادند، مأمون برای دادن پاسخ نهایی‌به‌آنان تا مراجعت از مکه مهلت داد، صائبان پس از مشورت با عقلای قوم‌درمراجعت به مأمون گفتند ما اهل‌کتاب و از صائبینی‌که در قرآن ذکر شده است می‌باشیم و با این تدبیر خود را از صف‌کفار و مشرکان خارج کردند. مترجم

* گورستان مغان.

** بعضی‌از صوفیان ودراویش درمرگ‌عزیزان خودنی می‌زدند وسرود می‌خواندند صلاح‌الدین زرکوب‌که خلیفهٔ ملای رومی بود وصیت کرد که آیین عزا درجنازه اوبه عمل نیاید و او را با ساز و سماع به‌خاك سپارند. سلطان ولد درولد نامه راجع به این وصیت چنین می‌گوید: ←

رسم سوگواری درهر کشوری فرق می‌کرد . درخراسان لباس‌عزاداری سفیدرنگ بود، چنانکه، وقتی‌سلطان‌محمود درسال «۱۰۳۰» درگذشت، پسراوکه وارث تخت وتاج بودباوزیران وبزرگان‌جملگی‌جامه‌های سفیددربرکردند .

دراقصی نقاط غربی ممالك اسلامی یعنی دراندلس ومغرب اقصی‌نیزسفید علامت عزاداری بود. دراین‌مورد یکی‌ازشعرای نامدار شعری سروده وخطاب به اهل اندلس می‌گوید :

الا یا اهل اندلس فطنتم — بلطفکم الی امر عجیب
لبستم فی ماتمکم بیاضا — وجئتم منه فی زی غریب
صدقتم فالبیاض‌لباس‌حزن — ولا حزن اشد من‌المشیب

ازجلد اول شرح مقامات حریری تألیف اشرشی کتبخانه کشوری فرانسه مخطوطعربی بنشانه ۳۹۴۲ ظهرورقه ۴۷ م .

ترجمهٔ آن چنین است :

« ای‌مردم اسپانیا ، شما ازبرکت هوش واستعداد خود به نکتهٔ ظریفی پی‌بردید . درسوگواریها، جامهٔ سفید در می‌پوشیدسفیدکه شاید لباس جلف و غریبی است . » ولی به‌راستی حق باشماست همانا که سفیدی‌رنگ حقیقی عزاست، که هیچ‌ماتمی‌ازسفیدی موی‌سر بتر نباشد . »



شیخ فرمود در جنازهٔ من — دهل آرید و کوس باد فزن
سوی کویم برید رقص کنان — خوش وشادان‌ومست‌ودست‌افشان
تا بدانند کاولیای خـدا — شاد و خندان روند سوی لقا
این‌چنین مرگ‌باسماع‌خوشست — چون رفیقش‌نگارخوب‌کش‌است

در میان امرا و سلاطین عمرولیث باسوگواری و عزاداری موافق‌نبود پس از آنکه خبر مرگ فرزندش را به او دادند به قول بیهقی‌مورخ معروف «...برخاست و به‌گرمابه رفت وموهایش بازکردند ... وکیل را مثال داد که برو مهمانی بزرگ بساز و سه‌هزار بره وآنچه باآن رود و شراب و آلت‌آن و مطربان‌راست‌کن ... فردا بار عام خواهد بود ... چون فارغ خواستند شد عمرولیث روی به خواص واولیا وحشم‌کرد وگفت بدانیدکه مرگ حق است.. مرده باز نیاید جزع وگریستن دیوانگی باشد وکارزنان ...»

درمیان شعرا منوچهری دامغانی در یکی از آثار خود وصیتی می‌کند که حاکی از مخالفت او با سوگواری است .

آزاده رفیقان منا ، من چوبمیرم — از سرخ ترین باده بشویید تن من
از دانهٔ انگور بسازید حنوطم — وز برگ رز سبز ردا و کفن من
در سایهٔ رز اندر گوری بکنیدم — تا نیکترین جایی باشد وطن من

مترجم

درغرب ایران وشرق نزدیك ،درموقع عزاداری لباس‌ازرق یعنی جامهٔ کبود نیلی‌یاسیاه دربرمی‌کردند ودرپایان تشییع‌جنازه،همواره مجلس‌سوری بر پامی‌شد ،که‌اهمیت وتشریفات‌آن‌برحسب موقعیت‌طبقاتی وثروت خاندان‌متوفی فرق‌می‌کرد. درچنین‌روزها،چون‌ایام‌جشن‌عروسی، معمولادر بزرگ‌منزل راباز می‌گذاشتند وازکلیهٔ حاضران‌پذیرائی می‌کردند (بسحق‌اطعمه) گوید :

زنده‌آن‌است که درخانقهش آش دهند

مرده‌آن است‌که حلواش به‌بالین نبرند

درمجلس‌ضیافت غیرازقرآنخوانهای‌حرفه‌ای که‌به‌قرائت‌قرآن‌به‌آوازبلند اشتغال داشتند مدعوین‌نیزبا دردست گرفتن(سی‌پاره) یعنی جزوات قرآن به‌خواندن آیات‌مشغول‌بودند. هفت‌روز پس‌از تشییع‌جنازه وچهل‌روز پس‌ازرحلت، مراسم هفته وچله‌متوفی انجام می‌گرفت. دراین دوروز نیز مجلس مهمانی برپاو از مدعوین پذیرائی‌می‌کردند وبرای آسایش روح‌میت به‌مردم بینوا حلوا وآش می‌دادند. این‌قبیل خیرات ومبرات‌سالی یك‌بارياهر ماه‌یاهفته‌ای یك‌باربرحسب سخاوت خانواده‌و بازماندگان متوفی صورت می‌گرفت‌وشکم عده‌ای‌از فقرا را سیر می‌کردند .

و نیزدرآخرین‌عیدسال‌یعنی‌عیدقربان درمسجدها بین‌فقیران‌وبیچارگان پول ،نان ،شیرینی ،خرما ولباس‌تقسیم‌می‌کردند .

علاوه‌براین عصر پنجشنبه‌کلیهٔ‌مؤمنین، یك‌سوره‌قرآن برای‌مردگان‌خود می‌خواندند ،زیرامردم معتقدبودند که‌درشب‌جمعه ،روح‌مردگان به‌منزل‌می‌آید و منتظرادعیه وهدایائی است‌که‌برای اوانفاق می‌کنند. مردم‌مکرر به‌اهل‌قبور سرمی‌زدند ،مخصوصاً پنجشنبه‌ها،زنهای‌طبقات‌مختلف بااطفال خودبه‌گورستانها می‌رفتند، وبعدازظهررا آنجا به‌سرمی‌بردند. درآن‌دوره بردن گل برمزار گذشتگان معمول‌نبود بلکه‌فقط آبپاشی می‌کردند .

تازیان‌معتقدبودند که‌بهترین احترام‌برای مردگان‌این‌است که‌به‌قبرآنها هرچه‌بیشتر آب‌بپاشیم، این‌عمل بسیارمتداول‌بود وغالباً بستگان ودوستان‌متوفی به‌نوبت‌این کارخیر راانجام می‌دادند .

در گورستانهااز گل وسبزی اثری نبود و محیط گورستان چون‌صحرای غمگینی به‌نظر می‌رسید، فقط‌درروزهای پنجشنبه ، جمعیت‌انبوهی به‌آنجاروی می‌آوردندواین‌محل به‌صورت بازارمکاره‌ای‌درمی‌آمد. مردم‌برای نوشیدن‌آب و

خوردن‌میوه‌وشیرینی به‌سقاها و کسبهٔ‌دوره گرد، که‌باصدای‌بلندکالای خودراعرضه می‌کردند مراجعه‌می‌کردند. زنان،دوستان‌خودراملاقات‌می‌کردند وبه‌پرحرفی خودساعتها ادامه می‌دادند ،و بچه‌ها دراین فرصت مناسب فریاد کنان به‌دور مقبره‌ها می‌دویدند وباهم‌بازی می‌کردند .

درقرون اولیه‌نهضت اسلامی هرکس‌رادر وطن‌خود به‌خاك می‌سپردند ، ولی‌از قرن‌دهم درسراسر جهان‌اسلامی مردم‌مؤمن علاقه‌مند بودند که‌در جوار پیشوایان‌مذهبی ودرسرزمینهای مقدس‌دفن‌شوند، تازودتر به‌حق‌واصل گردند،و به‌بهشت راه‌یابند. ازاین‌دوره‌اماکن مقدسه‌به تدریج‌به‌صورت گورستانهای‌حقیقی درآمد ،فقراو بینوایان نیزسعی می‌کردند که‌درجوار یکی‌از بزرگان مذهبی کشور خوددفن شوند،ولی‌اغنیا وصیت‌می‌کردند که‌پس‌ازمرگ آنهارادراماکن متبرکهٔ‌دور دست دفن‌کنند .

بین‌النهرین ازعصرعیسی مسیح به‌صورت قبرستان وسیعی درآمده بود ، ناوسهایایی که‌از شهرورقاو«اوروك‌قدیم» به‌جای مانده وامروز مشاهده می‌کنیم مؤیداین معنی‌است، این‌سرزمین دردورهٔ تمدن اسلامی باردیگر توجه مؤمنان رابه‌خود جلب‌کرد. پادشاهان آل‌بویه(۹۴۵–۱۰۵۵م) برای‌علی‌علیه‌السلام و فرزندش امام‌حسین‌درنجف وکربلا دومقبرهٔ‌مجلل‌ساختندوخودنیز پس‌ازمرگ درجوارآنان دفن‌شدند. ازاین‌دوره‌به‌بعد به‌تدریج‌در بین فرق‌شیعه‌انتقال‌اجساد مردگان‌وبردن‌جنازهٔ‌خشك‌یامومیائی‌شده‌بوسیلهٔ‌کاروان‌بسرزمین‌بین‌النهرین‌ودفن اجساددرجوارمزاربزرگان‌دین‌وعتبات‌عالیات‌معمول‌شدازاقصی‌نقاط‌ایران‌عده‌ای پس‌ازیکی‌دوماه طی‌طریق، جسدمردگان رابه‌عراق منتقل‌کردند . پس‌ازچندی اهل‌تسنن نیزاز روش شیعیان تقلید کردند و آنان نیزدر مدینه و بیت‌المقدس «قدس‌شریف» یادر دمشق «شام‌شریف» وبغداد که‌چون بلاد مقدس‌مذهبی تلقی می‌شدند به‌دفن‌اموات پرداختند ،دیری‌نگذشت که‌یهودیها ومسیحیان نیزبه‌این عادت مذهبی گرویدند واغنیاومؤمنان این‌امم‌نیز آرامگاهی‌برای خوددراماکن مقدسهٔ مذهبی برگزیدند . یهودیان (صهیون) شهر داود و نصاری گوریسوع (بیت‌المقدس)را به‌عنوان مدفن‌مذهبی خویش‌انتخاب کردند .ناگفته‌نماند که ایرانیان‌ومانویان ومورخان‌اسلام‌جملگی‌معتقدند که حضرت‌عیسی ع غیرازیسوع مصلوب است، ویسوع سرکردهٔ‌نصاری یکنفر خاخام یهودی‌بود که گورش هم

اکنون در اورشلیم زیارتگاه نصاری‌است .

درطی قرون، توجه به‌مقبره وآرامگاه وسعت گرفت ودر ایران شهر قم مرقد حضرت‌معصومه و مشهدمدفن حضرت رضا(ع) به‌صورت دوقبرستان‌بسیار مهم درآمد، و عده‌ای به‌خرید و فروش زمینهای مجاور حرم‌پرداختند، وقیمت این‌قبیل اماکن به‌سرعت بالا رفت تاجایی که‌عده‌ای ازاین راه‌گذران وامرار معاش می‌کردند .

باب سوم

کانون خانواده

فصل اول

اخلاق و عادات، حجاب، حرم، خادمان وخراباتیان

ooo

بعضی گمان‌می‌کنند که این حجاب‌است که‌زنان‌مسلمان رااز دیگر بانوان ممتاز ومشخص‌می‌کند، ولی این اندیشه‌کاملا مقرون‌به‌حقیقت‌نیست، زیرا اولا درشرق تنها زنان مسلمان نیستند که حجاب دارند ، بلکه زنان اقوام وملل دیگری نیز هستند که خودرا در چادر می‌پوشانند . از طرف دیگر دربین مسلمانان‌تنها زنان وابسته به‌طبقات ممتاز که‌کاروفعالیت مؤثری ندارند بانقاب وچادرحرکت می‌کنند . به‌این ترتیب باید گفت که حجاب نشان‌مذهب‌نیست، بلکه معرف زنان وابسته به‌طبقهٔ نجبا واشراف است .

درتمام ادوار برحسب اقلیم وخصوصیات طبیعی محل، زنان‌ثروتمند و زیبا برای حفظ زیبایی ونرمی و درخشندگی بدن وصورت ، چهرهٔ خویش‌را زیر نقاب می‌پوشانیدند ، به‌همین مناسبت‌است که بعضی ربةالنوعها و الاهه‌ها نظیر استارته Astorté و آناهید و مهریانه (مریم) درلای نقاب و چادر نمایش داده می‌شوند . امریکائیان نیز حضرت مریم یا (مهریانه) را بانقاب

وچادر نمایش می‌دهند وحجاب‌را دلیل نجابت وشرافت می‌انگارند . درشرق زنان‌کارگر و وابسته به طبقات پائین اجتماع هرگزچادر به‌سر نمی‌کردند . پس‌ازظهوراسلام ، محمد (ص) می‌خواست که کلیهٔ زنهای مؤمن و مسلمان که معتقد به خدا هستند ، خودرا درطراز نجبا و اشراف قراردهند ومانند آنها خودرا درحجاب بپوشانند ، به‌همین مناسبت درقرآن مکرر به زنان مسلمان تأکید شده است که خودرا مستور نگه دارند واین‌دستور ازطرف غالب زنها اجرا میشد، زیرا درقرون‌اولیهٔ اسلام ، اکثرزنان‌کنیزهای غیرمسلمانی‌داشتند که‌کارهای بیرونی‌آنها وامور داخلی منزل را انجام می‌دادند .

باگسترش اسلام ، درقرن نهم درحجاب زنان وضعی کمابیش انقلابی پدیدار شد ، زیرا دراین دوران دهها میلیون زن وابسته به‌طبقات زحمتکش نظیر کارگران و دهقانان وکنیزان تازه مسلمان ، چون حجاب را مانع‌کار و فعالیت روزانهٔ خود می‌دیدند ازاستفادهٔ ازآن سر باز زدند . به این ترتیب زنانی‌که اغنام و احشام را درمراتع و مزارع می‌چرانیدند ، رختشویانی که کارشان شستن‌لباس درکنار رودخانه‌ها بود ، گروه عظیم‌زنان ریسنده، رنگرز، بافنده وغیره‌که ساکنان (ربض) یعنی‌بیرون شارستان و محلات‌کارگری بودند، هرگز نمی‌توانستند خودرا در چادر محبوس‌کنند و ازفعالیتهای روزانه دست بکشند . به این ترتیب در آن دوران تنها (حرات) قهندزها و«ستی‌ها*»ی شهرستانها یعنی زنان‌امرا وخواجگان‌وخواجه شماران‌که‌عبارت‌باشند اززنان طبقات ممتازکه‌کارمشخصی‌نداشتند خودرا درحجاب‌مخفی‌می‌کردند، بنابراین حجاب‌معرف مذهب نبود، بلکه فقط نجابت وبرتری اجتماعی زنان‌را مشخص می‌کرد . تاحدود ۱۸۸۰ چادرهای زنان رنگارنگ و بسیار زیبا بود دراین وقت سیاحان و جهانگردان فرنگی‌که به‌اسلامبول می‌آمدند اززنان مسلمانی که درقبرستانها ایستاده بودند عکسبرداری می‌کردند. این‌امر و انتشاررمان « پیرلوتی » مسمی به Aziadré یعنی (آزاده خانم) که داستان معاشقات یك نفر فرنگـی با زوجهٔ یك افندی مسلمان است ، موجب نارضایی سلطان عبدالحمیدخان شد وفرمود که من‌بعد خانمها چادرهای سیاه بپوشند و پیچه بزنند واین عادت کم‌کم به‌سایر بلاد ازجمله به‌تبریز و تهران سرایت‌کرد و بعدها کشف حجاب نیز از ۱۹۲۴ به بعد که دراسلامبول معمول شد به‌تهران

---

* خاتون

نیز راه یافت درنتیجه زنها مانند مردها مقلد صرف عادات ظاهری اروپائیان وتابع (مد) پاریس ولوس آنجلس شدند .

چون سن دختران از نه‌سالگی می‌گذشت، کاملا ازروش وسنن مادران خود پیروی می‌کردند .

موضوع دیگری که بعضیها ازمفهوم آن اطلاع صحیحی ندارند «حرم» است . حرم به معنی دقیق‌کلمه ، به‌منطقه وحریم مقدسی گفته می‌شود که‌زنان درآنجا منزل داشتند ، وآن بخشی‌است ازمنزل‌که خانواده یعنی‌زنها وبچه‌ها درآن سکونت‌داشتند وکاملا به‌روی اجانب بسته بود.(اندرون) حرم نیزمانند حجاب باخصوصیاتی‌که ذکرشد ، قبل‌ازاسلام ودر دوران جاهلیت نیز دربین ملل شرق وجود داشته واصلا ارتباطی بامذهب ومعتقدات مردم نداشته است، بلکه معرف وضع طبقهٔ اشراف ومتعین جوامع اشرافی‌است. ولی زنان وابسته به‌طبقات محروم درتمام ساعات درکوی وبرزن به‌کار وفعالیتهای معمولی‌خود مشغول بودند .

حرمسرا عبارت ازساختمانی بود شامل حیاط مشجر وگلکاری شده ، و آبدان وایوان ومهتابی وغیره که زنان درآن زندگی می‌کنند و غیراز مردان خانواده احدی درمحوطهٔ‌آن قدم نمی‌گذاشت، مگرکنیزان، واحیاناً خادمان که‌به‌عنوان خدمتکار درقسمت اندرونی زندگی می‌کردند .

بااین حال ، گاهی فالگیران ، ستاره شناسان ، پزشکان کـه کمابیش دوره‌گرد بودند ، مگرآنها که دکان پزشکی یعنی عطاری داشتند ، وکسبهٔ دوره‌گرد و نقالان به داخل حرمسرا خوانده می‌شدند . دراین موارد زنان نخست خودرا درحجاب مخفی می‌کردند سپس باآنان واردگفتگومی‌شدند . حرم‌محل‌زندگی‌خانوادگی‌بود، تعددزوجات باآنکه‌شرعاً‌تجویز شده بود، اصل کلی‌وموردعلاقهٔ عموم مردان نبود ، چه‌نگاهداری‌چندین‌زن‌دریك‌خانه، گذشته ازجنبهٔ اخلاقی ، ازنظرمالی واقتصادی برای همه‌کس امکانپذیر نبود ، زیرا ازدواج وپرداخت مهرونگهداری وتأمین‌غذا وسایرتنقلات آنها وتحمل‌مخارج فرزندان فقط ازعهدهٔ اعیان و اشراف برمی‌آمد ، واکثریت مردم به یك زن قناعت می‌کردند . حرم قلمرو انحصاری زنان بود . یك مرد ممکن بود که درحرم خود یك یاچند زن داشته باشد .

مطالعه دراحوال‌خادمان‌یعنی **اختگان**، یکی‌ازمسائل‌جالب وقابل‌توجه

ملل شرق دردورهٔ قرون وسطاست. درقرن‌نهم به‌آنها خصی (جمع‌آن‌خصیان) می‌گفتند وبعدها به‌نام «استاذ» که بمعنی «لله» یا لالا و نگهبان است خوانده می‌شدند. تمام خانواده‌های ثروتمند ، لااقل یك‌نفر لالا داشت، که‌نگهداری حرم و بچه‌ها به عهدهٔ او بوده بورژواها یعنی خواجگان و خواجه شماران چندین‌لالا داشتند که عمل (مهرتانی) یعنی‌پیشخدمتی‌اطاق ومدیریت منزل را به عهدهٔ آنان می‌سپردند ومعمولا مورد اعتماد خواجه بودند .

مذهب اسلام اصولا مردم را از اخته‌کردن اشخاص منع کرده است ، به همین مناسبت هیچ بچه مسلمانی را اخته نمی‌کردند ، برعکس یهودیها و مسیحیان و هندوها به‌این‌کار ناصواب مبادرت می‌کردند . اختگان سفید نظیر صقالبه‌وترکان‌ازکشورهای‌شمالی وشرقی واختگان سیاه‌را ازافریقا وهندوستان به‌ممالك اسلامی می‌آوردند. ناگفته نماند که خواجه لقب اعیان واحرار بود واختگان را «لالا» و «اخته» و «خادم» می‌گفتند .

به‌عقیدهٔ مقدسی* اختگان رااز دوراه به‌دست می‌آوردند ، ازیك طرف بازرگانان‌یهودی کودکان‌صقالبه‌رااز آلمانیهاخریده به‌آندلس«اسپانیا»می‌بردند و به‌وسیلهٔ پزشکان یهودی یا مسیحی‌آنها را مقطوع النسل می‌کردند و در مصر آنهارا مانند چلاقه‌یعنی بومیان‌گالیس درشمال اسپانیا و رومیهائی که ازسوریه‌و ارمنستان آورده بودند به‌معرض فروش می‌گذاشتند .

قیصران روم‌شرقی یااسلامبول برای راحتی خیال خود ، کارمندان و مسئولین مذهبی رااخته‌و مقطوع‌النسل‌می‌کردند تازنان رومی‌بدون بیم‌رسوایی و احساس خطردر کلیسا آمدو رفت نمایند .

علاوه‌براین مسلمین‌درطی[۳] غزوات ، به‌مراکزمذهبی این‌رومیان‌حمله‌ور می‌شدند تا از این‌راه عده‌ای اخته‌به دست‌آورند .در ایران بیشتر از لالاگان هندی استفاده می‌کردند ، قیمت‌اخته بالنسبه زیادبود ، زیرا که‌اخته کردن به سادگی امکان پذیرنبود و بسیاری ازکودکان درضمن عمل‌می‌مردند . در روم شرقی قیمت‌یك لالا چهاربار بیشتراز ارزش‌یك غلام‌معمولی[٤]بود .اختگان ازجهات اخلاقی شبیه بچه هابودند ، به زودی می‌گریستند و به اندك چیزی خشمناك یاآرام می‌شدند . مردم به‌آنها به‌دیدهٔ یك‌انسان نمی‌نگریستند، بلکه ازآنها مانندیك حیوان اهلی استفاده می‌کردند، زیراکه‌لالاگان به خواجگان

* از محققان و مورخان معروف عالم‌اسلام.

خود دلبستگی تام‌داشتند ودر آن‌روزگار خدمتکار تااین حد صمیمی و نجیب پیدا نمی‌شد . «امروزاروپاییان ازوفای سگ‌همان استفاده‌رامی‌کنند که‌شرقیان قدیم ازاخته می‌کردند ، بااینکه اخته‌شجاعت و تهور وجسارت سگ رانداشت دروفا ازآن حیوان کم‌نبود .

فحشاء ـ طبق موازین مذهبی فاحشگی‌و گمراه کردن جوانان‌ممنوع وقابل تعقیب بودولی عملافاحشه خانه‌ها تااوایل قرن‌دهم بسیار مخفی و دوراز انظار عمومی بود، تاسرانجام ازطرف حکومتهای مترقی‌به رسمیت‌شناخته شد[5] ، زیرا گذشته ازضرورت اجتماعی ازاین راه‌دولتها عواید کلانی به‌دست می‌آورند ، درسال ۹۱۲ یك‌بازرگان مسلمان ایرانی به نام ابوزید سیرافی که سیاحتنامۀ چین‌را به‌عربی نگاشته ، ازرواج فاحشگی درچین و نرخ‌سنگین آن و منافعی که حکومت چین‌ازاین‌رهگذرکسب می‌کرد سخن‌می‌گوید،وازاینکه درممالك اسلامی ازاین محل سودی‌عاید دولت‌نمی‌شود،اظهار شگفتی می‌کند .لکن بعد ازانقلاب کبیراسلام که‌علیه خلیفه،المقتدر بالله (۹۲۹ـ۹۰۸) صورت گرفت (نظیرانقلاب کبیرفرانسه که‌علیه لوئی ۱۶صورت گرفت)به‌کلی ورق‌برگشت، آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت.اندکی بعددر دوران حکومت عضدالدولۀ دیلمی(۹۸۲میلادی) آزادی‌درهمه شئوون‌قوم فرمانفرما گردید وفاحشه‌خانه‌های وسیع تشکیل شد ، از رقاصه و فواحش مالیات سنگین عاید دول متجدد آن عصر می‌شد. خلفای‌فاطمی مصر نیزازفواحش مالیات سنگین مطالبه می‌کردند[6] و ازاین لحاظ هم‌رژیم قاهره ازرژیم بغداد عقب‌نبود،مثلادر لاذقیه که‌از بنادر شام است ، محتسب شخصاً ارزش زنان فاحشه رابرحسب سن وجمال‌وزیبائی آنها تعیین می‌کرد . به همین جهت هر خارجی که درفاحشه خانه‌ای قدم می‌گذاشت به زودی می‌توانست زن مطلوب خودرا انتخاب کند .

در شوش عشرتخانه‌ها در نزدیکی مسجد قرار داشتند[7]، و در هرمحله مخصوص که آن راکوی خرابات می‌خواندند، فاحشه‌ها سکنا می‌گزیدند . تااواسط قرن‌یازدهم که هنوز بورژوازی قدرت داشت ، بعضی از فرمانروایان به حکم مصلحت سیاسی و مقررات مذهبی‌گاه و بیگاه در فاحشه‌خانه‌ها را می‌بستند، در سال ۹۳۴ م حنبلیان که ارتجاعیترین فرقۀ اهل‌تسنن‌بودند به این مراکز حمله بردند ، فواحش را دره و تازیانه زدند ، خانه‌های آنها را خراب کردند ، اثاث منزل و آلات عیش و نوش و ساز و ضرب آنها را

پایمال کردند و از بین بردند .

در سال ۱۵۱۴ (الحاکم) خلیفهٔ فاطمی مصر محض عوامفریبی، از خارج شدن زنان از منازل خود و از گردش آنان در کوچه‌ها و معابر جلوگیری کرد ، حتی حمامهای زنان را تخته کرد و کفاشان را فرمود که برای بانوان کفش ندوزند ، ولی بسیاری از کسبه مقاومت کردند و از بستن مغازه‌ها خودداری کردند [۸].

بسیاری از این فرمانها چند روز یا چند هفته‌ای رعایت می‌شد و سپس رو به‌فراموشی می‌رفت و همه چیز سیر عادی خود را از سر می‌گرفت .

کوی خرابات عبارت از دکانهایی بود که‌درآن‌انواع شرابها وآبجوها به‌فروش می‌رسید.شراب خرما و عسل بسیار قوی بود ، مخصوصاً وقتی که افیون هم در آن می‌ریختند .

عرق هنوز معمول نبود ، آنرا منولان ازچین آوردند ، قوادان که مدیران خرابات بودند،مشتریان رابه خانمها معرفی و ایشان آنهارا به اطاقها هدایت می‌کردند .البته درمحلهٔ خراباتیان خانه‌های بدساختی هم‌بود که‌روسپیان‌فقیر باتحمل رنج وبالباسهای بدرنگ و ژنده‌ای که‌به بهای‌ارزان خریده‌بودند ، روی سکوهای سنگی درانتظار مشتری می‌نشستند و باپرگوئی و شکستن تخمهٔ هندوانه که‌بو می‌دادند روزگار بدفرجام خود راسپری می‌کردند . مشتریان این‌دسته ازفاحشه‌ها رامردم عادی ، سربازان ، و ملاحان تشکیل می‌دادند ، ولی درگوشه و کنار این‌محله صدای قهقهه و خنده و آواز ،ازحضور مشتریان ممتاز خبرمی‌داد. زنهای زیبابا لباسهای بس‌نازك ازقصب مصری‌و حریرچینی که‌هر دوتن نمابودند ، بادسته‌های گلی‌که در دست داشتند غالیه و صندل و زعفران و سك و مشك‌و کافور وانواع عطرهای آن‌عهد رابرخود می‌مالیدندو مقدم جوانان و ثروتمندان‌غریب راگرامی می‌داشتند.اندکی دورتر خانه‌هایی بود که‌نور ضعیف ازآنها به‌چشم می‌خورد ، وصدای ترنم‌موسیقی قدیم‌به‌گوش می‌رسید . این‌قبیل خانه‌ها حتی‌برای پذیرائی درباریان، ورجال‌و سپهسالاران آماده شده‌بود . محیط آراسته وتمیز این‌عشرتخانه‌ها باانواع عطرهای عجیب که «الکندی» درکتاب العطر والتصعیدات یاد می‌کند ، معطر شده‌بود وزنان زیبایی‌که به چشمان خود کمی‌کحل یعنی سرمه‌کشیده‌بودند، ومظهر « حور، مقصورات فی‌الخیام » بودند و گونه‌های خود را چون‌گل لاله وانار بگلگونه و سپیداب آراسته بودند، بامی‌ناب مهمانان خودرا سرمست می‌کردند .

فصل دوم

احوال وعادات و اطوار زنان ومصطلحات زنانه و مردانه

در دورهٔ قرون وسطا قسمت اعظم عمر بانوان یعنی حرات وسنیان و کدبانوان آن روزگار درحرم سپری می‌شد ، فقط درموقع دید و بازدیدهای دوستانه وشرکت درتشریفات خانوادگی یامذهبی ، یا هنگام رفتن به حمام زنانه حرم را ترك می‌کردند . در آن روزگار عملا اجتماعات مردان از اجتماعات‌زنان مجزا بود ، ومردان فقط بامردان گفتگو وآمیزش می‌کردند وازمسائلی‌که ازلحاظ مردان مهم وجالب بود سخن می‌گفتند .

درشب‌نشبنیها و مهمانیهای شبانه بیشترمردان شرکت داشتند و تنها به رقاصه‌ها و کنیزان اجازهٔ ورود دراین مجالس داده می‌شد . در ادبیات درخشان‌قرون وسطا نیزهمواره مخاطب مردها بودند وجز چندمورد استثنایی نامی اززنان درمیان نبود .

حتی مردان وابسته به طبقهٔ اشراف هنگام محاوره بازنان خود رعایت ادب واحترام‌را نمی‌کردند. مردان کمتر بازنان‌خود سخن می‌گفتند وهرگز باآنان ازخانه خارج نمی‌شدند . ملاقات وگفتگوی آنان بیشتردرمحیط خانه، هنگام صرف غذا و درشب‌نشینیهای خانوادگی بود . حتی‌هنگام اعیاد بزرگ وتفریحات وشادمانیهای‌خانوادگی، مانند عروسی وختنه‌سوران وغیره ، زنان ومردان به اتفاق‌هم درجشنها شرکت نمی‌کردند .

باآنکه زنان بین خود زندگی می‌کردند ، حیات‌آنان یکنواخت و خسته‌کننده نبود . گردش درباغ ، گل‌چیدن ، شناکردن درحوض واستخر ،

هواخوری درمهتابی سرای وتوجه‌آنها به حسن جریان امور داخلی منزل ، مراقبت درکارخدمتکاران ، و تعلیم و تربیت فرزندان و صرف‌کردن ساعات فراوان درآرایش خود وترتیب‌دادن مهمانیهایی برای دوستان ، تمام اوقات شبانه‌روز آنها را می‌گرفت .

هنگامی‌که کدبانوان ازهم پذیرایی می‌کردند، اختگان ، خانه‌را باگل می آراستند ، حوضخانه و روی فرش اطاق از شاخه‌های یاسمن و گل‌سرخ پرمی‌شد . خواجگان مخده‌ها و نازبالشها را درمحل خود قرار می‌دادند ، سپس دانه‌های معطر و شاخه‌های عود و تکه‌هائی از عنبر اشهب ، درمجمر می‌افکندند .

درساعت مقرر مهمانان‌که بعضی‌ازآنها روی خر و استر وبرخی‌برتخت روان‌نشسته ، وکاملا خودرا پوشانیده بودند، وارد منزل میزبان‌خودمی‌شدند، وبیدرنگ چادر زیبای رنگارنگ وابریشمین‌را ازسر برمی‌داشتند و نقش‌هارا ازپا بیرون می‌کردند . بلافاصله خدمتکاران بالباسی‌آراسته وقیافه‌ای متبسم ، درحالی‌که گلابدانی نقره‌ای درکف داشتند، به مهمانان نزدیك می‌شدند، ودر دست هریك ازآنان گلاب می‌ریختند . و به‌آنان بادبزن و فوطهٔ ابریشمین می‌دادند ، تا چادر خودرا در آن بگذارند . به تدریج هریك از مهمانان برروی بالش و مخده‌ای که برای آنان پیشبینی شده بود مستقر می‌شدند و گفتگو های پایان‌ناپذیرزنان درموضوعات مختلف‌آغاز می‌شد وراجع به‌شکل و مد لباسها ، طرق خودآرائی و بزك ، امور خرافاتی و عقیدتی و مسائل مربوط به‌زنان ، نظیرعروسی ، تولد نوزاد ومخارج زندگی درتمام مدت‌روز صحبت وگفتگو می‌کردند . اندیشه‌های خرافی درزندگی مردم آن روزگار تأثیری عمیق داشت، کسانی‌که غیبگوئی یا پیشگویی می‌کردند، فروشندگان حرز و تعویذ و مشروبات شهوت‌انگیز، مورد توجه عموم بودند .

همین‌که موقع خوردن عصرانه فرا می‌رسید ، خدمتکاران با سینیهای بزرگی‌که با انواع (خوراکیها) وآچارها و نقلها و حلواها تزیین شده بود ، نزد بانوان می‌آمدند وآنها بامیل و اشتهای فراوان به‌خوردن مشغول می‌شدند،وباحرکاتی عشوه‌انگیز،بازوبند و دستبند خودرا به‌صدا درمی‌آوردند و آنها با میل و اشتهای فراوان به خوردن مشغول می‌شدند ، و با حرکاتی عشوه‌انگیز ، بازوبند و دستبند خود را بـه صدا در می‌آوردند وبا مهارت

انگشتری و ناخنهای براق و درخشان خود را بـه رخ رقیبان می‌کشیدند . بـرای تفریح خـاطر بلنوان ، خوانندگـان و رقاصه‌های زن هنرنمایی می‌کردند . گـاه (نوبة) یـی یعنی هیئتی از خنیاگـران ، خوانندگـان و جواری * (کنیزان) در این مجالس شرکت می‌کردند . استادانی کـه از نعمت بینایی‌بی نصیب بودند می‌توانستند درحرم وارد و بادیگر نوازندگان همکاری‌کنند. زندگی زنان با اینکه کمابیش به خوبی می‌گذشت ،از لحاظ سطح فکری بسیار منحط و پایین بود .

معذلك در قرن یازدهم و دوازدهم ، بعضی از زنان به مشاغل آزاد نظیر خیاطی و نویسندگی ، شاعری ، ستاره‌شناسی ، و طبابت مشغول بودند ، و برخی دیگردرعالم تصوف وامور مذهبی وتعلیم وتربیت اطفال وپزشکیاری وپرستاری وکارهای گمرکی مهارت و استادی داشتند .

جمعی دیگر از زنان در بعضی نقاط مانند ری ، سیستان ، فسطاط و دهلی به زمامداری وفرمانروائی رسیدند مانند (سیدة ملکه خاتون) مادر مجدالدوله که مزارش نزدیکی تهران هنوز باقی است و سلطان محمود از او حساب می‌برد) ولی‌بدون شك این موارد استثنایی‌بود، واشتغال‌بهاین‌کارها با داشتن‌حجاب‌منافاتی‌نداشت‌روزگارا کثریت‌قریب‌باتفاق‌زنان‌به‌کارهاوفعالیتهای گوناگونی برای‌اداره‌ی امورمنزل وافزایش عایدی خانواده سپری می‌شد .

زنان کشاورز در مزرعه و جالیز به یاری شوهران خود می‌پرداختند و چون بیشتر مایحتاج روزانهٔ آنان در ده تهیه می‌شد ، احتیاج زیادی بـه پول نداشتند ، نان ، کره ، سبزی ، شیر ، پنیر ، تخم‌مرغ ، گوشت ، چوب زغال و غیره در ده تهیه می‌شد و نیز با رشتن و بافتن نخ و پشم کـه خود رنگ می‌زدند درکارگاههای خانوادگی ، پیراهن و لباس خانواده را تأمین می‌کردند ، معهذا برای خرید کفش و کلاه بـرای مردان ، و تهیهٔ اثاث

* در نواحی ساحلی دریای خزر (گیلان و مازندران) از دیرباز مهمترین فعالیتهای‌کشاورزی به‌عهدهٔ زنان بود درکتاب حدود العالم‌که درسال ۳۷۲ هجری تألیف‌شده است ضمن توصیف دیلمان می‌نویـد « .. این ، ناحیت گیلان ناحیتی آبادان و با نعمت وتوانگر است **وکارکشت وبرز همه زنانشان کنند** ومردانشان را هیچ‌کار نیست مگرکه حرب ...»

مطبخ و خرید جواهرات ارزانقیمت ، احتیاج به پول داشتند . برای تهیهٔ پول بانوان زحمتکش هرهفته یک‌بار با جوجه مرغ ، تخم مرغ ، و انواع سبزی به بازار می‌رفتند . درشبها نیز به نخریسی و بافندگی مشغول بودند وگاه حاصل‌کار خودرا می‌فروختند . چون مزد روزانهٔ مردان کفاف مخارج خانواده را نمی‌داد ، غالباً زنان در منازل یا در کارگاهها با کارگران و پیشه‌وران همکاری می‌کردند . عده‌ای نخریسی وبافندگی می‌کردند وبرخی دیگر در کارگاههای قالیبافی مشغول بودند . جمعی از راه گازری یعنی رختشوئی ، رنگرزی و وصله‌کردن لباسها امرارمعاش می‌کردند . صنعت پنبه‌زنی وریسندگی وبافندگی پنبه و پشم دراین دوره گسترش عظیم یافت . کندن غوزه یاپوست پنبه وکارهایی ازاین‌قبیل عدهٔ زیادی اززنان‌را درمزارع مشغول می‌کرد . تقریباًعموم‌مردم‌طبقهٔ سوم جولاه*ورنگرز و ندافوعلاقه‌بند و نساج بودند. زنها وپیرمردها تمام روز به‌رشتن پنبه و **دوک‌انداختن** اشتغال داشتند . در (ربض) یعنی حومهٔ شهرها قشر عظیمی از تودهٔ مردم به ریسندگی وبافندگی روزگار می‌گذاشتند .

---

* بافنده

فصل سوم

خود آرائی زنان

درجامعهٔ اسلامی ، زنان بورژوامنش هرروز ساعتی چند از عمر خودرا درحمام که درآن دوره یگانه محل آسایش بود ، سپری می‌کردند . معمولا کدبانوان هر ۱۵ روز یك‌بار به حمام می‌رفتند ، و تقریباً تمام مدت روز ، برای نظافت و آرایش خود درحمام می‌ماندند ، وخواجه یاخدمتکاری ناهار وعصرانهٔ آنهارا به حمام می‌برد ودرهمان‌جا به‌خوردن غذا مشغول می‌شدند. زنان طبقات مختلف ، هنگام صبح عازم حمام می‌شدند .

گروهی برپشت خر و استر وآنان‌که ثروتمند بودند درمحفه وتخت روان به حمام می‌رفتند و لالگان بامفرش حمام که ازچوب یا عاج یا نقره ساخته شده بود مایحتاج کدبانو ازقبیل آینهٔ فولادی،شوت و شانه و عطر و غیره را همراه می‌برد .

پس‌ازورود به‌حمام‌نخست‌به(سربینه)درآمده به‌کندن‌لباس می‌پرداختند، و سپس به‌گرمخانه درآمده روی چهارپایه‌ای می‌نشستند و دو دلاك زن یعنی دوکنیز به شستشو ونظافت مشغول می‌شدند .

به‌این‌ترتیب‌که نیم‌ساعت بعداز ورود ، یکی‌ازکارگران مشتری خودرا که درعرق غوطه‌وربود ، روی‌سکوی مرمرینی‌که ازفوطه یعنی لنگ یالنگوتهٔ قرمزی پوشیده شده بود ، می‌خوابانید وبعد باکیسهٔ زبری که روی آن گل ارمنی(سفیداب) مالیده بود، به‌آرامی به‌نظافت وکیسه‌کشیدن مشغول‌می‌شد . پس‌از چندبار شستشوی بدن به نظافت سرمی‌پرداخت ، بعداز صابون زدن ،

چنگ‌زدن ومالیدن و شستشوی مکرر موی‌سر، نوبت سنگ‌پا کشیدن می‌رسید. پایان این‌کارها مقارن ظهر بود، دراین‌موقع خواجه باسینی‌بزرگی‌که محتوی اغذیهٔ سرد وگرم ازقبیل آش یا آبگوشت ، گوشت ، قیمه ، کباب ، خیار، بادمجان‌ترشی ، دلمه و آب سیب یا آب انار و شربت عسل با یخ بود وارد حمام‌می‌شد وسینی‌را به‌خانم می‌رسانید. پس‌ازصرف‌غذا زنان ضمن یکی‌دوساعت استراحت باهیاهو وجنجال زیاد درپیرامون وسایل زینت و خواص و محاسن فلان مرهم یاعطروقیمت‌آنها وراه برطرف‌کردن چین‌وچروك صورت ووسایل تقویت‌بدن وزیبایی‌چشم وغیره به‌گفتگو می‌پرداختند. پس از پایان استراحت هنگام خضاب می‌رسید ، و زنان با صبروحوصلهٔ بسیار ، قسمت های مختلف سرخودرا آغشته به‌حنا می‌کردند ومراقب بودند که آب حنا پیشانی‌وگردن آنهارا رنگین نسازد . تقریباً تمام‌زنها حنا می‌بستند،وبه‌وسیله‌ای موی‌خودرا طلایی یاقرمزمی‌کردند. بعضی دیگر بارنگ ، موهای خودرا سیاه یاخرمائی می‌کردند . هرگاه یکی‌ازشاهزادگان ، فی‌المثل سرخودرا خرمایی‌می‌کرد، زنان زیبای شهر، سعی داشتند که موی سرخودرا به‌آن رنگ درآورند .

درجای دیگر محلی مخصوص‌برای‌نوره‌کشیدن بود ، با استفاده ازاین ترکیب آهکی موهای زاید را ازتن خود فرو می‌ستردند . سپس به آرایش ناخنها و رنگ‌کردن آنها می‌پرداختند، مجموع این تلاشها بانوان را خسته وفرسوده می‌کرد ، به‌همین‌جهت برای رفع خستگی برحسب میل وعلاقهٔ خود به چاله حوض یا خزینهٔ آب سرد یاگرم یا نیمه‌گرم می‌رفتند و پس‌ازاندکی استراحت به‌خوردن‌مربا وشربت بامیوه‌های پوست‌کنده‌ای‌که خدمتکار ازخانه آورده بود می‌پرداختند. درآخرین‌ساعت، زنان به‌آرایش‌صورت‌خود سرگرم می‌شدند . نخست بنداندازان بانوك انگشت عضلات‌را مالش می‌دادند ، سپس با دونخ ابریشمی به‌کندن موهای نازك صورت‌مشغول می‌شدند، بعد مژه‌هارا با وسمه آرایش می‌دادند و بامالیدن سرمهٔ اصفهان چشمها را درشت‌تر جلوه می‌دادند ، و دندانها را با مخلوطی ازصدف وپوست تخم مرغ و زغال چوب الك شده ، مالش می‌دادند.* باتنبول خاییدن لثه و لب را سرخ می‌کردند

---

* منابع تاریخی واجتماعی نشان می‌دهد که‌ازروزگارقدیم زنان‌به‌آرایش خود توجه فراوان داشتند.در دوره‌ی قرون وسطی به‌حکایت برهان قاطع ومنابع

←

و با سرخاب گونه‌های خودرا قرمز می‌کردند ، و پس‌از پایان این‌کارها ، هریك ازکدبانوان درحالی‌که سراپای خودرا آراسته ومعطرکرده بود، جامه وچادرمخصوص خویش را دربرمی‌کرد و همراه اختهای که در خارج حمام

→

دیگر زنان هفت قلم وگاه بیشتر آرایش می‌کردند .

هرهفت کردن بر وزن **زربفت** به آرایش زنان اطلاق می‌شد و آن حنا و وسمه وسرخی و سفیدآب وسرمه و زرك وبعضی هفتم را غالیه گفته‌اندکه خوشبوی باشد وبعضی خال عارضی را که از سرمه کنار لب یارخسار گذارند ... **نه‌کردن** نه‌زینت عبارت است ازسرآوین، گوشوار. وسلسله وحلقهٔ بینی وگلوبند و بازوبند وانگشتر وخلخال . . . از برهان قاطع ؛

برون آمد زطرف هفت پرده به‌نام ایزد رخی**هرهفت** کرده

نظامی

دوش ازدرم درآمد سرمست وبیقرار همچون مه دوهفته وهرهفت کرده یار

انوری

بطوری‌که از آثار منظوم ومنثور فارسی برمی‌آید درطی قرون و اعصار درمعنی ومفهوم زیبایی تغییرات زیادی روی داده است بطوریکه زیبارویان‌آن روزگار مورد علاقه ومحبت زیبا پسندان امروز نیستند. درکتاب سمك عیار که مربوط به‌قرن ششم هجری است یك دخترزیبا چنین توصیف شده است ... دختری دید چون صدهزار نگار باسری گرد وپیشانی پهن ، زلف چون کمند و ابروان چون کمان‌چاچی، دوچشم چون دونرگس ، مژه‌ها چون تیرارش وبینی چون تیغ ودهانی‌چون نیمه دینار وعارضی چون سیم، رخی چون گل، زنخدانی چون گوئی‌گرد چاهی ، وگردنی کوتاه وصد غبغب زیر زنخ افتاده و سینه چون تخته سیم ودوپستان چون دونار وساعدی کوتاه وپنجه‌ای خرد وپشت دست هزار چاك درافتاده وانگشتان دست‌سیاه کرده ودرهرانگشتی جفتی انگشتری ونافی چون غالیه‌دانی و دوران چون دوهیون ، دوساق چون ستون عاج وپیراهن حریرا سفیداسفید و ابزار پایی سقلاطونی ساده درپای و مقنعه قصب درسر افکنده و گلوبند برگرد عارض وگردن بسته وحمایل در گردن افکنده ، همه تعویذ های بعنبراشهب‌کرده چنانکه بوی او بجهان برفت» از سمك عیار به اهتمام دکتر خانلری .

همچنین شیخ بواسحاق اطعمه‌درمقدمهٔ رسالهٔ‌کنزالاشتها محبوب سیمین‌بر، ومطلوب ماه پیکر را چنین وصف می‌کند ؛

«بادام چشم، شکرلب، ترنج غبغب، نارپستان،پسته دهان، چرب زبان ، شیرین بیان ، ماهی اندام ، حلوا کلام ، فندق چال ، مشکین خال ، » شاعران پارسیگوی برای توصیف یکایك اعضای زیبا رویان استعارات و تشبیهات بسیار به‌کاربرده‌اند. چنانکه‌فی‌المثل‌ابرورا گاه به‌هلال، گاه به‌کمان،گاه‌به‌رنگین‌کمان،

←

منتظر بود ، باردیگـر راه اندرون رادرپیش‌می‌گرفت.دراین‌حال ، بااینکه خسته وکوفته بودند، ازاینکه کاملا آراسته وزیبا شده‌اند ، خوشحال وراضی به نظر می‌رسیدند .

← گاه به داغ وگاه به طغرا کـه مهر شاهی است تشبیه کرده‌اند . چنانکه سلمان ساوجی میگوید ،

آنکه زابروی ومژه‌تیروکمانی دارد   چشمها گرده سیه قصد جهانی‌دارد

«مترجم»

فصل چهارم

رخت زنانه و طرز دوخت آن

مسلمانان دورهٔ قرون وسطا عموماً به‌نظافت وپاکیزگی خود علاقه‌وتوجه داشتند. شعائرمذهبی‌ومقررات آن‌ازقبیل وضو، غسل وغیره، سبب می‌شدکه مردان و زنان مسلمان ، ساعتهادرحمام توقف کنند و به‌دستیاری‌دلاکها ، سلمانیها، و مشت و مال‌گران درپاکی و نظافت خود بکوشند .

مردان عموماً ریش داشتند و از روی بلندی ریش و شکل‌و رنگ آن ممکن بود به‌طور قطع موقعیت اجتماعی هر کس رامشخص کرد . شهر نشینها و تجار ریشی متوسط‌داشتند که رنگ آن‌ممکن بودکبود ، زرد ، سبزیاسرخ باشد . کارگران و غلامان با ریش‌کوتاهی که‌داشتند از دیگر طبقات‌مشخص بودند ، اشخاص مورد توجه و کسانی که‌مشاغل آزاد داشتند نظیرپزشکان، قاضیان ، مدرسان ، واامامان جماعت باریش سفید و بلند ازدیگرافراد خودرا ممتاز می‌داشتند . برخی در داشتن ریشهای درازغلو می‌کردند و ازاستهزاء مردم نمی‌هراسیدند . شاعری دروصف دراز ریشی گوید :

یا ایها الناس خذوا حذرکم — قد بـرزت لحیة بهلول
فطولها فرسخ فی فرسـخ — و عرضها میل الی میل
لوضم ما یقطـر مـن دهنهـا — اسرج منه الف قنـدیل
ولو سما الحجام عن قصـها — لخالطت مافی السراویل

یعنی ای مردم پشت پشت که ریش دیوانه‌ای پدیدار شد درازی ریشش فرسنگها و پهنای آن میلهاست اگر جمع کنند قطرات چربی این ریش‌را

هزارقندیل ازش برفروزندا گردلاك دیگر آن‌را نچیند ، با پشم درون شلوار برآمیزد.و(ابن‌الرومی) شاعر، ریش‌دراز دیگری را از بزرگان‌بغداد هجو می‌کند و می‌گوید :

ولحیة یحملها مـائـن مثل الشراعین اذا شـرعا
تقوده الریح بهـاطایعـا قودا عنیفا یتعب الاخدعـا
وان‌غداوالریح‌فی‌وجهه لم ینبغت می‌مسه اصبعـا
لوغاص‌فی الیم‌بهاغوصة صاد بما حیتا نه اجمعـا

این است ریشی که می‌کشد اورا دروغگویی (عالمنمایی) چودو بادبان برکشیده،باد می‌وزد و ریش حیلتگر را می‌جنباند و اورا رنج می‌دهد واگر بامدادان بیاید و باد بەسوی او وزد یك انگشت از آن را نتواند نگاه‌داشت، و اگر درآب دجله فروکندریش را ، به هرسویی یك ماهی صید تواندکرد.

نظامیان ریش خود را سیاه و بەدو قسمت مساوی تقسیم می‌کردند وسر خود را کاملا می‌تراشیدند . غیراز شاهزادگان که موی سرشان بافته و دراز بود ، غلامان موی سرخود رابه اندازهٔ متوسط و به حال طبیعی‌نگاه‌می‌داشتند و از رنگ کردن و آرایش آن خودداری می‌کردند .

از مقایسه و مقابلهٔ مینیاتور های گوناگونی که از دورهٔ قرون وسطا به‌یادگار مانده است می‌توان به‌وضع لباس مردم آن‌دوره پی‌برد .

بورژوا های ممالك اسلامی در قرن دوازدهم پیراهنی از کرباس یا از کتانی سفید که‌از نه‌قسمت ترکیب شده بود برتن می‌کردند . این پیراهن به وسیلهٔ دکمه‌ای چوبی یا شیشه‌ای یافلزی کروی که بر روی شانه قرار داشت بسته می‌شد . همچنین مردم آن‌روزگار زیر شلواری بلند ازکرباس یاکتانی سفید می‌پوشیدند که به وسیلهٔ بندی گرانبها (که ممکن بود نخهای آن از ابریشم و نخهای نقره‌ای مطلا ترکیب شده باشد) بسته می‌شد ، و بالاخره مردان قبای صوف خوشرنگ می‌پوشیدند که اطراف‌آن‌قیطان ابریشمی‌دوخته بودند. نیمتنه‌یی که‌بتن میکردند بلندی‌آن‌تابالای زانو بود.این‌قبانیزاز۹ قسمت ترکیب می‌شد . آستینهای‌کمابیش دراز و دو جیب بزرگ قسمتهایی از آن‌را تشکیل می‌داد .

هنگام پوشیدن چینهای آن روی هم می‌افتاد وبه وسیلهٔ شال ظریفی‌که دورکمر می‌بستند به بدن می‌چسبید. درقسمت پایین این‌لباس شکافهایی بود و

بادست قسمت پایین‌لباس را می‌توانستند به راحتی زیرشال‌قراردهند، تابه‌این تسبیربتوان ازجایی بالارفت یاسوارکشتی شد. علاوه براین بابالا زدن قسمت پایین قبا به زیرشال، هرگونه حرکت وجنب وجوشی‌امکانپذیرمی‌شد، ومحل مناسبی برای گذاشتن کیف ودستمال وسایرچیزها به دست می‌آمد. قبابرحسب فصل ممکن بود کمایش از صوف کلفت یا برگ وموبینه نازك باشد. طرز دوخت وزیبایی قبامنوط بهاین بود، که آن رابرای استفاده در منزل دوخته باشند یابرای پوشیدن درمهمانیها وگردشگاهها. البته لباس نوع اخیر را با دقت وظرافت بیشتری می‌دوختند. از مینیاتورهای مغولانه واز دیوان (نظام قاری) مشهور به «البسه» واز جزویات دفاتر قبل ازو وبعد ازو چنین معلوم می‌شودکه ازاواسط دورهٔ اشکانی تااواخرقرن سیزدهم میلادی، لباس زیرو رو هردورا ازقطعات مربع مستطیل می‌ساختند، ولی بسیار گشاد، به طوری که جامهٔ هرکسی راکس دیگر می‌توانست بپوشد. لیکن پس‌از استیلای مغول، دوخت مغولانه یعنی لباس به طرزدورهٔ «سونگ» چین معمول‌شد وکلمات‌تازه مثل «بوقچه» و «بوقچه‌چی» و«قیچی» یا (قین‌چی) و «الگو» و«اتو» که جمله چینی‌است معمول ومتداول گشت. فرق خیاط چینی که او را (قین چی چی) یا (قیچی‌چی) می گفتند با خیاط قدیم که او را «ابزینگر» می گفتند در این بودکه قیچی‌چیان لباس هرکس را بقامت اومی‌بریدند، وپس‌ازآنکه لباس‌را (اریفی) و طبق الگو می‌دوختند آهار زده و اتو می‌کردند (کلمهٔ چینی اتو «یوتهٔو» است) دامن‌لباس یعنی چین‌ها را نیزاتو می‌زدند.

برش‌لباس‌طبق‌اصول‌صحیح یا(دوخت مغولانه) مدتها مختص‌شاهزادگان مغول ونجبا و خوانین آنها بود، پادشاهان تیموری هرات، ملوك صفویه، هرکدام یك (قیچی‌خانه) ودررأس آن چند (قیچی چی) داشتند که جملگی زیر‌دست (قیچی‌چی باشی) کار می‌کردند. دراین دوره قباها رااز صوف یعنی پشم می‌دوختند و از ابریشم آستر می‌کردند. و پیراهن را نیز از کتانهای مختلف به‌طرز مغولانه می دوختند. از چیزهای تازه (یاقه) یایقهٔ پیراهن و قبا بود. دگمه‌های گوناگون را نیز تجار از چین وارد می‌کردند وبه‌طور زینتی‌از هرطرف به‌یقه وگریبان می‌دوختند، وآن‌را (آهن جامه) می گفتند. (دوخت مغولانه) کم‌کم از ایران به اروپا هم سرایت کرد. در آنجا هم خیاطی قدیم منسوخ وبرش لباس به طرز چینی معمول شد. در خود ایران

هم رفته رفته مردم پولدار به طرز جدید گراییدند .

قبل از اشکانیان اصولا لباس دوخته شده معمول نبود، ودر **تمدن** دورهٔ کلدانی که هخامنشیان آخرین‌آن بودند ، لباس مرکب بود از دو **فوطه یا لنگوته** دراز از جنس کنف که یکی را دورکمر می‌بستند به‌شکل نوار ویکی را هم بردوش می‌پیچیدند . یونانیان ، و رومیان و هندوان قدیم نیز لباس نادوخته داشتند و هنوز براهمهٔ هند همان لباس یعنی دو فوطه دارند .

در اسلام آن طرز لباس‌کلدانی یعنی هخامنشی، فقط دردو موردمذهبی هنوز باقی است یکی در طرز (احرام) بستن حاجیان‌که به‌مکه می‌روند وسه لنگوته را یکی دور کمر یکی‌راعباوار دور شانه وسومین‌را دستاروار بر گرد سرمی‌پیچند . بالاخره مورد دیگر حنوط وکفن میت است‌که به همین طریق (احرام) معمول مانده است . درحالی‌که امروز فرنگیان حتی میت خود را در دوخت مغولانه تکفین کرده و ریش تراشیده درصندوق‌آخرت می‌گذارند واین طرز را بعداز(رنسانس) به‌عادت مغول وچینی پذیرفته ومعمول‌داشته‌اند. گزخیاطان اروپا تاکنون از جهت مقیاس بعینه گزخیاطان و مقیاس عادی چینیان است ، وابداً ربطی به (یارد) لندنیان و امریکائیان و متر فرانسویان وسایر مقیاسهای معمولی فرنگیان قدیم وجدید ندارد .

در دورهٔ قرون وسطا ، هنگام خروج ازمنزل برای‌آنکه لباس‌کاملی‌در برکنند ، عبا یاردایی نیز به دوش می‌گرفتند،این عبا مانند شنل‌گشادی بود که آستینهایی فراخ داشت جنس‌آن از موی بز بود وبافت‌آن برحسب اینکه برای زمستان یا برای تابستان است ، فرق می‌کرد . رنگ آن قهوه‌ای، خاکستری سیاه یا سفید بود ، به طوری‌که ابن جبیر نوشته ، بعضی از خوش پوشهای عصر او چندان عبا را بلند می‌گرفتند که روی زمین‌کشیده می‌شد . کلیهٔ مردان آزاد (طاقیه) یعنی فینه برسر می‌گذاشتند و دورادور آن را ، پارچه‌ای رنگین که همان عمامه یا مندیل باشد می‌بستند . غلامان حق بستن عمامه نداشتند، وفقط‌کلاهی نمدی برسر می‌گذاشتند. (دستار) سرپوش‌احرار وعلما و نجبا و بزرگان بودکه احیاناً‌آنها را (دستاربندان) می‌گفتند .

مردان خوش لباس کفشهای رنگارنگ به پا می‌کردند که جنس آنها ممکن بود ازکتان یا پشم باشد . نقش زیبای این‌کفشها بی شباهت به قالی نبود . موزه را از چرم یا صوف می دوختند . بعضی پاپوشها تا پاشنهٔ پابود

وممکن‌بود برحسب فصل ساغری یااز صوف یاازکتان رنگین باشد. پاپوشهای قرمز را تودهٔ مردم می‌پوشیدند ، ولی طبقات ممتاز و خوشپوش کفشی‌را که رنگ‌آن زرد یا سیاه بود ترجیح می‌دادند .

طبقهٔ کارگر یا اهل ربض مانند (بورژواها) یعنی اهل شارستان لباس نمی‌پوشیدند . شلوار و قبای آنها غالبا از کرباس یا متقال نیلگون بود ، چون این رنگ به اصطلاح چرکتاب و با کارآنها متناسب بود . لباس آنها نیمتنه یعنی تا سرزانو بود و آستینهای کوتاه داشتند .

بدیهی است که طبقات زحمتکش از پوشیدن عبا وردا و شنل خودداری می‌کردند، آستینهای لباس‌آنها چندان‌گشاد نبود وکفش بی‌پاشنه می‌پوشیدند، زیرا توجه به‌این امور مختص به خواجگان و خواجه شماران یعنی طبقات بیکار ومرفه بود .

سپاهیان‌کرته (قرتق) یعنی‌کت نظامی مشکی وکارمندان دولت (دراعه) یعنی شنل صوف آستیندار سینه‌باز به‌تن می‌کردند .

در فصل زمستان متمولان انواع واقسام موبینه ، خز وسمور و سنجاب دربر می‌کردند .

قضات ، پزشکان ، امامان جماعت،عمامه‌های بزرگی برسرمی‌گذاشتند و دور آن طیلسان یعنی مندیلی ابریشمی و نیلگون می‌بستند که روی شانه حرکت می‌کرد .

(خفتان) لباس بلندی بودکه از یقه بسته می‌شد و در آغاز امر مورد استفادهٔ سواره نظام شرق بود ولی بعدها عموم مردم ازآن استفاده کردند . مردم با لباسها ،کلاهها، طرز اصلاح ، و نگهداری موهای سر و ریش خود هوی و هوسها و علاقهٔ خودشان را به‌باب زنان‌یا «مد» نشان می‌دادند. تا قبل ازقرن‌یازدهم مردان‌باشخصیت وصحیح‌النسب یعنی‌بورژواهامطلقاً ، لباس سفید یا سیاه برتن می کردند . تنها هنرپیشگان ، آوازخوانها ، ونقالان که در امور تفننی آزادی عمل داشتند ونیز غلامان وکشاورزان، لباسهای رنگارنگ می‌پوشیدند . ولی از قرن دوازدهم به بعد در رنگ لباسها تغییرات زیادی پدید آمد و به‌جای لباسهای سفید و سیاه ، پارچه‌های ابریشمی و پنبه‌ای‌که روی آن شاخ و برگهای خوشرنگ و براق انداخته بودند ، معمول شد .

لباسهای این دوره از لحاظ رنگ ونقش مانند گلهای روی قالی بود .*

دربغداد عهد مستعین خلیفهٔ عباسی (۸۶۲-۸۶۶) آستینهای بلند و گشاد معمول شده بود . به‌حسب (مد) یعنی اصطلاح چینیان دورهٔ (طن) و ترکان دربارآل طاهردر نیشابور ، گاه طول‌آستین به یك مترونیم می‌رسید ، معمولا این آستینهارابرمی‌گردانیدند و ازآن به‌عنوان یك جیب بسیار جادار

* بطوری‌که اصطخری درمسالك وممالك نوشته درمنطقهٔ پارس»پادشاهان قباپوشند وبورکی ودراعه‌های فراخ پوشند ودستارهای کوچك بندند وشمشیرها حمایل دارند وموزهای ایشان تنگ ساق باشد وقاضیان کلاهها برسر نهندچنان کی‌گوش بپوشند وطیلسان برافکنند و پیراهنهای باریك پوشند و دراعه و موزه ندارند ودبیران پارس دراعه ودستار دارند واگر کلاه یـا دستار دارند پوشیده باشد وزی ایشان به زی‌اهل عراق نزدیك است . « از مسالك وممالك به اهتمام آقای ایرج افشار.

ابن حوقل نیزضمن بحث درپیرامون جامه ولباس مردم فارس می‌گوید : اما جامه آنان، سلطان قبا می‌پوشید وگاهی سلاطین آنجا اگرچه‌ایرانی هستند دراعه (نوعی جامهٔ دراز که جلو آن باز است.) می‌پوشند و دراعـهٔ آنان جلوش گشادتر وگریبانهایش پهن وجیبهای آن چون جیبهای کاتبان ودر زیـر عمامه‌هایشان‌کلاههای بلنداست شمشیرهارا باحمایل می‌بندند، کمربند نیزدارند وکفشهایشان کوچکتر از آن خراسانیان است ودر زمان ماجامه سلطان تغییر یافته زیرا غالباً یاران او جامهٔ دیلم می‌پوشند وقضات دمنیه (کلاه ، مخصوص قاضی) وکلاههای‌شبیه آن که از نزدیك گوش بالاتره می‌شود برسر می‌گذارند وطیلسان وپیراهن وجبه می‌پوشند و دراعه وکفش برگشته وشکسته وکلاهی کـه گوشهارا فراگیرد نمی‌پوشند، جامه‌های کاتبان چون جامه‌های کاتبان عراق است وقبا وطیلسان نمی‌پوشند جامه بومیان آنجا حدوسط جامه کاتبان و بازرگانان است ازقبیل طیلسان، وردا وپارچه هـای قومی وخزر وعمامه وکفش ناشکسته و پیراهن وجبه وجامه‌های استرداد واینان درزیبایی‌لباس وخوش‌پوشی بریکدیگر برتری می‌جویند وجامه‌هایشان مانند جامه‌های عراقیان است . از صورة‌الارض ابن حوقل . ترجمهٔ آقای جعفر شعار .

مولانا نظام‌الدین قاری یزدی که در اواسط قرن نهم هجری می‌زیسته به تقلید ازبسحق‌اطعمه«دیوان البسه» را برشتهٔ نظم می‌کشد ودردیباچه آن‌می‌نویسد « از او **کشکینه** واز ما **پشمینه** . » اینك بیتی چند از آثار او :

قیچچی بقچه‌رخت‌من‌و**دستار** کجاست — وآن **کلاه**و**کمر**و**موزه**بلغار کجاست
میان ما و **مرقع** محبت ازلـی است — گواه ملمع رنگین و**خرقه**عسلی‌است
زاطلس فلکم پرده در طنبی است — بطاقچه مه‌وخورجام‌وکاسه حلبی‌است
عیب**قطنی**مکن‌ای**اطلس**پاکیزه‌سرشت — تاراوچونکه‌بپودتونخواهند نبشت.

«مترجم»

استفاده می‌کردند . مهندسان و معماران پرگار و خط‌کش، وصرافان براتو حواله ، و قاضیان دفتر و قلمدان و خیاط هاگز و قیچی خود را در آستین می‌داشتند . علاوه براین گاه بورژوا ها کفش خود را در می‌آوردند و توی آن می‌گذاشتند و درازی آستین نشان خواجگان وکلانان بود ، چنانکه سعدی گوید :

بروخواجه کوتاه‌کن‌دست‌آز   اگر بایدت آستین دراز

استفاده از کلاههای نوکدار (شبیه میوهٔ کاج) که بعدها از صوف و پوست بره (قراکول)می‌ساختند ، نخست دربین‌زنان آسیای مرکزی معمول بود ، بعدها مردان شرق نزدیك از این کلاه استفاده کردند ، در حالی که زنان (سرآغچ) خود را در حجاب‌پوشانیده بودند، در دورهٔ جنگهای‌صلیبی استفاده از این کلاه در اروپا نیز معمول گردید ، و بعد ها همین کلاه با تغییر صورتی به شکل کلاههای زنانه و بلند و مخروطی شکل قرن سیزدهم اروپا درآمد .

استفاده از این‌کلاهها در دورهٔ هارون الرشید بسیار معمول بود ،ولی در عصر مستعین (۸۶۲–۸۶۶) ازبلندی‌این کلاهها کاسته شد و فقط قاضیان همچنان ازاین کلاهها برسر میگذاشتند . استفاده از این کلاه بار دیگر در عصر مستعصم (۱۲۴۲–۱۲۵۸) معمول و متداول گردید*.درقرن نهم «زریاب

---

* درمنابع ادبی وتاریخی ایران از دستاربندان و صاحبان کلاه مکرر یاد شده است ودرتاریخ بیهقی از کلاه دوشاخ ودر آثار شعرا ازکلاه سموری ، کلاه نمد وکلاه زنگله‌کلاه تتری، کلاه بارانی، کلاه برکی، دستار ومندیل،شب پوش، عرقچین، عمامه وطیلسان ذکری به میان آمده است .

کلاه وکمرخاص میران وسرهنگان بود، فرخی سیستانی که مورد عنایت ممدوح خود سلطان محمود بود پس‌از گرفتن اسبی از او، خود را چون امیران وبزرگان سزاوار کلاه وکمر می‌داند ومی‌گوید :

گفتا که بمیران وبسرهنگان مانی   امروز کلاه وکمرت باید ناچار
باشدکه بدین هردو سزاوار ببینند   آن‌شه‌که‌بدین اسب‌مرادیدسزاوار

تاج مخصوص سلاطین ودستارکلاه وزرا وبزرگان بود .

ملکشاه درمقام اعتراض به خواجه نظام‌الملك گفت : «والا فرمایم تا دوات از پیش دست و دستار ازسر تو بردارند.» نظام‌الملك نیز در پاسخ او می‌گوید « .. هرگاه دوات را برگیری تاج تو برگیرند .. » مأخوذ از رسالهٔ آقای بهروز روزبهان درپیرامون انواع واقسام کلاه درایران .

خنیاگر معروف که به اندلس رفت چون در ظرافت و خوشپوشی نیز معروف بود ، راه و رسم خود آرایی را به مردم قرطبه آموخت . او نه تنها هنر دقیق وظریف بزك‌ومشاطگی وطرز کندن‌موی صورت وکوتاه‌کردن‌وگردکردن مو،وطرزآرایش ابرو ومژه‌و پس‌گردن وگوشها رابه مغربیان یاد داد ، بلکه وی‌به مردم عصر خود آموخت که‌درهر فصل‌ازچه نوع پارچه و لباسی‌استفاده کنند . زریاب گفت که از اواخر بهار تاپایان تابستان باید سفید پوشید ، و در بهاربايد لباسی ازپارچه ابریشمی‌نازك و کمرنگ‌در برکرد ودرزمستان باید مردان و زنان پوستین و صوف بپوشند که موی اواز زیر و کاملا گرم باشد. در سایهٔ‌تعلیمات‌قاطع‌زریاب، درباریان ومردم شهری، بسیاری ازعادات و رسوم خود راتغییر دادند . درقرون بعد درشهر قرطبه هروقت ازمد لباسها سخن‌می‌رفت ،مانند نام (پطرونیوس)در شهر رم‌نام زریاب‌برسرزبانهامی‌افتاد.

مسلمانان بروت «سبیل»رااز میان‌می‌چیدند ، ولی به‌دوطرف آن‌مجال رشد می‌دادند . تابه این ترتیب ازیهودیان که‌وسط‌سبیل دارها نموده اطراف آن را کوتاه می‌کردند کاملا مشخص و ممتاز باشند . هر چهل روز یك بار زیر بغل را می تراشیدند ، ناخنها را هفته‌ای یك بار روز های جمعه کوتاه می‌کردند . ظرفا و مردم خوش‌اندام این دوران به‌صورت و بدن خود توجه بسیار داشتند . آنها به ریش خود روغنی معطر می‌مالیدند و چشمان خود رابا سرمهٔ اصفهان مانند زنان کحل آلوده می‌کردند . خاصیت طبی سرمه حفاظت چشم از آفاتی است‌که موجد تراخم می‌گردد ، و این عمل مجرب‌است وبه همین جهة تمام دارو های چشم راکحل و چشم پزشك را کحال می‌نامیدند . مردم از اینکه مدتی دراز در مقابل آینه فولاد به سرو وضع خود رسیدگی کنند ، بیمی به خود راه نمی‌دادند . آنها در معابر وکوچه‌ها هرجا که آینه داری می‌دیدند ، به نظارهٔ‌جمال خویش مشغول می‌شدند . آینه داران کسانی بودند که آینهٔ‌فولادی‌صیقل زده‌و صاف‌تمیزی را به دیوار یادرختی می‌آویختند و روی آن را با پارچه‌ای می‌پوشانیدند . همینکه مشتری پشیزی می‌دادپرده را بالا می‌زدند تا بتواند به سرو وضع خود رسیدگی کند و ریش خود رادر مقابل آینه شانه نماید .

محتوی صندقخانهٔ زنان‌عبارت‌بود ، ازپارچه‌های سفید ، پیراهن،تنکه‌یا شلوار کوتاه که ازکرباس یا متقال سفید می‌دوختند ، علاوه براین لباسهای

مجلل و زیبایی داشتند که در خانه می‌پوشیدند ، و شکل آنها برحسب فصل‌و مد تغییر می‌کرد ، لباس خارج آنها ، یعنی چادر الوان بدون کوچکترین تغییری از حیث شکل باقی بود . کدبانوان کمتر از خانه خارج می‌شدند و اغلب اوقات بر تختروانهای مخصوص یا بر خر و استر سوار می‌شدند و به ندرت پیاده راه می‌رفتند. خارج‌از محیط‌منزل زنها کاملا خودرا می‌پوشانیدند. هر چند برقعها و روپوشهای آنان رنگارنگ بود ، شکل و دوخت همهٔ آنها یکسان بود . پارچهٔ چادر آنها قماش ابریشمینه یا شاره بود که از دو قسمت لنگوته و فوطه تشکیل می‌شد . نخست‌فوطه واری که ازکمر می‌بستند ،تمام قامت را تاگوزك پا می‌پوشانید و فوطه وار دوم که برسر می‌افکندند و تمام پشت و شانه ها و سررا تا پیشانی فرو می‌گرفت و زن کدبانو روی خود را باتور نازکی که بر سر داشت می‌پوشانید . این تور را در ماوراءالنهر[1] (پرنجه) ودر مادون النهر[2](روبند) می‌نامیدند . از کمر به پایین زنان خوشپوش شلواری از اطلس بسیار گشاد که تا گوزك پا را فرو می گرفت می‌پوشیدند .این شلوار به جوراب و کفش ساغری‌پاشنه درازی منتهی می‌شد. کدبانوان در خانه شلوار کوتاهی داشتند ، دربالای آن شلیتهٔ بسیار گشادی از اطلس یا تافته به تن می‌کردند که توری اطراف آن گلدوزی شده بود . همچنین کرته یا ستره و جورابهای صوف رنگارنگ‌از لباسهای داخلی آنها بود . درمحیط داخلی منزل و اطاقها زنان‌از پوشیدن هرنوع‌کفشی یاپاپوشی خود داری می‌کردند ، زیرا که درون سرای و کف هر اطاقی را از نطع یا گلیم یا حصیر یا قالی فرش کرده بودند .

آرایش زنان عبارت بود از تعداد زیادی گیس بافته یا طره‌که شمارهٔ آنها گاهی به‌سی تا چهل می‌رسید ، وطول آن تاکفل و پهلو ادامه داشت ، در مواردی که زنان از داشتن موی زیاد بی‌نصیب بودند ، از گیس عاریتی استفاده میکردند تا موی‌خود را انبوه ودرازجلوه‌دهند.چه تعدادطرهٔ‌گیسوان معرف طبقه و موقعیت اجتماعی زنان بود .

گاه گیسوان را مرتب کرده روی سر قرار می‌دادند و گاه به وسیلهٔ دام گیسو و سرآغج گلدار و زیبایی گیسوان را نگاه می‌داشتند . حرات‌و کدبانون کلان‌کلاهی طاقیه‌وار چون اکلیل به سر می‌گذاشتند که جنس آن از اطلس و حاشیه‌ای طلایی داشت ، با وجود این کلاه هرگز بی‌نقاب

ازخانه خارج نمی‌شدند .

درقرن سیزدهم خاتونان مغول‌پری بر تاج خود می‌زدند ودیری‌نگذشت که زنان زیبا ، روسری وکلاههای خود را با موهای زیبا زینت دادند . به‌وسیلهٔ‌آنها استفاده از جامه‌هایی که طرح و شکل و دوخت چینی داشت نیز معمول گردید .

زنان همیشه خودرا به انواع جواهرات ، گردنبندها ، انگشتریها ، گوشواره‌ها و دستبندها می‌آراستند . دستبندها معمولا از طلا ، نقره، احجار گرانبها ، عاج یا شیشه‌های رنگین بودکه باکوچکترین حرکت و برخورد صدای دلنشینی ازآنها بگوش می‌رسید .

در قرنهای دوازدهم و سیزدهم لباس زنان مانند مردان ؛ آستینهای بلندی‌داشت‌که نشان خواجه شماری وبورژوازی بود وبه شرف ونجابت‌ارتباط نداشت .

آنچه گفتیم مربوط به‌آرایش حرات وزنان اشراف وبورژوازی است، زیرا زنان میانه حال و فقیر لباسی ارزانقیمت می‌پوشیدند ، و لباس و چادر آنها مانند زنان دولتمند و اشراف ازابریشم نبود، بلکه بیشتراز فوطهٔ‌کرباس استفاده می‌کردند .

فصل پنجم

کانون خانواده
چگونگی سرایها وخانه‌ها ، واثاث مردم .

مردم سرزمینهای شرقی ، در دوران قرون وسطا به اندرون خانه و کانون خانوادگی و باغهای خود علاقه ودلبستگی فراوان نشان می‌دادند .

درآن قرون خانه‌ها یعنی اطاقهای متعددی گرداگرد صحن سرای یا باغ می‌ساختند و در وسط حیات یا باغ حوض یا استخری تعبیه می‌کردند ، مسجدها واماکن مذهبی ، کاروانسراها و حتی خانه‌های شخصی نیزکمابیش به همین شکل ساخته می‌شد .

این طرز خانه سازی که دیر زمانی درشرق معمول‌بود ، پس ازقرون وسطا رو به‌فراموشی رفت و بدی اوضاع اقتصادی درممالك شرقی سبب شدکه در وضع ساختمان مساجد مدارس وکاروانسراها نیز تغییراتی پدید آید .

در کاوشهای سامره مشخصات یك خانهٔ مسکونی اعیا ننشین مربوط به قرن نهم به‌دست آمد . درمدخل این منزل یك در دولنگه‌ای زیبای چوبی با میخها ، تسمه‌ها ، دستگیره‌ها و درکوبی مسین یا آهنین قرار داشت . در دو طرف در،دو سکوی سنگی ساخته بودند و از این در به هشتی چهار ضلعی‌یا هشت ضلعی وارد می‌شدند که کف آن از آجرهای بزرگ فرش شده بود ،و از آنجا به داخل حیاط وسیع و متجری وارد می‌شدند که در آن انواع و اقسام گل کاشته شده بود . حوض زیبایی‌با فوارهٔ آب ، در وسط حیاط قرار داشت‌درمقابل،در ورودی‌تالار یامهمانخانه قرارداشت‌که نخست‌وارد آن و از آنجا واردآپارتمانهای مختلفی می‌شدند که‌دورا دورصحن ساخته شده بود .

در این آپارتمانها گاهی به طرف حیاط و گاهی به طرف سرسرا باز می‌شد . سقف طبقهٔ زیرین چند قدمی از کف حیاط بالاتر بود، به‌وسیلهٔ چند پلهٔ داخلی به این طبقه واردمی‌شدند که در آن‌مطبخ و زیر زمینهای تابستانی قرارداشت و به‌وسیلهٔ پنجره‌های کوچکی که‌به‌طرف حیاط باز می‌شد روشنایی می‌گرفت و به وسیلهٔ هواکشها یاراهروهای‌زیر زمینی تهویهٔ مطبوع این طبقه تأمین می‌شد .

آب انبار نیزهمیشه‌در این طبقه ساخته می‌شد و به وسیلهٔ شیر، برداشتن آب‌ازاین منبع عملی می‌گردید.ساختمان منزلهای اشرافی‌معمولا یك‌طبقه‌ای، وخانه های‌مهم و اعیاننشین دارای‌دو حیاط بیرونی و اندرونی بود. دراطراف پشت بامهادیوار کوتاهی می‌کشیدند و به این‌ترتیب پشت‌بام به صورت مهتابی درمی‌آمد . این طرز ساختمانها مأخوذ از معماری عصر ساسانی‌است که‌هنوز آثارش در بعضی نقاط ایران باقی است .

خانه‌های آن دوران بسیار وسیع بود و شمارهٔ اطاقهای آن به‌سی ، چهل و گاهی به پنجاه می‌رسید و از بعضی‌از آنها هنگام تابستان واز برخی دیگر موقع‌زمستان استفاده می‌شد.ساختمان این‌قبیل آپارتمانهااز ماوراءالنهر تا بین النهرین و سیستان معمول و متداول بود .

بعضی از شهر های مناطق گرم مانند زرنگ ارغان یا ارجان از جهت کوششی که در آماده‌کردن تالارها و ایوانها و اطاقهای تابستانی آن به‌عمل آمده است شهرت دارند . در ایوانهای تابستانی ، حوضخانه‌هایی از مرمریا کاشی معرقمی‌ساختند ، و فواره‌هایی‌در آن کارمی‌گذاشتند و به وسیلهٔجویهای زیر زمینی آب آنها دائما در جریان و تغییر بود .

دراین حوضخانه‌ها یا آبدانهاکه درعهد هخامنشی آپتان تلفظ می‌شد ، وخاورشناسان ناشی(آپادانا)نوشته‌اند، در اواخر قرون وسطا، ماهیان چینی قزل‌آلامی‌انداختند وددروزهای مهمانی روی آب اوراق گل‌سرخ می‌افکندند، این اطاقهاتابستانی، و کاملا آسایش اهل منزل را تأمین می‌کرد . ناصر خسرو علوی ضمن توصیف این خانه‌ها از خوبیها و محاسن آنها سخن می‌گوید .

طبیعی است که این قبیل خانه‌ها محل سکونت ملوکان و متمولان بود . مردم متوسط‌الحال در منازل کوچکتر وبی‌پیرایه زندگی می‌کردند .

با اینهمه می‌کوشیدند ، حتی‌الامکان وسایل آسایش خود را فراهم سازند.

در مناطقی که آب مردم ازچاه‌تأمین می‌شد، درنقطهٔ مناسبی از حیاط چاهی حفر می‌کردند وبه وسیلهٔ چرخهای مخصوصی‌که مجهز به قرقره‌وسطل بود، آب را ازچاه خارج می‌کردند وموردِاستفاده قرار می‌دادند، هریك از اهالی منزل با گردش دادن چرخ به سهولت می‌توانست یك سطل آب از چاه بیرون بکشد. درساختن مستراح نیزدقت می‌شد وآن را درطبقهٔ زیرین یا در نزدیکی اطاق می‌ساختند. سرای متمولان، چندین مستراح داشت، مدفوعِ به وسیلهٔ مجرای شترگلوکه ازتنبوشه‌ها ترکیب می‌شد، به‌چاه مستراح می‌رفت. در کنار مستراح همیشه چند آفتابهٔ مسی یا گلی پر از آب برای طهارت میگذاشتند ، زیرا طبق سنن مذهبی، هرکس‌قبل ازخروج از مستراح باید با شستشوی موضع ، خودرا تطهیرنماید.

مطبخ نیزدرطبقهٔ پایین ودرنزدیکی‌آب انبار ساخته می‌شد، ودر داخل آن سوراخ بخاری و دودکش مرتفعی می‌ساختند تا بتوانند در نزدیکی آن اجاقهای متعدد آجری به وجود آورند . سوراخ دودکش از آجر بود. خاکسترهای اضافی را هر روزبیرون می‌ریختند، یابه‌خریداران می‌فروختند. علاوه براین در مطبخ دو محل برای ذخیرهٔ زغال وهیزم نیز می‌ساختند . وبه‌وسیلهٔ آب انبار آب مورد نیاز تأمین می‌شد . چاهك آب انبار و چاهك مطبخ به وسیلهٔ مجاری آجری ، کلیهٔ آبهای اضافی را به چاهی مخصوص منتقل می‌کرد . خانه هایی‌که فاقد آب انبار بودند ، از مشکهای آب که همه روزه سقاها می‌آوردند رفع احتیاج می‌کردند .

هواکش بخاری موجب تصفیهٔ هوا می‌شد ولی ازطرف دیگرچراغهای پیه‌سوزکه در اطراف مطبخ نصب شده بود ، و دودها و بخارهایی‌که ازپختن اغذیهٔ‌گوناگون بلند می‌شد ، مطبخ را سیاه و دود آلود می‌کرد .

میزهای کوتاه ، چهارپایه‌های چوبی ، انواع بشقاب و دوری وسینی وظرفهای مسی دیگر که در طاقچه‌های مطبخ‌گذاشته بودند ، مجموعهٔ اثاث‌و وسایل‌کار مطبخ را تشکیل می‌دادند.دریك‌گوشهٔ مطبخ، دیگهایی به‌اندازه‌های مختلف با دستگیره و سرپوش و دمکنی قرار داشتندکه‌بعضی ازآنها‌گلی و برخی دیگر مسی بودند . دیگهای سنگی بسیار بزرگ مجهز به دستگیره نیز در بعضی مطبخها وجود داشت که فقط در موارد مخصوص مورد استفاده

قرار می‌گرفت . دیگر از وسایل ضروری مطبخها هاون و دسته هاون بود که در کشورهای شرقی همواره مورد استفاده‌بود . هاونهای کوچك برنجی نیز برای شکستن پوست گردو و بادام وکوبیدن زعفران وبسیاری از ادویه، دانه‌ها و سبزیها و غیره به‌کار می‌رفت . علاوه بر این از دسته هاون چوبی برای کوبیدن ونرم‌کردن بعضی مواد دیگراستفاده می‌شد ، هاونهای بزرگ غالباً نیم متر ارتفاع ونیم‌مترعرض‌داشت .

در تالار غذاخوری‌نیمکتها و صفه‌ها را به دیوار تکیه می‌دادند وروی آنها را با بالشهای نرم می‌پوشانیدند . درجلو نیمکتها میزهای‌کوتاهی بود که روی آن بشقابهای مسی ونقره‌ای قرار می‌دادند . معمولا افرادخانواده، هنگام خوردن غذا روی بالش یا روی پوست بز یا گوسفند می‌نشستند ، در حالی که جلو آنها میز کوتاهی قرار داشت ولی در مهمانیهای رسمی و تشریفاتی پس از آنکه مدعوین روی نیمکتها می‌نشستند ، خدمتکاران در مقابل آنها خوانچه هائی با تمام لوازم قـرار می‌دادند . در مهمانیهای بسیار بزرگی که به افتخار فئودالهای بزرگ و اشراف ترتیب می‌دادند، در جلو میهمانان میزهای بزرگ می‌گذاشتند ، درسال۹۱۷ « مقتدر » خلیفهٔ بغداد برای وزیر خود سه خوان بزرگ فرستادکه مورداستفاده قرارگرفت. هریك از این خوانها ۱۰ متر طول داشت ، وزیر برای‌آنکه بتواند خوانها را مورد استفاده قرار دهد ، ناگزیر شدکه درهای سرای ومهمانخانه‌اش‌را عریضتر کند[۱۷] .

قسمت داخلی خانهٔ اغنیا و طبقات متوسط ، غالباً منظرهٔ جالب ومجللی داشت، سقف ودیوارهای این خانه‌ها با مرمر ، نقاشی ، کاشیهای معرق کبود و طلایی تزیین‌شده بودو نظر بیننده را جلب می‌کرد . لوازم و اثاث داخلی خانه‌ها عبارت بوداز انواع پرده‌ها وروپوشهای پارچه‌ای و کاغذی ، نیمکتها، نازبالشها، انواع واقسام قالی‌که اطاقهای کوچك و بزرگ‌بنااز آنها مفروش و مزین شده بود . درداخل خانه‌های مردم میانه حال نیز قالی دیده می‌شد ، ولی مردم کم بضاعت به‌جای قالی‌حصیر های رنگارنگ به زمین می‌افکندند . درتمام اطاقها و قسمتهای مختلف منزل ازطاقچه ها ورفهای‌چند طبقه‌ای برای نگهداری اشیای مختلف استفاده می‌شد ، این‌طاقچه‌هابه‌اطاقی مدور و نیمدایره که‌در دیوارهای ضخیم‌آن دوران‌تعبیه می‌شد منتهی میگردید ، درخانه‌های‌آن

ایام ، طاقچه به منزلهٔ گنجه بود و در آن کدبانو انواع و اقسام چیز های تجملی ، از قبیل ظرفهای طلا و نقره و برنجی و کریستال های تراشداده و شمعدانهای گرانبها و کتابهای‌تذهیبکاری شده و چراغدانهای سیمین یادوبین برابر آیینهٔ فولادی قرار می‌دادند،تادر اثر انعکاس دوبرابر جلوه‌گر شود.

غیراز نیمکتهای‌کوتاه که روی قالی قرار می‌دادند ، نیمکتهای‌عریضتر و بلندتر از چوبهای گرانبها ساخته بودند ، و روی آنها بالشهای عالی.از اطلس و مخمل می‌نهادند که‌از آنها برای پشتی نیز استفاده می‌شد . پرده‌ها، چلچراغها ، عطردانها ، ظرفهای مختلف ، آینه‌ها و میزهای کوتاه مسی نقره‌کاری وخاتمکاری شده ، تجهیزات ووسایل اطاقهای‌بزرگ یا تالار های مجلل آن دوره راتکمیل می‌کرد .

در طاقچه های اطاق خواب ، آینه‌ها و شمعدانهایی می‌گذاشتند که‌در آن شمعهای کافوری و مومی‌قرار داشت.درنزدیکی اطاق خواب حوضخانه‌ای بود و درآن آفتابه های مسی ، نقره‌ای یا گلی قرار داشت که برای نظافت و تطهیر از آنها استفاده می‌شد .

رختخواب عبارت بود ازیك نهالی یعنی توشك پشمی یاپنبه‌ای که‌روی قالی قرار داشت و در موقع خواب روی آن شمدی از متقال می‌افکندند و از پتوی بزرگ پشمی یالحاف پنبه‌ای برای گرم کردن خود استفاده می‌کردند. متکا و بالش را معمولا ازپر قو پرمی‌کردند .

صبحها قبل‌از پگاه خوردن یعنی صرف چاشت کوچك ، لحاف توشك ، شمد و پتو رادر چادرشبی بزرگ می‌بستند و درگوشهٔ اطاق می‌گذاشتند ودر تمام مدت روز آن را مانند پشتی یاتکیه گاه یا صندلی راحت مورد استفاده قرار می‌دادند . دردورهٔ قرون وسطا به جای گنجه‌های کنونی از صندوقهای چوبی چهارپایه استفاده و غالباً دراطاق اشخاص بر حسب موقعیتی که‌داشتند دویا چند صندوق دیده می‌شد . این صندوقها انواع و اقسام مختلف داشت ، صندوقهای عالی‌را از مس می‌ساختند و روی‌آنهارانقره یاطلا کاری می‌کردند، روی صندوقهای چوبی درجهٔ اول‌را باچرم ساغری‌خوشرنگ و داخل آنهارا باپارچهٔ کتان می‌پوشانیدند . هرصندوق‌مجهز به قفلهای عالی‌بود ، و درداخل آن انواع پیراهن ، و لباسهای دیگر رامرتب تاکرده روی هم‌قرارمی‌دادند .

در فسطاط مصر یعنی قاهرهٔ قدیم سرایها به وسیلهٔ باغ و باغچه از هم

جدا بود، به طوری که درخت یکی به‌حیاط سرای دیگری سر نمی‌زد و هر کس می‌توانست به راحتی سرای را خراب یا تعمیر نماید بدون اینکه برای همسایهٔ خود زحمتی ایجاد نماید.

به گفتهٔ ناصرخسرو در قصر خلیفه باغهای زیبا و بیتنلیری بود، آب مصرفی قصر به‌وسیلهٔ چرخهای مخصوص بالا می‌آمد، باغهای فراوان قاهره، وزیبایی سرای ملوکان و توانگران آنجا توجه جهانگردان قرون وسطا را به خود جلب می‌کرد. ژان تنو J. Thenoud که از جانب پادشاه فرنگستان لوئی ۱۲ به معیت اندره لروا André Leroy به ایلچیگری به‌دربار سلطان مصر الملك‌الظاهر قانصو (۱۵۰۰ – ۱۴۹۸) رفته‌است و این قانصو ازسلسلهٔ چرکسیه‌مصر بود. باتفصیل بیشتری از خصوصیات شهر فسطاط سخن می‌راند واز جمله می‌گوید: «درآن موضع به حکم سلطان مصر یك نفر دریابیگی و چند تن‌از مملوکان پیشباز ماآمدند و مارا بااسبها و خران‌بار کش به‌کرانهٔ یکی از شاخه‌های رود نیل به‌منزلی هدایت کردند. دراین سرای شش هفت تالاریا سالن‌آراسته‌بود که ازمرمر سفید و ارغوانی‌وارقش وسنگهای گرانبهای دیگر مفروش شده بود. باکمال مهارت کف تالارها و ازاره و دیوارهای آنها رابا خاتمکاری تزیین‌کرده بودند ،و بالای دیوار به‌خط زر و لاجوردنقشهای عجیب و رنگهای غریب‌پدیدآورده و درها را تماماً ازعاج‌و آبنوس خاتمکاری نموده بودند به طوری که‌در این آثار بدیع هنری ارزش‌هنر بسیار بیشتر از ارزش مصالح ساختمانی بود. در حواشی‌تالار ها، روشوئیها و آبزنهاساخته بودند که به‌خواست انسان از لوله کشی داخلی و شیرها، آب سرد یا گرم روان می‌شد. بما گفتند که این عمارت هشتاد هزار اشرفی تمام شده و در شهر فسطاط صد هزار قصر ازاین نیکوتر موجود است، و من به چشم خود چند تا از آن عمارتها را سیاحت کردم و در اطراف قصری که ما رادر آن سکونت دادند، پارکها و باغهای زیبا دیده می‌شد که‌به انواع درختان مانند لیموترش، لیموشیرین، ترنج و نارنج و زرد آلو و **خرنوب*** **هندی و سیب موسی و سیب آدم** (که‌گویند وی‌بخوردن‌آن ازفرمان خدای‌تجاوز

---

* خرنوب بر وزن مرغوب، چند قسم می‌باشد، نبطی، شامی، مصری و هندی. نبطی را به‌فارسی «کبر» خوانند و آن رستینی باشد خار دارکه با سرکه پرورده کنند و خورند و آن راکور نیز گویند ... » برها قاطع ص ۴۲۱

کرد) آراسته بود . واین باغها را هر بام و شام ازآب نیل که به گاو و ستور کشند آبیاری می‌کنند .

ازقرن‌دهم‌تا قرن‌دوازدهم، به‌علت‌افزایش‌جمعیت و بالارفتن هزینهٔ زندگی ازشمارهٔ سرایهای خصوصی کاسته شد و به‌جای آنها سرایهای بزرگی ساختند که می‌توانست صدها مستأجر را ازبیخانمانی نجات دهد . ولی این بناها نیز طبق نقشه‌ای که قبلا یاد کردیم ساخته شده بود ، یعنی در چهار طرف زمین ساختمان بود و صحن سرای یا باغ دروسط قرار داشت .

این بناها ازخیلی سادهٔ آنها تا عمارت بسیار زیبا ومجهزدارای‌چندین آشام و اشکوب یعنی طبقه بود . تعداد طبقات آنها به‌شش ،هشت و گاهی به ده طبقه می‌رسید وسعت مقصوره‌ها یعنی آپارتمانها یکسان نبود و مستأجرین بر حسب وضع مالی و عایدی خود می‌توانستند از آنها استفاده کنند .

هرطبقه دارای راهروی مشبك و آجری بود و چنین ابنیه‌ای هنوز در مکه ویمن دیده میشود ودر قاهرهٔ قدیم چندتائی‌ازآنهاهنوزباقی‌است. ودریمن یمن همذانی از قصر « غمدان » یاد می‌کند که **بیست طبقه** داشت مانند آسمانخراشهای‌آمریکا .پنجره ها ودرهای مقصوره ها به‌طرف رواق‌بازمی‌شد. در حقیقت این رواق به همه تعلق داشت به این معنی که مستأجرین هر طبقه می‌توانستند برای رسیدن به‌مسکن خوداز پله ها و فضای آن عبور کنند . هر کسی در حریم ملك استیجاری خود آزادی عمل داشت . در ساختمانهای آن روزگارپنجره‌ها عبارت ازمنفذهایی بودکه‌برای‌استفاده ازهوا وروشنایی دربنا تعبیه می‌کردند و آنها را از چوب یا کاشی می‌ساختند ، وضع و موقعیت این پنجره ها طوری بود که احدی نتواند ازپنجره به محیط خارج نگاه کند یا زنان بی‌حجاب خانه‌های مجاور را مشاهده نمایند .

زندگی دراین ساختمانهای چندین طبقه ، اشکالات گوناگونی داشت. بالا کشیدن آب و هیزم و سایر مایحتاج زندگی ،و بیرون بردن خاکروبهٔ منزل، مخارج و مشکلات فراوانی برای مستأجرین طبقات‌بالا ایجادمی‌کرد. ولی از همه دشوارتر تحمل گرمای‌شدیدی بودکه در روزها وشبهای‌تابستان، مردان به خصوص زنان رارنج می‌داد.زنان‌که بدون حجاب‌کامل‌نمی‌توانستند از خانه خارج شوند ، غالباً در منزل می‌ماندند و بیش از مردان رنج و ناراحتی می‌دیدند . با اینکه سرسراها از جهت جریان هوا ، برآپارتمانها

ترجیح داشت ، به علت تنگی ، و آمد و رفت زیاد ، استفادهٔ از آنها عملی نبود . لذا بدین فکر افتادند که از قبةالخیش یا خیس خانه که سابقاً مورد استفادهٔ پادشاهان ایران بود ، استفاده کنند . این دستگاه بدین ترتیب بود که در طول دیوارهای اطاقی که می‌خواستند هوایش را خنك كنند پارهٔ نمد می‌آویختند که بالای آن يك لولهٔ سربی افقی و سوراخ سوراخ قرار داشت . ازاین سوراخها آب تراوش می‌کرد و کم کم نمد را آغشته می‌کرد . در نتیجه يك تبخیر دائمی صورت می‌گرفت که محیط را خنك می‌ساخت. گاهی قطعهٔ نمد به‌پشه‌بندی به‌شکل چادر وخیمه نصب می‌گردید، یا روی پنجرهٔ مشبکی ساعت به‌ساعت آب زیادی می‌پاشیدند . این روش سهل وساده مخصوص کسانی بود که نمی‌توانستند باکشیدن لوله‌های فلزی خرج سنگین را تحمل کنند ، و از طرف دیگر آب به مقدارزیاد دراختیارخود نداشتند. سکنهٔ شهرهای بزرگ از این وسیله برای تعدیل هوای منزل خود استفاده می‌کردند . بعضی برای تأمین لطف و صفای بیشتر ، قبل از خیس کردن نمد در آب ، مواد عطری داخل می‌کردند. در بناهای بزرگ بادبزنهای مخصوصی را به‌طاق‌اطاق می‌آویختند، وخدمتکاران در موقع ضرورت به حرکت دادن آنها می‌پرداختند و گاه بادبزنها را در مقابل پنجره می‌گذاشتند ، تا با جزئی جریان هوا به حرکت درآید، سکنهٔ جنوبی عربستان چون خانه هـای خود را از سنگ می‌ساختند ، احتیاجی به این وسایل برای خنك کردن محیط نداشتند ، زیرا منازل آنها مانند زیر زمین خنك بود . آنها درخانه‌های خود فقط از يك در ورودی استفاده می‌کردند وقطعات مرمر شفاف ومشبك را به جای پنجره به کار می‌بردند. در زمستان در مناطق سرد ماوراء النهروخراسان وعراق عجم از تندور یا کرسی کـه از ابداعات ایرانیان است استفاده می‌کردند . در ممالك شام عربستان ، مصر وعراق عرب مسئلهٔ زمستان وسرما مطرح نبود .

تندور یا کرسی عبارت از میز کوتاهی بود که روی آن يك لحاف کرسی و چند پتو و جاجیم می‌افکندند ، و ازچهار طرف لحاف و پتوهای بلند روی پاها رافرا می‌گرفت . منقل عبارت از نوعی آتشدان بود که از برنج ، مس یاآهن می‌ساختند و ممکن بود ، سه ، شش ، نه ، یا ۱۲ پایهٔ کوچك داشته باشد. آن‌را دروسط سینی بزرگ مسی می‌گذاشتند . منقل پرآتش را در محلی که با گچ ساخته بودند درزیر کرسی قرار می‌دادند و روی آن خاکستر می‌ریختند

و هر دو ساعت برای گرم کردن کرسی باخاك اندازی کوچك خاکستر ها را به‌کنار می‌زدند ،ازاین منقل حرارت معتدل و مداومی‌خارج می‌شد وروزی دوبار صبح و عصر منقل راپر از اخگر افروخته‌می‌کردند. آماده کردن‌منقل به شکلی که بدون دود باشد و حرارت مطلوب و معتدلی به‌محیط اطراف‌خود بدهد، اندکی‌تخصص لازم داشت ، در زیر کرسی ، درجوارآتش ، جوشاگها یعنی ابریقچه‌های پرآب می‌گذاشتند ، تاهر کس بخواهد ازآب گرم آماده استفاده نماید . کسانی که می خواستند دور کرسی می‌نشستند و به پشتیهای بزرگی که در چهار طرف گذاشته شده بود تکیه می‌دادند . روی کرسی بر حسب ساعتهای شبانه روز ، چراغ روغنی ، سینی‌غذا ، کتاب ، قلمدان ، یا تخته نرد و شطرنج می‌گذاشتند .

درحیاطهادرزیرسایهٔ درختانی که نوع آنها درهر اقلیمی مختلف بود چمنکاری می‌کردند ، درعراق بیشتر خرمامی‌کاشتند . درهر موضع که‌امکان داشت نارنج و ترنج و مرکبات غرس می‌کردند . ولی در ایران از درخت چنار ،تبریزی ودرختهای میوه و سرو وکاج استفاده می‌کردند ودرختان اخیر در غالب باغهااکنون نیز کاشته می‌شود و چون برگهای آن همواره سبزاست آنها را در عداد درختان نشاط انگیز می‌شمارند ، درحالی که‌ملل غرب سرو و کاج را درختی محزون و مشئوم می‌شمارند (ریشهٔ این اعتقاد از سرزمین روم شرقی است .)

طاووس ، کبوتر ، قوواردك در اغلب باغها دیده می‌شد ، و در بعضی نقاط ایران لك‌لکها لانهٔ خودرا برفراز مناره‌ها یا هواکشی تعبیه می‌کردند که ارتفاع آنها در حدود بیست برابر دودکشهای معمولی بود .

اندرون خانه ها ، غالباً به اندازهٔ پارك کوچکی بودند ودر آن‌انواع درخت کاشته می‌شد ، وخیابانها به چمنزارها ، باغچه ها و گلزار ها مربوط می‌شد . در این پارکها رعایت اصول هندسی شده بود ، به این ترتیب که درختها وگلها را در قسمت مرتفع زمین می کاشتند . حوض در وسط و در گودترین جاها ساخته می‌شد ، تا عکس درختها وگلها درآن منعکس‌گردد.

متمولین برای مراقبت از باغ و چمن باغبان داشتند ، در حالی که مردم عادی شخصاً مراقبت ازگلها و چمنها را به عهده می‌گرفتند . شعرای هردوره از زیبایی و دلربایی باغها واز رنگ دلنشین گلهای سپید و زرد و

سرخ سخنها گفته واشعاری سروده‌اند . در فاصله های معینی در بین چمنهای سرسبز ، گلهای زیبایی نظیر سنبل وشقایق ولاله می‌کاشتند. سبدهای نرگس، بنفشه و سوسن از زیبایی وطراوت خود به‌باغ نشاط فراوان می‌بخشید! سایهٔ درختهای چنار ، خرما ، کاج ، مرکبات ، انار ، اقاقیا، توت ، وغیره‌روی چمنها می‌افتاد و شمشادهایی‌که به‌طور منظم در اطراف چمن کاشته شده بود چون دیواری سبز جلوه گری می‌کرد .

در باغهای بسیار عالی‌گاه قسمتی از خیابان را باحصیر و بوریا فرش می‌کردند ، تا گردندگان بتوانند درکنار گلها یا در نزدیکی استخر لختی بیاسایند .

باغبانهای با ذوق و حرفه‌ای با زدن پیوندهای مختلف ، گاه از یك درخت میوه‌های گوناگونی نظیربادام، زردآلو واز یك درخت‌تاك، انگورهای سفید یا سیاه به دست می‌آوردند . علاوه براین، باغبانها درسایهٔ تجربه‌موفق شده بودند گلسرخهای رنگارنگی به‌دست‌آورند ، که بعضی از آنها سرخ روشن، وبرخی سرخ‌تیره رنگ وپاره‌ای ازگلها مانند مخمل‌سیاه جلوه گری می‌کرد و ساقه‌ی بعضی ازگلها تیغ نداشت . با ظرافت شگفتآوری تنهٔ بعضی از درختها را با دستبندهای نقره وطلا تزیین می‌کردند. در قصر خلیفهٔ‌بغداد چهارصد درخت خرما راکه طول‌آنها۴ متر بود به‌وسیلهٔ چوب تك* طلاکاری شده پوشانیده بودند .

درآن دوره نگهداری درختهای مرکبات نیزمعمول بود ، وبرای‌حفظ آنها مراقبت بسیار می‌کردند ، چون مرکبات را بار اول اشکانیان از چین به ایران آوردند . ایران موطن اصلی‌آنها نیست . قرن به قرن تجار نهال تازه از چین‌می‌آوردند .

در زمان خلفای عباسی‌مکرر‌نادرنج جدید از چین‌آوردند . قاهر، خلیفهٔ عباسی (۹۳۲ ـ ۹۳۴) از شرق اقصی نهال نارنج را به عمان وسپس به‌بصره آورد وپس ازآنکه نهال بااین اقلیم سازگاری‌یافت‌آن‌را به‌بغداد منتقل‌کرد.

آبشار جزو تزیینات باغهای بزرگ بود ، علاوه براین با فواره های بسیار آب را به صورت قطره های باران روی گلها و چمنزار ها فرو۔ می ریختند .

---

* به کسر اول درختی است که درچین و برمه میروید و بسیار محکم است.

فصل ششم

اکل و شرب ، حلال و حرام ، پخت وپز وپذیرایی.

با اینکه اصولا باده نوشی منع شده است ، در طی قرنها امامان و پیشوایان تفسیرها و تأویلهایی روا داشتند ، چنانکه امام ابوحنیفه متوفی در (۷۶۷ . م.) که هارون‌الرشید ازو تبعیت می‌کرد . نوشیدن بعضی از اقسام شراب را برای پیروان خود تجویز کرد . فتواهای ابوحنیفه که تولدش در کابل واز قوم سجزی بود باده‌گساری را در بین ایرانیان شرقی یعنی سکنهٔ خراسان ، ماوراءالنهر ، وعراقین یعنی عراق عرب وعراق عجم روا داشت، ولی‌در عربستان وممالك اطراف مدیترانه شراب خوردن همچنان ممنوع بود. هرچند یك‌بار پادشاهان و فرمانروایان به نص صریح قرآن عمل‌وشراب‌خوارگی را اکیداً منع می کردند . ولی روزگار این محدودیتها چندان دراز نبود وپس از مدتی از شدت حکم کاسته می‌شد ومردم بار دیگر به باده نوشی می‌پرداختند .

حاکم ، خلیفهٔ مصر در سال ۱۰۰۹ میگساری را شدیداً منع کرد و فرمود حتی از فروش کشمش وتهیهٔ شیرهٔ انگور خودداری کنند .

درختهای انگور باغ خلیفه در جیزه نزدیك فسطاط از بیخ وبن کنده شد ، حتی کسی انگور را مویزنیارست کرد . آبجو نیز چون سکرانگیز بود نوشیدن آن ممنوع شد .

در دورهٔ خلفای فاطمی(۹۰۹ ــ ۱۱۷۱) درایام اعیاد مذهبی‌خراباتها بسته می‌شد. وقتی الراضی بالله خلیفه،بعد از (۹۳۴ ــ ۹۴۰) عهد کرد از

میگساری خودداری کند . ولی پس از دو سال از گفتهٔ خود نادم شد و پیشوایان دین و پزشکان را فراخواند تا برای عهد شکنیاو، محمل شرعی بتراشند . سرانجام وی باپرداخت کفارهای بهمبلغ ده هزار سکه بهبینوایان « از سر پیمان گذشت وبر سر پیمانه شد . » (حافظ) با وجود مشکلات و ممنوعیتهایی که گاه و بیگاه از طرف زمامداران به وجود میآمد بسیاری از مردم همینکه محضر مناسبی مییافتند بامیل بسیار بهباده نوشی میپرداختند. بسیاری از شعرا در وصف شراب و رنگ یاقوتی آن داد سخن دادهاند .

به عقیدهٔ ابونواس شاعر برایآنکه مجلس شراب گرم وبا نشاط باشد. شرکت پنج تن یار صمیم کافی است ، کمتر از ۵ نفر دلیل انزوا طلبیاست وبیش از پنج نفر هم مطلوب و مناسبت نیست . حتی تنی چند از قاضیان در منزل وزیر خلیفه ابومحمد حسن بنمحمد مهلبی (متوفی در۹۶۴) محرمانه میگساری میکردند .

جمعی از قاضیان که مجتهدان اهل سنت باشند ، از جمله ابن معروف وتنوخی هفتهای دوبار دورهم جمع میشدند و از بهترین شرابهای قطربل و عکبرا (که از معروفترین مناطق انگور خیز بینالنهرین است) در جامهای طلایی میریختند و به سلامت هم مینوشیدند و چون مست و خراب میشدند لباسهای رنگارنگ به تن میکردند وگرزنها میبستند بهگل آراسته و بهرقص وشادمانی برمیخاستند .

روزی در سال ۱۰۳۱ یکی ازاین حاکمان شرع که فقط به افشرهرفع عطش می کرد . در مجلس سوری شرکتداشت، میزبان برای او بطری در آوردکه رویآن نوشته بود «افشره مارك مغازهٔ اسحقالواسطی» قاضیکهفریب بر چسب بطری را خورده بود ، به نوشیدن آن مشغول شد و چون آن را خوشطعم وگوارا یافت چندان نوشکردکه محتوی سهبطری تمام شد. میزبان که مهمان خود را مست و مخمور دید ، دانست که بر چسب بطریها اشتباه بوده و محتوی بطری چیزی جز بهترین شرابها نبوده است . ناچار برای حفظآبروی مهمان طیلسانی نیلگون برسر وی افکند و وی را به منزل هدایت فرمود .

در مورد گوشتها ، به موجب احکام شرعی خوردن گوشت حیواناتی که طبق اصول مذهبی ذبح نشده باشند حرام است . همچنین خوردن گوشت

حیواناتی که به‌وسیلهٔ فرد غیر مسلمان ذبح‌شده منع گردیده است. این‌تحریم سنت یهودیان را به یاد می‌آوردکه فقط گوشت حیوانی را می‌خوردند که با دست خاخام کشته شده باشد.

در دورهٔ قرون وسطا پیروان مذهبهای مختلف در شرق، نظیر پارسیان و صابیان ومسیحیان، هریك از قصاب مخصوص خودشان گوشت خریداری می‌کردند، زیرا در این مذهبها هنگام ذبح یا خفه کردن حیوان خواندن ادعیه و اوراد معینی توصیه شده بود و قصابها از رعایت این اصول غفلت نمی ورزیدند.

حتی در مورد گوشت شکار نیز می‌بایستی که شکار را ذبح کنند وسپس به پوست کندن وخوردن آن بپردازند. در صورتی که حیوان شکارشده را مرده و بیجان می‌یافتند گوشتش را حرام و غیر قابل استفاده می‌دانستند.

خوردن گوشت اسب وخر که سمشان دوشقه نیست از طرف بعضی از ائمهٔ‌دین‌تجویز نشده وبعضی‌دیگرخوردن‌آن را مکروه دانسته‌اند. عده‌ای از علما که پیرو مکتب ابو حنیفه‌هستند خوردن گوشت این حیوانات را بلامانع می‌دانند. گوشت خرگوش را بعضی با توجه به وضع پنجهای این حیوان مکروه دانسته‌اند.

تمام علمای اسلام فروش ومصرف گوشت حیوانات نجس‌نظیرخزندگان، حشرات، وپرندگان شکاری گوشتخوار را تحریم کرده‌اند.

گوشت خوك دربادی امرممنوع نبود، بلکه فقط مکروه بود، براثر تبلیغات یهودیان‌که می‌گفتند ممکن‌است‌گوشت این‌حیوان موجب بروز مرض جذام وبرص گردد، خوردن آن قدغن شد و مسلمانان نیز ازخوردن آب اجتناب ورزیدند. معهذا بعضی مردم ازگوشت خوك متنفر نبودند.منوچهری شاعر درهجو یکی‌از حاسدان خود گوید:

باز شروان شو بدآنجایی که وادندت همی

گوشت خوك مـردهٔ یکماهه ونان‌خشین

یعنی‌مسلمانان‌شیروان‌احیاناً مانندرومیان‌قلباس وقدیه‌خوك می‌خورده‌اند.

و هم بدیع‌الزمان همدانی (۹۲۳–۱۰۰۸) درمقالهٔ قزوینیه ازدهان ابوالفتح اسکندری گوید:

یارب خنزیر تمششته   و مسکرآخرت منه‌النصیب

« ای چه بسا گوشت خوك کـه با لذت خورده‌ام ـ ای‌چه بسانوشابهٔ

مست کننده که از آن بهره‌مندشده‌ام . » یعنی در بعضی نقاط جنگلی و کوهستانی مردم احیاناً گوشت خوك هم می‌خورده‌اند . در دورهٔ مغول باز مدتی مدید خوردن گوشت خوك معمول ومرسوم شد ، یعنی‌مانند غالب عادات ایشان چون آشامیدن «عرق» و (درسون) یعنی‌عرق برنج و کتابت به‌خط ایغوری واستفاده ازمیزوصندلی برعادت ختائیان متداول گردید ، واین‌حال باقی بود تاوقتی‌که مغول نیزمسلمان‌شد و به‌جای تاج عمامه برسر گذاشتند و رفته‌رفته میزوصندلی و شبقه ــ کلاه مغولی که حالا معمول فرنگستان شده ــ و سربرهنه‌کردن ، درموقع سلام که این‌هم معمول فرنگستان شده ، ونوشتن‌نامه به‌خط ایغوری ممنوع و منسوخ‌شد.فقط عرقخوارگی باقی ماند . بعدها وقتی‌که مسلمین طی مسافرتهای خود درممالك‌روم شرقی وکشورهای‌بودایی مذاهب مشاهده‌کردند که‌گوشت خوك را در دکانهای قصابی می‌فروشند غرق حیرت وشگفتی شدند.

درمیان تفریحات وخوشگذرانیهای مردم در دورهٔ قرون وسطا اعیاد و ومهمانیها اهمیت خاصی‌دارند ، زیرا تمام محافل اجتماعی این‌دوره ازاین‌که بستگان و دوستان خودرا به‌گرد سفره‌ای دعوت و ازآنها به بهترین وجهی پذیرائی‌کنند ، احساس لذت و شادمانی می‌کردند .

مهمانیها معمولا روز جمعه که روز تعطیل هفتگی‌طبقات زحمتکش بود برگزار می‌شد . معمولا سفره را هرچه بیشتر رنگین می‌کردند وآنچه زیاد می‌آمد شنبه افراد خانواده می‌خوردند . وقتی‌که رئیس یك خانوادهٔ مرفه و ثروتمند تصمیم می‌گرفت که به دوستان خود شام بدهد ، به هریك ازآنها (رقعه) یعنی کاغذ دعوتی می‌نوشت . دراین رقعه‌ها تعارفات بسیار رد و بدل می‌شد وبرای مهمانان دسته‌هایی ازگل نرگس ولاله فرستاده می‌شد .

این‌نامه‌ها معمولا باچنین جمله‌ها پایان‌می‌یافت: « به‌جان‌خودم سوگند که باحضورخود مارا مفتخرمی‌سازی ، مجلس‌ما چون بهشت برین خواهدشد، زیرا که‌تودرجمع میهمانان مانندمروارید درشت میان گردنبند هستی. مهمان پس‌از دریافت نامهٔ دعوت، درمهلت مقرر باادب ومهربانی‌بسیار و باعبارتهایی شاعرانه موافقت یاعدم موافقت خودرا باحضور درمهمانی‌اعلام می‌کرد. درهیچ یك از مهمانیهای مردانه ، کدبانوان و دختران شرکت نمی‌کردند ، ولی گاهی کنیزان زیبا را برای مدت یك شب ازصاحبانشان کرایه می‌کردند . درقرن‌دهم به‌یکی‌ازاین کنیزان‌که معمولا دراین‌قبیل مجالس‌شرکت‌می‌کردند،

دو دینار برای روز و یك دینار برای شب می‌پرداختند ، و این مبلغ نسبت به آن دوره مبلغ قابل توجهی بود . کنیزان مزبور که به آنها (قیان) یعنی خنیاگران می‌گفتند ، زیبا و درسازندگی وخوانندگی استاد بودند . (مانند گیشاهای ژاپن کنونی) .

این کنیزان زیباکه‌در عین‌حسن‌و جمال تعلیم وتربیت کافی دیده‌بودند به‌این مجالس ، شور ونشاط بسیار می‌بخشیدند .

یك‌شب پیش از روز پذیرائی ، درمطبخ که‌در طبقهٔ زیرین قرارداشت رفت‌و آمد بسیار می‌شدو سرو صدای زیاد به‌گوش‌می‌رسید . صدای دسته‌هاون و جز وجز کردن کره وروغن دردیگها ، با صدای گفتگوی آشپزها در هم می‌آمیخت . بعضی به وزن کردن گوشتها مشغول بودند، برخی پرمرغ‌ها را می‌کندند ، عده‌ای به‌پوست کندن بادام و گردو سرگرم بودند ، و چند تن به‌تهیهٔ انواع شربت هل و گلاب‌مشغول بودند . این شربتها رابعداً دردیگهایی که‌نیمی ازآنها رایخ فرا گرفته بودمی ریختند .

درمهمانیهای‌رسمی وتشریفاتی، ازاستعمال‌سیروپیازبه‌علت بوی‌نامطبوعی که‌دارند خودداری می‌شد ، ولی‌خوالیگران دربه کاربردن انواع ادویهٔ‌معطر و مشك و کافورتردیدی به خودراه نمی‌دادند . درمهمانیها معمولا ازگذاشتن میوه‌های هسته‌دار که‌خوردن آنها اندکی دشوار است . خودداری می‌کردند وبیشتر بلوط پوست کنده‌و انجیر و انگوربه مهمانان خود تعارف می‌کردند.

درمهمانیهای مجلل آوردن خوراکیهای کم‌ارزش ، نظیر دل و جگر معمول نبود ، بلکه بالعکس میزبان می‌کوشید تا اغذیهٔ کمیاب و گرانبها را از دورترین نقاط تهیه و دراختیارمدعوین قرار دهد . ازجمله‌آوردن زیتون هندی ، آلوی‌بلخ ، سیب لبنانی، وبنات الماء یعنی خاویار اصفهان ، در سر سفره براهمیت و ارزش آن می‌افزود .

اکنون به‌ذکر بعضی‌دیگها یا خورشهای گرانبهای‌آن‌دوره می‌پردازیم:

جوذابه ، نان گوشتی که‌هنگام پختن روی آن‌آب کباب مرغ ریخته شده باشد . کبابی که‌از گوشت بزغاله ، جوجه‌مرغ و قرقاول باشد ، انواع مرغان بریان ، فالوده از عسل‌و نشاسته ، نان کلاچه یاکلوچه که‌از مغز بادام و مغز بالنك حاصل شده‌باشد و نیز نان کلاچه که‌آرد آن‌را درافشرهٔ میوه‌خمیر کرده باشند و مغزپسته و بادام درآن کرده باشند .

خورش و غذا و چگونگی تهیه وپختن آنها بسیار مورد توجه بود ، و کتابهای زیادی دربارهٔ این موضوع نوشته شده‌وعده‌ای ازمردم مطلع‌وبزرگان و حتی شاهزادگان به‌این موضوع توجه کرده‌اند و مطالبی در پیرامون آن نوشته‌اند ، چه‌مردم آن‌روزگار خوالیگری را رشته‌ای‌از علم‌طب‌می‌انگاشتند.

دودفتر خوالیگری* یکی از آغاز قرن سیزدهم بنام (کتاب الطبخ) محمد بغدادی و دیگر کتاب (وصلة الی الجیب) اثر یك شاهزادهٔ ایوبی نوهٔ صلاح الدین ایوبی باقی مانده که دستور بسیاری از غذاهای دورهٔ قرون وسطا رادر اختیار ما می‌گذارد .

به‌طوری‌که‌ازکتاب «وصلة» برمی‌آید دنبهٔ گوسفنددر آن دوره‌بسیارمورد استفاده قرار می‌گرفت ، به‌این ترتیب که‌پس ازقورمه کردن دنبه برای دفع بوی نامطبوعی که‌از آن به‌مشام‌می‌رسید، بعضی‌ا باذیریاموادمعطرمانند شبت ** و مصطکی و گشنیز و دارچین و گاهی پاره‌های به و سیب وغیره می‌افزودند .

استفاده‌ازگرم داروگها مانند ، دارچین،زنجبیل و میخك و زردچوبه و لیموی عمانی بسیار معمول بودو این مواد رااز سندوهند ، چین،و ماچین وارد می‌کردند .

غیر ازادویه، نعناع و جعفری وآویشن و مرزنگوش وشبت وترخون، شنبلیله ، زیره‌کرمانی، خشخاش،گلبرگ و دانهٔ‌گلسرخ، پسته، غنچه‌درخت کپر ، سیر و خردل و غیره دراغذیه گوناگون‌مورد استفاده قرارمی‌گرفت.

اینك یك دستور قیمهٔ جوجه رااز کتاب (وصلة) نقل می‌کنیم :

(قیمهٔ جوجه) نانی را که نیك پخته شده باشد از میان بر دونیم‌کنند و خمیر آن را خارج و خرد خرد کنند ، بعد جوجه را در بهترین روغن سرخ کرده و پس از آنکه کاملا پخته و سرد شد استخوان آن را در آورند وگوشت‌را به قطعات‌کوچك تقسیم می‌کنند.سپس خرده‌نان‌الك شده و سبزیها و پستهٔ کوبیده و آب‌لیموی ترش به آن اضافه کنند . بعد این ترکیب قیمه مانند را در میان آن نان نهند و باز مقداری مرغ بریان به آن اضافه کنند

---

* خوالیگر بر وزن بازیگر طباخ و مطبخی وخوانسالار و سفره‌چی باشد . برهان قاطع ۴۵۴

** شبت ــ رستنیی‌را گویندکه درماست کنندو به‌شیرازی «شود» خوانند. برهان قاطع ص ۷۰۵

و روی آن آب کباب و اندکی گلاب ریزند ، سپس روی آن نان برشتهٔ نازکی کشند ، و آن را با عنبر یا مادهٔ دیگری معطر سازند و پس از آنکه آن را به چند قطعهٔ متناسب قسمت کردند ، مورد تناول قرار دهند . »

انواع تره‌بار و بادمجان مورد استفاده قرار می‌گرفت . ابن وحشیه کلدانی که در قرن دهم کتابی در کشاورزی نوشته است می‌گوید که بادمجان از نباتات بومی ایران است و از این سرزمین آن را به کشورهای غربی برده‌اند . ترشی بادنجان در آن دوره بسیار می‌خوردند . علی بن ربان طبری صاحب (فردوس الحکمة) که قبلا پزشك مازیار صاحب طبرستان بود در قرن نهم و محمد زکریای رازی پزشك معروف قرن دهم که کتابی در موضوع طبیعت و ترکیبات اغذیه نوشته است ، هر کدام طرز تهیهٔ بادمجان ترشی را شرح داده‌اند ، و هم ایشان نیز طرز تهیه و نگهداری خیارترشی و پیازترشی را شرح داده و میزان فلفل و مارچوبه‌ای را که باید در سرکه ریخت معین کرده‌اند . انواع لوبیا یعنی لوبیای سبز و لوبیای خشك مورد استفاده قرار می‌گرفته است . محمد زکریای رازی مخصوصاً تأکید می‌کند که اولین آب لوبیای پخته شده را که حاوی مواد سمی است دور باید ریخت و دستور تهیهٔ مربای نارنج ، بالنگ، آلوچه و غیره را می‌آموزد .

شیرینی و مربای به و عسل پرورده جزو اغذیهٔ مهم این دوره بود . نانهای شیرینی خشك ، انواع فرینی ، گز و سایر تنقلات هریك به طور جداگانه در دفترهای خوالیگری دورهٔ قرون وسطا مورد مطالعه قرار گرفته‌اند ، مثلا در کتاب (وصلة) چندین صفحه پیرامون طرز پختن نان شیرینی بیسکویت و نانهایی که با کره و تخم مرغ پخته می‌شود ، و سایر اقسام نان قلمفرسایی شده است .

در این کتاب صورت مخارج سالیانهٔ در بار عزیز (۹۷۵ ـ ۹۹۶) خلیفهٔ فاطمی مصر ذکر شده است ، در فصل مربوط به شیرینی‌پزی ، در یك صورتحساب ارقام زیر به چشم می‌خورد :

آرد هزار بار، قند ۳۵ تن ، شکر سی تن، پستهٔ پوست کنده ۲۵۰ کیلو ، بادام ۳۵۰ کیلو ، فندق ۱۷۵ کیلو ، میوه‌های مختلف ۳۰ تن ، کشمش ۲۳ تن ، عسل ۲۲۵ کیلو روغن کنجد ۹ تن ، نقل بادیان ـ ۱۵۰ کیلو ، گلاب ۲۲ کیلو، مشك پنج پیمانه، ۴۵۰ گرم زعفران ، و کافور پنجاه گرم و ظاهراً

این بودجه مصارف سالانهٔ مضیف خانهٔ خلیفهٔ مصر بوده است .

روزی خسرو پرویز (۵۹۰ – ۶۲۸) از پیشکار خود ریدك آرزوپرسید که سالمترین ، بهترین‌و مطبوعترین غذاها کدام‌است . وی گفت‌بهترین‌غذاها، غذایی است که انسان هنگام سلامتی با آسایش خیال و نشاط فراوان بامیل و اشتهایی زیاد تناول کند . بار دیگر شاه پرسید که بهترین گوشت‌ها چه گوشتی است ؟

پیشکار وی گفت گوشت‌بره‌ای که شیر دومیش خورده و دوماه درصحرا چریده باشد . اگر گوشت این بره را پس از شستشو با آب گرم نرم کنند مطبوع و لذیذ خواهد شد. همچنین گوشت بزغالهٔ فربهی که‌در چربی‌خودش پخته شده ، و نیز گوشت گوسالهٔ فربه که با سرکه و مغز و زردهٔ تخم مرغ آمیخته باشند . علاوه‌براینها گوشت قرقاول و کبکهای زمستانی وکبوتر و جوجه مرغی که گندم و شاهدانه و کنجالهٔ زیتون خورده باشد ، بسیار مطبوع است .

سپس شاه پرسید ، بهترین غذای سردی‌که کامخ را شاید کدام است ؟ وی گفت گوشت‌نرم گوسالهٔ شیرمست که به سرکه وخردل پرورده باشند ونیز گوشت آهوبره که درمخلوطی ازسرکه و خردل و فلفل و زیره عمل آمده باشد . بعدازبهترین نان شیرینی پرسید. خوش‌آرزوگفت نانی‌که با آردبرنج و سرشیر وچربی‌آهو و شکر درست شده باشد ، ونیز شیرینی‌که بامغز گردو و روغن بادام وشربت قند و بادام پوست‌کنده و رنده شده پخته شده باشد .

شاه ازبهترین میوه‌ها سؤال‌کرد ریدك گفت مغز گردو و نارگیل تازه و دانهٔ انار ملس و سیب لبنانی و شفتالوی ارمنی و بالنگ طبرستان .

ولی تأمین این‌مواد و اغذیه فقط برای اشراف واعیان امکانپذیربود . مـــردم میانه حال برای خود آش و آبگوشت و اشکنه می‌پختند و آنها را با ترشیها می‌خوردند . علاوه‌براین خوراك دل و جگروآش‌سبزی باگوشت، شیربرنج ، فرینی ، هریسه نخود و اقسام خورش معمول بود .

در دورهٔ مغول که ایشان مآثرتمدن ختائیان دورهٔ سونگ را درایران منتشر ساختند ، همانطور که در رشتهٔ دوخت و دوز « آبزینگری » قدیم به قین‌جی‌جی‌گری متمایل گردیده ، طرز اغذیهٔ قدیم ایران نیز کـه به دستور (خوالیگری) بود ، به (آش‌پزی) مبدل گشت ، یعنی غذاهایی‌که از دورهٔ

ساسانی معمول بود رفته رفته عقب نشست و به شکل غذاهای دهاتی درآمد . علت این‌جریان وباعث عمده این بود که مغولان از طبیب مسلمان و از آشپز مسلمان واهمه داشتند ، که مبادا ایشان را زهردهند . به‌همین‌جهت پزشکان و آشپزان ختایی باخود آورده ودرنتیجه پزشکی نیز عوض شد و دستورهای پزشکی ختایی که سابقاً کسی نمی‌شناخت رفته‌رفته شیوع پیداکرد، ومرکز آن‌هم دانشکدهٔ پزشکی‌چینی‌بود که مغولان درتبریزاحداث کردند. آشپزخانهٔ ایلخانها و (ایاق‌خانه) آنها نیزدبستان جدیدی شد ، برای ساختن غذاها وشرابهاوشربتها به دستور ختائیان و چینیان وانواع واقسام آش و (پلاو) و «عرق» و «درسون» و «قمیز» ازآن‌وقت باز مرسوم شد ، وظرفهای چینی نیز بی‌اندازه متداول شد و طرزتهیهٔ غالب این غذاهای چینی دردیوان شیخ ابواسحق‌اطعمه‌باقی است .*

---

* درکتاب شیخ ابواسحق اطعمه بسیاری از خوراکیهای معمول دردورهٔ قرون وسطا ذکر شده است که از آن جمله آبگوشت ، انواع آش ، انواع حلوا ، فرنی ، بورانی‌کشك و بادمجان ، کاچی ، شوربا ، حلیم ، جوش ، بره، شیربرنج،نخودآب، قلیهٔ باقلا،قلیهٔ سیب ، بریان، قیمه، خاگینه ،کباب، نرگس‌ـ اوماج ، خوراك ماهی شور،کله وپاچه را ذکر می‌کنیم و اما بعضی خوراکها که در کتاب بسحق اطعمه ذکر شده و محتاج به توضیح و توصیف است ، **کیبا** (شیردان با نخود وبرنج و پیاز وغیره) ، **انگبینه** حلوای عسلی ، **با** بمعنی آش **مزعفر** پلوئی که در آن زعفران بریزند ، **بورك و بغرا** نام آشی است از خمیر **تتماج** نوعی آش ، **حسرةالملوك** کباب دل و جگر ، **دوشاب** شیرهٔ انگور **شاه** بهترین طعام راگویندکه نزد بسحق مزعفر است **شکربادام،** حلوای بادامین **بالوزینه گنده** ، کوفتهٔ بزرگ که در میان آش اندازند **لوت** هر نوع طعام لذیذ و لوتی به شکم پرست‌گفته می‌شد . **هریسه** حلیم ... »

اینك نمونه‌یی چند از اشعار شیوای شیخ اطعمه :

گرمخیر بکنندم بقیامت که چه خواهی
قلیه ما را و همه بورگ وتتماج شمارا

* * *

بـا مغز کله گفتم کای قوت دل من
زین پرده‌ات‌بحیلت خواهم برون‌کشیدن
مغز از سرارات گردن نهاد و گفتا
از تو بیك اشارت از ما بسر دویدن

* * *

عیب‌کاچی مکن ای بورك پاکیزه‌سرشت
که خمیرش بفطیر تو نخواهند سرشت

«مترجم»

دردوران اول مغولان آشپزی و طعام خوردن بکلی چینی‌وارشده بود. برای غذا میزبلندی برآراسته و اطراف آن صندلیها می‌گذاشتند و به طرز چینی که حالا معمول فرنگستان‌شده چاشت وناهار و شام می‌خوردند . ازجمله درنسخه‌ای ازوصاف ، ازخوك پختهٔ درست که‌برسرمیز نهاده بودند و باکارد و چنگال پاره پاره‌اش می‌کردند ، سخن به میان آمده است . اهل (جنوا) یا ساکنان بندرژن یا جنویزیان که ایلخانها آنهارا استخدام کرده بودند ، تا بحریهٔ ایلخانان را ساخته وآماده سازند ، واز راه خلیج‌فارس به (جده) و (مکه) و (مدینه) حمله‌ور شوند وبا ویران ساختن این بلاد مسلمانی را براندازند. بعدها همین جنویزیان درطی مسافرتهای خود این عادات مغولی و ختایی سرمیزنشستن و باکارد و چنگال غذاخوردن و عادت دیگر آنها را به فرنگ بردند ومعمول داشتند، زیرا که درتمدن قدیم فرنگ ، میزوصندلی وکارد و چنگال مرسوم نبود ، وچه درقسطنطنیه (اسلامبول) و چه در ونیز و چه در جنوا و سایر نقاط فرنك مردم مانند عربان چهارزانو یا دوزانو می‌نشستند وعمامه برسرداشتند وحتی زنهاشان مانند زنهای‌مسلمان چادربرسر می‌افکندند ، تااینکه (رنسانس) یعنی عادات چینی ، نقاشی چینی ، پزشکی چینی، آشپزی چینی و لباس دوختن به طرزچینی معمول شد که جملهٔ آن را اهل خیوه از ایلخانیان تقلید کرده به اروپا بردند ، و بی‌خبران آن را تجدید عادتهای روم قدیم پندارند .

لیکن همینکه غازان خان مسلمان شد و عمامه به سربست، رفته رفته عادتهای مغولانه درایران با عادات اسلامی عهد قبل یعنی دورهٔ خلفای بغداد ترکیب شد وعادات مختلفی به وجود آمد که قرنی چند دوام یافت. تااینکه ازعهد عباس میرزای قاجار مردمان ما خرده خرده عادت جدید فرنگیان را تقلیدکردند وکار تقلید به حد فعلی رسید .

خلاصه‌که دیوان «اطعمه» ازانواع واقسام «آش»ها و «پلو» ها به‌طرز ختایی مشحون است و« : آش‌رشته »و«رشته‌پلو»و«زعفران‌پلاو» و «باقلاپلاو» وامثال اینها وجملهٔ «شاه‌آشها» به‌دستورآشپزان چینی در دربار ایلخانان تهیه می‌شد. و درآن‌عهد غذای مشهور دورهٔ خلفا یعنی (سکباج) که عبارت از بریان بزغاله‌ای بود که به سرکه چاشنی می‌کردند ، به‌کلی فراموش شد . همچنین غالب دیگها که آخرآن درفارس (با) و درعربی «باج» بود مانند

(اسفیدباج ـ سپیدبا) که نوعی بود ازآش‌ماست ، ونامهای‌آنها درکتابهای قدیم باقی مانده است .

(آش) و (پلاو) هردوکلمهٔ مغولی‌است ، ازجمله چیزهای‌تازه (ارشته) یا (رشته) است که عربان آن را گاه قطایف‌گویند ، که محرف ختائی‌است وگاه (رشیدیه) که محرف رشته است .

درهنگامهٔ رنسانس‌که اسماً تقلید ازروم عتیق ، ولی عملا و رسماً تقلید از چین ایلخانان مغول بود ، (رشته) خوراك عادی شد ، و تاکنون مردم ایتالیا (ماکارونی) و (اسپاگتی) وغیره را باگندم مخصوصی می‌سازند که تخم آنرا درعهد مغول از تخم‌گندم چینی برداشتند،ولی درایران ازصد سال به‌این‌طرف‌مانندطرزپوشش،طرزآشپزی‌نیز به‌تقلیدفرنگیان‌دگرگون‌شده و می‌شود .

اول مردم ما ، لباسهای اروپائی را (پوشاك) یعنی لباس عجیب‌وغریب خواندند، وغذاهای ایشان‌را (خوراك) یعنی‌خورشهای عجیب‌وغریب نامیدند، ومدتها حتی‌گوجه‌فرنگی وسیب‌زمینی واین‌گونه چیزها منفوربود . ولی‌اینك کارها به‌جایی‌رسیده‌که «آشپزی» هفتصدساله ایران منفورشده است وگروهی حتی به خوردن‌خرچنگ وقورباغه رغبت می‌کنند وبدان می‌بالند و (خوراك) قائم مقام آش شد .

درمورد پلو که اکنون یکی‌از اغذیهٔ اساسی ملل شرقی‌است و عبارت‌از برنجی‌است که با بخارآب پخته می‌شود و روی آن را با زعفران رنگین و معطرمی‌سازند . باید دانست که خوردن این غذا در دورهٔ قرون وسطا معمول نبود وازعهد مغولان استفادهٔ ازآن معمول شده است .

ازقرن پانزدهم نام‌پلو برزبانها جاری شده‌است . استفاده ازبرنج‌برای تغذیه نخست درسرزمین چین معمول شد ، و بعد در ماوراءالنهر ازاین مادهٔ غذائی به‌طرزی استفاده کردند ، و پس‌از چندی خوردن برنج در هرات و دیگر بلاد شرق معمول شدو به تدریج‌عمومیت یافت و یکی‌از بهترین‌غذاهای معمولی گردید . دربلاد و ممالك عربی گاهی آن‌را باتخم مرغ یابا گوشت یابا دنبلان بیابانی که‌نام گیاهی است می‌خوردند . دنبلان نامی‌ترکی است عربان (فقع) و فرنگان Truffe گویند، ودرزبان دری آن‌را (خایه‌دیس) می‌نامند . درجبال قفقاز به‌حدود کرمانشاه بسیار افتد که‌در زیر زمین‌باشد.

درپای درخت بلوط که‌فرنگان آن را بلوط Chêne Truffier خوانند و در (ماست کوه) و کوه (ماسبدان) که فرنگان کوه زاگروس نامند ، از بیشه های بلوط کمتر خالی باشد . موسم خـایه دیس اواخـر پائیز وسر زمستان است .

همینکه مجلس سوری برقرار می‌شد ، میهمانان یکی پس‌از دیگری به خانهٔ میزبان روی می‌آوردند ، وپس‌از ادای‌تعارف فراوان برصفه ودوگانی که‌در کنار اتاق غذاخوری گذاشته بودند ، می‌نشستند . شخصیتهای برجسته و دوستان‌صمیم درسمت راست میزبان یعنی‌درقسمت‌بالای‌اتاق‌جلوس‌می‌کردند، سپس غلامان در برابر هریك از آنها خوانچه که میزچهٔ کوتاهی است قرار می‌دادند ، که روی آن‌پارچهٔ خوش نقش و نگاری کشیده شده بود.سپس در برابر مهمانان درظرفهای سیمین یاچینی یابلوری بهترین میوه‌ها رابا چاقو قرار می‌دادند . پس‌ازخوردن‌میوه‌ای‌چند،میوه‌های دیگر می‌آوردند ، بالاخره موقع‌خوردن‌شام‌فرامی‌رسید(قبل‌ازشروع‌غذا هریك‌ازمیهمانان‌شکرخدا رابه‌جای می‌آوردند . مدت دو ساعت صرف غذا طول می‌کشید و غذاهای مطلوب یکی بعد از دیگری مورد استفاده قرار می‌گرفت . با اینکه در میهمانیهای‌دوستانه معمولا بیش‌از ۱۲ نفر شرکت نمی‌کردند ، گاه ممکن بود که‌شمارهٔ‌مدعوین به‌پنجاه نفر یابیشتر برسد .

در مدتی که‌خوردن غذا ادامه‌داشت ، میزبان‌بامیهمانان سخن‌می‌گفت، و پس‌از آنکه کلیهٔ مدعوین کاملاسیرمی‌شدند وشکر خدا رابه جا می‌آوردند و از خوان برمی‌خاستند ، میزبان نیزسفره را ترك می‌گفت . دربغداد رسم چنین‌بود که میزبان صبرمی‌کرد تاهمهٔ میهمانان ازخوان برخیزند ، آن‌گاه او نیزازسفره‌بلند می‌شد ومراد ازاین‌اقدام‌آن‌بود که‌میهمانان‌با خیال راحت به خوردن غذا مشغول باشند . همینکه غذاخوردن پایان می‌یافت خدمتکاران‌با آفتابه لگن ، برابر یکایك میهمانان برروی زانو خم‌می‌شدند تادست ودهان خود را بشویند و باقطیفه خشك کنند ، چه در روزگار قبل ازمغول استعمال قاشق و چنگال درسر سفره معمول نبود . از قاشق فقط برای خوردن آش و آشپزها ازچنگالهای‌بزرگ‌برای سرخ کردن و زیرو روکردن قطعات گوشت و ماهی استفاده می‌کردند . پس از پایان شستشوی دست و دهان اختگان یا کنیزان با شیشه‌های گلاب دربرابرمیهمانان زانو می‌زدند ودر دست هر یك

قطره‌ای چند گلاب می‌ریختند ، و آنان بامتانت و تأنی بسیار به‌دست وریش خود گلاب می‌زدند .صاحب‌مجمل التواریخ برای بیان این‌که‌مرداویج‌بن‌زیار تاچه پایه دربادی امر (عجم) یعنی کوهی‌بود ، گوید چون‌از حمام بر آمد قدحی سکنجبین برایش آوردند . اوبه تصور اینکه گلاب است محتوی کاسه را بر ریش خود زد . دربعضی ازکتابهای اخلاقی به مردم توصیه شده است که درسرسفره ازلیسیدن انگشتان و لگدکردن سفره ، و حرص زدن و ازدوطرف ظرف غذا خوردن خودداری کنند . خلال دندان سنت بسیار معمول بود ، و اغلب از الیاف برنج برای پاك کردن دندان استفاده می‌کردند ، و هر کس مقداری خلال درگریبان داشت . ازلحاظ شرعی استفاده‌ازچوب نی و جگن و درخت انار برای خلال دندان ممنوع بود .

جاحظ نویسندهٔ معروف (متوفی در ۸۶۹) به‌خوانندگان خود توصیه می‌کند که ازآدمهای شکمپرستی که‌استخوان می‌لیسند وسبزیها را بهم‌می‌زنند و میان کاسهٔ غذا دنبال جگر مرغ می‌گردند ، دوری گزینند .*

---

* نویسندگان‌وصاحبنظران‌ایرانی نیز راجع به‌آداب غذا خوردن سخنها گفته‌اند از جمله عنصرالمعالی نویسندهٔ قابوسنامه در باب دهم به مردم توصیه می‌کند‌که شب‌طعام‌نخورندو مانند مردم‌لشکری بدون‌رعایت وقت و ساعت‌بخوردن غذا مبادرت ننمایندبلکه در خوردن اعتدال را از دست ندهند سپس می‌نویسد «...بایدکه به‌شتاب نخورند و آهسته باشند وشایدکه بر سر طعام با مردمان‌سخن کنند... و لیکن سر در پیش افکنده دارند و در لقمهٔ‌مردمان ننگرند . «سپس ضمن حکایتی می‌نویسد که صاحب اسماعیل بن عباد هنگامی‌که باکسان خود غذا می‌خورد مشاهده‌کرد «مردی‌لقمه‌ازکاسه برآورد وموی در او بود . مرد نمی‌دید، صاحب گفت ای فلان ، آن موی از لقمه بردار ، آن مرد لقمه از دست نهاد و برخاست و برفتن ایستاد ، صاحب فرمود تا او را بیارند پرسید که ای فلان چرا نیم‌خورده از خوان برخاستی ؟ آن مرد گفت مرا نان‌آنکس نباید خورد که موئی درلقمهٔ من بیند صاحب خجل شد...» و در باب دوازدهم کتاب خود از آداب‌میهمانی‌کردن ومیهمان شدن سخن می‌گوید و از جمله‌می‌نویسد «..چون میهمانان درخانهٔ آیند هریکی را پیش‌باز میر و عزتی میکن .. پیش از نان خوردن میوه‌های نو پیش‌آر ... تونشین تاآنگاه که‌میهمانان بگویند بنشین ... ازمیهمان‌عذر مخواه‌که عذرخواستن‌کارِبازاریان است وهرساعت‌مگونان‌نیکوبخور و هیچ نمی‌خوری .. از چنین‌گفتارهاآن مردم‌شرم زده‌گردند و چیزی نتوانند خورد... بندگان میهمان را نیك تعهد کن ... مطربان خوش آواز استادحاضر

←

پس‌از پایان شام میهمانان به مجلس انس که باچراغهای بسیار روشن شده بود می‌رفتند و در کف مجلس اوراق گل‌سرخ می‌ریختند . دراین اطاق روی یکی از میزها عطر سوزی گذاشته بودند ومدعوین به‌نوبت برای‌استشمام به‌آن نزدیك می‌شدند .

گاه میزبان نیز میهمانان خودرا به بوییدن عطر دعوت می‌کرد . در آن دوره هنوز غلیان و تنباکو و وافور و تریاك معمول نشده بود. ازقرن۱۶ و ۱۷ به‌بعد به‌تدریج ، به‌تشویق فرنگیان ، استفاده از دخانیات و تریاك در شرق معمول شد . در دورهٔ قرون وسطا کاشتن خشخاش و کوکنار به مقدار کم در مصر معمول بود و از این ماده برای درمان بعضی از بیماران استفاده می‌کردند . احیاناً افیون رادرشراب نیزمی‌انداختند که‌بیشتر مست و خراب شوند و حافظ راست :

ازآن‌افیون که‌ساقی‌درمی‌افکند حریفان‌رانه‌سرماندونه‌دستار

پس از ورودبه‌مجلس پذیرایی ، هریك ازمیهمانان‌روی یکی‌از صفه‌های زیبا و مجللی که‌برای آنها آماده شده بود می‌نشستند و ساقیان خوبروی که خود را با گل سرخ آراسته بودند جامهای بلورین پر شراب به آنان تعارف می‌کردند .

باآنکه لفظ «قهوه» مکرر درکتب و آثار قرون وسطایی دیده شده‌است نباید فراموش کرد که‌تا قرن ۱۱ مراد ازکلمهٔ قهوه شراب قرمز بوده‌است. درقرن سیزدهم ، یعنی در دورهٔ زمامداری باز ماندگان صلاح الدین ایوبی (۱۱۶۹-۱۲۵۲) به‌کسانی‌که‌مایل نبودند افشره الکلی بنوشند ، دانه‌های میوه‌ای را که‌قهوهٔ فعلی باشد به عنوان (بدل) شراب تقدیم می‌کردند . در



کن تا نبیذ(شراب)خوش‌نبودنزدمیهمان‌میار... تازه‌روی‌باش... اگر از چاکران تو خطایی‌بکنند درگذار و پیش‌میهمان روی ترش مکن ..

خواجه نصیرالدین طوسی نیز در اخلاق ناصری در آداب طعام خوردن اندرزها می‌دهد، «... اول دست ودهن و بینی پاك کند ، آنگاه به کنار خوان حاضر آید و چون برمائده بنشیندبه طعام خوردن مبادرت نکند مگر که میزبان بود و دست و جامه‌آلوده نگرداندوبه زیاده‌ازسه‌انگشت نخورد ... انگشت‌نلیسد و به الوان طعام نظر نکند و طعام نبوید و نگزیند و دسومت (یعنی چربی) برانگشت نگذارد .. که اگر در لقمه استخوانی یا موئی بود چنان از دهن بیفکند که غیر وقوف نیابد... و پیش از دیگران به مدتی دست بازنگیرد بل اگر سیر شده باشد تعلل نماید تا دیگران نیز فارغ شوند ... «مترجم»

مورد چای نیز سیاحان و جهانگردان اسلامی که‌در قرن نهم از چین جنوبی مراجعت می‌کردند ، ازاین گیاه به‌عنوان (شاه‌خلق) نام می‌برند و از قرن سیزدهم در کتابهای ایرانی ازوارد کردن چای چینی درپاکتهای سربسته به ایران سخن می‌گویند . (شاه) تلفظ چین است در تلفظ ختائی آن را(چا) می‌گفتند . در مجلس پذیرائی قبل از بلند کردن جام به سوی یکدیگر گل می‌انداختند .[۲۹]

بعد نوبت ترنم‌موسیقی و خواندن‌آواز فرا می‌رسید ، درآن روزگار مهمترین آلات موسیقی عبارت بود ازانواع‌نی ونی‌لبك و (مشتق) یا(بیشه)* که درآن می‌دمند وچنگ و رود و بربط که جمله ذوات الاوتار یا به‌اصطلاح از اقسام تار است . گاه نوازنده استادی با «قانون» که یکی ازآلات موسیقی جدیدآن عصر بود با خوانندهٔ‌آواز همراهی می‌کرد . هربیتی راکه خنیاگر می‌خواند رامشگر آن را به الحان ساز تکرار می‌کرد ، یعنی موسیقی هنوز به شکل شعر بود و گاه میزبانان‌آوازخوانها و نوازندگان را برای تفریح خاطر میهمانان دعوت می‌کردند . این هنرپیشگان که در عربستان شرقی زطی (مفرد زط) و دراندلس زطان خوانده می‌شدند ، نخست در قرن پنجم از سند و گاندهار (قندهار) و کابل آمده بودند ، و در حدود قرن هفتم‌در ممالك اسلامی پراکنده شدند و رقص و ساز و آوازآنها که اصلا هنرسجستان قدیم است تا مغرب اقصا و اندلس‌معمول و متداول شد. آنها به طور انفرادی و دسته‌جمعی هردومی‌رقصیدند .مردان پیراهن‌ابریشمی تنگی‌در بر می‌کردند و مانند قزاقها ،کلاه‌پوست‌بخارابرسر داشتند ، و زنان این گروه بادامنهای گشادی که از گارس و آفبانوی رنگارنگ دوخته شده بود به رقص و نشاط برمی‌خاستند .

---

* بیشه بروزن ریشه..سازی است از نی‌که شبانان نوازند و بعضی گویند شبیه به چنگ و بعضی دیگر گویند که شبیه است به رباب.
برهان قاطع ص ۲۲۳

باب چهارم

حیات سیاسی و اجتماعی

فصل اول

سازمان حکومتی و تکامل تدریجی آن

برای آنکه‌خوانندگان بدانند ، چه امپراتوریها و حکومتهایی ازاسلام قرون وسطامنتزع‌شده،وفرمانروایی‌کرده‌اند ، صورت جامعی از این‌کشورها در پایان‌کتاب به‌دست داده‌ایم تاعلاقه‌مندان بامراجعه به‌آن به وضع‌کشورهای اسلامی واقف شوند . نمی‌خواهیم که در این کتاب از سوابق و گذشته‌های کشورهای اسلامی در قرون وسطا سخن به میان‌آوریم ، زیرا در این مورد نظریات مختلف وجود دارد که بعضی از طرف صاحبنظران مسلمان و برخی از طرف محققان عیسوی ایرادشده‌است‌وهریك ازآنها بر حسب منافع خویش از عقاید خود دفاع می‌کنند .

مابرای مطالعه‌وبررسی درطرزحکومت وسازمان‌اداری‌وقضائی وقوانین مالیاتی ملل اسلامی ، دستگاه حکومتی عباسیان(۷۵۰ ـ ۹۴۵) راکه‌قدیمتر و مناسبتر است موردپژوهش و بررسی قرار می‌دهیم . از نظراصول و قوانین

اساسی مملکتی‌حکومت عباسیان امپراتوری چین قدیم را به یاد می‌آورد ، چه خلفای‌عباسی‌مانند فغفوران (طان)چین برای خود حکومتی‌آسمانی و مذهبی قائل بودند ، واز اختیارات وقدرتی نامحدود استفاده‌می‌کردند و می‌توانستند قدرت فرمانروایی خود را موقتاً به وزیری (تفویض) کنند .

برمکیان ازخاندانهای قدیمی خراسان بودند و اجداد و نیاکان آنها با مذهب و تمدن چینی‌آشنایی‌کامل داشتند و تا قبل از سال ۷۵۰ میلادی ، سمت (دلای لامه) و پیشوای شمنان مشرق را داشتند ، یعنی در بلخ که مکهٔ شمنان باشد ، خلیفه شکمون یا (بذ = بت)بودند ، برمکیان در سایهٔ حسن تدبیر و کاردانی ، دردستگاه‌خلفای عباسی به‌مقام وزارت رسیدند ،وحکومت عباسیان راباستفاده از راه ورسم اداری و حکومتی چین قدیم‌برپایه واساسی متین استوار کردند . برمکیان به جای نظامات و مقررات مبهم و نارسای قرن اول اسلامی با استفاده از آییننامه و تنجیم و اطلاعات نجومی و سوابق عملی چینیها، عده‌ای‌از خراسانیان‌راکه تازه از مذهب شمنان به‌اسلام گرویده بودند ، به دور خود جمع کردند و با کمك عملی و فکری این جماعت به سازمان‌اداری و نظامی عباسیان سرو صورتی بخشیدند .

بغداد پایتخت‌خلفای عباسی‌را ، نوبخت منجم ،که اصلا خراسانی‌وشمن بود ، برهیئت یك (کوسموگرام) یعنی یك آینهٔ چینی فولادی عهد (حن) یا عهد(طان) طرح‌انداخت.در مرکز شهر،قصر خلیفه‌یا قصر سبز (قبةالخضراء) قرارداشت‌که به جای‌قطب‌آسمان‌باشد . درهریك‌ازچهار طرف قصر ،کاخ یکی از امرا به چشم می‌خورد ، که متصدی اداری و رهبری یك ربع از دستگاه حکومت اسلامی و دلیل بریکی از چهار جانب جهان و آسمان باشد . در اطراف شهر پرگار وار (المدینة المدورة) که مانند صفحهٔ ساعت تقسیمبندی شده بود ، ۱۲ قصر قرار داشت که در هریك ازآنها یکی ازمدیران وکارگزاران مهم ایالتهای‌اسلامی‌مستقر شده بودند، و تمام‌آنها به دور قدرت مرکزی یعنی در اطراف شخص خلیفه حلقه زده بودند و به تعبیر چینیها مانند۱۲ ستاره‌ی معدل‌النهاربه‌دورقطب‌حرکت می‌کردند.خلیفهٔ عباسی دو نام داشت ، یکی نام معمولی شبیه همهٔ مردم و یکی نام حکومتی‌که همیشه به‌لفظ «الله» ختم می‌شد ، خلفا نیز به امرا و فرمانروایان خود عناوینی می‌دادند که به «دوله» ختم می‌شد.این القاب نیز عنوانهای فرمانروایان چینی قبل‌از

سال ۷۵۰ میلادی ، یعنی دورهٔ فنفوران طان (۶۱۸ ـ ۹۰۰) را به خاطر می‌آورد ، چه‌در آن دوره امپراتوران چین به فرمانروایان ماوراء النهر و مادون النهر ، یعنی خراسان و سیستان و طبرستان ، القاب و عناوینی‌نظیر (دولة)عهد عباسی عطا می‌کردند .

ولی قوانین و نظاماتی که برمکیان به وجود آوردند با گذشت زمان پایدار نماند و در نتیجه تکامل تدریجی عالم اسلام و تحولاتی که در بین فرقه‌های سنی وشیعه پدیدآمد ،درکلیهٔ شئون مدنی و سیاسی مسلمین‌تغییراتی پدیدار شد ، که مهمترین آنها در فاصله‌ی بین قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی که ایران زمین و مشرق محکوم قدرت نظامی مغولان و ترکمانان‌شد، به وقوع پیوسته است .

از آن‌وقت باز مذهب‌سنی‌قدیم عربان به‌صورت(شمنیزم‌یا بت ترکمانی) و مذهب شیعی قدیم‌آنهابه‌شکل (شمنیزم مغولی) در آمد. مراد از ذکراین مختصر آن است‌که خوانندگان‌که نسبت به مذاهب شرق در دورهٔ قرون‌وسطا اطلاعاتی کسب می‌کنند آن را با مذاهب‌کنونی که دارای اسامی مشترك‌ولی محتوی متفاوتی است فرق بگذارند . خلاصه آن‌که تا قبل از قرن چهاردهم میلادی(سنیها) به جای‌توریها Taries(در انگلیس) وشیعیها به جای‌ویگهای Whigsاسلام ، یعنی جبههٔ راست وچپ عالم‌اسلام بودند ، و خلفا و امرای اسلام قدیم بین این دو قطب مذهبی و سیاسی سرگردان بودند . برای نشان دادن وضع‌اجتماعی ملل اسلامی تا قرن۱۲ میلادی به ذکر بعضی اصطلاحات نظیر چپ ، راست ،انقلاب ،ارتجاع عمل و عکس‌العمل ناگزیرهستیم .ذکر این اصطلاحات برای روشن‌کردن اوضاع‌اجتماعی آن دوره ضروری است . در قرن هفتم میلادی درقرآن‌مجید نیز از(اصحاب‌الیمین) و اصحاب‌الشمال) در مفاهیم مختلف‌یادشده‌است ، و مادر این مورد از روش متفکرین اسلامی نیز الهام می‌گیریم .

تا قرن دهم میلادی سنیها ، یاران و همسلکان خود را از نژاد فاتحان یعنی تازیان فرمانروا و عناصری که از وضع خود راضی بودند ، انتخاب می‌کردند . برخلاف این جماعت شیعیان دوستان وهمرزمان خود را از بین ملتهای محکوم و قشرهای‌ستمکشیده و مظلوم و مردمی که هریك به جهتی از وضع موجود ناراضی بودندبرمی‌گزیدند . این عناصرهمواره می‌کوشیدند

تا یوغ اسارت را از گردن خود بردارند و غاصبان و متجاوزان به حقوق عمومی را به جای خود بنشانند. آنها می‌خواستند حکومت حق و عدالت‌را بر قرار کنند، و به‌قول حکیم ابونصر فارابی (۹۵۰) در (کتاب آراء اهل‌المدینة‌الفاضله) حکومت‌جمهوری‌صدراسلام‌را که مبتنی بر برابری و برادری‌بود بار دیگر احیاوتجدید کنند.

قرن نهم میلادی عصر مبارزات شجاعانهٔ شیعیان است . در این دوره است که ایدئولوژی سیاسی شیعیان صورت بست وراه ورسم سیاسی‌آنها روشن شد. آنها ظلم و ستمی راکه از طرف عباسیان به بازماندگان علی‌علیه‌السلام وارد آمده بود، بهانه ساختند وبرای درهم کوفتن حکومت غاصبانهٔ عباسیان مانند مانویها به ایجادسازمانهای مخفی‌پرداختند. رئیس این جمعیت عبدان (متوفی در ۸۹۹) برای پیروان خود مراحل و درجاتی قائل شد و آن را (بلاغات) هفتگانه نام نهاد و با ایجادیك سازمان سیاسی کلیهٔ عناصر ناراضی را دور خود جمع‌کرد. درزمرهٔ پیشوایان این جماعت، دانشمندان و فلاسفه و نویسندگان‌دایرةالمعارف جمعیت (اخوان الصفا) و شخصیتهای مهم مملکتی نیز دیده می‌شدند. بسیاری از این عناصر مبارز، در طی فعالیتهای سیاسی‌و اجتماعی به وسیلهٔ زمامداران سنی دستگیر و مورد باز جویی و تفتیش شدید قرار گرفته‌اند، و باوجود تحمل‌انواع شدایدو عقوبتها از فاش‌کردن اسرار جمعیت و ابراز عقاید سیاسی خویش خودداری کرده‌اند. دستگاه ظلم‌وستمی که در آن‌روزگار «محنه» نامیده می‌شد، شیعیان زیدی وسبعی و تعلیمی‌یعنی مخالفین سنت و جماعت را مانندپیروان مانی‌کافر و زندیق می‌خواندند. همین جماعت از طرف زمامداران سنی، برحسب زمان و مکان به اسامی (قرمطی زیدی‌یااسمعیلی) خوانده می‌شدند.

در دو قرن دهم ویازدهم، که قدرت به دست امرای شیعی افتاده بود و در قرن دوازدهم وسیزدهم که‌فدائیان‌حسن‌صباح‌مورد فشار حکومت سلجوقیان قرارگرفتند، مخالفین، آنها راآدمکشان ملحدان وحشاشین می‌گفتند.

در قرن نهم شیعیان سبعی و زیدی و سایر اقلیتهای دینی برای تأمین حقوق اساسی خود به فعالیت شدیدی دست زدند. آنها کلیهٔ آرا و نظریات قضایی‌که به نفعشان بودگردآوری واعلام‌کردندکه در دورهٔ جنگها وغزوات اسلامی محمد و جانشینان بلافصل او به موجب عهدنامه‌ها و پیمانهایی طرز

پرداخت مالیات وحقوق وآزادیهای ملل غیرمسلمان وقوانین عرفی پارسها ، صابیان ، شمنان (بت‌پرستان) و مسیحیان و یهودیان معلوم و مشخص شده است .

این عهدنامه‌ها وپیمانها خواه اصیل وخواه ساختگی ، درنیمهٔ دوم قرن نهم عده‌ای طرفدار پیدا کرد و بعضی با قلم و منطق خود و جمعی با زور و شمشیر برای به‌کرسی‌نشاندن آن‌عهود قیام‌کردند . احمدبن یحیی بلاذری در کتاب فتوح‌البلدان (۸۹۳) نمونه‌ای ازمواد این عهدنامه‌ها را ذکرمی‌کند مثلا پیمانی‌که درسال ۶۳۰ میلادی بین محمد (ص) وعربان زردشتی بحرین و هجرمنعقد شده است بدین قرار است :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم . زردشتیان بحرین که‌به‌اسلام وپیغمبر آن‌اعتقاد ندارند وازپرداخت صدقات وتسلیم ده درصد ازحاصل خرما و پنج درصد از حاصل‌غلات خودداری‌می‌کنند وفرزندان‌خودرا همچنان زردشتی بارمی‌آورند پس‌از بلوغ به‌عنوان‌جزیه‌سالانه یك دیناربه‌صندوق بیت‌المال‌تسلیم خواهندکرد وآتشکده‌هاومعابدزردشتیان‌وموقوفات‌وعوایدآنها ومغان وپیشوایان‌زردشتی از پرداخت این‌جزیه معاف خواهندبود و «شمنان» یا به‌قول امروز (بودائیهای سند و هند) خودرا مشمول همین‌گونه عهدنامه‌ها و پیمانها می‌شمردند زیرا آنها میان مذهب شکمون و مذهب مسیح ازاین جهات فرقی قائل نبودند و (شکمون) یا شمیگون مولتان که باحضرت ایوب پیغمبر شباهت داشت مورد احترام اسلام قرار گرفت .

دراواسط قرن نهم میلادی نخستین جنبش انقلابی تحت رهبری یك‌نفر شارمند (بورژوا) ایرانی به نام (قداح) وجانشین‌او (حمدان‌قرمط) درجنوب بین‌النهرین آغازشد .»

سازمان حکومت سوسیالیستی لحسا

درسال ۸۹۹ نخستین جمهوری لائیك وغیرمذهبی دراسلام درلحسا * واقع درجنوب غربی خلیج‌فارس درقاره عربستان قدم به‌عرصهٔ وجودگذاشت، ومدت ۱۵۰ سال‌این‌جمهوری بورژوا یا (حکومت‌مؤمنیه) با موفقیت به‌فعالیت

* شرح این‌حکومت درصفحات بعد خواهد آمد . م

سیاسی خود ادامه داد. ناصرخسرو علوی (۱۰۸۸) که‌درسال (۱۰۵۱) هنگام مراجعت ازمکه ازاین‌منطقه دیدن‌کرده است وصف‌آن دیار می‌کند ومی‌گوید « باهمهٔ آلتی‌که در شهرهای بزرگ باشد ، در شهر بیش‌از بیست هزار مرد سپاهی باشد وگفتند سلطان آن مردی‌شریف بود .»

حکومت مذهبی لحسا درسال ۸۹۹ به همت الجنابی الفارسی (متوفی در ۹۱۳ پایه‌گذاری شد . مقبره این مرد دروسط شهر قرارداشت . کاخ‌سفید حکومت که (دارالهجره) خوانند وسیع بود . این‌جمهوری یا (مؤمنیه) را شش امیر و شش وزیر اداره‌می‌کردند . هرامیری برای خودوزیری داشت. این دوازده تن که هیئت حاکمه را تشکیل می‌دادند ، بایکدیگر روابط‌حسنه داشتند وبرای‌مشورت واتخاذ تصمیم درامور ملکی‌وسیاسی، روی نیمکتهایی دربرابریکدیگرمی‌نشستند ومناظره می‌کردند. مردم لحسا ازپرداخت‌هرنوع مالیات وعوارض مذهبی‌معاف بودند . (حمدان قرمط) درسال ۸۹۰ دونوع زکات و صدقه یعنی مالیات غیراجباری جهت مصالح مردم وضع‌کرد تا اگر بعضی‌ازمؤمنان گرفتارفقروفاقه‌گردندیا براثرپیشامدهای ناگوار مقروض‌شوند « بانك ملی » بتواند به‌آنها مبلغی قرض‌الحسنه بدهد ، تا باردیگر به وضع عادی خود بازگردند وبابت این قرضه ربحی مطالبه نمی‌کند ، بلکه فقط اصل مبلغ به صندوق دولت تسلیم می‌شود .

دراین سرزمین فقط کسانی رامی‌پذیرفتند که‌به حرفه و کار سودمندی آشنا باشند و حتی اگر این قبیل اشخاص برای آغاز کار و فعالیت خود به پول نیازمند بودند بانك ملی بیدرنگ پول‌کافی برای خرید ابزار و وسایل کار و مواد اولیه در اختیار آنها می‌گذاشت و فرعی بابت این قرضه مطالبه نمی‌کرد ، اگر کسی خانه یا آشیانی داشت و برای تعمیر و بهبود وضع آن به کمك نیازمند بود دولت بورژوا بدون مطالبهٔ حقی از غلامان دولتی که از خزانهٔ مملکت‌اجرت می‌گیرندتنی‌چند را دراختیار او می‌گذارد تابدون در خواست مزد اورا یاری‌دهند. این غلامان که تعدادشان‌به‌سی هزار نفرمی‌رسید اززنگبار خریداری شده‌بودند و معمولا به‌کشت و زرع‌درمزارع دولت مشغول بودند . درلحساآسیاهائی برای استفادهٔ عموم‌ساخته‌بودند و مردم می‌توانستند مجانی گندم خود را آنجا به‌آرد تبدیل‌کنند .

در خاك این جمهوری از اجرای مقررات مذهبی ابداً خبری نبود .

هیچ‌کس مجبور نبود روزه دارد یا نماز گزارد یا به حج رود. دراین کشور عربی حتی یك‌باب مسجد نبود، بهمین مناسبت یك بازرگان ایرانی به نام علی بن محمد فارسی ازدولت لحسا اجازه گرفت که اقلا مسجدی بناکند تا عمل کنندگان به‌آئین محمدی که ازخارج می‌آیند درآنجااقامهٔ جماعت‌کنند، و این تنها مسجد لحساست. «ذخیرهٔ بانك ملی عبارت از طلاهایی بود که برای خرید نیازمندیهای جمهوری احیاناً بممالك خارجی منتقل می‌گردید. مردم عموماً ازسکه های سرب که درکیسه‌های گران‌بسته‌شده بود برای‌خرید و فروش نیازمندیهای روزانه استفاده می‌کردند. منظور دولت از انتخاب سکه‌های سرب این‌بود که‌صرافان بیگانه پول لحسا رابه خارج صادر نکنند. دستگاه حکومتی با مردم بسیار عادلانه رفتار می‌کرد و از خلق ابداً انتظار تعظیم و تکریم نداشت و عامه زمامدار خود را فقط «سید» یعنی خواجه و آقا خطاب می‌کردند.»

چون لحسا درخط سیر بازرگانان دریاگذار که به‌هند می‌رفتند قرار داشت، از این رهگذر سودکلانی تحصیل می‌کرد، واز تجارت باسرزمینهای دیگر بهره‌مند میشد. این جمهوری باکشورهای مسلمانی که هنوز به اصول اقتصادی کهنه و فرسوده اداره می‌شدند، ودربین مردم اندیشه‌های خرافی رواج می‌دادند، به‌جنگ ومبارزه می‌پرداخت. جابران وظلمه ومرتجعان‌عراق وشام همواره از روش سیاسی واقتصادی جمهوری لحسا دربیم وهراس بودند. درسال ۹۲۹ سپهسالار کل قرمطیان ابوطاهر با ۶۰۰ تن سوار نظام ونهصد نفر پیاده، مکه‌معظمه را به‌تصرف درآورد.ذخایرحاجیان وخزاین بیت‌الحرام و «حجرالاسود» راکه مورد پرستش و احترام مسلمانان بود به یغما برد. این عمل از طرف تمام بورژوازی وآزاد مردان وروشنفکران اسلام که عدهٔ آنها از همان عصر قابل توجه بود، باشادی و تحسین فراوان استقبال شد. پس‌از انقلاب قرمطیان وطغیان غلامان سیاه درعراق در سال (۸۶۸-۸۸۳) خلفا و دارو دستهٔ درباری آنها همواره در وحشت بودند، زیرا قرامطه با اجتماعات مخفی خود دربلاد مختلف اسلامی وبه خصوص دربغداد دربین طبقهٔ نجبا وبازرگانان و روشنفکران عدهٔ زیادی طرفدار داشتند وبه طور مخفی مشغول کاربودند.آنها مانندحسین‌منصورحلاج بیضاوی (۹۲۱) بطرزمخفی و مکتوم به‌کاروفعالیت می‌پرداختندوباالفبا وخطهای مرموزی‌که داشتندسنی‌های

مرتجع را نگران کرده بودند . حکیم عمر خیام نیشابوری درسال ۱۱۲۴ به‌خط اسرار آمیز آنها اشاره می‌کند ومی‌گوید :

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من
این(خطمقرمط) نه توخوانی‌ونه‌من

در نتیجه تهدید قرمطیان ، پس‌از انقلاب بغداد علیه خلیفه عباسی، المقتدر بالله، (۹۰۸-۹۲۹) که نظیر انقلاب کبیر فرانسه بود، به‌کلی ورق برگشت و خلفای مرتجع عباسی ناچار شدند که در آغاز قرن دهم تغییرات اقتصادی واجتماعی مهمی درسازمان حکومت اسلامی پدید آورند ، واز شدت عمل دیرین بکاهند ورفتاری کمابیش جوانمردانه‌درپیش گیرند. ازقتل مقتدر تااستیلای طغرل سلجوقی بورژوازی اسلامی در میدان آزادی، قدم نهاد واز هرجانب جابران وظالمان ومرتجعان راکوبید ونابود کرد. قبل از انقلاب بغداد مشکلات‌اقتصادی یکی‌پس‌از دیگری ظاهرمی‌شد،تاجائی‌که نایب‌السلطنه « الموفق » برای نجات بن‌بست به نخست وزیر خود فرمود که به قرضهٔ ملی متوسل شود. درهمین دوران درسایهٔ پیشرفت های خوارج سیستان وقائد ملی آنها یعقوب لیث (۸۴۴-۸۷۹) وعمرولیث ۸۷۹-۹۰۱ خلفای عباسی به‌کلی مستأصل شده بودند. درسال ۹۱۲ فقط قسمت ناچیزی از مالیاتهای خوزستان به بغدادرسید. دولت ازیکی از صرافان یهودی بغداد به‌نام یوسف‌بن بنخاس مبلغ هنگفتی قرض‌کرد. خلفا درسال ۹۱۵ برای‌تحصیل پول نقد، خوزستان و واسط را و در سال ۹۱۸ مصر وعراق را به‌اجاره دادند. درسال ۹۳۱ درسایهٔ پیشرفت های مرداویج بن‌زیاد وآل بویه خراج وباج فارس وکرمان به بغداد نرسید . درنتیجه این واقعهٔ بیسابقه نخست وزیر خلیفه ناگزیر به فروش خالصجات دولتی شد ودولت به‌فکر چاره جوئی افتاد وتصمیم گرفت از جهودها ودیگران در حدود ۵۶۰ هزار دلار باربح هفت درصد پول[۷]قرض کند، زیرا دراقتصاد آن دوره پول نقد اهمیت بسیار زیادی پیداکرده بود و سیستم فئود الی کم‌وبیش درهم شکسته بود .

در سال ۹۳۴ چون دولت ابداً خود را قادر به پرداخت قروض ندید ، ناچار با دادن حواله‌های بانکی وعده کرد که هنگام تصفیه حساب مالیاتی استانهای مختلف، بدهی خود راپرداخت کند [۸] . در سال ۹۳۵ خلیفه مجبور شد بار دیگر قرض کند . این دفعه مستغلات یعنی املاك شهری بغداد را در

معرض فروش نهاد . ولی این تدبیر ها و نیرنگهاموجب برباد رفتن حیثیت خلفا شد و ورشکستگی خزانهٔ دولت راجبران نکرد . درنتیجهٔ احتکار ،قیمت غلات دائما روبه فزونی می‌رفت ، تا جائی که سرو صدای خلق برخاست . مردم بغداد باخشم و غضب بسیار مسجدها را که‌در حکم‌عمارتهای عمدهٔدولتی بود محاصره کردند . منبرهارا که‌به منزلهٔ دیوانهای‌دادگستری‌بودشکستند. پلهایی راکه باکشتی برروی دجله بسته شده‌بودو سپاه خلیفه و حرس وعسس دائم از روی آن آمد و شد می‌کردند ، گسستند و سوزاندند و برای مبارزه بانوکران خلیفه درکوچه ها و خیابانهای بغداد سنگربندی‌کردند و درهای زندانها را برای‌رهایی زندانیان گشودند . دولت‌منحط و محکوم‌به‌فنا،ده‌ای بازرس برای نظارت و مراقبت درکار مقاطعه کاران و اجاره‌دارهای مالیاتی فرستاد. ولی‌بااین‌تصمیمات مشکلات‌اقتصادی‌بسیار پیچیده ترشد. المقتدر(۹۰۸-۹۳۲)، که وضعش ازهر حیث وضع لوئی شانزدهم فرانسه را به خاطر مورخ می‌آورد ، سیزده بار نخست‌وزیر خود را عوض کرد و سرانجام به دست یك نفر ازخلافت خلع گردید و سپس‌کشته‌شد وخلق جنازه‌اش رالگدمال کردند. درسال ۹۳۸ کار حکومت بغداد از مذلت و خواری به جایی رسیده بود که متعهد شدخراج‌سالیانه‌ای به**جمهوری لحسا** مرکزحکومت قرامطه‌بپردازد. قرامطه‌نیزپس‌ازمذاکره باانقلابیون بورژوامنش‌بغداد که‌تمایلات‌قرمطی‌داشتند، فقط قسمتی از حجر الاسود را پس دادند و این کار را هم برای حفظ تعادل سیاسی دربرابر فاطمیان سواحل مدیترانه که‌عملا مصر و شام رابه تصرف در آورده و قصد تصرف عراق رانیز داشتندانجام‌دادند . دراین‌ایام بازماندگان هارون‌الرشید و مأمون باچشمان خونبار ناظرضعف روزافزون‌قدرت حکومتی و مذهبی‌خود بودند. آنهافقط پادشاهی‌اسمی داشتند، ولی حکومت‌نمی‌کردند. وضع آنها تا حدی شبیه وضع پادشاهان انگلستان در قرن نوزدهم بود . در بین سالهای ۹۰۸ تا ۱۰۵۵ ازقدرت خلافت جز نامی باقی نبود . حکومت حقیقی و فرمانروایی واقعی راعده‌ای از امرا دردست داشتند که‌ظاهراً به‌نام خلیفه حکومت می‌کردند ، ولی در باطن نمایندگان محافل مخفی قرمطیان بودند و برآنها تکیه داشتند . قدرت فرمانروایی که در دوران پیش یعنی در دورهٔ اقامت خلیفه در سامره (قرن نهم) در دست پادشاهان خونخوار و جبار بود ، بعداز انقلاب به‌دست نمایندگان بورژوازی افتاد . حکومت وقت برای

ادارهٔ امور نیازمندی فراوان به‌پول داشت و پول‌هم در دست تجار ، صرافها و سیمسنجان و درمگزینان و ارباب‌حرف و صنایع‌بود . امیرالا مرا که‌چون نخست‌وزیر به‌شمار می‌رفت قدرت اجرائیه را در دست داشت ، در حالی که جمعیت **عدول** ، یعنی چندصد نفر بازرگان‌عمده‌نیروی‌قضایی رااداره‌می‌کردند، و قوهٔ مقننه نیز دردست خواجگان یعنی بورژواها و بازرگانان‌بود که‌معمولا هردستهٔ آنهابه‌یکی از **مکتبهای پنجگانه حقوق** اسلامی‌یااحزاب‌سیاسی آن عصر و زمان بستگی داشتند .این مکتبهای حقوقی‌بعدها به شکل مذهبها درآمد .

در سال ۹۴۰ متقی که‌اسماً جانشین هارون‌الرشید بود ، مثل یك نفر کاندید ریاست جمهور ، باموافقت «امراء» زمینهٔ نامزدی خود را برای احراز خلافت فراهم کرد . ولی اوناگزیر بود برای حفظ موقعیت خود و احراز این مقام‌باسران‌طبقات مختلف‌ومتنفذین زمان‌یعنی علویان،عباسیان،خواجگان و مأموران عالیمقام دولتی و عدلان و قاضیان و مفتیان و بازرگانان سازش و همکاری کند . و کمابیش‌موافقت عموم احزاب و طبقات و قشرهای اجتماع راجلب نماید . درطی چند هفته‌ای‌که مشاورهٔ سران بورژوازی برای انتخاب خلیفه‌ادامه داشت ،خواجگان یعنی تمام‌برگزیدگان قوم می‌توانستند با متقی **کاندید خلافت** ملاقات و طی مصاحبه‌ای از برنامهٔ عملی اواستفسار کنند و نظریات و عقاید اصلاحی خود را به‌وی‌اعلام دارند . دراین دوره یعنی‌درقرن دهم میلادی خلیفهٔ بغداد چنان قدرت و نیروی مذهبی خودرا ازکف داده بود که‌حتی اجازه نداشت درروزهای جمعه به‌خواندن خطبه یعنی به سخنرانی‌در **مسجد یعنی پارلمان** وقت مبادرت ورزد . به‌این ترتیب خلفا ازاین دوره به بعد عملا از حکومت استبدادی به طرز نیاکان خود بر کنار شده بودند و قدرت حقیقی در دست اهل بازار و تجار بود .

در همین نیمهٔ اول قرن دهم بود که خواجه ابونصر **فارابی**،متوفی در (۹۵۰) فیلسوف عالیقدر،کتاب معروف خود،به نام کتاب آراءِ اهل المدینة الفاضله رادر چند تحریر منتشر کرد . در کتاب دیگری در علم اقتصاد وی سلسله مراتب جامعهٔ بشری را به بدن انسانی تشبیه می‌کند و در این مقایسه قلب را به‌منزلهٔ رئیس دولت معرفی می‌کند . پیش از خواجه بوعلی‌سینا ،علما قلب را محل فکر و اندیشهٔ بشر می‌انگاشتند ، ولی‌بوعلی‌ثابت کرد که‌مرکز

عقل درمغزو دماغ است نه درقلب . به‌عقیدهٔ خواجه بونصر فارابی خوشبختی فردانسان یعنی مرام حقیقی هر عهدنامه و قانون اساسی و قرار داداجتماعی فقط در سایهٔ حکومت روشنفکرانی که از لحاظ اخلاقی به حد کمال رسیده باشند امکان پذیر است .

دولتهای دموکرات اسلام درقرن دهم ازجهت طرز ظاهری حکومت ، ابداً مشابه جمهوریهای یونان قدیم نبودند. یونانیان باجباران‌قدیم گسستند ، ولی مردم این‌کشورها بی‌اینکه رشتهٔ ارتباط خودرا باگذشتهٔ دینی و سیاسی خویش بگسلند قوانین واصول‌مذهبی‌را تأویل و تفسیرمی‌کردند . جمهوریهای اسلامی درواقع بیشترمشابه به‌کشورهای اسکاندیناوی وهلند و انگلستان فعلی بود که درعین‌این‌که اصول ظاهری سلطنت‌را حفظ‌می‌کردند باروش‌دموکراسی اداره می‌شدند. درقرن‌دهم میلادی نیز کشورهای اسلامی‌اصول اساسی مذهب‌را ازطریق‌قیاس و «تأویل» و «اجماع» به‌صورتی دموکراتیك باشرایط اقتصادی نوین‌آن روزمنطبق می‌ساختند وباپیروی ازاین اصل‌که می‌گوید «رأی‌عمومی رأی‌خداست» به‌حکومت دموکراسی نزدیك می‌شد. برای‌کسب آزادی، مناطق مختلف ایــران ابداً از قرامطه عقب نبودند . به عنوان نمونه حکومتهـای دموکراسی درایران می‌توان جمهوری شهری « رازیان » را کـه ازمناطق شمالی‌ایران‌است مورد مطالعه قرارداد . درمنطقهٔ ری در دورهٔ قدرت خلفای مستبد عباسی‌صاحبان تیول واقطاع مانند ساتراپهای قدیم ازاختیارات وسیعی برخوردار بودند ، ولی پس‌ازآنکه دیلمیان روی‌کار آمدند ، اصول آزادی رعایت شد . دراین دوره به‌جای‌آن‌که عواید مملکت‌را به اجانب طماع یعنی به‌خزانهٔ خلفای بغداد منتقل‌نمایند درکشورخود مصرف می‌کردند. کشاورزان که تاآن‌روز رعیت وبندگان خلفا بودند به‌زندگی‌آزاد رسیدند وبرای حفظ منافع خود به‌کاروکوشش پرداختند :

اهل ذمه یعنی پارسیان ویهودیان و مسیحیانی‌که درزیر نفوذ حکومت اسلامی‌بودند ازمحدودیتهای مذهبی وسیاسی رهائی یافتند. عقلاوصاحبنظران آزادانه توانستند احکام نقلی وغیرعقلی واصول وشعایرمقدسهٔدین، یعنی‌مذهب، دولت و رژیم سیاسی وقت‌را مورد انتقاد قراردهند . کشوری‌که درآغازقرن سیزدهم ازطرف دشمنان تمدن به ویرانی و انهدام محکوم شد ، اصلامسکن دیلمیان سکائی بود که همگی موی زرد و چشم‌کبود داشتند و ازطرف شمال

دریای‌خزر به‌سوی کوههای شمالی‌تهران امروز سرازیر وددراین مناطق مستقر شده بودند . فئودالهـای ساسانی سرزمین ری درسال ۶۶۲دربرابر تازیان به سختی پایداری کردند لکن رعیت که در رقیت بود ازآنها دفاع نکرد و شکست خوردند. کسانی‌که بااعراب دست‌وپنجه نرم کردند موی خرمایی‌رنگ داشتند، بدین‌جهت عربان را زیان و دیلمیان‌را «زردمویان‌ری» خواندندو این‌رنگ ازنظر تازیان توهین بود .

برخلاف‌آنچه شایع‌است عربان باتمام تلاش وکوششی‌که به‌خرج دادند هرگزنتوانستند مناطق‌کوهستانی شمال ایران را به تصرف خود درآورند ، چه رازیان کوهنشین با شجاعتی بی‌مانند دربرابر متجاوزین اجنبی پایداری کردند وبااینکه اجانب‌مکرر به‌تجدید قوا ومبارزه باآنان پرداختند رازیان جبال مانند ، بسکونیه باسکها وجوالقه گالیسینهای‌اسپانیا همواره ازآزادی خود دفاع می‌کردند، ولی پایداری ومقاومت‌مردم دردشت ری چندان نپائید. سنگرها وخطوط دفاعی‌آنان مکررمورد تجاوز تازیان جهانخوار قرارگرفت وسرانجام مردم این منطقه محکوم به پرداخت عوارض‌گوناگون و بیگاری به‌سلسلهٔ منحوس طاهریان‌شدندکه اسماً ایرانی ولی‌رسماً غلامان و نوکران اجنبی فاتح بودند. تازیان درشهرری زندان عظیمی‌ساخته‌بودند به‌اسم‌زندان «مهدی» وآزادیخواهان ری اول‌کاری‌که‌کردند ویران‌ساختن‌آن‌کاخ ستم‌بود، مانند انقلابیان فرانسه‌که نخست زندان **«باستیل»** را باخاك یکسان‌کردن رازیان نظر به اعتقاد قدیم به‌اصول مزدیسنا ازلحاظ مذهبی نیزمورد شکنجه و آزار عربان متعصب واقع شدند .

در سال ۹۳۱ اهالی ری مقدم اسپاربن‌شیرویه (۹۲۷) صاحب‌الموت و مرداویج‌بن زیار(۹۲۸–۹۳۵) را که پادشاه مناطق کوهستانی دیلم وقاتل بی‌امان تازیان‌بود باشادی ومسرت بسیار به‌نام قهرمانان نجات‌ملی‌پذیرفتند. سرودگویان ری به‌زبان دیلمی سرودها ساختند و مرداویج را مظهرتمایلات مردم وناجی‌کشورری خواندند. به‌این‌ترتیب پس‌ازمدتها مظلومیت‌ومحرومیت و اسارت شهرری باردیگر موقعیت مهمی‌کسب‌کرد . حکیمان بزرگ وفلاسفهٔ عالیقدری‌که ازآن‌میان، محمد زکریای رازی متوفی در (۹۳۵) وابن‌بابویه قمی متوفی در ۹۶۶ و بوعلی‌سینا متوفی در (۱۰۳۷) مشهورترند ، دراین سرزمین به اشاعهٔ علم و حکمت پرداختند ، و درمسائل مالی و ملکی مورد

مشورت زمامداران قرار گرفتند. دردوران امارت اسفار و مرداویج مهمترین مشاجرات فکری و ایدئولوژیکی بین‌صاحبنظران به وقوع پیوست. مرداویج درعین اینکه سردار ملی بود مردی آزادمنش ، ومحمد زکریای رازی نیز ، فیلسوف وحکیمی آزاد اندیش بود ، وهردو با تسلط اجنبی درلباس دین و مذهب شدیداً مخالف بودند . محمد زکریا درآنچه ازآثار فلسفی‌اش مانده منجمله از (کتاب‌العلم‌الالاهی) وکتاب «الطب‌الروحانی» ، چنین برمی‌آید که وی به وجود ۵ گوهر ازلی وآسمانی یعنی باریتعالی ، نفس ، هیولی ، دهر وخلاء معتقد است که قدمای خمسه باشد ، آنها به یاری یکدیگر امور جهان را نظم و قرار می‌بخشند. زکریا به وجود خدای مستبدی که سراسر گیتی دراختیار او باشد معتقد نیست ، بلکه او به وجود نیروهایی معتقداست ومی‌گوید که جهان به‌شکلی دموکراتیك به‌وجود آمده است و اداره می‌شود.

درکتاب « طب‌روحانی » که محمد زکریای رازی ازاخلاق مدنی و مسئلهٔ عقل سخن‌رانده است مارا به‌یاد مذهب «آش» زردشتیان‌قدیم‌می‌اندازد، که صورت اصلی (آشیان) یا «آشنیان» جهودان ونصاری باشد . آنها درعالم اصغریعنی انسان پنج اصل می‌دانستند که فروهر و آینه « الذهن عربی » و تن‌وجان و روان باشد ودرعالم اکبرنیز، پنج اصل که اورمز و آتش و آب وخاك و باد علائم آن پنجگانه علوی است ، قائل بودند .

به نظرمحمد زکریا **استبداد** وخود کامگی‌که **پلیدترین** احساسات بشری‌است، شیطان ودجال نام دارد . درباب نوزدهم محمد زکریا آن نوع ازدموکراسی را می‌ستاید که مبتنی بر**عدالت و برادری** ومصالح و منافع اکثریت است . او روش مانویان را که از زندگی مادی اعراض می‌کنند ، بیحاصل وزیانبخش می‌داند و درباب بیستم‌کتاب طب روحانی‌که (فی‌الخوف من‌الموت) نام دارد ، وی مردم را به‌شجاعت اخلاقی ومدنی فرامی‌خواند ، و به‌یاری منطق وتجارب‌طبی‌اعلام می‌داردکه **مرك پایان رنجهای بشری است و پس از آن هیچ مرحلهٔ دیگری وجود ندارد** و مردمان متمدن نباید ازمرگ وحشت داشته باشند. رازیان مفاهیم مذهب عرب‌را تعمیم دادند واحکام ظالمانه‌ای را که در عهد خلفا ساخته وپرداخته شده بود دورانداخته و قرآن را ازنو تفسیرهای درست نهادند و خودرا اهل عدل و عدلی مذهب خواندند. علمای بغداد که اعوان ظلمه بودند چنین انتشار داده بودند، که

اجتماع بدون نبوت وشریعت‌آسمانی استقرار پیدا نمی‌کند واحکام و قوانین باید حتماً آسمانی و به‌دستور یك‌نفرامام وخلیفه باشد . محمد زکریا که‌هم فیلسوف‌وهم‌نویسنده‌ای‌زبردست بود وزبان عربی‌را بهتر از خلیفه می‌دانست و می‌نوشت به‌آنها جواب‌داد که این ادعا دروغ است ، به دلیل این‌که مردمان قفچ یاکوچ که درقسمت شرقی‌کرمان جمهوریهای کوچك دارند . باآنکه به هیچ یك ازکتابهای آسمانی معتقد نیستند وشریعتی شناخته شده ندارند ، ازبهترین قوانین ودرنتیجه ازبهترین شرایط زندگی برخوردارند و امروز ازتمدن درخشان مردم قفچ یا «کوچ» چیزی به جز خرابه‌های عجیب باقی نمانده است ، ولی بقایای آب انبارها و سدهای عظیمی‌که قفچان ساخته‌اند موجب تحسین باستانشناسان امروزه است . قفچان، با مسلمانان‌قرون وسطا بارها دست و پنجه نرم‌کردند وهرگززیر باراسلام نرفتند تاآنکه عمران‌آنها فرتوت‌شد وفروشکست ودرهمان عهد به‌همان طریق‌که مغولان،ایران‌اسلامی‌را فروگرفتند و ویران کردند ، اقوام چادرنشین بلوچ که پس از یعقوب لیث کم‌کم به سیستان و حدود کرمان رخنه‌کرده و زیاد شده بودند ، شهرهای قفچ وتمدن درخشان قفچ‌را نابودکردند. درزمان یعقوب‌لیث ومحمد زکریای رازی تجارمسلمان به‌دیار قفچ می‌رفتند تمدن‌آنهارا می‌دیدند وازآن‌بی‌اندازه تمجید می‌کردند . بعدها مردم اخلاق بلوچ را به قفچها نسبت دادند وخلط مبحث شد .

سرزمین دیلمیان ، ازبرکت کوههای مرتفع و کوهنشینان شجاعی‌که داشت ، مرکزتجمع پناهندگان **زیدیه** گردید . این‌جماعت‌که برای رهایی ازستمگری خلفای‌عباسی به‌این‌مناطق صعب‌العبور روی‌آورده بودند، باعقایدی نقیض عقاید رسمی بغداد آشنا بودند . آنها نه تنها خلقت عالم را ازطرف یك پادشاه جبار آسمانی منکر می‌شدند ، بلکه منکر حشرونشر و رستاخیز جسمی بشر درروزقیامت بودند وکمابیش عقاید خودرا باحکیمان چین قدیم که نظریات‌آنها توسط زردشتیها ومانویان درسرزمین ایران نفوذکرده بود هماهنگ ومنطبق‌ساختند . آنها (به‌انقلاب صورت نوعی) یعنی تناسخ وتغییر شکل موجودات معتقد بودند ومی‌گفتند ، انسان براثرتغییرشکل میمون ، و میمون دراثر تغییرشکل اسب به وجود آمده است . علاوه براین فرقهٔ زیدیه باپیروی ازافکار چینیان قدیم به چهار دورهٔ تکوین عالم معتقد بودند (نظیر

چهارمرحله‌ی تکامل کرم ابریشم که‌تخم و کرم وپیله وپروانه باشد) ومی گفتند که درمبدأ اول سنگها ، ودرمبدأ دوم سبزیها ودرمبدأ سوم چهارپایان ودر مبدأ چهارم معرفةالارضی، آدمیان با نژادهای گوناگون به وجود آمدند . کلیهٔ این آرا و نظریات ، درحدود دوقرن قبل‌ازمیلاد مسیح درکشورکهنسال چین‌توسط‌فرزانگانی که‌ازمکتب اصالت عقل «راسیونالیسم» پیروی می‌کردند، اعلام وابراز شده بود ، وبعدها توسط زردشتیان ماوراءالنهر به مادون‌النهر یعنی ایران منتقل شد .

پیشوای علمی ورهبرفکری شیعه شیخ صدوق قمی معروف به‌ابن‌بابویه بود که بعضی از افکار زردشتیان سمرقند را منعکس می‌کرد ، و از قتل امام حسین(ع)توسط بنی‌امیه برای استقرارآزادی درمیهن‌خویش الهام می‌گرفت.

دیلمیان که به قول مخالفین و دشمنانشان مردمی رزمجو و آزاد فکر ودشمن تعصبات مذهبی بودند ، مانند مغان جامهٔ سفید دربرمی‌کردند ، ولی ابدأ درمقام ایجاد اتحاد مذهبی نبودند ، بلکه این‌جماعت با **پرچم سفید** و درفشی که داشتند ، بهترین دوران زندگـی خودرا درجنگ با خرافات سپری کردند .

درآغازسال ۹۱۲ محمد زکریا رازی، مذاهب‌گوناگون‌را مورد انتقاد قرارداد . طبق روایت دشمن درکتاب معروف خود «مخارق‌الانبیاء »* کلیهٔ ادیان و مذاهب مختلف را ساخته وپرداختهٔ مخترعان دانست وگفت مردم را سه‌کس گمراه‌کرده‌اند: شبانی وپزشکی وبازرگانی که هرکدام مذهبی‌نهادند. به نظر رازی برای آنکه خلق از خرافات برهد باید نظریات حکیمان را

---

* چند تن از پژوهندگان به غلط نام این کتاب را مخاریق نوشته‌اند بروزن‌مکاتیب، لیکن‌صحیح‌نیست، زیرا که‌مخارق بروزن‌مخارج درعربی‌جمع‌مخرقه است بر وزن مرتبه و به معنی دروغگویی و حقه بازی است ، و نیز مرادمحمد زکریا رازی حقه بازیهای انبیا یعنی فالگویان ومنجمان یهودی و جز یهودی است ، پس (مخارق‌الانبیاء) درست است . در حالی‌که مخاریق بر وزن مکاتیب جمع مخراق است بر وزن مثقال به‌معنی مرد بلند بالا و آزموده و این معنی بـا مطلب محمد زکریا منافات دارد . **دکترمظاهری**

به وی تعلیم داد و اورا از اوهام نجات بخشید . *

جهموری یا «مؤمنیه» ری که درآغاز قرن دهم براثر طغیان عامه علیه ظلمه وعمال خونخوار خلفای عباسی ودرزیر هدایت رهبران بزرگ به‌وجود آمد ، موجب شد که طبقهٔ بورژوا که دست درتجارت بین‌المللی‌داشت ومیان چین و روم به‌خرید و فروش مشغول بود ، به نهایت درجه تحول و ثروت برسد ، تا به‌حدی‌که ثروت بازرگانان ری موجب غبطهٔ اهل عراق وحسادت حاجیان بخارا گردید ، و ملت ری صدسال باسرداران بزرگ آل سامان مقاومت‌کرد . ودر دوران صدارت ابوالقاسم اسماعیل‌بن عباد (۹۹۶-۹۳۷) که وزیری دانا بود قدرت اقتصادی و سیاسی ملك ری تا به حدی رسید که سامانیان نیز مانند خلفای بغداد به ناچار تسلیم بورژوازی ری شدند ، و (صاحب ری) یعنی وزیر نامبرده شهرت جهانی پیدا کرد و از سلف خود ابن العمید به مراتب مشهورتر گشت .

---

* رازی قبل از اروپاییان یعنی در حدود ۱۱ قرن قبل‌به‌اهمیت‌مشاهده و تجربه پی‌برد و اعلام‌کردکه « تجربه بهتر وبیشتر از علم انسان رابه‌حقایق آشنا میکند. » درایامی‌که رازی به تجسس اکسیر اعظم «کیمیا» اشتغال‌داشت به اکتشافات مهمی نایل آمد و از جمله الکل‌واسید سولفوریك«جوهرگوگرد» راکشف‌کرد وی الکل را از تقطیر مواد قندی و نشاسته‌ای پیدا کرد . آثار وتألیفات علمی رازی بسیار است ابن‌الندیم ۱۶۸ و ابوریحان بیرونی ۱۸۴ کتاب ورساله به اونسبت می‌دهند و چون اکثرکتابها و آثار او به زبان عربی است اروپائیان به غلط او راپزشك عرب خوانده‌اند ، امروز از آثار فراوان رازی بیش از ۳۰ مجلد باقی نمانده است‌که آنها هم در کتابخانه‌های معروف جهان پراکنده است .گرانبهاترین آثار این متفکر مادی‌کتاب الحاوی است که در حقیقت یك دایرةالمعارف طبی است و حاصل مطالعات و آزمایشهای شخصی اوست .

رازی نخستین پزشکی است که در حدود ۱۱ قرن قبل به‌گزارش حال بیماران توجه می‌کرده و از آنان سابقهٔ ناخوشی و امراض خانوادگی و علل و اسباب بیماری را می‌پرسیده است وی در بیمارستانی که‌در ری تأسیس‌کرده بود از بیماران‌گوناگون معاینه می‌کرد و نخست ازشاگردان مبتدی می‌خواست که‌نظریهٔ خود را راجع به‌بیمار بیان‌کنندودرصورتی که‌آنها ازعهده‌برنمی‌آمدند از شاگردان با تجربه می‌پرسید و اگر آنها هم از تشخیص عاجز بودند خود اظهار نظر می‌کرد ـ رازی می‌گفت **اگر طبیب عـــالم و بیمار مطیع باشد** درنگ بیماری‌کم می‌شود . وی کتابی راجع به آبله و سرخچه نوشته است‌که از سال ۱۴۹۸ تا ۱۸۶۶ چهل مرتبه به زبانهای گوناگون چاپ شده است .

«مترجم»

لیکن بعد ازو اوضاع اقتصادی‌رو به خرابی‌نهاد . بازرگانان بیرحمانه قشر فرودین اجتماع (طبقهٔ کارگر) که بیشتر نساج و نداف و این گونه مردم و در بیرون واطراف شهر در قسمت(ربض، ساکن بودند استثمار کرد و طبقهٔ‌کارگر که ناراضی بودند با رژیم منحط بورژوازی در افتادند . در نتیجهٔ عدم‌تساوی‌ثروت‌میان اغنیاو ضعفا،دولت ضعیف‌شد . در زمان حکومت (سیدهٔ ملکه خاتون) که هنوز گورش زیارتگاه است ، گروهی با دشمنان ری دمساز گشتند از جمله شاعر پولپرست و بیشرمی به نام(غضائری) آشکارا اشعار سستی در مدح دشمن یعنی محمود غزنوی منتشر ساخت ، و امیر نامبرده که غارت را به جای‌تجارت نهاده بود ، با پولهای هنگفت‌که توسط جاسوسان وهواخواهان‌خود درمیان عناصر ابن‌الوقت پخش می‌کرد ، گروهی از خائنان و ناراضیان‌رارشوت دادو زرخرید خود ساخت‌وطبقهٔ بورژوا نتوانست‌اصلاحات لازمه را به‌عمل بیاوردوازوطن‌خود چنانکه باید به موقع دفاع نکرد چنانکه محمود غزنوی لشگری فرستاد و در روز دوشنبه۲۶ مارس۱۰۲۹ میلادی به حیله وارد ری شد وبه‌گفتهٔ (ابوسعیدآبی)که صاحب مجمل‌التواریخ از کتاب او نقل می‌کند ، آن قدر اموال بورژوازی ری را غارت کرد که به حساب در نیاید وتمام‌اعیان و بزرگان ری‌رابر دارکرد و همان روز**پنجاه‌خروار** کتابهای فلسفه و حکمت و کلام و غیره و یا به‌گفتهٔ متملقان ، دفتر روافض وباطنیان وفلاسفه» را از سراهای ایشان بیرون آورد و در زیر دارها آتش بزد، وتمام فلسفهٔ‌اسلامی‌را نابودساخت،به‌طوری‌که چندی بعدکه مسعودغزنوی به ری آمد تا بار دیگر شهر راغارت کند ، از آن بورژوازی‌بزرگ کسی نمانده بود ، یعنی‌همگی خواجگان به طرف قزوین و همدان و اصفهان‌فرار کرده بودند . خواجه ابوعلی سینا متوفی در (۱۰۳۷) نیز مدتها بودکه از ری به همدان گریخته بود ، مانند گروهی از آزاد مردان و حکیمان که می‌دانستند تاچه اندازه محمود غزنوی و خاندان آن ترکمن شقی با آزادی و حکمت و فلسفه وادبیات و دین شیعه خصومت‌دارد و عموم روشنفکران از نظر او (قرمطی) و مهدورالدم هستند .

البته در هر عمرانی ، وطنپرستی یك حس کاملا بورژوایی‌ست یعنی با زوال تفوق بورژوازی از میان می‌رود . در ری نیز رازیان وطنپرست فقط در عهد آل بویه موجود بودند ، قشر کارگر که روی کار آمد دیگر ابداً

وطنپرست نبود ، بلکه روحیهٔ عمر خیام و حکیم سنائی غزنوی داشت ، سنائی می گوید :

سخن کز بهر دین گویی چه عبرانی چه سریانی
مکان کز بهر حق جوئی چه جابلسا چه جابلقا

و خیام گوید

چون عمر همی رود چه بغداد و چه بلخ
پیمانه چه پر شود چه شیرین و چه تلخ

و این معانی ازروحیهٔ یك جامعهٔشکست خوردهدرآخرین مرحلهٔ عمران حکایت می کند .

در حدود سال ۹۸۵ در جمهوری ری کلیهٔ احزاب و اجتماعات سیاسی زیر پردهٔ دین اظهار وجود می کردند، حنبلیها که دست راسترین فرق آن عصر بودند در حدود ارگ و قدیمترین محلات شهر ری سکنا داشتند ، ولی نجاریه یعنی حزب حسین بن محمدالنجار المعتزلی که دستهٔ عمدهٔ آنها برغونیه و متمایل به حنفیها بودند و روشی معتدل داشتند، درخیابانهای شارستان یعنی شهر قدیمی سکونت داشتند . ولی زعفرانیه و مستدرکه که شعبهٔ دیگرحزب و بهدیلمیها یعنی چپیهامتمایل بودند، در «ربض» یارپذ بیرون شهر«شهرستان» باشد می نشستند ، لکن باقی خلق ری از احزاب چپ بودند . •

در این دوره نغمههای مختلف سیاسی از همهجا به گوش می رسید ، **حکومتوقت برای افکارعمومی ارزش فراوانقائل** بود و همواره با نمایندگان قشرهای مختلف اجتماع یعنی با علویان ری و قاضیان و نجبا و نمایندگان اصناف و فرق گوناگون در زمینههای مختلف مشورت می کرد ، به این ترتیب کهدولت نمایندگانطبقاتخلق وکلانتران صنفها ومحلههاراکه آنها از ۶۰ نفر کمترنبود ، دریکی ازمساجد یا میدانهای بزرگ یادر مصلای شهر یادرقصریکی ازبازرگانانمعتبردعوتمی کرد. این جمعیت نیز نمایندگان خود را ازبین باتجربهترین،لایقترین و باشخصیتترینافراد انتخاب می کرد، و گروه زعماو برگزیدگان قوم درمشکلات امور ملکیو مالی یا امورنظامی و سیاسی مستشاران عمدهٔامیر محل بودند ، و در مواردی که نمایندگان مردم با زمامداران یابا اقدامات حکومتمخالف بودند، عامه را به مقابله واعتصاب

و مقاومت برمی‌انگیختند، و مغازه‌ها را بسته ، در مساجد که کلوپهای سیاسی مملکت بود ، جمع شده علیه زورگویان سخنرانی می‌کردند .

این طرز حکومت دموکراسی درقرن‌دهم در بسیاری از بلاد عجم‌عملا دایر بود. ولی‌حکومتهای دموکراسی انحصار به ممالك شرقی‌نداشت ، بلکه این نوع حکومت به بلاد افریقا و حتی‌به اندلس و به اروپا هم سرایت کرد وفرنگیان جمهوریهای به‌طرز اسلام را (ویل‌لیبر) Ville libres و اصول آزادی را(لیبرته‌کمونال Libertes Communales یعنی‌آزادی جماعات نام نهادند ، یعنی مردم هرکویی و دهی یك نفر کدخدا برمی‌گزیدند که‌او را در ایران(کلو)می‌گفتند ،و چون هر صنفی درکوچه و بازار ساکن بود ، (کلو)ی آن‌کوی و برزن در عین حال (کلو)ی‌آن صنف بود . در بلاد عرب نماینده‌ی خلق را «رئیس» و در بلاد فرنگ اشون Echevin می‌گفتند . و (کلو)ها از میان خودیك‌نفرانتخاب می‌کردندکه از همه پیرتر و ریش‌سفیدتر و خواجه شمارتر یعنی بورژوا مآبتر بود. ایرانیان چنین کسی را «کلوتر» و عربان (شیخ الرئیس‌وفرنگیان Maire به معنی‌رئیس‌التجار و رئیس‌الرؤسا یا پیر بازرگانان می‌گفتند . این جمله نمایندگان و وکلای خلق آن بلد بودند.منزل هریك از این کلوها نظیر (مری داروندیسمان Mairie de larrondisement)بود یعنی‌ریاست‌کوی یا سرای‌کدخدا . ولی سرای شیخ‌الرئیس‌درحقیقیت هتل‌دویل (Hotel de Ville) بودکه اسناد مربوط به شهر و ملك و ملت درآنجا بایگانی می‌شد.عنوان شیخ‌الرئیس نظیر عنوان پرزیدنتPrérident بودوخواجه بوعلی‌سینا را به‌این مناسبت «شیخ‌الرئیس» می‌گفتند ، یعنی کسی‌که چندی به کدخدائی و (کلوتر)ی شهرری انتخاب شده بود . برای دانستن نام بعضی از نمایندگان به رساله‌های صاحب عبادو آثار باقیمانده از آن عهد و روزگار مراجعه باید کرد .

ابوسعید الجنابی که تاجری بود از مردم جنابه یا گنابهٔ خوزستان، **حکومت دموکراتیك لحسا** را بنیان گذاشت و با روش شجاعانهٔ خودبه سایر پیشوایان‌و رهبران جنبش‌های میهنی‌راه‌و رسم تشکیل حکومت‌های آزاد و ملی راآموخت که‌مهمترین این‌حکومتهاحکومت حقه(لژیتیم) و دموکراتیك خلفای فاطمی بود ، در افریقا و مصر و شام ، در عراقین حکومت آل بویه بودکه اولی‌راشیعیان‌اسماعیلی‌ودومی راشیعیان زیدی‌اداره‌و رهبری‌می‌کردند.

وهردوحکومت با روشی عادلانه باقرمطیان لحسار روابط سیاسی و بازرگانی دایر کرده بودند .

اولین پیشوای فاطمیان ابومحمد عبدالله المهدی در حدود سال (۸۷۴) به عشایر بربر ساکنان جبال اطلس افریقا پناه برد وروز یکشنبه ۲۷ اوت ۹۰۹ درشهر تجارتی مهم «سجلماسه» که مرکز تجار و معدن زر مغربی بود دعوی مهدویت کرد و به یاری تجار مزبور توانست حکومتی آزاد به وجود آورد . در ۹۱۲ وی در تونس بندر بزرگ مهدیه را بنا نهاد که شهر مزبور مانند قرطاجنه در عهد عتیق صاحب تمام مدیترانه شد و جنوب فرانسه و قسمتی از سوئیس را استعمار کرد . بعدها المعزالدین الله (۹۵۱ ـ ۹۷۵) وارث اوپس از تسخیر کامل مصر از چنگ عمال خلیفهٔ بغداد ، شهر قاهرهٔ قدیم راپهلوی «الفسطاط» بنیاد کرد ، و پایتخت خود را از مهدیه بدان جا انتقال داد . در سال ۹۷۰ دامنهٔ دولت فاطمی از مراکش تا فرات گسترش یافت . مبلغان و داعیان اسماعیلی که از آغاز به همهٔ بلاد اسلامی می‌رفتند در این دورهٔ بیش از پیش با استادی و مهارت بسیار به نقاط مختلف گسیل شدند و ضمن روشن کردن اذهان و افکار عمومی ، مردم را از روشنفکر و بازاری و برزگر به آزادی و گشایش و رهایش «وتبعیت از عقاید و آرای خوددعوت کردند.* المعزالدین الله

* پس از مرگ پیشوای اسلام بین مسلمانان بر سر جانشینی اختلافاتی ظهور کرد وعده‌یی حضرت علی (ع) را چون مردی پرهیزکار و پسر عمو و داماد پیغمبر بود شایستهٔ جانشینی می‌دانستند ولی مهاجر و انصار وقبیلهٔ قریش از جهة فداکاریهایی که درراه استقرار شریعت محمدی به‌خرج داده بودندخودرا شایستهٔ جانشینی می‌دانستند. شیعیان طرفدار علی بودند وازابتدای قرن هشتم میلادی (قرن دوم هجری) دشمنان بنی‌امیه همواره خود را به شیعیان نزدیك می‌کردند و پس از چندی به‌کمك آنها به تبلیغات وسیعی علیه بنی امیه دست زدند ، باید بدانیم که اسماعیلیان (قرمطیان) یك جریان مذهبی در داخل شیعیان بودند و فرقی که این جماعت باشیعیان داشتند این بود که اینها به جای ۱۲ امام به ۷ امام قائل بودند یعنی پسر امام جعفر صادق « اسمعیل » را امام هفتم می‌دانستند و سلسله‌ی امامان را باوی ختم شده می‌دانستند . مروج این فکر عبدالله بن میمون القداح بود وخلفای فاطمی مصر خود را ازاعقاب اومی‌دانستند، بعقیده‌ی دوزی Dozy و عده‌یی دیگر از مستشرقین عبدالله بن میمون یکنفر

در نامه‌ای که در سال ۹۷۲ به دولت لحسا فرستاد می‌نویسد داعیان و مبلغان مخفی ما درتمام حوزه‌های تبلیغاتی‌وجزیره‌ها حاضرند و به زبانهای مختلف عالم با مردم جهان‌سخن می‌گویند . این گفتهٔ المعزلدین الله کاملا صادقانه و مقرون به حقیقت است زیرا در همان ایام بود که داعیان اسمعیلی به‌اندلس و عراق عرب و قفج یعنی بلوچستان فعلی و سند یعنی هندوستان و بالاخره



ایرانی‌خالص بود و با ایجاد فرقهٔ اسماعیلیه می‌کوشیدتا هدفهای سیاسی خود را عملی کند.او یاران خود را از بین مانویان ، کافران ، بت پرستان و اهل علم و فلسفه جستجو می‌کرد و به مبلغین و «داعیان» فهمانده بود که در آغاز کار و شروع به تبلیغ و گفتگو با مردم حقیقت تمایلات خود را آشکار نکنند بلکه با مردم مدارا کنند و با هر کس به زبان مخصوص او صحبت کنند . مبلغین غالباً به صورت بازرگان و طبیب به خراسان و دیگر نقاط سفر می‌کردند و همینکه شخصی‌را مستعد تبلیغ و عضویت می‌دیدند به او چنین می‌گفتند « زینهار دست راست خود را دردست راست من بگذار و با سوگندها و پیمانهای ناگسستنی عهد کن که هرگز راز ما را فاش نسازی و به دشمنان ما هرکه باشد کمك‌نکنی و دامی در راه ما نگسترانی و جزحقیقت چیزی به ما نگویی ..» پس ازآنکه کسی به عضویت جمعیت پذیرفته می‌شد موظف بود که غیراز انجام تکالیف معین وجوهی به‌صندوق جمعیت بپردازد،کسانی که درمرحلهٔ اول‌لیاقت و شایستگی خود را نشان داده بودند می‌توانستند تامرحلهٔ هفتم ترقی نمایند ، سران‌این نهضت‌خواهان‌استقلال سیاسی‌بودندومی‌خواستند درپناه‌دین هرچه بیشتر مردم مستعد رابه‌سوی‌خودجلب کنند وبرای‌اینکه‌بتوانندعده‌ی‌بیشتری رادورخود جمع کنندباهر کسی‌به‌فراخورفهم‌اوسخن‌می‌گفتندبامردم‌باایمان‌ازتقوی‌وپرهیزکاری وباکسانیکه‌قوای دماغی‌نیرومند داشتندبا دلیل ومنطق‌وباعوام الناس ازعجایب‌و شگفتیها وبامردم‌مادی و لامذهب‌با روش‌فلسفی‌گفتگو می‌کردند ــ پس ازآنکه مریدان‌مراحل مختلف‌راطی می‌کردنددرمرحله‌ی‌ششم‌درمی‌یافتندکه رعایت‌فرایض مذهبی نظیر نماز و روزه ، حج ، زکوة وغیره بهیچوجه لازم نیست و بالاخره درمرحلهٔ نهم شخص کلیهٔ عقاید جازم و قطعی مذهبی را ازدست میداد وبه‌صورت فیلسوف متفکری فرزانه درمی‌آمد و در انتخاب روشهای گوناگون فلسفی‌آزاد بود چون رهبران فرقهٔ اسمعیلیه به پیروان خود آزادی بیشتری داده وکوشش می‌کردند که آنها را به حقایق زندگی آشنا سازند مورد شماتت وسرزنش مردم متعصب قرارگرفتند تا جائی‌که آنها را مرتد و خدا نشناس خوانده‌اند ، پیروان اسماعیلیه که در طول تاریخ به اسامی سبعی ، تعلیمی، ، فاطمی ، قرمطی ملاحده و حشاشین نامیده شده‌اند از برکت سازمان سیاسی و اجتماعی بسیار جالبی که‌بوجود آورده بودندموفق گردیدند مدت چهار قرن با حکومت بغداد و دشمنان آزادی و استقلال ایران جنگ، و مبارزه نمایند . «مترجم»

بخارا وکاشغر یعنی به ترکستان‌چین قدم نهادند وبه نبلیغ عقاید خودمشغول شدند . به همین جهت مردم به آنها تعلیمیان می گفتند .

ابن حزم (متوفی در ۱۰۶۴) که‌ازمرتجعان دست راست و مخالفان سیاسی آنها بود می‌نویسد که اسماعیلیان مانند قرمطیان اصول عقاید خود را که مبتنی بر ایدئولوژی‌غیر مذهبی است در همه جا منتشر می کنند . روایت عبدالکریم شهرستانی (متوفی) در ۱۱۵۴ در اجتماعات مخفی اسماعیلیان ۷ درجهٔ تعلیمی‌و رهبری موجودبود ، و هردرجه معلمها وآموزگارهای‌مخصوص داشت : مرحلهٔ اول و دوم را ممکن بود در یك سال گذرانید ، ولی برای طی هریك از درجات بعدی تادرجه‌ی ششم یك سال مدت لازم بود . فقطعدهٔ قلیلی از پیروان این مسلك سیاسی ومذهب عمرانی می‌توانستند به درجهٔ هفتم برسند . پس‌از ارتقاء به درجه‌ی هفتم ، شخص کلیهٔ معتقدات قشری و تعصب آمیز را رها کرده‌و تنهااز عقل‌واستدلال تبعیت می کرد. سران فرقهٔاسماعیلیه به پیروان خود جامعه شناسی می‌آموختند ، و با انتقاد از مذاهب و ادیان گوناگون به بیداری افکار کمك می‌کردند و سرانجام به مانویت خالص ،و آیین آسمانی چینی و ایرانی که در عین سادگی مبانی عقلانی داشت رجوع می‌کردند .

در قرن نهم در عالم اسلام تمایلات و مکاتب قضائی و حقوقی مختلفی وجود داشت که هر یك روش خاصی برای تأویل و تفسیر و تعبیر و تکامل حکومت و قوانین اسلامی پیشنهاد می‌کردند . در میان این مکاتب آنها که منحصراً دعاوی علمی و نظری داشتند دوامی نیافتند و مانند « اوزاعیان » و «ثوریان» به‌کلی برافتادند و مردم از پی آنها نرفتند ، ولی آنها که برای به‌کرسی نشاندن عقاید خود ازروش تبلیغی پیروی می‌کردند و راههای عملی به مردم می نمودند به زودی مقتدر شدند و بنیانگذار احزاب و جمعیتهای مهم سیاسی گردیدند و تشنگان گشایش و رهایش ، گروه گروه از آنها پیروی کردند .

در بین احزاب‌واجتماعات این دوره حنفیها که‌بیشتر درایران‌پراکنده بودند و شافعیها که اکثراً در شامات و فلسطین متمرکز بودند ، جناح‌راست را تشکیل می‌دادند و درجناح اعتدالی ظاهریان بودند که بنیانگذار جمعیت آنها ابو داود اصفهانی بود (متوفی در سال ۸۸۳) که‌مدتی دراز درمنطقهٔ

قدرت آل‌بویه به‌نشر افکار خود مشغول و تنهاجمعیتی بود که توانست‌مدتی دراز اختیار حکومت را به‌دست گیرد . این جمعیت با تمایلات قاطع خودو با اینکه طرفدار عرف و عادت اسلامی بود ، با افکار مترقیانه و منطق و و استدلال مخالفتی نداشت و در حقیقت (رادیکال) بود . مالکیان دست راستی و ارتجاعی بودند ، به همین جهت حکومت فاطمی مصر شافعیها را بر ایشان‌ترجیح می‌داد و به‌مالکیان مجال رشد و پیشرفت نداده لذا خواه و ناخواه مالکیها به اندلس که مانندسایر مستعمرات اسلامی‌منحط و عقب‌مانده بود روی آوردند . معهذا اندلسیان هم سرانجام از قرن یازدهم به بعد ، به تدریج به‌اصول دموکراسی آشناشدندو حتی درقرطبه‌و اشبیلیه* هم‌دوجمهوری به طرز ایران تشکیل گردید .

بالاخره حنبلیها جناح افراطی راست را دربغداد به وجود آوردندو هم آنها بودندکه باعقاید قشری وجامدخود مشکلاتی درراه اجرای نقشه‌های مترقی‌عصر بورژوازی‌اسلامی(۹۵۵-۱۰۵۵میلادی) به‌وجودآوردند. این‌مکتب که پیروان خودرا ازبین عقب‌مانده ترین و بی‌استعداد ترین افراد جامعه برمی‌گزید ، دشمن بی‌امان آزادی فکروسعادت فردی بود و به‌همین‌مناسبت درنتیجه‌ی‌اقدامات‌جنون‌آمیز و دور از منطق ، نامی زشت از خود به یادگار گذاشت،حنبلیها عاقبت‌الامر پس‌ازسال ۱۱۵۷ که اشاعره ونواصب** مرتجع حکومتهارا به‌دست گرفته بودندبه‌روی‌کار آمدند ومدت ۱۵۰ سال مردم زیرفشار اندیشه‌های ارتجاعی آنها بودند*** درآن‌دوره ترکمنهامقدمات رشدارتجاع

---

* شهرسویل‌در اسپانیا .

** اینان درصفحه‌های آینده معرفی می‌شوند .

*** اشاعره ونواصب،پیرو سنت وجماعت بودند یعنی در همهٔ امور از نص قرآن وسنت و روش پیغمبر وجانشینان بلافصل او پیروی می‌کردند ، درحالی‌که معتزله و قدریه به‌تأویل و تفسیر آیات معتقد بودند و در مسائل مختلف مذهبی ، فقهی و اجتماعی از عقل و منطق و استدلال تبعیت می‌کردند. در فاصلهٔ بین خلافت مأمون و متوکل یعنی از ۱۹۸ تا ۲۳۲ هجری جمعیت معتزله به‌اوج قدرت‌رسید مأمون‌خود با فلسفه وعلم‌کلام‌آشنایی داشت وبه‌فرقه‌های مختلف مذهبی اجازه می‌داد که با یکدیگر بحث و گفتگو کنند او می‌گفت که من میل دارم‌که غلبه برخصم با برهان و دلیل باشد زیرا غلبه با زور و قدرت ناپایدار وبی دوام است ولی غلبه با حجت و دلیل را هیچ‌چیز نمی‌تواند از میان‌ببرد ، مأمون در بحث‌و گوش دادن به حرف مخالف و استماع دلیل ←

فئودالیزم را ازنو در عالم‌اسلام فراهم کردند ، چنانکه سلطان سنجر در یك روزفرمان هفتاد تیول واقطاع را توقیع کرد . ازطرفی ازقرن‌دوازدهم به‌بعد، احزاب وجمعیتهای مختلف ، نهضت عقیدتی قدیم خود را از دست دادند و با اجرای شعائر و آداب مذهبی (خواه مذاهب دست راست خواه مذاهب دست چپ) به‌صورت طبقات‌و عناصر بی‌روح وغیرمتحرکی درآمدند ، و روحانیون آنها در ردیف فئودالیزم مغولی قرار گرفتند . وما امروز بازماندگان این جمعیتها را در کشورهای‌عربی و هندوستان مشاهده می‌کنیم جمود و تحجر دراسلام از دورهٔ ترکمنان و مغولان آغاز شد .



خصم نهایت تحمل را داشت ولی از دورهٔ متوکل وضع دگرگون گردید ، این خلیفهٔ مستبد نه تنها معتزله ، بلکه پیروان مذاهب یهود و نصاری و متفکرین و فلاسفه را تحت فشار شدید قرار داده و به دوران آزادی فکر و توسعهٔ علوم ودانشها پایان داد . برای آنکه خوانندگان به اختلاف عظیمی که بین عصر متوکل و دوره‌های قبل وجود داشت واقف‌گردند کافی است یادآور شویم که‌در قرن سوم هجری شخص دانشمندی معروف به ابن‌الراوندی (متوفی سال ۳۴۵ هجری)که به‌گفتهٔ ابن خلکان ۱۱۴ تألیف داشته معلوم نیست به چه علت ملحد شده و درمخالفت اسلام‌کتب زیاد نوشته است و دریکی از کتابهای خود تمام موحدین را ردکرده ونیزکتابی در رد قرآن نوشته است که نام آن « فرید » است حتی اوبه‌تمام انبیاء اعتراضات وحملاتی‌کرده است بـا این‌حال و با تمام این‌کارها نه‌او راکشتند ونه‌کبفر دادند دردوره‌ی متوکل اشاعره (که‌ازروحانی مرتجعی به‌نام‌ابوالحسن اشعری پیروی‌می‌کردند) روی‌کارآمدند و«نقل» را بر «عقل» ترجیح دادند به عقیده‌ی اشاعره هیچ چیز فی‌نفسه خوب یا بدنیست‌شارع هرچه راگفت خوب است خوب می‌شود و هرچه را بدگفت بد می‌شود به عقیدهٔ آنها خدا می‌تواند حکم به امر محال بدهد و درعوض عبادت به بندگان خود عذاب و درمقابل‌گناه جزای خیر بدهد واگر اینطورکرد بی‌انصافی نیست ولی معتزله می‌گفتند این حرفها درست نیست و خدا بر امر محال نمی‌تواند حکم بکند و قادر نیست که جزای نیکی را بدی بدهد واگرکرد ظلم و بی انصافی است .

شبلی پاکستانی در تاریخ علم‌کلام به اختلافاتی‌که بین اشاعره و معتزله وجود داشته است اشاره می‌کند و می‌نویسد « یك دفعه شخصی به ابوالهذیل (از معتزله)گفت که درقلبم راجع‌به‌قرآن شبهات چندی است که بهیچوجه رفع نمی‌شود . اولا آیات عدیده‌یی است‌که باهم متناقض می‌باشند و دیگر در بعضی آیات غلطهای نحوی وجود دارد . » ابوالهذیل بدون اینکه اوراکافر و زندیق



در سالهای پیش در نتیجهٔ سختگیری و روش افراطی خلفا زمینه برای رشد افکار معقول و منطقی فراهم شده بود ، تجار و بازرگانان یا بورژواها که نخست‌اجتماعاتی مخفی و مکتوم داشتند ، پس‌از انقلاب علیه مقتدرعباسی، حکومت را به دست گرفتند و مدت ۱۵۰ سال فرمانروای بلا منازع ممالك اسلامی‌شدند . درآغاز این‌دوره‌بورژوازی معتزلی ، عدالت و مساوات‌اجتماعی کمابیش حاکم بود،ولی ازسقوط بورژوازی بزرگ ، عصر انحراف و اجحاف فرا رسید ، یعنی دراواخر دورهٔ بورژوازی ، بدون توجه به ارزش و شخصیت حقیقی‌افراد، بورژواهای کلان تمام مقامات وسمتهای مهم‌رادر اختیار«مؤمنین‌ا و طبقات ممتاز » قرار دادند و طبقه‌سوم یاطبقهٔ فرودین جامعه رامحروم‌نگاه داشته بودند .

در این دوره امیران و ملوك با تحمیل مالیاتهای‌نامشروع و غیرقانونی و جریمه‌ها و عوارض گوناگون ، حکومت بالنسبه دموکراتیك قرن دهم را،



خطاب‌کند با بردباری در رفع شبهات‌اوکوشید درحالیکه محدثین یعنی اشاعره واهل سنت حاضر به بحث و گفتکو نبودند و اگر کسی از آنها می‌پرسید که خدا جسم نیست‌چگونه ممکن است به عرش متمکن باشد در جواب می‌گفتند «الکیف مجهول‌والسوال‌بدعة » کیفیت امر مجهول و پرسش هم بدعت است و سؤال کننده ناچار خاموش می‌شد واگر اشخاص کنجکاو و دقیقی پیدا می‌شدندو از اشاعره مسائل غامض مذهبی را سؤال می‌کردند آنها چون قادر نبودندجواب قانع‌کننده‌ای بدهند پژوهنده را ملحد و کافر می‌خواندند . درحالی‌که ملحدین و زنادقه اصولا به‌هیچیك از ادیان و مذاهب معتقد نبودند و فقط از علم و عقل پیروی می‌کردند حسن رازی در تبصرة العوام اصول عقاید مادیون را چنین بیان می‌کند «... بدان‌که این قوم ... جمله شریعتهاودینهای رسل و اخبارگور وعذاب وحشر و نشر و حساب و ترازو و صراط و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب وملائکه‌وملك‌الموت همه را محال وهذیان دانندوگویند که‌کتب رسل‌سخن ایشان است وهرکه را بدین‌چیزها که یادکردیم ایمان بود اوراجاهل‌خوانند و گویند **رسولان جمله حکما بودند .**» همانطور که نویسندهٔ تبصرةالعوام متذکر شده پیروان مکتب مادی از دیر باز جز به مادیات وامور محسوس و معقول بهیچ چیزدیگر توجه نمی‌کردند و می‌گفتند چه لازم است‌که انسان هر چه که مربوط به ماده ووجود است به ماوراء الطبیعه منسوب نماید و در حل وفصل مشکلات زندگی به جای استمداد ازسعی وعمل و عقل و استدلال ازقوای نامرئی ونامحسوس کمك بخواهد . «مترجم»

در آغاز قرن یازدهم به‌ارتجاع متمایل گردانیدند . گروهی از آل‌بویه در فارس هوس تیول واقطاع کردند و املاك عمده را متصرف شدند حرص وآز و نقض قوانین بیش ازپیش در رژیم حکومتی شیوع یافت . در نتیجهٔ این احوال عکس العمل شدیدی از طرف عناصر چپ و ناراضی و زنهاریان (اهل ذمه) فقیر و قشر محروم ملل تابعهٔ اسلامی به ظهور رسید . آنها نیزمانند مسلمانان فقیر می‌گفتند باید تمام «بدعتها» را بر انداخت واز روش پیشوایان قدیم پیروی کرد.

پس‌ازچندی **اشاعره** سربلند کرده به نشر افکار خود مشغول شدند . اینان که پیرو ابوالحسن اشعری (متوفی در ۹۳۵) و ازدست راسترین فرقه‌های آن زمان بودند، معتزله را که آل بویه ازآنان بود بدنام ساختند وآنهارا به عوامفریبی و دورویی تهمت زدند . این تهمت در اذهان وافکار مؤثرافتاد. کلانتر و سردارصوفیان دست راست، امام‌محمد غزالی (۱۰۵۸–۱۱۱۱) ازلحاظ فکری و ایدئولوژیکی ، وکلانتر و سرکردهٔ رجال دست راست ، خواجه نظام‌الملك (مقتول در ۱۰۹۲)، ازلحاظ سیاسی و اداری، به یاری این نهضت ارتجاعی برخاستند . اشعریان‌گوناگون با استادی تمام برای‌انجام مقاصد سیاسی‌خود ازنیروی جوان غزان یاترکمنهااستفاده‌کردند، وآنهارا به‌غارت‌کردن عالم اسلام دعوت‌کردند. این‌قوم را باآنکه ازجهات فکری چند قرن از دیگر اقوام مشرق عقب بودند ، نمی‌توان به‌کلی وحشی و دور ازتمدن شمرد .

غزها ازسال ۱۰۳۷ تحت حمایت ورهبری اشعریان مرتجع، ری و عراق عجم را متصرف شدند وبورژواها را چاپیدند ودرسال ۱۰۵۵ بغداد را ازچنگك فاطمیان مصر درآوردند و به حیطهٔ نفوذ خود افزودند و پنداشتند که اصول اسلامی قدیم را باردیگر زنده و احیا می‌کنند ، درحالی‌که عملا باقتل و خونریزی اصول ظلم و استبداد را برقرار کردند . طغرل بیك (۱۰۳۷–۱۱۹۳) پیشوای نظامی‌این‌جماعت برای‌نخستین‌بار درعمران‌اسلامی قرون وسطا خودرا **«سلطان»** نامید و جانشینان او نیز خودرا سلطان یعنی امپراتور خواندند . املاك بورژوازی را غصب ومیان خود تقسیم‌کردند ودر دوران فرمانروایی به کشتارهای فجیعی دست زدند ، و برای‌آنکه معتقدات ترکمنی و سخیف و ارتجاعی خودرا برمردم تحمیل کنند ، درهرشهر صدها چوبهٔدار به منظور قتل بقایای بورژواهای بزرگ و فلاسفه نصب کردند . فخرالدین اسعد گرگانی درمقدمهٔ ویس و رامین قتل و غارت موطن خود

یعنی گرگان ، وقلع وقمع بورژوازی آن را که به دست طغرل و بهفرمان‌او اجرا شد دراین ادبیات می‌ستاید :

چوروایتهای سلطان را بدیدند — چو دیو از نام یزدان در رمیدند
ازآن دریاکه‌آنجاهست افزون — وزیشان ریخت سلطان جهان‌خون
کنون یابند آنجا بر درختان — به جای میوه مغز شور بختان

می‌توان گفت که فخر گرگانی برای چند درهم صله وجایزه ازیك‌مشت ترکان خونخوار وصحراگرد و بی‌تمدن که طبقهٔ بازرگان و بورژوا و فاضل مملکتش را نابود کردند ، بااین چند بیت بی‌بو وبی‌خاصیت تمجید می‌کند وتوحش آنها را می‌ستاید قبلا تملق‌گویی (غضائری) خائن را نیز دیدیم . به محمود غزنوی گفتند تو که شعرای درجهٔ اول را درغزنه جمع کرده‌ای ، چرا یك پیل بار پول نقد به غضائری می‌دهی که شعر او سست و پست‌است . گفت من بااین پول قصیدهٔ سست غضائری‌را نمی‌خرم ، بلکه استقلال آل‌بویه واحرار ری را می‌خرم ووقتی‌که روحیهٔ رازیان ضعیف شد و ری را تسخیر کردم ازغارت شهرری بیش‌ازهزار پیل بار پول نقد به‌کف می‌آورم . او در ماه مه ۱۰۲۹ نقشه‌ی خودرا عملی کــرد و هزاران برابر پولهایی را که به‌خائنان ری وشاعران‌کج طبع‌بیشعورداده بود از بورژوازی وغیر بورژوازی شهرری به شکنجه بیرون‌کشید. شعرای دورهٔ غزنوی وسلجوقی تقریباً همگی متملق وچاپلوس وبی‌حیثیت بودند ، تنها دراین میان فردوسی وناصرخسرو که شیعی وطرفدار آزادی وآبادی مانده بودند ، استثنا هستند * بزرگترین

---

* ناصر خسرو قبادیانی متوفی درسال ۴۸۱ هجری‌که عمر پر ثمر و گرانمایه‌ی خود را در راه مبارزه با تعبد و تقلید و ظلم و جور ستمگران زمان سپری‌کرده است خطاب به مرتجعین عصر خود می‌گوید ،

نام نهی اهل علم و حکمت را — رافضی و قرمطی و معتزلی
علم وعمل مذهب‌من‌است وتومی — علم نجویی که گاو بی عملی

درجای دیگر به مخالفان ودشمنان خود می‌گوید :

رنجیت نبود تاگمانت — این‌بودکه من چوتوحمارم
از دورنگه‌کنی سوی‌من — گویی‌که یکی گزنده مارم

ناصر خسرو در اشعار زیرآراء متناقض و غیر منطقی ائمهٔ اربعه‌یعنی امام‌شافعی ، حنبلی ، حنفی ومالکی را به باد انتقاد می‌گیرد ومی‌گوید :

شافعی‌گفت‌که شطرنج مباحست مدام
کج مبازیدکه جز راست نفرموده امام
بوحنیفه به از او گوید در باب شراب
که زجوشیده بخور تا نبود بر توحرام

←

مداح غارت و غارتگری «فرخی» بود که اگر دیوان اورا به دقت بنگرید شرم‌آور است ، یعنی همه‌جا ازقتل و غارت عباد و بلاد تمجیدکرد ، وغارت وخرابی را ستود واعمال مشتی‌گانگستررا عین دین و ایمان معرفی‌کرد:

خلاف تو کرده است مأمونیان را — به ارگ و به تاق سپهبد مجاور
خلاف تو رانده است یعقوبیان را — ز ایوان سام یل و رستم زر
خلاف تو مالید گرگان جیان را — به جوی هزار اسب و دشت سدبور
خلاف تو برکند سامانیان را — ز بستانها سرو و ازکاخهای در

و همهٔ اینها اشارت به غارتهای تجار خوارزم و سیستان و جرجانیه و مرو و دیگر دیار اسلام است ، حتی دربعضی جایها آرزوی قتل و غارت شام و مصر می‌کند :

ژنده پیلان کز بر دریای سند آورده‌ای
سال دیگر بگذرانی از لب دریای نیل
قرمطی چندان‌کشی کزخونشان تاچندسال
چشمه‌های خون شود دربادیه ریگ مسیل
تا ز جامه سوگواران بر زنان مصریان
همچو زرّ بخشش تو مست گرداند کفیل
راست پنداری همی بینم که بازآیی زمصر
در فکنده درسرای ملحدان ویل و عویل
وان‌سگ ملعون‌که خوانند اهل‌مصراورا عزیز
بسته و خسته به غزنین اندر آورده ذلیل

بالاخره در سال ۱۰۳۸ شاعر حریص ، عیاش، چاپلوس و بدنهاد در حال عزل و حرمان سر در نقاب خاك‌کشید وخونریزیها و غارتهایی را که آرزو داشت شاگردان محمود غزنوی یعنی (سلطانهای) ترك در قرون بعد عمل کردند و شهر قاهرهٔ قدیم درسال۱۱۷۱ درزمان صلاح‌الدین به تصرف ترکمانها درآمد، واین‌قوم خونخوارباردیگر گروهی‌از بزرگان بورژوازی

→

حنبلی گفت‌که گر آنکه به‌غم درمانی
پستهٔ بنگ تناول‌کن و سرخوش به‌خرام
گر کنی پیروی مفتی چارم مالك
او هم از بهر تو تجویز‌کند وطی غلام

«مترجم»

مصر را دار زدند و کتابهای حکمت و علوم و فلسفه را در آتش سوختند و مغازه ها و انبارهای تجار را چاپیدند ، چه‌مدتها بود که‌حکومت آزاد منشانهٔ خلفای فاطمی مصر در سراشیبی انحطاط سیر می‌کرد . خلیفهٔ فاطمی حاکم بامرالله (۹۹۶-۱۰۲۱) فرمانروای سبکسار مصر به‌منظور عوامفریبی نه‌تنها مسیحیان و یهودیان ، بلکه تمام عناصر چپ و انقلابی جهان اسلامی ، یعنی اسماعیلیان حقیقی قدیم را از خود ناراضی و منزجر کرد. درنتیجهٔاین احوال فرقهٔ جدید و عجیب و نوظهوری به نام «درزیه» یا «خیاطان» به‌وجود آمد. ناچار اسماعیلیان دست راست رئیس فرقه رامخفیانه به‌قتل رسانیدند و شهرت دادند که به‌آسمان رفت .

پس‌از قتل او جانشینانش ، فقط از عنوان خلافت بر خوردار بودند و اداره‌ی حکومت مصر عملادر دست اشراف و بزرگان بی انصاف بود و خلفا و جانشینان‌خلیفهٔشیعه‌بازیچهٔ دست اشراف و متنفذین محلی بودند و «برادران دینی » که‌در مناطق دوردست می‌زیستند نیز باحکومت مصر سردشمنی‌داشتند. درنتیجهٔ این اوضاع درسال ۱۰۷۳ یك‌نفر غلام رومی بدرالجمالی* به‌عنوان دیکتاتور برای نجات کشور، زمام اموررا به‌دست گرفت.

این مرد ارمنی ، جوانان قاهره را متحد و متشکل کرد و با ایجاد جمعیت «فتوه»تصمیم گرفت باهمکاری‌نظامیان‌به‌جنگ ملکشاه و ترکان‌سلجوقی و فاتحان آنی و دارالملك بقراطیان (۸۵۵-۱۰۷۹) و ملاذجرد (۱۰۷۱) برخیزد .

در سال ۱۰۸۰ مأمورین انتظامی عمیدالدوله ، نخست وزیر ترکمن بغداد ، عده‌ای ازافراد این جمعیت را که اکثر جوانان و پیشاهنگان بودند توقیف کردند . ازجمله یك‌شاگرد نانوا ، یك شاگرد ماهوتفروش و عده‌ای جوان دیگر به‌چنگ مأمورین افتادند ، و به‌وسیلهٔ دستگیر شدگان سوابق و دفاتر این جمعیت مخفی کشف شد و معلوم گردید که مرکز فعالیت سیاست آنان شهرقاهرهٔ قدیم است و از آنجا این عده برای انجام (شنقصه) وظایف محوله، به‌نقاط مختلف دیار سلجوقیان وعباسیان اعزام شده‌اند . محل‌ملاقات این جوانان در مسجد جامع (براثا) زیباترین محلات بغداد بود . حکومت سلجوقیان آنها راپس‌از دستگیری به‌تهمت جاسوسی محکوم و مصلوب کرد. درآن روزگار چپترین و انقلابیترین عناصر جهان اسلامی برای‌مبارزه

---

* فرمانده کل‌قوا ووزیرفاطمیان مصربرای کسب اطلاعات بیشتربه‌دائرة‌المعارف فارسی ص۳۹۵ مراجعه کنید .

با ترکمانان و غزان در کوهها و مناطق صعب العبور ایران موضع گرفتند و در شگنان و بدخشان بلخ و قهستان خراسان و قارن کوه قومس و دیلمان و قفقاز آشیانه‌های تاریخی قدیم‌را برای جنگ بادشمن بر گزیدند. پیشوای معروف این جمعیت **حسن صباح** (متوفی در ۱۱۲۴) بود که از سال (۱۰۹۰) درکوههای‌الموت (یعنی همان منطقه‌یی که‌زیدیان بدان پناه‌بردند و اسفار بن‌شیرویه خزانه‌ی خودرا که‌سرمایه‌ی دیالمه شد آنجا نهاده بود) بار دیگر به ساختن استحکامات و قلاع مشغول شده بود ـ جبال رودبار از ناحیهٔ دیلمان که‌در جنوب غربی دریای خزر قرار گرفته است و منشأدیالمه بود بار دیگرمقر فرماندهی حسن‌صباح شد و او از آنجا به وسیلهٔ مأمورین آزمودهٔ خود به خرابکاری و کشتار در دستگاه سلجوقیان و درسراسر حوزهٔ مسلمین مشغول شد.

حسن بااقدامات خود بار دیگر نهضت قرمطیان را تجدیدکرد وجمعیت فداییان را به وجود آورد. غیر از حسن صباح که سمت پیشوائی جمعیت‌را داشت، هر گروه و دسته یا «بیت» از فدائیان، یك‌نفر پیشوا و مبلغ داشتند «فدائیان حسن» برای آنکه بتوانند بابزرگان روزگار نزدیك شوند خرقه‌و لباس کبود صوفیان‌در بر می‌کردند. صوفیان‌از سال ۱۰۷۵ درنتیجهٔحمایت و تقویت مرتجعین زمان به‌تدریج‌رو به فزونی نهادند و در همه جا صومعه‌ها و خانقاهها برپا کردند وپایگاه روحانی ترکمنها شدند. و از اصل، همین صوفیه و شافعیان اشعری مسلك حدودخراسان، تراکمه، و غزها را وارد میدان‌کرده بودند. تراکمه هم صوفیان را می‌پروردند و مورد حمایت خود قرارمی‌دادند. در قرن‌دوازدهم‌از طرفی تعداد تکیه‌ها یعنی خانقاه‌ها به میزان قابل‌توجهی افزایش یافت و ازطرف دیگر فدائیان وچاقوکشان، گاه‌و بی‌گاه از محل اختفا و آشیانه‌های خود به درون مسجدها وکاخها سرازیر می‌شدند تا دشمنان سیاسی و اجتماعی خود را باکارد از پای درآورند. هر گاه‌یکی از فدایان دستگیر می‌شد، از طرف دولتمندان به شدت مجازات می‌گردید. مأمورین صلاح‌الدین ایوبی موفق‌شدندکه درسال ۱۱۹۱ شهاب‌الدین‌سهروردی و یاران «زندیق» او را دستگیر کنند، این پیروزی در نظر وزرای او از جنگ صلیبی و خارج کردن بیت‌المقدس از دست مسیحیان بسیار مهمتربود.

در اواخر قرن‌دوازدهم حکومت ترکمانان سلجوقی روبه تجزیه نهاد. تازیان باراهنمایی جنگاوران ترکمن، به عزم تسخیر بلاد روم و دورکردن فرنگیان وصلیبیان‌به تجزیهٔ دولت سلجوقی مددرسانیدند، یعنی پس از آنکه

از ترکان سلجوقی برای نیل به مقاصد سیاسی خود استفاده کردند ، در فرو پاشیدن دستگاه سلجوقی و تضعیف آن نیز کوششها کردند .

روی کار آمدن الناصرلدین‌الله (۱۱۸۰ - ۱۲۲۵) به دستگاه فرسودهٔ خلافت حیاتی نوبخشید . صلاح‌الدین ایوبی بزرگترین شخصیت سیاسی آن دوران است که‌کار او از سال ۱۱۶۹ تا ۱۱۹۱ ادامه یافت . او بود که مصر را تسخیروحقانیت خلافت بغداد را برمردم تحمیل‌کرد ، و برای پیش بردن نقشه‌های سیاسی خود فعالیتهای فدائیان را مورد تحسین و ستایش قرار داد. در سال ۱۱۸۳ به تقلید و به هوای دستگاه مصریان‌جمعیت فتوت وسازمانهای مشابه‌دیگر به وجودآورد،چنانکه سنیها نیزازسال ۱۱۲۰ جمعیت (اصحاب۔ الراو المیم) را تشکیل دادند. رؤسای این جمعیت **شلوار فتوت** (سراویل الفتوه درتن می‌کردند وغالباً خود خلیفهٔ‌بغداد الناصرلدین‌الله این‌شلوار رابه آنها اهدا می‌کرد .

در همین ایام بود که خداوند جلال‌الدین حسن نومسلمان (۱۲۱۰- ۱۲۱۴)پیشوای‌فدائیان‌الموت‌با احترام فراوان ازطرف خلیفهٔ بغداد پذیرائی شد (۱۲۱۱) و خلیفه او را برسلطان محمد خوارزمشاه در سفر حج رجحان نهاد ، چنانکه‌خوارزمشاه سخت برنجید و در صدد خلع‌کردن خلیفه برآمد. صلاح‌الدین ایوبی‌باپیشوای فدائیان شام‌رشیدالدین‌سنان از در دوستی وسازش درآمد و حاضرشدکه‌سازمان‌تعلیماتی و جاسوسی خود و عده‌ای ازچاقوکشان و عمال‌زیر دست‌وتعدادی‌ازکبوتران نامه‌رسان خود را در اختیار صلاح‌الدین ایوبی بگذارد .صلاح‌الدین به دستیاری این عناصر وآلات به تحکیم موقعیت خود توفیق یافت و توانست از نقشه‌ها و تدبیرهای دشمنان، قبل‌از موقع مطلع شود . به همین جهت عده‌ای از مردم جاهل و بی‌خبرگمان بردند که خلیفه نهانی با اجنه ارتباط دارد . برروی هم‌اتخاذ این تدبیرها از جهت پیشرفت سیاسی سودمند افتاد و در جبههٔ غرب‌کار صلیبیان‌که دشمن صلح‌وآشتی‌بودند، منتهی به شکست شد .

فردریك‌دوم (۱۲۲۰-۱۲۵۰) بزرگترین‌پادشاه‌مسیحی اروپا باتازیان در مجمع اتفاق ملل شرکت جست (۱۲۲۹) در آن دوران بیت‌المقدس نقش سازمان ملل امروز را ایفا می‌کرد و مرکز اتحادیه‌ی ملل بود .

ولی در منطقهٔ شرق تحریکات دستگاه منحط خلافت ، چنگیزخان رابا خوازمشاهیان در انداخت‌وآن مردم‌خونخوار و لشگر تاتار را به سوی‌مغرب کشانید ودر نتیجهٔ این‌جنایت و سوء تدبیر سرانجام دستگاه فرسودهٔ خلافت عباسی نیز برچیده شد .

فصل دوم

تشکیلات اداری

در قرن دهم خلیفهٔ عباسی معتضد (۸۹۲ ـ ۹۰۲) یك سازمان نخست‌وزیری یا وزارتخانهٔ کل کشور ، برای سراسر امپراتوری اسلامی برگزید. تا قبل از این تاریخ هراستان یك حکمران و یك تشکیلات اداری خاص خود داشت ، ولی پس از تعیین دستگاه نخست وزیری ،کلیهٔ مسئولیتها و به‌خصوص توجه به اوضاع داخلی عراق به‌عهدهٔ نخست‌وزیر محول‌شد. وزیرجنگ‌چندین دفترخانه داشت که یکی دفترخانهٔ مخارج خلیفه‌بود که عده‌ای عضو داشت ، ولی دفتر خزانه‌داری کل کشور ، عدهٔ بیشتری کارمند داشت، علاوه براین، ادارهٔ مهمی برای رسیدگی به‌امور ملل غیر عرب و وزارتخانه‌ای برای‌تأمین ارتباط وجود داشت که دیوان رسائل وابستهٔ به آن بود و به کارهای سیاسی رسیدگی‌می‌کرد. دراین دیوان‌سوابق وپرونده‌های ملتهای مختلف تابع خلافت بغدادگردآمده‌بود. مسئول‌این‌دیوان‌درواقع عمل‌یك‌وزیر امور خارجه رااانجام می‌داد . وزارت پست عبارت‌از یك رشته تشکیلات مخفی بودکه عده‌ای مأمور مخصوص داشت‌که به نام چشمهای حکومت (عین‌ها . اعیان) ناظر اوضاع هر منطقه بودند و منظماً گزارشهای مشخص و دقیقی از اعمال اشخاص و اوضاع عمومی منطقه و قلمرو خود به مرکز خلافت می‌فرستادند .

این وزارتخانه یا دیوان ، کار وزارت تبلیغات را نیز به عهده داشت، وعده‌ای از قصیده‌گویان‌که درحکم روزنامه‌نگاران‌آن دوره بودند مکلف‌بودند که باتوجه‌به اوضاع‌و مصالح‌حکومت وقت ، مردم را به دلخواه دولت‌سرگرم

کنند ، و از احوال کشور باخبر سازند. خلیفه غیر از دفتر مخصوص خود ، دفاتر و دیوانهای دیگری را نیز تحت نظر داشت .

حساسترین اداره‌ها یعنی مهرداری خلیفه، دستگاه برید و ارسال مراسلات رسمی ، سازمان ضرب مسکوکات ، و دیوان صدقات زیر نظر مستقیم خلیفه کار می‌کرد و نخست وزیر را در آن به هیچ وجه دخالتی نبود .

درقرن دهم درسازمانهای حکومتی عدهٔ کثیری کارمند مشغول کار بودند ومشغلهٔ دولت بسیار زیادتر شده بود درشهر کوچك **رقه** درکنارفرات درحدود سال (۸۴۳) ازوجود یك قاضی ، یك تحصیلدار یاعامل ، یك فرمانده ساخلو یا شحنه ، یك مأمور پست یا صاحب البرید ، یك پیشکار منطقه ، یك فرمانده ژاندارمری نام می‌برند، بدون اینکه ازکارمندان زیردست آنان سختی به میان آمده باشد.[۲۸]

در دورهٔ پس از انقلاب هرنخست وزیری به دارو و دسته و حزب سیاسی خود بستگی داشت ، همینکه نخست وزیر جدیدی به روی کار می‌آمد ، تمام مشاغل مهم برحسب میل و ارادهٔ او به شاگردان ودوستان وبستگانش محول می‌گردید . تمام افراد فرقه‌ها و احـــزاب سیاسی منتظر بودند که به یاری دوستان خود که به زمامداری رسیده‌اند موقعیتی کسب کنند. به عقیدهٔ آدام مز Mez (مورخ) وضع آن روز دستگاه خلافت ، ماننـــد وضع سیاسی امریکا قبل از آغاز جنگ جهانی بود زیرا درآن دوره درامریکا نیز افراد برجستهٔ احزاب منتظر بودند که حزب و دستهٔ آنها حکومت را به دست بگیرد ، تا درسایهٔ قدرت زمامداران حزبی شغل مهمی به آنها رجوع شود. نبایدازنظردور داشت که این تغییـــرات فقط در پایگاهها و مقامـــات مهم مملکتی رخ می‌داد وکسانی که کار غیرمهمی به عهده داشتند ، همچنان درمقام خود باقی می‌ماندند وتابع تغییرات سیاسی نبودند ، یعنی کارمند وزارتخانه محسوب می‌شدند .

عضدالدوله ، برای تقویت یاران خود ، تصمیم گرفت که به کارمندان دولت حتی درایام مرخصی حقوق بپردازد. لیکن قبل ازتسلط فاطمیان بهشت حقیقی مستخدمین دولتی شهرقاهره بود ودرآن دوره نورچشمیها وشخصیتهای متنفذ را برای احراز مقامات مهم به آنجا می‌فرستادند . نردبان رتبه‌های متصوفان پیچ و خم زیاد داشت، ولی کارمندان، حقوق کافی می‌گرفتند. درشهر فسطاط یا قاهرهٔ قدیم نیز ماننـد بغداد حساب دقیقی درکار بود و کارمندان برحسب موقعیت ومقامی که داشتند حقوق می‌گرفتند :

مثلا نخست‌وزیر هرماه پنج هزار مثقال طلا، وزیر دارائی یا صاحب دیوان ۱۲۰ مثقال طلا ، و معاون او صد مثقال طلا ، پیشکار ۷۰مثقال طلا ویك مأمور درجهٔ اول درآغازکار ۳۰ مثقال طلا درماه حقوق می‌گرفت*

* **سازمانهای اداری در ایران** پس از آنکه شاهنشاهی ساسانی در سال ۶۴۱ میلادی به دست تازیان از پای در آمد در حدود دوقرن مردم ایران‌زمین ازنعمت استقلال سیاسی‌بی‌نصیب‌بودند .پس از روی‌کارآمدن‌حکومت صفاریان (۲۴۵ـ۲۹۰)استقلال ایران بار دیگر تجدید گردید ما از تشکیلات سیاسی و اداری حکومت‌صفاریان اطلاعات زیادی نداریم‌آنچه مسلم است یعقوب لیث و برادرش عمروچون از میان‌مردم‌برخاسته بودند چندان‌دراندیشهٔ ایجاد در باری مفصل نبودند ظاهراً یعقوب جز یك دبیر رسایل به نام محمد وصیف و یك حاجب و عده‌یی‌مأمورین دیوانی و ایلچی‌و غلام تشکیلات دیگری نداشته است . از دورهٔ سامانیان (۲۶۱ ـ ۳۸۹)یعنی پس از روی‌کار آمدن اسمعیل سامانی **سازمانهای اداری یا دیوانها** بر اساس نوین به وجود آمد . در این دوره دستگاه حکومتی عبارت بود از دربار پادشاهی یا درگاه و **دیوانها**یعنی وزارتخانه‌ها و ادارات‌مرکزی‌که عبارت بودند ازدیوان صدارت یاوزارت،دیوان استیفا ، دیوان رسائل ، دیوان صاحب الشرط و صاحب البرید . دیوان‌محتسب، دیوان اشراف، دیوان موقوفات ، دیوان صاحب‌الجیش ، و دیوان نفقات وچند دیوان دیگر .

۱ ـ دیوان صدارت یا وزارت یا حاجب کل مهمترین ادارات مرکزی بود. متصدی این مقام‌که **خواجه بزرگ** یا صدر خوانده می‌شد درحکم نخست وزیر بود و بیشتر فعالیتهای سیاسی و اقتصادی‌کشور تحت نظر او اداره‌می‌شد وزراء و زمامداران قرون وسطا غالباً موردغضب سلاطین مستبدزمان خود قرار می‌گرفتند و به فجیعترین وضعی‌کشته می‌شدند. نظام عقیلی درکتاب‌آثارالوزرا از قول اکابر زمان خودمی‌نویسد «علمدارگو عبرت از نام خود بردارکه اولش **عمل** است و آخر **دار** .» (یعنی چوبهٔ دار) ،

غزالی در نصیحة‌الملکوك می‌گویدکه هیچکس نباید مقام‌امارت ودیگر امور دیوانی را به عهده بگیرد مگر آنکه کاملا حق و عدالت را رعایت کند یعنی «... داد بدهد وحق‌گذارد وبه هوای حکم نکند وبر خویشاوند میل‌نکند و بر بیم و امید حکم نگرداند... »

۲ ـ دیوان استیفاـ دیوان مستوفی‌یا استیفا از مهمترین وزارتخانه‌های قرون وسطی بود که تمام امور مالی مملکت و تنظیم دخل و خرج به وسیلهٔ

←

کارمندان دولت همواره ازمیان مردم باسواد ومعمولا دربغداد ازمیان پارسیان (اصطخری) ودرقاهره ازمیان قبطیان برگزیده می‌شدند. آنها غالباً به دوزبان آشنایی داشتند، یعنی غیراز زبان عربی به یك زبان خارجی نظیر

→

مأمورین این‌دیوان صورت می‌گرفت. دیوان خراج‌وابسته به این دیوان بود و مالیاتهای نقدی و جنسی را از روی دفترهای معینی از مردم می‌گرفت.

۳ـ دیوان رسائل(طغراء)دراین‌دیوان کلیهٔ اسنادومدارك دولتی‌رانگهداری می‌کردند و اداره‌ی امور دیپلماسی باسایر حکومتها با این دیوان بود، رئیس این دیوان را طغرایی‌می‌گفتند. عده‌یی دراین دیوان به‌نام دبیر، منشی و کاتب مشغول خدمت بودند.

عنصرالمعالی درباب سی‌ونهم قابوسنامه می‌نویسد: «اگر دبیرباشی باید که بر سخن قادر باشی و خط‌نیکوداری... و نامهٔ خویش را باستعارات‌وامثال و آیتهای قرآن و اخبار نبوی آراسته دار... اما هر سخن که گویی عالی و مستعارو شیرین و مختصر گوی.» در دبیرخانهٔ سلاطین نامدار چندتن مترجم که به زبانهای ملل تابعه آشنایی داشتند مشغول کار بودند نامه‌هایی که سلطان برای‌امراو حکام می‌نوشت ابتدا «نسخت» می‌کردندو نزد پادشاه می‌بردند وپس از حك و اصلاح «بیاض» می‌کردند و پس از توقیع و امضای‌سلطان رکابداران با اسبی مجهز برای شخص مورد نظر می‌بردند. ناصرخسرو می‌گوید:

پادشاه را دبیر چیست زبان — که سخنهاش را کند تحریر
نیست بر عقل میر هیچ‌دلیل — راهبر تر زنامه‌های دبیر

نظامی عروضی در کتاب چهار مقاله خود ضمن‌بحث‌در پیرامون‌وظایف دبیران می‌نویسد که چون **«ماکان»** راه عصیان پیش گرفت **نوح بن منصور**، اسکافی دبیر خود را مأمورکردکه با تاش سپهسالار در دفع غائلهٔ ماکان همکاری کند پس از آنکه در جریان جنگ ماکان‌کشته شد تاش به اسکافی‌گفت به‌وسیلهٔ کبوتر شاه را از نتیجهٔ جنگ‌آگاه ساز تا جریان مشروح را به وسیلهٔ«مسرع» به اطلاع برسانیم اسکافی بر کاغذی‌کوچك نوشت «اما ماکان فصارکاسمه‌والسلام» یعنی «ماکان چون نام خود نابودگردید» چون نامه بامیر نوح رسید از این‌فتح چندان تعجب نکرد که از این لفظ.

۴ ـ دیوان صاحب‌الشرط که‌نظارت برآذوقه و حقوق سپاه وطرز رفتار آنان با مردم، با این دیوان بود.

۵ ـ دیوان موقوفات ـ که‌به‌کار املاك و اراضی‌موقوفه ومساجدرسیدگی می‌کرد در کتاب عتبة الکتبه و ظیفهٔ متصدی دیوان اوقاف گرگان بدینسان تشریح شده است:

←

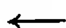
پارسی یا ارمنی، یا سریانی یا اهوازی و یا قبطی نیز تکلم می کردند. در نظر کارمندان دورهٔ بورژوازی اتهام یك عضو دولت به حیف و میل اموال دولتی بسیار زشت بود . به همین مناسبت اگر کارمندی متهم می‌شد که مثلا چیزی را ازدرآمد



« به تفحص احوال اوقاف مشغول گردد و فقها ووقف نامه‌ها باز طلبدو کیفیت احوال هریك بداند ومحصولات گذشته معلوم کند تا بکدام کس تعلق داشتست و مصارف آن چگونه بوده است... اگر متصرفان محصول را به مصب استحقاق رسانیده شغل برایشان تقریر کند ... و اگر به خلاف این بوده حال بدیوان بازنماید ... »

چنین به نظر می‌رسد که درمورد اوقاف نظارت مخصوصی از طرف حکومت مرکزی اعمال می‌شده و این سیاست عبارت از این بوده که تشکیلات مذهبی را دراداره سازمان حکومت محدود کنند. در منشورهایی که از طرف دیوان سلطان سنجر صادر می شد می‌نوشتند که حاکم باید در مصرف اوقاف و طرز ادارهٔ آن نظارت کند .

۶ ــ دیوان صاحب البرید ــ این دیوان از جهاتی ادارهٔ پست قرون وسطا ست ووظیفهٔ متصدیان آنها تنها رسانیدن نامه‌های دولتی نبود بلکه اخبار ووقایع مهم را به طور مخفی به مرکز حکومت گزارش می‌دادند واز حکام محلی تبعیت نمی کردند بلکه مستقیماً و بلاواسطه با اداره‌ی مرکزی مربوط بودند . درترجمهٔ بلعمی از تاریخ طبری در بارهٔ برید چنین آمده است : «رسم برید آن زمان اشتران بودی از منزل به منزل و به هر منزل کسها بودندی که شتران را نیکو داشتی ... تا آنگاه که سگزیان (صفاریان) بیرون آمدندی رسم پیادگان پدید آوردند و شتران را برگرفتند »از دورهٔ غزنویان به بعد رسانیدن اخبار مهم به وسیلهٔ اسبان مجهز وآماده‌یی که برای اینکار تربیت کرده بودند صورت می‌گرفت و مأمورین معینی به نام منهی و جاسوس همواره از وضع وچگونگی امنیت راهها، قدرت فئودالها، وضع عمومی مردم، طرز رفتار مأمورین دیوانی با اهالی اطلاعاتی کسب می‌کردند و به اسرع اوقات به مرکز گزارش می‌دادند در تاریخ گردیزی ضمن توصیف احوال عمروبن لیث می‌نویسد «... وهمیشه منهیان (یعنی جاسوسان) داشتی بر هر سالاری و سرهنگی و مهتری تا از احوال همه واقف بودی ...» گاه یك یا چندنفر را با تغییر لباس و شغل به قصد جاسوسی به محلی گسیل می‌داشتند. بیهقی در تاریخ مسعودی می‌نویسد که در دوره‌ی سلطان مسعود غزنوی «... کفشگری را بگذر آموی بگرفتند متهم گونه مطالبت کردند مقر آمد که



بیت‌المال تلف کرده است، سایر کارمندان به‌یاری‌او برمی‌خاستند ودرموقعیتهای مختلف به همکاران خود یاری می‌کردند.

مثلا اگر کارمندی محکوم به پرداخت جریمه می‌شد، صندوق مشترک



جاسوس‌بعزاخان است در نزد ترکمانان ونامها دارد سوی ایشان وجایی پنهان کرده است ...»

نظام‌الملک‌درسیاستنامه به سلاطین‌سلجوقی‌اندرزمی‌دهدو می‌گوید«... باید به همهٔ‌اطراف‌همیشه جاسوسان روند برسبیل بازرگانان وسیاحان‌وصوفیان ودارو فروشان و درویشان و هر چه می‌شنوندخبرمی‌آورند » در جای دیگرمی‌نویسد که پادشاهان که به یکدیگر رسول می‌فرستند نه مقصود همه آن نامه پیغام‌باشد بلکه خواهند که بدانند که احوال راهها وعقبه‌ها (یعنی گردنه‌ها) و آبها ... چگونه است... لشکر آن ملک چند است و آلت وعدت به چه اندازه است...» و در فصل دهم سیاستنامه می‌گوید «...فساد ودست درازی‌که در مملکت میرود پادشاه می‌داند یا نمی‌داند **اگر می‌داند** و آنرا تدارک ومنع نمی‌کند آنست که همچون ایشان **ظالم** است و اگر نمی‌داند پس غافل است و کم دان ... همهٔ پادشاهان به صاحب برید خبرتازه داشته‌اند ... »

۷ ــ دیوان محتسب ــ این دیوان‌از جهاتی وظایف کنونی شهرداری‌را انجام می‌داد یعنی به‌وضع عمومی‌بازار نظارت‌می‌کرد و ازکم‌فروشی‌وگرانفروشی جلوگیری‌می‌نمودو نمی‌گذاشت‌که‌دهقانان، پیشه‌وران وصنعتگران کالاهای‌فاسد یا تقلبی را به‌مردم بی‌خبر بفروشند. بعدها دیوان محتسب حفظ امینت وآرامش شهر را نیز به عهده گرفت. نظام‌الملک در پایان فصل ششم کتاب سیاستنامه‌خود چنین می‌نویسد « به هر شهری محتسبی‌باید گماشتن تاترازوها و نرخها راست دارد و خرید و فروختها نگاه‌می‌دارد تا اندر آن راستی رود و در همه‌چیزها که از اطراف و در بازارها فروشند احتیاط تمام کند تا غشی‌و خیانتی نکنند و سنگها راست دارند و امر به معروف و نهی از منکر به جای‌آرند وپادشاه و گماشتگان وی باید که دست او قوی دارند ... خواجه در فصل سی‌و چهارم سیاستنامه تأکید می‌کندکه در احوال پاسبانان ونوبتیان دربانان باید به طور نهانی و آشکارا مراقبت نمود تا این عده از کارمندان دولت‌که حفظ و حراست جامعه و دستگاه حکومتی را به عهده دارندتحت تأثیر زور وپول قرارنگیرند.

ابن خلدون‌نیزدر مقدمهٔ خود به‌وظایف محتسب اشاره می‌کند و از جمله می‌نویسد که، آنان باید از تنگ کردن و گرفتن کوچه‌ها ومعابر جلوگیری

کارمندان، آن جریمه‌را می‌پرداخت.[۳۲] دردوره‌ی بورژوازی، جمعه روزتعطیل هفتگی کارمندان بود. دراواخرقرن‌دهم روزپنجشنبه‌راهم به‌جمعه اضافه‌کردند. وبه‌این ترتیب تعطیل آنها مانند تعطیل‌هفتگی انگلیسها دوروزه بود . علاوه

→

کنند و نگذارند که باربران و کشتی‌رانان بارهای بسیار سنگین راحمل کنند و باید به صاحبان خانه‌های مشرف‌به‌خرابی‌تأکید کنند که درمقام‌تعمیرخانهٔ‌خود برآیندومعلمان‌مکاتب ومدارس‌را از زدن‌کودکان نوآموز بازدارند. ناصرخسرو علوی اعمال ناروای مأمورین دولتی‌راموردانتقادقرار می‌دهدوازجلمه می‌گوید:

حاکم در جلوه خوبان به روز   نیمشبان محتسب اندرشراب
خون حسین او بخشد در صبوح   وین‌بخورد زاشتر صالح‌کباب

اوحدی مراغه‌یی نیز به‌مأمورین فاسد حمله می‌کند ومی‌گوید :

دزد را شحنه راه رخت نمود   کشتن دزد بی گناه چه سود
دزد با شحنه چون شریك بود   کوچها را عسس چریك بود
همه مارند و مور میر کجاست   مزد گیرند دزد گیر کجاست
گوشت دهقان بهر دوماه خورد   مرغ بریان چریك شاه خورد

۷ ــ دیوان اشراف. بطوریکه ازاسناد ومدارك تاریخی قرون وسطا بر می‌آید دیوان اشراف دو وظیفهٔ اساسی داشته‌که یکی ازآنها نظارت ومراقبت در امور مالی و محاسبات وجمع ودخل و خرج مملکت بوده و از جهاتی با دیوان‌استیفا همکاری‌می‌نمود.علاوه براین دیوان‌اشراف مانند دیوان بریدمکلف بوده که اخبار و اطلاعات سیاسی لازم را بوسیلهٔ منهیان وجاسوسان کسب کند و به حکومت مرکزی اعلام دارد .

۸ ــ دیوان صاحب الجیش . یکی ازمهمترین وزارتخانه هاو سازمانهای دیوان قرون وسطا بوده چون در این کتاب از این دیوان و وضع افسران و سربازان قرون وسطا و ساز و برگ و طرز رزمجویی آنان سخن رفته است به این چند سطر قناعت می‌کنیم .

۹ ـ **دیوان قاضی**. یکی از دیوانهای‌مهم قرون وسطا دیوان قاضی‌است که به حل وفصل اختلافات مردم رسیدگی می‌کرد. مهمترین منابع قانونی‌اسلام عبارت بود از قرآن وسنت (یعنی گفتار و کردار پیشوای اسلام محمد ص) و اجتهاد (یعنی عقاید و آراء فقها در استنباط احکام دین) .

در صدر اسلام خلفا و پیشوایان دین به استناد قرآن وسنت و استنباط خود مسایل قضایی راحل وفصل می‌کردند ولی پس ازآنکه حوزهٔ‌قدرت‌مسلمین

←

بر یکشنبه که تعطیل مسیحیان است ، شنبه را هم‌که تعطیل یهودیهاست بدان علاوه می‌کنند .

شخصیتهای مهم ازخلیفهٔ وقت القاب و عناوینی می‌گرفتندتارشتهٔ ارتباط خود را بامقام خلافت نشان‌دهند . ملوك خراسان و سیستان و طبرستان‌وغیره ازدیرباز ازدربار چین (فغفوران خاندان طان) القاب وعناوینی می‌گرفتند، بعد ها این روش ازطرف خلفای عباسی تقلیدشد و آنان نیزالقابی مطنطن به عمال و کارگزاران خود اعطا می‌کردند .

درقرن‌دهم امرا و امنای‌دولت، اغلب ازبین خانواده‌های اشراف‌انتخاب می‌شدند. درآن‌دوره‌رجال، مانند انگلیسهای قرون اخیر، به‌اصالت‌خانوادگی اهمیت فراوان می‌دادند . فرزند ابن‌مقله نخست وزیر خلیفه ، مدت ۱۸سال کارهای پدر خودرا عهده دار بود ، و رجال خاندان ابن‌الخاقان در طی ۷۰ سال چهاربار به وزارت رسیدند ، و خانوادهٔ ابن‌الفرات درطول ۵۰سال‌چهار



وسعت گرفت فقهای عالم اسلام با توجه به احکام کلی قرآن واعمال و اقوال پیشوای اسلام وجانشینان او وباتوجه به‌قوانین روم و ایران وسازمانهای قضایی این دوکشور متمدن‌کهنسال‌به تدوین‌قوانین فقه‌اسلامی همت‌گماشتند تا روی کار آمدن بنی امیه‌کمابیش‌حکام وقضاتی‌که به‌نقاط مختلف گسیل می شدند از نعمت استقلال بر خودار بودند ولی از دورهٔ بنی‌امیه بـه بعد کسانی بر مسند قضا می‌نشستند که در صدور احکام‌قضایی مصالح دستگاه خلافت را نیز مورد توجه قرار دهند دردورهٔ بنی‌عباس‌بیش‌از پیش‌دستگاههای‌قضایی‌تحت‌تأثیرسیاست‌ومنافع خلفا قرار گرفت طبری می‌نویسد که «از مالك بن انس فتوی خواستند که‌در عین بیعت‌ابی‌جعفر (منصور) آیا می‌توانیم محمدبن عبداله الحسن را متابعت و یاری کنیم او چنین فتوی داد : شما ابو جعفر را به‌اکراه واجبار بیعت کردید واشخاص مجبورمعذورند، مردم همه به‌محمدگرویدند و مالك‌گوشه نشینی‌اختیار کرد این . فتوی‌سب‌خشم خلیفه بر اوشد،او رابا‌تازیانه سخت نواختند بطوریکه دست او از کار افتاد .»*

با اینحال‌درتمام‌دوران‌بعد از اسلام‌چه درحوزهٔ قدرت‌خلفاوچه دردستگاه سلسله‌ها وحکومتهایی‌که درایران زمام‌امور رادردست داشتندعده‌یی ازروحانیان و دادرسان‌محاکم باکمال شجاعت وظیفهٔ خودرا انجام می‌دادند واز قدرت خلفا و سلاطین بیمی نداشتند ». مترجم

* ــ ازکتاب پرتو اسلام اثر اسلام احمد امین ترجمهٔ آقای خلیلی .

بار برمسند وزارت نشستند . ابن‌العمید وزارت عمادالدوله اولین امیرالامرا آل‌بویه دربغداد راتعهد کرد ، و بعد ها پسر و نوهٔاو به وزارت رکن‌الدوله رسیدند . خاندان ابن واهب که‌دراصل نسطوری بودند مشاغل مهمی درطی ده نسل به عهده داشتند و در میان آنها چهار تن‌به وزارت رسیدند . معمولا وزرا بسیار غنی و متمول بودند . علی بن‌الفرات بودجه سالیانه‌ای به‌مبلغ ده‌هزار دینار (معادل ۱۴۰ هزار فرانك طلای ژرمینال Germinal) در اختیار داشت و بااین پول سرشار، خود و خانواده‌اش در رفاه وآسایش می زیستند . مشاورین‌ونزدیك به‌پنج هزارکارمندی که‌دستگاه وزارتی اورا اداره‌می‌کردند، ازاین محل ازپنج سکه تا صد سکه‌طلا حقوق می‌گرفتند . دراین دوره وسایل زندگی‌ومواد غذایی لازم رابه وسیله‌ی‌فروشگاههای مخصوص‌دراختیارکارمندان قرار می‌دادند .

در آشپزخانهٔ این وزیر ، روزانه ۹۰ گوسفند ، ۳۰ بزغاله ، دویست جوجه خروس ، دویست کبك‌اهلی و دویست کبوتر طبخ می‌شد ، و پنج‌نانوا شب و روز مشغول کاربودند .

درسال (۹۲۳) ابن‌الفرات‌دربغداد یك‌بیمارستان مجانی‌جهت‌کارمندان خود بناکرد که‌هر ماه سه‌هزار فرانك طلا مخارج آن‌بود .

فصل سوم

قاضیان و وکیلان دادگستری

بر خلاف مشاغل عمومی و کشوری که تا مسلمانان ، نظیر پارسیها ، یهودیان و مسیحیان ، نیز می‌توانستند در آن شرکت جویند قاضیگری و رسیدگی به‌دعاوی مردم منحصراً به مسلمانان واگذار می‌شد و پیروان ادیان و مذاهب دیگر از ، گروه خودشان یکی را برای قاضیگری و دادرسی برمی‌گزیدند.

درممالك اسلامی، خلیفه شخصاً از میان جمعی ازمجتهدان يك نفررا به‌عنوان قاضی برمی‌گزید . هر قاضی ممکن بود روزانه ، پنجاه پرونده رسیدگی و دادرسی کند. محضر قاضی درمسجدهای بزرگ یامسجدجامع قرارداشت وجریان دادرسی علنی بود. غیر ازدعاوی مربوط به‌صاحبمنصبان عالیرتبهٔ پلیس و دعاوی جزائی، قاضی به کلیهٔ اختلافات رسیدگی می‌کرد . در دستگاه خلفای فاطمی مصر ، مهمترین محاکم قاهرهٔ قدیم در جامع عمروعاص تشکیل می‌شد . قاضی القضات باجامه‌ای سیاه و کلاهی مشکی و بلند و شمشیری مخصوص در مقر خود که ازبالشهای ابریشمین پوشیده شده بود ، جلوس می‌کرد و دراطراف اوسوگند خورده ها و پنج مأمور اجرا و چهار عضو دفتری هر يك در جای مخصوص خود می‌نشستند .

سابقاً طرفین‌دعوی، درمقابل‌قاضی می‌ایستادند و طرح دعوی‌می‌کردند، ولی ازقرن‌دهم همهٔ اصحاب دعوی ، اجازهٔ نشستن داشتند . حقوق کارمندان قضایی به‌قرار زیر بود :

در سال ۹۱۲ رئیس دفتر قاضی در بغداد هرماه سیصد سکه‌طلا ،مأمور

اجرا ۱۲۰، دا روغه و محتسب که‌در مدخل محکمه‌به‌دعاوی کوچك‌رسیدگی می‌کردند همه ماهه صدسکهٔ طلا حقوق میگرفتند[۳۶].

غیراز **قاضیگری** شغل دیگری‌درمحاکم بود به‌نام **عدلگری** که‌صاحب آن در محاکم و دادرسیها درحکم مصدق و معترف‌در جریان دادرسی شرکت می‌کرد ، درآغاز امر شرافتمندترین افراد از طبقهٔ بورژوا به مقام « عدل » انتخاب‌می‌شدند . ازقرن نهم‌به‌بعد محاکم هر ۶ ماه یك‌بار اشخاص‌ذیصلاحیت قلمروخود رابه منظور عدلگری‌معرفی می‌کردند، چنانکه دربصره‌که‌بندرگاه و مرکز بورژوازی بود ۳۶۰۰۰ نفر به‌نام عدل یا فرد صالح معرفی شدند . ولی فقط ازنیمی از این عده‌به منظور عدلگری دعوت‌به‌عمل می‌آمد . درقرن دهم عدلگری هم به‌صورت شغلی در آمد و معمولا عدول از طرف خلیفهٔ وقت انتخاب می‌شدند . درسال ۹۱۲ یك‌هزار و هشتصد نفر به‌عنوان عدل دربغداد انتخاب شدند ، در حالی که خلیفه الحاکم بامرالله در مصر ، برای سراسر مصر ۱۲۰۰ نفر بورژوا رابه عدلگری انتخاب کرد . با گذشت زمان شغل عدل به‌ابتذال گرایید و این مقام در معرض خرید و فروش قرار گرفت ، به طوری‌که ازاین پس برای احراز این‌مقام ، شرافتمندی و حسن سابقه دیگر ضرورت نداشت ، بلکه‌فقط ثروت وعلاقهٔ‌زمامداران وقت برای‌انتخاب‌اشخاص به‌این سمت کافی بود که یك‌نفر پارسی ، یهودی ، صابی ، قبطی یا نسطوری بر مسند عدلگری جلوس[۳۷] کند . ازاین دوره به‌بعدبازرگانان، تجاربزرگ، و صرافان با جدیت، تکاپو می‌کردند تا عنوان افتخار آمیز « عدل » را به کف آورند .

بعضی‌به غلط‌تصورکرده‌اند که‌در ممالك‌اسلامی شغل**وکیل دادگستری** در قدیم وجود نداشته است . بی‌شك توجه این اشخاص بیشتر معطوف به‌وضع اجتماعی ممالك اسلامی درقرن ۱۹ بوده است درحالی که ما مدارك و اسناد بسیاری در دست داریم که‌درقرن دهم و یازدهم و دوازدهم ، نه‌تنها در ممالك اسلامی ، شغل وکالت عدلیه وجود داشته ، بلکه نیمکت وکلای دعاوی‌همواره از عده‌ای وکیل زاید احاطه شده بود .

ابن الاخوه می‌نویسد که «کثرت عدهٔ وکلای عدلیه بلاد ، مصیبت‌عصر ماست ، زیرا که اکثرآنها مردمانی فاسد و مغرضند ، از دوطرف دعوی پول می‌گیرند و از قدرت بیان و اطلاعات حقوقی خودبرای به کرسی نشاندن دعاوی بی‌اساس‌استفاده می‌کنند . گاه‌جانب حق‌را برای‌تأمین منافع‌خصوصی نا دیده می‌گیرند ، با تلاش و تکاپوی خود در محاکم ، وجدان و

فکر قاضیان را از حق **منحرف** می‌سازند . » سپس ابن الاخوه می‌نویسد : « هر مرافعه و دعوایی بدون وکیل زودتر رسیدگی می‌شود . چنانکه‌امروزه (مقصود قرن سیزدهم‌است) حتی‌الامکان قاضیان از دعوت وکلا ، خودداری می‌کنند ، مگر درمورد کسانی که به‌علت بیماری ، پیری و به‌خاطر این‌که **زن** هستند ، آمدنشان‌در محاکم‌امکان‌پذیر نیست . هنگامی که‌در یك‌دادرسی پای **مجنون یا صغیر** در میان باشد قاضیان مکلفند خودشان یك نفر را به نام **وکیل** انتخاب کنند . » صحت گفته‌های ابن‌الاخوه پس از فساد طبقهٔ بورژوازی و در اواخر قرون وسطا بیش از پیش به‌چشم می‌خورد ، زیرا در این دوره طبقات متنعم جامعهٔ اسلامی قدیم در عین غنا و ثروتمندی از اینکه عده‌ای به‌نام سردفتر (صاحب محضر) ، عدل ، و وکیل دعاوی دورادور آنها باشند لذت می‌بردند .

ابن‌الاخوه می‌نویسد : « در روزگار ما (قرن [illegible]دهم) عدهٔ زیادی‌از مسلمانان به فـراگرفتن علم حقوق مشغولند و می‌کوشند تا در علوم قضائی استاد و زبردست شوند به حدی که امروز کمتر ناحیه‌ای می‌توان یافت‌که از چندین مفتی و حقوقدان بی‌نصیب باشد[۴۰] . »

این آشفتگی و ازدحامی که ابن الاخوه ازآن شکایت می‌کند ناشی‌از این بوده که کسبهٔ جزء ، کارگران و حتی کشاورزان همواره آرزو داشتند که‌فرزندان خود را به‌فراگرفتن علم حقوق وادار کنند . ازطرف دیگر کلیهٔ کسانی که‌شغل آزاد داشتند ، یا سمت و موقعیتی در سازمانهای دیوانی‌احراز کرده‌بودند ، سعی می‌کردند که فرزندان رابه جای‌خود بنشانند ، مخصوصاً قاضیان دراین مرحله توفیق بیشتری کسب کردندودر حقیقت سلسله‌ای‌تشکیل دادند ، چنانکه درقرن نهم و دهم ازخاندان **ابوالشوارب** درطی دوقرن ۸ قاضی القضات و ۶ قاضی‌درجهٔ دوم کار محاکم‌را اداره‌می‌کردند . **(ابوبرده)** نیز ازسال ۹۴۷ میلادی به‌بعدمنصب‌قاضی القضات شیراز رامنحصر به‌خاندان خود کرد ، و ازسال ۱۰۱۰ که‌یکی ازاعضای این خانواده قاضیگری شهر غزنه رادرافغانستان فعلی برعهده‌گرفت اولادش‌تادو قرن برسر این‌کارماندند. افراد این خاندان موقعشناس و سازشکار بودند و خود را با کلیهٔ نوسانات سیاسی هماهنگ می‌ساختند .

همین خاندان ابو برده طی سه قرن یعنی از قرن دهم تا قرن دوازدهم میلادی شغل سرقاضیگری و کدخدایی شهر شیراز را تواما دردست داشتند و دراین‌دوره سرای‌آنها هم‌کاخ‌دادگستری و هم‌شهرداری شیراز بود ، به‌طوری

که ابن‌البلخی متذکر شده است . در کاخ دادگستری این خاندان ، **سوابق** و پیشینه‌ها و پیشنویسها و صورت مجلسها و پرونده‌های **چند قرن** بایگانی و ضبط شده بود . مردم می‌گفتند که‌این خاندان درکار خود مهارت واستادی دارند . و به طرز رفتار قضات درجهٔ دوم، سوگند خوردگان، سر دفتران و وکلای دعاوی بامردم بادقت نظارت و رسیدگی می‌کنند وعلاوه به‌فارس به‌هر شهری که‌قدم می‌نهند دادگستری آنجا رادراختیار خود می‌آورند .

در قاهرهٔ قدیم شغل **سرقاضیگری** (قاضی القضات) هشتاد سال در خاندان **(النعمان)** باقی‌ماند ، به‌محض این‌که یکی‌ازافراد این‌خانواده‌ها قاضیگری منطقه‌ای‌را در دست می‌گرفت سعی می‌کرد که‌نه تنها کلیهٔ مراکز قضایی قلمرو خودرا منحصراً به‌دست ایادی و عمال‌خویش بسپارد بلکه‌کوشش می‌کرد ، که‌در کشورهای مجاور نیز عمال خودرا به‌کار قضا بگمارد چنانکه سر قاضیان قاهرهٔ قدیم ، در عصر خلفای فاطمی تمام محاکم شام و حجاز و یمن راتحت اداره و تصرف خود درآوردند و دولتهای وقت‌نه‌تنها بااین‌کارها مخالفتی نمی‌کردند بلکه برای تأمین منافع سیاسی خودبا این‌نوع اقدامات روی موافق نشان می‌دادند زیرا کـه قاضیان و فرودستان آنها عموماً از یك « مذهب » یاحزب سیاسی بودند و دولتها سعی می‌کردند که فقط آن حزب محبوب خود رادرهمه جادست اندر کاردارند ، و مفتیان یعنی استادان حقوق راکه ازآن حزب‌به خصوص نیستند ازکارهادور دارند و به‌طور غیر مستقیم از پیشرفت‌آنها مانع آیند وبه‌زبان دیگراحزاب غیر دولتی راپرورش ندهند .

فصل چهارم

باج و خراج و شکل وصول آن

دراصل حقوق اسلامی سه‌نوع مالیات شرعی وجود دارد : اول **ده یك** یاخراج زمین که‌زکوة یا عشر می‌نامیدند. دوم حقی که (**صدقه**) نامیده می‌شد و هرمسلمانی به منظور کمك به بینوایان می‌پرداخت . سوم **سرگزیت** یا جزیه کـه ملل تحت الحمایه اسلام نظیر حرانیان ، ارانیان ، سغدیها ، زردشتیان ، شمنان ، صابیان ، ارامنه ، گرجیها ، نسطوریـان ، ملکائیان ، مارونیان ، سامریان ، جهودان ویعقوبیان یا قبطیان‌به جای‌خدمت نظام‌وظیفه می‌پرداختند . کلیه‌مالیاتهای دیگری که‌درنتیجهٔ تکامل طبیعی‌تمدن به‌وجود آمده بود ، ازنظر حقوقدانان و عامهٔ مردم تحمیل و تجاوزبه‌جامعهٔ مسلمانان و چون بدعت تلقی می‌شد ، به‌این ترتیب مالیاتهای غیر مستقیم ، مالیاتی که از مشروبات الکلی و فواحش گرفته می‌شد و حقوق گمرکی و غیره درنظر عامهٔ مردم نامشروع بود .

گاه و بیگاه ، بعضی از زمامداران ، به‌قصد عوامفریبی و یاپیروی از روش‌صدر اسلام چندی از گرفتن مالیاتهای غیر مشروع‌خودداری می‌کردند، ولی همینکه موقعیت سیاسی آنها تثبیت می‌شد ، بهانه‌ای به‌دست می‌آوردند و باردیگر به‌گرفتن مالیاتهای گوناگون و گاه به‌اخذ مالیاتهای بازپس‌مانده برمی‌خاستند . در حالی که فارس که میان دهقانان یا مالکان خرد و بزرگ منقسم بود سر مشق خراجگزاری بود . مصر کـه مردمش فلاح یعنی برزگر روزمزد بودند ، سرمشق باجگیری به‌قلم‌می‌آمد . آنجا درقرن‌دهم ، یازدهم،

دوازدهم ، و سیزدهم‌ازهمه‌چیز باج می‌ستانیدند و به‌قول **مقریزی** باجگیران مصر به جز **از هوا** که مردم استنشاق می‌کردند از هر شیء دیگر باج می‌خواستند .

به‌علاوه مؤدیان ناگزیر بودند هشت درصد به‌عنوان ربح مال و ده‌درصد به‌عنوان حق صرف پول و حق‌در مگزینی و یك درصد بابت حق‌مهر (یافتجه) یعنی کلا **۱۹ در صد** فرع زائدبراصل پرداخت کنند .

ابن مدبر درقرن نهم و ابن‌نسطوریوس در قرن دهم‌ازبنیانگذاران این اجحافات بودند . در سال ۸۱۵ نساجان قبطی شهر تنیس بطریق و پیشوای مذهبی خودشان که ازآن حدود عبور می‌کرد ازسنگینی باج شکایت کردند و گفتند امسال پنج برابر حق عادی ازما باج می‌طلبند . به‌طوری که یکی‌از نویسندگان عرب نوشته است ، عوارض و مالیات درمصر بسیار سنگین است ، مخصوصاً در تنیس و دمیاط که بر کرانهٔ رود نیل قرار دارند . این مالیات طاقتفرساست ، بومیان مصر و قبطیان یعنی ترسایان مصر قبل‌از کسب**اجازهٔ رسمی** حق نداشتند به‌دلخواه خودیك قطعه «شتا» که‌قماشی بوداز نخ کتان به‌بافند . «مأموران» آنها راملزم می‌کردند که‌محصول کار خود رادر موعد مقرر به نمایندگان ادارهٔ دولتی مخصوص تحویل دهند تا مأموران رسیدگی کرده و بر آن قماش تمغا بزنند . سپس مأموران مخصوصی به بسته بندی پارچه‌ها می‌پرداختند و آنها رادر صندوقها می‌نهادند و مهر مخصوص دیوان را روی آن می‌زدند . این مأموران همه از کیسهٔ پیشه‌وران قبطی گذران می‌کردند . نا گفته نماند که بازرسان و مأموران گوناگون وصول باج و حقوق راهداری نیز درسراسر نیل از مناطق جنوبی مصر که «صعیه» است تا اسکندریه ، مترصد ومشغول کار بودند. مقدسی می‌گوید من یکی‌ازباجگیران تنیس را دیدم که‌از راه وصول این عوارض روزانه ده هزار و هشتصد فرانك طلا به دست می‌آورد . این گمرکخانه را « رصد » می‌گفتند و این لفظ هم مانند Recette فرانسه محرف (رسد) ساسانیان است . سرزمین عراق از این نوع عوارض و مالیاتهای زائد براصل تاقبل ازنیمهٔ دوم قرن دهم میلادی معاف مانده‌بود ، لیکن‌دردورهٔ حکومت‌آل‌بویه ، عضدالدوله (متوفی‌در ۹۸۷) ازجمله‌عوارض نوبنیاد باجی‌بر « یخ » مصرفی‌مردم و بر « قز » یاکج ابریشم نهاد که‌خورده بورژواهای جامعه از این قز می‌پوشیدند . و بدین منظور جا به‌جا رصد گاههایی ازطرف پادشاهی بنیاد کردند .

درسال ۹۸۵ دیوان ازپارچه‌های قز و کرباس ده درصد مالیات‌مطالبه

کـرد ، و این بدعت مـورد اعتراض شدید بغدادیـان شد . حکومت مـوقتاً از تصمیم خود عدول کرد ولی درسال ۹۹۸ باردیگر در مقام اخذ همین مالیات برآمد ، درنتیجه بار دیگر مردم بپاخاستند ، برج و بارو و حتی ارك بغداد را به‌تصرف درآوردند و دربایگانی ادارات مالیاتی،آتش افکندند . ولی این بارحکومت درایستاد و مخالفان را سرکوبی کرد ، مع‌الوصف دولت از باج کرباس کـه برای جامهٔ فقرا و کفن مردگان به‌کار می‌رفت صرفنظر کرد و فقط ده درصد از پارچه‌های ابریشمی باج خواست . از این‌پس پارچهٔابریشمی فقط با علامت و مهرادارهٔ مالیات قابل خرید و فروش بود .

در سال ۱۰۳۳ عموم مردم از افزایش باج نمك به سختی نالیدند ، و اعلانات دولتی راکه بدین منظور بردر مسجدها الصاق شده بود ، پاره کردند بر دولت ثابت شد که بومیان عراق عرب که به‌قول ابن‌المعتز شاعر ، مشتی « زندیقند » بـا قبطیان مصر فرق دارند و آسان آسان در مقابل تحمیلات مالیاتی نمی‌خمند .

در عراق عجم و فارس ، مسلمانان دربرابر بدعتها و تحمیلات مالیاتی جدید به مراتب بیش ازبومیان عراق عرب ایستادگی‌می‌کردند ، در حالی‌که رعایا و فلاحان شام و فلسطین مانند برادران مصری خود دربرابر اجحافات گوناگون مالیاتی صبر و شکیبایی بیحد نشان می‌دادند .

درشام و مصر باجگزاران آن‌قدر افتاده و قفا خور بودند که دفاتر و خزانهٔ مالیات در دیوان مسجد قرار داشت . در جامع قاهرهٔ قدیم صندوق را کنار منبر نهاده بودند و اطراف آن رابه درهای آهنین ، استوار می‌داشتند، فقط شامگاهان پس‌از رفتن مأموران درش را می‌بستند .

تاسال ۹۸۰ کشاورزان شمال سوریه تحت‌فشارشدیدآل‌حمدان بودند . گروهی فئودال کرد نظیر بسیاری از امرای آن دوره خود را از تخمه و نژاد ملوك یمن معرفی کردند ، ولی مانند تمام اریستو کراتهای‌زمینخوار، آنها کـه در موصل موطن خود به رعیتنوازی مشغول بودند ، خود را پدران قوم می‌خواندند ، ودر حلب مو را از ماست کشیده و کشاورزان را به کاشتن پنبه و کنجد و موادی کـه قابل انباشتن و احتکـار بـه منظور گرانفروشی بـاشد وادار مـی‌کردند ، و از کشت موادی کـه مصرف روزانه دارد ، منع می‌فرمودند .

در ماوراءالنهر و خراسان به‌عکس، اخذ مالیات‌باروش ملایمتر صورت می‌گرفت . این وضع تاقرن دهم دوام داشت ، ولی از قرن یازدهم حکومتها

حرص و ولع و دقت بیشتری در جمع مالیات نشان می‌دادند . در حدود سال ۹۵۰ حکومت مصرهر سال ۴۵ میلیون فرانك طلا از خلق‌مالیات می گرفت . صدسال بعد در دوران وزارت ابن کلیس یهودی میزان‌مالیات سالانه به ۵۶ میلیون فرانك طلا بالا رفت[۴۹] .

در آغاز دولت بوئیان (آل‌بویه) عایدی سالانهٔ دیوان به ۳۳ میلیون فرانك سر می‌زد ، درحالی که قبل از انقلاب بغداد ، در سال ۹۱۸ ، آن مالیات‌فقط حدود ۲۹ میلیون فرانك طلا بود . ولی عضدالدوله بران میزان قناعت‌نکرد و مالیات دولت را تا ۵۴ میلیون فرانك طلا بالابرد .

روستاییان درآخر بهار بعداز ۱۱ م حزیران (ژوئن) سال رومی یعنی براساس نوروز معتضدی که‌در سال ۸۹۴ توسط خلیفهٔ بغداد معتضد تعیین شده بود ، و به آخر جوزا و خرداد ماه فعلی می‌افتاد خراج می‌پرداختند و آن را آغاز سال کشاورزی می‌شمردند . تازه خراج درسراسر کشور یکسان‌اخذ نمی‌شد ، زیرا که نصاب آن برحسب استعداد زمین فرق می‌کرد . همه ساله در موقع‌مقرر مأمور وصول مالیات‌بایك نفرارزیاب‌به تقویم اراضی‌می‌پرداخت وبه یاری چندتن «گزیر» یعنی‌مأمور ژاندارمری درمواردی‌که خراجگزاران از پرداخت مالیات سرباز می‌زدند ، آنها را دستگیر و زندانی می‌کردند . سعدی‌کینهٔ‌خراجگزاران‌را نسب به‌گزیر « ژاندارم»ومأمورمالیه به‌خوبی‌درین حکایت وصف می‌کند :

گزیری به‌چاهی درافتاده‌بود | که‌از هول وی شیر نر ماده‌بود
بداندیش مردم به‌جز بدندید | بیفتاد و عاجز تراز خود ندید
همه شب زفریاد وزاری‌نخفت | یکی برسرش کوفت‌سنگی‌و گفت
تو هر گزرسیدی به‌فریادکس | که می‌خواهی امروز فریادرس
همه تخم نامردمی کاشتی | به بین لاجرم بر که برداشتی
که برجان ریشت نهدمرهمی | کـه دلها زریشت بنالد همـی
توما را همی‌چاه‌کندی به‌راه | به سرلاجرم در فتادی به‌چـاه

و شیخ درین مقام خودرا وکیل‌الرعایا دانسته و آن ژاندارم وخراج‌ستان را نکوهش فرموده است . درمواردی که محبوسین و زیان دیدگان خود را بی‌تقصیر می‌دانستند ، می‌توانستند به (**دیوان مظالم**) شکایت کنند . قانوناً اززمینهای دیم به نصاب ده‌یك و اززمینهائی که آبیاری می‌شد به نصاب نیم ده یك ، مالیات می گرفتند * و عملا بیش از دو برابر این نصاب خراج درمی‌آوردند . باغهای‌میوه و موستانها تاقرن دهم هیچ‌گونه مالیاتی‌نمی‌دادند،

ولی از سال ۹۱۵ محکوم بپرداخت مالیات سنگینی شدند . از دستگاههای عصاری یعنی آسیابهای روغنگیری و دستگاههای گلابگیری یعنی تقطیر گلسرخ نیز گرفتن باج و حقوق دیوانی معمول شد . در قرن نهم هنوز به‌کشاورزان ظلم وستم بسیار روامی‌داشتند و برای گرفتن مالیات‌آنهارا زندانی می‌کردند. گاه به‌ضرب چوب و فلك و شکنجه‌های بدنی از آنها خراج می‌گرفتند ولی از آغاز وزارت علی‌بن عیسی نخست وزیر مقتدر خلیفه ، یعنی ازسال ۹۱۹ به‌بعد ، این طرز خراجگیری منسوخ شد و اگر تصادفاً ، بعضی از مأمورین به این قبیل وسایل ناجوانمردانه برای اخذ مالیات متوسل می‌شدند از طرف مردم به‌آنها شدیداً اعتراض می‌شد .

بااینکه‌ازلحاظ مقررات اسلامی‌مجوزی برای اخذباج وحقوق گمرکی وجود نداشت ، مأمورین ازهر نوع کالایی مالیات‌می‌گرفتند و برای اجرای نقشهٔ خود ، درتمام بندرها وسرحد ها، رصد یعنی **گمرکخانه** می‌ساختند . بنا به گفتهٔ ابن جبیر کالاهای مختلف و مسافران را به‌طرزی غیر قابل‌تحمل تحت باز جویی و تفتیش قرار می‌دادند ، الفاظ دوانه douane و تعرفه Tarif فرانسوی به‌معنی حقوق گمرکی و تعرفهٔ گمرکی‌ازلغات عربان صقلیه و اندلس مأخوذ است .

حقوق گمرکی بر حسب ارزش اشیاء تعیین می‌شد و میزان عوارض بر حسب جنس ، ازده درصد تا دویست درصد فرق می‌کرد . بعضی از ممالك از برخی ازکالا های داخلی حمایت می‌کردند و از ورود بعضی مواد جلوگیری می‌کردند . بعضی از وزرا از محصولات داخلی حمایت می‌کردند و برخی برخلاف به آزادی مبادلات معتقد بودند ، درگمرك از ورود اسلحه و غلام و مکاتبات جلوگیری [٥٤] می‌شد

در قرن دوازدهم مسافرینی که در اسکندریه ، یعنی در منطقهٔ قدرت صلاح الدین ایوبی پیاده می‌شدند ، مکلف بودند که به سؤالات پلیسی که از طرف مأمورین مالیاتی معرفی می‌شد پاسخ بدهند. این مأموریت از هر یك از مسافران اطلاعات کاملی کسب می‌کردند .

---

* دراسلام خراج (impot) را به‌زور سرنیزه می‌گیرند ، ولی‌زکوة را مؤمن به میل و رغبت می‌دهد .

* همان طور که (مقتدر) لوئی ۱۶ فرانسه را به یاد مورخ می‌آورد علی بن عیسی نخست وزیر او ، مورخ را به یاد نکر ، نخست وزیر لوئی۱۶ می‌اندازد ــ هر دو سعی‌کردند خراج‌را از صورت فئودالی به صورت بورژوازی درآورند . (دکتر مظاهری)

فصل پنجم

وضع زنهاریان

نامسلمانانی که پشت در پشت یعنی در طی سالیان دراز در خاك اسلام می‌زیستند « ذمی » خوانده می‌شدند ، ولی از لحاظ حق‌سکنی بازنهاریان با (مستأمنه) که اجنبیان باشند . فرق کلی داشتند . به‌موجب عهد نامه‌ای که داشتند می‌توانستند در پناه حکومت اسلامی به زندگی خود ادامه دهند . فقط « اهل الکتاب » یعنی بعضی ازملل شرق که مذهبشان از منبع وحی پیغمبری و دفتر تقدیر آسمانی سرچشمه گرفته بود ، می‌توانستند درصف ملل ذمی‌وارد شوند . بنابراین مشرکها و ستاره پرستهاجزء ملتهای ذمی محسوب‌نمی‌شدند.

اقوام وملتهای گوناگونی نظیرنسطوریها ، یعقابه ، ملکیان ، ارمنیان گرجیان ، قبطیان ، نوبیان ، سامریان ، خزریان و غیره ، و صائبه : یعنی یزدانپرستان شرق ، مانند سغدانیان و کلدانیان و پارسیان و زردشتیان سندو خوارزم ، فرق مختلف یهودی و انواع مانوی درعداد اهل ذمه قرار داشتندو مذهبشان آزاد و مجاز بود .

اینك وضع بعضی از آنها : اولا ترسایان ــ از دورهٔ ساسانیان به بعد ، کلیسای نسطوریان به‌رسمیت شناخته شد ورئیس آن را « جاثلیق » می‌نامیدند. در عهد اسلام یعقوبیان و ملکائیان یعنی آنها که به قیصر روم به چشم پاپ می‌نگریستند نیز به رسمیت شناخته شد وهر کدام‌زعیمی برای خود تعیین کردند که خلیفه نیز اورا جواز اقامت ارزانی فرمود .

ترسایان نوبه ، با اینکه درخاك اسلام می‌زیستند ، در حکم زنهاریان

بودند، و به‌پادشاه‌نوبه گرویده و ازنوعی (کاپیتولاسیون) برخوردادبودند.
اما **جهودان** ، آنها که در شرق فرات سکونت داشتند ، ازعهد ساسانیان‌باز خلیفه‌ای داشتند به‌عنوان (رأس الجالوت) که‌مقر او اصلا در مداین و بغداد بود ، و آنهایی که‌از غرب فرات یعنی درشام و فلسطین و مصر می‌زیستند ، از عهد قیصر روم یولیانوس مشهور به مرتد ، (۳۶۱ ـ ۳۶۳) خلیفه‌ای به نام (شارها شاریم) داشتند، که درعصر خلفای‌فاطمی‌درقاهرهٔقدیم سکونت‌داشت.
سیاح یهودی بنیامین تودلی که‌در سال ۱۱۶۵ درمشرق زمین مسافرت کرده است می گوید « رومیان ، یهودیهای فلسطین را قتل عام کرده‌اند ، ولی در حقیقت شمارهٔ یهودیان درفلسطین چیزی نبود . »

درفلسطین ومصر یعنی کشورهایی‌که ازتصرف روم شرقی خارج شدند ، عدهٔ یهودیان سخت ناچیز بود . آنهادرفعالیتهای تجاری ، همکاران‌هوشمندی چون مسیحیان داشتند و بالعکس در کشورهای ساسانی کـه به تصرف مسلمین در آمد ، یعنی خراسان و ماوراءالنهر شمارهٔ یهودیان بسیار زیاد بود . چه آنها در این کشورها ، بااستفاده از ساده لوحی مردم ، تاجران هندی را به تهمت مشرك بودن ، از میدان رانده ، خودشان به دستاویز این که موحد هستند ، جای آنها را غصب‌کرده ، به‌فعالیتهای اقتصادی خود ادامه می‌دادند. این مانع ازآن نبود که‌در هند و سند و کشمیر ، که (مشرك) بودند ، به تجارت و سوداگری پردازند ، و در آنجاها خودرامشرك و غیر موحدمعرفی کنند ، درسال ۱۱۸۳ خاخام (فتحیا) سیاح یهودی‌عدهٔ یهودیان ولایت‌بصره را به ۶۰۰ هزار نفر تخمین زده‌است . درهمان ایام ده‌هزار نفر یهودی در دمشق ، پنجهزار نفر در حلب ، چهار هزار نفر در حدود بغداد ، هفتهزار نفر در موصل و۱۵ هزارنفر در حربی و ده‌هزارنفر درعکبرا وواسط وده‌هزار نفر در حله و هفتهزارنفر درکوفه و دوهزارنفر یهودی دربصره‌اقامت داشتند. علاوه براین در مدینةالصور و نهرالملك (نهر ملکا) جز یهودی کس دیگر سکونت نداشت .

در عراق عجم و خراسان و ماوراءالنهر عدهٔ زیادی یهودی می‌زیستند ، چنانکه درهمدان ۳۰ هزار نفر ودر اصفهان ۱۵ هزارنفر ودر شیراز ده‌هزار نفر ودر غزنه ۸۰ هزارنفر که تجارت هند و کشمیر را در انحصار داشتند . در سمرقند نیز سی هزار نفر یهودی سکونت داشتند کـه به تجارت با چین مشغول بودند . علاوه براین یك شهر یهودی نشین دراصفهان و یکی در مرو و یکی دربلخ وجود داشت ، در حالی که‌در مصر یعنی‌در دو شهر قاهرهٔ قدیم

و اسکندریه فقط ده هزار و در روضة البحرین‌سه‌هزار یهودی می‌زیستند ، و تجارت مصر ومغرب را درانحصار خود داشتند .

مسیحیان نیز دربلاد مختلف پراکنده بودند ، ۱۲ میلیون فلاح قبطی درسراسرمصرسکونت داشتند که ازبرکت‌کارآنان ثروت سرشارفاطمیان تأمین می‌گردید. تعداد این بومیان ازقرن ۱۲ و ۱۳ به سرعت رو به نقصان نهاد. نه تنها به علت تغییرمذهب و قبول دبن اسلام ، بلکه به این سبب که دراین دوره ازقرون وسطا ، باقیمانده‌های اقوام عتیق ، خود به خود تحلیل‌رفتند. چنانکه حرانیان که آخرین‌اعقاب آسوریها وکلدانیان بودند . تاقرن هشتم هنوز عدهٔ آنهـا زیاد بود . ولی به علت انحطـاط نژادی بعدها رو به نیستی نهادنـد ، به طوری که درسال ۱۰۰۹ فقط حدود چهل تن ازافراد این نژاد باقی مانده بود .

درهمین‌روزگارحوزیهایاخوزیهاکه‌نامشان‌به‌شکل‌خوزان‌واحوازوخوزستان باقی‌مانده واز اعقاب ایلامیان بودند، رو به زوال کلی‌نهادند وزبان واثرشان یکسره گم شد. منانیان ، که نامشان با مانویه خلط‌گردیده است ، یعنی‌صابئه اهواز ، عربهائی بودند که ازقرن دوم به‌کیش‌آسمانی گرویده بودند ، و در جنوب بین‌النهرین یعنی درمردابهای دجله وفرات «خوارگان» ودشت میشان وخوزستان رو به فزونی نهادند ، وازبرکت‌کیش آسمانی موفق‌گردیدند که درحقوق اجتماعی باپارسیان برابرباشند . غواصانی‌که به‌کارصید ماهی‌اشتغال و درفن ناخدایی و ملوانی و دریاگذاری مهارت داشتند (چنانکـه تاکنون دارند) درقرن شانزدهم مورد توجه قرار گرفتند ، تاجایی‌که پرتغالیها که جزیرهٔ هرمزرا پایگاه ساخته بودند ، این ملوانان منانی را ازحاکم عثمانی بصره به غلامی می‌خریدند ، آنها را به هندوستان و بنده‌گوه ، که دارالهند پرتغال شده بود ، می‌بردند ، تا از آنهـا چون غلامان در ناوگان خویش استفاده‌کنند .

وقوم **قفج** نیزکه تمدنی بزرگ در مکران داشتند تحلیل رفتند ، و بلوچیان وحشی وبدوی دیارآنهارا متصرف‌گشتند . پارسیهای زردشتی بیشتر دربین‌النهرین وفارس پراکنده بودند . درسال ۹۷۹ درشیرازغلبه باآنها بود. به همین علت علیـه فارسیهای مسلمان به مبارزه برخاستند . زردشتیان پس‌از ویرانی استخر به شهراسلامی شیراز نقل مکان‌کردند و اعیاد وتشریفات‌مذهبی خودرا دراین‌شهر برگذارکردند . درسال ۹۸۱ همینکه قطب صوفیان دراین شهردرگذشت ، زردشتیان ، یهودیان ، ومسیحیان بەاتفاق مسلمانان درتشییع

جنازهٔ اوشرکت جستند ، زیرا جماعت صوفیان به پیروان تمام مذاهب احترام می گذاشتند * در بسیاری از بلاد جنوبی ایران هنوز عدهٔ کثیری بردین ساسانیان بودند ودربسیاری ازشهرها وقصبات آتشکده‌ها، دایر بود. مجوسان آذربایجان درعهد سلجوقیان تحلیل رفتند و در اواخر مغول برافتادند . درحالی که قبلا بسیار فراوان بودند . میان اردبیل و دربند و (موعان) عملا (مغ نشین) و مجوس زیاد و زردشتیان درایالتهای اطراف بحرخزر ، وضع خوب ومناسبی داشتند . بادکوبه، شهرمقدس آنها بود ـ و مزداپرستان سغد وخوارزم وسایر نقاط ماوراء النهر ، ازپارسیان ، ازبعضی جهات محلی ممتاز ومشخص بودند وتقویمها و اعیاد جداگانه داشتند ، و ساسانیان درآن دخل و تصرف نکرده بودند . عدهٔ آنها در واحه‌های جیحون و سیحون بسیار بود . در سیستان و مکران و سند و غزنه مجوسان دیگری بودند که بامجوسان فارس ازبسیاری جهات فرق داشتند و با شمنان آن حدود شباهتهـای زیاد داشتند ، و در حکومتهـای محلی وتجارت هند وارد بودند. افراد غیرمسلمان رامحکوم به انجام خدمت نظـام نمی کردند ، بلکه مشمولین ناگزیر بودند که همه ساله ، طبق نصابی معلوم و معین ، تن خودرا ازخدمت سربازی ، درراه توسعهٔ اسلام باز خرند . زنان ، پیران ، پیشوایان مذهبی وکسانی که کمتراز ۱۸ سال داشتند ازپرداخت این سرگزیت معاف بودند . در امپراتوری روم شرقی ، به‌عکس، زردشتیان ، یهودیان رمسلمانان مجبور به‌پرداخت سرگزیت بودند. درحالی که درممالك اسلامی علاوه برپارسیان ویهودیان ترسایان نیز به پرداخت جزیه محکوم بودند . **

در مورد این مالیاتها ، درکشورهای اسلامی که مبانی حقوقی خود را از ایران عهد ساسانی گرفته بودند ، بیش از دیگر کشورها چون روم وکشمیر ونوبه ، رعایت انصاف وعدالت می‌شد، یعنی فقرا ازاین بابت سالیانه ۵/۷۵

---

* شدیان یعنی درویشان پیرو شیخ ابو اسحق شهریار کازرونی ۹۶۴ ـ ۱۰۳۵ کـه تازه در دوره‌ی اتابکان متشکل شده بودند ، در دورهٔ مغول به حد اشتهـار رسیدند و موقوفات و املاك بسیار حاصل کردند و خانقاههـا و زوایای بسیار در مرقد شیخ ابواسحق برپا داشتند . شاه اسماعیل ایشان را برانداخت و دین ۱۲ امام را درفارس اجباری فرمود (دکترمظاهری) .

** درقرن گذشته براثر تحکم روسهـا اول بار عباس میرزا نایب السلطنه ارامنه وآسوریان را ازجریمه معاف کرد، وبعداًهم زیرفشارانگلیسها ناصرالدین شاه همین امتیار را به زردشتیان ویهودیان عطا کرد . درنتیجه اقلیتهای دینی عملا هواخواه دول نامسلمان شدند . (دکترمظاهری)

فرانك ومردم میانه احوال ۱۱/۵۰ وافراد مرفه وغنی ۳۰ فرانك به‌خزانهٔ دولت می‌پرداختند. این مالیات ابتدا هر شش ماه یا هرسه ماه یك بار، به وسیلهٔ موبدها وکشیشهای محلی، جمع‌آوری می‌شد، ولی از سال ۹۷۶ تصمیم گرفتند که این‌مالیات‌را فقط یك‌مرتبه درنخستین ماه هرسال گردآوری کنند، و افـراد ناقص عضو و بیمار و تنگدست را از پرداخت این مالیات معاف داشتند.

درمورد اخذ این مالیات تا دورهٔ مقتدر نسبت به زنهاریان ظلم و ستم روا می‌داشتند وتحصیلداران و مأموران وصول، بدون رعایت انصاف‌وعدالت گریبان مشمولین را می‌گرفتند و خطاب به آنها می‌گفتند «ای زنهاری ترا سرگزیت باید داد.» هرکس عوارض نمی‌پرداخت، ریسمانی به‌گردن او می‌آویختند و بایك قطعه سرب علامتگذاری می‌کردند تا از دیگران مشخص باشد. ولی بعداز انقلاب بغداد، یعنی بعداز قرن دهم، به تدریج موقعیت اجتماعی ملتهای تحت‌الحمایه و زنهاریان بهبود یافت و مقرر شد مؤدیان، عوارض‌را به پیشوایان مذهبی‌محل به‌عنوان «جهبذ» بسپارند وآنها این‌وجوه دریافتی را در مقابل رسید رسمی به مأموران دولت تسلیم کنند. ازآن عهد تامدتی (قرن دهم و اوایل قرن یازدهم) قسمتهای جنوب اروپای غربی که فاطمیان‌افریقا درآنجاها قلاع واستحکامات‌ساخته بودند، عملادرشمارمستعمرات عرب بود، وعربان‌آن را (بلادالمخزن) دانسته، مستقیماً ازآنها مالیات اخذ می‌کردند، وآن قسمتهای اروپاکه ازنوع بلادالمخزن نبود، حقوقدانان اسلام آن نواحی را (بلادالسیبه) یعنی نقاط تحت‌الحمایه خوانده ازآنجاها غلام و کنیز و مواد اولیـه برای صنعت به دست می‌آوردند. در این دورهٔ بورژوازی اسلامی، عربان، با بحریه وناوگان نیرومنـد خود، نه تنها در مدیترانه و رودخانه‌های قابل‌کشتیرانی اسپانیا وفرانسه، بلکه دربحرظلمات یعنی اقیانوس اتلانتیك ودریای انگلیس، برای فعالیتهای اقتصادی آمدورفت می‌کردند. درقرن یازدهم درنتیجهٔ ضعف‌بورژوازی‌عرب وضعف بحریهٔ‌اسلامی، وافزایش دائمی مزد ملاحان، کشتیهای‌اسلامی، به‌تدریج بحرظلمات ورودهای رن، گرون ولوار را تـرك گفتند. در نتیجه دزدهای دریایی شمال یعنی **«وایکینگها»** باکشتیهای‌کوچك خود اروپای غربی‌را مسخر وتمدن جدید اروپا را پایه‌گذاری کردنـد، و اندك اندك ازضعف نیروی دریایی مسلمانان استفاده‌کردند و جزایر مدیترانه نظیر میورقه و سردانیه و صقلیه و قبرس و غیره را به تصرف خود درآوردند، ودرصدد غارت‌کردن مصروشام بودند که

جنگهای صلیبی درگرفت .

اکنون نمونه‌ای ازقوانین ومقررات اسلامی‌را ذکرمی‌کنیم : اگر کسی مرتکب قتل غیرعمدی می‌شد یعنی دیگری را با بی‌احتیاطی می‌کشت ، قاتل مکلف بود که به بازماندگان مقتول به عنوان (دیه) مبلغی خونبها که قانون معین‌کرده‌است به پردازد . دادرسان پس‌ازشنیدن اظهارات متهم ، اگرمقتول یك‌نفرمسلمان بود ، وی را مجبور می‌کردند که تمام مبلـغ را به پردازد و و اگرمقتول مرد زنهاری یا غلام بود ، ازمیزان‌کیفر تاحدی کاسته می‌شد . بعضی‌ازفقها یعنی‌علمای حقوق اسلامی‌مانند مالکیها وشافعیها ، برحسب مذهب مقتول ، نصابهای ظالمانه‌ای تعیین‌کرده بودند . مثلا سی‌درصد برای یهودی و ۶/۵ درصد برای پارسی تعیین شده بود . ولی ازقرن دهم به بعد ائمهٔ فقه اسلامی ، که ایرانی و ازمکتب ابوحنیفه پیروی می‌کردند ، به این تبعیضات پایان دادند ومقرر داشتند تمام مبلغ را بدون توجه به مذهب به بازماندگان مقتول تسلیم دارند .

درسال ۸۴۹ متوکل (۸۴۷-۸۶۱) خلیفهٔ مستبد ، که به مثابه لوئی چهاردهم عرب است ، زنهاریان را از دخول درکارهای عمومی منع فرمود و برحسب فرمانی مقررداشت‌که دربالای در خانهٔ خود مجسمهٔ چوبی شیطان‌را قراردهند[61] ، ونامسلمانی‌خودرا عمل‌شیطان معرفی‌کنند . علاوه‌براین‌زنهاریان ناگزیربودند که ستارهٔ داود ، یعنی پرچم یهود را ازپارچهٔ زرد به‌لباس‌خود بدوزند، وازنشستن به اسب خودداری‌کنند ، ودرمحلات معینی سکنا گزینند، وهرگزخانه‌ای بلندتر و بهترازخانهٔ مسلمانان نسازند .

در سال ۸۸۹ چون ترسایان به این محدودیتها اعتراض کردند ، مردم بغداد برای تنبیه‌آنها معبد (اکلیل یسوع) یعنی دیهیم یسق نصرانی‌را باخاك یکسان‌کردند، ولی ابن‌المعتز سرسلسلهٔ نویسندگان‌آن دوره دراشعار و قصاید خود می‌نویسند که درسال ۸۹۰ زنهاریان اندك اندك جرئت یافتـه براسب می‌نشستند [62] درطی قرنهای هشتم و نهم زندگی ملل پارسی ، صابی ، یهودی ومسیحی دچار محدودیتهـای سخت شد ، ولی بعداز انقلاب‌کبیر، یعنی ازقرن دهم به بعد بنیان این مظالم ناگاه فروگسست و ملتهای زنهاری موفق شدند ، باآزادی‌کاملتری پیشوایان مذهبی‌خودرا برگزینند. آنها طبق‌مقررات عمومی حق یافتند که پیروان خودرا بهتر اداره و رهبری کنند ، و در امور مدنی وجزائی میان ایشان داور باشند وازاین‌بابت مبلغی‌ازآنان مطالبه‌کنند. به این ترتیب زنهاریان موفق به تشکیل اتحادیه‌ها وسازمانهای اداری مستقل

گردیدند وپیشوایان و مدیران خودرا آزادانه انتخاب کردند . یهودیان شام و مصر اتحادیه‌های خودرا « کنیسه » یعنی کنشت می‌نامیدند ، ولی ازلحاظ تشکیلاتی نه تنها اسماً معبدآنها ، بلکه عملا دارالقضا و دارالتجاره ومرکز اقتصادی و صرافی و دسته‌بندی صنفی‌آنها نیز بود .

علاوه‌براین آنها کلیهٔ تحمیلات قبلی مانند نصب مجسمهٔ شیطان وستارهٔ زرد و منع به اسب نشستن وبرتخت روان‌رفتن واین‌گونه ممنوعات را به‌دست فراموشی سپردند و به خود اجازه دادند کـه درهر محله‌ای کـه مایل باشند برای خویش سرای مجلل برپا کنند. آتشکده‌ها و معابد یهودیان وکلیساهای عیسویان و دیرها باردیگر فعالیت دیرین‌را آغازکردند. جالبترازهمه این‌که کلیسایی‌راکه درسال۹۱۲ درتنیس ویران شده بود، دولت‌اسلامی‌آن‌را به‌هزینهٔ خود برقرار کرد . دربغداد دیرهای ترسایان رشك جنان شد و دربصره نیز کنشت جهودان بامحاکم و زندان علیحده استقلال قضایی و اقتصادی خودرا آشکار ساخت . غیر از دادرسی ، وکالت و عدلگری اشتغال به کارهای غیر دینی از برای زنهاریان‌امکانپذیرشده پارسیان ، مسیحیان‌ویهودیان ،هرکدام بر حسب‌استعداد خودبه‌درمگزینی یعنی‌صیرفیگری وانواع‌پزشکی وداروسازی و دارو فروشی و کارهای بانکی و اقتصادی و تجاری بی‌هیچ مانعی بلکه در بهترین شرایطی‌بپرداختند ، و در رأس بورژوازی‌قرارگرفتند،وحکومت‌های اسلامی را در اختیار خودآوردند . زیراکه در قرن دهم‌و نیمه اول‌یازدهم ، پول ، حلال کل مشکلات شده‌بود. پیروان هرکیش به‌کارهای مخصوص خود می‌پرداختند ،مثلادر شام تمام صرافان ،یهودی بودند ، در حالی‌که‌یعقوبیان بیشترکوس‌پزشکی وبه خصوص‌اقتصادی می‌زدند.در بغداد پزشکان بیشترپارسی ویانسطوری ، اما درمگزینان (صرافان) وجهبذان‌و سیمسنجان یهودی بودند. در بسیاری از بلاد کار صباغی یعنی رنگرزی که شغلی بسیار پر درآمد بود، در انحصار یهودیان قرار داشت ، چه در این دوره‌که پارچه‌ها بسیار محکم و با دوام بود ، خلق باعوض‌کردن‌رنگ لباسها، می‌توانستند ، مدت بیشتری از آن استفاده کنند . تنها نخ‌ریسیدن و پارچه بافتن کار پر رنجی بود که کارگران و ضعفا به آنان اشتغال می‌ورزیدند و (جولاه) در عجم و (حائك) در عرب مترادف گدا و فرومایه و فحش بود .

از قرن دهم به بعد زنهاریان می‌توانستند ، مقامات درجهٔ اول را نیز اختیارکنند . متقی (۹۴۰ ـ ۹۴۴)وعضدالدوله (۹۴۹ ـ ۹۸۲) ،در دوران حکومت‌خود از میان ترسایان و مجوسان و جهودان نخست وزیر خود را بر

می‌گزیدند . در قرن سیزدهم حتی فقه‌اسلامی این عمل را تجویز کرد. در دورهٔ العزیز خلیفهٔ فاطمی مصر (۹۷۴ - ۹۹۶) زنهاریان نه فقط از کلیهٔ حقوق مدنی برخوردار بودند ،بلکه به مقامات درجهٔ اول ملکی و مالی نیز ارتقا می‌یافتند ، و این جریان‌موجب انتقاد مسلمانها وآغالش و شورش‌آنان با زنهاریان به خصوص با مسیحیان شد .

به روزگارمستنصرباله فاطمی (۱۰۴۴ - ۱۰۴۷) درحالی‌که یك نفر یهودی در قاهره به نخست وزیری رسیده بود ، دو نفر یهودی دیگر شاغل خزانه داری‌کل و وزارت‌دارایی شده بودند .مردم‌که از این انتصابات‌سخت ناراضی بودند تصنیفهایی علیه فاطمیان و سیاست بورژواپرستی و اسلام شکنی آنها ساختند .

قطعه

یهود هذاالزمان قد بلغوا　　مرتبة لا ینالها ملك
الملك فیهم والمال عندهم　　و منهم المستشار والملك
یا معشر الناس نصحت لکم　　تهودا قد تهود الفلك
فانتظروا،ضیحةالعذاب لهم　　فعن قریب تراهم الهلك[۷۰]

«جهودان‌این روزگاربه‌پایگاهی رسیده‌اندکه‌فرشتگان نیز بدان‌نرسند، پادشاهی و اقتصادکشوردردست ایشان است ،اعضای شورای دولت وشهریاران و دولتمندان ازایشانند. ای‌گروه مسلمانان ، من شما را اندرزکرده ومیگویم جهود شوید که‌آسمان نیز جهود شد ، ولی‌گوش فرا داریدکه فرمان‌شکنجه و هلاك کردن آنها به زودی از طرف خدا صادر خواهد شد . »

این‌احساسات بورژوازی‌کوچك ومردم فقیر شارستانها و مردمان ربض نشین بود که علیه بورژوازی بزرگ و ملوکان تحریك و تهییج شده بود . درست در همین موقع بورژوازی‌کلان‌که قاهرهٔ قدیم مرکزآن بود . خواست پیشدستی‌کند و شام و عراق را نیز متصرف شود . قادر خلیفهٔ عباسی (متوفی در ۱۰۳۱) وجانشین قائم بامراله (۱۰۳۱ - ۱۰۷۳) متوحش شدند ، زیرا که سردار فاطمیان ارسلان بساسیری درژانویه ۱۰۵۹ بغداد را تصرف‌کرد و قریب یکسال و نیم سکه و خطبه به نام مصریان کرد ، و ناصبیان را تار و مار گردانید . خلیفهٔ عباسی گریخت و دست به دامن طغرل‌بیك سلجوقی زد . پادشاه ترکمنان بعد از چندین مصاف ، با همکاری ناصبیان و فاطمیان دارو دستهٔ آنها را از عراق و شامات اخراج‌کرد ، و ارتجاع سلجوقی که خراسان و عراق را تحت تسلط در آورده بود این بار عراق عرب و شامات را نیز تسخیر کرد ، تا نوبت به مصر رسید .

فصل ششم

سلاحورزی و ساز حرب و غازیگری

دفاع از سرحدات و گسترش حوزهٔ قدرت مسلمین ، یکی از وظایف ۶ گانهٔ مؤمنان بود . خدمت سربازی ، درممالك اسلامی ماننداmروز اجباری نبود ، ولی در عین حال نظام وظیفه و شرکت در جهاد یك تکلیف و تعهد مذهبی به شمار می‌رفت، و همیشه برای این‌کار داوطلبان‌بسیار حاضرمی‌شدند، و دولت‌احتیاجی‌به‌تجهیز عموم‌اسلامیان نداشت . ازکلیهٔ نقاط ممالك‌اسلامی، عده‌ای از طبقات مختلف‌برای حفظ حدود و ثغور اسلام به شهرهای سرحدی شتافته در سربازخانه‌ها(رباطات)مهیای جنگ می‌شدند ، و مرابطگری را با صوفیگری بعدها خلط کردند و صوفی و غازی بیك به معنی واحد در آمد . مرابطان به سه طبقه تقسیم می‌شدند . اول کهتران که جوانان تازه به ریش آمده باشند ، و عدهٔ بسیاری بودند و زیر فرمان اوساط بودند . دوم‌غازیان میانه سال که از ۲۱ تا ۳۰ سال داشتند و دارای درجات فرودین بودند و زیر فرمان افسران‌عالیرتبه به‌کارزارمی گرفتند. سوم مهتران که مقام‌فرماندهی را به عهده داشتند ومهترانی که‌موهایشان‌سفید شده‌بودبا رنگ وحناموهایشان را سیاه می‌کردند ، تا در روز کارزار، دشمن آنها را پیرو ناتوان نپندارد . تمام این سربازان از محل موقوفات جیره و حقوق معینی می‌گرفتند . ذوق و شوق که مردم عهد ما به زیارت رفتن دارند ، مسلمانان قدیم ، به مرابطی و غازیگری و جهاد با کافران داشتند و کسی‌که با کافر جهاد نکرده بوداو را زن می‌دانستند .

چنانکه ملای رومی گوید :

ای مرابط با مرابط رای زن   چونکه‌پایت لنگ دارد رای «زن»

شیخ سعدی که‌درجوانی ورزشکار و نیرومند بود . «به خردی درم زور سرپنجه بود » باکافران هند و باکافران ترك ، درکاشغر و با کافران فرنگ در هر سه سرحداسلام ، به‌جنگ رفت وچندی هم درطرابلس درچنگال‌فرنگان اسیرماند، تا آنکه مسلمانان فدیه داده او را باز خریدند . سعدی نیزکسانی راکه باکافر حرب نکرده‌بودند ، ازگروه مؤمنان و جوانمردان نمی‌دانست، بلکه آنها را لچك به سر ونامرد می‌شمرد چنانکه در بوستان (باب هفتم‌در تربیت) گوید :

طریقت شناسان ثابت قدم   به خدمت نشستند چندی به هم
یکی زان میان غیبت آغازکرد   در ذکر بیچاره‌ای باز کرد
کسی گفتش ای‌یار شوریده‌رنگ   توهرگزغزاکرده‌ای درفرنگ
به گفت ازپس‌چاردیوارخویش   همه عمر ننهاده‌ام پای پیش
چنین گفت درویش صادق نفس   ندیدم چنین بخت برگشته‌کس
که‌کافر ز پیکارش‌ایمن نشست   مسلمان زجور زبانش نرست

تمام سربازان جیره و حقوق معینی می‌گرفتند ، زیراکه‌کاروانسراهای مرزی موقوفات بسیار داشت .

قشون ازسه صنف‌سواره نظام ،پیاده نظام و منجنیق خانه تشکیل‌می‌شد. سواره نظام بردو صنف دیگرامتیاز داشت. جنگجویان زره به تن می‌کردند و کلاهخودی از آهن و فولادبر روی عرقچین می‌گذاشتند .

سواران سنگین اسلحه سراپای خود و اسبان را از آهن می‌پوشانیدند وبا گرز و زوبین به جنگ‌دشمن می‌رفتند . سواران سبك اسلحه نیزه وکمند داشتند . هیچ یك بدون سپر وشمشیر نبودند . پیادگان‌که قدیم به‌آنهاپیگان گفته می‌شد ، عموماً به‌خنجر وبیشتر به شمشیرهای راست ، و دردورهٔ‌اخیر ، به شمشیرهای کج مسلح بودند . جملهٔ سپاهیان سپری بزرگ باخود داشتند. هنگام پیکار ناو کیان و اهل رمایه پشت سر پیادگان قرار می‌گرفتند ، وبا اسلحهٔ خود از پیاده نظام حمایت می‌کردند . سوار نظام در عقب جبهه انتظار فرمان داشت ، چنانکه در بازی شطرنج مشاهده می‌شود ، و همینکه هنگام حمله فرا می‌رسید ، صفهای پیاده فاصلهٔ خود را زیاد می‌کردند ، تا سوارنظام بتواند به حملات‌خود ادامه‌دهد . علاوه‌بر این در جنگها ازمنجنیق و کمانهای فولادی نیز استفاده می‌کردند . مسلمانان از آغاز قرن یازدهم ، ولی فرنگان فقطاز قرن سیزدهم به بعد ، در جنگ ، تیرتخش یا ناوك

به کار می‌بردند . ـ انواع و اقسام تخش موجود بود وبدان اقسام ناوکها به سوی دشمن می‌انداختند . با کمان گروهه . یا قوس البندق مخصوصی که نیم چرخی بود و رکاب داشت ، گلوله‌های سربی یا شیشه‌ای درشت بر سرو روی دشمن می‌باریدند . نوعی دیگر از این منجنیقها داشتند که‌به آن عقار می‌گفتند ، و از آن برای پرتاپ کردن زوبینهای فولادی استفاده می‌کردند . قدرت‌این زوبینها به حدی بود ، که نه تنها بهترین جوشنها بلکه سنگ رانیز سوراخ‌می‌کرد .منجنیقهای‌بزرگ‌دیوارکوب را **کوشك انجیر یا** شکنجیر یعنی قلعه سوراخ کن می‌گفتند ، وکمانهای بزرگ را که سر جمع منجنیق بود وبا رکاب‌و تسمه کار می‌کرد ، چرخ و نیم چرخ می‌نامیدند .

در قرن دوازدهم یعنی درعصرصلاح‌الدین ایوبی ، از منجنیقهای بسیار سنگین استفاده می‌کردند ، نظیرآنچه فخر مدبر ذکر می‌کند ، و غزنویان ازآن‌برای‌کوبیدن حصارهای شهرهای هند استفاده کرده‌بودند . ازخصوصیات منجنیق این بودکه به چرخها و فنرهامجهز بود ،و می‌توانست با یك ضربت چندین زوبین به سوی دشمن رها کند .

منجنیقهای بزرگ قدیم از ماشینهای جنگی‌بسیار دقیق تشکیل می‌شد. به طوری‌که بلاذری متذکرشده‌درجنگهایی‌که درجبهٔهند وسند وکابل صورت می‌گرفت ، از همان سال ۶۹۲میلادی مسلمانان ازدو نوع منجنیق یکی‌بسیار سنگین ، مسمی به **عروس** ودیگری بسیار سبك به نام **لعبة** درجنگ استفاده می‌کردند . منجنیقهای سنگین در حول محوری متحرك بود وبه‌هر جهتی که می‌خواستند با دقت تیراندازی می‌کرد .

مسلمانان قرون وسطا ، اسلحهٔگرم هم معمول می‌داشتند وابتدا باروت را **نفت** می‌گفتندکه فرنگان نارالاغریق نامیده‌اند ، یعنی آتش‌رومیان شرقی ولی‌این همان‌نفت‌سیاه بود که‌کوزه‌ها یا بطریهای‌نفت را افروخته برکشتیهای فرنگان پرتاب می‌کردند. شیشه‌شکسته می‌شد ونفت مشتعل به‌اطراف می‌پاشید و از آب افشاندن خاموش نمی‌شد . لیکن مسلمانها از چینیان طرز ساختن باروت وتفنگ یعنی‌تفنگ و توپ راآموخته درحرب علیه فرنگیان وهندوان معمول داشتند . از قرن هفتم میلادی به بعد چینیان ازترکیب‌باروت خبردار بودند ولی آن را فقط در آتشبازی (موشك و ترقه) به کار می‌بردند ، ولی از وسط قرن دوازدهم، تفنگ وتوپ را نیز معمول می‌داشتند . معلوم نیست از چه تاریخی این دوصنعت به ایران رسیده است . فرنگان از ساختن باروت و تفنگ و توپ فقط در سال ۱۳۵۴ مطلع شدند . آنچه مسلم است ایرانیان و اعراب از مدتهاپیش این دو سلاح‌را علیه دشمنان خود به کار می‌برده‌اند .

صاحب (فرهنگ جهانگیری) نیز ساختن باروت را در دیوان حکیم سوزنی سمرقندی (۱۰۹۵–۱۱۶۷) پیدا کرده است آنجا که شاعر گوید :

چون سیرت چرخ را بدیدم گوگرد گزند و خنگسازم

در قضیهٔ مأمور شدن هلاکو از جانب خاقان مغول به تسخیر دیار مغرب یعنی مابقی ایران ، وصاف در جلد چهارم ص ۵۸۷ گوید (از جمله لشکرها که همراه با او از چین فرستادند «از دیار ختای یك هزار خانه عملهٔ منجنیق که از راه تدقیق به جرثقیل اجزاء ململم را به دقیق مشابهت دهند بیاورند» روشن است که به سنگ منجنیق دیوار قلاع را خرد نتوان کرد و این جز به ضرب باروت و به گلولهٔ توپ ممکن نیست ، به علاوه منجنیق از قدیم در غرب موجود بود و ضرورت نداشت که خاقان هزار خانه وار (منجنیق‌چی) از چین به همراه هلاکوفرستد . پس اینها توپچی بوده‌اند ، به علاوه اگر می‌شد قلاعی را مانند الموت که نظایر آن در ایران کم نبود ، به عراده منجنیق ویران کرد ، سلجوقیان ویران کرده بودند. عجمان توپ را (کمان رعد) و عربان (هندام الرعد) و گلولهٔ آن را عجمان سنگ رعد نامیدند . صاحب (روضات الجنات) به نقل از سیفی هروی یا مراجع دیگر می‌گوید «درمحاصرهٔ نیشابور تولی خان سه هزار چرخ انداز ، صد منجنیق وعراده ، هزارخرك و ... و هفتصد نفت انداز با دو هزاروپانصد خروار سنگ با خود آورد . مجانیق و خرکها پیش برده ، نفاطان آغاز نفاطی کردند و هفتاد جای باره را سوراخ کردند » اینجا مراد از خرك و منجنیق توپ و مراد از نفت باروت و مراد از سنگ گلولهٔ توپ و مراد از نفت‌انداز و نفاط توپچی است .

دردورهٔ قرون وسطا مسلمانها بامزراقها و ادوات‌دیگر ،مواد سوزاننده یا آتش زا در میدانهای جنگ به روی دشمن می‌افشاندند . پادشاهان در دارالصنعه‌ها یعنی قورخانه و زراد خانه‌های مخفی خود نه تنها باروت و مواد منفجره تهیه‌می‌کردند بلکه به‌ساختن سلاحهای‌جدید نیز می‌پرداختند و مانع افشای رموز آن می‌شدند . پس از چندی‌در اواسط قرن چهاردهم فرنگان نیز به‌تدریج موفق شدندکه به اسراراین سلاحها پی ببرند و از آنها درجنگ استفاده کنند .

در سال ۱۲۴۸ اردوگاه فرنگان از طرف تازیان مصر به‌شدت بمباران شد . هنگامی که سن‌لوئی به ساحل نیل رسید ، سپاه او زیر آتش دامنه دار مصریان واقع شد .

ژوان ویل Joinville که مورخ ایشان‌بود ، این منظرهٔ سهمناك را

چنین توصیف می‌کند : « گفتی صاعقه از آسمان باریدن گرفت مرا چنان نمود که اژدهائی از فلك برسرما آتش می‌افشاند . گویی شب تار لشکرگاه ما چون نیمروز گشت ، همینکه گلوله فرود می‌آمد و می‌ترکید ، سنلوئی بانگرانی تمام فریاد می‌کرد بزرگوار خدایا یسوعا مسیحا مرا و چاکران مرا ازین هلاك برهان .» ژوان ویل در سال ۱۳۱۷ در وصف یکی از این بمبارانها (رعد اندازیها) می‌نویسد « تو گفتی ناگهان ستارگان از آسمان فرود آمده‌اند . »

در جنگهای دریائی ، مسلمانان در قدیم از آینه‌های فولادی مقعر آتش افروز استفاده کرده کشتیهای خصم را آتش می‌زدند . ولی از اواسط قرن سیزدهم موشکهای زیر دریائی به کار بردند ، در سال ۱۳۰۰ عربان مصری با استفاده از باروت گلوله‌های بسیاربزرگ می‌افکندند که صدای رعد می‌کرد یعنی مانند مغولان وختائیان توپ خالی می‌کردند .[۷۵]

•

باب چهارم

اشتغال به دانش و فرهنگ

فصل اول

آموزش در دبستانها ـ مدارس و دانشگاهها ـ خصوصیات و مرام و مقصود برنامه‌ها ، سطح فرهنگ و دانش عمومی

درزمینهٔ آموزش و پرورش ازپایان قرن دهم میلادی ، انقلابی بیسابقه در عالم اسلام پدیدار شد ، چه تا این تاریخ درممالك اسلامی شرق مراجع تحصیلی و علمی منحصر به مکتبهایی بود که در مسجدها تشکیل می‌شد ، و به نوآموزان قرآن و شرعیات می‌آموختند . علاوه‌براین در مجلسهای عالی علمی که به‌همت فرقهٔ معتزله و فلاسفه پایه‌گذاری شده بود ، علوم عالی‌تدریس می‌شد. درمیان این دونوع درس ابتدائی ومتعالی ازمدارس متوسطه یامیانگین نام و نشانی نبود و به این ترتیب بایدگفت که تا قبل از قرن دهم میلادی، درممالك اسلامی سازمان منظمی برای تعلیمات عمومی به وجود نیامده بود .

عامهٔ مردم به فراگرفتن اصول دین وشرعیات ونوشتن وحساب‌کردن به طریق عملی قناعت می‌کردند ، درحالی‌که در رأس هراجتماع فقیهان و حکیمان و فرمانروایان و سیاستمداران با افکار فرقهٔ معتزله کمابیش آشنائی داشتند و به‌فراگرفتن فلسفه وعلوم مشغول بودند. دراین دوره هنوز ازمدرسه به‌معنی واقعی‌کلمه اثری مشهود نبود، ولی به مرور جمعیتهای مختلف‌سیاسی، یکی بعد از دیگری به لزوم تبلیغات مذهبی (یعنی سیاسی) پی‌بردند ، و

هریك ازفرقه‌های سیاسی برای انتشار افکار وعقاید خود دست به‌تعلیم کودکان و جوانان زدند . ولی افتخارتأسیس مدارس برای تعلیمات عمومی نصیب فرقهٔ مترقی شیعیان شد . این فرقه کـه افکار او بی‌ارتباط با نظریات صابیان و منانیان نبود ، با «شعوبیه» (که جداً طرفدار نجات سیاسی و استقلال امم مرئوسه بودند ،) درراه احرازآزادی عمومی‌افراد وکندن ریشهٔ تفوق‌اشراف و فئودالهای عرب همعقیده و همداستان بودند ، وباتعصب تازیگری اهل تسنن مبارزه می‌کردند . شیعیان وشعوبیان که بیشتر دربصره‌وبغداد تمرکزداشتند، برای‌آنکه بتوانند باحکومت مطلقه واستبداد نواصب درآویزند ، فراگرفتن علوم عقلی و فلسفه را لازم دانستند . به این ترتیب اندك اندك **علم‌کلام** را پدید آوردند وآنرا به حد اعلی رسانیدند و یك‌نوع آموزش دایرةالمعارفی بسیارجامع ترتیب دادند که درآن ازابواب علوم سخن می‌گفتند . ازهریك ازاین بابها به علـم حقیقی و به عبارت دیگـر به حکمت الهـی و فقه شیعی می‌رسیدند . این دایرةالمعارف که (رسائل اخوان‌الصفا وخلان‌الوفا) نامیده می‌شود ، باآنکه اشاعره و نواصب بارها نسخه‌های آن را آتش زدند (مثلا در ۱۱۰۱ دربغداد جماعتی از اسماعیلیه مانـنـد عین‌القضاة همدانی نویسندهٔ زبردست « به عربی و فارسی » را درمعسکر یا اردوگاه برکیارق‌کشتند .) باز به دست ما رسیده است .

این رساله‌ها که ازبرکت گفتگوها وسخنان و پژوهشهای اخوان صفا یعنی گروهی ازعلمای شیعه به وجودآمده بود ، ازآغازتدوین به‌سرعت منتشر شد*.مؤلفان این دایرةالمعارف‌که حاصل‌کار وکوشش چندین نسل دانشمندان داغدیده و ستم رسیدهٔ عالم تشیع است ، ازبیم نواصب و ظلمهٔ وقت و سازمان تفتیش عقاید وافکار، نام ونشانی ازخود یاد نکرده‌اند . **این اثرگرانقدر منعکس‌کنندهٔ تمایلات‌کسانی بود که می‌خواستند برطبق‌برنامهٔ معین ومشخصی، یك رشته اطلاعات فلسفی وعلمی را دراختیار عامهٔ‌مردم قراردهند واذهان مسلمانان‌را روشن‌سازند.** غیرازکتابها وآثاری‌که به همت جمعیت اخوان‌الصفا دربصره منتشرشد ، درداواخرقرن نهم میلادی ، کتابهای زیادی در زمینه‌های مختلف علوم ، نظیرشیمی ، فیزیك ، علوم ریاضی و نجوم به قلم گروهی ازدانشمندان منتشرشد که آنان نیزمانند یاران وبرادران پاکدل اخوان الصفا ، خواهان رشد علوم و افکار وبیداری خلق بودند* به‌این‌ترتیب وازاین‌طریق ، شیعیان ، نخستین مدارس اسلام را

---

* درقرن چهارم هجری عده‌یی ازحکما و دانشمندان برای نزدیك‌کردن دین اسلام باحکمت یونان وجلوگیری ازشکاف عظیمی‌که بین دین و فلسفه پیدا ←

بنیاد نهادند ، چون این جماعت معتقد بودند که عموم مردم قادر نیستند که کلیهٔ رشته‌های فرهنگ عمومی را فرا گیرند ، مانند مانیان و به تقلید از فرزانگان چین ، برای شاگردان مراتب و درجاتی قائل شدند که ازافراد

شده بود دست به‌تألیفاتی زدند که دررأس آنها جمعیت **اخوان‌الصفا** قراردادند .

چون این رسائل را بر ابوسلیمان منطقی سیستانی عرضه کردند گفت نزدیک‌کردن شریعت اسلام بافلسفه ممکن نیست چه پایهٔ فلسفه بر **تعقل وچون‌و چراست** درحالی‌که دین براساس **تعبد واحکام ثابت** ولایتغیر قرارگرفته است ودرآن چون وچرا راه ندارد. جمعیت اخوان‌الصفا به‌کسانی‌که مستعد درك‌مقاصد آنها بودند می‌گفتند « ماراکتابی دیگراست‌که درآن هیچکس باما شریك نیست وکسی جزما آنرا نمی‌فهمد اگر توای‌برادر نیکوکار رحیم آهنك خواندن‌آن کتاب داری تا ازآنچه درآنست‌آگهی یابی و معانی آنرا دریابی واسرارآنرا بشناسی روی به مجلس اخوان فاضل وصدیقان کریم خود نه تا سخنان ایشان‌را بشنوی ... و ذهنت روشن و دلت آگاه گردد .»

این جماعت چون باسعه‌ی نظرطالب حقیقت بودند به هیچیك ازعلوم و مذاهب بدیدهٔ دشمنی وتعصب نمی‌نگریستند سازمان آنها تاحدی مخفی بود و برای تعلیم پیروان خود و بحث با آنها درمواقع معینی مجالسی خاص تشکیل می‌دادند وکسی جز افراد جمعیت حق شرکت دراین جلسات را نداشت. اعضای جمعیت پس‌ازآنکه ازسوابق علمی و اخلاقی داوطلبان باخبر می‌شدند وآنان را شایستهٔ دوستی‌می‌دیدند ازبذل مال و جان درحق‌آنهامضایقه‌نمی‌کردند، به عقیدهٔ آنها حصول علم ازطریق حواس ، عقل وبرهان و استدلال ممکن است .آنها باوسعت نظرمی‌کوشیدند تاحکمت صاحبنظران و انبیا را جمع‌آوری کند این جمعیت همان احترامی راکه برای‌ابراهیم،موسی، عیسی، سقراط، افلاطون، قائل بودند برای امثال محمد ص و اولاد او و زرتشت و سقراط و دیگر متفکران بزرك قائل بودند به‌نظراین‌جمعیت یك‌کیش عقلی دربالای تمام ادیان ومذاهب وجود دارد که استنباط ودرك‌آنها به عهدهٔ عقلاست. اعتقاد به‌اینکه خدابندگان خودرا به‌آتش شکنجه می‌دهد و عقیده به خشم و غضب خدا و معتقداتی ازاین قبیل ، مورد قبول عقل نیست وهرچه هست دراین‌دنیاست . جمعیت اخوان‌الصفا به علت‌کوششی‌که درراه تلفیق علم و دین داشتند ازآغازکار مورد بغض و نفرت اصحاب دین‌قرارگرفتند تاجایی‌که بعضی‌ازپیشوایان دین به سوزاندن رساله‌های خطی این‌جمعیت فتوی دادند . آزاداندیشان و جمعیتهای مترقی نظیر باطنیان واسماعیلیان نسخه‌های خطی رسالات اخوان‌الصفا را دست به دست بین‌علاقمندان منتشرمی‌کردند ولی‌ازقرن پنجم وششم هجری‌که اهل‌سنت وجماعت واشاعره‌جای معتزله‌را گرفتند تعبد وتقلید جای بحث ونظررا گرفت خاقانی دریکی‌ازقصاید خود افکار ارتجاعی قرن ششم را نشان میدهد:

چشم برپردهٔ امل ننهید   جرم برکرده ازل منهید
فلسفه در سخن میامیزید   وانگهی نام آن جدل منهید

←

عادی‌خود ومستمع آزادآغازمی‌شد وبه افراد برگزیده ومجتهد می‌انجامید .
پس از گذشت سه ربع قرن ، خلفا و سلاطین سنی مذهب نیز در مقام گسترش تعلیمات عمومی برآمدند. ولی آنها برخلاف شیعیان ازروشی‌ارتجاعی ومحافظه‌کارانه پیروی می‌کردند . مدارس ابتدائی که درایران به نام ادبستان ودبستان یادبیرستان ودرمصر به اسم «مکتب» ودرقرطبه به نام مدرس خوانده می‌شد ، بیش‌ازهرکشور دیگر درکشورمصر ، مورد عنایت **خلفای فاطمی** بود وکلاسها درآنجا برنامهٔ روزانهٔ مرتبی داشتند. مواد تحصیلی به‌دوقسمت تقسیم‌می‌شد. فراگرفتن قسمتی ازمواد، نظیرشرعیات وآموختن قرآن وخواندن ونوشتن اجباری بود ، وآموختن تاریخ اسلام و تاریخ عهد جاهلیت وشعر و صرف و نحو وبلاغت و لغت و حساب و انشاء وحسن‌خط ، آزاد واختیاری بود . آموختن قرآن بیش از دیگر مواد تحصیلی مورد توجه بود ، زیـرا مسلمانی‌بدون فراگرفتن قرآن مجید و خط قرآنی اصلا متصورنبود . درطی سال فقط یك‌کتاب‌را به نوآموزان می‌آموختند ، وآنها مندرجات‌آن‌کتاب‌را نیك‌فرامی‌گرفتند و ازبرمی‌کردند وکتاب‌را جمله به جمله‌ازلحاظ‌صرف‌ونحو براستاد می‌خواندند و تجزیه و ترکیب می‌کردند تا ازباب لغت و اعـراب همه‌چیز برای نوآموزان روشن و حلاجی شود وبعد به رونویس‌کردن مطالب کتاب‌می‌پرداختند وضمناً محصلین‌را به‌آموختن فن‌سجاوندی یعنی‌نقطه‌گذاری وقرائت‌که دوعلم جداگانه است مشغول می‌داشتند ، و مخارج ومقاطع حروف وکلمات را به راستی و درستی می‌آموختند .
• شیخ محی‌الدین عربی (متوفی‌در۱۱۴۸) که ضمن سیاحت درکشورهای اسلامی شرقی درزمینهٔ تعلیمات ابتدائی تحقیقاتی کرده است ، می‌گوید که اساس تعلیمات درمدارس ابتدائی عبارت‌از شرعیات آموختن و املانوشتن و

←

مرکب دین که زادهٔ عربست داغ یونانش برکفل منهید
فلسفی مـرد دین مپندارید هیز را جفت سام یل منهید

سنائی نیزکه طرفدار اهل سنت و حدیث بوده ، دریکی ازقصاید خود به پیروان فلسفه حمله می‌کند وازجمله چنین می‌گوید :

ایا از چنبر اسلام دایم برده سربیرون
زسنت کرده‌دل‌خالی زبدعت کرده‌سرمشحون
برون کن طوق عقلانی‌بسوی‌ذوق‌ایمان‌شو
چه‌باشد حکمت یونان به پیش ذوق ربانی[1]

مترجم

۱ـ مأخوذ ازتاریخ ادبیات ادوارد براون‌وتاریخ علوم‌عقلی دکترصفا .

حساب‌کردن بود ، ودرمراحل عالیتر به فراگرفتن شعروصرف ونحو وقرآن مجید می‌پرداختند . ولی این برنامه ازطرف تمام مراجع فرهنگی پذیرفته نشده بود ، بعضی پیشنهاد می‌کردند که غیراز مواد مذکور به طلاب علوم مانند دوران قدیم ورزش بدنی وتیراندازی و شنا و پرش ازروی طناب وغیره نیز آموخته شود . ولی این نظرها و پیشنهادها کاملا اجرا نمی‌شد ، زیرا سلجوقیان با ورزشکاری و رزمجوئی و غازیگری مردم عامه مخالف بودند . ونمی‌خواستند غیراز ترکمانان‌کسی این فنون آزادی و آقایی‌را بداند .

بچه را ازسن هفت سالگی به مکتب می‌فرستادند و دوران تحصیلات ابتدائی ۵ سال بود . در انتخاب آموزگاران دقت بسیار می‌شد . آموزگار علاوه بر دانستن موادی که تدریس می‌کرد ، بایستی‌که کمابیش روانشناسی اطفال را نیزمی‌دانست و مردی بود مسن وعیالمند وصاحب احساسات پدرانه و باجربزه وگرامی تابتواند شاگردان را اداره و محبت و احترام آنان را جلب کند . جوانان برای آموزگاری انتخاب نمی‌شدند ، مدارس مختلط ازپسران ودختران ابداً وجود نداشت ، وازآن هردسته جداگانه بود معمولا مردی‌کور یایك پیره‌زن به دختربچگان قرآن‌درس می‌داد. هرشاگرد به‌معلم خود ماهانه وجهی می‌پرداخت. ولی ازقرن یازدهم دراندلس وازقرن دوازده درشام و مصر و سایر دیار ایوبیان ، ازمیزان شهریهٔ شاگردان کاسته شد .

ادبستان‌که اکنون دبستان‌گویند معمولا درنزدیکی مسجد بود وازیکی ازاطاقهای مسجد به جای‌کلاس وازصحن به جای حیاط برای تفریح استفاده می‌شد . به‌گاه تدریس و سبق‌گفتن،استاد روی نیمکتی فرش‌کرده چهارزانو می‌نشست ، کتابی‌چند درکنار او و قلمدانی وچند ترکه برای مرعوب‌داشتن نوآموزان دیده می‌شد . دانش‌آموزان پایین‌کرسی استاد برفرشی می‌نشستند. کوچکتران تخته یالوحی فلزی درکنارگرفته وبزرگتران دفتروکاغذ باخود می‌آوردند . همه قلمهای نئین داشتند. معلم برای هرکدام می‌تراشید وآماده می‌ساخت ، هرکدام ازنوآموزان قلم را در دوات گلین که لختی قشرابریشم آغشته به‌مرکب درآن بود فروکرده خط می‌نوشتند وسیاهی یامرکب که‌بتازی «حبر» گویند ازدوده و صمغ عربستان مرکب بود *

* خط‌کوفی‌که تاقبل ازانقلاب (آخرعهد مقتدر) مرسوم بود ، ازآن‌وقت باز منسوخ شد و خط نسخی که خط انقلاب طلبان و منشأ آن (ابن مقله) نخست‌وزیر آزادیخواه خلیفه بود ، معمول شد . در این عصر مطلقاً دفترها و کتابها را به خط نسخی می‌نوشتند ، ولی هنوز خط‌کوفی را نیزتعلیم می‌دادند ، وعنوان‌کتابها وعناوین بابها و فصلهارا برخی به خط‌کوفی می‌نوشتند. خط‌کوفی ←

دریکی ازگوشه‌های مکتب منبع آبی قرارداشت و بچه‌ها می‌توانستند درموقع تشنگی رفع عطش کنند. هریك ازبچه‌ها فنجان جداگانه‌ای داشتند. هنگام زمستان با منقلهای پرازآتش، محیط مکتب را گرمی می‌بخشیدند، ودرفصل تابستان باحرکت‌دادن ریسمان، بادبزن بزرگی‌راکه دروسط مکتب قرار داشت به حرکت درمی‌آوردند تاهوا خنك‌گردد. معمولا شاگردان تنبل محکوم به‌جنبانیدن بادبزن می‌شدند. آموزگاران ازصبح‌تاساعت ۱۰ نوآموزان را به سبق*خواندن و فراگرفتن دروس وامی‌داشتند و ازساعت ۱۰ تا ۱۲ شاگردان را مکلف به نوشتن املا و انشاء می‌کردند. استاد نخست یکی ازآیات قرآن یا یك فرد شعر را هیجی می‌کرد، سپس نوآموزان به طور دسته‌جمعی به‌خواندن آن‌جمله می‌پرداختند و معلم کار شاگردان را تحت‌نظر می‌گرفت. پس‌ازنوشتن‌درس‌ساعت‌تنفس فرامی‌رسید. یکی ازوظایف آموزگار این بود که شاگردان را نمازگزاردن و دعاگفتن آموزد و به‌آنان گوشزد کند که پدر و مادر و بستگان را گرامی دارند و دست‌آنان را صبح بهنگام خروج ازمنزل به بوسند و اندرز پدرومادر به‌کار بندند. آزردن و «پادافره» کردن یعنی به فلك بستن اطفال اکیداً ممنوع بود. فقط در بعضی نقاط در صورتی که نوآموزی گناهی مرتکب می‌شد، معلم می‌توانست چند ترکه، کف دست او بزند ومصطلح روز این بود که کودکان را نیازارند، وآنهاکه ایشان‌را می‌رنجانیدند، منظورشان‌آزردن نبود، بلکه تنبیه وبیداری‌کودکان‌را درنظرمی‌داشتند. غالباً آموزگاران برای پول درآوردن درخارج ازمحوطهٔ مکتب به‌کار نامه‌نویسی نیز می‌پرداختند ولی این کاررا خارج ازمحیط مکتب به طرزی محرمانه انجام می‌دادند، مباداکه کودکان ازمطلب آگاه شوند. غیرازجمعه‌ها که روز تعطیل هفتگی بود، نوآموزان ازتعطیلات دیگری نظیر تعطیلات ماه رمضان و عید قربان و غیره استفاده می‌کردند. در این دوره آموزشهای فنی هنوز داخل برنامهٔ مدارس نشده بود. علاقه‌مندان به کارهای

→

بی‌شباهت‌به‌خط‌کتیبه‌های ساسانیان نبود. مثلا الف‌آن مشابه«a» کوچك‌فرانسوی یا یونانی بود، ازچپ به راست می‌نوشتند، وازنقطه عاری بود ـ خط نستعلیق که درعهد تیموریان به‌تشویق میرزا بایسنغر به‌صورت خط‌کتابنویسی معمول‌شد، درعهد مغول هنوزبینابین ومیانگین بود، وآن را خط تعلیق می‌گفتند. نسخه‌های جامع‌التواریخ ودیوان خواجووچند دفتردیگر به‌خط نستعلیق نوشته شده وهنوز باقی است. (دکترمظاهری)

* درس مکتب، و شعرا در آثار خود مکرر از طفل سبق خوان سخن گفته‌اند.

یدی وعلمی دراتحادیه‌های صنفی درکارگاهها وکارخانه‌های صنایع دستی در سربازخانه‌ها و در رصدخانه‌ها به کارهای عملی و تجربی می‌پرداختند و در لابراتوارها و دارالتجزیه‌ها روی فلزات ، نمکها ، اسیدها ومایعات‌مختلف مطالعاتی صورت می‌گرفت . برای فراگرفتن تحصیلات متوسطه (میانگین) مراکزدیگری به نام «مدرسه» وجود داشت . نخستین مدرسه به‌معنی متوسطه درنیشابور درآخرقرن دهم تأسیس شد . درمصر نیزخلفای فاطمی مدارسی‌نظیر (الازهر) درسال ۹۷۲ درقاهره قدیم بنیاد نهادند ، ولی ازاین مدارس‌بیشتر برای تبلیغات دینی استفاده می‌کردند . ولی بعدها پس از سقوط فاطمیان درسال ۱۱۷۴ سبك تعلیم و تربیتی‌که ازخراسان بیرون آمده بود به سرزمین مصر راه یافت ودر دورهٔ صلاح الدین ایوبی مدارسی شبیه ایران در فسطاط تأسیس شد .

مدارس آن دوره حیاطی وسیع داشت ، و دراطراف حیاط رواق یعنی سرسرای سقفداری بود که ازآن راه رو داخل اطاقهـای درس ، ایوانهـای سخنرانی ومناظره ، وکتابخانه‌ها می‌شدند ودرطبقهٔ بالای مدرسه حجره‌های محصلین و طالب علمان قرارداشت .

تعلیمات متوسطه مجانی بود ، ودانش‌آموزان نه تنها ازحجرهٔ مجانی استفاده می‌کردند ، بلکه مبلغی به عنوان (ادرار) برای تأمین خوراك و روشنائی نیز دریافت می‌داشتند . درمدارس آن دوره افراد ملل خارجی نیز شرکت می‌کردند . و درهرمدرسه فقه یکی ازمدارس اربعه را می‌خواندند . درمدارس اسلامی‌اندلس‌دانش‌آموزان فرنگی نیزمی‌آمدند. تنی‌چند ازبزرگان اروپای آن عصر که ازجمله یکی دوتن ازآنها به رتبهٔ پاپی رسیدند. یا اسقف جزیرهٔ انگلیس شدند ، در مدارس اسلامی اندلس به زبان عربی درس علـوم خوانده بودند ، و درهمهٔ فرنگ ، زبان عربی زبان علمی بود .

حاکم بامرالله خلیفهٔ فاطمی درسال ۱۵۰۰ مرکزی به نام دارالحکمه بنیان نهاد که شامل‌چندین دانشکده بود. مؤسسهٔ علمی مزبورمربوط به‌وزارت تبلیغات یادیوان‌داعی‌الدعات بود. جلسات درس دانشکده‌ها پیوسته پرقیل‌وقال وپرهمهمه وهیجان‌انگیزبود . سعدی‌گوید (لم ولانسلم درانداختیم) وحافظ گوید : « ازقیل و قال مدرسه گردیده‌ام ملول »

هفته‌ای دوبار در روزهای دوشنبه و پنجشنبه علمـا و صاحبنظران و مبلغان‌کل یعنی دعات برای مباحثات علمی دورهم جمع می‌شدند . ازبرکت این مؤسسات علمی وفرهنگی بود که تنی‌چند ازدانشمندان به تدوین رسالاتی در زمینه‌های علمی نظیرشیمی و جبرتوفیق یافتند .

درقرن یازدهم میلادی ، یعنی در همان ایامی که خلفای فاطمی مصر درسایهٔ تبلیغات استادانهٔ خود شام و قسمتی ازعراق و ایران را به‌تصرف‌خود درآورده بودند ، جنبش سیاسی نیرومندی در خراسان به سبب رخنه‌کردن ترکمانان سلجوقی پدید آمد ، و با نفوذ علمی و سیاسی و مالی فاطمیان درآویخت . ترکمانان تحت رهبری سیاسی خواجه بونصر کندری (مقتول در ۱۰۶۳) و جانشین او خواجه نظام الملك به اندیشهٔ توسعه طلبی خلفای فاطمی پایان بخشیدند ـ خواجه نظام الملك در سال ۱۰۶۵ نخستین مدرسهٔ نظامیه یعنی‌مدرسه‌ضدشیعی‌رادربغداد به تقلید مدرسهٔ نیشابور بنیان نهاد. بنیاد این دانشسرای عالی دوسال طول کشید و درحدود ۱،۸۰۰،۰۰۰فرانك‌طلا درراه ساختمان‌آن خرج شد . البته هدف نظام الملك ازتأسیس این دانشسرا ونظایرآن مبارزه بانفوذ فکری جناح چپ یعنی شیعیان بود . مرتجعان زمان ازاین دارالمعلمین باعلاقهٔفراوان استقبال‌کردند، و به‌تدریج‌حکومت‌ترکمانان برتعداد این‌نظامیه‌ها افزود. نظربه‌اهمیت فراوان دانشسراهای مزبور به‌وصف یکی ازآنها می‌پردازیم .

نظامیهٔ بغداد درساحل چپ دجله درمحلهٔ (شرفیه) قرار داشت ، بنای آن مربع شکل بود و آن را ازآجرهای بزرگ برآورده بودند . حیاط و صحن بزرگی دروسط مدرسه وباغ بزرگی درحوالی‌آن وجود داشت .

درطبقهٔ پایین این ساختمان ، چندین ایوان بزرگ برای سخنرانی و تدریس رشته‌های مختلف علم،پیشبینی شده‌بود . درطبقهٔ اول،کتابخانه وسالن و حجره‌های دانشجویان قرارداشت ، ودر زیرزمین مطبخ و حمام ودکانهایی برای فروش خواربار وسایرلوازم واحتیاجات دانشجویان ترتیب داده بودند.

جوی بزرگی‌که ازدجله منشعب شده بود ، حوض وسیع میان صحن‌را پرازآب تازه می‌کرد وازآنجا به وسیلهٔ مجاری دیگر، آب به حمام ونقاط دیگر می‌رفت . چندین‌بار تمام این نظامیه یابخشی ازآن براثرآتشسوزی یا طغیان‌آب دجله ، ازحیزانتفاع افتاد ، ولی‌بیدرنگ ازطرف‌حکومت‌سلجوقی تجدید بنا شد .

نظام الملك بنیانگذار نظامیه ، عواید و موقوفات قابل توجهی برای ادارهٔ این دارالعلم اختصاص داده بود ، و ازبرکت این عواید ، مسکن ، غذا ، روشنایی ودیگروسایل زندگی دانشجویان تأمین می‌گشت .

سالها پس‌ازبنای نظامیه درسال ۱۱۶۰ ابن‌جبیرسیاح اندلس ازنظامیه دیدن‌کرده و ازموفقیتهای علمی‌آن سخن می‌گوید . ارزش فرهنگی نظامیه

تاپایان قرن چهاردهم همچنان باقی بود ، تا قرن سیزدهم ادارهٔ امور مالی این دانشگاه‌همچنان دردست اعقاب نظام الملك قرارداشت ، و آخرین فرد این خاندان در سال ۱۳۲۰ درگذشت . ازآن وقت باز خلفای عباسی ادارهٔ آن را خود به عهده گرفتند وخودرا رئیس افتخاری آن خانه شمردند .

درنظامیه دربادی امرفقط دانشجویانی که‌شافعی‌بودند پذیرفته می‌شدند. قریب صدسال این اصل رعایت گردید . مدرسان این دانشگاه از متخصصین و علمای متبحر عصر بودند و «امام» خوانده می‌شدند ، و نفوذ کلام و تأثیـر اجتماعی آنها بسیاربود ، وگاه به مأموریتهای سیاسی‌بسیارمهم گسیل می‌شدند، استادان و دانشیاران هنگام تدریس عبا و قبای سیاه دربر کرده و دستارکبود و طیلسان برسرمی‌گذاشتند .

وضع لباس و مشخصات ظاهری استادان را از روی مینیاتورهایی که ازآن دوره باقی مانده می‌توان دریافت . قیافهٔ ظاهـری آنها بسیار مجلل و موقربود . همینکه‌کسی به‌استادی نظامیه برگزیده می‌شد ، به‌افتخاراو خوان ضیافت می‌گستردند ، وهمینکه به‌جهاتی استادی ازرتبهٔ مدرسی برکنارمی‌شد بیدرنگ دستار و طیلسان وعبای استادی را ازو باز پس می‌ستدند .

مواد تدریس نظامیه عبارت‌بود ازعلومی‌که برای دریافتن‌قرآن ضرورت داشت ، یاحدیث وسنت پیغمبر(ص) وفتواهای علمای شافعی وعلم‌کلام اشعری و فقه‌اللغه و زبان عربی و ادبیات و مسالك الممالك یا جغرافیا و تاریخ و نژادشناسی وباستانشناسی و نجوم و ستاره شناسی و ریاضی و شیمی وموسیقی و رسم هندسی . لیکن هردانشجویی دنبال یکی دو درس ، فوقش چهاردرس بیش نمی‌رفت .

مؤسسات فرهنگی و علمی نظیر نظامیه به تدریج در بسیاری از شهرها به وجود آمد،حتی درحیات نظام الملك پادشاهانی چون نورالدین (متوفی در ۱۱۴۷) و مخصوصاً درعصر صلاح‌الدین ایوبی بسیاری ازاین نظامیه‌ها ، درشهرهای خود تأسیس فرمودند وبرآن موقوفات بسیار مقرر داشتند .

حدود سال ۱۲۲۷ در بغداد ، مرکز علمی جدیدی به نام مستنصریه به‌وجودآمد که درآن حقوق ، علوم وادبیات وهنرهای دیگرتدریس می‌شد. مستنصریه دارای چهـار ایوان یا چهار تالار بزرگ سخنرانی بود . طنبی مخصوصی برای تعلیم قرآن وسنت پیغمبر(ص) پیشبینی‌شده بود. یك‌کتابخانهٔ عظیم برای‌مطالعهٔ دانشجویان درنظرگرفته بودند.علاوه‌براین رشته‌ها ، طب، داروسازی ، علوم طبیعی ، وغیره نیزتدریس می‌شد. هریك ازاین چهار ایوان

یاتالار به تعلیم فقه یکی‌ازمذاهب اربعه اختصاص‌داشت واین ابتکار یعنی‌تدریس معتقدات و مذاهب و نظر ائمهٔ اربعه درقرن سیزدهم آغاز گردید . حنفیها درخراسان‌ومادون‌النهر و ماوراء النهر سکونت داشتند . مالکیها درافریقای شمالی واندلس مستقربودند ، وبعضی‌ازآنها در اسکندریه و صقلیه وانکبردیه یعنی‌جنوب ایتالیا وجزیرهٔ اقریطش‌که عثمانیان کرید وفرنگان کریت یاکرت می گویند می‌زیستند .

شافعیها درشام و عراق عرب و عراق عجم سکنا داشتند و حنبلیها در بغداد و دمشق و قاهره و ری و شیراز بهترین محلات را اشغال کرده‌بودند، یعنی محل‌شیعیان‌را غصب کرده بودند. وهابیهای‌عربستان‌سعودی‌ازبقایای همان حنبلی‌های قدیمند . این نوع مؤسسات علمی به تدریج ازطرف ملل غربی که تازه درراه ترقی وپیشرفت قدم نهاده بودند ، تقلید شد ، چنانکه دردانشگاه پاریس درقرون وسطا نیزچهارطایفهٔ مسیحی جمع کرده بودند ، و به‌همین‌جهت تقلید از دانشگاه قرطبه می‌کردند که خود تقلید ازدانشگاه مستنصریه بود . مستنصریه با خصوصیات بین‌المللی خود درعالم اسلام قدیم ، (یونسکو) را درجهان فرنگی فعلی به یاد می‌آورد. این یونسکو گرچه ازجانب دول معلوم ومعینی هدایت می‌شود ، وزبانش انگلیسی‌است ادعای بین‌المللی بودن‌را دارد و سعی می‌کند فرهنگ جهان را تابع فرهنگ انگلوساکسن گرداند .

برای کمك به‌جوانان مذاهب اربعه تدابیری اندیشیده بودند، ازجمله برای دانشجویان هرمذهب یاقومی ۶۲ «ادرار» یعنی بورس تحصیلی درنظر گرفته بودند .

بطورکلی درمستنصریه از ۳۰۸ نفردانشجوی برگزیده پذیرائی‌می‌شد. غیراز ۶۲ بورسی که برای مذاهب اربعه منظور شده بود ، ده محل خرج تحصیلی برای قرآن ، و سی خرج تحصیلی برای فراگرفتن حدیث وسنت، و ده بورس برای تحصیل علم طب درنظرگرفته بودند .

دانشجویان‌مستنصریه ازطریق‌مسابقه انتخاب‌می‌شدند وپس‌ازفراگرفتن علوم و اطلاعات لازم و اخذ گواهی اجتهاد می‌توانستند درجامعهٔ‌آن‌روز مقام و موقعیت ممتازی کسب‌کنند وبه مقام وزارت، قضا یعنی قاضیگری یااستادی نایل‌آیند . بعضی‌از دانشگاههای آن روز نظیر دانشگاه بغداد مقام و موقعیت مهمتری داشتند . چنانکه فارغ التحصیلهای دانشگاه بغداد مدتها در ممالك اسلامی مورد توجه بودند . ولی از پایان قرن سیزدهم دانشجویان دانشگاه قاهره احترام وتوجه عمومی را به خود جلب‌کردند. به این ترتیب باید گفت

ازقرن دهم تا سیزدهم تعلیمات عمومی درشرق میانه وکشورهای اسلامی نظیر هندوستان ، مصر، افریقا واندلس گسترش یافته بود . درمناطق‌مهم وبه‌خصوص درشهرها می‌توان گفت که نیمی ازمردم به خواندن و نوشتن آشنایی داشتند ، وتقریباً ده درصد مردم ازاطلاعات عمومی کافی برخوردار بودند ، ویك درصد در زمرهٔ دانشمندان و مجتهدان قرار داشتند .

فصل دوم

کتاب و نویسندگی

گواینکه از آغاز قرن دهم تا پایان قرن سیزدهم ذوق و سلیقهٔ مردم درزمینهٔ ادبیات ، معماری ، موسیقی ، ونقاشی جودت وپیشرفت تمام داشت، قرن دهم درخشانترین دورهٔ ترقی وپیشرفت ملل اسلامی بود و ازپایان این دوره تا قرن سیزدهم به تدریج آثار رکود و انحطاط در رشته‌های مختلف به چشم می‌خورد .

ازآغاز قرن نهم میلادی عناصر روشنفکر ملل شرق نزدیك که ازسابقهٔ فرهنگ وتمدن وتاریخ وادبیات خود باخبربودند ، به نام شعوبیان یاشعوبیه ازاطاعت عربان سرباز زدند . این‌اشخاص ازبسیاری جهات مانند رمانتیکهای قرن نوزدهم اروپا می‌خواستند خودرا ازقیود کهن رهایی بخشند ، و درراه آزادی و استقلال ملی قدم بردارند . گروه شعوبیان برای اجرای نقشه‌های ملی و اجتماعی خود به مطالعات تاریخی دامنه داری دست زدند ، و درزمینهٔ آثار مادی و معنوی گذشتگان و وضع راهها و موقعیت جغرافیایی کشورها (مسالك الممالك) و به طور کلی راجع به وضع گذشته و حال ملل اسلامی به‌تفرس وتحقیق پرداختند. دانشمندان این دوره مطالب وموضوعات‌مختلف‌را بادقت ودوراندیشی مورد مطالعه قرارمی‌دادند ، مخصوصاً علمای فرقهٔ معتزله بادقت وموشکافی بسیار، اندیشه‌های خرافی وافسانه‌های عامه و ملل بیگانه‌را بدون کم و کاست و با واقعبینی مورد مطالعه وتحقیق قرارمی‌دادند . درهمین ایام عده‌ای از پژوهندگان بادقت به مطالعهٔ انسانها و اشیای گوناگون و شخصیتهای سیاسی واجتماعی وحیوانهای اهلی ووحشی وانواع گیاهان ودیگر

پدیده‌های قابل مطالعه مشغول شدند . درقرن دهم درنتیجه فعالیتهای ادبی دامنه‌دار وبیسابقه ، ادبیات زبانهای شرقی نظیرترکی ، فارسی ، سریانی و عبری شهرت یافت و بسیاری از ذخایر علمی و فرهنگی به عربی ترجمه ودر دسترس‌عموم قرارگرفت. درنتیجه اختلاف‌شدیدی بین ملتها به وقوع پیوست، چه هریك ازملتهای شرق خودرا سرآمد دیگر اقوام می‌پنداشت و نبوغ و هوشمندی‌شعرا ودانشمندان وصنعتگران‌خودرا بیش‌ازآن دیگرملل می‌دانست. به‌این‌ترتیب میان ترکان کاشغروایرانیان خراسان ومیان عراقیان پارسیگوی وعراقیان تازیگوی ومیان نبطیهای عراق و اهالی سوریه ومیان تازیان شمال شرقی و تازیان جنوبی (یمنی‌ها) و میان ایرانیان خراسان با ایرانیان طبرستان ، اختلافها بروزکرد . ازطرفی درمناطق غربی کشورهای اسلامی، بین اسلاوها ویهودیها مبارزاتی درگرفته بود . درمورد شعروادبیات ایرانیان شرقی بردیگر ملل پیشی گرفتند ، و فردوسی طوسی (متوفی در ۱۰۲۵) باسرودن دهها هزاربیت افتخارات‌ملی ونظامی قهرمانان وافسانه‌های تاریخی سگساران و کشانیان و پارتها را درشاهنامه به رشته‌ی نظم درکشید . دیری برنیامد که ترکان کاشغر به مقابله برخاستند (قوتدغوبیلیق) اثر شاعر ملی خود ارسلان‌خاص‌حاجب‌را منتشرساختند ونویسندگان دیگرآنها ، افتخارات قوم هون و دیگر ترکهای قبل‌ازاسلام و مبارزات طولانی آنهارا با ایران و سجستان به رشتهٔ نظم کشیدند .

درایران غربی یعنی‌عراق عجم وآذربایجان وفارس هنوز زبان‌خراسانی یعنی زبان‌فارسی کنونی رایج نشده بود، به‌همین‌مناسبت بسیاری‌ازنویسندگان، کتابهای خودرا به زبان پهلوی که در دورهٔ قرون وسطا هنوز کمابیش زبان زنده‌ای بود ، ولی به خط قرآنی نوشته می‌شد ، به رشتهٔ تحریرمی‌کشیدند. برخلاف ملتهای هند و اروپائی و اقوام التایی زبان و ادبیات عرب فاقد اندیشه و فکرو روح حماسی و رمانتیك بود . به همین مناسبت دریادگارهای ادبی این قوم ، اشعارحماسی‌مفصلی نظیرشاهنامه یا (قوتد قوبیلیق) که عمق اندیشه‌های هندی و ادبیات کلاسیك یونان و حتی‌آثار ادبی جدید اروپا و نوشته‌های دانته وشکسپیررا داشته باشد ، نمی‌توان یافت ، بلکه‌گویندگان عرب قصایدی می‌گفتند که شمارهٔ ادبیات‌آنها ازصد تادویست بیت می‌رسید. این‌آثارمسجع ومقفی‌مانند صدای‌کاروان وحرکت شترها هماهنگ ویکنواخت بود ، وبیشتر برای تهییج و تبلیغ به‌کار می‌رفت . دراین اشعار ازتغزلات و اندیشه‌های‌حماسی واحساسات شاعرانه اثری به چشم نمی‌خورد ، درحالی‌که

درادبیات فارسی وترکی وودرآثار گویندگان قرون وسطایی این‌منطقه کتابهای پرارج وگرانبهای فردوسی وجلال‌الدین بلخی (۱۲۷۳) و عطار (۱۲۲۱) و نظامی (۱۲۰۳) دیده می‌شود که درادبیات عرب نظیر ندارد .

معذلك بعضی ازاستادان زبان وادبیات عرب مانند ابوالعلای معری که دارای عقاید و اندیشه‌های دموکراتیك و تازه‌ای بودند ، نه تنها در اذهان و افکارعمومی آثاری باقی گذاشتند ، بلکه معتقدات وافکارآنها درآثار شعرای روشنفکر ایرانی ، نظیر حکیم عمرخیام نیشابوری (متوفی در ۱۱۳۲) نیز مؤثر افتاده است .

ابوالعلای معری (متوفی در ۱۰۵۷ م) شاعر نامدار شام با چشمی نابینا درمعره یکی‌از بلاد شام می‌زیست. او غیرازمسئولیت اداری وکشوری ، تعلیم وتدریس بالغ‌بردویست‌نفرطالبان علم و ادب را که ازکشورهای مختلف برای فراگرفتن ادبیات به محضراو پیوسته بودند تعهدکرده بود . این مرد از برکت ارتباط سری با مصریان موقعیت سیاسی مهمی در شهر معره داشت ومانند یك شیخ‌البلد محبوب،دراتباع خود نفوذ می‌کرد ، عامهٔ مردم در ابواب مختلف با او به اندیشگان و عشورت می‌نشستند و اورا به شفاعت و کدخدامنشی در امور می‌خواندند ، و درحل مشکلات مالیاتی از او یاری می‌جستند ، و وی باصفا و صمیمیت همگنان را یاری می‌داد و نمایندگان و دبیران خودرا به یاری خلق می‌فرستاد .

ابوالعلاء ازلحاظ مذهبی ، حکیمی سوفسطایی وپیروشك وازنظرسیاسی شخصیتی ترقیخواه وآزادمنش بود ، و ازروی کمال خیرخواهی وبرای‌تأمین سعادت مردم باقلمی نیشدار بسیاری ازعادات ومعتقدات اصحاب میمنهٔ سیاست ومردم دوران خویش‌را به باد انتقاد می‌گرفت ، وازمردم شهرنشین وبورژوا درمقابل جباران و زورگویان معدودی‌که درعصراو می‌زیستند دفاع می‌کرد، و ازبینوایان درمقابل اغنیا و ازستمکشان دربرابر ستمگران و ازحیوانات دربرابرآدمیان حمایت وجانبداری می‌کرد، ومانند فردوسی طوسی می‌گفت:

میازار موری که دانه‌کش است　　　که‌جان دارد و جان‌شیرین خوش‌است

ابوالعلا با روحانیون مرتجع و ریاکار عصرخود بسختی مبارزه‌کرده و اعمال مزورانه و دور ازحقیقت آنان را مورد سرزنش قرار داد . دریکی ازآثار خود به طرزی انتقادی و طنزآمیز ازقرآن تقلیدکرد وکتابی نظیر قرآن به رشتهٔ تحریرکشید. شعایرمذهبی و زیارت اهل قبور واعمال ومناسك حج ، مخصوصاً عمل سنگپرانی حاجیان را تمسخر و استهزا کرد .

ابوالعلا باوجود قدرت سیاسی فراوان و فصاحت و منطقی که داشت ، هرگز ازتوانائی خود سوء استفاده نکرد ، و پای خودرا ازحدود انصاف و عدالت فراتر نگذاشت. همیشه چون مرتاضان هند باسختی وقناعت تمام‌زندگی می‌کـرد ، برای مال و منال دنیوی هیچ‌گونه ارزشی قائل نبود و باوجود ثروت و قدرتی‌که داشت به خوردن نان جوین قناعت می‌کرد ، لباس خشن می‌پوشید ، پیوسته روزه می‌گرفت و زندگی‌را به زهد و تقوا می‌گذاشت .
اینك نمونه‌ای چند ازآثار و اشعار اورا ذکر می‌کنیم :

ابوالعلا به احکام فقه ایرادهای عجیب ولی منطقی می‌گرفت ، مثـلا در «اللزوم» می‌گوید :

تناقض مالنـا الا السکوت له — و ان نعوذ بمولانا عن النار
یدو بخمس مئین عسجدا فدیت — ما بالها قطعت فی ربع دینار

اینك تناقضی‌است‌که باید درآن سکوت‌کرد ، وازآن به خدای خویش ازبیم آتش پناه برد ، دستی‌که فدیه‌ی آن را پانصد دینار گفته است ، چرا به‌حکم قانون شرع برای ربع دینارقطع می‌فرماید . » معلوم می‌شودکه فقها منطق نمی‌دانند، علی‌الخصوص براشعریان ومنکران معتزله ایرادهامی‌گرفت.
وی درجای دیگرمی‌گفت :

زعم‌الجهول و من یقول بقوله — ان المعاصی من قضاء الخالق
ان کان حقا مایقول فلم قضی — حدالزنا ، و قطع‌کف السارق

این مردك نادان و آنهائی که سخن اورا نص کرده‌اند ، گویند که گناههای مردم به‌فرمان خدا وقضای اوست . اگرآنچه می‌گوید درست‌باشد، پس به چه‌دلیل ومنطق‌هم این‌خدا فرموده است که زناکاران را تازیانه بزنند و دست دزدان را ببرند ؟ *

---

* جالب توجه است‌که بـا وجود اعتراضات شدیدی‌که زکریای رازی و ابوالعلای معری ودیگران درحدود هزارسال پیش‌به دین اسلام‌کرده‌اندا‌حدی درصدد آزاروانیت آنها برنیامده است واین می‌رساندکه تا قرن سوم هجری ملل اسلامی‌کمابیش ازنعمت آزادی برخوردار بودند . سید مرتضی«علم الهدی» مجتهد وروحانی عالیقدر آن دوران در پاسخ اعتراض ابوالعلا درمورد بریدن دست دزدان‌گوید :

عزالامانه اغلیها و ارخصها — ذل‌الخیانةفافهم‌حکمة‌الباری

عزت وگرانبهایی امانت‌گران‌کرد آن را (یعنی‌دست‌را) و ارزان‌کردآن

←

ابوالعلا ضمن حمله به ریاکاران و عوامفریبان می‌گوید :
این‌حیلتگر از ساده لوحی تو سوءاستفاده می‌کند، وتورا فریب‌می‌دهد.
او به تو می‌گوید که شراب حرام است و حال آنکه درپناه شب بادوستان نزدیك خود به باده نوشی می‌پردازد. خواجه‌حافظ درهمین مضمون می‌گوید:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند
چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند



را ذلت وپستی خیانت (یعنی دزدی) .

ابوالعلای معری درعین تقوی وپرهیزکاری به‌تعلیم وتربیت وتصنیف کتاب می‌پرداخت‌وکاروفعالیت را رکن دین می‌شمرد ومی‌گفت : «وادین‌الناس‌من‌یسعی ویحترف» یعنی دین‌دارترین مردم کسی‌است که‌کار و شغلی پیشه کند ـ ابوالعلای معری مانند زکریای رازی وسایرمادیون‌آن دوران می‌گفت تمام ادیان‌وشریعتها ساخته وپرداختهٔ فکر بشر است . وی عقل و اندیشه را پیامبر حقیقی می‌شمرد ومی‌گفت» ای‌فریب خورده اگر عقل داری حقیقت را از اوبپرس که هر عقلی پیامبراست . تازنده‌ام‌کارنیك‌خواهم‌کرد، روزی‌که مردم برمن نمازنگذار.»این متفکر بزرگ باصراحت تمام مردم روی زمین را به‌دوگروه تقسیم میکرد یکی آنانکه عقل‌دارند ودین ندارند دوم‌گروهی که دین‌دارند وعقل ندارند .

اثنان‌اهل‌الارض ذوعقل‌بلا دین وآخر دین لاعقل له

اومی‌گفت » برای انسان جزآنچه می‌بیند و حس می‌کند چیزی وجود ندارد وازغیبت بی‌خبر است من‌ازکسی‌که مردم‌را به‌خیردعوت‌کندپیروی‌خواهم کردوازدنیامی‌روم‌درحالیکه**جزعقل‌پیشوایی‌ندارم** .اخبارگمراه‌کننده‌یی که‌برای تو نقل می‌کنند اگر موافق عقل نباشد قبول مکن.» اودردیوان‌لزومیات‌ورسالهٔ غفران یابهشت ودوزخ خود بابیانی‌شیرین اعتقادبه روز رستاخیز ،عرصهٔ محشر، جن‌وپری وشیطان وعقیده به شفاعت را به باد استهزامی‌گیرد وی درطول عمر ۸۶ سالهٔ خود زنی اختیار نکرد واز خوردن‌گوشت حیوانات خودداری‌نمود وبه هیچ موجود زنده‌یی آزارو اذیت نرسانید .

می‌گویند چون هنگام مرگش فرارسید وصیت‌کردکه برسنگ قبرش این بیت را بنویسند .

این جنایت پدرم برمن است اما من به‌کسی جنایت نکردم
هذا جناه ابی علـــی وما جنیت علی احد

«مترجم»

حکیم عمرخیام نیشابوری ، شاعر و فیلسوف ایرانی ، درشهر نیشابور متولد شد . عده‌ای اورا مردی اسرارآمیز، برخی ویرا عاشق‌پیشه وطرفدار افیتورس (اپیکور) می‌شمرند . دسته‌ای به رسایل عربی او که در حکمت و فقه نوشته، بیشتر بشیوهٔ اشعریان تا بشیوهٔ معتزله ودرآنجا اثبات توحید و نبوت و قرآن کرده ، و از نواصب جانبداری و برشیعه و معتزله تاخته است ، استناد می‌نمایند و می‌گویند که او مردی ریاضیدان و متعصب بود . کسانی که اول بار ازو سخن گفته‌اند مانند نظامی عروضی در چهار مقاله و بیهقی در تتمهٔ صوان الحکمه ، اصلا و ابداً شعر و رباعی ازو نقل نکرده و او را درعداد حکما آورده‌اند ، نه در شمار شعرا واین رباعیات‌را که به بنام او مشهوراست ، ازاختراعات اسماعیلیه می‌دانند، و می‌گویند لحن آن‌وعقایدی که درآن منتشر کرده‌اند ، باعقاید حکیم عمربن ابراهیم‌الخیامی صاحب کتب و رسالات عربی ، منافات کلی دارد ، واگرقبول داریم که رباعیات ازوست باید ناچار فرض کنیم که یا عمرخیام مردی دو رو و دوقیافه و ذوحیاتین بود ویا اینکه به وجود دوعمرخیام قایل شویم ، یکی آنکه‌رسایل فقه‌وجدل اشعریوارعلیه‌شیعه نوشته‌ومنجم بودو نظامی‌عروضی‌و بیهقی ازو یاد کرده‌اند ، و دیگری عمرخیامی که درین قرون اخیر به رباعیات معروف گشته است . ایشان معتقدند که رباعیات معروف را . شعرا ومبلغان حسن صباح به‌نام عمرخیام منتشر کرده‌اند تا ایمان و اعتقاد اهل‌سنت را که مصادر امور و صاحبان ملك و دولت بودند سست گردانند ، و پایگاه ایمانی واخلاقی‌آنان‌را متزلزل سازند. ولی عده‌ای دیگر به‌خلاف این‌دسته می‌گویند این دو شخص یکی بوده است وعمرخیام رباعیات و اقوال او باحکیم عمربن ابراهیم الخیامی و احکام و فتاوی او مانعةالجمع نیست ، و اینکه عمرخیام دوقیافهٔ متمایز دارد برای خاطراین است که دردل خود شیعی و اسماعیلی و منکر جباران و ظلمه و ترکمانان و افسران و نظامیان بود ، ولی درظاهر تقیه می‌کرد .* خیام در رسایل عربی خود ازخدا و شاه و وطن و دین و

* خیام به‌علت افکار تندی‌که داشت‌همواره مورد طعن ومخالفت‌روحانیان ومردم سطحی عصر خود بود ، چنانکه نجم‌الدین‌رازی او را «... سرگشتهٔ غافل گمگشتهٔ عاطل » می‌خواند . استاد،بزرگ علوی ضمن یك‌مقالهٔ انتقادی دربارهٔ احوال وآثار خیام چنین می‌نویسد«... این نکته مهم نیست‌که‌آیا خیام شیعه‌بود یاسنی ، حنفی بود یا رافضی ، برای ما مسلم است که گویندهٔ این بیت « فارغ
←

ایمان دفاع می‌نمود ، و هریك ازاین دونوع را دریك محیط و قشرجداگانه منتشرمی‌ساخته‌است : رباعیات‌را درمیان عامه که عربی نمی‌دانستند ، ورسایل عربی‌را درمیان آخوندان و دولتیان ، و به این شیوه درهردو محیط‌مشهور ومحبوب گردیده است . این مبحث‌به‌ادبیات و تاریخ‌آن‌متعلق است وما وارد آن نتوانیم شد . این‌قدر می‌دانیم‌که این رباعیات‌بیشتردر اواخرقرون‌وسطا وشاید قبل ازدورهٔمغول منتشر گردیده بود، وناچار شخصی‌یا اشخاصی‌چندآنها را ساخته‌اند ودرمیان مردم رواج یافته وذکر همین نکته از نظرماکه‌نوشتن تاریخ اجتماعی است کفایت می‌کند . رباعیات خیام با علاقه و استقبال مردم روبرو شده است . او بابدبینی تمام به امور مادی‌و مال و منال این جهان می‌نگریست و با کینه‌توزی و ریاکاری به شدت مبارزه می‌کرد ، و در وصف شراب گلگون دادسخن می‌داد . آثار خیام به تمام‌زبانهای زندهٔجهان ترجمه شده‌است و درعداد شاهکارهای معروف وقابل تمجید به‌شمار است . اینك چند نمونه ازشعرهای او .

من می‌خورم وهرکه چومن‌اهل‌بود می خوردن من به‌نزد او سهل بود
می‌خوردن من حق به ازل‌می‌دانست گر می‌نخورم علم خدا جهل بود

ما لعبتکانیم وفلك لعبت باز از روی حقیقت نه‌که ازروی مجاز
بازیچه همی کنیم بر نطع وجود رفتیم به صندوق عدم یك یك باز

تا بتوانی خدمت رندان می‌کن بنیاد نماز و روزه ویران می‌کن
بشنو سخن راست ز خیام عمر می می‌خوروره‌می‌زن‌واحسان‌می‌کن

بودن زکفر و دین دین من است » ماورای این جدالهای کودکانه بوده است . برای ما این نکته مهم است‌که آیا خیام با سیاست و روش مملکتداری طبقهٔ حاکمهٔ دورهٔ خود مخالف بوده یاموافق ؟ آیا ممکن است تصورکرد که شاعری که آنقدر قدرت بیان داشته و با این شدت به عقاید مردمان دورهٔ خود تاخته در قبال حوادث عظیمی‌که درقرن او رخ می‌داد بی طرف مانده باشد ؟ چطور میشود باورکرد شاعری با این آزادفکری‌که‌دلیرانه‌باخرافات وتعصبات ابلهانه جنگیده درحوادث بزرگی نظیر جنبش اسماعیله وحسن صباح که پشت خلفای بغداد را می‌لرزانید و تختها را سرنگون و تاجها را برباد می داد بیطرف مانده باشد ... » مترجم

ای دوست بیا تا غم فردا مخوریم / وین یك دم نقد را غنیمت شمریم
فردا که از این دیر کهن درگذریم / با هفت هزار سالگان سر به سریم

می‌خوردن و گرد نیکوان گردیدن / بهتر که به زرق ، زاهدی ورزیدن
گرعاشق ومست دوزخی خواهد بود / پس روی بهشت‌کس نخواهد دیدن

گوئید تو را بهشت با حور خوشست / من‌می‌گویم که آب‌انگور خوشست
این نقد بگیر ودست از آن‌نسیه بدار / کاواز دهل شنیدن ازدور خوشست

گاه سحرست خیز ای مایهٔ ناز / نرمك نرمك‌باده‌خوروچنگ نواز
کانان که به جایند نپایند دراز / زانان که شدندکس نمی آید باز

در زمینهٔ نثر نویسی و پرداختن دفترهای تاریخی‌وعلمی زبان عربی، پادشاه بی‌معارض زمان بود ، زیرا در این دوره بسیاری ازعلما وفلاسفهٔغیر-تازی ، مانند ، ترکان ، سغدیان ، خوارزمیان ، خراسانیان ، عراقیان‌عجم، فارسیان ، آذریان ، دیلمیان ، یهودیان ، یونانیان ، شامیان واندلسیان ، کتابها وآثار خود را در زبان عربی‌که لغت قرآن مجید وحقوق اسلامی بود تألیف‌وتدوین می‌کردند. علاوه براین زبان‌عربی‌ازقرن نهم‌نه‌تنها به عنوان‌لغت قرآن و زبان علوم قرآنیه مورد مطالعه قرار می‌گرفت ، بلکه این زبان از برکت ترجمهٔکتابها و آثار علمی وفلسفی هندی وساسانی وسریانی و یونانی نهایت درجه غنی وقابل استفادهٔ عموم شده بود .

هندیها ، وایرانیها صرف ونحو ، لغتنویسی وفقه‌اللغه عربی‌را بااصول صحیح علمی پایه‌گذاری و تدوین‌کرده بودند ، دراین دوره نه تنها محققان ودانشمندان تازی‌نژاد ، درزمینهٔنحووفقه‌اللغه عربی‌کار وتلاش‌کرده‌اند، بلکه عده‌ای ازپژوهندگان فارسی وعراقی عجمی وخراسانی وماوراءلنهری نیزدر این زمینه به تحقیق و مطالعه پرداختند ، در این دوره هر مردی که محقق ودانشمند بود ناچار بود زبان عربی‌را نیك بگوید وبخواندوبنویسد ،وبرای حصول‌این منظور سال‌های متمادی از عمر خودرا دردارالعلمهای‌آن‌روزگار

برای احاطه به صرف ونحو و ادبیات عرب سپری سازد ، واین همان کاری است که دانشمندان قدیم اروپا سابق، براین برای تسلط به زبان لاتین انجام می‌دادند . در حالی‌که احاطه به‌لغت عرب برای افراد خارجی نظیر ترکها وایرانیان ، عنوان وافتخار بزرگی بود ، بومیان عربستان که به زبان‌مادری خودتکلم می‌کردند ، هنوز مانند و حشیترین و خشنترین ملل جهان زندگی می‌کردند . مردمان و باشندگان کشورهای متمدن در بارهٔ عربهای چادر نشین وصحراگرد باهمان لحنی سخن می‌گفتند که متفلسفان قرن۱۸م از سرخپوستان ینگی‌دنیایاد می‌کردند . به‌نظرشهر نشینان وبورژواها پیدایش اسلام از میان چنین قومی وحشی جز معجزه‌وقدرتنمایی خدانمی‌توانست‌بود.

رمانتیزم قرن دهم درمیدان نثر عربی تکامل وپیشرفت بیشتری حاصل کرد. گاه داستانهای شگفت انگیز وغریب وقابل توجهی در توصیف کشورها، جزیره‌ها ومردم اقالیم گمنام‌منتشرمی گشت ،وگاه داستانهایی‌درزمینهٔقهرمانی وعشقبازی به اسلوب روانشناسی‌وفراست انتشارمی‌یافت . داستانهای تاجران وبورژواهای شرق قدیم در قرن چهاردهم با داستانهای پهلوانی مخلوط شد. لیکن‌اصل این داستانهاکه به زبان فارسی و عربی نوشته شده ، مانند رموز حمزه و سند باد بحری و قصهٔ برامکه و داستانهای عیاران ، اصولا حکایتهای بورژوازی است و از حوادث و پیشامدهای گوناگون واز تاجران وماجرای کارجهانگردان در دریاها وبیابانها سخن‌می‌گوید ، وبه‌هیچ‌وجه‌رنگ‌قهرمانی ندارد ، وهدف قهرمانان آنها تجارت‌واندوختن مال وثروت بوده است ، نه شمشیر زنی وجنگازمایی . اینهاکاملا ازلحاظ‌روحیات‌قهرمانها ، قابل‌مقایسه بارمانهای قرن نوزدهم هستند .

قهرمانان یکی از این داستانهای جالب ودقیق ، شاخص حوادثی است که به‌خلیفهٔ فاطمی عبیدالله (۹۰۹ـ۹۳۴) نسبت می‌دهند ، واو را چون یك پهلوان پارسی معرفی می‌کنند ،کسی نظیر ناپلیون آن روزگارکه می‌خواسته است تمام کشورها ، علی‌الخصوص بنداد را زیر سلطهٔ خود درآورد و آمال بورژوازی را درآنجا حکمفرماگرداند . اکنون از این داستان جز ترجمهٔ ترکی آن چیزی در دست نیست .

دیگر داستان‌شجاعتهای **حمزهٔ**خوارجی یا خارجی (۷۹ـ۸۲۸) ناجی سیستان وخراسان است که شخصی است دریا گذار ، جهانگرد ، جهانگیر ،

وهواخواه آزادی تجارت و مدافع عدالت ونامش عنوان رمانهای مختلفی در ایران گردیده بود وبعدها همین داستانها به زبان ترکی ترجمه شده است .

همچنین سردار نامی ابومسلم (مقتول در ۷۵۶) نظیر شارل دوازد هم در اروپا قهرمان بسیاری از داستانهای جالب ایرانی شده است و بعداً همین داستانها به زبان ترکی ترجمه گردیده است . تمام این شخصیتهای تاریخی در همان دورهٔ حیات رنگ افسانه‌ای به خود می‌گرفت ، زیراکه قهرمانهای طبقه وقشری بودندکه رفته رفته براوضاع‌زمان تسلط می‌یافتند . قصه گویان، اخبار آنها راجمع کرده به شکل رمان درمی‌آوردند . قصهٔ بختیارنامه‌واخبار سمك یا سیامك عیار حاکی از دورهٔ فرتوتی بورژوازی است .

عنتره‌بن شداد قهرمان بسیاری از داستانهای عربی‌که نبوغ نژاد عرب را نشان می‌دهد ، نام یکی ازخدایان رعدوبرق و جنگ را داردکه هندوان (ایندرا) گویند . اوقهرمان دورهٔ فئودالیزم است نه پیشروبورژوازی‌اسلامی، واین داستان (ایندرا) که نفوذ منظومه‌های حماسی‌هندرا نشان‌می‌دهدبه‌احتمال قوی توسط دریا گذاران هندو درقرن ششم به سواحل عربستان رسیده‌است .

مجموعهٔ داستانهای سلطان بیبرس بندقدار (۱۲۶۰-۱۲۷۷) که‌بالغ‌بر چندین مجلد است وبه عربی است ، ازنفوذ عمیق ترکها درشام ومصر حکایت می‌کند ، ومحتملا ناشی ازترجمهٔ روایتها واخبار ترکی است . به‌زبان‌عربی وبه هرحال حاکی از اوضاع دورهٔ دیکتاتوری سلاطین و امپراتوران بعد از بورژوازی ، یعنی از قصه‌های قهرمانی وپهلوانی است .

علاوه براین ، درهمان ایام داستانهای فراوانی از این دست‌که معرف قهرمانان ترکمان وشاهسواران میدان جنگهای صلیبی‌است، نظیرداستان**ملك دانشمند** (۱۰۸۴-۱۱۲۶) درقرن دوازدهم به زبان عربی‌وزبان‌ترکی‌هردو نوشته شده است . داستان**دارابنامه**از اواخر عهدبورژوازی حکایت‌می‌کند، اما نقالان دورهٔ مغول درآن دست برده قهرمانهای فئودال ودیکتاتورمانندرا به‌جای قهرمانهای آزادی وآبادی نهاده‌اند وقطعاتی راکه تمغای سبك هندی دارد ، و به نستعلیق گویی ماننده است ، در لابلای سبك عراقی اصلی آن جای داده‌اند .

در زمینهٔ داستانهای فلسفی ، شـرق میانین از ادبیات غنی هند استفادهٔ

بسیار کرده است . از آغاز قرن دوم میلادی ، جنگجویان سجستانی خراسان یعنی سگان وکشانان واشکانان برحسب ذوق‌وسلیقهٔ خود ، بعضی‌از داستانهای شمنان عتیق را به زبانهای خود برگردانیدند ، پس از اینکه این داستانها به زبانهای خراسان وماوراءالنهر ترجمه‌شد ازآنجابه لغتهای چینی وارمنی و یونانی و بعدها به زبان عربی ترجمه گردید ، مهمترین این حکایتهای فیلسوفانه عبارتند از :

نخست قصهٔ زاب وطهماسب (یاگشواد) که‌بنام‌سیماس وجلعاد درادبیات مسیحی شرقی جلوه‌گر شده است . قصه سنباط یا سندباد نامهٔ اصلی که راجع است به سنباد ملك سجستان درعهد اشکانیان ومنشأ داستان سنطپاس نصرانیان شرق وسند باد نامهٔ فارسی است .

سه دیگر حکایت بوذاسف وبلوهر است که ترسایان شام آن رابه نام بلعام ویهوشفط عابد محرف‌گردانیده‌اند . مطالب شیرینی ازسفرهای‌سنباد ـ ملك سجستان وارد حکایت حمزهٔ خارجی از یك طرف ووارد حکایت سند باد بحری از دیگر جانب شده است وجملهٔ آن دیدن جزایر وعجایب دریاست و کسب ثروت و دولت .

چهارم داستان سلامان وابسال که جنبهٔ فلسفی طبیعی دارد وروایتی از آن هم به‌عنوان حی‌بن یقظان ازقلم خواجه بوعلی‌سینا موجود است . ازروی ترجمه و روایت ، این قصه به‌قلم ابن‌طفیل معروف که آن هم به‌عربی بوده ، درقرن هفدهم به انگلیسی ترجمه‌گردیده : وبا روحیه وتفکر انگلیسها درهم آمیخته وبه صورت قصه‌رابینسون کروزوئه‌قدم درمیدان ادبیات‌اروپانهاده‌است.

پنجم داستان پانچ طنطر یاپنج دفترکتاب قدیمی (بیدپای) فرزانهٔ هندی است که افسانه‌های کهن یونانی از روی آن به وجود آمده است . مسلمانان این اثر بدیع هندی را ازترجمهٔ پهلوی‌آن به عربی درآوردند واز کتب محبوب و مشهور شده بعدها به عنوان (کلیله‌ودمنه) ابوالمعالی نصرالله درعهد غزنویان، وملاحسین‌کاشفی درعهدتیموری، آن‌را بفارسی‌برگردانیدند. درقرن هفدهم لافونتن فرانسوی ، از روی ترجمهٔ (انوارسهیلی) به‌فرانسوی عده‌ای ازقصه‌های کلیله را به‌فرنگی منظوم ساخت وموجب‌شهرت اوشد.حکیم

بیدپای‌مقالات وحالات ومقامات مردان را از زبان ددان چون کلاغ ، میمون، فیل ، ستور ، شغال بیان کرد ودر ادب قدیم هندداد فصاحت وفرزانگی‌داد. ولی اعتقاد هندیان به‌تناسخ ، تلبیس او را امری عادی جلوه می‌دهد .

لیکن عقیدهٔ ایرانیان به معاد و رستخیز قیامت سبب شد که قهرمانان بیدپای جدی تلقی نشوند . به این ترتیب ایرانیان حکایات دیگری به‌وجود آوردندکه باروح وفکر آسمانی و تنجیمی عجمان سازش داشت ، و ازتناسخ عاری بود ودرآن اشخاص واشباحی‌که بعضی دوزخی‌وبرخی بهشتی‌وگروهی متقی وپرهیزکار ودسته‌ای گناهکار بودند از قلم نویسندگان به‌وجودآمدند .

درقرن دهم یکی از شاهزادگان دیلمی (مرزبان‌نامه) را بتقلید هندیها به رشتهٔ تحریرکشید ، وبعدها این‌کتاب را به‌زبان فارسی وترکی وعربی‌نیز ترجمه‌کردند . به‌موازات داستانهای فلسفی مشهور خراسانیان ، عراقیان‌نیز داستانهای عشقی جالبی به وجود آوردندکه از لحاظ ادبی بسیارگرانبها و پر ارزش است . از آن جمله منظومهٔ (ویس و رامین) وحکایت وامق و عذرا وحکایت لیلی ومجنون ومانند اینها وحکایت تازی یوسف وزلیخاکه اصل آن یهودی است قابل توجه است .

نمونهٔ ایرانی داستان اخیر، افسانه یابهتربگوئیم (مقتل‌وروضهٔ) سیاوش است ، نظیر وهماننداخراسانی یوسف یسوع . قهرمان داستان شاهزاده‌سیاوش جوانی زیباست که بدست رستم ساتراپ هندوستان تربیت شده و سپس به بلخ وبه‌دربارپدرخود کیکاوس‌آمد ودرآنجا موردعشق‌وعلاقهٔ شدید زن‌پدرش‌سودابه قرارگرفت .ولی سیاوش‌مهرویرانادیده‌گرفت وسودابه ازاین‌جهان خشمگین شد وبادسایسی او را به زنای‌بامحارم متهم‌کرد ، مگرکین دل از وی‌بتوزد. آن‌گاه سیاوش برای مطمئن ساختن پدر و اثبات بیگناهی از میان آتش‌گذر کرد واندکی پس از این واقعه ، به عنوان گروگان دراسارت حاکم‌چینی ختن‌گرفتارگردید . (فولان سیان)که نامش به افراسیاب محرف شده خون آن شهزادهٔ بیگناه را به‌ریخت ، از آن پس سیاوش در نظر سکان وکشانان یعنی هممیهنان خویش فرزند آسمان یا (فغفور) خوانده شده و جنبهٔ قدوسی یافت وناجی ومهدی خوانده شد، تاآنکه فرزندی ازو به نام (کئوتسئوکیو)

یاخسرو ، به تخت بلخ جلوس کرد ــ ازآن پس هرسال درموقع تعادل ربیعی سکان وکشانان یاد بود شهادت او را در بلخ وسمرقند و بخارا با برگزاری سوگواریهائی تجدیدمی کردند . علاوه براخباریان چین ، نرشخی(۸۹۹ـ۹۵۹) صاحب تاریخ بخارا به گریستن مغان به این واقعهٔ دردناك اشاره کرده وتاکنون نیز زردشتیان منتظر رجعت **سوشیان**یعنیاین مسیح‌می‌باشند. وبهترین بیان این داستان درشاهنامهٔ فردوسی است .

از عشقبازی خسروشیرین که زیباترین روایت آن از آن نظامی است (متوفی در ۱۲۰۳) نیز یاد بایدکرد قهرمان این داستان (شیرین) نام‌یك بانوی درباری است که به‌مادام دوپمپادورمعشوقهٔ لوئی ۱۵ بی‌شباهت نیست . عشق افسانه آمیزی در دل خسرو پرویز (۵۹۰ـ۶۲۸) برانگیخت . این‌زن با آنکه از قشر فرودین جامعه وروسپی بود ، پس‌ازآنکه ملکهٔ واقعی ایران مریم دختر قیصر روم را مسموم کرد ، مقام‌بانوی ایرانی را احرازکرد.این واقعه موجب رسوایی عظیمی درکشور شد . درباریان به‌طعنه او را چهرآزاد (شهرآزاد) لقب دادندکه معنی آن بیگم وشهبانوی نجیبزاده است .

زمینهٔ تاریخی هزارویك‌شب (الف لیله‌ولیله) ، درواقع‌نمایش‌دربار باشکوه خسروپرویز است که شخصیت و به خصوص پادشاهی لوئی پانزدهم و فرانسوای اول را یاد می آورد . داستان سرگذشتهای عاشقانه‌اش با شیرین یا چهرآزاد یا (شهرآزاد) از محوطهٔ دربار بـه بیرون راه یافت و در شهر مداین برسرزبانها افتاد ومایهٔ سرگرمی مردم گردید. داستانهایی ازاین‌دست براین افزوده شد . **هزارافسان** که مسعودی (متوفی در۹۵۶) ترجمهٔآن را از یهودی به‌زبان عربی یادمی کند . اصل‌این قصه‌هاست . دراین هزارویکشب یا (هزار افسانه) همواره نقشهای عمده با خسروپرویز وچهرآزاد زیباست . این سرگذشتها باماجرای‌نخست‌وزیر یادارندهٔمهربزرگ سلطنتی(بزرگ‌مهر) مسمی بـه بختکان درهم آمیخت . بختکان کسی است که او را به گناه اعتقاد به دین مانی روزی بفرمان پادشاه جبار در رود دجله غرق کردند .

درقرن ۱۰ـ۱۱ـ۱۲ وسیزده مردم سوریه‌ومصر به جای این‌قهرمانان اصلی ، شخصیتهایی راگذاشتندکه از تاریخ‌اسلام انتخاب شده وبیشتردرمیان

مسلمانان معروف بودند . مثلا خلیفه هارون الرشید به جای خسرو پرویز قرار گرفت ونقش بختکان دارندهٔ مهر بزرگ شاه بـه جعفر برمکی وزیر محول شد . وبالطبع بغدادهم جایگزین مداین قدیم شد .

باتمام کوششهای نویسندگان ، داستانهای عامیانهٔ شرق ، بی‌بی زبیده زوجهٔ هارون‌الرشید نتوانست خاطرهٔ چهرآزاد شگرف‌وزیبا را از اذهان‌دور سازد . این زن داستانی قهرمان جاودان هزارویکشب باقی‌ماند .

این مجموعه رفته رفته باسرگذشتهای‌تازه‌تری پرمایه‌گشت . درده‌نسل اخیر، اسلام قرون وسطاوشرق نزدیك تعدادی داستانهای مستهجن ، ورکیك که‌کمابیش دوپهلو وحاکی از انحطاط ذوق وسلیقهٔ‌آنهاست ، به آن مجموعه افزودند . به این ترتیب داستانهایی‌که همه آن را هزارویکشب می‌شناسند ، درحقیقت ازقرن هفتم شروع ودرقرن‌یازدهم‌به پایان‌رسیده است.چون گنجینهٔ فیاضی است‌که تمام دورهٔ ادبیات شرق‌رادرقرون وسطا مجسم می‌سازد .دراین اثر تمام قرون واعصار انعکاس یافته است به همین علت‌نبایدآن‌را یك«کتاب» شمرد ، بلکه باید آن راکتابخانه‌ای به‌شمار آورد. این‌کتاب حاصل‌کار یك نویسنده نیست ، بلکه محصول ذوق داستانسرایانی است که در طی هفت قرن روایات‌گوناگونی را به رشتهٔ تحریرکشیده‌اند .

چون در دورهٔ قرون وسطا یاعصر میانین از صنعت چاپ وحق‌التألیف نام‌ونشانی نبود ، هیچ نویسنده‌ای نمی‌توانست از قدرت قلم خود زندگی‌کند و شغل داستانسرایی و شاعری وسیلهٔ زندگی نبود ، بلکه بسیاری از شعرا ونویسندگان ناگزیر بودند برای ادامهٔ زندگی شغل دیگری داشته باشند . به‌همین مناسبت جوانانی‌که‌درخودذوق‌نویسندگی‌وشاعری می‌دیدندبرای‌آنکه بتوانندگلیم خود را ازآب بیرون بکشند ، به‌دستگاه‌یاشخصیت‌متنفذی‌نزدیك می‌شدند . شعراکه در آن دوره در حکم روزنامه نویسها وتبلیغگران زمان بودند با استفاده از وزن وقافیه به شعر سرودن می‌پرداختند ، و از این راه در اذهان و افکار مردم نفوذ می‌کردند . قصاید و اشعارگویندگان به زودی ازدهانی به دهان دیگر وازشهری به شهر دیگر ، واز ایالتی به ایالت‌دیگر به سرعت منتقل ومنتشرمی‌شد . معمولا حکومتها وشخصیت‌های مهم مملکتی‌از

یکی دوشاعر برای کسب شهرت استفاده می‌کردند ، ولی شعرای زبردست‌وبا ذوق برای تأمین زندگی بهتر ، به‌حکومتهای بزرگ ودربار امرا وسلاطین روی می‌آوردند، درددربار‌بعضی ازسلاطین بزرگ صدهاتن شاعر باتنعم‌وثروت بسیار زندگی می‌کردند ، این شعرا یامبلغان قرون وسطایی از برکت ذوق وهنر شاعری می‌توانستند دریك ساعت قصیدهٔ مفصلی درمدح یاذم‌کسی‌یاچیزی بسرایند . شعرا به میل خود می‌توانستند ممدوحان را مسروریامتأثر سازند، فلان‌کس را بستایندوبهمان را نکوهش‌کنند .ویابدبختی و شکست مسلمی را به عنوان یك بازگشت یاگریز بهنگام و یك موفقیت اتفاقی را یك پیروزی درخشان ویك حادثهٔ بدوناگوار را یك واقعهٔ خوب وبه موقع تعبیر کنند.

دربسیاری ازکتابها به داوطلبان فن شعر مقدمات وراه و رسم شاعری را آموخته‌اند . ازجمله درکتاب چهار مقالهٔ نظامی عروضی‌که‌درسال۱۱۵۶ نوشته شده است ، به‌کسانی‌که دراین راه مطالعه وتلاش‌می‌کنند ، توصیه شده است‌که غیر از اطلاعات عمومی در رشتهٔ فقه‌اللغه و زبانشناسی نیز اطلاعات خود را وسعت بخشند ودر روحیه واخلاق ممدوح خود دقت و مطالعه‌کنند ، تاناگاه باگفتن مطلبی نابهنگام جان‌خود را به خطر نیفکنند ، زیرا به‌گفتهٔ نظامی بعضی ازشاعران بر اثر شتابزدگی واظهارات عجولانه دشمنی‌این‌وآن را برانگیخته وخود را باخطراتی مواجه ساخته‌اند .

ناگفته نماندکه درقرن دهم ویازدهم ، شعرا وگویندگانی‌بودندکه از برکت شعروشاعری ثروت‌ودارایی‌کلانی تحصیل‌کردند ، ولی ازقرن‌دوازدهم وسیزدهم یعنی ازحملهٔ ترکان ببعدبازار شعروشاعری روبه‌کسادی نهاد .

فصل سوم

کتابخانه و کتابفروشی

ملتهای متمدن شرق واز جمله ایرانیان سال‌ها قبل از ظهور اسلام به مسائل علمی ، فرهنگی و تاریخی آشنا و مأنوس بودند . به روزگاردستان (۷۸–۱۱۰) و رستم (۱۲۰– ۱۵۵) مه‌خشترپهایی از جانب ملوك خراسان در پاکستان پادشاهی داشته و فردوسی از افتخارات آنان سخن گفته است . در آن دوره شهر مشهور (اوجین) مرکـز مهم مطالعات نجومی وطبی بـود وقندهار هند دربارکنارنك (۸۰–۱۱۵) شاهنشاه بزرگ خراسان و هندوسند وکاشغر و کشمیر یکی دیگر از مراکز ادبیات اصیل خراسان بـود . میان ۳۰۰ تا ۷۵۰ میلادی بلخ وسمرقند نیز دو مرکزمهم مطالعات فلسفی‌وادبی بودند . درپناه فرخارها *ونوبهارهای** این شهرهای بزرگ ومقدس‌افکار فرزانگان چین وهند مبادله ومنتشر می‌شد.اکتشافات جدید وقابل توجهی‌که درختن‌وکجاوطرفان*** ونقاط‌دیگرایران**** ویج‌به‌عمل‌آمده‌ونسخه‌های خطی عدیدهٔ دانایان آن‌شهرها درپزشکی واخترشناسی وداروسازی وحکمت وادب‌که ازپایان قرن چهارم میلادی به‌همت شمنان ومنانیان ونخشبان‌اززبان

* فرخار ؛ بتخانه ــ بتکده

** نوبهار ــ دیر ــ معبد

*** شهری است ازبلاد اینور (ترکستان)

****سرزمین تخمهٔ آریائی (خوارزم وخیوه)

چینی به‌زبانهای ایرانی‌وهندی‌ترجمه شده‌بر محققان ودانشمندان عصرمادرجهٔ فعالیت علمی ملل ماوراء النهر ومادون النهر قبل از اسلام را روشن ساخته است .

غیر از (خراسان) اصلی ، که در آن موقع از تهران‌کنونی تا ختن امتداد داشت ، مردم عراق یعنی شهرهای ساسانیان نیز در عین توجه وعلاقه به امور مذهبی ، از کنجکاوی و مطالعات فلسفی غافل نماندند وتحت تأثیر جریانهای خراسان قرارگرفتند

بلاش اول (۵۲ ـ ۷۸) فرمودکه اوستای قدیم را از بلخ و سیستان جمعاوری‌کنند . شاپور اول (۲۴۰ ـ ۲۷۲) مؤسس جندیشاپور در استخر نخستین‌کتابخانهٔ بزرگ را تأسیس‌کرد . بهرام پنجم(۴۲۰ـ۴۴۰)درجنوب شرقی دریاچهٔ ارومیه شهر دینی و علمی (کنزشیزگان) را بـه‌وجود آورد. وبالاخره خسرو اول (۵۳۱ـ۵۷۸) دارالعلم‌جندیشاپور را توسعه‌داد .دراین دانشگاه‌ستاره‌شناسان وپزشکان‌چینی‌وهندی وایرانی‌که تحصیلات‌که بافرهنگ یونانی‌مأنوس بودند، به‌تعلیم دانشجویان‌اشتغال‌داشتند. درهمین‌دانشگاه‌عده‌ای از پژوهندگان ، رساله‌های فرزانگان چین (مربوط بـه قرن پنجم وششم) ودفاتر هندی ویونانی را به زبان پهلوی‌گردانیدند ، ولی از همان‌روزگار ادبیات آسمانی ومینوئی چین را و دفاتر سانسکریت یعنی لغت علمی هند را که اول در دیاد دستان ورستم معمول‌شده بود ، مردمان ایران به‌ادبیات‌کهن یونانی‌رومیان‌که‌دراو،روحیهٔ جزیره نشینی‌غلبه داشت ، رجحان دادند. خواه به‌خاطر این‌که مانند چینیان اهل خشکی هستند ، خواه به منظور این‌که از (ایران ویج) یعنی از حدود چین‌به‌مغرب‌آمده بودند ، وازدیرگاه‌باروحیات چینیان آشنا بودند ، مردم خراسانی ختن و کاشغر وسمرقند وبلخ و سیستان علاقهٔ مفرطی به نوشته‌ها و به‌گفته‌های فرزانگان چین داشتند ، ونیز از آن سبب‌که چندین قرن صاحبان هند وسند بودند و بردین (شگمون) می رفتند وبه خط (کروشتری)کتابت‌می‌کردند ، وشمنان آنان را درفرخارهاوبهارها به لغت پراگرت وسنسکریت* تعلیم داده بودند . خراسانیان‌حکمت‌وادبیات

* یکی اززبانهای مهم هندوایرانی از شعب هندواروپائی است .

هندوستان را نیز گرامی می‌داشتند و به قصاید چینی که در بحر رمل و هزج و تقارب و این گونه اوزان است و دارای قوافی است مأنوس بودند و حتی موقعی که درعصر بنی‌امیه دین شمنان به مشرق عقب نشینی کرد و خراسانیان که همگی شمن بودند وبجز معدودی از دین زردشتی‌ساسانی خبر نداشتند، مسلمان شدند ولی سلیقه وعلاقهٔ آنها به حکمت و ادب چینی وهندی برجای ماند، همچنانکه به ساسانیان سرایت کلی کرده بود. علاوه براین، بزرگان ساسانی جمله از مردم مرو وبلخ وخراسانی بودند ودر استخر وگندیشاپور ومداین سلیقهٔ خراسانی یعنی چینی وهندی را رواج دادند.

بالعکس نفوذ فرهنگ یونانی ناچیز ودر دورهٔ ساسانی درسیرقهقرایی بود، مخصوصاً مردم ایران ساسانی هنرو ادبیات وشعر وتئاتر یونانی راکه در روحیات جزیره نشینی ودریازنی و لخت وعریان بودن اشخاص و افراد حتی درمطالب کتابها وقصه‌ها غلبه دارد، ابداً دوست نداشتند. مردم ایران شهرها وافسانه‌ها وتئاترهای یونان وروم‌را منفور می‌دانستند ودورمی‌ریختند. درست به‌عکس ذوق وشوق شدیدی به‌شعرهای چینیان وافسانه‌های هندوستان‌از خود نشان می‌دادند ــ غیر از مطالب علمی و احیاناً بعضی از قسمتهای فلسفهٔ نئوافلاطونی ازلغت یونانی چیزی ترجمه نکردند ودراین باره نیزمی‌گفتند، اینها دفاتری است که اصلا از آن ملوك کلدانی بوده و یونانیان از لغت عجم به زبان خود ترجمه‌کرده بودند ونصوص کلدانی‌آن رااز‌میان برده وماآن‌را بار دیگر به‌زبان عجم برمی‌گردانیم.

هنگام هجوم تازیان، سمرقندکتابخانهٔ غنی وعظیمی داشت. دراین‌شهر دستگاههایی برای ساختن کاغذ ازدیرباز مشغول‌کاربود. بعضی گمان می‌کنند که این کتابخانه به وسیلهٔ شاهنشاه کنارنگ (۸۰-۱۱۵ م) که ساسانیان‌اورا (اسفندیار) وعربان ذوالقرنین می‌خوانند پایه‌گذاری شده است. ترجمه‌کردن وانتقال‌دادن‌وگردانیدن‌اسم خاص‌پادشاهان بزرگ، حکیمان‌بزرگ وشهرهای بزرگ حتی‌رب‌النوعهای‌بزرگ اززبان‌کشوری به‌زبان‌کشوری‌دیگر، درزمان قدیم، بسیارمعمول بوده‌است وگاه نام شهر مشهوری‌را به شهردیگر می‌دادند، چنانکه نام گاندهار (پیشاور) که عربان القندهار می‌گفتند، بعداً به‌چندشهر

دیگر از جمله به تگین آباد داده شد ، ونام شوش که‌عربان السوس می‌گفتند به‌السوس‌الاقصی درمراکش داده‌شد. وعربان شهرهای اندلس (اسپانیا)رادمشق وحمص نام نهادند ، تا اینکه اسپانیاییهای عصر جدید آمدند ونامهای دیگر دادند . خود اروپائیان امروزی نام شهرهای اروپا را بر شهرهای امریکا نهادند. این عادت درقدیم بیش از امروز معمول ومرسوم‌بود. درعصرعباسیان (۷۵۰) ازبرکت مداخلهٔ ایرانیان درامور سیاسی‌واجتماعی‌تازیان‌نیزکمابیش بادانش وادبیات وکتابهای‌گوناگون آشنا شدند . برمکیان (۷۵–۸۰۳) که اجدادشان قرنها پیشوای مذهبی یادالای لامه خراسان قدیم بودند ،در دربار نخستین خلفای عباسی نظیر هارون‌الرشید (۷۸۶–۸۰۹) کارهایی نظیرکارهای مدیسیها در دربار والواها* انجام دادند و همگنان اسلامی خود را به امور علمی و فرهنگی خراسان قدیم آشنا ساختند وکاری کردندکه بغداد بصورت یکی از مراکز علمی وادبی قرون وسطا درآمد واز جهات علمی و فرهنگی جایگزین بلخ وسمرقندگردید . برمکیان نه تنها بسیاری ازکتابهای علمی وادبی چینی وهندی وپهلوی را به‌زبان عربی ترجمه‌کردندودرشمارکتابهای برجستهٔ عالم اسلام قراردادند ، بلکه خلفا را برآن داشتندکه مانندساسانیان حتی از خرمن فرهنگ ملل غرب یعنی شامیها ، رومیها ، قبطیها ، وحبشیها نیز خوشه چینی‌کنند . از برکت فعالیت علمی برمکیان بودکه درشهر بغداد کتابخانه وآکادمی‌علوم‌یادارالحکمه تأسیس‌شد.کتابخانهٔ بغداددر دورهٔمأمون که او و دربار او نیمی سغدی یا ایرانی بود (۸۱۳–۳۳) در نتیجهٔ مساعی حسن‌بن‌سهل (متوفی در ۸۵۰)که می‌توان او را ریشلیوی قرون وسطانامید، وسعت واهمیت بسیار پیداکرد درطی قرون بعد عشق و علاقه به‌کتاب رو به‌فزونی نهاد .

درسال ۹۹۱شاپور پسراردشیرکه نخست وزیرزردشتی‌بوئیان**فارس وعراق بود ،کتابخانه‌ای ازکتابهای غیر سنی‌وغیر دینی دربغداد تأسیس‌کرد

---

* والواها valois ازشجرهٔ‌کاپسین‌هاهستند ودرسال۱۳۲۸ به‌فرمانروائی فرانسه رسیدند.

** آل‌بویه

که ۱۲ هزار جلد کتاب خطی داشت ، ومانند کتابخانهٔ سامانیان در بخارا آثاری بودکه به‌تازگی از منابع چینی وهندی و یونانی ترجمه شده بـود . این وزیر عالیقدر مردم را به استنساخ‌کردن ازکتابهای این‌کتابخانه‌تشویق می‌کرد . این‌کتابخانهٔ گرانبها را درسال ۱۰۵۵ طغرل ترکمن و جلادان او به تمام وکمال آتش زدند وازمیان بردند .

در سال ۱۰۶۴ خواجه نظام الملك در نظامیهٔ بغداد کتابخانهٔ عظیمی به سلیقهٔ اشاعره وصوفیه برای دانشجویان وروشنفکران تأسیس‌کردکه‌بودجهٔ آن به‌یك میلیون و۵۴۰ هزار فرانك طلا می‌رسید. خلیفه مستنصر باللّه‌عباسی درسال ۱۲۳۳ کتابخانهٔ بزرگی برای ملل ونحل مختلف شرق دربغداد بنیان نهادکه صدهاکتابدار وصدهاهزار جلدکتاب خطی در آن‌موجود بودواکنون حتی صدیك آن باقی نمانده است . تعداد کتابخانه‌های خصوصی نیز بسیار بود. این‌کتابخانه‌ها از جهاتی بـه انجمنهای جدید انگلیسها شباهت داشت ، زیرا مراجعه‌کنندگان می‌توانستند ،خارج‌از محیط‌کتابخانه به شطرنجبازی وصرف نوشابه نیز مبادرت‌کنند . شمارهٔ روشنفکران بغداد در آن روزگـار به سه یك جمعیت شهر می رسید .

از قرن دهم میلادی تاقرن سیزدهم‌کتابخانه‌های‌مسلمانان‌وسعت‌واهمیت یافت ، ازجمله‌کتابخانهٔ شهرکوچك نجف (درعراق) ازبرکت آل‌بویه‌دارای چهارصدهزارجلدکتاب شدکه اکنون هزاریك آن هم بر جای نمانده است . درسال ۱۱۷۵ یکی ازکتابخانه‌های شهر حلب ۱۴۷۰کتاب خطی منحصر به فرد داشت .کتابخانهٔ ابوالفدا (۱۲۷۳ـ۱۳۳۱) امیرکرد نژاد ومورخ‌نامی هفتاد هـزار جلد کتاب داشت و دویست دفترنگار همه روزه آنجـا مشغول کار بودند .

کتابخانهٔ الملك المؤید (۱۲۹۵ ـ ۱۳۲۱) از خاندان رسولیان یمن صدهزار جلدکتاب‌کمیاب داشت ، و روزانه ده‌نساخ به‌کاراستنساخ این‌کتابها مشغول بودند . شهر مرودر خراسان ده‌کتابخانهٔ عمومی داشت ، یکی‌ازاین کتابخانه‌ها به نام (عزیزیه) درحدود سال (۱۲۲۹) دوازده‌هزار جلدکتاب نفیس‌داشت .بسیاری‌ازاین‌کتابخانه‌هاکتابهای‌خطی‌خود رادراختیارعلاقه‌مندان

می‌گذاشتند و فقط نام و نشانی آنها را یاد داشت می‌کردند . یاقوت حموی می‌نویسدکه: «من‌همیشه‌کمابیش دویست جلد از این‌کتب عاریتی را نزدخود داشتم . »

کتابخانهٔ مراغه که به دست منجم و وزیر نامدار مغولان خواجه ـ نصیرالدین طوسی (متوفی در ۱۲۷۴) پایه گذاری شده است ، دارای چهارصدهزار جلدکتاب بود . دراین‌کتابخانه بودکه دانشمند ومورخ یعاقبه جمال‌الدین ابوالفرج بن‌تاج‌الدین هارون بن‌العبری‌که فرنگیان امروزاورا « بارعبوئوس » می خوانند (متوفی در ۱۲۸۶) از منابع چینی و ترکی و فارسی و عربی و سریانی برای تنظیم تألیفات خود استفاده‌کرده است .

ابومنصور بهرام (متوفی در ۱۰۴۱) نخست وزیر دیگر ملوك‌آل‌بویه درفارس درشهرکوچك فیروز آباد فارس بانیتی خیرخواهانه‌کتابخانه‌ای‌بنیان نهادکه بیش از ۷ هزارکتاب خطی داشت وبسیاری از نسخه‌های آن‌منحصر به فرد بود .

کتابخانهٔ ملی شهرری برای‌کتابهای فلسفی ومنطقی فراوانی‌که داشت مشهور آفاق بود . فقط فهرست مختصر آن به ۱۵ جلد می‌رسید . معلوم می‌شودکه‌کتابخانهٔ ملی شهرری صدهاهزار جلدکتاب‌خطی داشته‌است .قسمت اعظم این‌کتابخانهٔ بزرگ وگرانبها درسال ۱۰۵۳ به فرمان ترکمنان‌وحشی وطغرل بیك نابودگردید .

در سال ۱۰۵۹ همین ترکمانان بدکیش ده‌هزار و چهارصد جلدکتاب خطی ، یکی از کتابخانه‌های معتزله وشیعه را در شهر شاپور فارس به آتش سپردند . بالاخره درسال (۱۲۵۴) پس‌ازتسخیر بغداد ، به‌گفتهٔ‌ابن بطوطه، قوم خونخوار مغول ۲۴ هزار تن از روشنفکران را از دم تیغ‌گذرانیدند ، و از کتابخانه‌ها توده‌های عظیم کتابهای خطی را بیرون کشیدند وبه دجله افکندند ، وآن قدر این‌کار را تکرارکردند که ازکثرت کتاب در رودخانه سدی ایجاد شد ، سرانجام‌مغولان‌ازبیم طغیان‌آب ، بقیهٔ‌کتابها راآتش‌زدند.

به‌گفتهٔ خواجه بوعلی‌سینا (متوفی در۱۰۳۶)کتابخانهٔ‌دربارسامانیان دربخاراادرتالارهای جدا گانه‌قرارداشت. کتابهارادرقفسه‌های‌چوبی چیده‌بودند،

هر تالار به یکی از رشته‌های دانش نظیر ، زبانشناسی ، شعر ، حقوق و غیره اختصاص ، وهر قسمت‌فهرست جداگانه‌ای داشت. خواجه بوعلی‌سیناکه‌چندی دراین کتابخانه مشغول مطالعه بوده است می‌نویسد : من‌درآنجاکتابهایی‌دیدم که تاکنون درهیچ جای دیگر نظیر آنها را ندیده‌ام ، بسیاری ازآنها به‌فارسی بود و ازچینی وهندی ترجمه شده بود .

گویند‌این کتابخانهٔ گرانقدر، چندی پس از پایان مطالعات خواجه‌ـ بوعلی سینا اتفاقاً دستخوش حریق گردید و بعدها بداندیشان زبان بملامت خواجه‌بوعلی گشودند واورا بدین گناه متهم ساختند . بدیهی است که‌این‌تهمت اساسی ندارد وازحاسدان‌ناشی گردیده‌است .

بزرگترین کتابخانه‌ها ازآن خلیفه العزیز (۹۷۵ـ۹۹۶)فاطمی‌بود که **یك میلیون‌وششصدهزار** جلدکتاب خطی داشت که از آن میان منحصراً ۶۵۰۰ جلد به علوم ریاضی و۱۸ هزار جلد به‌علوم فلسفی اختصاص داشت ، دراین کتابخانه وسایل گوناگون نجومی‌ونقشهٔ‌کرات آسمانی ویك نقشهٔ‌بسیار بزرگ‌جهانتما روی پارچهٔ ابریشمی کبود کشیده شده بود . دراین‌نقشه‌قاره‌ها، دریاها ، رودخانه‌ها ، جاده‌ها ،کوهها ، مشاهد ومزارها ونام دیگر بلاد را به آب‌زر نگاشته بودند . خلیفه عزیز فاطمی نسخه‌های کمیاب را خریداری می‌کرد ، وی‌به وسیلهٔ عمال ونمایندگان خود درممالك اسلامی موفق گردید که مجموعه‌ای ازکتابهای خطی منحصر به فردگردآوری‌کند . خلیفهٔ فاطمی الحاکم‌بامرالله (۹۹۶ـ۱۱۲۱) در فسطاط مصر،کتابخانهٔ مخصوص وجدیدی که ششصد هزارجلدکتاب داشت تأسیس‌کرد ونام آن را «کاخ دانش» نهاد . این کتابخانه سالی چند به‌علل سیاسی بسته شد ولی بار دیگر درسال ۱۱۲۳ افتتاح گردید.ازجمله درآنجا دوکرهٔ آسمان دیده می‌شد سخت‌بزرگ ، یکی سیمین که‌به فرمان خالد برمکی ساخته شده بود وقیمت‌نقرهٔ آن به‌حساب‌امروز ۷۷۰ هزار فرانك طلا بود ، دیگر کرهٔ آسمان روئینه بس بزرگتر از آن سیمینه واین‌کرهٔ دیگر را بس‌که دقیقتر ازاولی بود ، به‌نام عضدالدوله دیلمی ساخته بودند .

در سال (۱۱۷۱) به گاه بر افتادن فاطمیان باز ترکمانان وحشی کتابخانه‌ها را آتش زدند . طبق سنت‌محمود غزنوی فقط صدهزار جلدکتاب

نفیس نصیب قاضی فاضل (۱۱۳۴-۱۱۹۲) (منشی مخصوص صلاح‌الدین‌ایوبی گردید. دیگر دفاتر و اثاثهٔ قصر فاطمیان از طریق حراج عمومی به فروش رسید . این حراج که بزرگترین حراجهای تاریخ بشری است مدت ده سال به طول انجامید. دردوران قحطی مصر درسال ۱۲۹۴ دانشجویان صد هزار جلد ازکتابهای‌کتابخانهٔ قاضی فاضل را به‌عوض نان می‌فروختند ، هردفتری را برطلی (ورطل میان ۴۰۰ و ۵۰۰ گرم بود)

توجه به‌علم ودانش به دورترین مناطق غربی نیزراه یافت . می‌گویند که درکتابخانهٔ خلیفهٔ اموی اندلس حکم‌بن‌عبدالرحمن(۹۶۱-۹۷۶) صد ها هزار جلد کتاب موجود بود و فهرست مجموع کتابهای این کتابخانه‌ها به چهل وچهار مجلد می‌رسید .

درقرن یازدهم ، اندلس دارای‌کتابخانهٔ عمومی بودکه علاوه براین ، هرشهرنشین وبورژوای متشخصی لااقل یك‌کتابخانهٔ خصوصی داشت .

اگر نام‌کتابداران معروف را به قلم آوریم سخن به درازی گراید ، بسیاری ازکتابداران خود درزمرهٔ اهل‌علم‌بودند.یکی‌محمدبن‌موسی خوارزمی (متوفی در ۸۴۶) همانکه نخستین‌کتاب علم جبر ومقابله‌را ازسندی‌به عربی گردانید .دیگرخطیب‌تبریزی(متوفی‌در۱۱۰۸) وخواجه‌علی‌احمدابن‌مسکویه (متوفی ۱۰۳۰) فیلسوف ومورخ معروف شابشتی (متوفی در ۹۹۸)که مدیر بزرگترین کتابخانه‌های عصر خود بود ، یعنی کتابخانهٔ عزیز خلیفهٔ فاطمی وهزاران دانشمند دیگر .

درمیان‌کتابدوستان نجم‌الملك‌اصمعی (متوفی در۸۲۹) است که‌مجموعهٔ کتابهای او بالغ بر ۱۸ صندوق بود .که در سفر باخود می‌برد.دیگر الفتح بن‌الخاقان سندی (متوفی‌در ۸۶۱)که فضلا به‌کتابهای او رشك‌می‌بردند.

وجاحظ (متوفی در ۸۶۸)که ولتر روزگار خود بود ، آثار فراوان وشگفت‌انگیزی‌ازخودبه‌یادگارگذاشت وگویند براثر سقوط یکی‌ازقفسه‌های کتابخانهٔ خود درگذشت .

ابوبکر محمدصولی‌ادیب ومورخ (متوفی در۹۴۶)که مکرر از تواریخ او نقل افتاد وابومحمدحسن مهلتی متوفی در (۹۶۳) ووزیرمعزالدوله بویی

منتخبی از ۱۱۷ هزارجلد کتاب داشت وابوالفتح بن‌الفرات (متوفی در ۹۳۸) وزیر، که‌چون درگذشت کتابخانه‌ای دارای ۱۸ صندوق از خود به یادگار گذاشت که‌بسیاری از آنها به‌دست او نوشته شده‌بود.

وصاحب‌عباد وزیر (متوفی در ۹۹۵) که ۲۰۶ هزارجلد کتاب داشت بعضی از ارباب ذوق درکتابخانه‌های خود، کتابهای مربوط به‌یك‌رشتهٔ‌معینی مانند طب یاحقوق یا ادبیات فراهم می‌آوردند وبالاخره درهرشهری گروهی ازعاشقان علم وکتابدوستان وجود داشتند.

فصل چهارم

تهیه‌ی کتاب وفروش آن

حالا باید دیدکتاب را چگونه می‌ساختند وبه‌چه طرزی می‌فروختند . ابن‌المبرد مورخ ضمن توصیف ۱۵۰ بازار دمشق‌که هریك به‌صنفی جداگانه تخصیص داشت از بازار وراقـان وصحافان وکتابفروشان سخن می‌گـوید و می‌نویسدکه دراین بازارکتاب ،کاغذ، مرکب ، قلم ، وغیره به‌فروش‌می‌رسید. درآن عهد درهرشهری بازار جداگانه وجود داشت‌که مختص به‌کتابفروشان بود ، درکشورهای یونان و روم مانند ممالك شامیان ، ومصرقدیم ازموادی به‌جای‌کاغذ استفاده می‌کردندکه یکی‌از آنها پاپیروس و دیگری ورق یا«رق» نام داشت . اوراق را به صورت تـومار درآورده لولـه کرده و به ریسمانی می‌بستند .

در دوران قدیم معمول نبودکه‌کتاب را به‌سان دفتربسازند . چینیهاکه برخلاف دیگرملتها به‌کاغذ سازی‌آشنا بودند،تاچندی‌کتابهارابشکل‌تومارهایی لوله می‌کردند تاآنکه بعدها براثر شیوع دین شمنان وکتابهای هندی کاغذ را پس‌از بیرون‌آمدن ازکارگاه بـرحسب شکلی‌کـه داشت دولا ، چهارلا ، هشت‌لا و یا ۱۶ لا کردند و به‌نوعی شیرازه بندی‌کردند ، واین‌کار به‌وسیلهٔ سغدیها و تازیان به‌اروپـاییان قـرون وسطا آموخته شد . پس در اصل عادت هندوان و شمنان هند بودکه اوراق برگ نخیل ،که خواجه ابوریحان‌بیرونی

برگ توزیاتوش می‌داند ، برهم نهاده برآن دو یا چند سوراخ کرده نخها می‌گذرانیدند وآن را به‌شکل دفتر می‌ساختند .

فن کاغذ سازی وشکل‌آن ایجاب می‌کرد که ازجلد برای نگهداری‌آن استفاده شود جلد سازی درشرق دور یعنی درکشورهای چین وکولستان و جابلقا معمول بود. جلدسازی درآن روزگار بـا امروز فـرق داشت ، این اختلاف نـاشی از روشی بود که سجستائیان مشرقی در قرن دوم پیش‌گرفته بودند . همزمان باقبول فکرتنزیل واعتقاد به‌کتابهای‌آسمانی ، فن صحافی و جلدسازی درشرق پیشرفت‌کرد . باآنکه سجستانیان مشرقی مجازبودندکـه ابریشم ونوعی‌کاغذ را که درآن زمان ساختن‌آن با ابریشمهای پست معمول شده بود ، بـه‌خارج صادرکنند ، معذلك چینیها توانستند درتمـام دورهٔ قدیم اسرار این صنعت را مانند اسرار ساختن ابریشم حفظ کنند.

اوستا وکتاب مسما بهشتان (یعنی هشت دفتر) درعهد اشکانیان‌نخستین ترجمه ازکتابهای‌آسمانی بودکه برکاغذ ابریشمی نوشته شده بود . ولی‌چون درطبرستان وعراق درعصر پادشاهی فریدون فرخ (۸۲-۱۲۳ ق م) با وجود نفوذ آئین زردشت‌کسی از استعمـال واستفادهٔ ازکاغـذ بـرای نوشتن تنزیـل سماوی‌آگاهی نداشت. اشکانیـان قبل‌از میلاد با تقلید ازکتابهـای زردشتیان (آهوپوسته) یا پوست‌آهو (رق) را نیزمانندکاغذهای ابریشمی قطع‌کردند ، و اوراق‌آن را مانندکشورهای شرق اقصی دریکدیگرشیرازه بستند. اشکانیان پوست‌آهو یاگوسفند یا بزغاله را (اپوستاك) می‌نامیدند ، واین‌کلمه به‌معنای کتاب بود. وقتی‌که طرزتجلید چینی وسجستانی راکه به‌هوای دفاتر شمنان برای‌حفاظت کتابهای‌مقدس آسمانی به‌کارمی‌رفت، فراگرفتند، کم‌کم‌نام(پوستاك) یاکتاب‌که اسم عام بـود ، اسم خاص‌گشت و به‌صورت (ابوستاك) درآمدکـه اوستا محرف آن باشد ، یعنی دفتردینی وکتاب‌آسمانی ونسخهٔ قدیم تاریخ مصور ساسانیان راکه مسعودی نزد یکی‌از خاندانهای قدیم فارس دیده وشرح آن را می‌دهد ، درست به‌هیئت دفتربـوده نه به‌شکل تومار . لیکن مسعودی گوید ، چندان‌که درآن نسخهٔ نفیس وعتیق دقت‌کردم مرا معلوم نشدکـه‌آیا اوراق آن ازکاغذ چینی بود یا از پوست‌آهو .

امروز مردم براثر پیداشدن صنعت چاپ وماشین تحریر وغیره به‌کلی هنر استنساخ وخوشنویسی را که درقرون وسطا آن اندازه اهمیت وارزش داشت ، فراموش کرده‌اند . درقرون وسطا کلیهٔ کتابفروشان وکسانی که کتابخانهٔ شخصی داشتند عده‌ای خوشنویس برای نسخه برداری دراختیار داشتند. گویند یکی‌ازکتابدوستان می‌خواست رونوشتی‌از ۸۰ جلدکتاب تاریخ دمشق برای خود تهیه‌کند ، ناگزیرشد ده نفرنساخ را برای مدت دوسال اجیرکند وبه‌هریك ازآنان برحسب درجهٔ معلومات ونیکی خط وکوششی‌که در راه انجام این‌کارنشان می‌دهد ماهیانه‌ای به‌پردازد .

نه‌تنها نسختگری وتهیهٔ رونوشت‌کتابها برای روشنفکران فرودست و فقیرکار مناسبی بود ، بلکه بزرگان ادب نیز خطاطی می‌کردند . چنانکه ابوالفرج الجوزی (متوفی در۱۲۰۱) خستو ومعترف شدکه به‌دست خود از دوهزارجلدکتاب نسخه برداشته است . محمد جریرطبری (متوفی در۹۲۲) که او را به ادواردکیبون (۱۷۳۷ - ۱۸۹۶) مورخ انگلیسی قیاس توان کرد ، باآنکه مردی بالنسبه مرفه بود خستو شدکه درمدت چهل سال‌روزی چهل صفحه استنساخ کرده‌است . ابوالعرب التمیمی (متوفی در۹۴۴) درعمر خود ۳۵۰۰ جلدکتاب به‌دست خودنسختگری‌کرد ـ و ابن رشد حکیم‌اندلس (متوفی ۱۱۹۹) اقرارکردکه به‌دست خود بیش‌از ده هزار برگ استنساخ کرده است .

محمد زکریای رازی می‌گوید من بیش‌از دویست جلدکتاب تألیف کرده‌ام و به‌دست خود هزاران دفتراستنساخ کرده‌ام ، چنانکه درکهولت چشمم از سو بیفتاد ، واینك ازنوشتن وخواندن عاجزشده‌ام .

چشمپزشك ومتخصص‌بزرگ علم مناظر ومرایا درقرون وسطا ابن‌الهیثم (متوفی در۱۰۳۹) از راه نسخه برداری امرار معاش می‌کرد و همه ساله ۱۵۰ دینار مغربی از طریق تهیهٔ رونوشت دفترهای ریاضی حاصل می‌کرد . بعضی دیگر نظیرالدهوار (متوفی در۱۲۳۰) از راه تهیه رونویس ازکتابهای طبی گذران می‌کردند .

برخی زنان فاضل نیزاز این راه امرار معاش می‌کردند ، چنانکه در محلهٔ الربـاط الشرقی درشهر قرطبه دارالملك اندلس ۱۶۰ کدبانوکه خط کوفی‌نیکو می‌نوشتند به‌نسختگری روزگار می‌گذاشتند . کتابهایی‌که ازآنها فقط یك نسخه وجودداشت بسیار گرانبهابود . درکتابخانهٔ عزیزخلیفهٔ مصر، چنانکه گفتیم یك میلیون وششصدهزارجلدکتاب بودکه بعضی ازآنهاکمیاب و عدیم‌النظیر بود ، روزی مدیر این‌کتابخانه یك نسخه ازکتاب تاریخ طبری را از دلالی به‌مبلغ ۲۸۰ فرانك طلا خریداری‌کـرد وگفت اکنون با این یکی بیست نسخه ازاین‌کتاب دارم‌که ازجمله یك‌نسخه ازآنها به‌خط وامضای مؤلف است .

معروف‌ترین‌کتابفروشان فسطاط کتابفروشی به‌نام ابن سوده (متوفی در ۱۲۱۱) بود،وی در روزهای دوشنبه‌وچهارشنبه‌کتابهای‌کمیاب وگرانبها را به‌دوستداران این نوع‌کتابها می‌فروخت . بزرگترین‌کتابفروش قـرطبه ابن‌عباس(متوفی در۱۰۳۵)نام داشت . دربغدادنیز کتابفروشی‌بنام زین‌الدین آمدی (متوفی در۱۳۱۲) شهرتی به‌سزا داشت ، چه این مرد براثر دانش و احاطه‌ای‌که به‌زبانهای مغولی ، فارسی ، عربی ، تـرکی ویونانی داشت درتمام‌کشورهای اسلامی معروف بود . بااینکه درپایان عمر نابینا شد ، در تشخیص محل ومکان‌کتابهای خودکمتراشتباه می‌کرد . ازگروه‌کتابفروشان عده‌ای به‌فضل و دانش معروف بودندکـه ازآن جمله یاقوت حموی (متوفی در ۱۲۲۸) و ابن‌الندیم (متوفی در ۹۹۵) صاحب الفهرست را یاد می‌کنیم .

برخی تجار درخرید وفروش وتجارت‌کتابها تخصص داشتند وآنها را (جوال) می‌خواندند . ایشان شهربه‌شهر برای‌کسب اطلاعات جدید و انتشار اخبار، مسافرت می‌کردند . این دلالها ضمناً به‌خرید وفروش‌کتابهای‌قدیمی نیزمشغول بودند . درطی قرن دهم ویازدهم‌کسب «جوالی» رواج تمام‌داشت، دراین دوره نسخه‌های‌کمیاب و دقیق ومضبوط فراوان بود ، ولی در اواخر قرن ۱۲ و ۱۳ کـه پولها به جیب بی‌سوادان ریخته شد این‌کسب راه افول سپرد ، چنانکه یکی‌ازکتابفروشان شاعر، زبان به‌شکایت‌گشود و گفت :

این عصر دوران جهل ونادانی‌است ، کسی به‌دانشمندان توجه وعنایتی ندارد ، هیچ کالا و متاعی نظیر کتاب و نوشت افزار دستخوش کسادی نیست .

از دورهٔ مغول‌وتیموری به‌بعد سواد مردم رو به‌تنزل نهاد وخوشنویسی جانشین سواد شد و نسخه‌های سراپا غلط ، غیر مضبوط ولی خوشخط متداول شد .

فصل پنجم

نقاشی و درم زنی

خلفا و امرای عرب درطی قرون هفتم وهشتم و نهم میلادی با انتشار صورتگری بهسختی مبارزه می‌کـردند و درمدت چهارقرن کـه این افکار و معتقدات خشك سرلوحهٔ دیوان خلفا بود ،کوچکترین اثری ازنقاشی دیده نمی‌شد ، در حالی که قبل‌از فرمانروایی تازیان یعنی در دورهٔ سجستانیان ، دراین مناطق اثرهنری امیدبخشی وجود داشت .

در قلمرو شمنان : در ایـران شرقـی وخراسان ، و در حوزهٔ قدرت مسیحیان : سوریه ومصر ، و درناحیهٔ فارس که زردشتیان می‌زیستند ، نـوعی نقاشی که معرف قدرت مذهبی فئودالیزم عتیق بود ، رواج داشت . از این نقاشیها آثاری درایران بهیادگار مانده‌است . نقـاشیهای این دوره دارای جنبهٔ فئودالی عتیق و بهصحنه‌ها وپرده‌های دفترها وکتابهای‌آسمانی ومعابد و هیاکل تخصیص داشت . اشباح واشخاص این صحنه‌ها درست مانندنقشهای دیواری ترکستان چین وختن وکاشغر وخراسان شرقی وآثار نقاشیهای شهر اورا اورفس برکرانهٔ فرات و نقوش معرق * فارسی و سوریـه وکلیسای ایاصوفیه منحصربهصورتهای‌بزرگان دین وملوکان ونجبا واشراف درلباسهایی مجلل و رنگین بـود . تا قـرن چهارم میلادی نقـاشی همچنان خصوصیات فئودالی خود را حفظ کرده بود.فرشتگان ونیکبختان ، وبهشتیان و دوزخیان

---

* اشکال تزیینی هندسی .

وشاهزادگان وخاتونان بـزرگ و اختگان و رقـاصه‌ها جمله وضع و رنگ جدی ومحترمانهٔ اشرافی داشتند . درعهد خسروپرویز تازه صورتگران در صدد شبیه‌سازی و دورنما سازی برآمده و به‌یك (رنسانس) مخصوص گرائیده بودند ،که نوید دورهٔ درخشانی را می‌داد . ولی پیش‌از آنکه مساعی آنهـا به‌ثمر برسد باد صحرایی وسوزان هجوم تازیان نهال این هنررا ازبیخ وبن برانداخت و درایران و سوریه ومصر اثری ازآن‌باقی‌نگذاشت * .

به‌این ترتیب نه‌تنها شبیه‌سازی ومنظره سازی بلکه مقدمات نقاشی نیز از ممالك اسلامی رخت بـربست و فقط درمنطقهٔ نفوذ شمنان و فـرخارها و

---

* مبلغین و پیشوایان مذاهب سامی وائمه و مجتهدان اسلام ازبیم آنکه مبادا بت‌پرستی‌بار دیگراحیاشود ازرشد هنر ونقاشی وصنایع ظریفه جلوگیری میکردند . درکتب‌فقهی ورسائل وفتاوی مجتهدان مکرربه مواردی‌برمی‌خوریم که ازاشتغال به فنون ظریفه منع شده‌است.درکتاب معروف«شرایع» چنین نوشته شده است الرابع ماهومحرم فی‌نفسه‌کعمل‌الصورالمجسمه . ومجتهدان وروحانیان معروف نیز به استناد احادیث بزرگان دین مردم را از اشتغال به امور ذوقی وهنری بازمی‌داشتند ومی‌گفتنداناشدالناس‌عذابا عندالله یوم‌القیامةالمصورون . یعنی‌عذاب صورتگران درروز قیامت ازسایرگناهکاران سخت‌تروردناکتر است .

ویلیام اوربن درکتاب تاریخ هنرمندان می‌نویسد «پس ازآنکه اعراب ازجزیرةالعرب پا بیرون نهادند وبه مصروعراق وسوریه وایران روی آوردند خواه وناخواه تحت تأثیر تمدن‌کهنسال این ممالك قرارگرفتند وبه مرور زمان باموزذوقی وهنری توجه‌کردند و با تسامح وگذشت‌کمابیش به هنرمندان اجازه دادندکه آثارذوقی خود را بنحوی جلوه‌گرسازند ونشانه‌های این تسامح‌بخصوص در دورهٔ خلفای فاطمی‌که بیشتر بتودهٔ مردم وطبقات زحمتکش وهنرمند توجه داشتند تجلی وتظاهرکرده است .

... درمیان فرق اسلامی اهل تسنن بیشتر از دیگران با مجسمه سازی و نقاشی مبارزه ومخالفت‌می‌کرده‌اند. هنرمندان تحت تأثیراین‌شرایط نیروی ذوق و قریحهٔ خود را در راههای دیگری چون خط‌نویسی ، بنایی و شاعری به کار انداخته وآثارجالبی دراین زمینه‌ها به وجودآورده‌اند ...» مترجم

بهارهای ختن و ختا و در هندوستان شمالی و در روم شرقی و ارمنستان و گرجستان به‌سیر تکاملی خود ادامه داد. رستاخیز هنری دوباره در قرن دهم از صفر آغازکرد ونقاشی جای خود را استوارکرد در اواخر قرن نهم میلادی عصرهنرهای جالب سپری شده بود، سنن هنری ساسانی سندی و شامی براثر تعصب وبی‌ذوقی تازیان رو به‌فراموشی رفته بود، وفقط درنقاط دور دست یعنی در فرخارها ونگارستانهای شمنان ختن وچین و مناطق دور افتادهٔ مسیحی یعنی گرجستان و روم شرقی آثاری از هنر عهد عتیق باقی مانده بود.

مانویان که میان چین و سمرقند و بخارا آمد شد داشتند، در پناه سامانیان بار دیگراصول نقاشی را از نگارستانهای چین به‌بخارا آوردند، چنانکه مانی به‌نقاشی مشهور شد وکتابهای دینی او مانند (ارتنگ) سرمشق نقاشان بخارا شد ونقاشان چین یعنی مانویان به‌شهادت مقدمهٔ قدیم شاهنامه برای ترجمهٔ کلیله و دمنه از عربی به‌فارسی‌که رودکی آن را به‌شعر مثنوی نظم‌کرده بود، نقش وتصویرها ساختند. در دورهٔ آل‌بویه این نقاشیهای مانویان چین را درنسخه‌های قدیم‌کلیله و دمنه عربی نیزکه باقی مانده نقل کردند وبرای نسخه‌های شاهنامه نیز تصویرها ساختند واین مکتب به رغم ترکمانان و اشعریان دورهٔ سلجوقی تا دورهٔ مغول باقی ماند وحتی در دورهٔ مغول با آمدن گروه دیگراز مانویان و ایغوران و نقاشان چین مکتب‌های صورتگری ترقیات بیشترکرد. ترکمنان‌که صاحبان حقیقی عراق شدند از نقاشی حمایت‌کردند وبرای تفریح خاطر خود شمنان نومسلمان و نصارای روم را برآن داشتندکه مانند دورهٔ سامانی وآل‌بویه‌کتابها را مصورکردند.

دراین دوره دو مکتب‌نقاشی وجود داشت، یکی‌ازآنها زیرنفوذ هنری آسیای مرکزی بود وهنرمندان این مکتب بیشتراز ایران شرقی‌وخراسان ظهورکردند. مکتب دیگرزیر نفوذ روم شرقی بود ونمونه‌های آثار هنری آن در سوریه وشامات ظاهر شد. درقرن دوازدهم زیر نفوذ این دو مکتب نخستین آثارنقاشی درکتابهای عربی به‌منصه ظهور رسید، هنر نقاشی روبه ترقی نهاد، و هنرمندان مسلمان در قرن یازدهم و دوازدهم به امپرسیونیسم

گرائیدند ، ونیز با نقاشی صورتهای منافی عفت والفیه وشلفیه ، مهارت و استادی خود را به‌حد اعلی نشان دادند . نقاشان این دوره از جهت هنری به‌مرحله‌ای رسیدندکه با توجه به‌عوامل مختلف ، امروز فقط عدهٔ قلیلی از هنرمندان عصرما می‌توانند آثاری جالبتر ازآثار آنها به‌وجودآورند: ازجمله آثار نقاشی ، الواسطی نقاش (از اوسط عراق) یعنی پنجاه مینیاتورکه برای مقامات حریری ساخته واز اوایل قرن دوازدهم تاریخ دارد ، تا کنون باقی وموجب حیرت خاص وعام است .

به‌این ترتیب درمناطقی درشرق‌اسلام یعنی خراسان وعراق تجدیدحیات نقاشی امکان پذیر گردید ، ولی درکشورهای سوریه ومصر و درحوزهٔ قدرت سلاطین ایوبی وغلامان مصر ، درهنر نقاشی هیچ‌گونه پیشرفتی حاصل نشد . درافریقای‌شمالی‌وآندلس‌که ازنفوذ مانویان‌وچینیان دوربود ازهنر نقاشی‌اثری مشاهده نشد .

بااستیلای مغول درقرن سیزدهم وافول‌حکومت تازیان درایران‌وممالك همجوار ، روزبه‌روز آثار تفوق‌نقاشی شمنان‌وچینیان‌بیشتر تجلی‌کردوشعرای ایران نیز درنقاشی چینیان وهنر ایشان مبالغه‌کردند .

دردورهٔ مغول ،هنرمندان‌ونقاشان چینی ومانوی وایغوری دورهٔفغفوران (سون) به‌طور رسمی به دربار مغول ایران‌دعوت شده بودند ، ومکتب نقاشی دورهٔ مغول را درایران پایه‌گذاری کردند . خانان مغول که زیر نفوذ چین ودوستدار هنرنقاشی چینی بودند ، ازهنرمندان فرنگ نیز استقبال‌کردند . این دو جریان جدید هنری ، باجریان قدیم دورهٔ سامانی وآل‌بویه‌که به (مکتب واسطی) معروف بود درهم آمیخت . اصطلاح «قلم‌واسطی» یعنی سبك نقاشی قبل ازمغول ، درخراسان وعراق از دولتشاه‌سمرقندی‌که‌درسال۱۴۸۶ به‌تدوین منتخباتی از آثار هنری توفیق یافت بما رسید . پس از حملهٔ مغول ازیك طرف نقاشی جدید چینی وازدیگر طرف نقاشی فرنگی مسما به مکتب (اوشعون) به‌جریان قدیم افزوده شد . سرانجام درعهد تیموریان‌هنردرخشان عصر تیموری درقرن سیزدهم ، چهاردهم وپانزدهم از سه مکتب تشکیل شد ، که دولتشاه آن را (قلم ختائی) وقلم‌فرنگی و(قلم‌واسطی) من‌نامد لکن‌نقاشی

این دوره بیشتر به‌عصر عمران جدید مشرق و کمتر به عمران آسمانی دورهٔ قبل تعلق دارد و بنابراین از دایرهٔ کتاب حاضر به کلی بیرون است . ازدیرباز گروندگان کتابهای تنزیلی و آسمانی ، اشیاء مقدس را با حروف طلایی تذهیب و تزیین می‌کردند . تا آسمانیتر جلوه نماید . به‌شهادت کتاب الصوریا صورملوك ساسانی پادشاهان آن زمان ، لباسهای سبز یا کبود ، ولی همیشه مانند نجبای فرانسوی واروپائی قرن ۱۷ و ۱۸ ، کفش وموزهٔ سرخ می‌پوشیدند .

ازقرن اول میلادی فرزانگان شرق درصدد ساختن مرکبی طلائی بودند و برای نخستین بارکاغذزریا «زررق» راکه درنقاشی مصرف شد، چینیان تهیه کردند . تادورهٔ صفویه ورقهای زر را از چین به‌ایران می‌آوردند ودرتذهیب مصرف می‌شد .

بلاش اول (۵۱ـ۷۷) اولین نسخه را از اوستا تهیه‌کرد ،ولی اردشیر بابکان (۲۲۶ـ۲۴۰) یك نسخه از اوستا تهیه‌کرد که همه به‌آب زرنوشته شده ودارای ۱۲ هزار صفحه بود. کتاب مذهبی صائبه کنزا یا گنجینه احتمالا درهمان عهد به‌آب زرنگاشته شده بود . همچنین نسخه‌هایی ازکتابهای دینی به دست آمده که به آب نقره نوشته‌اند . گاه پوست آهو را قبل از نوشتن با حروف نقره‌ای وطلایی طبق نقشه و دستورالعملهای مخصوص به رنگهای لاجوردی ، ارغوانی یازعفرانی درمی‌آوردند . این نوع کتابها درم زده‌شده متعلق به‌دوران قبل از اسلام است ونمونه‌های آن درایران موجود نیست .

پس از استیلای عرب زردشتیها وصابیها گرفتار فقروتنگدستی شدند . درنتیجه توجه آنان به‌امور ذوقی وهنری نقصان یافت ، اکنون فقط صفحاتی ازاین آثار دربین جمعیتهای مذهبی پیداشده که ظاهراً به‌حسب اتفاق ازچنگال متعصبان عرب مصون مانده است . امروز آثاری ازهنر چینی وسمخانی وتبتی مربوط به‌قرن سوم وچهارم قبل ازمیلاد ومجلدکاملی از انجیل . درکتابخانهٔ کشوری پاریس محفوظ است . همچنین جلد نفیس و مصور انجیل از قرن چهارم باقی است ودردارالبطریق ارامنه بیت‌المقدس نگهداری می‌شود . تخته جلدهای هر کتاب دینی دا به‌حسب معمول ، هنرمندان وخاتمسازان ودرمزنان، ترصیع وتزیین وتذهیب می‌کردندومنظرهٔ آسمان و بهشت ودوزخ وقیامت وحشر و نشر

و میزان حساب را نمایش می‌دادند . قبل از اسلام کتابهای مذهبی مخصوصاً از آن مذاهب مهمتر گنجینه‌های ملی گرانبهایی به شمار می‌رفتند ، زیرا که دراین آثار هنری نه‌تنها موادگرانبها به‌کار رفته بود، بلکه‌بهترین‌هنرمندان وخوشنویسان وتذهیبکاران عصر درآنجا شاهکارهایی ازخود به‌یادگار گذاشته بودند . چون تقسیمات اصلی و فرعی چنین اثری با تقسیمات سال ، ماه ، روزوساعت‌وغیره مطابقت داشت ، سرلوحهٔ دفتراول هرباب وهرفصل وهرجمله را بادقت بسیار تزیین ونقاشی می‌کردند ، وهرقسمت‌ازآن را برحسب‌اهمیت بانقوشی مانند تاج، اکلیل ، افسرودیهیم ودستبند وگردنبندوانگشتری‌وغیره می‌آراستند . هنرمندان و درمزنان این دوران سعی می‌کردندکه از مجموعهٔ رنگها رنگی برگزینند کــه نشان دهندهٔ خصوصیات احجار کریمه وفلزات گرانبها چون سیم‌وزر ویاقوت ولاجورد والماس ویشم وفیروزه باشد . نقاشان این دوران با الهام ازذوق هنری خود درخشندگی‌آسمان وحرکت فرشتگانی راکه ازوسط چرخ‌کبود واختران پروازمی‌کردندونیز قرمزی‌آسمان‌راهنگام غروب آفتاب و رنگ یاقوتی وبنفش شفق و رنگ زنده وزیبای آتش مقدس وسبزی آبهای آرام وموج سیمین چشمه‌ها وبه دیگر سخن تمام خصوصیات سحرانگیز آسمان مشرق را درآثار هنری وذوقی خود منعکس می‌ساختند .

پس ازآنکه درقرن هفتم میلادی ، قدرت عرب وخلفا وقرآن جانشین حکومتها وقدرتهای مذهبی قدیم شد ، حکومت ساسانی و آیین زردشت جای خود را به‌مذهب وراه ورسم مسلمانی داد .

در قرن دهم میلادی تذهیبکاری‌کتابهای مقدس مذهبی درممالك اسلامی روبه انحطاط نهاد ، نقشهای برجسته وکنده‌کاریهای زیبا و پرنشاطی که شاخ وبرگ درختان وجست‌وخیز گوران وآهوان وپروازمرغان‌رامجسم می‌ساخت، ناگهان بــه‌دست فراموشی سپرده‌شد وبه‌جای آن نقشه‌های هندسی یکنواخت وشاخ‌وبرگهای بیروح‌وعرب‌پسند که‌به‌نقش«اسلیمی» یاعربسك Arabesque معروف است جای ظریفکاریهای سابق راگرفت .

روح اسلام که‌خواستار یك جنبش شهر نشینانه‌ومساوات طلبانه‌وطرفدار عقل‌ومنطق بود، کتابهای گرانبهای فئودالها و اشراف مذهبی را خسروپرستی

(الکسرویه) خواند ، زیراکه از قدرت فئودالی و عصرجاهلیت حاکی‌بود. اسلام برای‌آن آثار اعتبار و احترامی قائل نشد ، پیشوایان صدراسلام معتقد بودندکه قرآن مجید را باید دور از هرزر وزیوری نوشت و به قیمت‌ارزان در اختیار عموم مسلمانان‌گذاشت ، و آن را ازانحصار رهبان مآبان‌وکاهنان ونجبای مذهبی خارج‌کرد . نخستین نسخه‌ها ونمونه‌های قرآن باخطی‌نازیبا روی استخوان شتر و برگهای خرما نوشته شده بود . بعدها نوشتن قرآن براوراق بردی وپوست‌آهوو جزآهو.وپس‌ازچندی روی کاغذهای مخصوصی که باکهنه وموادديگر ساخته‌می‌شد ، معمول‌و متداول شد . این قرآنهاکه‌عاری از هرگونه زیبایی و تزیینی بود به‌استفادهٔمؤمنان تخصیص داشت، وکاملاملی بود . اینهاست خصوصیات‌کاملا دموکراتیك‌صدهاو هزاران اوراق و مجلدات قرآنی‌که‌از قرون اولیه‌ی اسلامی به یادگار مانده و تاکنون پاره‌ای از آنها درکتابخانهای شرق و غرب باقی است . در این قرآنهای قدیمی ، اثری‌از تذهیب‌و صحافی ودرمزنی‌وظریفکاریها مشهود نیست، این قرآنها فقط‌باجلدی از چرم گاومیش و شتر پوشیده است .

ولی در اواخر قرن یازدهم سلاطین بربرکه حکومت‌کهنسال‌اندلس را متحد و متشکل ساختند با پیروی ازروش سلاطین ترکمن شرق، ظواهر مساواتطلبی‌اسلامی را به‌دست فراموشی‌سپردند و در دورهٔ سلطنت‌آنهاباتجدید اصول فئودالی نوعی تجدیدحیات در رشتهٔ صحافی و تذهیب به ظهور رسید.

سرانجام هجوم مداوم‌ترك و مغول سبب ظهور تمدن و عمران مغولانهٔ شرق و ضمناً باعث پیدا شدن و رونق درمزنی و صحافی جدید شد. ولی این تجدید حیات هنری علی‌الخصوص از آن (مغولان)و ترکمانانی است‌که‌جامعهٔ فئودالی جدید شرق را به‌وجود آوردند ، وابداًدر زندگی هنری عربان‌اخیر مؤثر نیفتاد ، چه قریحه و استعداد آن بیشتر متوجه به‌امور خرید و فروش کالاهای غیر اشرافی یعنی عمومی بود ومجال هنرنمایی نداشتند .

فصل ششم

خنیاگری

ازپایان‌قرن‌پنجم‌میلادی مقامات وآهنگها و آوازهای دلنشین‌سگساران که حوزهٔ قدرت‌آنهااز دریای‌ایله و یارکند وختن تا ماوراءکافا و قرم‌امتداد داشت از مرحلهٔ بدوی و عامیانه به مرحلهٔ علمی رسید . در همین‌ایام ، ملل مختلف مشرق قبل‌ازاسلام، راه‌وروش‌تازه‌ای پیش‌گرفته و با پیروی ازنظریات چینیان و آلات هندیان در زمینهٔ الحان و خنیاگری تألیفات ساختند .

قرن ششم برای سگساران آغاز دورهٔ دارس یعنی کلاسیك به شمار می‌رود . دربار خسروپرویز(۵۹۰ ـ ۶۲۸)ازبرکت‌شهرت‌وآوازهٔ‌هنرمندانی چون سرکش (ساکیس ارمنی) ، باربد یافهلبد و سغدی شهرتی به‌سزایافت و نام این استادان درتمام‌دورهٔ‌قرون وسطا عالمگیر شد. به‌استثنای هندوستان نغمه‌ها و تصنیفهای‌باربددر تمام دنیای قدیم راه یافت و این بیتهاکه‌ازصاحب سندباد نامهٔ منثور نقل می‌کنیم بهترین شاهد ماست :

وتری ثناءالرودکی مخلدا — من کل ما جمعت بنوسامان
وغناء بهربذ یقیة کل ما — ملکته فی‌الدنیا بنوسامان
و ملوك غسان تفاتو غیر ما — قد قاله حسان فی غسان

«از آنچه‌گردکردندسامانیان ، تنها دیوان ستایشهای رودکی باز مانده است و از آنچه ساسانیان درجهان داشتند ، الحان ومقامات باربد تنها چیزی‌است

که باقی‌مانده‌است‌وازغسانیان‌جز شعرهایی‌که حسان‌در مدح آنان‌سروده‌چیزی به یادگار نمانده است . »

البته‌این ابیات‌ازخواجه‌عمیدابوالفوارس فناروزی نیست‌که در ۹۵۰ نوح منصورسامانی‌وی‌را به‌ترجمهٔسندباد نامه از پهلوی به فارسی تشویق کرده‌است، بلکه‌ازشاعری‌است‌که‌کمی‌قبل از محمد ظهیری سمرقندی پردازندهٔسندبادنامهٔ جدیدبه‌نام‌ابوالمظفرقلج‌تمغاج‌خان (۱۱۶۰ - ۱۱۷۸) تاریخ دارد، ومی‌رساند که‌الحان‌و مقامات‌فلهبذیا باربذ تا دورهٔ مغول معمول خنیاگران‌ماوراءالنهر و خراسان و عراق و بلکه تمام بلاد اسلام بوده است .

درتبت موسیقی گرگوری‌ازنظرمذهبی‌تکامل یافت و تاکنون‌درفرخارها و بهارهای آن سامان ، شمنان ، این الحان ساسانی را حفظ‌کرده‌اند .

در جریان قرن هفتم و هشتم صائب و حاثر و نشیط و طویس که جمله خنیاگران ایرانی بودند ، برای آموختن الحان به عربان راه مدینه پیش‌ـ گرفتند . عصردارس را کلاسیك خنیاگری همچنان امتداد یافت و بسیاری از تازیان به تقلید ایرانیان برخاستند[۴۹].

درقرن‌نهم‌نیزاز پرتو نام ابراهیم بن‌المهدی موصلی و فرزندان‌اویعنی اسحق موصلی ، و حماد موصلی اعراب نیز به خنیاگری مشهور شدند .

برخلاف شمنان و زردشتیان و مسیحیان ، فرهنگ اسلامی قدیم بیشتر متوجه‌فکر وعقل‌بشری‌بود و به قلب و احساسات او توجه نداشت.مذهب‌اسلام با موسیقی‌سازگار نبود * وبه‌همین‌علت در ممالك اسلامی فقط خنیاگری‌غیر

* اسلام‌حکم به تحریم غنا و ساختن‌آلات طرب‌کرد و چنانکه می‌دانیم درعهد خلفای راشدین احکام‌شرع‌اسلام با شدت هرچه تمامتراجرا می‌شد، به‌همین علت‌موسیقی درآن‌دوره ازرونق افتاد وعربها آوازهای عهدجاهلیت‌رانیزفراموش کردند ولی‌باروی‌کارآمدن‌حکومت‌بنی‌امیه‌اوضاع دگرگون شد وباردیگرموسیقی‌و آوازمورد توجه هیأت حاکمهٔ زمان قرارگرفت.بطوریکه جاحظ ازقول اسحق‌بن ابراهیم نوشته است اکثرخلفای بنی‌امیه دلباختهٔ موسیقی وآوازبودند وگاه‌خلفا ازفرط وجدوسرورازجا برمی‌خاستند وبه رقص وپایکوبی مشغول می‌شدند وجامه از تن می‌کندند و بعضی از آنها مانند یزیدبن عبدالملك وولید بن یزید نه تنها ←

مذهبی تاحدی‌مجال رشد وتکامل‌یافت و در این دوره سنن خنیاگری‌بومیان سندوهند یعنی زطان یاجتان رو به تکامل رفت . دستهٔ کابلیان زط یاجت که ازجنس‌سگساران‌بودند ، هم از قرن پنجم ازهندوستان به سوی ایران‌آمدند. به دعوت‌پادشاه‌ساسانی‌بهرام گور (۴۲۱ – ۴۳۹) برای‌تفریح خاطرمردم که مهموم ومغموم بودند موسیقی‌و خنیاگری تاحدی رواج یافت. هنر آنهاتوسط «زریاب»معروف(۷۵۷ – ۷۸۹) که‌درظرافت‌وزیبائی‌و خوشپوشی‌سرآمداقران بود ، به سرزمین قرطبه راه یافت وپس‌از چندی سرمشق اندلسیان شدولحن و آهنگ مخصوصی برای‌مردم‌آن‌سرزمین به وجود آوردکه به وسیلهٔ‌کابلیان آن‌حدودحفظ‌شده‌وتاروزگارمادوام‌یافته‌است. درشرق‌وبه‌خصوص درديارتازيان که موسیقی‌چندان‌سابقه‌ای نداشت این هنر به تدریج بین قرن دهم وسیزدهم راه‌انحطاط‌سپرد ، چنانکه‌درآخرقرن چهاردهم‌ابن‌خلدون(متوفی در۱۴۰۳) ضمن‌مطالعه‌درانحطاط‌تمدن اسلامی در مقدمهٔ‌کتاب «العبر»می‌گوید که‌موسیقی قبل از هنرهای‌دیگر روبه‌تکامل می‌رود و پیش از دیگر هنرها در سراشیبی سقوط می‌افتد .

اجمالا باید گفت که‌قلمرو هنر و موسیقی در قرن سیزدهم درکشورهای سوریه و مصر و افریقای شمالی بسیار محدود و عقبمانده بوده و چیزی جز چخیدن‌و نالیدن وزاریدن بیجا وآوازی نامطبوع و زننده ورقص دور ازعفت رقاصه‌ها در بر نداشته است .

موسیقی‌از لحاظ نظری شعبه‌ای‌از ریاضیات به شمار است فن‌عودنوازی در این دوره‌و به خصوص در اواخر آن پیشرفت کرد . خواجه بونصرفارابی (۸۷۲ - ۹۵۰) و بالاخره صفی‌الدین عبدالمؤمن‌ارموی (متوفی در ۱۲۵۸)

→ درحضور کنیزان وندیمان برهنه به رقص ونشاط برمی‌خاستند بلکه به‌هرزگیها‌و اعمال زشت دیگرنیزدست می‌زدند.خلفای‌بنی‌عباس نیز کمابیش به موسیقی وآواز دلبستگی داشتند وهنرمندان را تشویق می‌کردند. به این ترتیب پس‌از روی‌کار آمدن بنی‌عباس ونفوذ ایرانیان‌دردستگاه حکومت باوجود سختگیری روحانیون قشری موسیقی اندك اندك حیات دیرین خود را ازسرگرفت واز دورهٔ سامانیان به بعد هنرمندان‌وموسیقی دانان‌درمحیطهای مناسب هنرنمایی میکردند .

مترجم

معاصر هلاکوخان وعبدالقادرمراغی ازجملهٔ دانشمندانی هستندکه درکشورهای اسلامی پس ازمطالعه درمقامات چینی وایرانی پرده‌ها ونیم پرده‌های طبیعی‌را معمول ومتداول داشت . « دوگاه » را از ابداعات صفی‌الدین دانند . غیر از آلت‌رودکه به طرزی استادانه ساخته‌می‌شد . آنها به ساختن‌قانون که‌درحقیقت پیشقدم پیانوهای‌امروزی است وبه ساختن ارغنون موفق شدند ، گذشته‌ازاینها گیتارونی وسنتوروتنبورنیز ،مورد استفاده بود .

صوفیان ازقرن ۱۲ وبه خصوص ازقرن سیزدهم میلادی می‌کوشیدند تا اسلام رامانند دیگرمذاهب‌آسمانی با هنرموسیقی آشتی دهند وبرای پرستش اسلامی موسیقی مذهبی پدید آورند. چنانکه سعد الدین حموی (متوفی در ۱۲۵۳) گوید :

دل رخت سماع سوی دلداربرد — جان رابه سرا پرده‌ی اسراربرد
این زمزمه‌مرکبست مرروح‌ترا — بردارد وخوش به عالم یار برد

وزمزمهٔ‌نمازخواندن زردشتیان نیز برودوسرود بود ، ملای رومی گوید:

مؤمنان گویند ، آواز بهشت — نغز کرد الله مراورا در سرشت
ما همه اجزای آدم بوده‌ایم — در بهشت آن لحنها بشنوده‌ایم
گرچه برما ریخت‌آب گل‌شکی — یـاد مـا آید از آنهـا انـدکی
نـالهٔ سرنـا و تهدید دهل — خیرگی مـاند بدان نـاقور کل
نشنودآن نغمه‌را خودگوش‌حس — کز ستمها گوش حس باشد نجس
پس حکیمان گفته‌اند این لحنها — از دوار چرخ بگرفتیم مـا
بانگ گردشهای چرخ است این که خلق — می‌سرایندش به طنبور و به خلق
پس غذای عاشقان آمد سماع — کی درو بـاشد خیـال اجتمـاع
قوتی گیرد خیالات ضمیر — بلکه صورت گردد آن بانگ صفیر

واین درست نظریاتی است که‌چینیان وختائیان ازقدیم درمنشأ آسمانی وبهشتی موسیقی دارند ، و دراین زمینه نیزمانند زمینهٔ نقاشی نفوذعرب‌غرباً ونفوذ چین شرقاً موسیقی را برده وبازآورده یعنی درنتیجهٔ استیلای ترکمنان ومغولان خنیاگری تجدید وبا مذهب وتصوف ترکیب شد ودر دورهٔ قاجاریه هنوزمیان مقامات‌معمول‌ترکان وایرانیان‌ومقامات معمول درشمال هندبامقامات

چینیان مخصوصاً دردوتار ونی ساده که معمول درویشان مولودیه است تقریباً تفاوتی موجود نبود .

ولی این اندیشهٔ عالی صوفیه دربین مسلمانان قشری ، طرفداران‌جدی پیدا نکرد ، فقط ترکهای غزوتاتارها با این معنی روی موافق نشان دادند . در قرن گذشته‌آثار موسیقی اصیل شرقی فقط نزد تتار آذربایجان و از بکان ومردم خرخیز(قرقیز) وقزاق ترکستان دیده می‌شد .

اما خنیاگری تازیان بسیار منحط و عقبمانده و چیزی جز مقامات و پرده‌های شرقی نبود ، اما بالعکس موسیقی کشورهای سیاهپوست مسلمان ، نظیر بلاد سودان ، بسیارعالی ودلپذیراست و هیچ ارتباطی باخنیاگری عرب ندارد ، بلکه این موسیقی جالب ودلنشین محصول خاص تمدن‌سیاهان سودان غربی‌است وازلحاظ آوازهای‌دلپسندومذهبی نیز نهایت درجه مستغنی‌وروحپرور است . این خود دلیلی است بروجود ملتهای سرسبزوآتیه‌دار .

فصل هفتم

فالگویی وعلوم غریبه

وقتی که فهرست‌های کتابها و آثار ملتهای مختلف کشورهای شرق راکه از عصر میانین باز مانده ، مورد مطالعه قرار می‌دهیم و در آثار خطی که از ایرانیان مسلمان ، ترکها ، پارسیان زردشتی ، یهودیان ، صابیها ، تازیان ارامنه . قبطیها ، یونانیان ، رومیان ، حبشیها و شامیها به یادگارمانده است ازنظر علمی دقت می‌کنیم به این نتیجه می‌رسیم که اندیشه‌های ملتهای مترقی نامبرده ، بعضی جنبهٔ علمی وبرخی جنبهٔ تخیلی وخرافی داشته است .

مراد مادراینجا ازکلمهٔ «علم» معنی دقیق امروزی‌آن یعنی‌علوم‌ریاضی، فیزیك وشیمی وتاریخ طبیعی نیست ، بلکه مقصود ما ازعلم ، فلسفه ، تاریخ، حقوق وجغرافیا نیزمی‌باشد، زیرادراین رشته‌هاشرقیان و مخصوصاً دانشمندان اسلام بی‌هیچ شبهه‌وتردید سرآمدملتهای عالم بودند وتا قرن‌شانزدهم هم استاد مسلم غرب به شمار می‌رفتند ، وحتی ازچینیان هم پیشتررفته بودند . ما در زمینهٔ علوم وخرافاتی که در این دوره دربین ملل اسلامی‌رواج داشته سخنی نمی‌گوئیم، زیراکه‌تنهابحث درکیمیاگری و سحرو جادو ودیگر موهوماتی که در این دوران در عالم اسلام و حتی بین روشنفکران‌طرفدارانی داشته ، احتیاج به تدوین کتابی جداگانه دارد . هریك از مذاهب آسمانی و ادیان مبتنی بریکتاپرستی می‌کوشندکه‌اندیشه‌ها وافکارمردم را منحصراً دراختیار

خود درآوردندو به همین‌علت‌به سختی‌تمام با شیوع هر نوع اندیشهٔ‌خرافی‌غریبه مبارزه می‌کردند . اسلام نیز در شمار ادیانی است که باسحر وجادو مبارزه کرده وائمه و پیشوایان اسلام دورهٔ قرون وسطا بیش‌از پیشوایان امروزهٔ او باافکارخرافی‌مبارزه‌میکردند. مبارزهٔ بی‌امان‌آنان بیش‌ازانتقادات طنزآمیز فلاسفه‌ودانشمندان‌امروزی‌علیه‌خرافات‌مؤثر و نتیجه‌بخش بود، بااین‌حال‌درقرن دهم وتا حدی در قرن دوازدهم‌و سیزدهم ، انواع و اقسام اندیشه‌های خرافی به سرعت درکشورهای اسلامی ودیگر ملتهای جهان وسعت‌وگسترش یافت .

دو عامل‌اساسی‌درشیوع‌افکارخرافی‌در جوامع قرون وسطایی‌مؤثربود، عامل نخستین‌جهل وبیسوادی‌و محرومیت اکثریت خلق ، و عامل دوم‌بیکاری دستهٔ بزرگی از طبقهٔ روشنفکر جامعه بودکه برای امرار معاش‌ناگزیربودند از حماقت و زود باوری مردم به نفع خود استفاده‌کنند .

فالگویان ، ستاره شناسان ،کیمیاگران ،گنجیابان ، تعویذ نویسان ، رمالان‌و غیره هریك‌گروه مخصوصی‌را تشکیل می‌دادند و عدهٔ زیادی مشتری داشـتند . جالب توجه این‌که درکشور های اسـلامی حتی ممالکی که توسط جمعیت‌های مخفی‌اداره و رهبری‌می‌شدند ، سران دولت در مواردی‌ازمنجمان و ستاره شناسان وکیمیاگران و جادوگران بـرای فریفتن عوام استـمداد می‌جستند . این عناصر نه تنهادر بعضی موارد جریان فکری تازه‌ای در بین مردم به وجود می‌آوردند، بلکه اندیشه های خرافی مردم را در جهة منافع هیئت های حاکم‌وقت رهبری می‌کردند ، و به طور محسوس به عوام‌الناس ، مردم بیسواد و زود باور حکومت و فرمانروایی داشتند .

نجوم و ستاره شناسی‌که در دوران قبل از قرن چهارم سرآمد دانشها بود ، در دورهٔ قرون وسطا مایهٔ عمدهٔ تمدن بشری به شمار می‌رفت . در این دوره ازکرانهٔ سند تا حدود اسلامبول عموم مردم‌عقیده و احترامی نامحدود به حرکت سیارات و منازل ماه داشتند وکشف منازل قمر را به پیغمبرایرانی جاماسب و استاد او زردشت نسبت می‌دادند .

پس‌از ظهور اسلام ، در قرن هـفتم میلادی ، قرآن مجید ، خدای یکتا را مبدع و پدید آورندهٔ علائم‌منطقةالبروج‌و منازل‌ماه دانست وگفت«والقمر

قدرناه‌المنازل حتی عادکالعرجون القدیم» چه دین اسلام بـرمبنای غیبگویی کلدانی استوار بود ، علاوه بـراین درهمین ایام حتی جمعی از روشنفکران سوفسطائـی ، ایمان خود را به احکام به‌خوبی ابـراز کردند ومعتقدین و گروندگان به‌این افکار به‌جاماسب ، ابراهیم ، زردشت ، حکیم جزقیل و دانیال که ازنظرعامهٔ مردم بـرگزیدگان آسمانـی بودند به‌دیـدهٔ احترام و اطاعت می‌نگریستند،درحالی‌که دسته‌ای از روشنفکران بدون توجه به‌تعالیم فالگویان رسمی وعتیق و ملی ، مستقیماً وضع ستارگـان راموردِ مطالعه قرار می‌دادند و هردو گروه گروندگان وحکمتپژوهان ، دلبستگی وعلاقهٔ فراوانی به‌علم نجوم وستاره شناسی داشتند .

همه ساله در پایان زمستان تعدادکثیری تقویم به‌اندازه‌هـا و قیمتهای مختلف‌برای مشتریان‌گونا گون منتشر می‌گردید وتقریباً هر که‌کوره سوادی داشت تقویمی برای مطالعه ومراجعهٔ روزانه خریداری می‌کرد . تقویم برای مشتریانی‌که دارای فرهنگ و روحیه‌ای مبتنی بـرستاره شناسی بودند تنظیم می‌شد . علاوه برتقویم اسلامی وهلالی‌که مطلقاً حساب ماه وپـروین باشد ، تقویم وسالنامهٔ شمسی زردشتیان ورومیان وتقویم‌قمری شمسی‌شمنان ویهودیان نیزدرحاشیهٔ صفحات سالنامه یادآوری می‌شد .

هر تقویم شامل پیش بینیهایی برای سال نو بود و سال خوش و فـرخنده‌ای را برای مـردم آرزو مـی‌کـرد . منجم در مقدمـهٔ تقویم بـرای عموم طبقات دعـای خیرمـی‌کـرد و سپس از اوضاع و احـوال طبیعی ، یعنی بادهای موسمی ، جزر و مدها ، وغیره سخن می‌راند . سپس ازمقارنه ومقابلهٔ نیرین واوضاع ستاره‌ها وتأثیرآن در وضع‌کشورهـا و مناطق مختلف‌ونیزازپیشگویی کسوف‌وخسوف‌خورشیدوماه وموقع‌نمازودعاهای عمومی و وضع صحی ومزاجی پادشاهان و زمامداران وحوادث واتفاقـات سیاسی و اجتماعی وجنگی وانقلابات وقحطیها وبیماریها مطالبی می‌نوشت . علاوه بر این درتقویمها وضع اجتماعی واقتصادی وسرنوشت ارباب حرف و صنایع از قبیل صوفیان ، دانشمندان ، قاضیان ، نظامیان ، تجار،کشاورزان ، غلامان وحتی وضع اجتماعات مختلف روز به روز تعیین می‌گردید . به‌این ترتیب

بموازات کارهای علمی قابل پیشبینی ، چنانکه امروز بوسیلهٔ وقایعنگاران و سیاستمداران واقتصاد پیشگان وغیرهما معمول است ، تقویمهایی درعصر تازیان تهیه وتنظیم می‌شد ، سعد و نحس ایام وساعات را معین می‌کرد ، تقویمهایی که توسط تقویمگران سجزی ، هندی و زردشتی وکلدانی و ریاضیگویان اسلامبول تهیه وتیظیم می‌شد دارای اطلاعاتی ازاین قبیل بود . درکلیهٔ این تقویمهایك سلسله راهنماییهای گرانبها ومنظم دررشته‌های مختلف زندگی‌دیده می‌شد: تظیرمناسبترین موقع برای خواستگاری وعروسی‌کردن واز شیرگرفتن طفل ، مناسبترین وقت برای ختنه یا تعلیم قرآن . علاوه براین دراین تقویمها بهترین ساعات برای حمام رفتن ، واجبی‌کشیدن ، ناخن‌گرفتن ، روشن‌کردن‌آتش ، مسهل خوردن ، خون‌گرفتن ، داغ‌کردن وغیره پیشبینی شده بود . هیچ‌کس بدون مراجعه به‌تقویم به‌امضای قرارداد ، قرض دادن ، قرض‌گرفتن ، شروع ساختمان ، آهنگ مسافرت ، انجام دادن معامله ، دید وبازدید وعیادت،فرستادن یا بازکردن نامه،طرح دعوی در دادگستری و غیره اقدام نمی‌کرد ، مگرآنکه از پیش با دقت دراین مسائل با تقویم مشورت‌کرده باشد ، یعنی‌اگردرقدیم فقط پادشاهان ساسانی از تقویم‌استمداد می‌جستند ، بعداً اعیان خلافت و حتی افراد عامه نیز در هروضع و شرایطی که بودند اعم از مسلمان وکافر، غالب یا مغلوب ، وزیر یا دهقان پزشك یا مریض ، ارتباطی ناگسستنی باپیشگوییهای تقویم داشتند . مردم آن روزگار معتقد به‌وجوب «اختیارات»بودند وتصور می‌کردندکه برای هریك ازاعمال وکارهای انسانی وقت و ساعت معینی از اوضاع ستارگان معلوم توان‌کرد ، وعدم توجه به‌این حقیقت را دیوانگی ونتیجهٔ آن را عدم موفقیت و شکست قطعی وبروز ناراحتی‌های گوناگون می‌پنداشتند . شغل منجمی وستاره‌شناسی بسیار رایج و مورد توجه بود ، بعضی ازمنجمان سخت متمول و دنیا پرست بودند . مانند حکیم ابوالفتح عمربن‌ابراهیم خیامی ومردم ثروتمند به‌آنها رجوع می‌کردند وبرخی دیگروضعیتی‌متوسط بلکه عادی داشتند ، مانند پیر-مرد منجم غزنوی مذکور در چهار مقاله ، که عوام‌الناس با آنها مشورت می‌کردند .

یکی‌ازاین منجمین به‌نام شادان البلخی پیشبینی کرده بود که‌دورهٔ استبداد خلفا درسال ۹۲۲ به‌پایان خواهد رسید . او ظاهراً یکی‌از انقلابیان ویکی ازافراد جمعیتهای مخفی بود وقابل توجه‌است که پیشبینی وی تقریباً درهمین ایام به‌حقیقت پیوست .

منجم معروف دیگری به نام ابومعشر (متوفی در۸۸۶) پایان خلافت عباسی را برای سال ۱۲۱۳ پیشبینی‌کرده بود و تقریباً درهمین ایام حملهٔ مغول آغاز شد .

پیشگوئیهای غلط وبی‌اساس نیز به‌منجمین سال نسبت می‌دهند ، ازجمله می‌گویند عتیقه فروشی دانیال نام مانند نوسترآداموس پیشگویی می‌کرد . اوکتابهائی به‌سبك قدیم می‌ساخت و به‌دانیال نسبت می‌داد . همین مرد با قدرت و اعتماد فراوان به‌خلیفه‌المقتدر (۹۰۸ - ۹۳۲) اعلام‌کرد که پیغمبر بزرگ دانیال درعالم علوی ، ستارگان دیده وخبرداده است که توکه پادشاه بابلی اگرصرافی را با این مشخصات به‌نخست وزیری برگزینی ازمشکلات مالی واقتصادی موجود رهایی خواهی یافت . خلیفهٔ ضعیف‌النفس و زودباور عباسی ازسخن منجم متأثرشد و به‌گفتهٔ او اعتمادکرد واین شغل خطیررا به‌صرافی‌که شبیه به‌صراف مذکور بود واگزارکرد . منجم‌که شریك جرم آن صراف‌بود چندین‌باراین پیشگوئیهای متقلبانه ونفعپرستانهٔ خود را تکرار کرد ، ومقتدر را فریب داد واین جریانها سرانجام به‌شکست خلافت او منتهی‌گردید .

بعضی‌ازصوفیان که‌نقش‌مهمی‌درزندگی‌فکری مردم‌داشتند به‌پیشگوییهایی مبادرت می‌کردند ، ازجمله محی‌الدین عربی ، (متوفی در۱۲۴۰) که‌کتابی به‌نام عنقاالمغرب درغیبگویی به رشتهٔ تحریرکشیده‌است و ابن‌قسی نویسندهٔ کتابی در غیبگویی وفال به‌نام خلع‌النعلین شهرت فراوان دارند. جمعی‌دیگر ازفالگویان با ادای‌کلمات اسرارآمیز و دوپهلو وپرمعنی ، توجه عمومی را به‌خود جلب می‌کردند ، بعضی‌از افراد این جماعت هدف سیاسی داشتند و آلت دست فرقه‌های سیاسی عصرخود بودند وتقریباً تمام آنها ظهور مهدی‌و پیغمبرآخرالزمان را نوید می‌دادند .

نه‌تنها درشهرها ، بلکه درقصبه‌ها نیز عده‌ای اززنان غیبگو یا در دکانها و یا درخانهٔ مردم به‌دادن تعالیم و اندرزهایی مشغول بودند . بعضی‌از آن زنها درکوچه‌های پرجمعیت زنان رااز پیشامدهای نیك باخبر می‌کردند وبرخی دیگر به‌محلات اعیان نشین می‌رفتند ، زیرا دراین دوره زنان هر قشری از زن کارگرگرفته تا خاتونان بزرگ ازمشورت واستمداد ازآنان خود را بی‌نیاز نمی‌دیدند . غالباً زنان برای پیداکردن جواهرات گمشدهٔ خود برای نگهداری شوهر، یا عاشقی بیوفا ، وبرای طرد یا منفور ساختن رقیب جنسی خود ، و یابرای پایان دادن به‌اختلافات ، به‌این زنها مراجعه می‌کردند . عدهٔ زیادی از دختران که درجستجوی شوهری جوان بودند ، از زنان فالگو استمداد می‌جستند . به‌این ترتیب فالگویان ازاین راه سود کلانی تحصیل می‌کردند ، زیرا که زنان فقیر وغنی برای تأمین‌آرزوهای خود بیدریغ به‌این جماعت پول می‌دادند .

بعضی جهودان ومسلمانان به‌کار سیمیا مشغول بودند ، واز راه جفر یا تقارن‌بعضی حروف وجمله‌های کتابهای مقدس مذهبی بایکدیگر به‌پیشگوییهایی مبادرت می‌کردند .

رمالان با خطوطی که روی شن ترسیم می‌کردند ، حاسبان با ورق گنجفه ، منترخوانان با آینه یا کاسهٔ آب فال می‌گرفتند ، و باز هم اقسام دیگرطالعبینی و فالگویی و دعانویسی و جن و پری‌گیری رواج داشت‌که شرح یکایك آنها ازعهدهٔ این‌کتاب بیرون است .

درهمین دوره بعضی‌ازمردم عامی تصورمی‌کردند‌که پیشینیان جواهرات و اشیاء گرانبها و طلاهای خود را در زیرخاك مخفی‌کرده‌اند ، عده‌ای با این فکر باطل عمر و دارائی خود را در راه‌کشف‌گنجهای مخفی صرف می‌کردند و عده‌ای از شیادان ازحماقت و زودباوری این عناصراستفاده‌کرده به‌دوشیدن آنها مشغول می‌شدند ، اینها را **چشمه یاب** یا اهل‌المطالب می‌گفتند .

غالباً مردم نیازمند و باسوادی که نمی‌توانستند شغلی برای خود تحصیل‌کنند به‌این‌کارها می‌پرداختند. شمارهٔ این قبیل عناصردرمصر درناحیهٔ

(البرابی) زیادبود، وکار عمدهٔ آنها گورکنی یا نبش قبربود . در واقع این قبیل حفاران دروغگو پیشقدمان حفاری و باستانشناسی جدید بوده‌اند ، این گنجیابان ، بی‌استمداد ازترکه وچوب و فلك به‌یاری یك چراغ کوچك و بعضی نشانه‌های سری به‌پیداکردن قبورفراعنه درسرزمین مصرموفق می‌شدند، وثروت ودارایی مردگان مومیائی‌شده‌رابه‌یغمامی بردند،وحتی‌جسد مردگان مصرعتیق‌را به‌عنوان مومیایی (Momie) به‌اروپاییها می‌فروختند وپزشکان اروپاآن‌را پاره پاره‌کرده‌به‌عنوان داروبه‌بهای گران‌به‌خورد مرضا می‌دادند. تا قرن ۱۸ م کشتیهای بادی پرازاجساد مومیایی شده به‌فرنگستان‌می‌رفت . به‌جرئت توان گفت که مصریان‌نعشهای اجداد ونیاکان خود را به‌قیمت گزاف فروخته و به‌خورد فرنگیان‌می‌دادند .

در دورهٔ قرون وسطا این‌کار درمصرشغلی رسمی بود وحتی کسانی که به‌این‌کارها مبادرت می‌کردند باجی هم به‌خزانهٔ دولت می‌پرداختند و دولت از این راه سودکلانی تحصیل می‌کرد . باستانشناسی فرنگیان دنبالهٔ کار آنهاست . این گنجیابان به‌کشورهای افریقا می‌رفتند و درآنجا با مهارت و استادی بسیار مردم طماع و زود باور را فریب می‌دادند . بعضی به مغناطیس روحی یعنی (همة)وخرات کردن اختیاری می‌گرویدند، برخی دیگربه‌تأثیر سحر وجادو و بعضی اعداد یاکلمات یا اشکال هندسی یا بعضی اسامی مخفی‌یا مقدس‌وبرخی ستارگان وبعضی عوامل خاص عقیده وایمان داشتند . وبالاخره عده‌ای به‌چشمبندی وشعبده بازی وخواندن افکار واندیشه‌های دیگران ازراه معرفةالروح سرگرم بودند وبه‌گمان خود ارواح اموات یا غایبانرا حاضر و باآنها گفتگو می‌کردند .

ساحران وجادوگران دوران قرون وسطا ، درآسیا،هندیان وکلدانیان و درافریقا قبطیها بودند . شرف‌الزمان مروزی (قرن یازدهم) نام چندین نوع سحرهای هندی را ذکرمی‌کند . ابن خلدون درقرن چهاردهم ، ازطرز عمل وکارهای ساحران وجادوگران قبطی سخن می‌گوید و تاکنون صدها دفتراز سحر وفالگویان قدیم درانواع علوم غریبه ازجفر و رمل و سحر و غیرذلك باقی وموجب تعجب ماست .

فصل ششم

زندگی درشهرها

امصار وشهرهای کوچك وبزرك ، قلعه‌ها واستحکامات سرحدها

درحدود سال هزار میلادی ، در ممالك اسلامی صدهــا شهرمتوسط و کوچك وجود داشت ، برخی ازآنها دارای برج و بارو وبعضی بدون بارو بود . علاوه براین حدود ۱۵ پایتخت مقدس ومذهبی دراسلام بودکه‌آنهارا «امصار»[1] می‌نـامیدند وبعضی‌از آنها جنبهٔ شهرجهانــی داشت ، یعنی درآن دسته‌هایی از عموم ملل عالم سکنا داشتند و در بازارهای آنجا کالاهائی از عموم کشورهای جهان به‌چشم می‌خورد . در حقیقت این امصار مرکزفرهنگی وهنری جداگانه از خود دارا بودند ، سمرقند ، بخارا ، نیشابــور ، ری ، شیراز ، بصره . بغداد، دمشق، فسطاط (قاهره قدیم) اسکندریه ، قیروان و قرطبه ازین جمله بودند .

طبق‌روش واصولی‌که ازصدر اسلام معمول‌بود،هیچ پایتختی نمی‌توانست بیش‌ازیك مسجد جامع داشته بــاشد ، نمـازجمعه منحصراً درآنجــا گزارده می‌شد . ولی با مرور زمان تغییرفاحشی روی داد ، زیــرا بسیاری شهرهاکه دارای منبربودند ، ابداً ترقی نکردند ، حال آنکه درشهرهایی‌که فقط یك منبر داشتند عدد منابر افزایش یـافت و به زودی به‌صورت شهرهای واقعی در آمدند ، این اتفاق به خصوص در خراسان وماوراءالنهر روی داد ، معهذا،

مدتها دستگاه خلافت باایجاد منبرهای نو ، دراین شهرها مخالفت می‌کرد، چنانکه شهربسیاربزرگ بغدادکه دارای ۲۷ هزار مسجد ومحراب واماکن متبرك بود ، فقط دومسجد جامع یعنی دومسجد منبردار داشت ،که یکی در سمت راست ودیگری در سمت چپ دجله واقع بـود ، و این دومسجد جامع برای جمعیت کثیر بغداد بهیچ وجه کافـی نبود ، بههمین جهت درموقع ادای نمازجمعه گروه کثیری ازمؤمنین که‌قادر به‌دخول درصحن مسجدنبودند ناگزیر دربیرون مسجد غلبه می‌کردند.[۲]

درقاهرهٔ قدیم یا فسطاط نیز باتمام وسعت واهمیتی که داشت بیش‌از دو مسجد جامع یعنی دومنبر نبود، یکی جامع عمروعاص و دیگری جامع احمد-بن‌طولون[۳] و درآنجا نیز به‌علت تنگی جا شرکت همهٔ مؤمنان به منظور نماز امکان نداشت .

معذلك ازآغازقرن یازدهم ، این روش واصول غلط رو به‌فراموشی‌رفت وشمارهٔ مساجد جامع درشهرهای‌بزرگ رو به‌فزونی نهاد ، چنانکه درمدتی کوتاه درقاهرهٔ قدیم ده مسجد جامع جدید بناکـردند و بغداد نیزکه سالها به‌رعایت این سنت پابند بود ، به‌تدریج برتعداد مسجدهای جامع افزود، یعنی درآنجا نخست چهارمسجد جامع جدید وسپس ۶ مسجدجامع دیگربناکردند وبالاخره‌درقرن دوازدهم ابن‌جبیر ناظر **یازده مسجد جامع** دراین شهربود.

درمورد سکنهٔ بلاد اسلامی ، نویسندگان مسالك‌الممالك درقرون وسطا هیچ احصائیه وآماری برای ما به‌یادگار نگذاشته‌اند، بلکه‌آنان فقط با دقت فراوان به‌ذکرشمارهٔ مسجدهـا ، حمامها ، مدرسه‌ها ، دکانهـا وغیره قناعت کرده‌اند . مثلا ابن حوقل (متوفی در۹۷۷) می‌نویسد درشهر بلرمة واقع در صقلیه (سیسیل) ۱۵۰ دکان قصابی وجود داشت . تنها با این مقیاس می‌توان سکنهٔ تقریبی شهـررا حدس زد . ازطرف دیگـرخطیب بغدادی (متوفـی در ۱۰۷۱) می‌گویدکه در بغداد ۶۰ هزار حمام موجود بوده‌استکـه با توجه به‌وسعت واهمیت سازمانهای عمومی دراین شهر و با درنظرگرفتن این مطلب که استحمام وغسل یکی‌از فرایض مذهبی است ، واین‌که ثروتمندان هرکدام حمامی اختصاصی سرخانه داشته‌اند ، رقمی‌که خطیب بغدادی ذکرکرده‌است چندان اغراق‌آمیز نیست . با مقایسهٔ بغداد بابلاد اسلامی کنونی می‌توان گفت که دراین‌شهردرقرن یازدهم بیش‌ازیك میلیون ونیم‌نفر سکونت داشته‌اند، البته

درهیچ یك ازسرشماریها وآمار قرون وسطایی زنان به حساب نیامده‌اند . در همین ایام ۱۱۳ هـزار خانهٔ مسکونی و سه‌هزار مسجد ، و نمـازخانه در قرطبه وجود داشته‌است.

در یمن خانه‌ها راازسنگ می‌ساختند وعمارتها دارای چندین طبقه‌بود، ونظیرآن عمارتها را هم‌اکنون درمکه و صنعاء نیزمی‌توان یافت . در قاهرهٔ قدیم نیزخانه‌ها را ازسنگ می‌ساختند وعمارتها معمولا هفت ، هشت ، ده‌طبقه وگاهی بیشتربود .درهریك ازاین ساختمانهای رفیع در حدود دویست نفـر سکونت داشتند . از روزگارقدیم سیاحان می‌گفتندکه قاهرهٔ قدیم باعمارتهای مرتفعی‌که دارد از دور چون‌کوهی جلوه گری می‌کند . ظاهراً همین ارتفاع خانه‌ها ومنازل موجب تاریکی معابر وگذرگاهها ودکاکین شده بود تا جایی که ناگزیرشب و روز چراغ روشن می‌کردند. درخراسان مانند ماوراءالنهر شهرهای بورژوانشین اسلامی در اطراف قهندزها (کهندژها) باقـی مانده از قدیم‌گسترش یافته بود . شارستان و سپس یك بانلیو (ربض ـ حومه) پهناوری شارستانها را ازبیرون فراگرفته بود . *

---

* شهرها وبلاد بعد ازاسلام دارای چند قسمت مشخص بود قسمت‌قدیمی شهریا«ارك» که محل اقامت سلاطین وهیأت حاکمهٔ وقت بود بنام‌کهندژ خوانده می‌شد وبه‌زبان تازی قهندز ضبط‌کرده‌اند . قسمتی از شهرکه اکثریت مردم در آن سکوت داشتند به نام شارستان یا شهرستان معروف بود وقسمت پرجمعیت شهراکه محل بازارها وعمارات نوبنیاد بود به زبان تازی ربض می‌گفتند .

دروازه‌های هرشهربرحسب موقعیت نظامی واقتصادی آن‌کم یا زیاد بود وغالباً دروازه‌ها به جاده‌یی‌که به یکی ازشهرهای آباد منتهی می‌گردیدمربوط بود .آبادیهای اطراف شهرستان به زبان فارسی روستا وبه زبان عربی رستاق یا حایط می‌نامیدند .همیشه برفرازبرجها ودرنزدیکی دروازه‌ها عده‌یی‌به‌مراقبت ودیده‌بانی مشغول بودند.مسافرین وکاروانهای تجاری سعی می‌کردندکه قبل از بسته شدن دروازه‌ها وارد شهر شوند چه پس از بسته شدن چاره‌یی جز اطراق وتوقف دربیرون شهرنداشتند .

ناامنی ازمختصات شهرهای دورهٔ قرون وسطایی بود وبا وجود دیوارها وبرج وباروهاوخندقها گاه وبی‌گاه‌فئودالهاومتجاوزین ، مزاحم مردم می‌شدند، کردلفسکی محقق شوروی د رتاریخ سلاجقه آسیای صغیر می‌نویسد «درشرق پس ←

معمولا هرشهردارای یك یا دو دیوارضخیم وچهار دروازه وچهار محلهٔ مشخص بود ،که هرمحلی ازمحلهٔ دیگر بهوسیلهٔ دیواری جدا می‌شد .

ازقرن دهم روش نوینی درشهرسازی آغازشد ، بهاین تـرتیب که یك شهربزرگ را طبق نقشهای که ازپیش‌آماده شده بود بنا می‌نهادندکه کوچه‌ها ومحلات شهررا مانند تختهٔ شطرنـج منقسم به‌خانه‌هـا می‌ساخت . درین عصر سامره وجعفریه درکناردجله و رقاضه درحدودقیروان ومهدیه در تونس وقاهره مغربیه بهفرمان خلفای فاطمی ومدینه زهرا در اندلس نزدیك قرطبهٔ قدیم به‌

→

ازتبدیل‌رژیم بردگی به‌فئودالیته دروضع عمومی شهرهاتغییراتی پدیدآمدشهرهای دورهٔ بردگی مرکزصنعتگران وتجاربود وچون دستگاه سیاسی هم در شهر بود مرکزیت بیش ازدورهٔ فئودالیته وجود داشت ولی پس ازاستقراراصول‌فئودالیسم بیشترارباب صنایع گرداگردمراکزفئودالی متمرکزگردیدند البته‌این تغییردرهمه جا یکسان صورت نگرفته است و دردوره‌ی فئودالیته نیزبعضی از شهرها مرکز صنعت وفعالیتهای اقتصادی وتجاری بوده است .»

درباره‌ی‌خصوصیات شهرهای قرون وسطای ایران، جهانگردان ایرانی و عرب مطالب زیادی نوشته‌اند ، بطوری که از نوشته‌های ابن حوقل و استخری برمی‌آید شهرنیشابور درزمان سامانیان دارای سه میل طول وسه میل‌عرض‌بوده (هرسه میل مساوی یك فرسنگ است) وبه چهل پاسگاه تقسیم می‌شده کوچه‌های آن صاف وتقریباً عده‌ی آنها به پنجاه می‌رسید واین‌کوچه‌ها طوری یکدیگررا قطع می‌کردندکه چهارراههای‌متعدد تشکیل‌می‌دادند،درزمان سلجوقیان‌براهمیت نیشابوربیش‌ازپیس افزوده‌شد ودرزمان نظام‌الملك مدارس متعددی درآن‌تأسیس ونظامیه ودارالعلمی ایجادکردنددراین زمان نیشابور دارای۱۲ کتابخانه بودکه مهمترین آنهاپنجهزارجلدکتاب‌داشت ــ استاد فاکتورویچ مستشرق شوروی‌ضمن بحث در پیرامون حیات علمی بوعلی سینا راجع به شهربخارا چنین می‌نویسد :

«درآن ایام شهربخارا تمام خصوصیات یك شهر فئودالی شرق را دارا بود. قسمت اعظم شهررا محله تجارتی وصنعتی تشکیل می‌داد. درمغرب شهرکه آنوقت به نام شهرستان معروف بود مقرامیران قدیم بخارایی یعنی (ارك) قرار داشت درکنارکاخ **ده دیوان** یعنی ادارات مرکزی دولت بنا شده بود ودرجنوب بازاربودکه دردکانهای‌آن نساجان،کفاشان ،خیاطان وآهنگران وسنگتراشان و زرگران وصحافان ونسخه‌نویسان وغیره‌کارمی‌کردند ...» مترجم

وجودآمده وتوسعه یافتند. به هریك ازکسانی‌که درمدینةالزهرا سرایی‌بنیاد می‌کردند ، ازطرف دولت وقت ۴۰۰ درهم جایزه داده می‌شد ، همین‌کمك‌و سخاوت دولت سبب شدکه جمع‌کثیری درآنجا آمده وخانه ساختند ، در نزدیکی شیراز(قرن نهم) عضدالدوله دیلمی شهری جدید به‌وجودآورد به نام (گرد فناخسرو) که ازشهرکهنهٔ شیراز به غایت پهناورتر بود . دراین شهر جدیدکه درحدود قرن نهم و دهم‌به‌وجودآمده بود ، روش تازه‌ای پیش گرفته بودند ، یعنی سرایها را درفاصله‌های معین ازیکدیگر بنا می‌کردند وبه‌جای کوچه پس‌کوچه‌های تنگ شهرهای قرن نهم ، شهرهای قرن دهم دارای خیابانهای فراخ و وسیع گردید ، ولی این نوع بلاد که برحسب ارادهٔ اشخاص یا به‌جهات سیاسی به سرعت بنا می‌شد ، به‌علت سستی پایه‌ها و سبکی ساختمانها بیش‌از چند نسل پایدار نمی‌ماند وظرف مدت صدسال به‌کلی از میان می‌رفت وبرزگرانی‌که به‌عنوان‌کارگر ونساج درآن مجتمع شده بودند پراکنده می‌شدند . علاوه براین ازپایان قرن دهم به‌علت افزایش روزافزون قیمت مصالح ساختمانی ومزد کارگران‌کمترکسی به‌ساختن بناهای استوار اقدام می‌کرد ، فقط شاهزادگان وکسانی‌که با جنگهای فئودالی وکودتاها ثروت‌کلانی گردآوری‌کرده بودند ، می‌توانستند به‌ساختن بناهای رفیع دست یازند . دراین شهرها کاخهای قدیم‌که سابقاً سرای اعیان و قصور اشراف‌بود جملگی را دولتهای بعد تصرف‌کرد و تالارهای بزرگ آن را به‌اطاقها تقسیم کرد.درهرمقصوره دفترخانه‌ای قرار داده بودند . درقرن یازدهم و دوازدهم (ربض) یعنی‌حومهٔ شهرها بی‌حد پهناور شده‌بود ، وصدها هزار ازریسندگان، بافندگان ، نداقان و رنگرزان درآن سکنا گزیده و این‌کارگران به‌طور بخور و نمیر درنهایت تنگدستی می‌زیستند و حاصل دسترنج آنها به‌کیسهٔ خواجگان و بورژواهای‌کلان سرازیر می‌شد.

خواص معمولا به‌ساختن خانه‌های‌ییلاقی وبوستان(ویلا) قناعت می‌کردند و در ساختن این منازل از مصالح مختصروساده استفاده می‌کردند و درآن درختانی برای سایبانی می‌کاشتند و باغچه‌های پرازگل احداث می‌کردند . بورژواها خانه‌های ییلاقی زیادی ازاین قبیل درکرانه های دجله ونهرهای منشعب ازفرات ودجله به‌وجودآورده بودند. درساحل رودخانه ونهرهاصدها کیلومترخانه‌های‌ییلاقی بورژواها وبوستانهاشان به‌هم متصل بود . بورژواهای

آن دوران برای آمد وشد به شهر بـر انواع واقسام قایقهای تندرو سوار می‌شدندکه غلامان سیاه‌آنهـا به‌قوت پارو می‌زدند و قـایقها را می‌راندند و احیاناً بعضی قایقها با بادبان حرکت می‌کرد .

اکنون به‌وصف خصوصیات بعضی از بلاد مستحکم ونظامی میان مناطق اسلامی و روم شرقی می‌پردازیم .

۱ـ اخلاط ـ شهـری بود در ارمنستان میانین درمنطقهٔ سرد سیر و خاندانی‌ازامرای‌کرد ملوك‌آنجابودندکه‌گاهی خراجگزار قیصرروم وزمانی خراجگزارسلجوقیان می‌شدند . امـرای اخلاط ازبرکت تجارت بین‌المللی ثروتمند شده بودند . دراین شهربازرگانان به‌زبانهای فارسی، عربی ،ارمنی ویونانی سخن می‌گفتند .

۲ ـ کمی دورتراز اخلاط ،**شهرتبلیس**،از بلاد مستحکم‌کردستان و دارای دو دیواردفاعی بودکه برج وباروی‌آن تـاکرانهٔ دجله به قلعهٔ حصن کیفا متصل می‌شد . ملوك تبلیس وحصن‌کیفا نیزاز خاندانهای‌کردستان‌بودند.

۳ـ ارزنجان ـ ارزن یا ارزنجان نیـز ازبلاد مستحکم نظـامی آن دوره بودکه ساکنان‌آن را مسلمانان و عده‌ای از زنهاریان تشکیل می‌دادند.

۴ـ میافارقین ـ دراین‌شهر در قرن یازدهم **مروانیان**که ایشان هم ازگروه کرد بودند ، امارت داشتند . دیواری سنگی وکنگره دارگرداگرد آن را احاطه‌کرده بود . هریك از سنگهای سفیدی‌که برای بنای این حصار به‌کار رفته بود ۱۵۰۰کیلو وزن داشت و درفاصلهٔ هر ۷۵ متر در روی این دیوار ، برجی جهت دیده‌بانی برپا شده بود . درهای آهنین عظیمی برای دروازه‌های‌شهرساخته بودند. باتوجه‌به‌این‌که درآن دوره‌استفاده اززغال سنگ برای‌صنایع فلزی‌تعمیم نیافته‌بود ساختن این‌درهای عظیم جالب‌وقابل‌دقت‌است.

۵ـ شهرآمد ـ این‌شهرمهم‌که روی تخته‌سنگی بزرگ ساخته‌شده بود ازدورهٔ ساسانیان (قرن سوم تاششم) شهرت واهمیت‌تاریخی‌داشت . دراین‌شهر دوحصار استوار و باروی محکمی بود که از قطعات بزرگ سنگ سیاهی‌که پهلوی‌هم قرارداده بودند ، ساخته شده‌بود . فاصلهٔ میان دوباروی شهر۱۲متر بود، هریك ازاین سنگها نسیفه (بازالت) سیصد تاسه هـزارکیلو وزن داشت وهریك ازدوباروی شهر ۱۰ متر ارتفاع و ۵ متر ضخامت داشت . ودرفاصلهٔ هر ۱۳۰ متر برجی ساخته بودندکه دربالای آن شخصی به‌دیده‌بانی مشغول

بود. شهرچهار دروازه‌ی بزرگ آهنی داشت . اهالی شهر راکردهای مسیحی وکردهای مسلمان تشکیل می‌دادند . مسجد جامع و کلیسای بزرگ این شهر درنهایت زیبایی ونزدیك یکدیگر بود.**شهر آمد** را تسخیرناپذیر می‌شمردند زیراکه استحکات آن تماماً ازسنگ بازالت بود ونه تنها در برابر آتش بلکه درمقابل آهن واسید نیز پایداری می‌کرد .

۶ـ حلب ـ این شهرحصاری داشت ازسنگ سفید به‌ارتفاع ۱۳ متر و۶ دروازهٔ بزرگ‌که‌گرداگرد آن قرارداشت. درمرکزشهر روی تلی‌بزرگ ازسنگ حصاری عظیم چون‌کوه ساخته شده بود ، وبه واسطهٔ آن‌کوه سنگی‌که فرود حصار قرار داشت ، هیچ دشمنی نمی‌توانست درزیر حصار نقب بزند چه نقبگران ازبریدن سنگ خارا عاجز بودند . دروسط حصار یا ارگ حلب ، مسجد جامعی بزرگ ودوکلیسیا ساخته‌بودند. سلطان‌نورالدین زنگی(۱۱۴۶ـ ۱۱۷۴) که درجنگهای صلیبیان شهرتی به‌سزا حاصل‌کرد ، از جمله کسانی است‌که ارگ حلب را مرمت‌کردند . خرابهٔ ارگ حلب تاکنون باقی است .

حلب گذشته ازارزش‌نظامی‌شهرتجاری مهمی‌بود.علاوه برمغازه‌ها ودکانها «قیصریه» یعنی‌بازار بزازان‌آنجا معروف‌بود، ودرسراسر شرق‌شهرت واهمیت داشت .**قنسرین** ، ازحلب دورنیست. درسال۹۶۲ رومیان شرقی پس‌ازتصرف این‌ناحیه به‌کشتارفجیعی دست زدند وسکنهٔ این شهر را قتل‌عام‌کردند .دراین موقع پادشاه سیف‌الدوله حمدانی (۹۴۴ـ۹۶۷) که مجبوربه‌ترك مقر خودشده بود ، برای آنکه شهر مورد استفادهٔ رومیها قرار نگیرد ، در همهٔ شهر آتش زد . ناچار درآن عصر حلب یك شهر سرحدی شد.**شهرحمات**بین‌نهرالعاصی وکوه قرار داشت وبرای داخل شدن به شهر از پلی‌که برنهر عاص بود عبور می‌کردند . باروی شهر چندان بلند بودکه‌هیچ چرخ‌انداز تیر چرخ از آن دیوار درنگذاردی . مسجد جامع شهر حمات را برفراز تپه‌ای ساخته بودند و درآن چشمه‌ای اسرارآمیز بودکه آن را افوارةالدیر می‌خواندند .یکی از خصوصیات این چشمه این بودکه آتش به‌تناوب روان می‌شد ، به‌همین‌مناسبت یهودیان می‌گفتند که‌آب‌روزشنبه‌بندمی‌آیدکه روزمقدس‌جهودان‌است‌ومسیحیان می‌گفتند روز یکشنبه‌آب ازحرکت باز می‌ایستد که روز مقدس ترسایانست و مسلمانان روز جمعه را روز بندآمدن آب می‌شمردند . درقرن پانزدهم

جمعی ازصوفیه دراطراف این چشمه سکونت داشتندکه‌مورد احترام مسیحیان ومسلمانان بودند . امروز نیز این چشمه جایگاه عبادت عمومی است .

شهرهای‌ساحلی که‌درکرانهٔ دریای شام قراردارد،مانندیك‌منطقهٔ سرحدی حد فاصلی بین روم شرقی وکشورهای اسلامی بودند.این بندرها درقرن‌دهم و یازدهم وضعی‌کاملا رضایتبخش داشتند . تجاوز صلیبیان موجب‌شدکه مدتهاکوه لبنان و نهراردن خط سرحدی قرارگرفت . صلیبیان در واقع نرمانیان یا به اصطلاح دارابنامه «خوکساران» وحشی‌بودند.ازسبعیت ایشان خلق رنجهابرد وبسیاری از بلاد براثر آتشسوزی و عملیات تخریبی این قوم سفاك و بیباك برای همیشه ازصفحهٔ روزگار محو شد .

ترابلس شام (که غیر از ترابلس غرب یعنی ترابلسی است‌که لندنیان لای‌بیاخوانند) نشاطانگیز وپردرخت ودارای‌باغهای میوهٔ فراوان وازسه‌طرف محاط درمدیترانه بود وباسنگهای بزرگ‌ساخته شده بودکه از جانب خشکی، به وسیلهٔ دروازه‌ای آهنی به شهر وارد می‌شدند . بالای بارو وبرجهای آن سلاحهائی قرارداده بودندکه متوجه افق و آمادهٔ تیراندازی یا سنگ افکنی به طرف‌کشتیهای دزدان دریایی یعنی **وایکینگ**‌ها بود تا آنها را از نزدیك شدن باز دارد .

مساحت بندر ترابلس ۱۲۵۰۰ هکتاربود .درآغاز قرن یازدهم‌میلادی این شهر هشتاد هزار جمعیت داشت . سرایهای این‌شهر اکثرکاخهاوقصرهای پنج ، شش طبقه‌ای بود . جبیل کـه یونانیان قدیم آن را بیبلس و مورخان صلیبی ژیله می‌نامیدند به‌شکل‌آمفی تئاتر دروسط نخلستانهادربن‌خلیجی‌ساخته شده بود . درپناه دوکرپی* و(پل) که ازتخته سنگهای عظیم برآورده بودند درآب دریا پیش می‌رفت .

درانتهای آنها امروز نیز می‌توان بقایای برجهایی راکه برای‌حفاظت شهر ساخته بودند مشاهده‌کرد. باروی‌حصینی گردبرگرد شهر برآورده‌بودند که او را ازسه‌طرف مصون می‌داشت .

بندر**صیدا** یکی‌دیگر ازبنادر شام وذارای‌کشتزارهای وسیع نیشکربود ودرپناه حصاری مرتفع‌که فقط سه دربند داشت مردم شهر آسوده می‌زیستند .

بندر**صور** شهری غنی‌بودکه مساحتش به سه‌هزارهکتارمی‌رسید و به‌وسیلهٔ دماغه‌ای به عرض ۸۰ متر به‌خاك متصل می‌شد . این شهر نیزدارای کوشکها

---

* پل وجسر

وبازارهای مجلل بود. سرایهای مرتفع شهر درمقابل یکدیگر ساخته شده بود ودارای پنج شش طبقه بود. استحکامات صور بسیار جالب و حیرت انگیز بود ودرقسمت شهر پناه ، دودرآهنی تعبیه کرده بودند که یکی رو به خشکی ودیگری به‌طرف دریا باز می‌شد . درمدخل بندر دو برج ساخته شده بود که به وسیلهٔ زنجیر ضخیمی به هم متصل می‌شدند و بدان زنجیر حرکت وآمد ورفت کشتیها مورد مراقبت قرار می‌گرفت . ادارهٔ گمرك ودفتردریابیگی نیز دراین برجها قرار داشت . لای درز سنگهایی که برای استحکامات بندر به‌کار برده بودند قیر ریخته بودند تا از نفوذ آب جلوگیری شود .

بندروشهرعکا که فرنگان (ماریوحنس عکر) می‌خوانند موقعیتی شبیه بندر صورداشت ولی ورود این بندر جز باکشتیهای کوچك امکان پذیر نبود .

اغلب بلاد ساحل شام دارای بندرگاههای مصنوعی بود که سفاین جنگی وتجارتی بزرگ و کوچك در پناه آن آسوده بودند . در آن لنگرگاهها ، مهندسان متخصص، ساختمانها برآورده بودند . در فاصلهٔ میان ایـن بندرها ، رباطهاوکاروانسراهای استوارساخته بودند ومحافظان‌ومرزبانان‌شب‌وروز بالای برجها به‌دیده‌بانی ومراقبت اشتغال داشتند . به‌محض‌این که مرزبانی‌ازنزدیك شدن یکی ازسفاین دشمن باخبر می‌شد ، اگر روز بود دودمی‌انداخت‌واگر شب بود آتشی بلند برمی‌افروخت وبا این تدبیر رباطها یکی پس از دیگری دود انداخته یاآتش می‌افروختند وشهرهای مجاور را ازخطرحملهٔ دشمن‌آگاه می‌ساختند . بندرهای بزرگ نیز بیدرنگ نیروهای امدادی خود و کشتیهای جنگی را برای حمله‌کردن به‌وایکینگهای‌راهزن تجهیز می‌کردند . علاوه‌بر ساحلهای شام ، درمصر وافریقاواندلس نیز با این تدبیر ازحملهٔ دشمنان‌تمدن جلوگیری می‌شد.

این وضع سواحل اسلام دراوائل قرن ۱۱ م وهنگام مسافرت‌وسیاحت ناصرخسرو به‌مصر بود ، یعنی ازهمان موقع مسلمانان درجبههٔ دریائی به‌حال آماده‌باش‌ودفاع ایستاده‌بود ، ومعلوم بودکه غلبهٔ وایکینها وجنگهای‌به‌اصطلاح صلیبی نزدیك می‌شود ودزدان دریایی ، برای القای شبهه، صلیبی، برپرچمها و لبـاسهای خود می‌افزودنـد . درین موقـع بورژوازی اسلامی سخت ضعیف شده بود ودوران آخر تسلط خود را می‌گذرانید . علت عمدهٔ ضعف‌او نیز چنانکه گفتیم تقلیل وتحلیل یافتن نیروی دریایی بود ، چون مدیترانه‌از

دست رفته وبه‌دست وایکینگها افتاده بود . درواواخرقرن‌نهم ودرطی قرن دهم ابداً وضع چنین نبود . درآن صدوپنجاه سال فاطمیان بحریه‌ای‌داشتند بسیار متعدد ونیرومندکه نه‌تنها آنها را صاحبان‌مطلق مدیترانه می‌کرد ، بلکه کشتیهای آنهاتمام (برّکبری) یعنی اروپادادرمحاصره‌داشت ودررودخانه‌های بزرگ اروپای غربی‌کشتیهای اسلام آمد وشدمی‌کردندو مواد اولیه وغلام و کنیز می‌بردند . درهمهٔ اروپا قلعه‌ها و استحکامات استعماری‌ساخته بودند و به ضرب پول‌طلا حکومتها و دولتهای پوشالی روی‌کار آورده، عملا اروپا را استعمارکرده بودند ، ودرنتیجهٔ پول‌وپولتیك‌درهمهٔ‌اروپا ستون پنجم‌وجاسوس وپارلمانهای قلابی درست‌کرده بودند وکشیشهای‌شورشگر رانفی‌بلدیازندانی کرده ومدت صدسال نفس اروپای استعمار زده‌را درسینه خفه‌کرده بودند .

ولی بعداز صدسال تفوق ، ضعف تمدن اسلامی شروع شد ، یعنی‌اجرت کارگران مهدیه درقیروان ومصر و شام روز به روز بالا رفت ، و به‌خصوص اجرت ملوانان سال‌به‌سال زیاد شد ، چنانکه دیگرنه فاطمیان ، نه‌شرکتهای تجاری وبحری مصروشام قادر نبودند ، اجرت ملاحان وملوانان و افسران دریایی را بپردازند . ناچار از عدهٔ ملوانان سال‌به‌سال فروکاست ونیزدولت وشرکتهای عمده ازساختن‌کشتیهای بزرگ صرف نظرکردند . درنتیجهٔ عجز این تمدن فرتوت ، و نیامدن‌کشتیهای اسلامی به‌اروپا ، درمرحلهٔ اول ، دزدان دریایی یا وایکینگها که بعدها اروپای جدید را تأسیس‌کردند ، در مستعمرات اسلام پیشرفت‌کردند . به‌استثنای اندلس قارهٔ اروپا را از تصرف دولتهای اسلامی بیرون آوردند و درکمال سهولت به دورهٔ استعماری اسلام خاتمه دادند . درمرحلهٔ دوم که باز قوهٔ بحری اسلام ضعیف‌ترشد ، دزدان جزایر مدیترانه مانند **سردانیه ، ساردنی و صقلیه** (سیسیل) و حتی اقریطش وقبرس را محاصره وغارت‌کردند . در مرحلهٔ سوم وایکینگها قدم جسارت فراترنهاده مدیترانه راعملا یك دریاچهٔ وایکینگی‌کردند واین‌همان عهدسفر ناصرخسرواست به‌مصر. تاآنوقت‌پیشرفت تدریجی‌دزدان دریایی‌صدو-پنجاه سال طول‌کشیده‌بود،و درین مدت‌بورژوازی اسلامی زیربار طاقتفرسای اقتصاد شهری وتمدن روزافزون ، قوس‌نزولی خودرا طی‌کرده‌بود . درحالی که قوم غارتگر وایکینگها عملا انگلیس وآلمان وفرانسه وپرتقال راتسخیر کرده به‌صورت فئودالیزم درآورده‌بودند . آنها زاد و ولد بسیارکرده وبرای

مبارزه با بورژوازی اسلام که به حد ضعف رسیده بود ، خودشان را آماده کرده بودند . تا اینکه ناگاه سیل وایکینگها زیرپرچم جنگهای به اصطلاح صلیبی به‌طرف دنیای اسلام سرازیر شد . و عجیب‌تر ازهمه این‌که این سیل ازجبههٔ دریا نیامد که تمام سواحل اسلام به غایت حصین ومستعد دفاع بود ، بلکه از طریق خشکی ـ یعنی از طریق آناتولی و شمال شام ناگاه سیل وارد شد و ازپشت سر مدافعان پلها و بندرهای دریایی خاك اسلام را فروگرفت ازآنجاکه درین مدت وضع داخلی روم شرقی نیز عوض شده بود ، رومیان شرقی به‌مراتب ازمسلمانان ضعیفترشده بودند وبرای دفاع خود ، وایکینگها را استخدام‌کرده بودند. تاآنکه عدهٔ وایکینگها درداخلهٔ روم شرقی به‌حدی زیاد شدکه استانبول رامتصرف شدند وآناتولی را نیزگرفتند وناگاه با عدهٔ زیادی از راه قونیه وشمالی طرسوس درنتیجهٔ یاوری وراهنمایی‌های ارمنیان وارد بلاد شام شدند ، وچون شهرهای داخلی شام بدون هیچ‌گونه حصار و استحکامات بودآن وحشیان مرد مخوارکه محض‌القای شبهه صلیب را شعار خود نهاده بودند ، سراسر شام غربی را تا حدود فلسطین و مصر که جمله رشك بهشت بود طبق شهادت ناصرخسرو یکباره به دوزخ مبدل ساختند . در نتیجه آن همه استحکامات سواحل شام بیمصرف شد و حکم خط (ماژینو)ی فرانسویان را درجنگ جهانی دوم پیدا کرد . قتل وغارت و حیف و میل وایکینگها درشام و تاحدی مصرو تونس قریب سیصدسال به‌درازا کشید.

فصل دوم

مجاری مصنوعی آب و روشنایی شهرها

تأمین آب آشامیدنی مردم ، درممالك اسلامی بسیار مورد توجه بود . درهریك از بلاد ، تأمین و تقسیم آب بین اهالی به‌طرزی مخصوص و با دقت کامل انجام می‌گرفت مثلا در ایران آب را بـه‌وسیلهٔ مجاری زیر زمینی از کوهها به‌شهرها می‌آوردند. این قناتها وکاریزها را معمولا ازآجرمی‌ساختند، وطول بعضی ازآنها به ده‌ها کیلو متر می‌رسید . برای جریان هوا و تأمین روشنایی وامکان لاروبی وتنقیح به‌فاصلهٔ هرسی یاصدمترچاهی حفرمی‌کردند، درنزدیکی شهر به‌وسیلهٔ لولـه‌های مخصوص که «کنك» می‌گفتند و از سفال ساخته شده بود ، درهم قفل و بست می‌شد آب ازپای کوه بدشت تا به سطح زمین می‌رسید علاوه براین درمیدانها وجاهای عمومی آب انبارهای فراوان می‌ساختند که‌گاه بعضی از آنها دارای چندین منبع بزرگ سرپوشیدهٔ زیر-زمینی بود و به‌وسیلهٔ جویباری‌آب‌آن تأمین می‌شد.

علاوه براین ، درخانه‌ها درطبقهٔ زیرین بنا ،آب انبار می‌ساختند که در حدود صد مترمکعب‌آب می‌گرفت واحتیاج یك خانوادهٔ دو یا چهارنفری را در مدت یك سال تـأمین می‌کرد . درحیاط نیزیك یـا دو حوض به حجم بیست مترمکعب تعبیه می‌کردندکه آب‌آن به‌وسیلهٔ جویهای زیرزمینی تأمین می‌شد ؛ دربعضی بلاد نظیر«اصفهان» چاههای‌کم عمق برای به‌دست‌آوردن‌آب حفرمی‌کردند ، و با چرخ‌آب را ازچاه بالا می‌آوردند . هرجاکه موقعیت

طبیعی اجازه می‌داد ازرودخانه‌ها و رودها آب منطقه‌ای را تأمین می‌کردند چنانکه در قاهره از رود نیل و در بغداد از دجله برای مشروب کردن شهراستفاده می‌شد ، دربعضی از بلاد سقاها ، همه روزه به‌وسیلهٔ مشکهایی که ازچرم گاو ساخته شده بود ،آب مورد نیاز را به‌خانه‌ها حمل می‌کردند . درقاهرهٔ قدیم روزی پنج هزار شترآب نیل را به‌خانه‌ها می‌رسانیدند،ولی‌در شهرسمرقند ،کار تأمین وتوزیع آب مشروب به‌بهترین وجهی انجام می‌شد. دراین شهریك مخزن بزرگ‌آب و مجرای آبی‌که از سرب ساخته شده بود وجود داشت . این تأسیسات از دوران قبل از اسلام به وسیلهٔ زردشتیان پایه گذاری شده بود . در این دوران تأمین و توزیع‌آب شهر همچنان به‌همت زردشتیان عملی وانجام می‌شد . مردم پول‌آب را می‌پرداختند وقیمت‌آن از طرف میرابخانه تعیین و اعلام می‌شد . معذلك در خارج از محوطه‌ی این سازمان، محلاتی بود ،که به‌وسیلهٔ مجاری مخصوص‌آب مجانی دراختیارمردم می‌گذاشتند ، سقاهای بغداد وقاهرهٔ قدیم درمقابل هرمشك آبی‌که می‌بردند مبلغ ناچیزی دریافت می‌کردند .

از پایان قرن دهم میلادی اکثربازارها وکوچه‌های مهم ، شبها روشن بود . درایران وبین‌النهرین برای روشن‌کردن معابر، ازچراغهای نفتی و در سوریه و مصراز چراغهای روغنی‌استفاده می‌کردند . این چراغهای مسی مشبك را، گاه به‌دیوارهای خانه‌ها وگاه به‌تیرهای چراغ نصب می‌کردند .

ابن‌جبیرضمن توصیف جریان مسافرت خودمی‌گویدکه«جمعی ازاهالی دمشق عادت داشتند که شبها با استفاده از چراغهای پرنور در صحن مسجد به‌گردش وتفریح بپردازند . مردم دمشق این قبیل اشخاص را از روی طعن وطنز «زحمتکشان» خطاب می‌کردند . آنان دوبه‌دوازیك طرف صحن‌به‌جانب دیگر می‌رفتند . سپس ابن جبیر می‌گوید نور این چراغها چنان زیاد و خیره کننده بود ،که خاطره‌های چراغانی لیلة القدر یعنی شب ۲۶ ماه رمضان در اشبیلیه وغرناطه درذهنم تجدید گردید» در ری ، قاهره ، اسکندریه وتنیس و بسیاری‌ازبلاد بزرگ ، بعضی از بازارهای تاریك راهنگام روز نیز باچراغ روشن می‌کردند ودرشهرهای کوچك وقصبه‌هایی‌که ازروشنایی عمومی بی‌نصیب بود ، برای حرکت شبانه ، مردم ناگزیر به‌کمك فانوس راه خود را روشن می‌کردند. در بعضی شهرها ، نظیر موصل ، دمشق و غیره مستراحهایی وجود داشت. در هر یك ازاین ساختمانها، چهل تاپنجاه مستراح برای رفع

نیازمندیهای مردم ساخته بودند . درکف سنگفرش شدهٔ این مستراحها ، مجاری آب روان تعبیه کرده بودند تانظافت این محلهای آلوده به سهولت امکان پذیر باشد. این قبیل بناهامعمولا درنزدیکی مسجدها ساخته می‌شد،ویك نفر عهده‌دار نظافت آن بود ووجه مختصری از ارباب رجوع میگرفت . در سایر شهرها نظیر شیراز، بصره ، اصفهان ، نیز چنین محلهایی‌وجود داشت ، ولی درجوار این مستراحها معمولا چاههای کم عمقی می‌کندند ، و هرچندی یك‌بار کناسها پس از ریختن‌خاکستر، آهك وخاك به‌تنقیح وپاك کردن‌مستراح مبادرت می‌کردند ، و این‌کود را به‌کشاورزان مناطق مختلف می‌فروختند . این تجارت پرمنفعت از دیرباز درانحصار یهودیان بود .

فصل سوم

بیمارستانها ودارالعجزه‌ها

یکی ازچیزهایی که موجب شگفتی وتحسین جهانگردان قرون‌وسطاشده بود، کثرت وتنوع بیمارستان درکشورهای شرقی اسلامی است. درعهد باستان نظیر این مؤسسات وجود نداشت. نخستین نمونهٔ این بیمارستانها ، بـه‌وسیلهٔ بوداییها ی‌ایران و ساسانیان به‌وجود آمد، وآن را «**بیمارستان**»نامیدند . بعضی از بیمارستانها برای نگهداری بیماران مرد وبرخی‌دیگر برای‌پذیرایی ازبیماران زن تجهیز وآماده شده بود . علاوه‌براین‌درآن‌روزگاران،محلهایی برای نگهداری از پیران ویتیمان نیز وجود داشت .دریکی ازقصرهای‌قاهرهٔ قدیم بیمارستانی احداث کرده بودندکه به وسیلهٔ یك مدیر یا «قیم» اداره و رهبری می‌شد . هربیمار دارای رختخوابی بود ، وهمه روزه به وسیلهٔ پزشك معالج معاینه می‌شد. پرستاران همه روزه چندبار ازبیماران عیادت‌می‌کردند، ودواوغذای لازم دراختیار مریض می‌گذاشتند .کمی دورتر ازاین‌بیمارستان، درقصرقدیمی دیگری بیمارستان زنان قرارداشت که درآن پزشکان وپرستاران زن مشغول خدمت بودند[۲۳]،در تیمارستان پزشکان مخصوص خدمت‌می‌کردند، دربیماریهای روانی وفکری نیز جای زنان ازمردان جدا بود. وهربیماردر «مقصوره» یا اطاق‌کوچکی تحت مراقبت بود ، وهراطاق به وسیلهٔ پنجره‌ای آهنی ازمحیط خارج‌نور می‌گرفت .دراسکندریه‌بیمارستانی بود، که‌ازبیماران

اسپانیایی واز اسیرانی که ازدشمن باز خریده شده بودند پذیرایی می کرد . بیمارستان احمدبن‌طولون درقاهرهٔ قدیم برای همین مقصود تجهیزوآماده‌بود. دراین بیمارستان آزادی‌بیشتری‌حکومت‌می کرد. معمولا تمام شهرهاحتی‌بلادی که اهمیت چندانی نداشتند دارای بیمارستانهای بالنسبه مجهزی بودندکه در حدود صدتختخواب داشت . بطورکلی شمارهٔ این مؤسسات خیریه رو به‌تزاید بود . تمام این مؤسسات بهداشتی مجانی بود ، و مخارج آن را یـا دولت می‌پرداخت ویامردم نیك اندیش همه ساله مبلغی برای تأمین مخارج آن‌تعهد وپرداخت می کردند .

فصل چهارم

گرمابه ها

ایران از دیرباز دارای چشمه‌های متعدد معدنی وطبی بود ، که برای معالجهٔ بیماریهای مختلف آماده‌ومهیا شده بود ، علاوه براین‌ازآغاز قرن‌ششم پارسیان به‌استحمام خوگرفتند ولی حمام آنها اختصاصی ونظافت در تشتکهای چوبی صورت می‌گرفت . زیرا استفاده ازحمامهای عمومی به‌طوری‌که درسر-زمین یونان مرسوم بود ، درایران مورد علاقهٔ مردم نبود . ولی‌پس از ظهور اسلام‌استفاده ازحمامهای عمومی‌درایران نیزرواج یافت‌ودیری‌نگذشت که‌عده‌ای ازمسلمین‌به‌ساختن‌حمامهای‌بزرگ‌همت گماشتند . درشهرها،هرکوچه یک‌یادو حمام داشت ودرقصبات ودهکده‌ها معمولا حمامها درجوار مسجدهاقرارداشت. درقرن ۱۳ بغداد درحدود پنجهزار ، وقاهره ۱۱۷۰ حمام داشت . درهمان ایامی که به‌سرعت بر شمارهٔ حمامها افزوده می‌شد ، بعضی از عناصرکج فهم به‌این اقدام اعتراض‌کردند واعلام کردندکه زیاده روی دراستحمام ، موجب بیماری ونقیصه‌های خانوادگی خواهد شد . پیشوایان‌دین‌نیز گفتندکه‌مؤمنینی که زیاد استحمام می‌کنند باید ازتوقف‌طولانی درحمام وازخوردن واستراحت وقرائت قرآن در این مکان خودداری‌کنند . علاوه براین عوام‌الناس ، معتقد بودند ،که حمامها هنگام شب جولانگاه اجنه و ارواح است ، با وجود این شایعات،مردم به‌زودی به‌نظافت واستحمام خوگرفتند ورفتن به‌حمامهای‌عمومی بیش ازپیش رواج گرفت . حمامهاکه بعضی ازآنها مردانه و برخی دیگر فقط زنانه بود ، ازآجر یا سنگ یا مرمر ساخته شده بود و مصالح آن برحسب

خصوصیات اقلیم و منطقه فرق می‌کرد . روی حمامها طاقی گنبدی ، مشبك و شیشه‌ای قرارداشت ، حمامها را معمولا زیر زمین می‌ساختند تا آب به سهولت به‌خزانه‌ها روان شود .هرحمام‌چندین سالن ، وخزینهٔ آب سردوگرم‌ونیمگرم داشت ،که مرتباً آب خزینه‌ها تعویض وتجدید می‌شد .

عده‌ای‌کارگر به‌نظافت محوطه وپاك‌کردن سنگفرش ومجاری آب‌حمام سرگرم بودند و روزی دوبار گیاههای معطر نظیر کندر ، دود می‌کردند و باهوشیاری بسیار مراقب بودندکه جزامیها ، قدم درحمام نگذارند . هریك از مشتریان نخست روی نیمکتی سنگی یا مرمرین می‌نشست ، سپس به‌کندن لباسها می‌پرداخت و آنها را با نظم درگوشه‌ای می‌نهاد و سپس روی آن را بالنگی‌آبی یا قرمز می‌پوشانید وپس از ورود بمحوطهٔ داخلی حمام بر حسب میل خود داخل خزینهٔ آب‌گرم یانیمگرم می‌شد ومدتی درآب می‌ماند ، بعد بدن خودرا بابرگهای خشك شدهٔعناب‌یالبلاب یاچوبك یاصابون یامواددیگری که معمولا درنزدیکی درورودی حمام می‌فروختند ، مالش و شستشو می‌داد . علاوه براین برای طرد موهای‌زائدازواجبی‌که ترکیبی از آهك ومواددیگری بود استفاده می‌کردند . درمدخل حمامها سلمانیها مستقر می‌شدند . کار آنها اصلاح یا تراشیدن سرمشتریان باتیغی تیز بود . همینها غالباً به کار حجامت یا رگزدن وخونگرفتن از مردم‌مبادرت‌می‌کردند . این‌کار دردورهٔقرون‌وسطا بسیار معمول بود ، وبرای مبارزه بابسیاری ازبیماریهاپزشکان‌فصد یا رگزدن را تجویز می‌کردند .کسانی‌که به‌این‌کار می‌پرداختند دارای‌گواهی ومدارك مخصوص بودند ومکلف‌ومتعهد بودندکه‌ازاطفالی‌که‌کمتر از ۱۴ سال‌دارندواز پیران مطلقاً خون نگیرند ، مگرآنکه‌پزشکی‌این‌عمل راتجویزکرده باشد . آنها با استادی ، اشخاص مورد نظر رانیشتر می‌زدند وشیشه‌ی حجامت‌راروی موضع قرار می‌دادند وبه‌وسیلهٔ سوراخی‌که روی شیشه تعبیه شده بود ، هوای داخل شیشه را بیرون می‌کشیدند وعمل فصد را انجام می‌دادند .

پس ازپایان‌کار،محل زخم را بادقت‌می‌بستند ، عمل حجامت معمولاصبح بین دویاسه ساعت بعد ازطلوع آفتاب ، انجام می‌گرفت ومعمولا پشت رابرای رگ زدن انتخاب می‌کردند ، وبه‌ندرت ازساق پا یاکتف خون می‌گرفتند . حجامتگران مانندکلیهٔ‌کارگران حمام ، جداً ازخوردن‌سیرو پیاز خود داری می‌کردند ، تامشتریان ناراحت نشوند .

مردم معمولا صبح خیلی زود یا شب به‌حمام می‌رفتند ، ولی حمامهای زنانه معمولا وسط روزها پراز جمعیت می‌شد . زیرا خود آرایی زنان‌ساعتها طول می‌کشید . دلاکها وآرایشگران حمام‌همواره دردسترس مشتریان‌بودند. زنان زینت آلات خود رادرحمام به‌یکدیگر نشان‌می‌دادند . مزدکارگران‌حمام هنگام خروج پرداخت می‌شد . میزان پول بستگی به‌نحوهٔ پذیرایی ومواد مصرفی مشتریان داشت .

فصل پنجم

تفریحات عمومی

درمیان‌تفریحگاههای عمومی، نخست‌باید ازمیخانه‌هایی‌که درکناردجله وفرات‌ایجاد شده بود سخن گفت. دراطراف مهمانخانه‌ها ومیفروشیهای‌اطراف شهرکه بیشتر درکنار کاخهای پارسیان یا صومعه های مسیحیان بر قرار بود راهبان ، تاکستانهای معروفی داشتندوشراب خود را مستقیماً به مشتریان‌خود عرضه می‌کردند . این شرابها خیلی معروف بود .

آنها روی شیشه‌های لاك و مهرشده مشخصات شراب و سال عمر آن را که‌گاهی به چهل ، پنجاه وگاهی به ۶۰ سال هم می‌رسید ذکـر می‌کردند . گاهی شراب تازه را مستقیماً وازخمره‌می‌فروختند . خرابات ومیخانه‌هامورد اعتماد مردم بودند ، با اینکه نوشیدن شراب شرعاً ممنوع بود ، حنفیها راه شرعی برای استفاده ازشراب پیداکرده بودند واین جریان برای بسیاری از میگساران فوزی عظیم بود .

درخرابات ومیخانه‌ها خوانندگان زن‌ومرد ، بازیگران و نوازندگان نی‌وزنگیان وکولیها وسایل تفریح خاطر مشتریان را فراهم می‌کردند . بهرام پنجم پادشاه ساسانی (۴۲۱-۴۳۹) برای تفریح خاطر مردم عده‌ای از این قبیل هنرمندان را از لاهور فرا خوانده بود ، همین‌بازیگران بعدها به‌اسپانیا رفتند وهنر خوانندگی سیرکبازی وتربیت حیوانات‌وحشی راکه یادگارتمدن هندی است به‌آنان آموختند . از این قبیل اماکن تفریحی درتمام‌طول‌دجله

از سامره تاتکریت* وازالکرخ‌والمطیر ، ودیرالصوسی والقفس وقطربل (که‌در جانب‌باختری بغدادقرارداشت) یعنی درتمام‌طول‌سواحل فرات درهیت وعانةو طیزن آباد وجاهای دیگر تفریحگاههائی وجودداشت .

مردم بامیل وعلاقهٔ فراوان به‌این مکانهای تفریحی روی می‌آوردند . شهرهای بزرگ را انبوهی‌ازپشه‌ومگس‌وزنبور فراگرفته بود وشمارهٔزنبورهای درشت پس از رسیدن خرما فزونی می‌گرفت .

غیراز میخانه‌هاکه **ابن المعتز** شاعـر معروف آنها را بهشت موقتی خوانده است ، در داخل باغهای بزرگ مصفا نیز محلهایی برای وقتگذرانی وتفریح مردم پیشبینی شده بود . در این باغها به‌وسیلهٔکانالهایی‌که‌کنده شده بود آبی صاف وگوارا جریان داشت .سرچشمه‌ها وآبشارهای مصنوعی‌ووجود درختان‌گوناگون نظیر تبریزی ، بید،انار،سرو وپرتقال ، مردم میتوانستند که در زیر سایهٔ مواج درختان ، روی نیمکتهای آمـاده شده به تفریح و استراحت پردازند . عده‌ای پس ازخوردن‌کبابهای مطبوعی‌که روی آن شراب وماءالعسل ریخته بودند ، وشنیدن سازوآوازموسیقی‌به‌وسیلهٔکرجیهای‌مخصوص به شهر مراجعت می‌کردند .دراین‌مناطق برای‌کشت وزرع گندم‌وجو کانالهای مارپیچی احداث‌کرده بودند وسراسر دشت‌پوشیده از زراعت بود .

هیچ یك‌ازملتهای‌متمدن به‌اندازهٔ مسلمانان قرون وسطا به‌نقل‌داستانهای کهن دلبستگی و علاقه نداشتند ، نقالهای آن روزگار مانند داستاننویسها و هنرپیشگان امروز مورد علاقه وتوجه عمومی بودند ویکی از قشرهای غنی و صاحب نفوذ جامعه را تشکیل می‌دادند .

این قبیل مردم‌غالباً درمیدانهای عمومی یادرصحن‌مسجدها ساعتهاتوجه مردم را به‌داستانها وقصه‌های تاریخی‌که درقرن دهم ویازدهم بیشترجنبهٔفکاهی وتفریحی ودرقرن دوازدهم و سیزدهم به‌صورت حکایتهای مستهجن و زننده‌ای درآمده بود جلب می‌کردند .

نقالان ، این‌حکایتهاوداستانهای تاریخی واجتماعی‌را باهیجان‌واستادی تمام طرح وبیان می‌کردند ، واز زبان شخصیتهای مختلف سخن می‌گفتند و به‌اقتضای زمان خود را به قیافه‌ها وصورتهای‌گوناگون در می‌آوردند ، وگاه درمیخانه‌ها وخرابات به‌هنرنمایی مشغول می‌شدند ، ودراین قبیل محافل‌اگر

---

* این شهر درسی‌میلی شمال سامرا درجانب باختری دجله قرار داشت والکرخ والمطیر نیز ازبلادکوچك آن حدود بود .

نقال نشسته سخن می‌گفت عنوان **مجلس** به‌خود می‌گرفت و اگر نقال ایستاده بیان مطلب می‌کرد **«مقامات»** نامیده می‌شد.

اطلاعات، داستانها، وخاطره‌های نقالها فراوان بود. اکثر داستانها جنبهٔ تفریحی داشت وازمآخذ وآثار ادبی وتاریخی قدیم سرچشمه می‌گرفت. آنها با قدرت تمام شخصیتهای افسانه‌ای را مجسم می‌کردند، بهترین منابع این داستانهاکتاب مقامات حریری است (متوفی در ۱۱۲۲) که از حوادث و پیشامدهای زندگی ابوزید که پیرمردی‌صاحبنظر واهل‌کرامت بودسخن‌میگوید، این مردکه برخلاف مترجم ومصاحب خود الحریری، ازهرنوع نقص‌اخلاقی بری بود، مورد محبت وعلاقهٔ مردم بود.

خلیفه المستظهروبالله (۱۰۹۴-۱۱۱۸) صدها نقال زبر دست را در دربار خودگرد آورده بود.

علاوه براین عده‌ای به‌نام مقلد ومضحك‌درکوی وبرزنها‌موجبات تفریح وسرگرمی مردم دافراهم می‌کردند. یکی ازاین دلقکهای نامدار«ابوالعبر» دردستگاه المتوکل خلیفهٔ‌عباسی‌بود(۸۴۷-۸۶۱)این‌مردهرروزلباسی‌مخصوص وجالب به‌تن می‌کرد وبالای آخرین پلهٔ منبر می‌رفت وسپس برای‌شنوندگان خودکه عبارت ازعموم‌مجانین شهر بودند، سخنرانی‌می‌کرد. این دیوانگان را خدمتگزاران خلیفه دوراوجمع می‌کردند. - این‌دلقك‌برای آنکه‌مطالبی برای سخنرانی خود جمع‌آوری‌کند، در وسط پل سامره‌که همه روزه جمع کثیری از روی آن عبور می‌کردند، روی زمین می‌نشست و درکتابچه‌ای‌که به دست داشت، گفته‌ها و مطالبی را که عابرین بر زبان می‌راندند یاد داشت می‌کرد، بعداً او صفحات‌کتابچهٔ خود را تغییر می‌داد وهرروز چند صفحه از این مطالب پراکنده را برای خیل دیوانگان می‌خواند. درباریان از ایـن صحنه سازیهای اولذت‌می‌بردند. گاه خلیفه هنگام‌نشاط، اوراسرنگون‌به‌دجله می‌افکند وبعد باطنابی ازمرگ نجاتش‌می‌داد.

با این حال، این دلقك‌که هرسال لفظ جدیدی برنام خود می‌افزود، موفق‌گردید که درطی ۱۷ سال‌که در دربار خلیفه زندگی می‌کرد، پنجاه میلیون‌سکهٔ نقره به‌دست‌آورد. کارهای این دلقك ورفتار خلیفهٔ‌وقت‌بااوسرمشقی برای سایر شخصیتهای مهم‌مملکتی شد، وآنان نیز باپیروی از روش‌خلیفه‌برای خود دلقکی برگزیدند وبه تدریج مردم‌کوی و برزن نیز از دلقکهای محلی برای تفریح ووقتگذرانی استفاده می‌کردند.

غالب اشخاص در ضمن گردشهای روزانهٔ خود در شهر به مناظری بر می‌خوردند که برای تفریح وسر گرمی مناسب بود. مثلا درکنار کوچه‌ای ناظر بجنگ خروسها ، بلدرچینها ویاقوچها و گوسفندهای نر با یکدیگر بودند . تماشائیان غالباً باعلاقهٔ فراوان ، روی فتح وشکست حیوانات با هم شرطبندی می‌کردند . گاه براثر قال وقیل وداد و فریاد مردم ، نظم محل اندکی مختل می‌شد . اندکی دورتر روی پل صاحبان بز ، خرس ،وعنتر باحرکات ورقصهای این حیوانات توجه مردم‌راجلب‌می‌کردند . درنزدیکی درمسجد شعبده‌بازان وافسونگران بابلعیدن شمشیر وبازی‌کردن بامار ، مردم راسرگرم و در پایان کارتقاضای انعام می‌کردند و تماشائیان سکه‌های پول را به‌طرف آنها پرتاب می‌کردند . هنگام شب‌نیز منظره‌های گوناگونی برای تفریح وسرگرمی‌مردم وجود داشت ، وخیمه شب‌بازان بافانوسهای جادوگری ، در میخانه و خرابات توجه ناظرین را جلب می‌کردند . به‌این ترتیب بعضی از مردم دوران قرون وسطا برای آنکه از رنجها وآلام روزانه اندك فراغتی حاصل‌کنندبه‌نظارهٔ‌این قبیل صحنه‌ها مشغول می‌شدند .

علاوه براین پارسیان وعیسویان ، اعیادمذهبی وملی خود را باشکوهی هرچه بیشتر برگذار می‌کردند . دراین شبها مراسم آتشبازی نیزعملی‌می‌شد ودرکوچه‌ها وچهارراهها آذین می‌بستند ، وچراغانی می‌کردند . صدهافانوس به‌در ودیوار آویخته می‌شد . جمعیت‌کثیری دراطراف معرکه‌گیران ، رمالها وغیبگویان حلقه می‌زدند وخیل جمعیت از بین شیرینیفروشان وکاسبهای دوره‌گرد باخوشحالی ومسرت بسیار درحرکت بودند .

فصل ششم

اعیاد عمومی

قبل ازظهور اسلام ، اعراب به‌تقویم و اعیاد سالیانه کوچکترین توجهی نداشتند ولی پس‌از نهضت اسلامی ، عجمان ختن وکاشغر وسجستان وکوشان واران وسلمستان‌وغیره ، شعائر ملی‌خودرا حفظ کردند .

در آسیای مرکزی ، ایران ، اران و بین‌النهرین این اعیاد همچنان به‌صورت دیرین مزدایی برگزارمی‌شد ، ولی درارمنستان، گرجستان،سوریه، مصر ، افریقا واسپانیا ، اعیادملی رنگ مسیحیت گرفته بود .

از قرون‌اول قبل‌ازمیلاد، **اعیادانقلاب صیفی** نزدفئودالهای‌سجستان و سکنه‌ی شمال‌غربی هندوستان بصورت قطعی‌درآمده بود . این‌اقوام‌وشمنان به‌حکم نزدیکی ، تأثیری عمیق‌روی برادران خوددرآسیای مرکزی واروپای شرقی‌باقی گذاشتند . نزد این‌اقوام‌انقلاب صیفی‌مصادف‌باعیدی است که‌باریزش باران توأم است وشاید بهمین علت‌دراوستا از این عید به‌نام «آبان‌یشت» یاد شده‌است. مردم‌ازاینکه‌دورهٔ‌طولانی خشکسالی،قحطی ، بیماری خانمان‌برانداز وبا پایان یافته وباردیگر رودخانه‌های نیمه‌خشك از آب‌لبریز شده است ، از شادی به‌پا می‌خاستند و رقصکنان به همدیگر تبریك می‌گفتند ، بهم آبپاشی می‌کردند ودر رودپرآب خود راشستشومی‌کردند . این عید را «نوسرد» یا بقول اهالی سجستان عیدسال‌نومی‌خواندند . بعدها این‌عید باسنتهای‌مخصوص در بین‌اقوام‌دیگر معمول‌شد . رزمندگان اران واسپانیااین‌عید رابه‌صورت‌یك عید مسیحی‌درآوردند وآن را **عیدماریوحنا (سده)** خواندند وازاین‌راه

خاطرهٔ یحیی پیغمبر را تجدید کردند . ارانیان به‌ممالك بربرنیز نفوذ کردند و دراین کشورها به‌نام «عنصرت» معروفند .

به‌موازات سال‌شمسی سجستانی ، سال‌مبهم دیگری بود مرکب از۳۶۵ روز که منجمان ناگزیر بودند درهر۱۲۸سال‌یك‌ماه۳۰روزه به‌آن‌بیفزایند . این مسئله در دوران خلافت موکـل به‌صورت مشکل ومبرمی درآمد وخلیفه دستور دادکه دراین سال تغییراتی بدهند . شاعر درباری ابوعباده‌ولیدبن‌عبید بختری (متوفی در۸۹۸) ضمن‌تبریك بخلیفهٔ‌وقت گفت .

« عید نوروز به‌همان ترتیب‌که اردشیر مقرر داشته‌بود تجدید شدتوآن را به‌تاریخ اصلی‌خود برگردانیدی ، درحالی‌که در این‌مدت حیران‌مانده‌بود و دور میزد . » روز یـازدهم (حزیران) ژوئیه سال رومیان را منجمان روز نوروزمعتضدی‌نام‌نهادندو آن آغازتابستان‌یعنی‌اواخرخردادماه‌فعلی بودکه برج جوزا باشد . درسال ۸۹۴میلادی‌وبه‌فرمان معتضدمقررگردیدکه از سال۸۹۵ مراسم رش‌الماء یعنی آبپاشی‌که شعاراصلی عید نوسرد بودقدغن‌گردد ، زیرا این عمل را نوعی رجعت به‌مراسم دوران بت‌پرستی میشمردند ، [29] ولی‌پس‌از چندی بار دیگراین‌رسم‌پارسیان تجدید[30]شد ، به‌طوری‌که یك‌مسافرچینی به‌نام اوانگ‌ژن‌تی (۹۸۱-۹۸۳) نوشته‌است عجمان‌بودایی‌ناحیهٔ‌طرفان (ترکستان شرقی) ، ظرفهای مسی ونقره‌ای خودرا از **رودتاریم*** پرازآب‌میکردند و به‌یکدیگر می‌پاشیدند.چینیها که‌از ریشهٔ‌این‌شعارملی باخبر بودند می‌گفتند که‌مردم‌این‌عمل‌را که‌نوعی‌نیایش‌ودعاست برای این انجام می‌دهندکه باردیگر خشکسالی و وباتجدید نشود.درقاهرهٔ قدیم‌مردم‌یك‌نفر را به‌عنوان‌میرنوروزی انتخاب می‌کردند (شبیه‌بابانوئل) این‌مرد صورت‌خودرا سفیدمی‌کردتاشبیه سکنهٔ‌سجستان‌شودوبالباس قرمزسوارالاغ می‌شدودربازاربه‌گردش‌می‌پرداخت. او و همراهانش در برابر ثروتمندان متوقف می‌شدند و ازآنـان پول مطالبه می‌کردند ، به‌کسانی‌که از دادن وجه خودداری می‌کردند آب می‌پاشیدند. فقط دراین‌روز مأمورین انتظامی حق مداخله نداشتند . درمدارس شاگردان معلمین خودرا درآب می‌افکندند ، فقط درمقابل پول‌آنهارا از حوض بیرون می‌آوردند .

در سال ۹۴۵مراسم‌آبپاشی قدغن‌شد،ودرسال ۹۷۴ خلیفه انجام‌مراسم این‌عیدرا ممنوع کرد.ولی‌سال‌بعدباردیگرمردم‌مراسم[1] آن‌راتجدیدکردند ، و

* رودی است در ترکستان شرقی

مدت‌سه روزمراسم آبپاشی ادامه یافت‌وجریمه ومجازاتی‌معمول نشد[۳۲] . این عید تاپایان‌قرن۱۴ در قاهره‌قدیم ادامه داشت .

در آسیا ، عده‌ای ازنسطوریان ومسیحیان ، این‌عید رابامراسم معراج مسیح درهم‌می‌آمیزند ، ومراسم آبریزی را درجریان این عید انجام‌می‌دهند. در ممالك ایرانی زبان‌وبین‌النهرین ، درجریان انجام‌مراسم این‌جشن، برای آن‌که یادی ازملتهای آسیای مرکزی کرده باشند ، یك‌نفر راکه ریشی کوسه داشت برقاطری‌سوارمی‌کردند واورادربازار می‌گردانیدندوبرسروروی کسانی که ازدادن پول‌خودداری می‌کردند آب می‌پاشیدند .

پس ازظهور اسلام سال‌جدیدمانندعهدباستان ، موقع‌مناسبی برای‌مبادلهٔ هدایابود. پادشاهان‌آسیای‌مرکزی ، به‌افسران‌خود لباس‌متحدالشکل تابستانی می‌دادند. فاطمیان مصرنیز به‌همین ترتیب‌عمل‌می‌کردند . خانواده‌ها به‌فرزندان خود ، اربابان به‌خدمتگزاران وشوهران به زنان نیزهدیه وعیدی می‌دادند .

در بغدادمراسم سان‌ونمایشی به‌نام «سماجات» صورت می‌گرفت و در ضمن آن عده‌ای بااستفاده ازصورتك در برابر خلیفه بالماسکه‌ای عظیم به‌راه می‌انداختند . چون درجریان‌این‌جشن احتمال آدمکشی وسوءقصدهای‌سیاسی می‌رفت‌خلفاروشی‌احتیاط‌آمیز پیش‌می‌گرفتند وازنزدیك‌شدن به‌مردم‌حتی‌الامکان خودداری‌می‌کردند .

سغدیها ، انقلاب‌شتوی را وسط سال (نیمسرد) ولی‌خوارزمیهاکه به‌سنن قدیمی عجمان چین دلبستگی بیشتری داشتند ، آن را (نیم‌خب) یعنی‌نیمه‌شب می‌گفتند. خانواده‌های‌کشاورز سجستانی‌آسیای‌مرکزی ، درحالی‌که‌دراطراف کانون‌آتشین خانوادگی گردمی‌آمدند بگفتهٔ بیرونی (متوفی در ۱۰۳۸) به‌خوردن نان چاودار باکره مشغول‌می‌شدند . ساسانیان این عیدرا به‌مناسبت نام مقدس میترا (که این‌روزبه افتخاراومحترم شمرده شده‌است) مهرگـان می‌خواندند. در دورهٔ بیرونی، چون چندین قرن‌بود، که‌سالهای کبیسه‌ازافزودن روزی به‌ماه‌فوریه خودداری‌کرده بودند ، عیدمهرگان سه ماه به‌عقب افتاد و ادامهٔ مراسم آن‌به‌کمی قبل ازپاییز موکول‌شد. به‌همین علت‌سلاطین سجستانی آسیای مرکزی به‌جای‌لباس‌بهاری‌ناچارشدند به‌افسران واتباع خود لباسهای متحدالشکل زمستانی تسلیم‌کنند .

عامهٔ مردم دراین ایام به‌حکم عادت‌مشغول نظافت اطاقها وصندوقخانهٔ منزل می‌شدند وقالیها رابرای شستشو ونظافت ازمنزل بیرون می برند . در

جریان‌عید میترا یامهرگان که سن‌میشل دورهٔ فئودالیسم سکه‌هـا بودکه انتقام خیانت دستنشاندگان پادشاه‌رامی کشید،رسم براین جاری بودکه‌دستنشاندگان نسبت به‌پادشاه باپرداخت خراج به‌او ابراز انقیادکنند .

درقرن دهم ابواسحق ابراهیم صابی کاتب کـه مدتها درقصری زندانی بود به‌مناسبت عیدمهرگان سکهٔ نقره‌ای که روی آن‌تصویر خسرواول‌نقش شده بود ، ویك‌نسخه‌کتاب خطی کیمیاب نزدعضدالدوله فرستاد . درشعری که‌وزیر گفته وهمراه این‌هدیه نزدعضدالدوله فرستاده بود ، اظهارامیدواری‌شده‌بود، که‌قطع‌این‌کتاب‌پادشاه‌رامتوجه زندان و جلدوشیرازهٔ آن وی را به‌یاد زنجیر زندانیان بیندازد .

چون آن امپراتوری سلمستان که مهردادهفتم (۱۲۳-۶۳ق‌م) درصدد تشکیل آن برآمده بودبالاخره ، به‌همت‌قسطنطین‌اول (۳۰۷-۳۳۷) صورت تحقق پذیرفت . دراین امپراطوری که سکنهٔ‌آن را اقوام مختلف سجستانی ، قباذق ، ارمنستان وقرم‌تشکیل می‌دادند ، مردم از دین‌مهر بدین مسیح‌تحویل کرده ، عیدمهرگان‌را به‌صورت‌یك‌عیدمسیحی‌درآوردند . در جریان این عید مسیحیان ومزداپرستان به‌برافروختن آتش مقدس وآتشبازی مشغول‌می‌شدند. درسال ۹۳۵ مرداویزتصمیم گرفت که باسیاستی ماهرانه شکوه وجلال‌عهدکهن را تجدیدکند ، برای اینکار دستور داد ، در دروازه‌های اصفهان ودرساحل زاینده رود برجهای چوبی‌برپاکنند واز آنهابرای آتشبازی وموشك‌دوانیدن استفاده‌کنند . مرداویز درقصر اختصاصی خودنیز به رسم‌کهن شمعهای قدی بزرگ نصب‌کرد . نیمه‌شب وقتی‌که‌تمام‌مواد محترقه‌راروشن‌می‌کردند ،کوهی ازآتش‌پدیدار می‌شد.موشکهای چینی‌مانند ستارگان دنباله‌دار[٤٤] ازلوله‌خارج می‌شدند وشب چون روز روشن می‌شد ، آنان به‌تقلید از سلاطین سجستانی و کوشانهاوبه‌پیروی‌ازتعالیم اوستا ، درساحل‌زاینده‌رود،دوهزارگاو ، ده‌هزار گوسفند قربانی‌کردند ودر اصفهان‌جشنی شبانه به‌سبك سجستانیها برپاداشتند. ولی‌چون مرداویز نتیجه‌ای‌راکه امیدوار بود بدست‌نیاوردپوستین برسرکشید و درتمام شب سخنی‌بر زبان‌نیاورد . علت‌این‌جریان این‌بودکه وضع روزگار او باعصر وزمان‌کوشانیهاوپارتها وساسانیان فرق بسیارداشت . درعقایدوافکار مردم دگرگونیهائی حاصل شده‌بود . مردم‌شهرنشین وبورژوازی قرن‌دهم‌از طنطنه‌وجلال فئودالی‌نفرت داشتند وعلاقه‌مند بودندکه درمحیطی آزادزندگی کنند . هرگزنمی‌خواستند ظلم واستبداد تجدیدشود . آنان‌پول را بالاتر از

همه‌چیز می‌دانستند وفقط‌از اعیادملی وعامیانه‌استقبال‌می‌کردند . *

* درایران یکی از تفریحات ودلخوشیهای مردم شرکت درجشن نوروز ، مهرگان ، سده وجشن تیرگان وغیره بود ـ جشن نوروز پس از اسلام همچنان باقی ماند ولی بعضی ازرسوم این جشن وجشن مهرگان (مهرجان) درطی قرون روبه فراموشی نهاد ویا تغییراتی درآن پدید آمد.آنچه از مراسم جشن نوروز هنوز باقی است‌عبارت‌است‌از : سبزکردن حبوبات نظیرگندم وعدس پیش از عید ونگاهداشتن آنها تاروز سیزده و تهیهٔ سفرهٔهفت‌سین (سرکه سیب سبزی سنجد سماق سیر وغیره)وهفت میم(میوه مرغ‌ماهی‌ماست‌میگو می وموبز.) وخوانچه‌های شیرینی و میوه‌ها وغیره‌که امروز نیز در بین خانواده‌هاکم یا زیاد معمول‌است. بطوریکه از مطالب بعضی ازکتابها و سفرنامه‌ها برمی‌آید اقامهٔ جشن نوروز و مهرگان دردوره‌های پیش ، بیش از امروز باشور وهیجان عمومی همراه بوده است.ابن‌حوقل جهانگرد معروف قرون وسطا ضمن‌گفتگو ازاصفهان‌وروستاهای اطراف آن از ناحیهٔ «کرینه» سخن می‌گوید ومی‌نویسد «کرینه بازاری دارد که مردم درنوروز مدت ۷ روز درآن‌گرد می‌آیند وبه‌عیش و نوش وتفریح‌میپردازند واز انواع غذاها و آرایشها بهره می‌برند چنانکه سبب اعجاب حاضران می‌شود مردم شهر وگروهی‌که ازاطراف آن یا از جاهای دور می‌آیند برای این جشن هزینه‌های‌گزافی می‌کنند ولباسهای زیبا می‌پوشند ودرمجالس جشن برای بازی‌و شادمانی حاضر می‌شوند وآواز خوانان هنرمند از زن ومرد درکنار رودوکاخها به‌مجالس‌ایشان نشاط وسرور خاص‌می‌بخشند.مردم درپشت بامها وسراسربازارها به‌عیش ونوش وشیرینی خوردن سرگرم می‌شوند وشب‌را به‌روز می‌پیوندندوآرام نمی‌گیرند وکسی ایشان را باز نمی‌دارد ..» نقل از سفرنامهٔ ابن‌حوقل ترجمهٔ آقای جعفر شعار .

به‌حکایت بعضی ازمنابع تاریخی درایران درایام عید نوروز برای تفریح خاطرعمومی‌مردی‌گمنام‌رابه‌پادشاهی‌انتخاب‌می‌کردند وظاهراً‌پادشاه حقیقی‌مملکت نیز به‌پیروی از تمایلات وسنت دیرینهٔ مردم برحسب ظاهر برای چند روزی از سلطنت خلع وزمام حل‌وعقد امور به این‌سلطان واگذار می‌شد ووی دراین‌دورهٔ کوتاه فرمانروایی،احکام وفرامینی چند مبنی برعزل و نصب وتوقیف وجریمه و مصادره صادر می‌کرد و پس از چندروز سلطنت موقتی حکومت او سپری می‌شد وکارها به‌جریان‌عادی‌بازمی‌گشت‌حافظ‌نیز به‌میر نوروزی اشاره می‌کندومی‌گوید :

←

خلیفهٔ فاطمی درقاهرهٔ قدیم، به‌مناسبت عیدمیلاد بین کارمندان شیرینی و گلاب تقسیم می‌کرد . بازارها تا نیمه‌شب باز بود . روشنی بازارها با صدها هزار فانوس که قیمت هریك از آنها یك سکهٔ نقره بود تأمین می‌شد . گداها نیز هریك فانوسی در دست داشتند ـ قایقها و کشتیهای کوچك ، درحالی که مزین و آراسته شده بودند به‌آهستگی در رودنیل حرکت می‌کردند . دکانها ومغازه‌ها مملو از انواع مواد غذایی وشربتهای مختلف بود ، وعدهٔ زیادی در نزدیك ساحل و اسکله جمع شده بودند .

شب ششم ژانویه که به‌عیدالذبح یا جشن مغان شهرت دارد ، همین نشاط و انبساط دیده می‌شد . این جشن از تسخیر فلسطین درسالهای ۵۰ ـ ۵۱ قبل



سخن درپرده می‌گویم چوگل از پرده بیرون آی
که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی

مراسم جشن مهرگان در ماه مهر صورت می‌گرفت،این جشن نیز بعد از اسلام همچنان باقی بود مخصوصاً درعصر سامانیان وغزنویان وسلجوقیان باآداب وتشریفات خاصی عملی می‌شده است وشعرای آن دوران مکرر دراشعار خود ازمراسم این جشن وجشن سده سخن گفته‌اند. آیین جشن سده دردهم بهمن صورت می‌گرفت علاوه براین جشنهای دیگری چون جشن فروردگان ،جشن آبانگاه،جشن مردگیران وجشن کاهنبار وغیره از دورهٔ سامانیان تاحملهٔ مغول درایران معمول بوده منوچهری دراشعار خود مکرر به‌اعیاد ملی ایران اشاره کرده‌است،ازجمله دریکی ازقصاید خود می‌گوید:

برلشکر زمستان نوروز نامدار کرده‌است رای تاختن وعزم کارزار
وینك بیامده است به‌پنجاه روز پیش جشن سده طلایه نوروز نامدار

بعدازگرویدن ایرانیان به‌آیین اسلام مردم به‌یادحوادث تاریخی یا براساس سنن و مقررات مذهبی پارهٔ ایام را جشن می‌گیرند ، اعیاد مزبور بعضی متعلق به‌کلیهٔ ملل مسلمان است وبرخی ملی ومتعلق به‌شیعیان است از مهمترین اعیاد اسلامی عیدفطر است که مسلمانان پس از فراغت از روزه ورؤیت هلال مراسم عید را برگزار می‌کنند ، دیگر عیداضحی یاعید قربان است که حاجیان پس ازپایان مناسك به‌اقامهٔ آن مبادرت می‌کنند،سوم عید میلاد حضرت محمد (ص) است که با تعطیل عمومی وآیین بستن شهر همراه است ، علاوه بر این عید مبعث و عید غدیرخم نیز درشمار مهمترین اعیاد مذهبی است . (مترجم)

از میلاد به‌دست فغفور شاه یاپاکوروس امیراشکـانی پسرارد ونصرانی شدن گندآورشاه‌سیستانی به‌زعم ارمنیان سرچشمه گرفته بود .

خلیفه در حالی‌که درمقر خودبین اعضای خانواده نشسته‌بود ، فرمان چراغانی را صادر واولین چراغ را روشن می‌کرد . بیدرنگ پس‌از اشارهٔ خلیفه‌صدها چراغ روشن‌میشد . در بغدادمسلمانان‌درجشن وسرور شب اولین روز «صوم‌کبیر»ترسایان شرکت‌می‌جستند . زنهالباس مردان ومردان لباس زنان رادربر می‌کردند و درحالی‌که صورتکی برچهره داشتند ، در رقص و نشاط‌شرکت‌می‌کردند وکسی‌به‌آنان‌خرده‌نمی‌گرفت . درخرابات‌عکبراجمعی به‌رقص ومیگساری مشغول‌میشدند . علاوه براین در اغلب اعیاد ، بالماسکـه قسمتی از برنامهٔ تفریحات‌مردم بود ، عده‌ای باادا واطوار ولالبازی مقاصد خودراتفهیم‌می‌کردند وبافانوس خیال‌تصاویری‌نشان‌می‌دادندکه ایشان‌رابه‌جای سینمای امروزه بود .

علاوه براین جشنهای موسمی ، قومی وملی عیدهای دیگری‌نیزبودکه مسلمانان دوشادوش‌مزداپرستان‌ومسیحیان‌درآن‌شرکت‌می‌کردند ،که‌ذکریکایك آن‌ها دراین‌کتاب امکان‌پذیر نیست . تاقرن دوازدهم‌میلادی مسلمانـان در اعیاد وجشنهای‌مسیحیان ودیگرملتهای‌غیرمسلمان باشادمانی‌شرکت‌می‌کردند، واین جشنها را عامیانه وملی میشمردند . ولی درعواصم شام وصقلیه‌که محل جنگ بود ، حال بدین منوال‌نبود وفقط مسلمانان دراعیادمربوط به‌خودشان شرکت‌میکردند . از پایان قرن‌دوازدهـم به‌بعد هروقت مسلمین با مسیحیان «وحشی» وبی‌گذشت ، یعنی فرنگان‌صلیبی تماس داشتند ازشرکت‌درجشنهای آنان خودداری‌میکردند ، وفقط به‌اقامهٔ‌جشنهای مذهبی خودنظیر جشن‌میلاد محمدبن‌عبدالله(ص) وغیره بسنده‌می‌کردند ، واین روش از دورهٔ صلاح‌الدین ایوبی آغازگردید . مراسم این جشن‌باشکوه وطنطنهٔ بسیار در ناحیهٔ اربیل سرزمینی‌است‌میان‌زاب بزرگ‌وزاب کوچك ودرکردستان که موطن‌صلاح‌الدین ایوبی بود عملی وانجام‌میشد . وبرای برگذارکردن‌این‌عید ، طاقهای‌نصرت چندین طبقه‌ای ترتیب می‌دادند وآن‌را باوسایل گوناگون تزیین وآرایش می کردند . روزقبل امیر کردناحیهٔ اربیل شخصاً درمراسم بازگشت‌باشمع‌ومشعل شرکت می‌جست ، کسانی‌که شمع ومشعلی در دست داشتند روی قاطر نشسته بودند . درمراسم جشن اردبیل جمع‌کثیری ازمردم نقاط‌مختلف شرق‌شرکت میکردندکه از آن میان،علما ، صوفیان وقـرآن خوان‌ها ، واعظان وحدیث

گویان و شاعران رامی‌توان نام‌برد . مسلمانها بر اعیادفراوان دورهٔ جاهلیت فقط دو عید افزوده بودندکه‌قمری وتغییرپذیر بود . مانندتمام‌جشنهای‌شامیان به‌مناسبت عیدالکبیر یعنی عیدقربان‌که ما درفصل اول ضمن گفتگو از زیارت مکه‌راجع به‌آن‌صحبت کردیم در بغداد به‌نام‌خلیفه،شیرینی‌پخش‌می‌کردند .

در سال ۱۰۲۴ در مراسم این جشن ، قصر۶طبقه‌ای از قندساختند و در ۱۰۴۷ یك درخت پرتقال قندی درجریان این جشن دیده شد . درمورد عیدماه رمضان،ما از عیدالصغیر ، یعنی عیدفطر صحبت‌کردیم .

چون اسلام به‌یك‌تقویم‌مدنی وشمسی‌نیاز فراوان داشت ، وتقویم‌هـای پیشین از جمله‌تقویم‌المعتضد عیب ونقص بسیارداشت وایرانیان هیچ‌گاه‌به‌قبول آن تقویم تن در نمی‌دادند ، ناچار خواجه‌نظام‌الملك در سال ۱۰۷۴ تدوین و تنظیم این‌تقویم منقح رابه‌عهدهٔ هیئتی از منجمین تحت‌نظر حکیم‌عمر خیام نیشابوری واگذارکرد . این هیئت پس‌ازمطالعات‌طولانی بااستفاده از روش کار منجمان طخارستانی به‌تنظیم تقویم جلالی توفیق یافتند . نام‌جلالی‌مأخوذ از اسم سلطان جلال‌الدین ملکشاه سلجونی بود (۱۰۷۲-۱۰۹۲) این تقویم کاملترین تقویمهائی بوده‌که تاآن زمان تدوین شده‌است وفقط درهر ۵۰۰۰ سال‌یك‌روز اشتباه داشت ، در حالیکه درتقویم گریگوری این اشتباه یك‌روز درهر ۳۳۳۰ سال یکبار بوقوع می‌پیوست . سال عبارت از ۳۶۵ روزبود و هر چهارسال یك‌روز اضافه میکردند ، و یك روز دیگر هر۳۳ سال به‌مجموع ایام می‌افزودند . نوروز بنا برروش دیرین ساکنان ایران شرقی از موقعی شروع می‌شودکه خورشید در نقطهٔ اعتدال ربیعی قرارمی‌گرفت . از این‌پس ایرانیان و ترکها ، نوروز را روز واقعی آغاز سال‌جدید دانستند و ازروز عید تا۱۳ را برای تفریح وشادمانی ودید وبازدیدخانوادگی عمومی‌اختصاص دادند .[50] نسخهٔ تقویم‌دورهٔ آل بویه‌که قدیمترین شکل تقویم اسلامی‌است‌وآن هم تقویم زیدیه است .

محرم.اول آن ــ اول سال‌مسلمانی ومقتل زیدبن‌علی ــ دوم‌اوــ‌خروج الزیدــ دهم‌او ــ یوم‌عاشورا ومقتل‌حسین‌بن‌علی ــ ۱۸ ــ وفات‌زین‌العابدین ۲۶ــ وفات‌موسی‌بن جعفر .

صفر . اول‌آن ــ دخول راس‌حسین‌به‌دمشق ــ دهم او . وفات‌پیغمبرص بیستم . اربعین پنجم‌او ــ وفات‌علی‌بن‌موسی‌الرضا .

ربیع‌الاول : سوم‌او ، وفات‌النبی (مکرر)۸ــ عجزةالنبی ـ ۱۲ــ‌میلاد

رسول(ص) ۱۳ - دخول پیغمبر بمدینه .

ربیع‌الاخر : دهم‌او ، وفات‌ام‌النبی - ۱۴ - تقریر فرض‌الصلوة

جمادی‌الاول : ۱۵- یوم‌الجمل - ۲۰ - وفات‌زهرا ۲۶ـ احراق‌الکعبه

جمادی‌الاخر. ۱۹ - عدم‌الکعبه

رجب ، اول ان ـ غزوتبوك ـ ۴ ـ وفات‌الحسن‌بن‌علی ۱۰ ـ رکوب نوح السفینه ۱۵ - حرب‌الصفین ـ ۲۰ - یوم اهل‌الکهف ۱۳ - مولد علی بن موسی‌الرضا (مکرر)۲۶ ـ مبعث‌النبی ـ ۱۲ ـ مولدمحمدبن علی‌الزکی .

شعبان : سوم‌ان . مولدالحسین بن‌علی ـ ۱۵ ـ لیلةالصك (این شب برات است که فعلا ماآن راشب‌میلادحضرت صاحب‌الامر می‌دانیم) ونقل‌القبلة الی‌الکعبه ـ ۲۴ ـ مقتل ابی‌مسلم و وفات جعفرالصادق .

رمضان . هشتم‌ان ، حجةالوداع ـ مولدالحسن‌بن‌علی ـ ۱۹ مقتل‌علی ۲۰ فتح‌مکه ـ ۲۱ ـ وفات‌علی‌بن ابیطالب ـ ۲۲ ـ مولدعلی‌ـ۲۴ ـ نزول قران ۲۵ ـ ظهورابی‌مسلم‌ـ۲۶ ـ لیلةالقدر ۵ ـ مولدعلی‌بن‌الحسین‌السجاد

شوال ـ اول‌ان ـ عیدفطر ـ ۳ ـ یوم‌المباهلة ـ ۱۵ - مقتل حمزه‌رضی‌الله‌عنه ۲۰ ـ لیلةالاحزاب .

ذی‌القعده‌ـ اول‌ان ـ تزویج‌الزهراء ـ مولدعلی‌بن موسی‌الرضا - ۱۶- دخول‌الفیل بمکه ـ ۵ ـ فتح‌خیبر .

ذی‌القعده . اول ایام‌المعلومات ـ ۴ - المزدلفة ۸ ـ یوم‌الترویه ۹ ـ یوم عرفه ـ۱۰ـ عیدالنحر ـ۱۱ـ اول‌ایام التشریق ـ۱۳ـ آخرایام‌التشریق ۱۴ـ مقتل عثمان بن‌عفان ـ ۱۵ ـ نزول هل‌اتی ـ ۱۸ ـ عیدالغدیر ـ ۱۹ وفاةالزهراء ـ ۲۹ـ مقتل‌عمر بن‌الخطاب .

این‌فقرات را ازنسخهٔ معتبری نقل‌کردیم‌که ۷۶۰ هجری تاریخ‌دارد. ولی‌بعضی ازین ایام نه‌باایام‌معمولی شیعیان دوازده‌امام تطبیق می‌کندنه‌با ایام معمولی اسماعیلیان . اهـل سنت و جـماعت تقویم بخصوصی نـداشتند و احیاناً بهمین‌اعیاد وایام‌آل‌بویه مراجعه می‌کردند یابه‌تقویم شامیان(رومیان) که ماههای آن از **تشرین اول (اقطوبریوس)** اکتبر فرانسوی فعلی می‌آغازید وباایلول (سبطمبریوس) سپتامبرفرانسوی فعلی ختم‌می‌شد ومربوط به‌دین‌واعیاد نسطوریان‌ویعقوبیان‌بود. عیدمیلاد به۲۵کانون اول (دسمبریوس) جشن قلنداس به‌اول‌کانون ثانی ـ عیدالشمع به‌دوم شباط ـ عیدالهیکل به‌هشتم نیسان وظهور الصلیب به‌چهارم ایاز می‌افتاد ـ

تقویم یهودیان که اول بار درعهد شاپور ذوالاکتاف معمول شد، مرجعیت نداشت ، به‌خلاف تقویم ساسانیان که نه‌تنها درتمام بلاد ترکستان و خراسان وایران غربی ، بلکه درعراق وشام ومصر وروم طرف توجه عموم بود، منتها ماهها واعیاد آن در هرمملکتی از بلاد **قفقاز و قفاذق** واران وگیلان و خوارزم وسغدوسیستان وطخارستان وفارس وعراق به‌اسم دیگر گفته می‌شد . تقویم مزبور درقرن اول میلادی باراول درایران معمول شد . به تقلید تقویم چینیان قدیم وبه‌نوبت خود سرمشق تقویم رومیان قرارگرفته‌بود . وژول‌سزار دیکتاتوررومی‌ژانویه‌رادرست برابر فروردین نهاده بودوفروردین آن‌روزگار هم درست برابر ماه اول چینیان قرارداشت که ماه (موش) باشد و موضع آن هم نظیر موضع اولین ماه ترکی است ، در تقویم غازانی . مغولها زیر نفوذ تمدن چین بودند وازتقویم چینی پیروی کرده بوده‌اند .

فصل هفتم

ورزشها و بازیها

درمیان ورزشهایی که‌موردعلاقهٔعمومی بود ، نخست باید ازچوگانبازی و تیراندازی سخن‌گفت . بازی چوگان را بعدها انگلیسها در مملکت خود رواج دادند .

(جرید) عبارت ازنوعی جنگ تن‌به‌تن بودکه سواران مسلح‌دربرابر یکدیگر قرار می‌گرفتند ، و اقدام به‌تیراندازی می‌کردند . فقط سلاطین، نجیبزادگان ، وافسران‌وسران‌سپاه به‌این بازی سرگرم‌می‌شدند . درهرشهر یك یا چندمیدان برای این بازی درنظر می‌گرفتند ودر روز مقرر حریفان وبازیگران درمیدان حاضر می‌شدند ودربرابر چشم‌تماشاگران ، مردم‌شهری وخارجیان مسابقه شروع می‌شد .

ابن‌جبیر مکرر درسواد دمشق ودرجواربرج و باروی قلعه‌السلطان و درحومهٔ باب‌الفرج ناظر مسابقاتی از این قبیل بوده‌که عدهٔ کثیری از مردم باشور وشوق فراوان به‌تماشای آن می‌پرداختند . مسابقه‌های اسب‌دوانی نیز بسیار معمول بود ، وعدهٔ زیادی ازمردم برای نظارهٔ مسابقه و شرطبندی‌روی فلان یابهمان اسب درمیدانهای‌مخصوص‌جمع می‌شدند[۱] .

درنتیجهٔ مساعی باستانشناسان میدان مسابقات اسبدوانی‌سامره که بسیار جالب ودرخارج شهر ساخته شده‌بودکشف شد. محیط این میدان ۱۱هزارو پانصدمتر وشکل آن بیضی بود . علاوه‌براین ، درسامره ، میدان‌چوگانبازی زیبایی ساخته بودندکه درشرق قصر قرارداشت . درغالب بلاد میدانی برای

تیروکمان بازی پیشبینی شده‌بود، ودروسط میدان دگلی عظیم برپامی‌کردند ودربالای آن به‌عنوان هدف‌کدوی بزرگی می‌گذاشتند . دربغداد (میدان‌ـ اشناس) بهترین وزیباترین میدان برای تیروکمانبازی بود .

ورزش عمومی وملی این دوران‌کشتیگیری و زور آزمایی بود .

امروز نیز کتابهای زیادی ازآن‌دوره دردست است‌که بادقت بسیارهنر کشتیگیری پهلوانان را شرح می‌دهد. پهلوانان هنگام زور آزمایی شلواری کوتاه به‌پا می‌کردند ودرمحلهای بزرگ وسرپوشیده‌ای‌که برای این منظور ساخته شده بود، به‌زورآزمایی مشغول‌می‌شدند. جمعیت زیادی هنگام‌کشتیگیری باسروصدای بسیار به‌تشویق رزمندگان‌می‌پرداختند .کشتیگیران قبل از آغاز مسابقه به‌یکدیگر سلام وسپس باهم شروع به‌زورآزمایی می‌کردند . داوران که ازاساتیدکهنه‌کار این فن بودند ، در جریان مسابقه نظارت می‌کردند تا دو نفر حریف کاملا اصول فنی‌کشتیگیری را رعایت کنند . هر یك از مسابقه دهندگان‌که زودتر شانهٔ حریف را بخاك می‌مالید برنده اعلام می‌شد و مورد تشویق عمومی قرار می‌گرفت. پس ازپایان‌کار غالب ومغلوب پیشانی‌یکدیگر را می‌بوسیدند تابه مردم نشان دهندکه برخلاف مبارزه‌ای‌که داشتند دوستی آنان همچنان باقی است . معمولا قهرمانان پس ازکسب پیروزی وشهرت در مسابقات محلی ، خود را برای مسابقه باحریفان شهرها یاممالك دیگرآماده می‌کردند . یکی ازاهالی روم شرقی می‌گویدکه یکی ازقهرمانان اصفهان‌یا همدان بـرای شرکت در نمایشی به مغولستان رفت . هر یك از آنها معرف افتخارات ملی خود بودند . این‌قبیل هنرمندان‌پول‌هنگفتی به‌دست‌می‌آوردند وباشرایط‌خوب ومساعدی زندگی می‌کردند و در هرحال برای حفظ نیروی بدنی واحترام اجتماعی خود ناگزیر به‌رعایت عفت واصول اخلاقی بودند . درمیان این قهرمانان ازیك هنرمند عالیقدربین‌المللی نام می‌برندکه به‌علت زورمندی به«فیل» ملقب شده بودوازاین راه میلیاردها پول‌به‌دست آورده‌بود. کار اوبه‌جایی رسیدکه حاضر نشد با یك شاهزاده‌خانم‌مغول‌که پدرش‌به‌عنوان قدردانی می‌خواست به‌او دهد ازدواج‌کند .

درهر قصبه و شهرکوچکی میدانی برای بازی وزور آزمایی بچه‌های محلی می‌ساختند ، ودرشهرها نیز محوطهٔ سرپوشیده‌ای با طاق هلالی ساخته بودندکه در اطراف آن پله‌هایی‌در چندین طبقه برای پذیرایی از تماشائیان تعبیه شده بود . و درقسمت عقب ، اتاقهای کوچکی برای لباس‌کندن ولباس

پوشیدن واستراحت پهلوانان آماده شده‌بود ، این تأسیسات ورزشی که اساس آن مأخوذ ازدورهٔ ساسانیان است ، به‌نام«فرهنگستان»خوانده می‌شد.ورزشها و تمرینهایی که در این ورزشگاهها صورت می‌گرفت ریشهٔ باستانی داشت ، وهمراه باآواز وموسیقی بود، ورزشکاران‌پس از بلند شدن صدای طبل‌باآلات ورزشی ووزنه‌ها مشغول تمرین می‌شدند . بعضی با آهنگ مخصوصی به‌رقص و پایکوبی می‌پرداختند . این قبیل ورزشها معمولا صبح زود شروع می‌شد ، زیرا اکثر ورزشکاران وپهلوانان‌قبل از آغازکار روزانه به‌ورزشگاه می‌رفتند، بعضی دیگر از ورزشدوستان برحسب شغل خود شبها و برخی دیگر ظهرها به‌فعالیتهای ورزشی می‌پرداختند . دربعضی ازساعات روز ، معلمین واستادان فن ورزش به‌زورخانه می‌آمدند تابه‌نوآموزان ودوستداران ورزش راه و رسم آن‌را بیاموزند . اکثریت جوانان بنا به‌مصلحت اندیشی اطبای زمان به‌فرا- گرفتن فنون‌کشتی وزورآزمایی بیشتر راغب بودند ، چه این ورزش رابرای رشد وتکامل جسمی‌جوانان سودمند می‌شمردندگاه مسابقات راه پیمایی‌ترتیب می‌دادند وراه پیمایان‌ورونده‌گای‌حرفه‌ای درآن شرکت می‌جستند .درجریان این مسابقات بودکه عده‌ای که‌قدرت‌بیشتروزانویی تواناترداشتند برای‌ارسال نامه‌ها ورسانیدن پیامهای رسمی برگزیده می‌شدند .

مسئلهٔ شنا و ورزشهای‌آبی بسیار مورد علاقهٔ عمومی بود. درشهرهایی که درکنار دریا یارودخانه قرارداشتند ، مسابقه‌های شنا بین هنرمندان‌این رشته صورت می‌گرفت .

علاوه براین درحمامهانیز استخر بزرگی برای شنا می‌ساختند.درکلیهٔ مسابقه‌های قهرمانی‌کسانی‌که پیروز می‌شدند ، مورد ستایش و تحسین قرار می‌گرفتند ومقداری پول نقد به‌آنان هدیه می‌شد .گذشته از این هریك از تماشائیان به‌عنوان پرداخت‌کرایهٔ جایی‌که اشغال کرده بود مبلغی در میدان ورزشی می‌افکند . مسافرتهای ورزشی نیز درآن دوره معمول بود . دراینجا غرض‌ماگفتگو ازولگردانی‌که‌بدون‌هدف‌ازشهری به‌شهر دیگر می‌رفتندنیست، بلکه مراد مابحث دربارهٔ آن عده ازمردم شهرنشین است‌که در فصل مناسب برای استفاده از آب و هوای مطبوع راه ییلاق را پیش می‌گرفتند . گاه دولتمندان برای مدت چندماه شهروديار خود را ترك می‌گفتند وبرای‌تأمین آسایش خود، باچهارپایان و قاطرهای خود چادر سفر وکلیهٔ لوازم آشپزی را همراه می‌بردند ودریك نقطهٔ ییلاقی‌مستقر می‌شدند .

شکار نیز دراین دوران طرفداران بسیار دربین مردم ده‌نشین وشهر-نشین داشت . ولی بهترین‌شکارچیان،سلاطین، شاهزادگان وفئودالهای‌بزرگ و سپهسالاران و دستیاران آنها بودند . آنها شکارگاههای متعدد داشتندکه به وسیلهٔ مراقبان مخصوصی نگهبانی می‌شد . شکارچیان آن دوران به کمك تیروکمان ومنجنیق وبا استفاده ازنوعی طناب و تسمهٔ چرمی و با گلوله‌های مخصوصی که ازلوله‌های فلزی به‌سوی‌شکار پرتاب می‌کردند قادر بودندانواع و اقسام حیوانات را شکار کنند . سگهای شکاری ، بازها،قوشها به‌شکارچیان کمك می‌کردند . کتابهایی در زمینهٔ طرز نگاهداری وتربیت قوش از دوران تمدن اسلامی به‌یادگار مانده است . شکارچیان در جریان‌کار ازقوش بیشتراز سگ استفاده می‌کردند ، زیرا به‌حکم شرع اسلام سگ را نجس می‌شمردند واز خوردن حیواناتی‌که به‌وسیلهٔ سگ حمل شده بود خودداری می‌کردند . بسیاری از شکارچیان سگ شکاری را برای حمل حیوانات حرامگوشت همراه خود می‌بردند ، و برخی از شکارچیان از عقاب و شاهین برای شکار استفاده می‌کردند ، زیرااغلب‌شکارچیان انواع سگهای شکاری را نمی‌شناختند ویا به آن دسترسی نداشتند . در کتابهای آن روزگار از بعضی از انواع سگهای شکاری نظیرسگ‌افریقایی‌وسگهای شکاری چابك وپابلند اطراف‌فرات وسگهای‌کوهنورد افغانی (که‌پشمالووپوزه‌ای راست داشتند وباسگهای تبتی‌از يك نژاد بودند) سخن به‌میان آمده است .

وقتی‌که پادشاهی باخانوادهٔ خود به‌قصد شکارحرکت می‌کرد، مراقبها وهمراهان وسایر عمال ، انواع موادغذایی‌واثاث وسایر وسایل لازم‌را آماده می‌کردند . سپس شکارچیان مخصوص بااسبهای خود قبلا حرکت می‌کردند. تامحل مناسبی برای استقرار مخدوم‌خود انتخاب‌کنند . گاه دريك دشت‌صاف ویاعریان مستقر می‌شدند تا بهتر بتوانندحرکت‌گله‌های غزال وگورخر را تشخیص دهند . گاه درنیزارها موضع می‌گرفتند تابتوانند به‌بعضی ماهیها و پرندگان دریایی و مرغابیهای وحشی دسترسی پیداکنند . در این موارد قوشداران وشکارچیان در محلی مخفی می‌شدند ، وقوشها وبازهای شکاری را روی انگشت خود نگاهداری می‌کردند . همینکه مراقب مخصوصی طبل‌را به صدا درمی‌آورد و شکارها از نیزارها و پناهگاههای خود فرار می‌کردند حیوانات شکاری رادرها می‌کردند دراین موقع عقاب‌اوج می‌گرفت وبه‌آرامی روی شکار خود فرود می‌آمد وشکار را درحالی‌که‌کور وبی‌حرکت شده بود

در اختیار شکارچی می‌گذاشت . شکارچیان نیز بی درنگ حیوان شکاری را می‌کشتند ، تا گوشتش حرام نشود . برای دستگیر کردن مجدد عقابها و بازهایك تکه‌جگر به‌آنها می‌دادند و سپس آنها را برای گرفتن شکاری دیگر آماده می‌کردند .

سلاطین وشاهزادگان ، گاهی به‌شکارشیروخرس‌می‌رفتند وگاه گورخر وخروحشی رابه‌کمك‌یوزی که‌ازمدتهاپیش‌تربیت‌ورام‌شده‌بود ، شکارمی‌کردند. برای‌این‌کار یوزبان‌صورت‌این‌حیوان را بانقابی‌می‌پوشانید وباگاری‌کوچکی اورابه‌محل‌شکارمی‌آورد . همینکه گلهٔ‌گورخران‌ازدورنمایان می‌شد ، مستحفظ بی‌درنگ نقاب را از چشم یوز برمی‌داشت و حیوان را آزاد می‌گذاشت . حیوان بی‌درنگ روی یکی ازشکارها می‌جست،سپس نگهبان پلنگ رادستگیر وبه‌قفس خود هدایت می‌کرد .

درمقابل این شکارچیان‌که هدف اصلی آنها بیشتر تفریح وورزش‌بود ، عده‌ای ازکشاورزان وشکارچیان حرفه‌ای ، از طریق شکار حیوانات زندگی وامرار معاش می‌کردند وگاه شکار را برای فروش بـه‌نزدیکترین بازارها هدایت می‌کردند .

به‌طورکلی درممالك اسلامی حیوانهای شکاری وجودداشت، ولی‌ایران از جهت تنوع حیوانات شکاری ، بر دیگرکشورها برتری داشت . زیرا در جنگلهای دست نخوردهٔ گرگان، ببر وخرس بخور ودرخوزستان شیروخرس سیاه ودرجنوب حیوانهای شکاری‌کوچکتر تقریباً همه‌جا دیده می‌شد .

گله‌های‌آهووگوزن درجنگلهای‌مجاور دریای خزرومراتع زاگروس بسیار بود . در جلگه‌های پرعلف ، غزال و در مناطق کوهستانی بز کوهی فراوان‌بود ، گورخر نیز درجلگه‌های مجاور درشوره‌زارها بسیار بود . گاهی کشاورزان آنها را شکار وازبعضی‌از آنهابه‌عنوان مرکوب استفاده‌می‌کردند. گراز وخوك در مناطق شمالی بسیار زیاد بود و چون این حیوانها شکار نمی‌شدند و مسلمین ازخوردن گوشت آنها خود داری می‌کردند شمارهٔ آنها روبه فزونی بود .

در مناطق طبرستان ، گرگان و رویان‌کـه مرکز طبرستان بود . شکارچیان بـه‌انواع حیوانهای شکاری دسترسی داشتند . غیر از خرگوش‌که بسیارکم بود ، گله‌های بزرگ گوسفند وحشی در مناطق شرقی ایران بسیار دیده می‌شد . در بین‌النهرین شکار شترمرغ کـه‌گوشتی مطبوع داشت مـورد

علاقهٔ شکارچیان بود .

پرندگان شکاری بسیار متنوع وفراوان بودند ، وشکار آنها درهمه‌جا کمابیش به‌وسیلهٔ‌تیر وکمان وشاهین‌ویا به‌کمک تورهای شکار معمول بود. کبك، قرقاول‌ماده، که اقسام مختلف داشت ، **شانه‌به‌سر ، بلدرچین** وکبوتر نیز زیاد بود ، واکثراً برای خودلانه‌هایی درزیرزمین تعبیه می‌کردند .مهمترین شکار مورد علاقه ، قووقاز بود. این حیوانها به‌حد وفور درسواحل‌بحرخزر وسیستان دیده می‌شدند . هنگامی‌که این حیوانها به‌طور دستجمعی درآسمان به‌پرواز درمی‌آمدند مردم می‌گفتند ابری دودی‌رنگ با صدایی گیج کننده به‌پاخاسته است .

درصحرای عربستان به‌نام‌شکار چیزی جزشترمرغ، سوسمار،مارمولك ومار دیده نمی‌شد وگوشت آنها را مردم بومی آن منطقه به‌عنوان غذا مورد استفاده قرار می‌دادند .

فصل نهم

مسافرت وجهانگردی

گسترش حکومت اسلامی در یك منطقهٔ وسیع از جهان، به‌طرز مؤثری در تسهیل مسافرت و جهانگردی مؤثر افتاد ، درآن دوره نه‌تنها بازرگانان و زائران‌برای نیل بـه هدف اقتصادی یامذهبی خود ، هزاران کیلومتر راه می‌پیمودند ، بلکه دانشجویان بـرای تکمیل اطلاعات علمی ، و پیشه‌وران و هنرمندان برای فراگرفتن فنون جدید ، وجهانگردان وسیاحان برای‌دیدن مناظر و شهرهای جدید باشور و شوق فراوان رنج سفر را بـه خود هموار می‌کردند . این‌قبیل سیاحان ازبسیاری جهات‌مانند جهانگردان‌وتوریستهای امروزی بودند . بعضی از آنها به‌زبان مراکشی صحبت می‌کردند و مقصود آنها دیدن ترکستان بود . برخی از افغانستان برای دیدن بدایع تمدن‌مصر به‌راه افتاده بودند ، وجمعی دیگر سراسر عمرخود را درسفر می‌گذرانیدند وباشوق‌وعلاقه‌خواهان کشف‌ومشاهدهٔ کشورهای‌جدیدبودند. یکی ازجهانگردان قرون وسطا چنان دلباختهٔ مسافرت بودکه او را «ابن‌الارض» « یعنی زمین زاده » می‌خواندند .

جهانگردان خارجی ، نظیر چینیان و رومیان و غیر آنها نیز به‌قصد سیروسیاحت به‌ممالك اسلامی می‌آمدند . این قبیل مسافران زینهارنامه یعنی امانتنامه‌ای که‌به‌منزلهٔ‌پاسپورت‌بود دردست‌خودداشتندو به‌آنان‌مستأمن‌می‌گفتند. به‌این‌ترتیب‌فرانکیهائی که برای زیارت بیت‌المقدس به‌ممالك‌اسلامی‌می‌آمدند، مستأمن یعنی در پناه حکومت اسلامی بودند ، وسایل ارتباطی متنوع بود ،

مهمانخانه‌ها، کاروانسراها ومؤسسات بانکی(صرافخانه)وپستی به‌خوبی کار خود را انجام می‌دادند . این عوامل به تسهیل مسافرت کمك می‌کرد و کسانی‌که مقصود تجاری و اقتصادی داشتند و آنان‌که به مسافرتهای تفریحی علاقه‌مند بودند ، جملگی از این شرایط مساعد برای اجرای برنامهٔ خود استفاده می‌کردند . *

* دردوران بعداز اسلام تغییر مهمی دروسایل ارتباطی و وضع جاده‌ها روی نداد ، فقط در هردوره‌یی‌که تمرکز بیشتر و قدرت حکومت افزونتر بود امنیت راهها بیشتر تأمین می‌شدومردم وبازرگانان وکاروانیان بارغبت‌واطمینان رنج سفر را بر خود هموار می‌کردند . فقرا غالباً پیاده و مردم میانه حال با حیوانات سواری وبارکش فواصل شهرها راطی‌می‌کردند ولی‌طبقات مرفه‌ومحتشم بازن وفرزند درکجاوه‌ها،عماریها وهودجها باپرده‌های آویخته راه سفر پیش می‌گرفتند ، چون امنیت راهها چندان تأمین نبودکمترکسی به‌مسافرت انفرادی تن‌میداد مردم معمولا باکاروانها همراه می‌شدند وهرکاروان قافله سالاری داشت که ادارهٔ‌کاروانیان واردوزدن وجمع کردن‌خیمه‌هارا بوسیلهٔ کوس وجرس به‌اطلاع مسافران می‌رسانید.پس‌ازنواختن‌کوس رحیل همه آمادهٔ حرکت می‌شدند. همیشه قبل ازحرکت ،قافله‌سالار یکنفر رابرای دیده‌بانی‌به‌جلو می‌فرستاد تادرصورت مشاهدهٔ خطر اطلاع دهد ، معمولا درمعیت کاروانهای مهم ، عده‌یی سوار مسلح در حرکت بودند تامردم را از دستبرد وشبیخون دزدان در امان دارند.اغلب شعرا وگویندگان ازخصوصیات مسافرتهای قرون وسطایی یادکرده‌اند .

الا یا خیمگی خیمه فروهل   که پیش‌آهنگ بیرون شد زمنزل
تبیره زن بزن طبل نخستین   شتربانان همی بندید محمل

منوچهری

کاروان رفت وتو درخواب وبیابان درپیش
ره چه جویی ز که پرسی چکنی چون باشی

حافظ

(مترجم)

فصل دهم

باغ‌وحش یا مؤسسهٔ حیوانشناسی

پیش از اسلام ، پادشاهان ساسانی درآغاز امـر ، زمینهای وسیعی را برای تربیت ونگهداری شکارها اختصاص دادند ، ولی بعدها ، همین‌جایگاه تبدیل به‌مؤسسهٔ حیوانشناسی‌شد ودرآن نمونه‌هایی ازحیوانات نادروکم نظیر راکه‌شکارچیان‌درکوه‌وبیشه‌به‌دام آورده بودند ویازمامداران کشورهای‌خارجی به‌رسم تحفه فرستاده بودند، محافظت ونگهداری می‌کردند . دردوران نهضت اسلامی این سنت روبه‌تکامل رفت وخلفا به‌ایجاد ددستانها یا باغ‌وحشها دست زدند ، وعامهٔ مردم باپرداخت وجهی ناچیز به‌دربان ، می‌توانستند به‌مشاهدهٔ ددان گوناگون بپردازند . کاوشهای باستانشناسان منتهی به‌کشف یکی از این باغ‌وحشهای مهم گردید، که‌عبارت ازددستان (الحیرللوحوش) سامره است که درحدود سی‌کیلومتر محیط آن وپنجاه‌کیلومتر مربع مساحت آن بوده‌است . به‌طوری‌که ازآثار نویسندگان برمی‌آید ، این پارك‌که چندین نهرمصنوعی آن را به‌رودد‌جله‌می‌پیوست ، دارای ددگان نادر وزیبا بود ، وهریك ازآنها درمحوطهٔ مخصوصی نگهداری می‌شد. حیوانات اهلی درفضای پارك به‌آزادی گردش می‌کردند ومردم به‌بعضی ازآنها غذا می‌دادند . برخی دیگرازددان نظیر فیل وشیر درجایگاههای مخصوص کاملا مجهز وآراسته‌ای بازنجیرهای طلایی‌حفظ وحراست می‌شدند . درقرن دهم یعنی در دوران خلافت المعتضد

(۸۹۳-۹۰۲) ددان را به‌ددستان بغداد منتقل کردند ، ولی این‌باغ به‌وسعت واهمیت ددستان سامره نبود ، باغ‌وحش دمشق ۹ کیلومتر طول و یك کیلو-مترونیم عرض داشت . سایر امصار* یا پایتختهای ممالك اسلامی نیز دارای باغ وحش بودند ولی مفتیان از نظر مذهبی با این مؤسسات مخالف بودند و آنهارا جزوتشریفات دستگاه خلافت وسلطنت می‌شمردند .

---

* شهرها

باب هفتم

دکانها، صنعتگران و کارگران

فصل اول

کاروانسرایها

عبور ومرور درخیابانهای شهر بەوسیلهٔالاغ وقاطر صورت می‌گرفت، واین حیوانات را بەطرزی‌دلنشین‌زین ویراق‌می‌کردند وبه‌زنگوله ،خرمهره، وانواع منگولەهای ابریشمی می‌آراستند ، متمولین هریك مستقلا حیوانی در سرطویلهٔ خود می‌بستند ، ولـی مردم عادی ایـن حیوانات را برای انجام فعالیتهای روزانه یا شرکت درمسابقەها کرایه می‌کردند . در بغداد درمحلهٔ باب‌الکرخ و در قاهرهٔ قدیم در محلهٔ دارالحرم ، فـروش چهارپایان صورت می‌گرفت ،کرایهٔ حیوانات درحدود دوقیراط (دوشاهی) تمام می‌شد .

دربغداد وبصره مـردم از قایقهای بادی برای عبور از دجله استفاده می‌کردند وبەطوری‌که خطیب بغدادی نوشته ، در بغداد سەهزار قایق بادی ازآن چند شرکت حمل‌ونقل موجود بودکه روزانه ۹۰ هزار سکه نقرەازاین راەعایدی داشتند[۲].

درهرشهر چنددارالتجارهٔ بزرگ بود، کەفعالیتهای مهم اقتصادی‌درآن صـورت می‌گرفت و آنها را فندوق یا خان بەعربی (الفندق) یـا (الخان)

می‌گفتند . این کاروانسرایها یا تیمچه‌ها حیاطی مربع شکل و وسیع داشت و به‌وسیلهٔ راهروهای مسقف به‌یکدیگر مربوط می‌شدند . بنای آنها مرتفع و دوسه‌طبقه‌ای بود ودارای‌انبارها، مخازن ، مغازه‌ها ودفترهای مخصوصی‌بود. دراین مراکز تجاری فعالیتهای‌مهم صورت می‌گرفت . درهریك ازخانهانوعی خاص ازکالاهای تجاری عرضه می‌شد وبازرگانان‌درجهٔ اول کالاهای خود را درخانه‌ها وکاروانسراها درمعرض فروش قرار می‌دادند ، به‌این ترتیب تجار دمشق شیشه‌های حلب ودیگر کالاهای سوریه را به‌مشتریان عرضه می‌کردند ، ومواد غذایی هندوستان وزنگبار نظیر ادویه ،کهربای خاکستری و چوبهای گرانبها ، به‌وسیلهٔ بازرگانان هندی وبازرگانان خوزستانی به‌معرض نمایش گذاشته می‌شد . همچنین مصنوعات مصر نظیر پارچه‌ها و بلورآلات درحجرهٔ بازرگانان مصری‌دیده می‌شد. پوستهای گرانبهای سیبری درانبار بازرگانهای آذربایجانی دیده می‌شد و ظرفها و مواد ابریشمی ساخت چین و پارچه‌های پنبه‌ای‌خراسان درتجارتخانهٔ خراسانیها درمعرض فروش قرارمی‌گرفت .

درشهرهاده‌هاکاروانسرایاخان‌ودرپایتختهای مهم‌نظیر بغداد وقاهرهٔقدیم صدها مرکز مهم تجاری وجود داشت ،که زیباترین و جالبترین آنها بازار جواهر فروشها وصرافها ، وبازارنساجها بود . دربازارنساجها مهمترین‌وپر سود ترین فعالیتهای اقتصادی امپراتوری اسلامی صورت می‌گرفت. تیمچه‌ها وخانها ازساعت ۹ شروع به‌کارمی‌کردندوتقریباً ازهمین‌ساعت جنبش‌وحرکت فوق‌العاده‌ای درساختمانها ومعبرهای بازاردیده می‌شد .

عده‌ای ازحمالها ، دالاندارها ومحافظین‌کالاها به‌حمل ونقل و توزین‌و علامتگذاری کالاهای مختلف سرگرم بودند وقبل از آمدن کاروان به تدریج کارها را منظم می‌کردند .درتمام مدت روز به‌طورمداوم ، دلالها وبازرگانان دررفت وآمد وتلاش بودند . از ساعت ۶ بعد ازظهر ، باردیگر ، در محیط بازار سکوت وآرامش برقرارمی‌شد .کارگران به‌کار خود خاتمه می‌دادند و بازرگانان مجدداً براالاغ یا قاطر خود سوار می‌شدند وبه‌سوی منزل خودکه معمولا در بهترین نقاط شهر بود روی‌می‌آوردند . ایـن موقع پاسداران و شبزنده داران پاسگهای بزرگ خوزستانی‌خود درخانها وکاروانسراهای‌بازار تاساعت ۹ صبح به‌مراقبت وپاسبانی مشغول می‌شدند ، دراین هنگام باردیگر به‌گردن‌سگهازنجیرمی‌افکندند ،درهای بازارگشوده می‌شد ودکانها ومغازه‌ها فعالیت‌نوین‌روزانهٔ خود را از سرمی‌گرفتند . درشهرهای بزرگ درمجاورت

خانهاکه پرازکالاهای گرانبها وکمیاب بود. بازارفروش غله، خرما، روغن، فرش ، میوه‌های خشك ، ماهیهای نمکزده ، صابون ، انواع چوب و انواع واقسام‌کالاهای دیگر وجود داشت .

دربغداد وبصره خانها بامراکز فعالیتهای اقتصادی درامتداد ساحل‌دجله ودراسکندریه وسیراف*دارالتجاره‌ها نزدیك بندر ، و درنیشابور وشیراز در مرکز شهر قرارداشت .

درایران وترکستان حمالها بار را روی دوش خود حمل می‌کردند ، درحالی‌که درسوریه وبین النهرین بار را روی سرمی‌گذاشتند . دربغداد و بصره‌حمالها وکارگران ساحلی گستاخ‌وسختگیر بودند وباکوچکترین‌بهانه‌ای عصبانی می‌شدند وکارخودرا رها می‌کردند . دریابانان وکارگران‌کشتی نیز مانند آنهاگاه به جهات سیاسی و غالباً برای کسب اضافه مزد **اعتصاب** می‌کردند .تأمین‌آذوقهٔ‌بغدادبه‌کارآنها بستگی‌داشت وهروقت دست به اعتصاب می‌زدند آرد وخرما بەسرعت‌روبه‌نقصان می‌رفت وبهای آنها فزونی‌می‌گرفت. دراین موارد پلیس‌مسلح ناچار به‌مداخله‌می‌شد تابه‌اعتصاب واجتماع‌کارگران دربندرها وصحن مسجدها خاتمه دهد .

طبق مقررات‌مذهبی‌حکومتها درتعیین‌قیمت اجناس حق مداخله‌نداشتند. مگر درموقع جنگ وقحطی،فقط دراین‌موارد استثنایی‌بودکه دولت‌می‌توانست قیمت مواد غذایی‌که مورد احتیاج عمومی است ، نظیرنان ، خرما و روغن راتعیین کند . درموارد عادی عمده‌فروشان بازار باتوجه به‌اصل‌عرضه وتقاضا قیمت هر کالایی راتعیین می‌کردند .

درمواردی‌که واردات زیاد بود قیمتها تنزل می‌کرد وهروقت متاعی کمیاب می‌شد قیمتش ترقی می‌کرد ، در این موقع دلالهاکه واسطهٔ معامله بین بازرگانان بزرگ بودند بیش از پیش فعالیت می‌کردند . از سال ۹۰۰ تاسال ۱۳۰۰ درقاهرهٔ قدیم قیمت‌غلات به‌سرعت فزونی گرفت وبه‌همین‌مناسبت بهای نان بالارفت . درقرن دوازدهم و سیزدهم افزایش نسبی قیمتها ناراحت کننده بود ،وبه‌همین‌جهت منحنی هزینهٔ زندگی قوس صعودی داشت .

---

* ازمهمترین بنادر تجارتی ایران درقرون وسطا (واقع‌درخلیج‌فارس)

فصل دوم

بازارها

بازار که به‌تازی (سوق)ولی‌درخراسان (کوی) می‌گفتند کوچۀطولانی وسرپوشیده‌ای بود که عرض آن به‌طور متوسط ۱۵ متروسقفش هلالی بـود . دراین بازار برای استفاده ازهواونور درفاصله‌هـای معین منفذ و پنجره‌ای درسقف ایجادکرده بودندکه قطر آن درحدود یك‌متر بود . طاقهای آجـری فراوانی بازارها را پوشانیده بود ، برای‌آنکه بازارهای مهم ازخطر تجاوز درامان باشد ، دراول وآخر آنها درآهنی می‌گذاشتند. درترکستان،ایران، ماوراء قفقاز ، ارمنستان ، افغانستان وبین‌النهرین بازارها سرپوشیده وسقف آن هلالی بود ، ولی‌درسوریه ومصر که‌کمتر احتمال بارندگی می‌رفت نخست روی طاق را چوبیست می‌زدند وسپس روی آن را باحصیرمی‌پوشانیدندتا از حرارت خورشیدگزندی به‌مردم نرسد ، ولی در مناطق مجاور دریای سیاه وبحرخزرکه باران به‌حدوفور می‌بارید ، معمولا بازارها درفضای آزاد دایر می‌شد منتها برای حفظ‌کالاهاومشتریان ازریزش باران، ازچادرها وسایبانهای عریض استفاده می‌کردند . دکه‌ها ودکانهایی‌که عرض متوسط آنها درحـدود شش متربود ، دروپنجره‌ای نداشت . به‌همین مناسبت ، شبها ، بـازرگانها و پیشه‌وران ، محل‌کسب خود را باپرده یا باتخته‌های چوبی‌که وسطآنها حلقۀ آهنی داشت ، ازدستبرد دزدان حفظ وحراست می‌کردند ، به‌این ترتیب‌که پس ازتعطیل وترك دکان ، میله‌ای آهنی را ازوسط حلقه‌ها می‌گذرانیدند و دوطرف آن‌را قفل می‌کردند ، این‌دکانها بیشتر در طبقۀ پایین ساخته می‌شد

وازسطح زمین بیش ازدوپا ارتفاع نداشت . درنزدیکی آنها پستویی بودکه کارهای ادارای ودفتری تجارتخانه ودکان درآن‌حل وفصل می‌شد ، کف وبدنهٔ دکانها را ازحصیریافرش می‌پوشانیدند، دربعضی ازمغازه‌ها،کاسبها روی بالش در انتظار مشتری می‌نشستند ودر برخی دیگر از مغازه‌ها، پیشه‌وران بافعالیت فراوان‌به‌کار مشغول بودند وآمد ورفت‌وهمهمهٔمردم‌موجب‌ناراحتی‌واشتباهکاری آنها نمی‌شد .گاه‌به‌مشتریانی‌که مایل به‌نشستن‌بودندچهار پایه‌ای داده‌می‌شد. کمی قبل از غروب آفتاب ، بازارهای مهم تعطیل می‌شد ، وکاسبان‌وتاجران وکلیهٔ‌کسانی‌که به‌قصد گردش یابه‌منظور خریدآمده‌بودند . به‌سوی منزل‌خود روان می‌شدند . دردکان بسته وقفل می‌شد . عسسها وپاسبانها بامشعل وسگ، گردش شبانهٔ خود را آغاز می‌کردند. بااینکه نگهبانها وعسسها مأموردولت بودند ، تاجران وکاسبان‌باپرداخت مبلغی ، سپاسگزاری خودرا ازآنهانشان می‌دادند . هرشب‌کلمهٔ عبور یا اسم شب‌خاصی برای‌استفادهٔ نیازمندان‌انتخاب می‌شد . وپاسبانهاوکلیهٔ‌کسانی‌که به‌حکم‌اتفاق یا اجبار ناگزیر به‌عبورومرور می‌شدند به‌عسسخانه رجوع می‌کردند و آنها درصورتی‌که تقاضا را صحیح و به‌مورد تشخیص می‌دادندکلمهٔ عبور را به‌خواهنده اعلام می‌کردند . معمولا هربازاری به‌یکی ازارباب حرفه‌ها وصنایع، یارستهٔ خاصی ، اختصاص داشت، ولـی نانواها ، کبابیها،آشپزها ، بقالها و فروشندگان انواع نوشابه‌ها ، مهمانخانه‌هاومیکده‌هادربین‌کاسبان وارباب‌حرفه‌های‌گوناگون‌پراکنده‌بودند. بازارهای مهم درمرکز شهر ودر مناطق پرجمعیت بـود ، واهمیت وفعالیت بازارها درهرشهرودیار فرق می‌کرد .

دربازارروبگران بافعالیت هزاران‌رویگر، درتمام‌روز باکوبیدن‌چکش صدایی‌ناگسستنی‌به‌گوش‌می‌رسید ،ودرنتیجهٔ‌کارمداوم ، تودهٔ‌عظیمی ازطشت ، لگن،آفتابه،تاوه‌درگوشه‌وکناردکان انباشته بودند . سفیدگران،روبینه‌آلات راچون‌آینه‌براق‌می‌کردند، درحالی‌که‌کنده‌کاران، درضندوقهاوصندوقچه‌ها باطلا ونقره‌نقش‌ونگارهامی‌بستند. بعضی‌درتهیهٔ‌ترازووسایرآلات‌وادوات دقیق تخصص داشتند. ظرفهاواسبابهای‌مسی، ازروی‌وزن‌خریدوفروش‌می‌شد. گاه روبینه‌آلات فرسوده‌را بااخذ مبلغی به‌نام سرانه باظروف نومعاوضه می‌کردند ، در بازار آهنگران ، هزاران‌کارگر با چهره‌ای‌که ازذغال سیاه شده‌بود ، به‌جنب و جوش‌وفعالیت مشغول‌بودند ، بعضی ازآهنگرهاکه‌کمابیش به‌امور دامپزشکی آشنایی داشتند ، غیراز نعل‌بستن چهارپایان ،گاه به‌شکسته‌بندی وبیطاری و

معالجهٔ حیوانات مبادرت می‌کردند . بعضی‌از چارپایان رااخته می‌کردند و بعضی‌ازاین بیطارهامدعی بودندکه در ۳۲۰ بیماری‌اسب بصیروصاحبنظر ند . سایر **آهنگران** در میان انبوه جرقه‌ها به‌ساختن‌آلات وابزارهای‌گوناگون فلاحتی ویك‌رشته مصنوعات‌دیگر نظیرلنگرکشتی سرگرم‌بودند . کمی دورتر عده‌ای‌کاردگران وشمشیرگران به ساختن انواع‌کارد .شمشیر وآینه ، تیغ دلاکی ، قیچی،انبروآلات فولادین دیگرمشغول بودند ، ریخته‌گران پس‌از گداختن‌قلع ومس وبرنج‌سازی به‌ساختن بعضی‌اشیاء دیگر نظیرزنك،درکوب وچراغ وغیره می‌پرداختند . هریك‌از این مصنوعات‌آلیاژ معینی داشت ،که روی‌آن حك‌می‌شد . دریك چراغ ، جای‌فتیله عیار معین وبدنهٔ چراغ عیار دیگری‌داشت . کسانی‌که اصول‌معین رادرآلیاژ رعایت‌نمی‌کردند وفی‌المثل‌در مصنوع‌خود مقدارزیادی سرب‌وارد می‌کردند ، مورد بازخواست قرار می - گرفتند. **چلنگران** به‌ساختن‌انواع‌قفل‌وکلیدمشغول بودند، بعضی‌قفلها بسیار بزرك بود وبرای‌بستن‌درکاروانسراها به‌کارمی‌رفت،وبرخی‌دیگر یعنی‌قفلهای‌اصفهانی ظریفتر وفنردار وکوچکتربودکه برای‌بستن در مجری وصندوق یاصندوقچه استعمال می‌کردند . چلنگران همواره قبل ازآنکه به‌این‌کار مشغول شوند سوگندیاد می‌کردندکه‌راه‌خیانت‌نروند . کسانی‌که‌درکارخود مهارت نداشتند یاکلیدی‌که ساخته‌بودند قفل‌گشودن رانمی‌شایست ، ازاین‌شغل برکنار می - شدند . علاوه برآنچه‌گفتیم ، بازارشمشیرگران وکمانگران‌نیزدرشهروجود داشت . ولی‌غیراز این بازار در داخل برج وباروها نیز فئودالها به‌ساختن انواع‌سلاح نظیرمنجنیق ، تیروکمان ، شمشیروخنجر مشغول‌بودند . یکی‌از صنفهای مهم**سوزنگران** بود. محل‌کار وفعالیت‌آنان نیزدر بازاربود . سوزن انواع مختلف‌داشت وازجهت وزن وآبدادگی و استحکام وبلندی وکوتاهی وتنك وگشادی سوراخ ازیکدیگر متمایزمی‌شد . بعضی‌از صنعتگران این‌رشته درتهیهٔ ابزارگرایی نیززبردست بودند .

بازارزرگران‌وجواهرفروشان، ازجهت‌درخشندگی وتلالؤجواهرات ، یکی‌از زیباترین بازارها بود. ازقرن یازدهم به بعد ساختن‌جواهرات تقلبی آغازشد وهنرتقلید ازسنگهای‌گرانبهای هندی به‌حد اعلای ممکن ترقی‌کرد . به همین مناسبت قیمت جواهرات اصیل تنزل یافت و استفاده از جواهرات مصنوعی تقریباً عمومیت یافت .

مردم می‌توانستند برای ارضای تمایلات خود ، از جواهرات مختلف

برای‌خودآرایی استفاده‌کنند. بااینکه دربازار جواهرفروشها همهٔ جواهرات درخشنده وزیبا بود، ولی اغنیا به‌مرواریدها وسنگهای گرانبها ومردم متوسط وعادی به‌جواهرات ارزانقیمت بسنده می‌کردند.

جواهرسازان بعضی ازآلات زینتی را ازمس می‌ساختند، بعد روی‌آن آب طلا می‌دادند ویا به‌جای سنگهای‌گرانبها، زینت آلاتی از شیشه درست می‌کردند وبعد روی‌آن‌را بارنگی دلنشین می‌آراستند[۳].

درزیان، نیزبازاری مخصوص به خود داشتند و درهزاران دکانی که هنرمندان این رشته در آن مشغول‌کار بودند، توپهای پارچه‌های پشمی، پنبه‌ای وابریشمی روی‌هم چیده شده‌بود. بعضی به‌دوخت‌ودوزوجمعی به‌فروش مصنوعـات سرگرم بودند. در همین بازار، پوستفروشها، رفوگران، گلدوزها. قلابدوزها، یراقسازان، اتوکشها و لکه‌گیرها، هریك دکه‌ای مخصوص به خود داشتند، وعدهٔ زیادی به‌آنها مراجعه می‌کردند.

در تمام مدت روز، خوشپوشان برای به دست آوردن پیراهن یا لباس دلخواه خود در بازار گردش می‌کردند. گاه پارچه‌هایی را که در بازار خریداری‌کرده بودند، جهت دوختن به‌بازارخیاطها می‌آوردند. پارچه‌های ابریشمی را وزن می‌کردند و خیاط مکلف بودکه در پایان مهلت‌که حداقل یك هفته بود لباسی با همان وزن به مشتری تحویل دهد. بعضی از خیاطان شنلهای زمستانی موم‌اندود می‌دوختند.

این لباسها برای مناطق پرباران تهیه می‌شد، بااینکه درمناطق عربی کمترباران می‌بارید، برخی ازمردم متظاهر، برای‌آنکه خودرا به‌لباس‌سکنهٔ آسیای شمالی درآورند از این نوع لباس «امپرمآبل» به‌تن می‌کردند.

بازار بزازان یعنی‌کرفروشان نیزاهمیت به‌سزایی داشت وهمه‌روزه درآنجا جامه‌های‌دیباوقطعات طرغوبه فروش‌می‌رسید. درهمین‌بازارپارچه‌های وطنی‌که شبیه محصولات ابریشمی چینی بافته شده بود. به فروش می‌رسید، وچون دراین دوره یعنی درقرن دوازدهم وسیزدهم پارچه‌ها رادرترازوکشیده وسپس می‌فروختند وهنوز ذرع و مترکردن پارچه‌ها معمول‌نشده بود، تجار به پارچه‌ها آهار می‌زدند تا به‌این‌وسیله بروزن پارچه‌ها افزوده شود.

بازارخرازها نیزهمواره‌پرازمشتری بود وغالباًزنان وابسته به‌طبقات مختلف برای خرید پارچه‌های پنبه‌ای وکتان خام، (برای بافتن) ونخ‌ویراق و ابریشم (جهت‌گلدوزی و قلابدوزی و ملیله دوزی) وخرید لوازم خرازی

دیگر به این دکانها مراجعه می‌کردند .

دسته‌های مختلف بانوان با سروصدا و همهمهٔ بسیار به مغازه‌ها روی می‌آوردند و برای خرید وآزمایش استحکام پارچه‌ها ، ساعتها پرچانگی و گفتگو می‌کردند . غالب زنان براثر ممارست و تمرین بااولین نگاه ،کتان درجهٔ اول مصری‌راازکتان پست، وپارچه‌های ساخت خراسان را ازپارچه‌های اراکی وقیمت وجنس هریك ازآنها را به‌خوبی تشخیص می‌دادند .

بازار **کفشدوزها** درشمارمهمترین بازارهای قرون وسطابود. درطول این بازار عظیم صنعتگران وکفاشان زبردست ، دربرابرچشم مردم به‌ساختن انواع واقسام‌کفش وپوتین ازپوست‌گوساله ، بزکوهی وزرافه وغیره سرگرم بودند . تهیدستان‌بیشترکفش چوبی به‌پا می‌کردند ، ولی اکثرمردم‌کفشهای چرمی داشتندکه بعضی ازآنها بسیارعالی وگرانقیمت بود .کفشهای پست‌راازپوست الاغ وکفشهای عالی ودرجهٔ اول‌را ازپوست زرافه می‌ساختند . درکف پاپوشها چندورقه چرمهای‌مختلف می‌گذاشتند وسپس‌آنهارا بانخهای محکمی که به زفت وقطران آغشته شده بود می‌دوختند . گاه بعضی ازکفشها را میخ می‌کوبیدند . استفاده ازموی‌گرازوخوك برای لباس ودوخت ودوز درممالك سوریه ، مصر وقسمتی ازایران ممنوع بود ، زیرا خوردن‌گوشت‌این‌حیوانات شرعاً منع شده بود. ولی درایران شرقی‌که مردم از مکتب**ابوحنیفه** تبعیت می‌کردند استفادهٔ ازآنها بسیارشایع بود .

بعضی‌ازخیاطها‌کارشان این‌بودکه‌لباس‌های‌سفارشی‌را پس‌ازاندازه‌گیری می‌دوختند و بعضی دیگر فقط لباس‌های‌دوخته‌شده و آماده‌رادرمعرض فروش می‌گذاشتند. بعضی‌از مغازه‌هامختص‌ثروتمندان بود، وبهترین‌کفشهادرآنجا به فروش می‌رسید.درقرن دوازدهم وسیزدهم، بیشترموزه‌گران‌با استعمال‌چرم‌های پست ، کفشهای بیدوامی درست می‌کردنـدکه کف‌آنها بیشترکهنه و اجناس کم‌مقاومت و بی‌دوام بود، کفاشها،اکثراً در قول وقرار خود ثابت وراستگو نبودند ودر موعد مقررکفش‌های سفارشی را تحویل نمی‌دادند.آنها قول‌ووعده می‌دادند ولی مانند همکاران معاصر خودکمتر به وعدهٔ خویش وفامی‌کردند۔ کفاشان‌کفش‌زیبائی به‌نام‌گیوه می‌ساختندکه تخت‌آن تماماً از تکه‌های‌کهنه و پارچه بود، وروی آن را بانخهای پنبه‌ای سفیدیا رنگارنك می‌بافتند ، برای تهیهٔ‌کف این‌گیوه‌ها قطعات‌کهنه را بصورت مربع ویا مستطیل در می‌آوردند وآنهارا روی هم قرار می‌دادند و با تسمه‌های چرمی روی هم فشار می‌دادند

و سپس با درفش کفشگری آنها را بهم می‌دوختند، به‌این ترتیب گیوه‌ها که به اندازه‌های معینی قطع‌شده وپس ازرنك‌آمیزی‌تحت فشارقرار گرفته‌بود کاملا محکم‌وبا دوام می‌شد. با این مقدمات کفشهای سرپائی سفید و زیبائی ساخته می‌شد که‌بعضی ازآنهارا بانخهای طلا ونقره ملیله دوزی می‌کردند.

بازار **عمامه ومندیلفروشان** نیزخالی‌ازجنب وجوش‌وفعالیت نبود. عده‌ای به‌ساختن کلاه وشبکلاه مشغول بودند ودر این کار یا از هنرمندان آسیای مرکزی پیروی می‌کردند (قلنسوه) یااز روش کلاهدوزهای تاشکندی یاچاج قدیم تقلید می‌کردند . این‌نوع کلاه‌ها در آسیای مرکزی و ایران شرقی فراوان بود. اعراب این‌کلاههارا به‌عمامه‌هایی‌که یادگار هندیان‌است ترجیح می‌دادند. این‌کلاهها را اعم ازنمدی یا پارچه‌ای ، پس از آنکه کاملا نشاسته وآهارزدند، به دور قالبی‌که جنس‌آن حصیری یا ازالیاف برنج بود ، می‌بستند. علاوه براین شکل‌ورنك این کلاه‌ها بر حسب زمان تغییر می‌کرد کلاههای هشترخانی‌که اصلا از آسیای‌مرکزی‌آمده بود، مورد توجه و علاقهٔ مردم بود و نظامیان و خوشپوشان آن دوران، از این کلاهها به سرخود می‌گذاشتند .

دیگر ازبازارهای مهم بازار فرشفروشها بود، هزاران‌تاجرفرشفروش، همه روزه دهها هزارقالی را برای عرضه به مشتریان، بازو بسته می‌کردند و گاه برای آنکه درجهٔ استحکام فرشهارا به ثبوت برسانند ، آنهارا دربازار زیرپای عابرین وچهارپایان می‌گستردند.

مغازهٔ صابونفروشها وعطرفروشها ، نزدیك هم‌بود وبوی عطر تمام‌محله را فرا گرفته‌بود درنزدیکی‌این‌بازار، بازارر **نگرزها** بود،وکارگران‌این‌بازار پارچه‌هایی را که به رنگهای مختلف آراسته شده بود روی طنابی آویخته بودند . باید دانست‌که از پایان قرن ۱۲ به‌بعد رنگهای ثابت وزیبایی نظیر رنگ نیلی ، رناس ، زعفرانی ، شنگرفی وارغوانی‌که باعث شهرت و اهمیت پارچه‌های دورهٔ ساسانیان شده‌بود ، به‌تدریج جای خودرا به‌رنگهای مصنوعی ارزانقیمت داد. که ازجهت زیبایی و ظرافت و درخشندگی با رنگهای طبیعی سابق قابل قیاس‌نبود[4] ورنگرزهاروی پارچه‌هایی که‌برای‌رنگرزی‌به‌آنان تسلیم می شد نمره می‌گذاشتند و علامتگذاری می کردند تا با پارچه‌های دیگر اشتباه نشود .

علاوه براین درتمام شهرها بازار مخصوصی برای فروش اقسام شیرینی

بودکه اشخاص شکمپرست به‌آنجا روی می‌آوردند . در این مغازه جعبه‌هایی از انواع حلوا، گزوشیرینی بادام سوخته وغیره بود. این شیرینی مخلوطی بود ، ازعسل بسیار مرغوب سفید طبیعی ، یامخلوطی از پسته وبادام کوبیده. درقطعات وقالبهای حلوا مخلوطی‌از فندق و گردوودانه‌های خشخاش‌می‌زدند. علاوه براین ، نان حلوائی بسیار ارزانی بود که به‌سبب ارزانی قیمت مورد علاقهٔ عمومی بود . انواع واقسام شیرینی ازقبیل نان‌شیرینیهای کوچك‌عسلی، کلوچه ، آردبرنج ، مسقطی ، شیرینی لوزی شکلی‌که ازخمیر بادام‌وخطمی درست شده‌بود «راحةالحلقوم»جوزقند، باقلواوشیرینی مخلوطی‌که درسینیهای مسی درست می‌کردند وآن را به‌رنگهای مختلف درمی‌آوردند و به‌آن مواد گوناگونی نظیر زنجبیل وحبه‌های انار، به،ورازیانه می‌افزودند .یکی‌دیگر ازشیرینیهای معمولی آن‌دوره‌کاسه نبات بود . یکی ازسنتهای خوب اجتماعی آن دوران این بودکه برای تازه عروس و داماد در روز عروسی ، انواع و اقسام شیرینی می‌فرستادند ودرپیشاپیش شیرینیها . یك بوته‌گل سرخ که‌تمام آن از قندونبات بود قرار می‌دادند، درپائین چگونگی ساختن این شیرینی را توضیح می‌دهیم .

دیگ را از شیره‌ی نیشکر پرمی‌کردند وسپس آن‌را بادری‌که‌ازداخل دارای رشته‌های‌پنبه‌ای‌کمابیش‌درشت‌بودودراین شیره‌فرومی‌رفت می‌پوشانیدند. پس از آن با آتش ملایمی مدت یك شب آن را می‌پختند و بعد می‌گذاشتند تاسرد شود وازقالب بیرون‌می‌آوردند. بدین ترتیب‌کاسه نباتی‌گرد به‌بزرگی دیگی‌که بـه‌کار رفته بود به‌دست می‌آمدکه از آن شاخه‌هایی پر ازآویزهای بلوری به‌درشتیهای‌مختلف خارج‌میشد ، آن‌گاه آن‌بلورها را به‌رنگ صورتی وسبز درمی‌آوردند تا جامی ازگل بسیار خوشنما حاصل آید .

دکانهای شربتفروشی ، بافانوسهای متعدد از دیگر مغازه‌ها و افشره ـ فروشی‌ها تمیزداده می‌شد . دراین دکه‌هاکه‌بدنهٔ آنها ازپارچه یااز حصیری خوشرنگ پوشیده شده بود، ازمشتریان به‌گرمی پذیرایی می‌کردند .آبجوو شربتهای‌گوناگون، نظیرسرکنگبین، سرکه‌شیره، ودوغی‌که بانعناع ،آویشن و قطعات یخ درهم‌آمیخته بود در تنگهای بلورین رنگارنگ ، میل و رغبت عابرین را تحریك می‌کرد . درهمین‌کافه‌ها انواع شربت وپالوده‌که‌مخلوطی ازنشاسته وعسل وبرف بود دردسترس مشتریان قرار می‌گرفت . و درظرفهای مسی‌که روی یخ قرار داشت مخلوطی از شیر و نشاستهٔ برنج می‌ریختندکه ما

امروز رویخی می‌نامیم . همینکه مشتری رجوع می‌کرد روی آن را باقاشق اندکی عسل آب‌کرده یا شیره می‌ریختند ونزد او می‌آوردند .

دیگر از بازارهایی‌که مشتری فراوان داشت ، بازار سفالگران بود ، صنعتگران این‌رشته درمقابل چرخی‌که باپا به‌حرکت درمی‌آمد می‌نشستند و به‌ساختن انواع ظرفهای گلی‌می‌پرداختند . بعضی با به‌کاربردن گل‌رس به‌ساختن ظرفهای سفالین وکوزه‌های ارزانقیمت مشغول بودند و برخی دیگر ظرفهای زیبا وگرانبهایی باگل سفید می‌ساختندکه ازجهاتی نظیر **کائولن** بود . بعضی ازظرفها را بانوعی سنگریزهٔ خاکستری می‌ساختندکه بافعل وانفعالاتی به‌صورت خمیر درمی‌آمد . درقسمت عقب این دکانهاکوره قرارداشت‌که درایران باکاه و در مصر با علف حصیر، گرم می‌شد، چون دراین دوره مواد سوختنی بسیار گرانقیمت بود . صاحبان دستگاه ناچار از سوزاندن کهنه‌ها وزباله‌ها نیز خودداری نمی‌کردند ، واین عمل را از مشتریان مکتوم می‌داشتند . چه‌مردم درصورت وقوف به‌این معنی ، ازخریداری ظروفی‌که بامواد آلوده پخته‌شده بود خودداری می‌کردند . اندازه‌وگنجایش و ساخت کوزه‌ها ودیزیها وغیره کاملا طبق نمونه،معین ومشخص بود . بعضی از هنرمندان این‌رشته، درتعمیر چینی ترکداروخوردشده مهارت داشتند. این **بندزنها** باچنگک فلزی‌دوپاره را بهم نزدیك می‌کردند وسپس بامخلوطی ازسفیدهٔ تخم‌مرغ وآهك ترك را کاملا می‌پوشانیدند . از همین خمیر سریشم مانند برای متصل کردن قطعات مختلف ظرفهای شکسته استفاده می‌کردند ، نقاشان زبردستی بودندکه‌به‌کمك قلم ورنگهای مخصوصی‌که می‌ساختند روی بشقابها ، ظرفها وکوزه‌ها ، نقش‌و نگارهایی پدیدمی‌آوردند . غالباً این هنرمندان در زیر ظرفها نام خود و تاریخ عمل را می‌نوشتند. کارگاههای‌مهم علامتی مخصوص به‌خود داشتند .

یکی از بازارهای بسیارجالب بازار**مرغفروشها** بود. این بازار محل ملاقات وگفتگوی اهل دل وعلاقمندان به‌امور ذوقی و عشقی بود ،کسانی‌که قفسهای زیبایی برای باغ خود تهیه‌کرده بودند ، جهت یافتن پرندهٔ دلخواه خود ، ساعتهادراین‌بازار جستجومی‌کردند . دراینجا آوازمرغان‌گوناگون، ازچه پرندگان تا قد قد مرغان به‌گوش می‌رسید . دراین دکانها نه‌تنها کبوتران ، قمریها ، طاووسها قوها ودیگر پرندگان در قفسهای بزرگ زیبا نگهداری نمی‌شدند ، بلکه پرندگانی از جزایر ومناطق دیگر نظیر طوطیها و قناریهای سبز و زرد و قرمز ایالت بنگال‌که پرهایی رنگارنگ داشتند و

طوطیهای مادهٔ طلاییرنگ وپرندگان بهشتی بارنگهای‌آتشین وانواع واقسام پرندگان کمیاب مناطق دور دست در این بازار دیده می‌شد . عـلاوه براین درهمین‌جا پرندگان‌وحیوانات شکاری‌نظیر قرقاول ،کبك ، خرگوش،کبوتر، غزال وغیره درمعرض فروش قرار می‌گرفتند .

درمقابل‌مسجد، بازار **کنده‌کارها وحکاکها** قرار داشت. دراین بازار نیز رفت وآمد بسیار بود ، چه‌تمام شخصیتها مکلف بودند مهری‌که دارای‌نام و نام خانودگی و لقب آنها باشد و نام حك‌کننده و تاریخ‌آن ذکرشده باشد در دفترکارخود داشته باشند این‌مهرها به‌نام **خاتم یاانگشتری**درحکم‌امضای اشخاص بود ، به‌همین مناسبت‌کلیهٔ‌کنده‌کاران وحکاکان موظف‌بودندکه دردفتر خود اثر تمام مهرهایی‌راکه می‌ساختند نگهداری‌کنند.این مهرها معمولا از برنج یا ازنقره بود . ولی‌اشراف وزیباپسندان ازسنگ یشم،عقیق ، ویاازطلا مهر خود را می‌ساختند ، وامرا وفرمانروایان مهر خود را از یاقوت وزمرد ویا الماس تهیه می‌کردند .

بازارها، گاه دراواسط روزبراثر تابش آفتاب ونفوذآن از پنجره‌هایی که از سقف تعبیه شده‌بودکاملا روشن بود ،ولی اکثر اوقات بازارهانیمه‌تاریك واز برکت نسیمی‌که ازاین‌پنجره‌ها می‌آمد تاحدی خنك بود . به‌همین جهت در قسمتی از روز باصدها فانوس که در مسیر عابرین آویخته بودند روشنایی بازار تأمین می‌شد . بازارهای قرون وسطاچون‌کانالهای طویلی بودکه‌درتمام مدت روز جمعیت درآن به‌فعالیت وتکاپو مشغول بود . دستار بندان برخر یا استرمی‌نشستند. مردان وزنان میانه حال با پای پیاده طی طریق می‌کردند و زنان اشرافمنش نیز روی خر سفیدی‌که بابرگستوانی فاخر ، آراسته شده بود ، دربازارحرکت‌می‌کردند وخواجه‌وخدمتکاری ازپس‌آنان روان‌می‌شدند. درهمین بازارها صدها قاطر و شتر باکالاهای گوناگون حرکت می‌کردند و صدای زنگولهٔ حیوانها درسراسر بازار شنیده می‌شد .

چهارراهها‌که معمولا محل‌تلاقی دویاچند بازار بود ، عبارت از میدان مربع یاگردی بودکه به‌گنبدی ازجی پوشیده شده‌بودوارتفاع آن‌گاه‌به‌پنجاه متر می‌رسید ، غیر ازبازارهای‌اصلی‌ومخصوصی‌که درمرکزشهرها قرارداشت، در هر یك از محلات نیز بازارکوچکی بودکه برای رفع نیازمندیهای محل ایجاد شده بود . نانواها، قصابها ، بقالها، ادویه فروشها وعطارها،سلمانیها، کفشدوزها ،خیاطها،شیرینیفروشها ، فرشفروشها وبه‌طورکلی یکی دونماینده

از هریك از رسته‌ها و حرفه‌ها دراین بازارهای درجهٔ دوم دیده می‌شدند. درهمین محلات چند میخانه وحمام و کاروانسرا برای پذیرایی از تازه‌واردان دیده‌می‌شد. در ورودی مدرسه‌ها ومسجدهادرهمین بازارها بود، ودراطراف وجوانب‌بازارهاکوچه‌های‌تنگی‌بدون نظم‌وحساب‌ساخته‌شده‌بودکه‌شبهادرورودی آنها بسته می‌شد. *

* نویسندگان وصاحبنظران ایران راجع به‌بازار وبازاریان وراه‌ورسم پیشه‌وری وکسب وتجارت مطالبی‌گفته‌اندکه نقل جمله‌یی چند از نظریات آنان خالی از فایده نیست.

عنصرالمعالی درفصل چهل‌وسیم قابوسنامه می‌نویسد، «درهرپیشه‌که باشی زودکار وستوده‌کار باش تاخریدار بسیار باشد وکاربه ازآن‌کن‌که همنشینان تو کنند و به‌کم‌مایه سود قناعت‌کن ... خریدار مگریزان به‌مکاس (چانه زدن) ... به‌راست‌گفتن عادت‌کن ... سنگ وترازو راست دار ... سوگند به‌دروغ مخور و نه براست وازربا خوردن دور باش... واگر به‌درویشی وامی دادی چون‌دانستی بی‌طاقت است پیوسته تقاضا مکن..» ـ غزالی در کیمیای سعادت می‌نویسد که بازاریان نباید به‌خرنده‌دروغ‌گویند وعیب‌کالاپنهان دارند وترازووسنگ وچوب وگز راست دارند...» وی درجای دیگرکسبه و بازرگانان وتجاری راکه‌سوگند خورند ومردم را فریب دهند فاجر ونابکارمی‌خواند. ناصرخسرو درسفرنامهٔخود دروصف بازار مصر می‌نویسد (...اهل‌بازار مصر هرچه فروشند راست گویند و اگر به‌مشتری دروغ‌گویند، او را برشتری‌نشانده زنگی بدست اوبدهندودرشهر بگردانند ... همه از سلطان ایمنند...که برکسی ظلم نکند ...امنیت و فراغت اهل مصر بدان حد بودکه دکانهای بزازان وصرافان وجواهریان رادرنبستندی الا دامی بروی‌کشیدندی وکس نیارستی به‌چیزی دست زدن...»

دلالها نیز در بازارهای قرون وسطی نقش مهمی داشتند، شیخ عطار در تذکره الاولیاء می‌نویسدکه سری سقطی در معامله به نفع اندك قانع بود یعنی (ـ جزده‌نیم سود نخواستی یکبار شست دینار بادام خرید بادام گران شددلال بیامدوگفت بفروش، گفت به‌چند، گفت بهاء بادام امروز نود دینار است گفت قرار من این است که هر ده دینار نیم دینار بیش نستانم من عزم خود نقض نکنم ...) عبید زاکانی‌درعبارتی هزل آمیزنقش اساسی دلالان را روشن‌می‌کند» (شیطان را پرسیدندکه‌کدام طایفه رادوست دارای‌گفت دلالان راگفتند چرا؟ گفت ازبهرآنکه من به‌سخن دروغ از ایشان خرسند بودم، ایشان سوگند دروغ نیز بدان افزودند». سعدی شیرازی نیز از رفتار بازاریان شیاد وبدعمل یاد

←

می‌کند ومی‌گوید (دزدان دوگروهند ، جمعی باتیروکمان درصحراها و بعضی به‌کیل وترازو دربازارها باید دفع ایشان را واجب دارند» به‌عقیدهٔ ابن‌خلدون بازرگانی عبارت است از کوشش درراه کسب سود ازراه خریدن کالا به‌بهای ارزان وفروختن آن به‌قیمت گران.به عقیدهٔ او سود جویی به‌دوطریق امکان‌پذیر است : یکی از راه انبارکردن کالا ومنتظر گردش بازار شدن تا نرخ کالا بالا رود دوم حمل مال‌التجاره به شهر دیگری که در آن کالا را به قیمت گران می‌خرند ، برای استفاده بایدکالایی به‌بازار آورد که مورد نیاز عمومی باشد .

البته اگر محل صدور کالا نزدیك وامن وبی‌خطرباشد برتعدادبازرگانان افزوده خواهد شد ، ولی اگر محل صدور دور و راه آن خطرناك باشد کمتر کسی به‌آنجا کالا صادر میکند ، درنتیجه به علت کمی‌عرضه قیمت بالا می‌رود. بنظر ابن‌خلدون چانه زدن امری است مباح وی درصفحهٔ ۷۸۵ کتاب خودارزش اقتصادی انسان راچنین تعیین می‌کند :

«ارزش هرکس به‌اندازهٔ کارومیزان اهمیت ونیاز مردم به آن‌کار است.»

نقل وتلخیص از مقدمهٔ ابن خلدون ترجمهٔ استاد پروین گنابادی

«مترجم»

فصل سوم

بازارچه‌ها ومراکز خرید وفروش روزانه

بسیاری از معاملات ، همه روزه در محلهای معینی صورت می‌گرفت ، و کشاورزان اطراف محصولات محلی خود را برای فروش یامبادله به‌آنجا می‌آوردند . در هرشهر بازار مخصوصی برای فروختن هیزم و زغال چوب وجود داشت، ونیز **مکاریها** برای تأمین علیق چهارپایان وخرید علف خشك کاه و علوفهٔ سبز ، به این بازارها روی می‌آوردند . علاوه براین بازارهای دیگری بودکه دانه‌های خوراکی چهارپایان نظیرجوفروخته می‌شد . اشخاص می‌توانستند الاغ ، قاطر ، شتر ، گوسفند قربانی و یاپرندهٔ خوراکی مورد علاقهٔ خود را از دکه‌های مخصوصی خریداری‌کنند . بازار سبزیفروشها نیز منظرهٔ جالبی داشت . توده‌های عظیم مورد*، ریحان ، ترخون غارگیلاس و غیره وسبدهای مملوازکبرترشی ، زیتون ، لیموترش وپسته را انبوه‌مشتریان باسروصدای بسیار احاطه‌کرده بودند . درهمین بازارکشاورزانی‌که خیکهای کره ، عسل وشیر وغیره را برای عرضه به‌مشتریان آورده‌بودنددیده می‌شدند. نزدیك همین بازار میدانی بودکه انواع میوه‌های تازه‌را به‌مردم می‌فروختند، ناصرخسرو درضمن گردشی‌که در ۱۸ دسامبر ۱۰۴۸ در قاهرهٔ قدیم به عمل آورده است ، از روی نهایت شگفتی مینویسد : که من در یك روز ناظر میوه‌ها وگیاهان فصلهای چهارگانهٔ سال بودم . اینك عین عبارت ناصرخسرو را از سفرنامهٔ او نقل می‌کنیم « روز سوم دیماه قدیم از سال ۴۱۶ عجم این

* درختی است‌که برك سبز دارد وبعنوان داروبکار میرود .

میوه‌ها وسپرغمها به‌یك روزدیدم که ذکرمی‌رود وهی‌هذه . گل سرخ، نیلوفر، نرگس، ترنج، نارنج. لیمو، سیب، یاسمن، شاه‌اسپرغم، به، انارامرود، خربزه، دستنبویه، موز، زیتون، هلیلۀتر، خرمای‌تازه، انگور، نیشکر، بادمجان، کدوی‌تر، ترب، شلغم، کرُنب(کلم)، باقلای‌تازه، خیار، بالنگ، پیازتر، سیرتر جزر(هویج)، چغندر. هرکه اندیشه کند که‌این انواع میوه ورياحين که‌بعضی خریفی‌است وبعضی ربیعی وبعضی صیفی وبعضی شتوی چگونه‌جمع بوده‌باشد، همانا قبول نکند، فامادرآن غرضی‌نبود ونَنوشتم الاآنچه دیدم...

همچنین علی‌الهروی که‌درپایان قرن‌یازدهم ازمصردیدن کرده‌است شگفتی و تعجب فراوان خودراز مشاهدهٔ میوه‌های گوناگون ابراز می‌کند و می‌گوید من، پرتقال، نارنج، لیمو، خرمای‌کال‌ورسیده‌وموز وانجیر وانگور وبادام وباقلای‌تازه وبادمجان، کاهو، پنیرك، اسفناج، انار، نخود و غیره را در یك فصل مشاهده کردم. کمی‌دورتر بازار گلفروشها بود، دراین بازار انواع گیاهها و رستنیها، انواع‌قلمه‌ها، نهالها ودرختان کوچکی که برای جابه‌جا کردن مناسب بوددیده می‌شد،هیچ‌چیز به‌اندازهٔ احداث‌یك باغ‌تازه ویاتجدید درختکاری‌و احیای یك‌باغ کهنه و قدیمی جالب و لذتبخش نیست، برای نشاندن درختهای تازه دریك زمین‌بکر، کافی‌است که به‌یکی ازباغدارانی که خزینه‌ای از نهالهای گوناگون دارند مراجعه کنیم. پس از آنکه صاحب زمین درختهاو نهالهای مورد علاقهٔ خود را برمی‌گزید، حمال، نهالها و درختان انتخاب شده‌رابامهارت واستادی به‌محل مورد نظرمی‌رساند، بدون اینکه لطمه‌ای به‌درختان واردآید. ازهمین بازارها، درچهارفصل علاقه‌مندان می‌توانستند، انواع گل‌سرخ وگیاهان معطر ودسته‌های مختلف گل برای تزیین خانه‌های خود خریداری کنند. درآن دوران علاوه برآنچه گفتیم بازارهای **بین‌المللی، ملی‌ومحلی** نیز وجودداشت، که‌تاریخ تشکیل و خصوصیات هریك از آن بازارها در تقویمها معلوم و مشخص بود. دربعضی از این بازارها ، همه نوع جنس معامله می‌شد و دربرخی دیگر محصولات و کالاهای مشخصی درمعرض بیع‌وشری‌قرارمی‌گرفت.یکی‌ازبازارهای مهم‌بین‌المللی بازارفروش‌اسب‌درترکستان‌بودوبازار الاغ‌درخوزستان. ولی‌جالبترین بازارهای این‌نوع، بازارگربه‌های براق بود، که‌همه‌ساله دراردبیل یکی از شهرهای مهم آذربایجان تشکیل می‌شد، دراین بازار علاقه‌مندان به گربه‌های زیبا، گربهٔ موردعلاقهٔ خود و زیباترین گربه‌های جهان را می دیدند.

فصل چهارم

پیله‌وران، دوره‌گردان، خرده‌فروشان

غیراز دکانهاو دکه‌هایی که دربازارهابود ومعاملاتی که‌در فضای آزاد و جمعه‌بازارها صورت‌می‌گرفت دربلاد شرق‌نزدیك عدهٔزیادی کاسب‌دوره‌گرد به فروش کالاهای‌گوناگون سرگرم بودند وبا آواز خـود وصدای زنـگولهٔ الاغها به‌سکوت و آرامش کوی و برزنها خاتمه می‌دادند. گاه‌در کوچه‌ها، بادبزن‌فروشهای کوری که‌به‌علت نابینائی‌مجازبودند به‌حرمها نیزوارد شوند، دیده می‌شدند. وضع‌کاروکسب آنهارضایتبخش بود. زیرا درآن دوره همهٔ مردم درخانه‌وبیرون، صبح‌وعصردرگـردش ودرملاقاتهای دوستانه، بادبزنی دردست داشتند. این‌بادبزنهای‌زیبااز‌برگ‌خرماساخته‌شده‌بود. هنرمندان‌این‌رشته‌نخست برگهای خرمارا می‌بافتند وسپس رنگ می‌کردند، و به‌دسته‌ای کـه‌ازچوب خرمایانارنج‌بود مجهز می‌ساختند. مردهابادبزن ساده‌ای بدست می‌گرفتند، ولی‌زیبارویان‌بادبزنی‌زیبا بدست‌میگرفتند، فروشندگان‌جاروهای‌زیباوظریفی‌که ازبرگ‌خرمایاالیاف‌برنج‌ساخته‌شده‌بودونیزکبریت، تلمه‌وش، آتشگردان وغیره رانیربه‌مشتریان خودعرضه می‌کردند. آتشگردان عبارت ازقنبیل فلزی بسیار کوچکی بود که دسته‌ای درازوزنجیری داشت، برای تهیهٔ آتش‌سرخ، نخست چند تکه‌زغال رادر آتشگردان قرار می‌دادند، سپس کهنهٔ مشتعلی را پهلوی آن می‌گذاشتند، بعدباگردانیدن وحرکت‌سریع آتشگردان در مدت‌یك‌دقیقه زغال سیاه به‌آتش سوزانی تبدیل می‌شد. کاسبهای دوره‌گرد غالباً کالاهای‌خود رادرسبدهایی که از شاخهٔدرخت بافته شده‌بود می‌ریختند و به وسیلهٔ قاطر یا

الاغی که‌زنگوله یا گردنبندی ازخرمهرهٔ آبـی داشت، به‌مشتریـان عرضه می کردند. هنگام شب در وسط دولنگهٔ سبد فانوسی می‌گذاشتند و ضمن عبوراز کوچه‌ها، باصدای بلندکالای خود را توصیف می‌کردند،مثلا می‌گفتند، خیار سبز، بادمجان تازه‌چین، بادام‌پرمغز، انارملس، هنداونهٔشیرینتر ازعسل‌دارم. هنگام شب نیز آنان به‌فعالیت‌خودادامه می‌دادند. همینکه مشتریان می‌آمدند. الاغ خود رادرزیر روشنایی‌فانوس‌متوقف می‌ساختند وبه‌مشتریان خودپرتقال. انگور، انار، و غیره می‌فروختند، مشتریان آنچه راکه خریده بودند در دستمال‌های بزرگ‌ابریشمی می‌ریختند وبه‌خانه وکاشانهٔ خود رهسپار می‌شدند.

در تابستان یخفروشان نیز در کوی و برزنها روان می‌شدند، زیرا در مشرقزمین مصرف یخ بسیار بود، و کاسبان به بعضیها تکه‌های یخ و به بعضی دیگریخ‌رنده‌شده بصورت برف‌می‌فروختند. مردم‌ازیخ‌برای خنك‌کردن آب و شربتها و میوه‌ها استفاده می‌کردند. برای تهیهٔ یخ، در شبهای زمستان آب چشمه‌ها را بسوی برکه‌های کم عمق روان می‌کردند، پس‌از چند ساعت این آب به‌ضخامت ده، بیست سانتیمتر و گاه بیشتر یخ می‌زد. دراین موقع عده‌ای کارگر باکلنگ و تبر یخها را قطعه‌قطعه می‌کردند و بوسیلهٔ معبری پرشیب به درون یخچال‌که محلی‌گود و سرپوشیده بود روان می‌کردند. در مدت دوماهی که هوا کاملا سردبود، هرشب یکی‌دوبار به‌تهیهٔ یخ‌مبادرت می‌کردند، به‌این‌ترتیب یخچال‌هادردیماه صدها هزارتن یخ درانبارهای خود ذخیره می‌کردند. در تابستانهای بسیارگرم‌کـه یخچالها از یخ‌تهی می‌شد، یخفروشها به‌یخچالهای کوهستانهای‌طبیعی‌روی می‌آوردند وازاین منابع‌که در ایران‌وافغانستان‌زیاداست یخ‌مورداحتیاج‌مردم‌را باچهارپایان‌بشهرمی‌آوردند. مردم بین‌النهریـن یخ‌مورد نیازخود را ازکوههای ایران حمل می‌کردند، در این سرزمین یخ جنبهٔ انحصاری داشت و دولت از این راه سودکلانی تحصیل می‌کرد. مصرف یخ در سرزمین مصر نـاچیز بود زیرا تحصیل آن دشوار بود و برای به‌دست آوردن آن ناگزیر بودند به‌مناطق دوردست نظیر لبنان و آسیای‌صغیر بروند.

یخ را باقپان وزن و خرواری به‌خرکچیها می‌فروختند. آنها آن رابا تیشه قطعه قطعه می‌کردند و به مردم می‌فروختند. سقاها، خیکها و مشکهای خود را از رودها یا نهرهای دوردست پرآب می‌کردند وبه‌وسیلهٔ شتریاقاطر به‌شهرها می‌آوردند. سحرگاهان‌که صدای زنگولهٔ شترها و قاطرها به‌گوش

می‌رسید، مردم برای تأمین آب موردنیازخود به‌کوچه‌ها ومعابر می‌آمدند، رختشورها نیز بدنبال قاطرهای خود حرکت مـی‌کردند و پس از گـرفتن پیراهن و دیگر البسه، آنها را به‌کنار رودخانـه می‌بردند وپس از شستشو و مـالیدن بسیار آنها را سفید و تمیز به صاحبانشان تحویـل می‌دادند. برخلاف رختشویان باوجدان، زنهای فریبکاری بودندکه لباسهای مردم‌را در آب آهك قلیا و تیزاب شستشو می‌دادند و بـا این عمل مزورانه از دوام پارچه‌ها میکاستند. *

---

* درکتابها ومنابع تاریخی بعد از اسلام به‌طور دقیق وضع اجتماعی و اقتصادی هر یك از **طبقات مختلف** جامعه بیان نشده است به‌طوریکه از قراین ومدارك موجود برمی‌آید در دوران بعد از اسلام تاحد زیادی از حدود وقیود طبقاتی‌که در دورهٔ ساسانیان وجود داشت‌کاسته شد ، ولی اختلافات طبقاتی‌به‌کلی از بین نرفت . مردم به‌طور کلی ازسه طبقهٔ مشخص تشکیل می‌شدند .

۱ـ طبقهٔ **ممتاز**که عبارت بودند ازسلاطین ودرباریان و وزراء و عمال‌و کارگزارن مهم دولتی ، وروحانیان وفئودالهای بزرگ .

۲ـ **میانه حال** که‌عبارت بودند ازخورده مالکان،پیشه‌وران واصناف وکارمندان درجهٔ دوم ، صنعتگران وکارگران ماهر ، اطبا وروحانیان‌درجهٔ دوم و قضاة و مدرسین ووعاظ وجزاینها و در آخر **طبقهٔ سوم** یعنی طبقهٔ زحمتکش و محروم جامعه‌که کشاورزان و کارگران و سایر عناصر بی‌پناه جامعه در شمار آنان بودند .

در کتاب التوسل‌الی‌الترسل ضمن مطالب ومدارك تاریخی به‌نامه‌یی برمی‌خوریم‌که بهاءالدین محمدمنشی علاالدین تکش خوارزمشاه در قرن ششم هجری به‌حاکم «جند» نوشته وبه‌او دستور می‌دهدکه به‌هر یك از طبقات برحسب وضع وموقعیتی‌که دارند احترامات لازم را مرعی دارد .

۱ـ سیدها ـ منافع سادات را به‌نحوی منصفانه تأمین کنید واحترامات آنان را برحسب مرتبه ودرجه‌یی‌که دارند درنظر بگیرید .

۲ـ ائمه وعلما ـ این جماعت را باتقدیم تحف وهدایا راضی نگهدارید و وسایل آسایش آنان را فراهم‌کنید .

۳ـ قضات وداوران ـ از اینها تصمیمات و دادرسیهای عادلانه بخواهید وبه‌موقعیت اجتماعی‌آنان احترام بگذارید تا احکام آنها دربین مردم‌نافذباشد.

۴ـ صوفیان وعرفا ـ بایدوسایل زندگی آنها را تأمین‌کنید تابافراغت خاطر به‌دعاگویی دولت مشغول باشند .

۵ـ سرکردگان متنفذ ومشایخ . باید ازمنافع آنها حمایت‌کرد ورؤسای محلی‌دولتی‌وغیردولتی‌وافرادنظامی‌بایدآنها را اداره‌کنندوحتی‌الامکان‌دراختلافات ←



خصوصی آنها دخالت نکنند .

در همین منشور اشاره‌ای به‌کشاورزان، مزارعان ودهاقین و محترفه و اهل اسواق یعنی بازاریان و مرزبانان و نظامیان شده است و تأکید می‌کند که دراحوال آنان نیزدقت و مراقبت شود زیرا باکاروکوشش اینها وسایل زندگی مردم ازهرحیث فراهم می‌شود . سپس‌درباره‌بازرگانان می‌نویسد که آنان‌قاصدان وسفرای خوبی هستند زیرا بدون اینکه پولی مطالبه کنند در خارج ازکشور از قدرت دولت ما سخن می‌گویند .

بامراجعه به‌تزوکات تیموری می‌توان باطبقات و اصناف آن دوره تاحدی آشنا شد :

۱- سادات وشیوخ ومشاوران نزدیك سلطان .

۲ـ اصحاب رای وتدبیر واهل تجربت .

۳ـ زهاد وپرهیزکاران .

۴ـ امرا وسران لشکرکه درامور نظامی مشاور سلطان بودند .

۵ـ سپاهیان ۶ـ ندما ومعتمدین‌شاه ۷ـ وزرا ومنشیان سلطان که‌مسئول رفاه رعیت وتنظیم امور رعایا بودند .۸ـاطباء ومنجمین ومهندسین ۹ـمورخان و وقایع نگاران ۱۰ـ متشرعین و متکلمین واصحاب دیانت ۱۱ـ صنعتگران وکارگران ذیفن ۱۲ـ سیاحان و مسافرانی که تیمور را از احوال سایر ممالك آگاه می‌کردند .

امیرعلیشیر نوائی وزیر سلطان حسین بایقرا نیز فهرستی از اصناف و مشاغل‌گوناگون درنیمهٔ دوم قرن نهم به‌دست می‌دهد :

« ۱ـ سلطان ۲ـ امرا(بیکها) ۳ـ نواب ۴ـوزراء ۵ـ صدورویساولان وچاوشها ۶ـ قره‌چریك۷ـقضاة ۸ـ مفتیان ۹ـمدرسین ۱۰ـ اطبا ۱۱ـشعرا ۱۲ـکتاب ۱۳ مکتبداران۱۴ـ ائمهٔ جماعت‌درمساجد ۱۵ـ مقربان۱۶ـحفاظ قران ۱۷ـ نقالها ۱۸ـ وعاظ ۱۹ـخوانندگان ونوازندگان ۲۰ـ منجمین ۲۱ـ تجار ۲۲ـ پیشه‌وران وکسبهٔ جزء ۲۳ـ شحنگان یارؤسای قوای تأمینه ۲۴ ـ داروغگان ۲۵ـ عسسها ۲۶ سارقین و آدمکشها ۲۷ـ غریب زادگان (منظور معرکه‌گیران وشعبده‌بازان وکولیهاست) ۲۸ـ گدایان ومساکین ۲۹ـ قوشچیان وشکارچیان ۳۰ـ خدام ۳۱ـ شیوخ ۳۲ دراویش ۳۳ کدخدایان وکدبانوها...»

نقل وتلخیص ازکتاب‌شعرفارسی درنیمهٔاول قرن‌دهم ازآقای‌دکتریارشاطر «مترجم»

فصل پنجم

خواربار و بهای کالاها

ازدکانها به‌طرزی‌خوب ورضایتبخش نگهداری‌می‌شد، سنگفرش وآجر-فرش کف دکانها راغالباً می‌شستند و اثاثه ووسایل‌کار مغازه‌هارا تمیزوپاکیزه می‌کردند،وخودفروشندگان نیزلباسی‌تمیزبه تن می‌کردندعلاوه براین‌عده‌ای ازمأمورین پلیس بادقت و مراقبت دکانهاییرا که فروشندهٔ موادغذایی بودند تحت‌نظر ومراقبت می‌گرفتند تاازتقلبات احتمالی‌آنهاجلوگیری‌کنند وحیله ونیرنگی مکتوم‌نماند . به‌این ترتیب‌آسیابانها و نانواییهایی‌که از آنان آرد می‌گرفتند. موردتفتیش وبازرسی قرارمی‌گرفتند و مأمورین مخصوص سنگ آسیا. الك،قپان، وزنه‌ها، کیسه‌ها وگونیهای‌آرد را ازجهات مختلف بازرسی می‌کردند ، به‌موجب **دستور پلیس** کارکنان نانوائی مکلف بودندکه‌کیسه‌ها وگونیهای آرد را ازجهات مختلف بازرسی‌کنند . به‌موجب **دستور پلیس** کارکنان نانوایی موظف بودندکه‌کیسه‌ها وگونیهای‌آرد رادر فاصله‌های معین به‌خوبی شستشودهند وآنهارا درمحل مخصوص بیاویزند تامورد هجوم‌موشها قرارنگیرد وکثیف وآلوده نشود. نانواهاازخمیرهای ورآمده بهترین نانهارا می‌پختند . شکل‌تنورها ونانها درمناطق واستانهای مختلف فرق‌می‌کرد،مثلاً درمناطق‌جنگلخیز که موادسوختنی فراوان‌بود،تنورهایی ازآجرنسوزکمابیش شبیه به‌تنورهای امروزی می‌ساختند ودر آن‌نان شیرینیهای‌گردی‌که هر یك چندکیلو وزن‌داشت می‌پختند، درکشورها ومناطق جنوبی‌که درآنجاها چوب اندك وگرانبها بود، تنورهایی‌گلی شبیه چلیك می‌ساختندکه یك‌متر ازسطح

زمین گودتر وشکل آنها مورب بود. یکی ازخصوصیات این نوع تنورها این بود که باسوزاندن خاروبوته یاتپاله، فوراً گرم می‌شد ودرفاصلهٔ چنددقیقه در آن پختن نان ونان شیرینی امکان پذیر بود. علاوه براینها تنورهای آجری دیگری می‌ساختند که کف آنهاپراز ریگ بود وباقطعات چوب یا بوته که در قسمت پائین آن مشتعل می‌ساختند آن را به خوبی گرم می‌کردند ، در این دونوع تنور نان شیرینیهای گرد وبیضی شکلی می‌پختند که روی آنها دانه‌های زیره، رازیانه ، وکنجد می‌پاشیدند . پس ازآنکه خمیر کاملاً برآمده و نرم می‌شد قطعه‌قطعه باپاروی مخصوصی درتنور گسترده می‌شد، پس‌ازچند دقیقه با میلهٔ آهنی زیرورو می‌کردند وپس‌از ۱۰ دقیقه نان‌سنگك آماده می‌شد. بهاین ترتیب‌می‌توانستند مقدارزیادی نان‌بامصرف اندکی مواد سوختنی پخته‌وآماده سازند. اربابان وصاحبان‌نانواییها، دسته‌های مختلفی ازکارگران رابه نوبت دراطراف تغار به‌کار می‌گماشتند، زیرا صاحبان نانوایی مکلف بودند، همه روزه میزان‌معینی نان‌پخته تحویل مردم‌بدهند، تااهالی شهر باکمی‌نان‌روبرو نشوند . درهمین نانواییها، کارگران در مقابل دریافت یکی دوشاهی متعهد می‌شدند که دیزی آبگوشت مشتریان‌راپخته وتحویل دهند. معمولاً زحمتکشان صبحها قبل‌ازعزیمت به‌محل کارخودیك دیزی گلی که‌محتوی آن گوشت گوسفند، پیاز، نخود، لوبیاوغیره بود، به‌دکان‌نانوایی می‌دادند، یکی‌ازکارگران‌نانوایی این‌دیزیهارادرتمام‌مدت روزدرکنار خاکستر گرم‌کوره پهلوی‌هم قرارمی‌داد، هنگام ظهر یاشب هریك از مشتریان دیزی خودراکه پخته وآماده شده بود دریافت می‌کرد .

قصابها نیزکاملاتحت‌نظر ومراقبت‌مأمورین دامپزشکی بودند ،تاگوشت فاسد وآلودهٔ‌حیوانات مریض‌را بمردم‌نفروشند .کشتارگاهها معمولادرخارج شهر ساخته می‌شد ، به‌طوری که ناصرخسرو سیاح ایرانی می‌نویسد ، سکنهٔ بومی عربستان گوشتهای مختلفی می‌خوردند وقصابان آن سرزمین ازفروختن گوشت مار ، سوسمار ، جوجه‌تیغی ، موش ، سگ ، گربه بیمی به‌خود راه نمی‌دادند وپوست وسرهریك‌ازحیوانات‌رادر نزدیکی گوشت او قرارمی‌دادند، تاخریدار ازنوع گوشتی که خریداری‌کرده با خبر باشد. درکشورهای مترقی قرون وسطا ، نظیر مصر وسوریه و بین‌النهرین قصابان فقط قطعات مختلف گوشت شتروگوسفند ودرایران بیشتر گوشت گوسفند ، گاهی گوشت گاو رادر معرض فروش قرارمی‌دادند .گاه بمنظور حمایت از حیوانات شیرده ، ذبح

گاورا قدغن می‌کردند. درترکستان ، قصابها بیشتر گوشت اسب می‌فروختند، مهمانخانه‌ها بسیار ، و متنوع بود . در دکانهای سیرابیفروشی و کله‌پزی به‌کارگران‌ودیگر مشتریان کله‌وپاچهٔ گوسفند فروخته می‌شد ، ودر رستورانها ودکانهای زیباتر ومجهزترعده‌ای بالباس‌تمیز وباآرامی ومهارت دربشقابهای مسی پهن گوشت کباب شده ،لبنیات ،میوه وباشربت به‌مشتریان‌عرضه‌می‌کردند. درمهمانخانه‌های عمومی ، افراد طبقهٔ سوم باخوردن هریسه و آبگوشت (که مخلوطی ازگوشت‌گوسفند یاگاو بانخودولوبیا وپیاز وغیره بود) وآش‌اماج وغیره سدجوع می‌کردند . به‌تمام این‌غذاهااندکی دارچین می‌زدند ،تامعطر ومطبوع شود . ازآغاز قرن ۱۲ مهمانخانه‌دارها هریسه وآبگوشت وغذاهای دیگررا باگوشتهای نامطبوع تهیه می‌کردند . پس ازچندی این روش‌تقلب‌آمیز تعمیم یافت تا جایی‌که درقرن ۱۳ یك سازمان مبارزه باتقلب ونادرستی به‌وجود آمد وهمه‌شب‌عدهٔ زیادی‌بنام بازرس‌درکوی وبرزنهاگردش می‌کردند و اغذیهٔ مهمانخانه‌ها را مورد تفتیش قرار می‌دادند و اگر فسادی مشاهده می‌کردند دیگهای بزرگ را مهر وموم می‌کردند و صبح فردا دیگهای مواد غذایی را می‌بردند .

کباپزها مکلف بودندکه دکان خودرا درنزدیکی پاسگاه پلیس‌برقرار وتأسیس‌کنند ، زیرا تقلب درکباب بسیار سهل وآسان‌بود ومأمورین‌انتظامی خودرا موظف می‌دانستندکه مراقبت مخصوصی ازاین نوع‌کسبه معمول‌دارند، با این حال‌کسانی بودندکه‌گوشت شتر رابجای‌گوشت‌گوسفند می‌فروختند ، وباقیماندهٔ غذاهای روزپیش را درغذای تازه می‌ریختند.ودرگوشتهایی‌که‌برای کوفته یاکباب به‌کار می‌رفت بیش ازحد لازم ادویه و مواد معطره داخل می‌کردند. گاه دکانداران مخلوطی از ادویهٔ مختلف وتیزآب و زعفران را باگوشت درهم می‌آمیختند و به‌نام‌کباب اعلا یاگوشت قیمه شده به خورد مردم می‌دادند . در هردکان‌کباپزی چند نفر با مگسپرانهای بزرگ مشغول پراندن ودفع مگسها بودند. علاوه‌براین دکانهایی‌بود،که درآن درتمام‌مدت روز ماهی سرخ‌کرده ، بادمجان سرخ‌کرده ،جقور بقور وکباب موجودبود. این قبیل‌دکانها درساحل نیل ودجله وفرات بیشتر دیده می‌شد.شیرینیفروشها بعضی انواع نان شیرینی را در روغن منداب سرخ می‌کردند ، و به‌مردم می‌فروختند . زولبیا راکه مورد علاقهٔ عموم بود باآردگندم وبادام‌کوبیده و قندوگلاب و روغن زیتون درست می‌کردند . علاوه‌براین عده‌ای با قوریهای

مسی درکوی وبرزنها بفروش شیرمی‌پرداختند . همه روز مأمورین مبارزه‌با تقلب شیرها‌را بازرسی‌می‌کردند. برای کشف تقلب روشهای‌مختلفی به‌کارمی‌بردند که ساده‌ترین آنها‌این‌بود‌که یك قطره شیر راروی‌پارچه‌ای پشمی‌می‌انداختند، اگر قطره شیرگرد و کامل باقی می‌ماند ، دلیل این بود که شیر سالم وفاقد آب است ودرصورتی‌که شیر پخش می‌شد و روی پارچه را می‌گرفت ، حاکی از این بود که شیر را با آب در آمیخته‌اند . دکان روغنگیری نیز در تمام شهرها دیده می‌شد . برای تهیهٔ روغن عده‌ای باپای برهنه دانه‌های کنجد و کتان‌را درتشتکهای‌سنگ خارا می‌کوبیدند. برای‌آنکه روغن مطبوعی‌به‌دست آیدقبلا دانه را انتخاب وتمیز می‌کردند. روغنهایی‌که به‌این ترتیب‌جریان می‌یافت به‌وسیلهٔ مجرایی وارد حوضچه‌ای می‌شد . محتوی این حوضچه‌ها و منابع را مرتباً خالی می‌کردند ، دربعضی مناطق به‌تقاضای مردم کسانی‌که به‌کار روغنگیری می‌پرداختند نخست پاهای خود راکاملا می‌شستند ، و سپس دستمالی درمقابل دهان وبینی خود می‌بستند . روغن را پس از آنکه با فشار به‌دست آوردند، درخمره‌های‌گلی به‌اندازه‌های مختلف‌که‌گنجایش آنهاممکن بود ، ۲۶ ـ ۱۱۰ ویا ۱۱۵ لیتر باشد می‌ریختند ، وروی آنها را با برگ خرما می‌پوشانیدند .

در قاهرهٔ قدیم و بغداد و ایران وترکستان ، مردم اکثر روغن‌کنجد می‌خوردند ، ولی درکشورهای اسلامی حدود مدیترانه ، یعنی سوریه وتونس وغیره که‌محصول عمدهٔ آنها زیتون بود، تنها از این روغن استفاده می‌کردند. دراین‌ممالك‌آسیاهای‌متعددی بود‌که‌کارشان‌گرفتن روغن‌زیتون‌بود.درشهرهای دیگر مخصوصاً درقاهرهٔ قدیم استفاده از روغن‌کتان بسیار معمول بود ، طرز به‌دست آوردن این روغن مانند روغن‌کنجد ، ولی قیمت آن بیش از روغن کنجد بود . به‌همین مناسبت اشخاص لاابالی و ناپاك آن را با روغن کنجد مخلوط می‌کردند ، و به‌مردم بی‌خبر می‌فروختند .

فصل ششم

وزنها و کیلها

وزنها، اندازه‌ها و کیلهانه تنهادربلاد مختلف اسلامی‌یکسان نبود، بلکه کاسبان و ارباب حرفه هریك واحد وزن و کیل مخصوص داشتند، بـه همین مناسبت آشنائی به‌وزن‌ومقدارها وتشخیص هریك‌ازآنها خود دانش وعلم خاصی بود. به این ترتیب قیمت رطل‌درمکه ۱۲۰درهم، درقاهره ۴۴۰ دربغداد۱۳۰ در دمشق ۶۰۰ درحمص ۶۶۰ در سوریه ۷۲۰، درحلب ۷۹۴ در حمص (واقع در سوریه) ۷۹۴ درحران ۷۲۰ دراسلامبول ۱۲۰۰ در بیت‌المقدس و نابلس (واقع درکرانه‌ی فلسطین) ۸۰۰ درهم قیمت داشت.

ذراع یا ارش که مقیاس‌طول بود (درحدود ۵۰ سانتیمتر) مساوی‌با۲۴ انگشت بود و انگشت معادل بود با عرض ۶ دانه جو که پهلوی هم قرارداده باشند و یك‌دانه جو عرضش مساوی با ۶ دانه موی‌دم‌قاطر بود که درمقابل‌هم قرارداده[1] باشند. ترازوهای معمولی دارای دوکفهٔ مسی بود، از تـرازوهای کوچك وظریف برای توزین‌طلاوجواهرات استفاده می‌کردند،وازترازوهای متوسط خرده فروشها و ازترازوهای بزرگ فروشندگان غلات وهیزم وغیره استفاده می‌کردند. شاهین ترازوها ازفولاد و وزنه‌ها از چدن یا آهن بود. در روی هریك ازوزنه‌ها عده‌ای واحدها وکسورحك شده بودومهرپلیس روی‌آن دیده می‌شد وروی کیلها و ظرفهایی‌که برای اندازه‌گیری مایعات به‌کارمـی رفت نیز مهر و علامت پلیس مشاهده می‌شد. کسانی‌که چندقپان داشتند نیزقبلا ازپلیس اجازهٔقپانداری می‌گرفتند.ظاهراًدرقرن دهم‌بازرگانها وکاسبان‌تاحدی

رعایت عدل و انصاف را می‌کردند. حسن عمل و پاکدامنی تجارسیستان و خراسان ضرب‌المثل بود، ولی ازقرن‌یازدهم وجدان حرفه‌ای‌روبه ضعف وسستی نهاد و درقرن دوازدهم و سیزدهم عدهٔ کثیری ازبازرگانان از فریب دادن مشتریان بیمی بخود راه نمی دادند ودر کمیت و کیفیت کالاها تقلب می کردند. این رویهٔ نامطلوب درمصر وبین‌النهرین بیش ازسایر کشورها به‌چشم می‌خورد. مثلا زرگرها هنگام کشیدن جنس به‌آرامی‌روی کفهٔ ترازوفوت می کردند ویا برای تقلب دروزن، یك قطعه کوچك «موم» به‌کف ترازو می‌چسبانیدند و یا وزنهٔ تقلبی و غیرقانونی به‌کارمی‌بردند. روغنفروشها کیلهای تقلبی داشتند. صاحبان مهمانخانه‌ها وکسانی که گوشتهای سرخ کرده می‌فروختند، درنوع و جنس گوشت تقلب می کردند. شیرفروشها بی‌محاباوبیشرمانه آب‌داخل شیر می‌کردند، به‌همین‌جهات بودکه درقرن سیزدهم سازمان مخصوصی برای جلوگیری از تقلبات کسبه درشهرها به‌وجود آمد و مأمورین انتظامی از نزدیك مراقب اعمال کسبه وبازاریها شدند.

فصل هفتم

قیمتها و مظنه‌ها

درصفحات زیر می‌توان به‌مظنه و قیمت بسیاری از مواد غذایی واشیای دیگر در پایتختها و مراکزمهم‌کشورهای اسلامی در قرن سیزدهم و چهاردهم وقوف یافت.ـ درزمینهٔ قیمتها اهل‌تحقیق به‌یك‌رشته‌مطالعات دامنه‌دار ودقیق‌دست زده‌اند و باصبر وشکیبایی بسیار حاصل بررسیهای خود را منتشرکرده‌اند، ازجمله هانری سوور H.Sauvaure مدت۱۰ سال‌ازعمرخودرا درراه این تحقیق جالب و سودمند صرف‌کرده است. این‌قیمتها موجب شگفتی و تعجب مورخان نخواهد شد، زیرا دردورهٔ قرون وسطا، درحالی‌که جهل و عقب ماندگی براروپاسایه‌افکنده‌بود. ممالك اسلامی شرق،مرکز ثروت وفعالیتهای اقتصادی ومعاملات بین‌المللی بود.

غرض ما ازترجمه و تعبیر ارزش‌طلا درممالك اسلامی با ارزش طلای فرانسه این‌است‌که خوانندگان به‌طوراعشاری‌وتقریبی به‌قیمت‌کالاهای گوناگون درممالك‌عربی درادوارمختلف‌آگاهی یابند. به‌این ترتیب ملاحظه خواهند نمودکه درطی‌قرون مورد مطالعهٔ ما،قیمت‌کالاها به‌حکم تکامل تمدن درممالك اسلامی همواره و دائما روبه‌ترقی بوده‌است. درممالك سوریه و لبنان در قرن دوازدهم و سیزدهم هزینهٔ زندگی بسیارگران شده‌بود، ولی دراین دوره‌نیز ماننددروزگارمااشخاص‌متمول وثروتمندی‌بودندکه‌می‌توانستندبه‌قیمتهای سرسام آور، اشیای مورد نظرخودرا خریداری‌کنند.

اختلاف عظیمی‌که بین‌ارزش‌کارهای فکری با کارهای‌بدنی وجود داشت

بیشتر ناشی از این بودکه درآن دوره غلامان ، محکوم بـه بیگاری بودند ودرمقابل کاری‌که انجام می‌دادند پولی نمی‌گرفتند .

قیمتهای عمده فروشی

ارزش قنطار یاصدکیلوگرم‌گندم (به‌فرانك طلای ژرمینال)

اولا دربغداد وعراق تازیگویان

سال مسیحی	فرانك	سال‌مسیحی	فرانك
۸۷۳	۵۸/۰۹	۱۰۲۵	۹۶/۸۱
۹۴۱ قحطی	۱۵۲/۹۷	۱۰۸۳	۴/۸۴
۶۴۱	۱۰۱/۶۵	۱۰۹۹	۳۳/۸۸
۹۶۰	۲۹/۰۴	۱۲۲۷	۴۶/۷۷
۹۷۰	۱۲/۱۰	۱۳۰۰تا۱۴۰۰	۱۹/۱۲
۹۹۳ قحطی	۱۶۳/۲۰	۹۹۳طبیعی	۲۱۹/۹۵
		۱۰۵۷ »	»
		۱۱۰۲ »	۱۶۹/۱۹
		۱۱۲۲	۱۰۹/۹۷

قیمتهای عمده فروشی

بهای قنطار یا صدکیلوگرم‌گندم (بـه‌فرانك طلای ژرمینال)

ثانیاً در دمشق و شامات

سال مسیحی	فرانك	سال مسیحی	فرانك
از۱۱۷۷تا۱۱۸۰	۱۳۸/۴۵	۱۲۶۰	۱۳۸/۴۵

۱۱۹۰ قحطی	۴۹۲/۵۶	۱۲۹۵	۵۱/۴۳
»	۶۶۴/۵۷	۱۲۹۹	۱۰۸/۹۱
۱۱۹۸	۷۶/۶۴		
۱۲۴۵ قحطی	۳۴۶۱/۳۱	۱۳۰۰	۹۰/۷۶

ثالثاً درقاهره قدیم و وادی نیل

۸۳-۸۶۸	۱/۳۱	۱۱۹۷	۹۰/۷۶
۹۵-۸۸۳	۳/۶۲	۱۱۹۸ قحطی	۱۷۲/۴۵
۶۳-۹۵۳	۱۳/۵۶	۱۲۰۰	۹۰/۷۶

سال‌مسیحی	فرانک	سال مسیحی	فرانک
۹۶۶ قحطی	۱۰۸/۹۱	۱۲۰۱	۵۴/۴۵
۱۰۰۶	۱۲/۹۲	۱۲۳۰	۹۰/۷۶
۱۰۰۶	۵۴/۴۵	۱۲۶۳ قحطی	۱۸۱/۵۲
۱۰۵۵	۴۰/۸۴	۱۲۶۳	۲۹۰/۴۳
۱۰۶۴قحطی	۱۵۴/۲۸	۱۲۶۳	۵۴/۴۵
۱۱۰۱	۳۱/۷۸	۱۲۶۳	۹۰/۷۶
۱۱۰۱	۱۸/۱۵	۱۲۶۳	۹۵/۳۰
۱۱۵۴-۱۱۶۰	۹۰/۷۶	۱۲۸۳	۳۱/۷۶
۱۱۹۱	۱۵۴۳	۱۲۸۳	۱۶/۳۳
۱۱۹۶قحطی	۳۲۶/۷۳	۱۲۹۳	۱۱/۷۹
۱۰۹۳	۵۴/۴۵	۱۳۰۳	۲۲/۶۶
۱۲۹۴	۱۰۸/۹۱	۱۳۰۵	۳۶/۳۰
۱۲۹۵	۱۵۴/۲۸	۱۳۰۷	۴۵/۳۳
۱۲۹۵	۳۱/۷۶	۱۳۱۰	۱۳/۶۱
۱۲۹۵	۱۴۳/۳۶	۱۳۱۷	۸۷/۰۷
۱۲۹۶	۳۶/۳۰	۱۳۲۵	۲۲/۶۶

سال‌مسیحی	فرانك	سال مسیحی	فرانك
۱۲۹۶	۴۳/۳۳	۶۵-۱۳۶۴قحطی	۱۳۶/۱۴
۱۲۹۶	۱۸/۱۵	۱۳۹۳	۹۰/۷۶
۱۲۹۶	۴۰/۸۳	۱۳۹۸	۳۶/۳۰
۱۲۹۹	۱۱/۷۹	۱۳۹۸	۶۶/۲۵
۱۳۰۰	۲۷/۲۳	۱۴۰۳قحطی	۳۶۳/۰۵
۱۳۰۲	۳۶/۳۰	۱۴۰۳ »	۴۰۸/۴۳

قیمت خرده فروشی

سال‌مسیحی	محل	کالا وچیزهای‌دیگر	قیمت‌به‌فرانك‌ژرمینال
۸۱۳	بغداد	یك کیلو نان	۰/۱۰
۸۱۳	»	»	۰/۱۷
۹۴۵	»	»	۰/۳۱
۹۴۵	»	»	۲/۲۰
۹۹۲	»	»	۷/۵۹
۱۱۰۲	»	»	۷/۵۰

سال‌مسیحی	محل	کالا یامحل	قیمت به‌فرانك ژرمینال
۱۳۲۶	بصره	قیمت‌یك سبد بزرگ‌خرما	۵/۷۴
۱۳۲۶	»	مزدحمالی که زنبیل‌کالا را به‌منزل می‌رساند	۱/۸۰
۱۳۳۱	قاهره‌قدیم	کرایه ماهانه‌یك دکان چوبی	۱/۲۰
۱۳۴۱	»	لباس زنانه اعلا یك جفت	۶۴۰۸۰/۰۰
۱۳۴۱	»	شلوار زنانه‌شاهانه‌یك‌دست	۱۲۸۱۶۰/۰۰
»	»	کفش‌زنانه شاهانه یك‌جفت	۴۸۰۶۰/۰۰
۱۳۸۴	»	اجرت یك‌نفر گلکش‌روزی	۰/۹۰
۱۴۳۳-۱۳۷۸	»	کرایه دکان ماهیفروشی‌سالی	۳۲۰۴/۰۰
۱۳۸۸	»	حقوق یك‌نفر سربازسوار روزی	۶/۳۴

سال‌مسیحی	محل	کالایا محل	قیمت به‌فرانك ژرمینال
۱۱۹۸	دمشق	گوشت دورطل(کیلو)	۳/۷۵
۱۲۹۹	»	»	۴/۵۰
۹۸۵	»	یك کیلو قند	۰/۲۷
۹۸۵	»	یك کیلوروغن	۰/۱۹
۱۲۱۹		»	۰/۳۷
۱۲۹۹	»	»	۳/۳۵
۸۹۵	بغداد	یك کیلوتخم‌مرغ	۰/۱۲
۱۱۰۶	»	»	۰/۸۷
۱۱۹۷	»	»	۴/۸۰

سال‌مسیحی	محل	کالایا محل	قیمت به‌فرانك
۱۲۹۶	بغداد	یك کیلوتخم مرغ	۳/۸۰
۱۴۰۳	»	»	۴/۹۰
۱۴۰۳	»	گوشت گوسفنددورطل	۱۰/۱۲

قیمت خرده فروشی

سال‌مسیحی	محل	شیی	قیمت به‌فرانك ژرمینال
۱۰۰۶	قاهره‌قدیم	روغن‌خوارکی یك‌رطل	۱/۹۹
»	»	روغن سوخت یك‌رطل	۱/۲۷
۱۴۴۰	»	صابون دورطل(کیلوئی)	۱/۰۰
»	»	نخود دورطل(کیلوئی)	۶/۳۴–۷/۴۴
۱۱۹۵	»	یك‌مستغل‌شهری‌جهت مغازه یاکاروانسراکه‌ازطریق حراج به‌فروش رفته	۱۵۵۵۲۰۰/۰۰
۱۱۹۸قحطی	»	جوجه یك‌عدد	۲۱/۸۷
۱۲۰۱	»	هندوانه یك‌عدد	۲۷/۵۲
۱۲۰۱	»	جوجه یك‌عدد	۷۰/۰۰

سال‌مسیحی	محل	شیی	قیمت به‌فرانك ژرمینال
۱۲۰۱	قاهره‌قدیم	کرایه مهمانخانه دربهترین محلات هرماه	۶۴۰/۰۰
۱۲۰۱	»	کرایهٔیك‌آپارتمان‌هرماه	۲۲۸/۶۷
۱۲۳۹۰/۰۴۹	»	سنگ تراشیدهٔاعلایك‌تخته	۱۲/۷۵
۱۲۳۹	»	آجر مرغوب درپای‌کاریك‌عدد	۰/۶۱
۱۲۹۲	»	کرایه‌یك محل‌درکنارنیل‌برای تماشای مانور دریائی	۱۵۰
۱۲۹۲	»	اجاره‌یك قایق برای همین‌منظور	۴۴۸
۱۲۹۲	»	اجرت روزانه‌یك‌ملوان	۳/۵۰
۱۲۹۵قحطی	»		۱۲/۷۵تا۱/۸۶
»	دراسکندریه		۲۴/۰۰
۱۳۰۰	درقاهره‌قدیم	هیزم یك‌قنطار دمشق	۱/۸۶

سال‌مسیحی	محل	شیی	قیمت به‌فرانك ژرمینال
۱۳۰۰	درقاهره‌قدیم	اجرت هیزم‌شکن‌یکروزه	۰/۹۰
۱۳۱۰–۱۳۰۸	فاس	قیمت‌خانه معمولی یك‌باب	۱۴۹۶۰/۰۰
۹۸۵	قاهره قدیم	یك تخم مرغ	۰/۰۲۵
۱۲۰۱	»	»	۰/۶۱
۳۹–۱۳۱۰	»	قند دورطل (۱ کیلو)	۲/۳۰
۱۳۴۴	»	»	۹/۷۵
۱۲۴۳	»	شراب دورطل (۱ کیلو)	۰/۱۲
۷۶۳	بغداد	مزد یك‌بنا روزی	۰/۶۲۵
۷۶۳	»	مزدیك‌کارگر روزی	۰/۱۲
۸۱۳	»	مزد یك بنا »	۰/۶۲

سال‌مسیحی	محل	اشیاء	فرانك‌ژرمینال
۸۶۱	قاهره قدیم	حقوق یك‌معمار یامهندس	۳/۵۰
۷۵–۹۳۶	قرطبه	مزد یك‌بنا روزی	۰/۹۵

۹۹۷	بخارا	یك‌جلد کتاب درماوراءالطبیعه	
		ازخواجه بونصر فارابی	۲/۱۰
۱۰۴۳	درقاهره‌قدیم	کرایهٔ یك‌مغازهٔ کوچك‌ماهی	۲۸/۰۰
۱۰۴۳	«	کرایه یك‌مغازه عالی ماهی	۱۵۰/۰۰
۱۰۴۷	«	آپارتمان درجه اول یك‌باب	۷۰/۰۰
۱۱۶۴	«	کتاب حماسه یك‌جلد متوسط	۱۳/۵۵
۱۱۷۱-۹۳	«	حقوق استاد حقوق درماه	۵۶۰/۰۰
۱۱۷۳	دمشق	کرایه یك‌دکان «	۸۴/۴۵
۱۱۷۶	قاهره‌قدیم	حقوق یك‌استادحقوق «	۵۶۰/۰۰
۱۱۸۴	«	قرآن‌به‌خطءثمان‌یکجلد	۴۷۰/۰۰۰/۰۰
۱۱۸۹	دمشق	حقوق‌پزشك‌صلاح‌الدین‌ایوبی	۶۴۰تا۴۴۸



فصل هشتم

پیشه‌وران ، صنعتگران و کارگران

درایران و ترکستان عدهٔ زیادی باپشم نمد مالی می‌کردند، یعنی کرك وپشم بعضی‌ازقسمتهای‌بدن‌دام رابه‌کار می‌بردند. چون کرکها راباصمغ ومواد دیگر عمل می‌آوردند ، نمدهایی به‌دست می‌آمد که باگذشت زمان بد شکل وبدقواره نمی‌شد وقیمت‌آنها گران بود. این صنعتگران فرشهایی می‌بافتندکه بعضی‌ازآنها دارای رنگ طبیعی بود، وبعضی ازآنهانقشه داشت .

توی این فرشها نمدهایی می‌نشاندندکه‌کاملاً پشمهای سفید روی زمینهٔ نمدی سیاه یازرد قرارمی‌گرفت .

همچنین‌چادرهایی‌ازنمدمی‌ساختندکه بسیارکلفت بودودرممالك‌سردسیر نظیر خراسان و ترکستان ازآن استفاده می‌کردند . کیسه‌ها وخورجینهائی برای مسافرت باکاروان، وجبه‌وبرگستوانهایی‌بانمد دورو، برای رزمندگان ونیزشبکلاه وقبه‌های‌نمدی بسیارظریف به‌رنگهای سفید،قرمز، قهوه‌ای یاسیاه به‌دست صنعتگران‌این‌رشته ساخته می‌شد.تمام‌کشاورزان‌ایران ازاین‌کلاه‌های نمدی به سرمی‌گذاشتند .

کهنه فروشها به‌تعدادکثیر درشهرهای شرق‌دیده می‌شدند، این‌جماعت همه‌روزه درکوچه‌هاگردش می‌کردند و باصدای بلند آمادگی خودرا برای خریدلباسهای‌کهنه ومستعمل وپارچه‌های فرسوده اعلام می‌کردند ودر مقابل گرفتن این‌قبیل‌البسه‌سوزنهای مختلف به‌زنان‌خانه دارتسلیم می‌کردند، به‌این ترتیب مقدارمعتنابهی البسهٔ‌کهنه وپارچه‌های گوناگون جمع‌آوری می‌شدکه

بعضی آنهارا دستچین وطبقه‌بندی می‌کردند ودربازار ودر انبارکهنه فروشان نگهداری می‌کردندتا به‌صنعتگرانی که به‌این‌موادنیازمند هستند نظیرنمدمالها، کاغذ سازها، لحافدوزها ومخصوصاً کفشدوزها وگیوه بافها بانرخ معین وزن کرده بفروشند.

نزدیک‌دروازهٔ شهرمحلهٔ دباغها بودکه‌درآنجابه‌آماده‌کردن‌وعمل‌آوردن پوست حیوانات‌که بسیارمورداحتیاج ومصرف‌عمومی بودمشغول بودند، دباغان پوست الاغ، قاطر، گاو، بزماده‌وبزغاله،وهرحیوانی راباروش وموادخاصی، برای‌استفادهٔ کفاشان عمل‌می‌آوردند. پوست‌هایی‌که به‌این ترتیب آماده شده بود، مدت‌سه‌شبانروزدرحوضچه‌ای‌نگهداری می‌کردند وسپس‌آنهارا درحوضچهٔ دیگری می‌انداختند وپس‌ازطی این مراحل آنهارا دباغی می‌کردند. برای انجام این‌مقصود ازبلوط، اقاقیا ومازووگل ابریشم استفاده می‌کردند، به‌این ترتیب‌که ۲۰ کیلو بلوطرا برای رنگ‌آمیزی صد پوست بزغاله وسی‌کیلو از این ماده را برای صد پوست بز ماده به کار می‌بردند. دباغها گاهی از میوهٔ درخت بلوط نیز استفاده می‌کردند ولی چرمهایی که به این ترتیب آماده می‌شد، چندان‌نرم نبود و درمقابل‌آفتاب رنگ‌آن‌سیاه می‌شد. حوضچه‌هایی که دویست‌پوست‌بزغاله داشت‌محتاج‌دوکارگر بود. به‌موجب‌فرمان داروغه، دباغها حق‌نداشتند ازپوست حیوانات‌مرده برای‌این‌کار استفاده‌کنند. زیرا این‌پوستها ازاین‌حیث‌که همیشه چنددانه پشم در چرم حیوانات مرده‌ی ازمرض باقی می‌ماند به‌آسانی ازدیگرپوستها تشخیص داده می‌شود.

پس‌ازآنکه‌پوستهابدین‌ترتیب درا‌ختیارصنعتگران مختلف‌قرارمی‌گرفت مصنوعاتی نظیر کفش، دستکش، کیسه، زین و برگ اسب و الاغ دراختیار مشتریان قرار می‌دادند. چیزی‌که بیش ازهمه‌خریدار داشت مشك‌آب بودکه اکثر مردم ازآن استفاده می‌کردند. این‌مشکها که بعضی ازآنها دویاسه‌پوشش داشت، برحسب ظرفیتی‌که داشت بادقت دوخته و آماده می‌شد، البته این‌هارا نباید بامشکهایی که باپوست‌بزغالهٔ خام درست می‌کردند اشتباه‌کرد چه روی مشکهای نوع اخیراندکی مودیده می‌شدکه به‌صورتی ناشیانه توسط‌کشاورزان دوخته شده‌بود، وبرای نگهداری و حمل روغن، نفت، شیر، عسل، کره ودیگر مواد غذایی‌به‌کارمی‌رفت.

علاوه براین درگوشه وکناربازار صنعتگرانی بودندکه باچوب، لاك، شاخ، عاج و غیره کار می‌کردند و با دست هنرمند خود آثار هنری

یا اشیای مورد مصرف عمومی را به وجود می‌آوردند. شانه سازها از چوب، از کاسهٔ سنگپشت، وازصدف گوشماهی به‌جای عاج، شانه‌می‌ساختند. ولی‌شانه‌های صدفی بسیار گرانبها و مرغوب بود و موی سروریش را نمی‌کند. همین هنرمندان چمچه‌ها و ملاقه‌های چوبی را منبتکاری می‌کردند و روی دستهٔ آنها تصویر گل رسم می‌کردند و یا با مشبك کردن دستهٔآن نقش زیبایی به وجود می‌آوردند، این هنرمندان گاه نام خود راروی‌آثار هنری حك می کردند و یا اسم خودرا بامرکب ثابتی‌می‌نوشتند وبا ذکرابیاتی به‌این‌مضمون:

« صنعت استاد هنرور نگر جام جمی ساخته ازچوب تر »

برشهرت خود می‌افزودند. دربعضی‌از کارگاههاازچوب‌درخت‌ابریشم، دوکهای چوبی می‌ساختندکه نوك‌آن مفرغ داشت. برخی دیگرازهنرمندان به‌ساختن عود و قانون‌که‌پدرپیانوی امروزی است سر گرم بودند. این‌آلت موسیقی درجلوی خود صدفها و عاجهایی داشت و دارای سه‌اکتاو بود.چنگ و غیره جزومصنوعات آنها بود. ازقرن۱۳ به‌بعد ارگهای آبی نیزرواج‌یافت و دربعضی ازکارگاهها مشربیه و بالکنهائی دارای نرده‌های چوبی تخته‌های شطرنج و اثاثه‌کوچك خاتم‌کاری، جعبه‌هایی ازچوبهای قیمتی صدف‌نشان از نقره یا عاج و پیاده‌های شطرنج ازعاج منبتکاری شده و بسیاری اشیاء دیگر می‌ساختند.

یکی دیگرازصنعتهای پردرآمد آن‌دوره صنعت تسبیحسازی بود، زیرا هرمسلمانی درمدت روزساعتهابه‌تسبیح‌اندازی‌سرگرم‌بود.مردان عابدومقدس‌از تسبیح برای دعااستفاده می‌کردند و بعضی دیگرتسبیح را برای امور دیگر مورد مصرف قرار میدادند. مثلا بی‌سوادان تسبیح را برای محاسبه، مردم بیکارهٔ خوشلباس برای تفریح و سر گرمی و مردم حساس وعصبانی با تسبیح انگشتان خودرا به‌کارمی‌انداختند.اکثریت‌مردم‌ازتسبیح‌برای‌استخاره،فالگیری و تفأل استفاده می‌کردند. هنرمندانی‌که‌دراین رشته تخصص داشتندتسبیحهای گوناگونی می‌ساختند. تسبیحهای معمولی از چوب شمشاد ولیمو بود.ولی تسبیحهای عالی را با چوب آبنوس، گل‌سرخ، کهربا، یشم، عاج و صدف درست می‌کردند.

استفاده‌ازتسبیح‌چنان عمومیت‌داشت که‌باملاحظهٔ تسبیح‌هرکس،ممکن‌بود به‌سلیقه و میزان ثروت اوپی‌برد.

کارگران‌ساختمان، چوبستکاران، بناها، بامسازها و نقاشهادرهرمحل

برای خودبورس کاری‌داشتند و درهمین‌جابود، کـه‌مزدکارگران‌که برحسب فصل سال تغییرمی‌کردتعیین می‌شد. کارگران‌درمحل این‌بورسها جمع‌می‌شدند تاشایدکاری به‌دست‌آورند. صاحبکاران و مقاطعه‌کاران صبح زودبه‌محل بورس می‌آمدندتاقویترین‌وکاردانترین کارگران رابه‌خدمت خودبگمارند.مقاطعه‌کار پس ازمطالعه و بررسی درکاری‌که به‌عهده‌گرفته بود موافقت خودرا اعلام‌می کرد وسپس مخارج عمومی‌کاررا به‌مشتری‌یاصاحبکارخودمی‌گفت.گاه‌برآورد معمارصورت ریزمخارج را نیزدر برمی‌گرفت و چون این شرایط غیردقیق و کشداربود غالباً بین‌صاحبکار و مقاطعه‌کار اختلافاتی درمی‌گرفت‌که منجربه مداخلهٔ محتسب می‌شد. شغل‌محتسب بین امین صلح و مأمورین‌کلانتری قـرار داشت. وی‌بردرمسجدها قالبهای رسمی‌آجروسفال‌را نصب واعلام می‌کرد. در کارگاهها وخانه‌ها برای‌آنکه بتوانند به‌طبقاب بالای ساختمان وبه قلهٔ مناره راه‌یابند دستگاه چوببست رابرای مدتی‌کرایه می‌کردند و کارگران و ابزار کاررا به‌وسیلهٔ زنبیلهای مخصوص‌وطناب و قرقره‌به‌طبقات بالای ساختماز مـی رسانیدند.. بناها مکلف بودندکه دیوارها رابه‌کمك‌شاقول صاف‌ومستقیم‌بسازند و در موقع سفیدکاری ، ازبهترین گچ استفاده کنند و در صورتی‌کـه بنا یا مقاطعه‌کاری‌ازرعایت این‌اصول‌خودداری میکرد،مشتریها می‌توانستند بامداخلهٔ محتسب، بنایامقاطعه‌کارراوادارکنندکه‌کارهایی‌راکه‌برخلاف‌تعهدانجام‌داده‌بدون دریافت‌مزد اضافی خراب وازنوبسازد. نقاشان و زینتکاران درتزیین قسمتهای داخلی‌بنا استاد و زبردست بودند، ولی‌به‌موجب قوانین اسلامی نمی‌توانستند، پیکرانسان یا حیوانی رادر ساختمانها تصویرکنند.

دربعضی ازممالك اسلامی نظیر ایران و ترکستان، نقاشان بـه‌ساختن صحنه‌هایی اززندگی‌مردم‌وابداع‌مجسمه‌های‌مفرغی‌وسفالی‌دست‌می‌زدند،ولی در مجموع ممالك‌اسلامی هنرمندان به‌زینتکاریهای مجلل و تذهیبکاری دیوارهاکه منافاتی باتعالیم شرع نداشت مبادرت می‌کردند، وبه‌این ترتیب ازیکنواختی دوری می‌جستند. هنرمندان پس ازآنکه در دیوارها و سقفها، انواع شاخ و برگ و اشکال هندسی وگل و بوته، و منبتکاری وگچبری را جلوه‌گر مـی ساختند روی‌آنها را بالاجورد و طلا می‌پوشانیدند تا جلوه و زیبائی بیشتر به‌دست‌آورد.

طبقات پایین بناها از سنگ ساخته می‌شد ، ولی همینکه ساختمانی به طبقات چهارم پنجم‌وششم‌می‌رسید بناها،جای خود رابه‌نجاران وچوببستکاران

می‌سپردند، چه‌در آن‌دوره‌طبقه‌های بالای ساختمان‌هارا ازچوب‌درست‌می کردند و سپس روی چوب را ازچند پردهٔ رنگی‌که باروغن بزرك درست‌کرده بودند، می‌آراستند. این رنگ نه‌تنها درحفظ ونگهداری‌چوبها مؤثر بود، بلکه‌موجب زیبایی‌آنها نیزمی‌شد. خطرحریق نیزدردورهٔ قرون وسطا بسیاربود و چه‌بسا محله‌ای‌که‌دراثر آتشسوزی باخاك‌یکسان‌می‌شد، وامکان جلو گیری ازآن نبودو گاه دامنهٔ حریق ازخانه‌ای به‌خانهٔ دیگروازکوچه‌ای به‌کوچهٔ‌دیگرسرایت می کرد و با ادامهٔ این وضع گاه‌شهری یکسره ویران‌می‌شد، چنانکه دمشق در سال ۱۰۴۱ که به‌تصرف قوای تیموری درآمد دستخوش حـریق شد و سران سپاه تیمور موفق به جلوگیری ازگسترش دامنهٔ‌آن نگردیدند. چوبفروشهای عمده، انواع تیرو تخته‌های رنده شده را بااندازه‌های مختلف مـی‌فروختند. کسانی که‌قصد تغییر ساختمان خودداداشتند ناچاربه خرید تخته‌الوارمی‌شدند. عمده فروشها، تعدادی درخت خریداری می‌کردند و آنها را یابه‌نجارها می فروختند و یابه‌وسیلهٔ اره کشها، به‌قطعاتی چندتقسیم می‌کردند. بـرای‌قطع اشجاربزرگ ، سه تن اره‌کش مشغول‌کار می‌شدندبه‌این ترتیب که‌دونفردوسر اره‌رامی‌گرفتند ومشغول اره‌کشی می‌شدند ونفرسوم به تیزکردن و روغنمالی اره می‌پرداخت.

باب هشتم

زندگی کشاورزی

فصل اول

کشاورز ، خانهٔ مسکونی ، وتعهدات اجتماعی او

پیشوای اسلام گفت «هرکس درختی بکارد ویاتخمی بیفشاند ، خداوند برحسب میوه و نتیجه‌ای‌کـه از کار او حاصل می‌شود وی را اجر و مزد خواهدداد،واگرکسی درختی‌کاشت ویابذری افشاند وانسان یاحیوان‌وحشی، یاپرنده‌ای ازآن بهره‌مند شد ، آنچه ازمحصول اوربوده شد به‌جای صدقهٔ او محسوب خواهد شد . »

کشاورزان شرقی‌که قرنها وابسته به‌زمین بودند ، از آغاز قرن دهم به‌تدریج از قیود فئودالیسم رهایی یافتند ، ولی این آزادی نسبی فقط در استانهایی‌که ازجهت تکامل اجتماعی پیشرفته‌تر بود،نظیرسیستان، خراسان، سغد، خوارزم، آذربایجان ، فارس و عراق صورت عمل پذیرفت، ودردیگر

مناطق و استانهای اسلامی، نظیر گرجستان، غورستان، ارمنستان، کردستان، دیلمان و شیروان ، درتمام دورهٔ قرون وسطا کشاورزان همچنان درزیر یوغ فئودالیسم باقی ماندند.

درمناطق وکشورهایی نظیرمصر، خوزستان و شمال شرقی هند وضع دیگری وجودداشت،زیرا دراین کشورها،اصول دیکتاتوری استعماری حکومت می‌کرد وکشاورزان محلی عملا مجبور به اطاعت ازسنتها ومقرراتی بودند که برای رعایاازپیش تعیین شده‌بود. درکشورهای قدیمی منحطی که فئودالیسم درآن ریشه دوانیده‌بود، همچنان استعمارفئودالی، کشاورزان رادرنج می‌داد ، دربعضی ازاین کشورها کشاورزان، محکوم استثمارفئودالهای محلی و هم‌نژاد خود بودند و دربرخی دیگر که‌به تصرف کشور گشایان خارجی درآمده‌بود ، کشاورزان ناگزیر بودند که ازاوامر فرمانروایان جدید که‌بصورت مالك بزرگ وفئودال درآمده‌بودند تبعیت وفرمانبرداری کنند. ارمنیان وساکنان روم‌شرقی (بیزانسها) که‌درقرن‌دوازدهم‌سرزمین آنها به‌تصرف خارجیان‌درآمده بود، درچنین شرایطی‌زندگی‌می کردند. درمناطق تکامل‌یافته‌ای که‌قبلا ازآنهاسخن گفتیم‌ازآغاز قرن‌دهم کشاورزان به‌آزادی رسیدندوبسیاری‌ازآنان‌پس‌ازچندی‌خودمالك بزرگ شدند و برای خودخانه وکاشانه وگاه قصرفئودالی برپا کردند.

خانهٔ کشاورزان برحسب مناطق‌مختلف‌مسکونی آنان‌فرق‌می کرد. چنانکه. درخوزستان و بین‌النهرین خانهٔ‌آنان عبارت‌ازکلبه‌ای ازنی‌بود، درحالی‌که‌در ایران کشاورزان‌درخانه‌هایی که‌ازسنگ‌وگل‌ساخته‌شده‌بود، زندگی می کردند. و در ترکستان دهقانان خانهٔ‌چوبی‌داشتند، ولی همیشه وهمه‌جا کشاورزان در مناطق معمور ومستعدی‌که ازلحاظ دفاعی دارای دیوارهای سنگی مرتفع بود سکنامی‌کردند. طبقهٔ زیرین‌خانهٔ کشاورزان، طویله، اصطبل‌وآغل حیوانات‌بود و دربالای آن انبار علف و غلات و محل نگهداری لوازم زندگی و مسکن و آشپزخانهٔ آنان قرار داشت، درمرکز دهات و قصبات یا چشمهٔ‌آب و یاآب‌انباربزرگی بودکه آب‌اهالی ده را تأمین می‌کرد و درمحل دیگری تنور واجاقی بود، که‌کشاورزان برای تهیهٔ نان خود از آن استفاده می‌کردند، در بهترین نقاط دهکده یك یاچند دستگاه ریسندگی و بافندگی قرارداشت‌که کشاورزان وزن وفرزندآنان درفصل‌زمستان‌وایام نامساعد درآن‌کارگاهها به‌کار و فعالیت مشغول بودند.

هنگام غروب آفتاب پس‌از آنکه کشاورزان و اغنام و احشام آنها وارد ده‌می‌شدند، دربزرگ ورودی‌بسته‌می‌شد وصبحگاهان‌روزبعد برای خارج‌شدن گله‌ها باردیگر گشوده‌می‌شد.

درخارج ازمحوطهٔ ده،مزارع، چراگاهها، مراتع، اراضی مشترك کشاورزان باغهای میوه و موستانهاقرارداشت.معمولا درموستانها دیواری چینه‌ای‌یاسنگی برای حفظ محصول می‌کشیدند . هنگام درووانگور چینی چندتن ازجوانان به‌نوبت درصحرا مراقبت و شبزنده‌داری می‌کردند ، تا روباهها ، شغالها و پرندگان شکاری و دزدان، به‌جو، گندم، وانگورآنها دستبردی نزنند. آغلها برای پناه دادن و نگهداری چهارپایان مختلف ساخته‌شده‌بود، درمناطق‌شمالی ایران و درآسیای مرکزی، از اسبان برای‌کشاورزی و حمل ارابه استفاده می‌کردند. در ایران مرکزی و جنوبی، درارمنستان و آسیای‌صغیر و شمال سوریه باگاوو‌ماده‌گاو، درعراق و خوزستان باگاومیشهایی‌کــه ازهندوسنان می‌آوردند و درکشورهای عربی شتررا برای شخم به ارابه می‌بستند. الاغها، میشها، بزهای‌ماده، مرغ وکبوتر، اردك و غــازوغیره یعنی مجموعهٔ اغنام و پرندگانی‌که دردهات دیده می‌شد، و بذر متعلق به‌کشاورزان بود، ولی‌زمین وآب‌ازآن‌مالکین بود. دردهکده‌هایك **کبوترخان** یایك‌آشیانهٔ بزرگ برای کبوتران‌بود، که‌گاه‌هزاران‌کبوتر درآن لانه داشتند. درسقف‌این بنای‌عریض و وسیع‌که شکل خارجی آن‌شبیه‌برج بود چندین راه‌ورود و خروج تعبیه شده‌بود، ودرمقابل هریك ازآنها ایوانی بود. لانه‌های‌کبوتران‌را ازهم جداو درضخامت دیوارها و در اطراف‌کبوترخان ساخته‌بودند. معمولاکبوترخان‌را درنزدیکی درختان نمی ساختند تاکبوتران ازخطر پرندگان شکاری درامان باشند، علاوه براین‌همیشه درنزدیك‌کبوترخان سداب‌می‌کاشتند زیرا ازخواص این‌گیاه‌دورکردن‌مارهاست.درفصول‌نامساعدوهنگام‌ریزش‌برف به‌کبوتران‌دانه می‌دادند. ولی در سایر ایام سال آنها در مزارع و بیابانها غذای خــود را تأمین می‌کردند. تولید مثل این پرندگان بسیار بود. درعرض سال ۱۰ـ۱۲ بارتخمگذاری می‌کردند، علاوه‌براین فضلهٔ‌آنهاکود بسیار گرانبهائی می‌شد.

این‌بود روش بسیارابتدائی‌نگهداری و تربیت‌کبوتران.دردهات عده‌ای‌کارگر روزمزدکشاورزی بودندکه‌آنها را برحسب احتیاج در فصول معینی به‌کارمی گماشتند. این‌قبیل کارگران باید جوان، قوی و چابك باشند. علاوه براین

مراقب بودندکه‌این‌کارگران ازهر نوع‌ضعف وناتوانی بدنی، وانحراف ونقص عضو و در رفتگی وشکستگی استخوان و بیماریهای پوستی کاملامصون‌ومحفوظ باشند. کسانی‌که به‌کاشتن نهالها و پیوند زدن درختان می‌پرداختند ، باید از هرحیث صحیح و سالم باشند، زیرا معتقد بودند‌که صحت و قدرت بدنی‌آنان در رشد و نمو درختان تأثیری به سزادارد. این قبیل‌کارگران هرگز نباید مجروح باشند و باید درروزهای پیوندکاری حجامت شده باشند. علاوه‌براین بیماران چشم وکسانی‌که به‌مرض اشکریزی مبتلا بودند و اشخاص یك‌چشم ولوچ (احول) شایستهٔ شرکت دردرختکاری نبودند . بلکه این قبیل اشخاص را به‌کارهای دیگرمی‌گماشتند. درمناطقی‌که‌کارهای کشاورزی‌احتیاج به‌فعالیت مرتب و دقیق داشت از غلامان سیاه افریقای شمالی نیز استفاده می‌کردند و برای این امور، کشاورزان بلندقد وقوی را برمی‌گزیدند.

ولی برای نگهداری اغنام واحشام اشخاص چابك، صبور، ونیکوسیرت را انتخاب می‌کردند. درمحیطهای‌کشاورزی، **زنان دوشادوش مردان** به کار و فعالیت سرگرم بودند و به شوهران خود به‌طرز مؤثری‌کمك و یاری می‌کردند.

زنان در کارهای کشت و زرع و وجینکاری و نگهداری حیوانات شرکت می‌کردند ، و عنداللزوم به سورچیگری و راندن و هدایت گـاریها نیزمی‌پرداختند .

اصولا در زمینهای حاصلخیز، عایدیهای‌حاصل ازکشت غلات و دانه‌ها و گاه درخت زیتون و نخلستان و موستان به سه قسمت تقسیم می شد ، یك قسمت را به دهقان ، و قسمت دیگررا به مـالك ، و حصه‌ی سوم را به عنوان مالیات به مأمورین دولت می‌پرداختند . این اصل همیشه و همه جایکسان اجرا نمی‌شد ــ در مناطق فقیرو بی‌استعداد ، ضریبها و معیارهای دیگری برای بهره‌برداری بود، چنانکه دربعضی موارد نه‌دهم عواید را به‌کشاورزان بینوا می‌دادند ، و یك دهم را مالك و دولت بین خود تقسیم می‌کردند . در مورد اراضی دولتی و خالصجات‌گاه این زمینها را به اجاره داران ده‌کرایه می‌دادند و آنها از پیش اجاره بها را می‌دادند وگاه زمینها را بـه دهقانان اجاره می‌دادند، در این موارد غالباً به‌کشاورزان ستم می‌کردند و حاصل‌کار

آنان را می‌ربودند و این روش ظالمانه بیشتر درممالك تحت‌الحمایه صورت می‌گرفت .

به هر تقدیر کشاورزان این دوران چندان تیره‌بخت نبودند، زیرا عواید آغل و اصطبل و محصولات شیری و مرغداری و باغداری وموستان وکندو و غیره ازآن ایشان بود و می توانستند به راحتی زندگـی کنند ، به طوری‌که **هروی** درکتاب ارشاد الزراعة راجع به‌کشاورزی نوشته است :

«کسانی‌که دنبال کیمیامی‌روند عمرخودراتلف می‌کنند، اگرمی‌خواهی ثروتمند شوی برو در **زمین سیاه** زراعت‌کن . »

فصل دوم

تقویم خورشیدی وسامان فعالیتهای کشاورزی

ماههای مذهبی و قرآنی قمری بود ، ولی زندگی کشاورزی برحسب ماههای شمسی و تقویم پارسی تنظیم می‌شد ، که مانند تقویم کلدانیها (حمل و ثور و جوزا) و تقویم رومیان (تشرین و کانون) درطول زمان درآن تغییراتی راه یافته بود .

سکنهٔ ایران شرقی از تقویم سغدی ، خوارزمی ، سیستانی و طخاری استفاده می‌کردندکه جمله‌ی آنها باتقویم پارس ارتباط و پیوستگی داشت . مستعمرات اسلامی در هندوستان از تقویم سیستانیان هند ، و مصریها ازتقویم قبطیها استفاده می‌کردند . علاوه براین درکشورهای هندوستان و مصر،سال باطنیان رود گنگ‌و نیل در حدود انقلاب صیفی آغاز می‌شد، و سالهای‌ایرانی نیز باانقلاب صیفی شروع‌می‌گردید ودرتمام‌کشورهای تابع ایران عید**نوسرد** را با شادمانی‌آغاز و به افتخار این عید بزرگ هنگام شب شمعهای فراوان روشن می‌کردند ، و روزبعد مردم به‌یکدیگرآب پاشی می‌کردند . سنتهای مربوط به این عید به‌تدریج بوسیلهٔ سلمستانیان و مانویها در ممالك حــدود مدیترانه درطی‌قرن اول‌میلادی بسط یافت. یهودیان این عید را فسخ‌خواندند و بربرهای افریقای شمالی هنوز این عید راعنصره میخوانند. در اسپانیااین عید را عید(ماریوحنا) گویند. پس از ظهور اسلام نیز درکشورهای مختلف به اسمها و عنوانهای‌مختلف مراسم این عید برگزار می‌شد و مردم‌خاطرات جشنی راکه ریشهٔ چینی و ایرانی داشت تجدید مــی‌کردند . نخستین فصل

سال دهقانی پاییز بود که بزبان بلخی (خزان) می‌نامیدند وازسه‌برج میزان و عقرب و قوس تشکیل می‌شد . به این ترتیب میزان نخستین ماه پاییز بود. در اول این برج شب و روز مساوی و اعتدال **خریفی** برقرار بود . ولی بعد به تدریج روزها روبه‌کوتاهی و شبها روبه بلندی می‌رفت، ازایـن زمان در مناطق سرد با چادر یا سقف، نارنجستانها وموستانها و باغهای مرکبات و موز و غیره را می‌پوشانیدند . زیتون به تدریج سیاه می‌شد، انار و شفتالو و به وازگیل دراین‌برج می‌رسید و برداشت ازمحصول برنج و عناب‌وسنجد و لوبیا و آویشن و زیره شروع می‌گردید . از حنا بهره بر میداشتند و در بعضی نقاط زمین را شیار می‌کردند و درمناطق دیگر، پیوند مو ،کشت سیر و اسفناج و نشای کلم آغاز می‌شد. در برج عقرب‌که ۳۱ روز بـود درعین دروکردن به‌کاشتن نیزمی‌پرداختند . در این ماه برداشت محصول زعفران و دانه‌های رازیانه و جمع‌آوری پسته و چیدن زیتون (که سابقاً یعنی پیش‌از آنکه‌گرفتن روغن زیتون معمول‌شود، ازآن مربا و ترشی درست می‌کردند) آغاز می‌شد . درختان خرما را پاك میکـردند و در بعضی مناطق شروع به کاشتن دانه‌های پیاز می‌کردندکه محصول‌سبزآن دربرج حمل مصرف می‌شد. درهمین ایام شلغمهای دیررس را نیز می‌کاشتند ، در برج قوس‌که ماهی سی روزه و آخرین ماه پاییز بشمار می رفت به‌کاشتن‌گندم ، جو باقلا وکتان مشغول می‌شدند .

در بعضی مناطق گرمسیرشرق ،کشت باقلا وخشخاش‌سفید، دراین‌موقع انجام می‌گرفت. در ژانویه قدیم و برج جدی دورهٔ سرمای پیره‌زن‌که‌بعضی آن‌راشبهای سیاه زمستان می‌خوانند سپری‌می‌شد. ازاواخراین ماه‌شدت سرما کاهش می‌یافت،شیرهٔ‌نباتات‌شروع به‌حرکت‌می‌کرد. زنبورهای عسل به تکاپو می‌افتادند. برداشت مرکبات بابالنگ ، لیمو وقطع نیشکرآغاز می‌شد.زمینها را برای کاشتن پنبه‌آماده می‌کردند ، این فصل مناسبترین فصلها برای‌کشت کتان و بزرك در مناطق مرطوب بود.در این فصل پیوند هلو، بادام، خروب و نیز پیوند درخت سیب (در مناطق سرد)آغاز می‌شد . در ماه فوریه‌قدیم (برج دلو) زنان به پروردن‌کرم ابریشم می‌پرداختند . کاشتن ریاحین ، یعنی اسپرغمهاکـه‌گیاهان معطر بـاشد شروع می‌شد . در باغها وجین‌کردن یعنی‌کندن علفهای هرزه و بیحاصل آغاز می‌شد. انواع سبزیها را می‌چیدند، پای درخت‌زیتون رابیل‌می‌زدند و درباغهای مو با دسته‌های چوب به‌کوبیدن

زمین و تولید گرد و خاك‌مبادرت می‌کردند و قائل بودند که این کاردر بارور کردن درخت و رسیدن انگورمؤثراست. سپس فصل بهارمی‌رسید که مرکب بود از مارس قدیم (۳۱ روز) آوریل قدیم(۳۰ روز) و مه قدیم (۳۱ روز) (حمل و ثور وجوزا) .

روز ۱۳ نوامبرروی طلوع ثریا یا پروین مقارن باطلوع آفتاب‌بود. کشاورزان مدعی و معتقد بودندکه‌باران ثریا سومین منزل قمردربرج عقرب و باران جبهۀ اسد دهمین منزل‌های‌قمر در برج حوت و باران سماك اعزل چهاردهمین منزل قمردر برج ثور هرسال‌که اتفاق افتد دلیل برارزانی و فراوانی‌خواربار است .

دربرج‌قوس،مازو، بلوط،شاه‌بلوط‌ودانه‌های‌موردراجمع‌آوری‌می‌کردند، ودرپای‌درختان میوه‌دارزبال‌می‌ریختند. پس‌ازپاییزمستان‌آغاز میشد. ماههای این فصل یکی ۳۰روزه و یکی۳۱روزه و دیگری ۲۸ روز و یك چهارم روز بود (مقارن جدی و دلو وحوت) چهله‌بزرگ زمستان‌سرماپیره‌زن‌خوانده‌می‌شد که بر۲۰ روزۀ آخر دسامبر و ۲۰ روز اول ژانویۀ رومی اطلاق می‌شد .

پیشینیان می گفتند، موقعی‌که این پیرفرتوت مشغول رشتن پنبه‌است، نزول برف آغازمی‌شود. ولی درتقویم‌ملکی فعلی، چهله بزرگ از اول قوس آغازمی‌شودکه‌چندروزقبل ازعیدمیلاد مسیح‌است وچهله‌کوچك‌ازحدوددهم برج دلو می‌آغازدکه مقارن بااواخرژانویه‌فعلی‌باشد، واین‌چهله‌کوچك حدود ۲۰ روز می‌کشد و از دیرباز در طول یعنی در مقدار روزهای آن اختلاف بوده‌است .

در اعتدال ربیعی که‌شب و روز هم اندازه می‌شد، در زمینهای دیم بذر کتان می‌کاشتند. در نقاط معتدل مشرق شاخه‌های زاید مورا می‌زدند ، موسم سبزیکاری بود و مادیانها در علفزارهاکره می‌آوردند جو در همه جا سبز شده بود . ثورماه گل سرخ و تقطیر گلاب و روغن گل و شکوفه‌ها و ازهار و تهیۀ جلابها و شربتها بود . حنا و خربزه وخیار می‌کاشتند، بادمجان را نشامی‌کردند ،زنبورعسل ازکندوخارج می‌شد. دربرج جوزاکتان‌می‌بریدند، درختان را آب می‌دادند، ماده‌گاوها را به‌گاونرمی‌بردند و پیاز زعفران را غرس می‌کردند . آنگاه سه ماه تابستان در می رسید ،که هر سه ۳۱ روز محسوب می‌شد . سرطان ازانقلاب صیفی‌آغاز می‌شد ، انگور وآلو و هندوانه و انجیردر شرف رسیدن بود . اواخراین برج پشم‌گوسفند را می‌بریدند و

به‌کاشتن کلم زودرس می‌پرداختند. فصل‌دروکردن وبرداشت **گاورس*** بود، در برج اسد گندم و جو وعدس و نخود ولوبیا و سایربقولات رامی‌درویدند. اناروانگور و امرود و خرما در شرف پختن بود وچیده می‌شد. در برج‌اسد اندك بارانی‌می‌بارید .برنج‌وکنجد ونیل‌را دورمی‌کردند، خرما وکنجد می‌رسید . در باغها گزروتربچه و خیارترشی دیررس مستعد برداشت بود .

* نوعی از غلات

فصل سوم

آبیاری

یکی ازکارهای جالب و دقیق‌کشاورزی مسئلهٔ آبیاری است. تشخیص میزان‌آبی‌که به‌هریك ازگیاهان و سبزیها باید داده شود و اطلاع ازموقع و مهلت و حداقل و حداکثر آبیاری ، و اینکه مشروب‌کردن درخت وگیاه معینی در شب بهتراست یادرروز، خوددانش‌وعلم مخصوصی‌است که وقوف بر آن فقط درنتیجهٔ ممارست و تجربه امکان پذیراست .

برای آبیاری مزارع ، کشاورزان زمین‌را به‌قطعات مربع شکل(کرت) تقسیم می‌کردند. وبه‌کمك جویبارهای مرتبی باشیب لازم‌آب‌را به‌کردها می‌-می‌رسانیدند وپس ازپرشدن هرکرت‌با بستن سدی‌کوچك‌آب‌را به‌کرتی‌دیگر هدایت می‌کردند .

مهندسان وکارشناسان آن روزگار، مانند ابوبکرمحمد بن الحسن الکرجی متوفی‌در ۱۰۱۹ میلادی (که ماکتاب انباط‌المیاه‌الخفیه یعنی‌رساله او را در طرز برآوردن آبهای زیرزمینی به‌زبان فرانسه ترجمه و تفسیر کردیم) برای تشخیص منابع آب و سفره‌های زیرزمینی ، مناطق مجاورکوه را مورد مطالعه قرار می‌دادند ، وپس از بررسیهای لازم و مطالعه در رنگ خاك و منظرهٔ گیاهان‌آن منطقه وانجام‌آزمایشهای دیگرشروع بکاروزدن‌کمانه می‌نمودند. کارشناسان‌این‌رشته‌براثرممارست‌وتمرین‌فراوان‌می‌توانستندوجودآب و میزان و عمق آنرا تشخیص دهند. پس‌ازپایان یافتن‌مطالعات مقدماتی‌کندن (زه) یعنی مجرای قنات‌آغاز می‌شد . در فاصله‌های معین ازاین مجرای زیر

زمینی‌حلقه چاههایی برای‌تهویه و روشنایی وتنقیه و پاك‌کردن قنات احداث می‌کردند ، تاسرانجام هرنج یعنی مظهرآب قنات به‌دهکده‌ی منظور برسد، و مزارع و مراتع آن آبیاری شود. طول بعضی ازاین قناتها به ده الی ۲۰ کیلومتر می‌رسید. برخی از این قناتهای قدیمی هنوز در یزد وکرمان مورد استفادهٔ مردم است . در غالب نقاط ایران هنوز ازاین قناتها و حلقه چاهها دیده می‌شود. میزان آب قنات را با «سنگ» تخمین‌می‌زدند، و هرسنگ‌آب مقدار۰/۱۸ متردر ۰/۱۸ متراست، درطول ۲متر،آب‌را ساعتی می‌فروختند و برای تشخیص مدت و زمان آبیاری، ازپنگان که ظرفی مسی بوداستفاده می‌کردند . به این ترتیب‌که این ظرف مسی راکه درته‌آن سوراخ‌کوچکی بود پرازآب‌می‌کردند وآنرا روی‌ظرف دیگری قرار میدادند تابتدریج‌ظرف زیرین در نتیجهٔ ریختن قطره‌هـای‌آب پرشود . همینکه ظرف دوم پرمی‌شد یك ساعت سپری شده بود و اصلا اندازه‌گیری طول شبانروز به ایـن شیوه معمول ومکشوف می‌شد. کشاورزان‌آن دوره به‌خوبی ازمیزان‌آبی‌که هریك از مزارع و گیاهان احتیاج دارند واقف بودند وبامحاسبهٔ پول‌آب می‌توانستند، قیمت تمام شدهٔ هریك ازمحصولات خود را تشخیص‌دهند. در بهره‌برداریهای کشاورزی پرداخت‌پول‌آب به‌عهده‌ی مالك بود، چه او ذیسهم بود وهنگام درو بهره‌ی اربابی را دریافت می‌کرد . هنگام آبیاری اگر شیب زمین تندباشد ، مزرعه به‌خوبی مشروب نمی‌شود. به‌همین علت‌بسیاری اززمینها بایروبیحاصل باقی می‌ماند ، ولی در دامنهٔ کوههای افغانستان و در زمینهای اطراف‌البرز و کردستان‌که ارتفاع زمینها از ۲۵۰۰ و سه‌هزارمتر تجاوز میکند باوجود شیب بسیار ازبرکت ریزش بارانهای‌کافی‌وملایم بهره‌برداری اززمینها امکان پذیراست ، آبیاری زمینهای پرشیب نخست درکاشغروختن و یارکند معمول گردید. در قرن دوم قبل ازمیلاد زردشتیها به‌آبیاری مناطق پرشیب فرغانه، پامیروایران شرقی ودیگرمناطق ایران پرداختند. در اطراف رودهای‌بزرگ نظیرآمودریا ، هیرمند ، کرن (کارون فعلی) ، دجله و فرات‌کشاورزان با استفاده ازسنتهای قدیمی ، انشعاباتی مسمی‌به (ارگ) یا رگ‌که عرق معرب آن است ازآب رودخانه با شیبی مناسب به‌طرف مزارع خود می‌بردند . در خوارزم وسیستان، وخوزستان وکلده وجزیره، مجاری‌وانشعاباتی ازاین نوع به چشم می‌خوردکه بیشتر مربوط به‌عصرپارتهاست (از ۲۴۶ ق م تا ۲۲۶ بعد ازمیلاد) . پس‌ازآن‌که‌سیاست استعماری و توسعه طلبی در عصرساسانیان

شروع شد (۷۰۰ - ۲۲۶) روش دیرین آبیاری درسراسرامپراتوری ساسانی تعمیم یافت ودامنه‌ی آن به قرن دهم میلادی نیز کشیده شد. در کوههای ماسبذان (زاگروس فرنگیها) وکوههای هرات (غرجستان و غور) سد و بندها و مجاری آبی بود که به وسیله فرمانروایان زردشتی وایرانیان شمنی ایجاد شده بود، و تا قرن سیزدهم از آنها استفاده می‌شد . در طی قرون وسطا ایرانیان در شمال افریقا و عربستان و اسپانیا و بالاخره درکالیفرنیا وپرووچیله (شیلی) نیز قناتها ساختند . در همین مناطق مهندسان وکارشناسانی بودندکه در راه خشك کردن باطلاق‌های آن حدود سعی وتلاش می‌کردند. در سیستان نیزسد و بندهایی مناطق کشاورزی را از خطرو فور ریگ روان نگهداری می‌کرد . هریك ازمناطق اسلامی سازمان ودفتری برای آبیاری داشت ونماینده‌ی ذیصلاحیت این دفتر، در هریك از ایالتها انجام وظیفه می‌کرد. در هریك ازمناطق و بلوکات یك نفر به‌نام آبیاری رئیس یا(مادی سالار) یا امیرالماء «میراب» انجام وظیفه می‌کرد و تحت نظراو جمعی مشغول کار بودند . در این زمینه احمد سوسه مهندس بغدادی مطالعات جالبی درناحیهٔ سامره به‌عمل آورده است . در این منطقه براثرمطالعات باستانشناسان آثار فراوانی ازمجاری و انشعابهای آب دیده شده‌است.

فصل چهارم

تهیهٔ کود

کسانی‌که در دورهٔ قرون وسطا به فعالیتهای کشاورزی دست می‌زدند، چه‌آنهاکه غنی ومالك بزرگ بودند وعدهٔ زیادی‌کارگرداشتند ، و چه‌رعایای فقیری‌که بافرزندان خود با وسایلی ابتدایی‌کارمی‌کردند ، جملگی از هنر کود دادن و تجهیز و آماده‌کردن زمین‌آگاهی داشتند و می‌دانستندکه‌کود قدرت و توانایی زمین را بالا می‌برد وزمینهای نامساعدراآمادهٔ بهره‌برداری می‌کند . کشاورزان قرون وسطا ازقوه‌واثرپهن در آماده‌کردن زمین ومقدار و میزانی‌که باید ازآن به‌مصرف رسانید مطلع بودند ، و بخوبی می‌دانستند که چگونه وچه موقع بایدکود حیوانی رابصورت‌گرد روی بعضی ازگیاهان پاشید. از موضوع‌کود در تمام کتابهایی‌که در زمینهٔ‌کشاورزی در دورهٔقرون وسطا نوشته شده است ، سخنی به‌تفصیل به میان آمده است وکشاورزان آن دوران بانهایت دقت‌کودهای مختلف را درهم میریختند و کودی مرکب بوجود می‌آوردند وگاه ازکود معینی برای تقویت فلان یا بهمان درخت استفاده می‌کردند .

کارشناسان‌کشاورزی فضلهٔ‌پرندگان‌را بهترین وقویترین‌کودمی‌شمردند، ولی فضلهٔ پرندگان آبی نظیرغاز، اردك و غیره به‌علت رطوبت محیط زندگی آنان ارزش‌کودی‌نداشت. بالعکس‌کشاورزان‌آن‌دوران برای‌فضلهٔ‌کبوتروکود انسانی ارزش فراوان‌قایل بودند وپس از این دوپهن خرواسب و بعد پشکل گوسفند و بز ودرآخرتپاله‌های‌گاو را ضعیفترین‌کود طبیعی می‌شمردند، و

کمتر این کود قوی و سودمند را مورد استفاده قرار می‌دادند. **ابن وحشیه** در کتابی که در پیرامون مسائل کشاورزی نوشته است می‌گوید که برخی از درختان و گیاهان نیازی به کود ندارند و نباید پای درختانی نظیر گردو، فندق، درخت گز. درخت خرنوب سوریه غار گیلاسی، بلوط وزیتون وحشی و غیره کود ریخت. پیشینیان کود را برای سپرغمها و ریاحین یعنی گیاهان معطر نظیر مرزنگوش، بادرنج بودیه، آویشن و ریحان مضر و زیانبخش می‌شمردند. بطور کلی توصیه می‌شد که در زمینهایی که بذرافشانی شده و نیز به درختها و هر گونه گیاهی درغره ماه قمری و در روزهای متعاقب آن رشوه و کود ندهند، بلکه صبر کنند تا اینکه ماه مقابل باآفتاب (یعنی ماه تمام) شود. فقط موقعی که ماه در حال نقصان بود یعنی از ۱۴ ماه ببعد باید به زمین کود داد.

فصل پنجم

صیفی کاری

کشاورزان آن دوران کاملا به‌رموز صیفیکاری آشنا بودند و چون هنوز مردم آن‌عصر، گوجه‌فرنگی و سیب‌زمینی را نمی شناختند ، از انواع‌واقسام سبزی به‌حد وفوراستفاده می‌کردند. آنها به‌خوبی ازطرزآماده‌کردن زمین و به‌کاربردن کودهای مختلف وخاکستر، برای تقویت‌زمین ، وآبیاری دسته‌های مختلف نباتات و مبارزه باآفات درختان آگاهی داشتند . آنها از طلسمهای گوناگونی که برای نگهداری حاصل ، و افزایش محصول و حمایت باغها و مزارع ازبادهای زیانبخش باید به‌کار برد وقوف داشتند . برای دفع حشرات موذی از زمینهایی که بذرافشانی شده است یك ظرف سفالی گلین آب نادیده را به ۵ قسمت تقسیم می‌کردند وروی هریك ازاین قطعات تصویرمردی راکه مشغول خفه‌کردن‌شیری‌است‌وآن(گیلگمش پهلوان کلدانیان است)می‌نگاشتند. سپس یکی از این قطعات را در وسط مزرعه و چهار قطعهٔ دیگررا در چهار گوشهٔ‌آن می‌گذاشتند ومعتقد بودندکه‌تمام حشرات موذی بامشاهدهٔ‌این‌منظره به سرعت ضعیف شده‌می‌میرند. همچنین معتقد بودندکه اگر مزرعه و باغی پر ازتلخهٔ‌گندم‌باشد، برای‌ازبین‌بردن آن‌کافی‌است که‌دختر باکرهٔ جوانی که مظهر عذرا یعنی (ناهید) صاحب بـرج سنبله است ، خروس سفیدی راکه مظهر خورشیدتابستان است ، دردست گرفته وباپای برهنه و بدون لباس وباموهائی ژولیده ازجائی که علفهای‌هرزه روئیده‌است عبور نماید. با این اقدام امیدوار بودندکه کلیهٔ علفهای زیانبخش‌روبه پژمردگی رفته و ازبین برود.

برزگران . سبز، مارچوبه‌ی‌قرمز، زرد و سفید و بنفشه وکاسنی رادر فصل معینی می‌کاشتند . به‌طوری‌که **ابن وحشیه** گیاهشناس نبطی در قرن دهم نوشته است ، کشاورزان آن دوره‌کاسنی را هنگام شب و در موقع طلوع ماه می‌کاشتند . کاشتن چغندر ، اسفناج ، کلم تابستانی و زمستانی ، گل‌کلم ، ترشك ، تربچه (برای‌آنکه‌تربچه طعمی‌مطبوع داشته باشد ، تخم آن‌را در آب‌آمیخته با عسل خیس می‌کردند) شلغم ، گزر یعنی هویج،زردك، تره ، کرفس وغیره معمول‌بود . برای آنکه تره درشت وکرفس عالی به‌دست بیاید، مقدار کمی از تخم آنها را درکهنه‌ی پشمی می ریختند، و درسوراخی دفن می‌کردند و با این‌تدابیرامیدوار بودند محصول عالی به‌دست آورند . استفاده از پیاز قرمز ، زرد و یـا سفید در تمام مـدت سال و خوردن پیازچه در تابستان معمول بود . کشاورزانی‌که پیاز شیرین می‌کاشتند ، قبل از شروع به‌کار، خرما می‌خوردند تا بوی مطبوعی از دهان‌آنها خارج شود.

کـدو ، خـربوزه ، خیار ، هنداونـه ، خیارشور جزو مواد غذایی مردم بود . خیار انواع‌مختلف داشت، بعضی‌ازآنها سبز و نازك‌وبرخی‌زرد رنگ بود و لکه‌های سیاه نیزداشت .کسانی‌که می‌خواستند خیارنازك و خوش عطر به‌دست آورند ، یك شب قبل ازکاشتن ، تخم‌آن‌را درگلاب خیس می‌کردند، و اگرمایل بودندکه خیار اندکی ترش‌مزه باشد تخم آن را در سرکه خیس می‌کردند ــ برای آنکه به رشد و پرحاصلی‌کدو و طالبی بیفزایند، درچهار پنج قدمی‌شاخهای‌آن کوزهٔ‌سفالین پرآب‌سربسته‌دفن می‌کردند شاخه‌ها به‌سرعت بسوی‌آن کوزه‌جلومی‌رفتند، همینکه‌ساقه‌ها به‌کوزهٔ آب‌می‌رسیدند کشاورزان‌تنگ آب را به‌عقب می‌بردند ، وهمینطور این‌کار را ادامه می‌دادند ومراقب‌بودند، که ظرف همواره پرازآب باشد ، زیرا درغیراین صورت شاخه‌ها در جهات دیگری رشد و نمومی‌کردند . این عـادت تـاکنون در یزدمعمول‌است.

گاه درروی زمین بانی‌های صلیبی شکل نقشه‌و الگوئی طرح می‌کردند و نشان خیاررا روی‌آن می‌انداختند. درنتیجه منطقهٔ زیبایی پدیدارومحصول ده‌برابرمی‌شد. گاه‌نهال‌خیاروکدوراروی‌شاخه‌های‌درختان‌کوتاهی‌می‌انداختند ، تا چیدن محصول به‌آسانی ممکن باشد . درمورد هندوانه‌که‌محصولی فراوان می‌داد . جمعی براین‌عقیدهٔ خرافی بودندکه اگرتخم‌هندوانه را درجمجمه‌ی انسان بگذارند و آن‌را در زیر خاك مخفی‌کنند ونهال را به‌موقع آب‌دهند. هندوانه‌ای خواهد دادکه هرکس ازآن بخورد برعقل و درایت او افزوده

خواهد شد و اگر تخم هندوانه را در جمجمهٔ الاغی بگذارندو پس ازآبیاری و مراقبت‌محصولی به‌دست آید ، هرکس ازآن‌تناول‌کند به‌حماقت وکوردلی مبتلا خواهد شد . بادمجان زیاد می‌کاشتند وانواع مختلف داشت و به‌رنگهای سفید و ارغوانی و سیاه یا بنفش بود . در غذاهای مختلف به‌کار می‌رفت .
علاوه برآنچه گفتیم گیاهان خوشبو ومعطر دیگری بود که‌به‌حد وفور دراغذیهٔ مختلف ازآنها استفاده می‌شد ،که ازآن میان میتوان زیره وکرویا ، انواع شاهی،خردل،رازیانه،بابونه،نعناع، مرزنگوش، ریحان، پنیرك، گل‌کاسنی ، آویشن ، افسنتین ،گشنیزو فلفل سودانی راکه بـرای تقویت قوهٔباه مورد استعمال داشت‌نام برد. باقلا، لوبیا، نخود سبز، لپه،عدس، بیشتردر مزارعی که ازآب دیم استفاده می‌کرد کاشته می‌شد . گاه این نوع محصولات را در زمینهایی‌که باآب‌دستی زراعت می‌شد نیزمی‌کاشتند .
به‌طوری‌که ابوالخیر متخصص‌کشاورزی متذکرشده‌است ، درآن‌روزگار کشاورزان ۱۲ نوع لوبیا مـی‌شناختند . خوردن سبزیجات‌ترو خشك بسیار معمول‌بود.انواع و اقسام لوبیاازسیاه ، قرمز، سفید ، چشم بلبلی ، قهوه‌یی چیتی، لوبیای‌سیاه کوچك،لوبیای‌سیاه‌بزرگ(که‌دانه‌های‌آن‌به‌اندازهٔزیتون) بود لوبیای‌سفید درشت ، لوبیای زرد، لوبیای‌سیاه‌وسفیدکه بزرگی‌بعضی ازآنهابه اندازهٔ تخم‌کبوتربود .در اغذیهٔ‌گوناگون مورد مصرف بود واین می‌رساندکه برخلاف‌عقیدهٔ بعضیها لوبیا ازامریکابه‌ایران‌نیامده‌است، زیراکه محمدزکریای رازی‌مخصوصاً می‌گویدکه‌لوبیای‌قرمز بشکل ورنگ‌کرده وقلوهٔ‌گوسفنداست با این‌بیان‌جای‌شبهه برای‌کسی باقی نمی‌ماند .

فصل ششم

کشت غلات

قلمرووسیع تمدن شرق از ماوراءالنهر یعنی ترکستان ودشت‌سیبره‌یعنی سیبریه ، تاشکند و سمرقند تا عربستان و قلب افریقاکشیده شده‌بود. به‌همین مناسبت‌آب و هواهای گوناگونی‌در این منطقهٔوسیع دیده می‌شد ، ولی اصول کشاورزی سکنهٔ این حدود تقریباً همانند بود . فقط نوع چهارپایان در این مناطق فرق می‌کرد ، در بعضی نقاط از اسب ، در بعضی نواحی از شتر ودر برخی دیگر ازگاومیش وگاوهای نر و ماده استفاده می‌کردند . درایران و عراق‌کشاورزان برای شخم زمین ازگاو وخیشی‌که نـوك‌آهنی داشت استفاده می‌کردند. قسمتی از همین‌گاوآهنها خـاك را برمی‌گردانید، درایـن دوره مسلمین هنوز ازچرخهای‌کوچك جلوگاوآهن‌که مورد استفادهٔ چینیها بـود آگاهی نداشتند‌گندم را در موقع غروب پروین‌برج عقرب می‌کاشتند ــ جو راکه استعداد رشدآن در زمینهای مختلف بیش ازگندم است در موقع اعتدال خریفی ، و برنج رادر برج حوت می‌کاشتند و نشای‌آن در برج حمل‌انجام می‌گرفت . معمولاکشاورزان توجه شایانی به‌کود دادن وآماده‌کردن زمین نشان نمی‌دادند وگاه قبل از بذرافشانی ، دو سه وگاهی چهار بار از زمین بهره‌برداری می‌کردند. همینکه در مزارع جووگندم ، آثار زردی‌آشکار و هنگام دروفرا مـی‌رسید‌کشاورزان هنگام سحر یا موقع غروب آفتاب شروع به‌کارمی‌کردند وبااستفاده از خنکی‌هواکاررازودتر تمام‌می‌کردند وخوشه‌های گندم‌کمتردانه دانه و تلف می‌شد. کشاورزان گندمها را باداس درومی‌کردند

وسپس آنها را دسته دسته کرده باعلف می‌بستند و این‌کار را با شوروشوق و شادمانی انجام‌می‌دادند، زیرا برزگران معتقد بودندکه درووبسته بندی‌وجابجا کردن محصول، جملگی باید درمحیطی پرنشاط انجام پذیرد.

پس‌ازپایان درو ودسته‌بندی گندم و جو، درانتظارهوای مساعدمی‌نشستند و برای باد دادن‌گندم و جو محلی مناسب‌که دور از ساختمان و باغ باشد انتخاب می‌کردند ، زیرا معتقد بودندکه‌گرد و خاك و دانه‌های کاهی‌که بر اثر باد روی درختان ومیوه‌های آنهامی‌نشیند برای صاحبان باغ تولیدضرر وخسارت‌بزرگی‌می‌کند .

قبل از ورود زمین‌راباپای‌کارگران‌کاملا‌کوبیده‌وآماده‌می‌کردند ،سپس روی‌آن روغن زیتون وکاه می‌پاشیدند، وباغلتکهای چوبی وسنگی آن‌را صاف و محکم و هموار می‌ساختند. سپس دسته‌های‌جووگندم رادر فضای آزاد پهن می‌کردند و بعد با ماشینهای چرخداری‌که داری غلطکهای چوبی مجهز به صفحه‌ی آهنی بود بوسیله‌ی‌دوگاو به‌حرکت در می‌آوردند و در نتیجه آمد و رفت مکررآنها‌گندم وکاه را از هم جدا می‌کردند ، این‌قبیل فعالیتها را معمولا هنگام ظهریعنی‌موقعی‌که هواگرم و خوشه‌هاکاملا خشك شده بودانجام می‌دادند . پس از پایان‌کارگندمها را جمع‌آوری وکاهها را نیزکه علوفه‌ی گرانبهایی برای چهارپایان بودوزن‌وبسته‌بندی و انبارمی‌کردند .

کاشتن برنج‌در برج حوت‌صورت‌می‌گرفت. برای‌این‌کار محل‌مناسبی‌رو به‌قبله انتخاب می‌کردند و دور آن‌را با دیواری چوبی مشخص می‌کردند و سپس‌کودهای پوسیده و قدیمی را بتدریج در زمین می‌ریختند و با خاك مخلوط می‌کردند . قبل ازکشت برنج ، دانه‌های‌آن را در یك یا چند ظرف سفال‌آب نادیده‌که‌پرازآب بود می‌ریختند و ظرف را مدت یك روز در مقابل آفتاب قرار میدادند . سپس دانه‌ها را در پهن فرو می‌کردند . همینکه برنجها شروع به‌بادکردن و جوانه زدن می‌کرد کشاورزان به کشت آنها می‌پرداختند پس از کاشتن ، آبیاری آنها طبق اصول انجام می‌گرفت و پس از دوماه هنگامی‌که نهال‌برنج‌کاملا قوی می‌شد،آن را نشا می‌کردند . به این ترتیب‌که‌هنگام‌شب قبلی ازنشا زمین‌راکاملاآب‌می‌دادندو صبح روز بعد قبل از طلوع آفتاب نهال برنج را در امتداد یکدیگرو به طور منظم نشا میکردند و در مواردی‌که‌نهال ضعیف‌بود دویا سه تای آنها را پهلوی‌یکدیگر می‌نشاندند . کشت برنج درحدود ایران فعلی فقط در مناطق مرطوب‌سواحل

بحرخزر و خوزستان و کرانۀزاینده رود و عراق امکان پذیر است . شالیزار یا محل‌کشت برنج دارای سد و بندهایی‌است تا آب‌را در محل‌کشت نگهداری کند به‌طورکلی نهال برنج غیراز هفته‌های قبل از درو باید همواره درآب باشد . قبل از برداشت محصول‌آب‌کمترمیدهند تا دانه‌های‌برنج اندك اندك خشك شود . کشت‌برنج احتیاج به‌کاروکوشش‌فراوان دارد ، به‌همین‌مناسبت مردان و زنان و فرزندان‌آنها جملگی در این فعالیت شرکت مـی‌جویند . برنجکاران‌کمال‌مراقبت‌را درآبیاری و مشروب‌کردن برنج نشان می‌دهندو برای آن‌که فاسد نشود، سعی می‌کنندکه‌همواره‌آب جریان مختصر و ملایمی داشته باشد ، به‌همین منا سبت‌درانتهای شالیزار منفذی است‌که آب‌آن بـه آرامی خارج می‌شود و مجدداً آب تازه شالیزار را پر می‌کند ، هنگام درو برنجها را دسته دسته به‌هم‌می‌بندند وسپس مقدمات‌کوبیدن را فراهم می‌کنند. این کاریا با دستۀ هاون و یا باگردش آسیایی‌آبی انجام می‌پذیرد. . پس‌از درو برنج را دسته‌بندی می‌کنند و برنج اعلا ، متوسط و درجۀ سوم را ازهم جدا می‌سازند و هریك را درکیسه‌های مخصوص می‌ریزند ، و سپس باالیاف برنج،حصیر، پرده،تجیر، کیسه ، کلاه،شب‌کلاه، جارو،سبد وبسیاری‌چیزهای دیگردرست می‌کنند . برنج‌رادر قرن اول‌قبل ازمیلاد باراول‌چینیان‌به‌ایران آوردند ، و قوت مردم طبرستان وگیلان شد . قبل ازآن درآن دیار مردم وحشی بودند ، و ازمیوۀ جنگلی و لبنیات معاش می‌کردند و مشهور بودند به (کادوس) یعنی‌گاودوش یعنی استفاده‌کنندگان ازگاودوشا .

فصل هفتم

گیاهان صنعتی

پنبه ، کتان ، نیل ، روناس ، وسمه ، زعفران ، وکوکنار

پنبه‌کاری نخست درهندوستان آغاز شد . نهال پنبه در خاك هند رشد فراوان دارد ، و به‌اندازهٔ یـك درخت رشد و نمو می‌کند. پادشاهان کوشان (۲۵۰ – ۳۰) یاکوان که‌به‌کیان معروف شدند و مقیم بلخ بودند ، نهال پنبه‌را نخست‌وارد ایران‌شرقی کردند و بوسیله‌ی‌هندیان‌و سجستانیها (از ۷۰ قبل از میلاد تا ۳۳۰) وارد ناحیه سیستان و بعداً بوسیلهٔ پادشاهان‌ساسانی (۲۲۴ – ۶۴۰) این نهال‌صنعتی به‌خاك عراق رسید.در دوره‌ی تمدن‌اسلامی پنبه‌کاری در سوریه، مصر و اندلس نیز معمول گردید. غیرازسرزمین هند در سایرکشورها نهال پنبه رشد چندانی ندارد و هرگزبلندی‌آن از قدیك‌انسان تجاوزنمی‌کند .

پنبه را درموقعی‌که هوا مساعد باشد یعنی دربرج‌حمل یا ثوردرزمینی که چندین‌بار زراعت شده باشد می‌کارند . زمین پنبه‌کاری باید به‌اندازهٔ‌کافی براثر ریزش باران یا براثر آب دستی مشروب شده باشد . دانه‌های پنبه‌را بادقت تمام از تمام تارها وکرکهائی‌که به‌آن چسبیده است ، جدا می‌کنند و سپس هر دو یا سه دانهٔ پنبه را درحفره‌هایی‌که بیست تا ۲۵ سانتیمتر از هم فاصله دارند ، می‌افکنند وروی‌آن اندکی خاك می‌ریزند. وقتی‌که‌گیاه‌روییده یکی دوبار اطراف آن‌را بابیلچه زیروروی‌می‌کنند وسپس پنبه راآب‌می‌دهند.

درمسیر آبی که به‌پنبه می‌دهند کودی که عبارت از مخلوطی از تپاله گاو و برگ کدو وپوست باقلاوغیره است می‌ریختند ، واین کود را ازهرجهت برای رشد بوته‌ی پنبه کافی ومناسب می‌دانستند . بیل زدن و آبیاری زمینی که پنبه‌کاری شده است هر ۱۵ روز یك‌بار عملی می‌شد و وقتی که دربرج سنبله حقه‌ها و غوزه‌های پنبه آشکار می‌شد ، دیگر آب نمی‌دادند تا رشد گیاه متوقف شود ، وغلات پنبه به‌وضعی طبیعی درآید . در تمام مدت بهار زنان و بچه‌ها گیاهان زائد را وجین می‌کردند ، ومردها بموقع آب می‌دادند . همینکه کرك پنبه کاملا عمل آمد باید بیدرنگ به چیدن آن‌پرداخت واین‌کار معمولا دربهترین موقع یعنی برج میزان صورت می‌گرفت . لفاف وحقه پنبه را صبح زودقطع می‌کنند وسپس‌پنبه را مشت مشت ازآن‌جدامی‌کنند وبصورت توده‌های‌بزرگی در می‌آورند وسپس به‌خشك‌کردن پنبه‌ها می‌پردازند . با اینکه درکار چیدن پنبه تمام اهالی ده همکاری و کمك می‌کردند وکارگرانی که به‌این‌کار مشغول بودند احتیاط ومراقبت‌کافی داشتند ، معذلك دانه‌های‌پنبه براثر وزش بادروی زمین ریخته می‌شد .

دراین‌روزها، دهات پنبه خیز منظرهٔ خاصی داشت . درختها گویی غرق شکوفه‌اند وموی زنان دهاتی راگردی سفید فرومی‌پوشید حتی پروبال مرغان سفید می‌شد ، و بچه‌هایی‌که نزدیك توده‌های پنبه به‌بازی مشغول بودند چون گربه‌های براق به‌نظر می‌رسیدند .

از روزگارقدیم‌کتان را در دلتای نیل می‌کاشتند . در اواسط قرن دهم میلادی ، عضدالدوله دیلمی پادشاه آل‌بویه‌کشت وزرع این‌گیاه رادرخوزستان و **سینیز** فارس وجنوب‌ایران یعنی‌کازرون و**توز** گسترش دادند وپس‌ازچندی کاشتن آن در طبرستان ، وطوالش یعنی دربند ، و مناطق شمالی ایران نیز معمول‌گردید . کتان را درخاك مرطوب ، سیاه ومستعد می‌کاشتند . در بعضی مناطق آب باران برای رشدکتان کافی بود ، ولی درجاهای دیگربکمك آب دستی‌کتان را سیراب می‌کردند ، به‌طوری‌که ابن‌العوام اشبیلی ، از قول ابن‌الفاضل‌که از زمینشناسان قرون وسطاست نقل می‌کند ، پیشرس کتان در حدود ۱۰ اکتبرقدیم (= تشرین اول) بعدازنزول باران صورت می‌گرفت . به‌عقیدهٔ بعضی دیگر موقع‌کشت‌پیشرس‌کتان ماه ژانویه‌قدیم(= کانون ثانی.) بود ، واین امر بستگی به‌مقتضیات طبیعی منطقه داشت . پس از آنکه سه‌بار زمین راکاملا شخم وشیارکردند، تخم‌کتان را درروزی‌که هوا بدون بادبود،

در خاك مرطوب می‌کاشتند . سپس زمین را تسطیح می‌کردند . بطوری‌که بذرها کاملا در زیر خاك مخفی شوند واگر بذرافشانی در زمینی خشك صورت می‌گرفت ، در موقع آبیاری دقت می‌کردند که دانه را آب از محل خود حرکت ندهد . بعضی ازکشاورزان کتان دیررس نیز می‌کاشتند . ولی اختلاف این کتان باکتان زود رس این بود که کتان زودرس بسیار نرم ومرغوب بود.
به کتان کودی مخلوط از خاکستر پنبه و تپالهٔ گاو می‌دادند وعلفهای هرزه‌ی اطراف آن را به‌تدریج که درمی‌آمد از بیخ وبن می‌کندند . وقتی که کتان بلند وقوی ورنگش‌زرد می‌شدآن‌رامی کندندوروی زمین‌می گستردندتابه‌تدریج خشك شود . سپس آن‌را پشت‌وروی می‌کردند ودرطی چهارپنج‌روزآن‌را به‌صورت دسته‌های کوچك منظمی درمی‌آوردند ودرآفتاب قرار می‌دادند . وقتی که کاملا دسته‌های کتان خشك می‌شد به‌آن آنقدرچوب می‌زدندتادانه‌های آن‌فروریزد. سپس دانه‌ها راغربال کرده‌درظرفی گلی‌جمع آوری‌می کردند . برای‌خیساندن کتان به‌دسته‌های کوچك‌آن سنگی می‌بستند وآنها رابه‌درون‌آب رهامی‌کردند تا سنگین شده وبالا نیایند ، پس ازچند روز الیاف آن را امتحان می‌کردند واگر به‌اندازهٔ کافی خیس خورده بود ، آنها را ازآب خارج می‌کردندوبرای آنکه زودتر خشك شوند درمقابل نور آفتاب قرار می‌دادند . برای تشخیص اینکه آیاکتان کاملا خیس خورده است یاخیر ، چند ساقه کتان را از وسط دسته‌ها بیرون می‌کشیدند وآنهاراکاملا تاب داده وآزمایش می‌کردند . اگر الیاف بـه‌راحتی از قسمت خشبی جـدا می‌شد ، معلوم بود که کتان به‌اندازهٔ کافی خیس خورده است . درغیر این‌صورت باردیگردسته‌های کتان را درآب فرو می‌بردند و یك یاچند روز دیگر این آزمایش را تکرار می‌کردند . در گرگان قدیم ومناطق سردکتان را درحدود ۵۰ روز درآب نگاه‌می‌داشتند، درحالی که درمناطق گرم ، نظیر مصروخوزستان‌وکازرون خیس خوردن کتان در طول مدت یك ماه انجام پذیر بود . بعضی گمان می‌کردند که مناسبترین موقع برای خیساندن کتان‌هنگامی‌است که توت‌خاردار یابتهٔ تمشك رسیده باشد واین برج‌میزان است پس ازآنکه کتان کاملا خشك شد . آن‌را درزیردرختان پهن می‌کنند، بعد دسته‌های کتان‌را باچوب صافی که ازدرخت بلوط تهیه شده بودکاملا می‌کوفتندتا الیاف ازقسمتهای‌چوبی‌جدا شود وبه‌این ترتیب‌رشته‌های ممتازی به‌دست می‌آوردند .

بوته‌های نیل انـواع واقسام داشت ، بعضی شکوفهای کبود و برخی

شکوفهای سفید داشتند ، ولی آنها که شکوفه‌کبود داشتند بیشتر مرغوب ومورد نظر بودند وبه‌همین مناسبت کشاورزان این نوع را بیشتر می‌کاشتند. درماه آوریل قدیم (= شباط) کشت آن‌را درمحل پناهی که ازباد شمال‌محفوظ باشد ، انجام می‌دادند و به‌آن آب مختصری می‌دادند ، همین‌که نهال آن به‌اندازه‌ی یك انگشت‌قدمی کشید ،جابه‌جاکردن‌ونشای آن را شروع‌می‌کردند. درنزدیکی هرنهال چوب پانئی قرار می‌دادند ، تا نهال دورآن پیچیده ورشد کند . برگ بوته‌ی نیل را برای رنگ‌رزی به‌کار می‌بردند ونیل را به‌صورت قالبهایی به‌قدرگزهای قدیم اصفهان صادرمی‌کردند .

کشت **رناس** احتیاج به‌عدهٔزیادی‌کارگرماهروزبر دست داشت و لازم بودکه لااقل‌دوسال‌کارکنند تا محصول به‌دست‌آید . برای آنکه مزرعهٔمناسبی برای‌کشت رناس پدیدآورندخاك‌رادرماه‌مارس‌قدیم(= آدار) آماده‌می‌کردند، یعنی چندین‌بار آن‌را شخم زده شیار می‌کردند وسپس‌کود ورشوهٔکافی‌به‌زمین می‌دادند ، آن‌گاه دانه‌های رناس را مانندگندم در خاك می‌افشاندند ، وپس از مخلوط کردن دانه‌ها در زیر خاك زمین را آب می‌دادند . پس از آنکه گیاه اندکی رشد می‌کرد شروع به‌وجین‌کردن وبیرون آوردن‌علفهای هرزه می‌کردند وپس از آنکه چندین‌بار این‌عمل انجام پذیرفت ، مدتی از دادن آب خودداری می‌کردند تاآثار پژمردگی درنهال‌آشکار شود . آن‌گاه‌شروع به‌آب دادن می‌کردند ودرتمام مدت تابستان‌هرهشت روزیك‌بارآب می‌دادند. درماه اوت قدیم (= **آب‌رومی**)نهال رناس‌را باداس ازبیخ‌قطع می‌کردند. روی باقیمانده،قشری ازخاك می‌ریختند تابنهٔ رناس را ازیخ حفظ‌کنند .پس‌از مدتی قسمتی‌که درزیر خاك پنهان شده بود ، تبدیل به‌ریشه‌ی قرمزی می‌شد. دراین موقع‌ریشه‌های بزرگ‌رامی‌کندند وبقیه‌را باقی‌می‌گذاردند تارشدکنند . به‌این ترتیب بوتهٔ رناسی بدست می‌آوردند که چندین سال محصول می‌داد . معمولادرهرپاییزی‌ریشه‌های‌بزرگ‌راقطع‌وریشه‌های‌کوچك‌راباقی‌می‌گذاشتند،تا نهال جدیدی پدید آید. برای آنکه زمین‌بیحاصل نماند ، بعضی‌ازکشاورزان دراین قبیل زمینها،گندم‌هم‌می‌کاشتندواین‌کار لطمه‌یی به‌رشد بتهٔ رناس‌نمی‌زد .

وسمه بیشتردرمناطق سردمی‌روید، بذرآن‌را درزمینی‌که شن‌وماسه‌یی باشد می افشانند ، وسپس باوسایل‌کشاورزی زمین را تسطیح می‌کنند . پس ازچندی‌برگ‌وسمه‌که دارای ماده‌ی‌کبود رنگی است ، شروع‌به‌رسیدن‌می‌کند، یعنی روی برگ‌سوراخهایی مشاهده می‌شود . دراین‌موقع باید وسمه را چید.

پس از برداشت وچیدن برگهای وسمه، آنهارا روی سنگ صیقلی پهنی ریخته می‌کوفتند وسپس آنها را درسبدهای مخصوصی می‌ریختند وچندین بار روی آن آب می‌پاشیدند ، و مدت ۴ روزآن را به‌این حال باقی می‌گذاردند . بعداً برگهای وسمه را باکارد به‌چند قسمت تقسیم‌کرده و باردیگر روی آنها آب می‌پاشیدند ، تاعمل تجزیه‌کاملا صورت بگیرد . آن‌گاه آنها راکاملالگد مال می‌کردند ، تا به‌هم به‌چسبند ، وبه‌صورت خمیری درآیند . دراین موقع از آن گلوله‌های فشرده‌یی درست می‌کنند ودرمقابل آفتاب قرار می‌دهند تاکاملا خشك شود . این محصول در رنگرزی وآرایش مورد استفاده قرارمی‌گیرد .

حنا ــ محصول حناکه زنان شرق همواره ازآن برای رنگ کردن موها وناخنهای خود استفاده می‌کنند،درمناطق گرم ومرطوب روئیده‌می‌شود. درحبشه ، دریمن و در مناطق شمالی مصر حنا کاملا رشد می‌کند وبه‌صورت درختی درمی‌آیدکه دومتروهشتادسانتیمتر ارتفاع دارد ، ومدت ۱۵ سال‌عمر می‌کند . زمین اطراف حنا را بیل می‌زنند ،کود می‌دهند و به موقع به‌آن آب میرسانند وهرسال برگهای آن‌را می‌کنند ومورد استفاده قرار می‌دهند. در مناطق جنوبی ایران ، درسوریه واندونزی‌که در حقیقت در شمال مناطق حناخیز قرار گرفته‌اند ، نهال حنا چندان رشد نمی‌کند . هرسال در این مناطق حنا می‌کارند و فقط یك‌بار ازبرگ آن استفاده می‌کنند . طرز عمل کشاورزان به‌این ترتیب بودکه درآوریل ماه قدیم یا در ماه مه قدیم (ایار و حزیران) زمین راکاملا آمادهٔ کرت‌بندی‌کرده ، پس ازآنکه‌کرت‌های مربع شکل‌راکاملاحاضرداشتندکودخشك‌شدهٔ انسانی راکوبیده درکرت‌هامی‌پاشیدند. سپس به‌کرت‌هاآب می‌دادند . پس ازآن‌که‌آب فرونشست به افشاندن بذردر روی زمین مشغول می‌شدند ، و سپس روی زمین مزرعه،حصیری پهن‌کرده و با احتیاط روی آن راه می‌رفتند تا دانه‌ها درزمین مرطوب‌فروبرود .همینکه نهال شروع به‌رشدمی‌کرد، وجین‌کردن شروع می‌شد. درآغاز امر همه روزه وپس از چندی هفته‌یی دوبار به‌آن آب می‌دادند ، تا هنگام‌برداشت محصول برسد . پس از آنکه بوتهٔ‌حنا را از بیخ‌قطع‌کردند ، آن را دسته دسته‌کرده و در زیر سایهٔ درخت ویا در داخل منزل در فضای آزاد آویزان می‌کردند ، تا به‌تدریج خشك شود . برای آنکه حنا ، رنگ و دیگر خصوصیات طبیعی خود را از دست ندهد . دسته‌های قطع شدهٔ حنا را از پرتو آفتاب دور نگهمیداشتند . پس از آنکه کاملا خشك شد ، ساقه‌های حنارا به دور افکنده

وبرگهای خشك را درمحلی جمع می‌کردند .

زعفرانـ دردورهٔ قرون‌وسطی زعفران، درکارپخت‌وپز نقش‌مهمی‌داشت. در هرمطبخ‌هاون برنجی کوچکی برای نرم کردن زعفران‌وجودداشت، وعطارها نیز ترازوی کوچکی برای کشیدن زعفران در دکهٔ خود داشتند . ازگل زعفران که بیخ آن به‌پیاز شباهت دارد ، درموارد مختلف استفاده می‌کردند : درماه مه یاژوئن (ایار وحزیران) پیاز زعفران را بارعایت نظم درزمینی که‌کاملا آماده شده‌بود ، می‌کاشتند وازگل آن هنگام پاییز بهره برداری می‌کردند. این شکوفه‌هاکه رنگ‌کبود زیبا دارند ، در وسط خود الیاف قرمزو قهوه‌ای متمایل به‌زردی‌دارندکه همان زعفران‌است. کندن‌زعفران بادقت‌صورت‌می‌گرفت، وبرای‌خشك کردن، آن‌رادرزیرسایه‌دوراز‌جریان‌هوا قرارمی‌دهند. قبل‌از‌استعمال، زعفران را می‌سائیدند، غالباً خودکشاورزان هنگام برداشت محصول به‌ساییدن آن مبادرت می‌کردند . سپس ازگرد زعفران قرصهای معطر درست‌می‌کردند ودرنزدیك آتش ملایمی می‌گذاشتند تاخشك‌شود . رنگ زرد طبیعی‌زعفران، دراین موقع بسیار جالب ومتمایل به‌قرمز می‌شد .

کوکنار که به‌تازی خشخاش گویند ، انواع و اقسام مختلف دارد . بعضی از آنهاگل سفیدی دارندکه وسط آن‌سیاه است وبرخی دیگر گل‌قرمز دارند . افیون را از خشخاش نوع اخیر می‌گیرند ـ بذرخشخاش را در مـاه نوامبر وفوریه (تشرین اول وشباط) درزمین‌که‌کاملانرم وآماده باشدمی‌کارند وآب می‌دهند ، سپس بامراقبت‌کلیهٔ علفهای زاید را از اطراف آن می‌چینند وهفته‌یی دوبار آنرا آب میدهند تا ماه مه‌قدیم (ایار) . پس از آنکه سرآنها اندکی خشك شد ، آنها را قطع و دسته دسته می‌کنند . سپس به‌طور منظم بندکرده ، درسایه می‌آویزند ، و پس‌ازآنکه خشك شد آنها را درخمره‌های سنگی‌نو مرتب می‌چینند . از دانه‌های خشخاش نانی‌مغذی ومطبوع می‌پختند.

تهیه افیون نخست درناحیهٔ اسیوط درشمال مصر آغازگردید . ابتدااز آن فقط استفادهٔ طبی می‌کردند ، همانطورکه امروز ما ازکلورو فرم استفاده می‌کنیم دستگاه وافور (انگلیسی وئپور Vapour یعنی بخار ودود افیون) در آغاز قرن شانزدهم درکلنی‌های اروپایی هند اختراع شد و پس از چندی به‌ایران نیز راه یافت ، یعنی پزشکان فرنگی شاه صفی را به‌آن عادت دادند سپس رواج یافت .

فصل هشتم

درختهای میوه یا میوه‌دارها

از دیرباز شرقیان به‌خوردن مقدار زیادی میوه‌های تازه وخشك عادت داشتند ، به‌همین مناسبت راه و رسم درختکاری برسکنهٔ این منطقه در دوران قرون وسطا مکتوم و پوشیده نبود . کشاورزان به‌خوبی به‌هنر بذر افشانی ، درختکاری ، پیوند زدن ، تراش دادن و هرس‌کردن ، کود دادن و آبیاری میوه‌دارها وایجاد قلمستانها از درختان میوه و دیگر گیاهان سودمند آشنا و مأنوس بودند .

تقریباً تمام اقسام درختان میوه‌دار را درآن دوره می‌شناختند وانواع درختان میوه‌دار در مناطق مختلف مخصوصاً در خراسان ماوراء النهروا‌ران و عراق عجم و روم کاشته می‌شد . از ایـن کشورها بـذر و نهال بسیاری ازدرختان به‌ممالك شام و اندلس منتقل گردید . در دورهٔ قرون وسطا ممالك عربستان ، مصر ، وافریقاازلحاظ درختکاری بسیار فقیر بودند ، گاه‌حکومتها و مالکان بزرگ ازکشورهای دور دست ، درختهایی را به‌کشور خود منتقل می‌کردند و آن گیاهان به‌تدریج با مقتضیات اقلیم جدید سازگار می‌شدند . درقرن سیزدهم درباغهای کشاورزی ایران درتبریز (که مرکز ایلخانان بود) میوه‌های نادر وکمیابی‌که ازکشورهای هندوستان وماچین ومالزی ، ختای‌و وختن وکاشغر آورده بودند ، مشاهده‌می‌شد .کتاب **آثار واخبار** که‌به‌زبان فارسی نوشته شده اثر قلم یکی از حشایشیان یعنی نباتشناسان این دوره‌است. مؤلف این‌کتاب‌که مدیر باغ کشاورزی ایلخانان نیز بود ، بـه تفصیل از

روشهای مختلفی که برای پیوند درختان میوه‌دار درآن دوره معمول بودسخن می‌گوید . همینکه درخت جدیدی دراین باغ با محیط سازگاری می‌یافت ، تخم یاقلمه‌ی آن را به‌باغ یامنطقه‌ی دیگری منتقل می‌کردند و با این تدبیر بسیاری ازدرختان میوه‌دار را به‌مناطق مختلف می‌بردند .

برای آنکه آب دادن به‌درختان خرما، پرتقال ، توت ، انجیر ،زیتون ونیشکر که‌درمناطق گرمسیر شرق به‌حد وفورکاشته‌می‌شد به‌سهولت امکان‌پذیر باشد ، آنها را طبق نقشه واصول صحیحی رده رده و در یك امتداد و به‌طور منظم می‌کاشتند. برای‌تکثیرانواع درختان خرما معمولاتخم‌آنها را می‌کاشتند. کلیه‌ی‌متخصصین‌وکشاورزان‌این‌دوره معتقدبودندکه مخلوط کردن نمك‌درخاکی که درآن بذرافشانی شده ونیز آمیختن‌نمك باکودی‌که پای دانه‌های‌مختلف می‌دهند مفید وسودمند است . طرز عمل این‌بودکه پس ازایجاد حفره‌وکاشتن دانه‌روی آن‌را ازمخلوطی ازخاك‌وکود پرمی‌کردند وسپس اندکی نمك‌روی آن می‌پاشیدند ، به‌طوری که **ابن الفاضل** توضیح داده است ، در دوزنبیل (یازنبه)کود ، دوکیلو یا چهارلیور نمك می‌ریختند . برای‌کشت خرما یك هسته خرمای شکاف‌دار را طوری روی زمین قرارمی‌دادندکه قسمت شکافدار خرما داخل خاك قرارگیرد ،سپس روی آن خاك می‌ریختند وبعد به‌هسته‌خرما هرروز آب می‌دادند تاجوانه بزند . گاه نهال خرما را جابه‌جا می‌کردند ، ولی اکثر کشاورزان کاشتن تخم را ترجیح می‌دادند ، درختان خرما بعضی نرو برخی ماده هستند . تلقیح آنها به‌طور مصنوعی صورت می‌گیرد به‌این ترتیب‌که‌گل بوته‌های نر را روی‌گل بوته‌های ماده تکان می‌دهند . بعضی معتقد بودندکه اگر با درد نبیذ درخت خرما را آب بدهند ، محصول آن بسیارخوب، خواهد شد .کارشناسان آن دوره‌توصیه می‌کردندکه‌برای‌نگهداری درختان خرما باید اشخاص مسرور وشادمان را برگزید ، زیرا دریك‌محیط پرنشاط وفعال ،کار بهترانجام خواهدگرفت .

کشت مو درسراسرجهان اسلامی معمول بود. ازتفلیس گرفته تاجیزه برابر قاهره وازکاشغر ترکستان‌گرفته تالشبونه یعنی لیسبن پرتقال، کشت‌مو معمول بود. فقط دربعضی مناطق عربستان ونواحی مرکزی وشمالی مصر، به علت گرمی وناسازگاری اقلیم، کشت‌مو امکان پذیرنیست. ظاهراً موازدرختانی است‌که نخست درگرگان نشو ونما یافته است ، و بهترین نمونه‌های انگور هم‌اکنون دراین‌ناحیه‌دیده‌می‌شود. کشت‌مودرمناطق بسیارمرتفع نیزممکن‌است.

چنانکه درنقاطی که دوهزار مترازسطح دریاارتفاع داردتاك کاشته می‌شد ، از جمله درولایت همدان که زمستان آن ازدیرباز تاکنون سخت و طاقت فرساست وغالباً برف سه‌ماه روی‌زمین می‌ماند. کشاورزان بران آنکه درخت مو ازخطر یخ‌زدن محفوظ بماند، حفره‌هایی قیف مانندایجاد می کردند . با اینکه این تدبیرغالباً مانع‌یخ زدن نمی‌شود، معذلك محصول موستانهای همدان وشراب سفید وقرمزاین‌ناحیه‌آنقدرگرانبها ومعروف بودکه رزبانان بامیل‌تمام به‌این مشکلات وخطراتی که ازناسازگاری محیط روی‌می‌دهد ، تن‌درمی‌دهند. بوم نگاران یعنی جغرافیدانان‌قرون وسطای‌ایران نظیرحمدالله‌مستوفی ومتخصصین کشاورزی‌نظیرنویسندهٔ کتاب ارشادالزراعه‌بادقت‌تمام درپیرامون انواع واقسام انگورهایی که در مناطق مختلف ایران می‌روید ، بحث می‌کنند ، و از جمله ازانگورهای‌دانه گرد، وانگورهای دانه‌دراز،انگورقرمز، انگورسفید، انگورسیاه ، انگورزودرس، انگور دیررس، انگورشیرین ، انگور میخوش، انگورخرمایی که دانه‌هایش شبیه خرماست وغیرسخن می گویند .

رزبانان‌این دوره‌ازکاشتن، غرس کردن، کوددادن، پیوندزدن‌وسولفات دادن‌انگورکاملاآگاه بودند و تقریباً ازهمان‌روشی که امروز درممالك‌موخیز معمول است پیروی می کردند . موکاران‌این‌دوره به‌خوبی قادربودندکه مدت درازی انگوررا تروتازه نگهداری‌کنند . برخی‌برای این‌کار خاکستر چوب انگوررادرآب می‌جوشانیدند وخوشه‌های انگوررا یکی‌یکی‌درآن وارد وسپس خشك می کردند. بعضی‌دیگرخوشه‌های انگوررا روی‌پوست‌باقلامی‌خوابانیدند، وعده‌ای دیگرخوشه‌های‌سالم‌انگوررادرظرفهای گلی‌لعابداری که‌پرازآب باران جوشیده بود فرومی‌کردند . برای تهیه‌کشمش که شرق ازروزگار قدیم‌یکی‌از تهیه‌کنندگان‌وصادرکنندگان آن‌بود،طرق ووسایل‌مختلفی به‌کارمی‌بردندودرتهیهٔ انگورهای‌درشت پوستنازك وبی‌هسته مهارت داشتند .

زراعت وکشت **نارنج و پرتقال** درمناطق گرم اهمیت وارزش فراوان داشت. ازدورهٔ اشکانیان یاساسانیان‌لیمو ومرکبات ازسرزمین چین‌به‌ایران آمد وبامقتضیات این‌محیط سازگارگردید. بران‌کاشتن مرکبات تخم‌آنهارا درماه ژانویه قدیم (کانون‌ثانی) درگلدانی نومی‌کاشتند وهمه روزه‌آن راآب می‌دادند. همینکه نهال‌اندکی‌قوت می گرفت، آن‌را درقلمستان نشامی‌کردند و مدت دوسال ازآن مراقبت می‌کردند . سپس‌برای‌آخرین بارنشا رابه‌باغ مرکبات‌منتقل‌می‌کردندوآنهارا مرتب‌وبافاصله‌های معین ازیکدیگر می‌کاشتند

معمولا فاصلهٔ هردرخت را ازدرخت دیگرسه متر قرارمی‌دادند، قلمه‌هارانیز پس ازگرفتن نشامی‌کردند. به‌مرکبات آب فراوان وکودمختصری‌می‌دادند، کشت وتربیت‌لیمو، ترنج، نارنج‌هندی، ودارابی‌نیزمانند نارنج وپرتقال‌بود، ومعمولا این نوع مرکبات رانیز بینابین درختان پرتقال‌می‌کاشتند. به‌عقیدهٔ این‌وحشیه‌درمواردی که‌درخت‌پرتقال‌را باخون‌حیوان یاانسانی آبیاری‌می‌کردند، محصول عالی‌وخوش‌طعمی به‌دست می‌آمد. طبیعی‌است که اجرای‌این‌فکرودادن خون به‌درخت فقط درموردیك‌یا چند درخت امکان‌پذیر است، کشاورزان در نتیجهٔ پیوند موفق‌شده بودندکه دربصره، خوزستان، وطبرستان انواع و اقسام مرکبات رابه دست بیاورند، دربغداد وقاهره، لیموهای پوست‌نازکی بود، که‌آب آن‌را می‌گرفتند وبطری‌بطری می‌فروختند، ولی لیموهای قاهره از لیموهای بغدادبهتر ومرغوبتر بود. دارابیهای مصر معروف بود، ودر ناحیهٔ سنجار ودرجنوب کردستان لیموهای‌درشت می‌رویید. مرکبات در تمام مناطق گرم بین‌النهرین وناحیهٔ سنجارکاشته می‌شد. گاه‌وبیگاه بادسردی که‌ازنواحی کردستان می‌آمداین‌درخت سودمندرا ازبین‌می‌برد. هنوزدرطبرستان‌مرکبات وترنج به‌حد وفور می‌روید.

درخت **توت** نیزانواع مختلف داشت. اصل‌آن را درعهد ساسانیان از چین به‌ایران‌آوردند ومیوهٔ‌آن ممکن بودسیاه، زرد، سفید، بنفش یاخاکستری باشد وطعم برخی ازآنها لبترش ویاشیرین بود. تقریباً در تمام این مناطق این درخت می‌روید، ولی‌اگردرخت توت رادرمناطق پرآب بکارند، محصول فراوانی به‌بار خواهدآورد. درخت توت راباقلمه نیز زیاد می‌کنند. شاخهٔ ـ را درفوریه یامارس قدیم(شباط وآدار) درکنار جوی آب فرو می‌بردند و برگ‌آن‌را درسال دوم برای خوراك‌کرم ابریشم به‌کار می‌بردند.

کاشتن درخت **انجیر** مخصوصاً درزمینهای سست زیادمعمول بود. برای این‌کار تخم‌کوچك وظریف انجیرراکه درمیوهٔ‌آن‌نهفته است درزمین‌می‌کاشتند وسپس نهال‌جوان‌آن رادرهرجا می‌خواستند نشامی‌کردند. برای‌کشت‌انجیر بهترین نوع‌آن یعنی‌انجیری‌راانتخاب می‌کردندکه‌کاملا رسیده وروی درخت خشك شده‌باشد. سپس‌آن‌را درشیرمیش یادرشیر زن می‌خیسانیدند (البته شیر زن بنظرآنهابهتربود) تاترش وفاسد نشود. پس‌از انجام این مقدمات هرسه انجیررا دریك حفرهٔ‌سوراخ‌می‌گذاشتند وروی‌آن‌خاك‌می‌ریختند وبه‌این‌ترتیب انجیری شاداب و قوی به‌دست می‌آوردند. همینکه قدنهال انجیربه نیم متر

می‌رسید آن‌را به‌محل مناسبی منتقل‌می‌کردند . برای آنکه بهترین محصول انجیر را به‌دست آورند ، میوهٔ انجیر نر را می‌کندند و به ریسمان می‌کشیدند و آن‌را به‌شاخه‌های درخت انجیر ماده می‌آویختند. روش‌دیگری که برای باروری درخت انجیر به‌کار می‌بردند این‌بود که پای‌این نبات رامی‌کندند و مدت سه روز به‌آن‌آب باقلای خیس‌کرده می‌دادند . درقدیم آشوریان نیز باغ انجیر داشتند و این‌درخت مانند درخت به‌ومو در ایران بسیارقدمت دارد .

کشت وزرع **زیتون** درشرق بسیارناچیز بود، ولی در مناطق اطراف مدیترانه، نظیر اسپانیا، تونس سیسیل (صقلیه) وشام (سوریه) به‌حد وفور از آن بهره‌برداری می‌کردند . نهال زیتون رادر پاییزمی‌کاشتند ودربهار بعد دورآن را گود می‌کردند و با کلنگ راهی‌برای رسانیدن آب بـه نهال احداث می‌کردند تادرنخستین سال‌هرچه بیشتر نهال را آبیاری‌کنند . زیتون را در دومین سال کشت، کود می‌دادند. ابن‌وحشیه ضمن بحث‌درپیرامون‌کشت زیتون می‌گوید : زیتون را هنگامی بایدکاشت‌که آفتاب در نیمهٔ دوم‌حوت بـاشد (مارس قدیم) واین‌کار یعنی‌کشت زیتون تاموقعی‌که به‌برج ثور برسیم وماه‌رو به‌بزرگی وکمال باشدامکان پذیر است .

همین‌نویسنده میگویدکه اگر درخت زیتونی به‌اندازهٔکافی میوه نداد ، برای باورکردن‌آن‌کافی‌است‌که شخصی بازنبیلی‌زیتون‌ویك‌کلنگ در روزهفتم یوم‌السبت به باغستان زیتون برود و درکنار درختی‌که محصول‌کافی نمی‌دهد، سوراخی حفرکند و مقداری زیتون درآن بریزد و بعدآب زیادی به‌درخت بدهد ، پس از چندی این قبیل درختها شاخ و برگشان فزونی می‌گیرد و محصولشان لااقل دوبرابر می‌شود .

می‌پنداشتندکسانی‌که در باغ زیتون مشغول‌کارند ، باید رنگ چهرهٔ آنها سیاه یا قهوه‌ای باشد، سنشان‌کمتراز ۳۰ سال نباشد و مردمی‌خوشخلق ومنظم‌باشندوهرگز درحال‌آلودگی‌وناپاکی‌به‌درخت‌زیتون‌نزدیك نشوند. چه در غیراین‌صورت میزان‌محصول نقصان می‌گیرد .

کشت **نیشکر** در سرزمینهای، سند، خوزستان، سیستان، مصر، وزمینهای پست مجاور بحرخزر معمول بود ، ولی محصول نواحی خزر بسیار اندك و قابل قیاس‌با نواحی دیگرنبود. برای‌کشت‌نیشکر درماه‌مارس‌قدیم(آداریاحمل) در زمینی‌مساعدوپرکود وآفتابگیرشروع به‌زدن قلمهٔ نیشکرمی‌کردند ــ برای قلمه‌زدن ساقه‌هایی را انتخاب می‌کردند که جوانه‌ها وگره‌های آنها نزدیك

هم باشد، زیرا این نوع قلمه‌ها پاجوشهای زیادی می دهد . تا آخر آوریل قدیم (نیسان) ۸ روز یکبار آب می‌دادند و بعد زمین را با کج بیل کاملا زیرو زبر می کردند هر وقت سبزی نیشکر به تیره گی میگرایید به نیشکر آب می‌دادند. نهال نیشکر سه سال عمر دارد . در ماه ژانویه (کانون ثانی) که نیشکر رسیده است ، ساقهٔ آن را قطع می‌کردند و آن را به قطعات کوچکتری در می‌آوردند و تحت فشار قرار میدادند. پس از آنکه نیشکر بدست آمد ، آن را در دیگهایی می‌ریختند و تا مرحلهٔ غلیان حرارت میدادند . پس از جوشیدن اندکی صبر می کردند و مجدداً به آن حرارت می‌دادند تا فقط یك چهارم آن باقی بماند سپس این شربت را در قالبهایی می‌ریختند تا منجمد شود سپس کله قندها را درآورده و می گذاشتند کاملا خشك شود ، آنچه در پایان کار از نیشکر باقی میماند ، به اسبها میدادند که بسیار مطبوع طبع آن حیوان است . در مناطق جنوبی شرق کشت و زرع وسیعی جریان داشت و باغها و بوستانهای وسیعی با میوه‌های گوناگون در این منطقه دیده می‌شد. در این نواحی انواع مختلف انار که بعضی از آنها نرم پوست و برخی دیگر کرکدار مانند به، و بعضی شیرین و بعضی ترش بود دیده می‌شد، درخت خرنوب که از میوهٔ آن نوعی نان می پختند و درخت سنجد چینی یعنی عناب ، به، زردآلو، هلو ، گوجه ، آلو ، گردو و امرودناشپاتی یعنی گلابی نیز در این نواحی فراوان بود. درخت پسته مانند میوه‌های دیگر بسیار بود و مردم از انواع میوه‌ها به‌حد و فور مصرف می‌کردند . دانه‌های مورد را اگر پس از آنکه کاملا رسیده شده بود می‌کندند می‌توانستند نان کاملی با آن بپزند . علاوه براین از مورد، روغنی استخراج می‌کردند که در آرایش مو به‌کار مـی‌رفت . درخت فندق و بادام زیاد مـی‌کاشتند و میوهٔ این دو درخت مخصوصاً در شیرینیسازی زیاد استعمال می‌شد . در مورد فندق ، مردم عوام گمان می‌کردند که عقرب و مار از چوب آن درخت وحشت دارند، و از آن می‌گریزند به گمان آنها اگر کسی سه یا چهار فندق در جیب خود می گذاشت. از شر حیوانات سمی در امان بود، چه این جیوانـات همینکه چنین کسی به آنها نزدیك می‌شد پا بفرار می‌گذاشتند . درخت موز نیز در مناطق گرم و مرطوب کاشته می‌شد درختهای گیلاس و سیب و خرزهره درعداد درختهای زینتی باغهای مناطق معتدل به‌شمار می‌رفتند .

کشاورزان این دوره به اقدامات جادویی مختلفی در راه حفظ درختان میوه‌دار و زیاد کردن ثمر آنها دست می‌زدند ، از جمله وقتی، می‌خواستند

میوهٔ درختی چون انار، گوارا و شیرین باشد، قسمت پایین قلمه را کاملا در عسل آغشته می‌کردند و سپس آن را می‌کاشتند ، وبرای آنکه‌هلو به‌رنگ‌گلی یاقرمزدرآید، یك‌بوته گل‌سرخ درزیرهلو می‌کاشتند، برای آنکه میوه‌به‌درخت بماند و قبل از رسیدن به‌زمین نیفتد، درپای‌یك‌درخت‌حلقهٔ سربی‌می‌گذاشتند ، یاازالیاف گندم، جو، سیاه‌دانه حلقه‌ای می‌بافتند وآن‌رابه‌درخت می‌آویختند ، و یا با بخورددادن اسطوخودوس ازافتادن‌میوه‌از درخت جلوگیری می‌کردند، و بیشتراوقات برای‌جلوگیری‌ازسقوط میوه‌ها این‌آیه را می‌نوشتند وبه‌درخت مـی‌آویـختند . « ان‌الله یمسك السموات والارض ان تزولا و لان زالتا ان امسکهما من بعده » یعنی خدا نگهبان‌آسمانهاوزمین‌است و اگرهنگام سقوط فرا رسید چه‌کسی غیر ازخدا می‌تواند آنها را نگهدارد ؟ گاه برای بارور کردن درختان کمبار یا بیبار به روش ارعاب و تهدید متوسل می‌شدند ، به این ترتیب‌که دونفرکه یکی ازآنهاتبری دردست‌داشت ، در زیر سایهٔ درخت شروع به صحبت می‌کردند ، یکی‌ازآنها خطاب به درخت می‌گفت : چون از تو فایده‌ای عایدمن‌نمی‌شود، من‌بسیارمیل‌دارم‌که تورا قطع‌کنم . » پس از ادای این جمله باتبر خود ضربهٔ ملایمی بردرخت می‌نواخت . در این موقع نفر دوم زبان به‌شفاعت می‌گشود و می‌گفت این درخت را بحال خودبگذار زیرا ازاین‌پس توراَبهره‌مند خواهدکـرد.من ازاین‌درخت ضمانت می‌کنم و تو سال‌آینده ناظرمیوه‌های فراوان‌این درخت خواهی بود. آنگاه از درخت دورمی‌شدند. سال بعد درخت بارورمی‌شد و میوه می‌داد .

همچنین برای‌بارورکردن درختان توصیه‌می‌کردندکه در دونقطهٔمختلف درخت‌دوسوراخ‌ایجاد بکنند،ودو قطعه‌کوچك پول طلادرآن بگذارند. هنگام کاشتن درختان قبل ازهرچیزبه حب و بغض درختان نسبت‌به‌هم می‌اندیشیدند، مثلا هرگز درخت خرما را نزدیك چفته شاخه‌های مو نمی‌کاشتند . برعکس معتقد بودندکه رابطهٔ درخت زیتون باموبسیار خوب است، ودرخت گردو با اکثردرختان مخصوصاً توت دشمنی دیرینه دارد وهرگزنهال‌کلم را نزدیـك درخت‌مو نمی‌کاشتند.

علاقمندان به‌امورکشاورزی همیشه باغ و بوستان‌خود را به‌درختان‌تازه و جدید می‌آراستند و تدبیرهای مختلف‌بکارمی بردند تا میوه‌های رنگارنگی دریك درخت گردآورند.علاوه براین، آنها می توانستند سیبهایی بیارآورند که‌روی‌آنهاتصویریاخطی‌حك‌شده‌بود. برای‌این منظوردرختی‌راکه سیب قرمز

می‌داد انتخاب می کردند ، وقتی که سیب به‌اندازهٔ کافی بزرگ می‌شد ، ولی رنگ آن هنوز سبز بود، روی سطح سیب مطلبی می‌نوشتند و یا نقشی می‌انداختند، و آن‌را بامرکب یا مواد رنگی می‌آراستند . سپس روی این‌سیب راکاملا می پوشانیدند تا باران خطها و نقشها را زایل نکند . پس‌از چندی که سیب‌رنگ سرخ طبیعی خود را بدست می‌آورد ، نقشها همچنان به‌رنگ سفید ، زردیا سبز باقی‌میماند .

فصل نهم

پرورش زنبور عسل وتربیت کرم ابریشم .

دردورهٔ قرون وسطا،قند بااشکال وصور مختلف آن‌خواه به‌طور متبلور، خواه کله قندی وخواه به‌صورت شربت کما بیش غلیظ، یك کالای تجملی وگرانبها به‌شمار می‌رفت. حتی‌درکشوری چون‌ایران‌که شکر خام‌را ازهند وارد وتصفیه می‌کردند قندجنبهٔ تشریفاتی وتجملی‌داشت . کشاورزان (دوشاب) یعنی شیرهٔ سفید وقرمز می‌ساختند، وازشیره وعسل‌به جای‌قند وشکراستفاده می‌کردند . این‌کالاها دردهات تهیه وتدارك‌می‌شد وبقیمتی عادلانه در دسترس عموم قرار می‌گرفت. درسرزمینهای عراق‌عجم‌وخراسان‌که بزرگترین تولیدکنندهٔ عسل بودند، غالباً امورمالیاتی خودرا بادرنظرگرفتن چندین‌هزار لیترعسل‌تولیدی تنظیم‌می‌کردند . این‌روش درری یعنی درمنطقه‌ای‌که تهران‌کنونی را نیزدر برمی‌گرفت نیزعملی و اجرامی‌شد . میوه‌هـای خشك‌کرده کافی نبود، بلکه سوداگران خوارزم وآمل‌وشروان هزاران خروار عسل‌وموم‌ازروسیه ولهستان وارد می‌کردند .

به‌طوری‌که ازکتاب **ارشادالزراعه** که‌کتابی فارسی ومربوط به‌مسایل کشاورزی است برمی‌آید . کشاورزان‌آن دوران‌کندوی زنبور عسل راگاهی ازکاه وزمانی‌ازچوب‌می‌ساختند، ولی‌غالب‌اوقات ازکدوی قلیانی یاازکدوهای بهاری و پاییزی بزرگ‌که کاملا خشك بود، برای‌کندوی زنبورعسل استفاده می‌کردند . این‌کندوهای متحرك را می‌توانستند به‌راحتی تغییرمحل دهند . درزمستان درمشرق‌ودرهنگام‌تابستان درمحلی خنك قراردهند. بین‌دوکندوی

عسل‌معمولا یك‌متر فاصله می‌گذاشتند . درتابستان کندورا درسایه می‌گذاشتند تاحشرات موذی ومورچه‌کندورا محاصره نکنند. علاوه براین همواره کندورا نزدیك‌آب قرارمی‌دادند ودرمواردی‌که منبع‌آبی نزدیك‌کندو نبود ، درمقابل کندو سنگهای هموار‌ی قرارمی‌دادند ودروسط‌آن جویهایی به عمق‌دوانگشت می‌ساختند وآب صاف وگوارایی درآن می‌ریختند . درزمستان‌کندوی زنبور عسل‌راباکاه یانمد می‌پوشانیدند ومراقب بودندکه مواد غذایی‌مورد نیاز زنبور کم نشود، همینکه غذای این‌پرنده روبه‌کاهش می‌گذاشت وبیم‌قحطی می‌رفت، زنبورهای ماده‌که‌کشاورزان‌آنها را خواجه سرای می‌خواندند زنبوران نررا می‌کشتند وازبین می‌بردند . دراین موارد ساقه‌های نیشکررا می‌گرفتند وآن را قسمت‌قسمت می‌کردند ودروسط‌آن‌شربت می‌ریختند ودرآفتاب درنزدیکی کندوی زنبوران قرارمی‌دادند ومرتب شربت‌آن را تجدیدمی‌کردنـد. علاوه براین‌به زنبوران‌کشمش‌نیزمی‌دادند. برای‌آنکه زنبوران ازجهت‌لانه‌راحت و آسوده‌باشند، هرسه‌سال‌یك‌بارخانهٔ این‌حیوان پرسودرا عوض می‌کردند. این تغییرمحل‌که معمولاً درآخرژوئن صورت می‌گرفت، همیشه‌کارسهل وساده‌ای نبود. برای اجرای‌این نقشه به‌کندوی قدیمی‌زنبوران دود مختصری‌می‌دادند وکاملا مراقب بودندکه درنتیجهٔ این‌اقدام شاه‌زنبوران‌که از جهت زیبایی وقد وقامت موزون،ونداشتن‌نیش‌مورد تحسین عمومی‌است، ناراحت نشود. همینکه خواجه‌سرایان به پاسداری کندوی جدیـد مشغول می‌شدند . کشاورزان از حرکت ملکه به‌کندوی جدید واقف می‌شدند. دراین موقع،کشاورزان گردهٔ موم‌سفید رنگ پراز عسل‌را ازکندوی قبلی به‌کندوی جدید منتقل می‌کردند. ازآخربرج حمل تا آخربرج‌ثور نخستین تخمگذاری صورت می‌گرفت ، و دراین مرحله تقریباً ۱۲ هزارتخم درکندو دیده می‌شد .

اگر فصل مناسب وگل فراوان بود ، دومین تخمگذاری نیز شروع می‌شد ، واین‌بار معمولا ملکه دوهزار تخم می‌گذاشت . هرگاه تخمگذاری بیش از اینها بـود باید بیدرنگ کندوی جدیدی فراهم آورند ، کشاورزان همینکه سروصدای دسته‌های زنبوران را می‌شنیدند و اجتماع خواجه سرایان را درمقابل‌کندو مشاهده‌می‌کردند، به‌حرکت آنهاپی می‌بردند . دراین‌موقع همه‌روزه تا ظهر به مراقبت‌کندو می‌پرداختند ، همینکه دستهٔ زنبوران شروع به‌پروازکـرد ، مشتی خاك بسوی آنها پرتاب می‌کردند ، تا دچار نابینایی شوند وروی درختها ودیوارهای مجاور بنشینند . .در ایـن هنگام بدون فوت

فرصت درنزدیکی آنهایك کدوی قلیانی بزرگ بهطوری قرارمی‌دادند که زنبورها وارد آن شوند. آن وقت درکندو را بسته وزنبورها را بحال‌خودمی گذاشتند. روز بعد مدخل کندورا بازمی‌کردند ، وبه‌این ترتیب زنبورها در محل جدید مستقر می‌شدند ، بهطوری‌که ابن‌العوام اشبیلی کارشناس کشاورزی متذکرشده است ، یکی ازوسایل جلب زنبوران به‌کندوی جدید این بودکه به‌بدنهٔ کندو مقداری شیره و عصارهٔ گل بمالند . همچنین برای جلب زنبوران توصیه شده بودکه در نزدیکی کندوی آنها ، مورد ، آویشن ، خیار سبز ، خشخاش ، سیاه‌دانه ، سپرغمها و ریاحین (غیر از افسنطین) کاشته شود . همچنین معتقد بودندکه بودن درخت انجیر نر وخرنق سیاه ، درنزدیکی کندو سبب می‌شود که طعم‌عسل گواراوکیفیت مطلوب عسل ازبین نرود .کاشتن گل سرخ وپونه‌ی کوهی سفید وگل انار و بادام در نزدیکی کندو تأکید شده است . همچنین به کشاورزان تذکر می‌دادندکه ازکاشتن نهال خرزهره در نزدیکی کندو خودداری کنند .

تربیت‌کرم ابریشم ، یادگاردورهٔ ساسانیان وهمسایگان ونزدیکان آنها یعنی سمرقندیها وختائیهاست ،کـه آنها نیز هنر تربیت‌کـرم ابریشم را از چینی‌هـا آموخته‌انـد . از جمله بـلاد عجم سمرقند و سپس بخارا قدیمتر شهرهایی بودند که به‌تربیت کرم ابریشم دست زدند . در تمام دورهٔ قرون وسطا ایرانیان در میان ملل مختلف اسلامی نخستین ملتی بودند که بخوبی به سنتها و روشهای علمی تربیت‌کـرم ابریشم واقف بـودند . در ایـران دراین رشته‌پیشرفتهائی حاصل شد. یکنفرایرانی‌که متخصص‌کشاورزی درقرن سیزدهم بود و حاصل‌تجربیات ومطالعات خود را درکتاب‌آثار و اخبارگرد آورده است ، مخصوصاً از پیشرفت هنرتربیت کرم ابریشم در سرزمین یزد سخن‌می‌گوید. کشاورزان یزد پس‌ازبررسیهای لازم بهترین نوع درخت توت راکه ازحیث‌زیادی برگ‌بردیگرانواع این‌درخت مزیت داشت برمی‌گزیدند. درنتیجهٔ این‌دقتهاودلسوزیها بهترین‌نوع‌کرم‌ابریشم جهان‌رابدست‌می‌آوردند. انتخاب محل و ایجاد توتستان و تربیت این درخت با اصول صحیح مستلزم علم و اطلاع خاصی بود . کندن برگ‌درختان توت به‌طرزی‌صورت می‌گرفت که درختان‌آسیب‌نبینند وازطراوت نیفتند .کشاورزان یزد درسایهٔ‌کارمداوم و بکار بردن هوش و استعداد ذاتی موفق‌گردیدندکه عالیترین تخم‌کرم ابریشم را بدست آورند و از یك‌گرم تخم‌آنقدرکرم بهدست می‌آوردندکه سابقاً از

پنج گرم تخم بدست‌می‌آمد . علاوه براین آنها موفق شده‌بودندکه باتدابیری ده برابر معمول از درختان توت برگ به‌دست بیاورند . یزدیان انبارهای خود را برای‌آنکه ازخطرموش‌ومورچه دراماں باشد باآهك محکم‌می‌ساختند ودرهای انبار راطوری‌تعبیه‌می‌کردند که‌باوزش‌باد درمیزان حرارت انبارتغییر مهمی حاصل نشود . طاق‌انبار راکلفت و ضخیم می‌ساختندودرآن سوراخهایی برای تغییرهوا می‌گذاشتند همینکه‌زمستان فرامی‌رسید تمام منافذ و سوراخها را می‌گرفتند و جدار داخلی انبار را با نمد می‌پوشانیدند . برای نگهداری تخم‌کرم ابریشم، زیاد دقت و مراقبت می‌کردند . درکشورهای گرمسیر تخم را درکوزه‌های گلی نگهداری می‌کردند، ولی درمناطق سردسیر تخم را درکیسه‌های کوچکی‌که از پوست و پارچه‌های پشمی احاطه شده‌بود حفظ می‌کردند. **هروی** درکتاب ارشادالزراعه‌که‌درآخرقرن پانزدهم به‌زبان فارسی نوشته شده است، می‌نویسدکه‌کشاورزان برای حفظ و صیانت تخمها و موادی که‌انبارکرده‌اند، از چشم‌زخم دشمنان‌درنزدیکی‌انبار، فیروزه‌یامرواریدمی‌نهادند .همینکه‌بهارفرامی‌رسیدتخمها را به‌کیسه‌های‌کوچك منتقل می‌کردند و زیربغل قرار می‌دادند تازودتر تخمها باز وشکفته‌شود .آنها به‌طرزی عمل می‌کردندکه‌کرمهای ابریشم‌درست درموقع ظاهرشدن برگ توت متولدشوند. بازشدن تخم چهارپنج روز طول می‌کشید ، و همینکه‌کرمها ازتخم خارج می‌شدندآنها را درغربالهائی‌که پرازبرگ توت‌تازه بودرهامی‌کردند و روزی سه‌بار دادن برگ توت به‌کرمها تکرار می‌شد . درسالهای بحرانی‌کشاورزان ناچار می‌شدندکه برگ بعضی از درختان وحشی رابجای برگ توت به‌کرمها بخورانند. هرگز کشاورزان برگ درختانی‌راکه به‌آنهاتعلق نداشت‌به‌کرمها نمی‌دادند زیرا جملگی این عمل را ناپسند وگناهی نابخشودنی می‌شمردند . پس از چندی در الك مقداری شاخهٔ کوچك می‌ریختند تاکرمها بتوانند روی آنها بخزند و پیله رو به تکامل برود . همینکه موقع بازکردن پیله فرامیرسید عده‌یی را برای‌اینکار ظریف و جالب دعوت می‌کردند . درقرن سیزدهم درمنطقهٔ‌گیلان‌واقع درساحل‌دریای خزربیش ازدیگرنقاط ایران‌تولید کرم ابریشم معمول بود . ابریشم این ناحیه نیزبسیار معروف و مرغوب‌بود و در تمام ممالك اسلامی خریدارداشت. ارمنیان کلکته (سیلیسی) این‌کالا را خریداری‌و به‌بازرگانان‌جنوه(ژن‌یاجنووا)می‌فروختند. تجارت‌ابریشم دودولت قدیمی‌لاهیجان وفومن‌باایتالیا (وندك) ونیزوجنوه ازطریق رود، ایتل(ولگا) و رود دان ودریای ترابوزان (طربزنده)واستنبو(قسطنطیه) قرنهاادامه داشت.

فصل دهم

حرکت گله‌ها و آمد شد کوه‌نشینان میان گرمسیر و سردسیر

برخلاف مناطق پرآب نظیر اروپای غربی وچین وهندوستان، در مناطق خشك و بیابانی شرق باکم آبی علاج ناپذیر آن ، چادرنشینی سابقهٔ طولانی دارد . زندگـی چادرنشینی و شهریگری دراین کشورها ازآغاز تمدن تااین وقت مکمل یکدیگر بوده‌است .

قبیله‌های چادرنشین باخشونت غرورآمیزی گاه بکار چوپانی و زمانی به‌امور جنگی مشغولند . در دوران صلح به‌فعالیت چوپانی می‌پردازند وهنگام جنگ لباس رزم می‌پوشند . صحرای عربستان و افریقا را تازیان بدوی و چادرنشین طوارق یعنی بربران بیابانی اشغال کرده‌اند . آنها نیز با هوش فراوانی که دارند گاه به‌فعالیتهای چوپانی و زمانی به‌جنگ و خونریزی می پردازند . این‌قبایل درعربستان جنوبی به‌تربیت انواع و اقسام گوسفند خرد ولنگدراز وشتر جمازه ازنوع مهاری مشغولند. قبایل چادرنشین که بین کشورهای مسلمان اطراف مدیترانه سکونت دارند در صورت لزوم می‌توانند افرادی رزمنده و جنگجو وآشنا بتمدن به‌بلاد حدود مدیترانه سرازیر کنند .

درایران وآسیای مرکزی صحرا وجود ندارد . ولی استپها و اراضی خشك وبی‌آب و علفی موجوداست که بعضی ازآنها بیابانی شنزاراست ، مانند بعضی ازمناطق آمودریا . برخی ازنواحی این‌منطقه کویریا باطلاق نمك‌است، مانند مناطقی که خراسان را ازعراق‌عجم جدا می‌سازد. یك دورهٔ منظم ییلاق و قشلاق سالانه چوپانهاوگله‌هاراازدیرباز تاکنون‌مجبور کرده است که ازاواخر

بهار ازاراضی پست فلات ایران که ارتفاع متوسط آن ازسطح دریا ازهزار تا ۱۵۰۰ متر تجاوز نمی کند، بسوی اراضی وچراگاههای مرتفعی که بلندی آن بهسه تا ۳۵۰۰ متر می رسد رهسپار گردند . درتمام دورهٔ تابستان ، آنها در این مناطق مرتفع و ییلاقی چادرزده رحل اقامت می افکنند وهمینکه پاییز بهمیانه رسید ونزول برفها آغاز شدباآرامی وبهتدریج بهفلات واراضی پست بازمی گردند. بهاین ایرانیان چادرنشین که به قبایل و کلانها تقسیم شدهاند ، چوپان یا **کرد** می گفتند : گو اینکه امروز این نام بخصوص بهقبایل چراگاههای ماسبذان وماهیدشت و کردستان اطلاق میشود وحال آنکه دردورهٔ قرون وسطا کلمهٔ کرد بهتمام چادر- نشینهای ایران اطلاق میشد . قبل ازظهور اسلام این قبایل در سیستان وفارس بسیارزیاد بودند. ساسانیان این قبایل را در نواحی سرحدی روم شرقی متمرکز کردهبودند، ودردورهٔ اسلامی کردها ازچراگاههای جبال ماسبذان (زاگروس) سرازیر شدند، وچراگاههای جبال طورشرقی وطورغربی و حتی جبال جنوبی آسیای صغیررا استعمار کردند و دهها کشورکوهستانی کوچك تشکیل دادند که میان کرمان وازمیر وقونیهٔ روم افتادهبود .

درخراسان قدیم یعنی در افغانستان فعلی و تاجیکستان کنونی غرچهها یعنی کوه نشینان دیگری بودند کهعلائق و بستگیهایی باعجمان عراق داشتند. درزبان عتیق دری غر یعنی کوه وغرژی یاغرچه یعنی کوهزی وکوه نشین وغرژستان یاغرجستان بمعنی کوهستان شمالی هرات است درحالی کهغور که لفظ دیگری است ازدری بهمعنی غرو کوه درکلمهٔ غورستان بهمعنی کوهستان جنوبی هرات باشد . مردم غرجستان درآخرعهد سامانی ومردم غورستان درآخرعهدغزنوی مسلمان شدند و اوغانان (افغانان) دراواخرعهد مغول و بلوچان تازه در دورهٔ تیموریان به اسلام در آمدند وکافران نورستان در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه بهمسلمانی وارد گشتند .

در بیابانهای نیمه خشك ماوراءالنهر و یارکند وکاشغر یعنی درسرزمین اصلی سجستانیها ، ترکان یعنی بدویان شمنی مذهب می زیستند که درتربیت اسب استادبودند. این گروه ملقب به تیرکمان که ترکمان وترکمن محرف آن است، ازقرن یازدهم بهشمال هندوستان ومناطق ساحلی مدیترانه روی آوردند. درزمینهای خواری یعنی درههای پست آمودریا خوارزم ـ خوارزمین و مخصوصاً درایالتهای ساحلی دریای خزر بیابانیان شمالی عجم که باسلمها وآلانها (یعنی عجمان فرنگ) نزدیکی و قرابت داشتند.زندگی می کردند . یکی ازهمین قبایل که

گله‌های گاو در اختیار خود داشتند دیلمیان نامیده می‌شدند که بعدها نجبا و اشراف عراقین عجم و عرب از بین آنان برخاستند ودرقرن‌دهم عراق وسوریه را ازدست تازیگویان خارج‌ساختند وامارتهای متعددبنیان نهادند که مهمترین آنها پادشاهی آل‌بویه بود .

دراین مناطق طوایف چوپان پیشه از مرتعی بمرتع دیگرمیرفتند و گله‌هائی ازحیوانات‌مختلف‌همراه‌خودمی‌بردند. نوع‌این گله‌ها برحسب‌مقتضیات محلی فرق‌می‌کرد . دربیابانهای نیمه‌خشك مشرق نوعی‌شتردوکوهانه تربیت می‌کردند که پشم‌فراوان‌داشت وآن‌رابختی یابخذی (بلخی) می‌گفتند، و نوع وحشی این‌حیوان اکنون فقط درناحیهٔ لاخهای (به‌ترکی اویغوری دوه‌لوق‌ها) مغولستان وجود دارد . این نوع شتر که مخصوص مناطق سخت و ناسازگار است درمناطق سخت خرماخیز قادر بزندگی نیست . درایران نیزفقط مدت ۹ ماه زمستان بخوبی زندگی میکردوازآغاز برج سرطان موهای این‌حیوان میریخت و ضعیف وناتوان می‌شد، بطوریکه ناچار بودند ازاین چارپا مراقبت نمایند و ازاوکاری نکشند. ولی شترجمازه‌که بعربی‌مهر گویند محیطهای گرم وناسازگار را تحمل می‌کردند و دربحبوحهٔ تابستان درمناطق جنوبی ایران مورد استفاده قرار می‌گرفت .

ایرانیان ازین دونوع شترجنسی مولد بوجود آورده بودندکه آن‌را بیسراك می‌گفتند ومحمل‌کشی‌می‌کردومقاومت بسیار داشت ودرسفرسوداگران ازچین به‌سمرقندازین بیسراك استفاده می‌شد، و هرسالی چندین هزارشتروار اجناس‌وامتعه ازچین به‌ایران می‌آوردند .

درآسیای مرکزی وشمال‌ایران گروههایی ازاسب نوع نسایی (مأخوذ ازنسای اوستا نزدیك عشق آباد فعلی) زندگی می‌کردند. این نوع اسب که اکنون‌آن‌را ترکمانی گویند، گردن وبدنی ظریف‌ویالی بلند وپوستی خالدار چون یوزپلنگ داشت وامتعه‌یی راکه از ایران به‌چین می‌بردند برپشت این نوع اسبان حمل می‌کردند و چند نوع اسب دیگر نیز داشتند .

استپهای ایران برای تربیت و پرورش بز ماده‌وگوسفند کاملاً آماده بودوگله‌های بزرگی مرکب از هزاران رأس ازاین حیوانات در این‌مناطق دیده می‌شدند. این‌نوع گوسفندها که‌لنگی درازودنبه‌داشتند قادر، بودندکه‌همه روزه چندین‌کیلو متر راه بروند و در ضمن حرکت علفچرانی کنـند. این گوسفندها دارای دمی بزرگ وپهن بودندکه از نظر خصوصیات طبیعی شبیه

کوهانهای شتر ، مرکز ذخیرهٔ چربی بود . گوسفندهای سیاه با پشم مجعد که مخصوصاً در منطقهٔ پامیر و طخارستان زیاد بودند ، در روزگاران قدیم ودرحال حاضر پوستی تولید می‌کنند که به‌پوست بخارا معروف است. طوارق یعنی بربران بیابان افریقا نقاب‌داشتندودر غارهایی‌که خود حفرکرده‌بودند زندگی می‌کردند ، در حالی‌که بومیان نجد دستمالی ابریشمی به‌نام (کفیه) بر سر خود می‌بستند (عقال) و در زیر چادر زیست می‌کردند . تمام آنها عبایی بر دوش خود داشتند که از موی شتر یا بز ساخته می‌شد و ازگوشت و شیر شتر تغذیه می‌کردند. کردها و دیلمیها لباسی بلند به تن می‌کردند و مندیلی بزرگ برسر می‌گذاشتند . کوه نشینان خراسان (غرژگـان) نیز چنین لباسی داشتند . اهالی تاشکند فینه‌یی به سرمی‌گذاشتند. تمام‌آنها در زیر چادرهای سیاهی‌که از پشم بز تهیه شده بود زندگی می‌کردند و غذای آنهاگوشت و لبنیات‌گوسفند بود. ترکمنها پوستین به‌تن‌می‌کردند ،چارقی بپا داشتند وکلاهی مخروطی (قلپاق) از پوست‌گوسفند بسر می‌گذاشتند . آنها در خرگاه یا یورت‌که ازترکه وچوب بید ساخته شده بود وروی‌آن‌را با پوست سیاه گوسفند یا پارچهٔ پشمی پوشانیده بودند ، زندگی می‌کردند . دربالای این قفس‌گرد سوراخی تعبیه شده‌بود،تا هم ازنور روشنایی بهره‌مند شوند و هم دود وبخارها ازآن خارج شود . در موقع سیر وسفر خرگاهها را باگردونه‌های بلند چرخ، از محلی به‌محل دیگر منتقل می‌کردند . این قبایل چادرنشین ازگوشت اسب‌وقمیز یاکوموس‌که شیر تخمیر شده‌ی مادیان باشد تغذیه می‌کردند .

باب نهم

زندگی صنعتگران و پیشه‌وران

فصل اول

معادن و صنعت استخراج و تصفیه و استعمال فلزات

استفاده از معادن زغال‌سنگ بسیاراندك وناچیز و تقریباً غیر معمول بود و غیر از معادن زرافشان علیا یعنی رودی‌که سمرقندرا مشروب می‌کند، از دو قشر معدن ضعیف‌که در یزد منطقهٔ مرکزی ایران و در لرستان قرار داشت بهره‌برداری می‌کردند ، در عوض معادن طلا ، نقره ، مس ، سرب و غیره درهمه‌جاکما بیش‌وجود داشت‌وبه‌طور فعال‌ومؤثری ازآنها بهره‌برداری می‌شد . در منطقهٔ‌گنزك نزدیك مراغه‌که بین‌کردستان ایران وآذربایجان و معادن زاگرس قرار داشت زرسرخ خالص‌را به‌طریق ملقمه شستشو می‌دادند وطلای‌زرد بصورت شمش طبیعی ولی‌غیر خالص مخلوط با سولفات دوکوئیور ونقره زیاد وجیوه‌کاملاً خالص وزرنیخ‌که برای تزیینات داخلی وتذهیبکاری مورد استفاده بود، استخراج و بهره‌برداری می‌کردند. به‌طوری‌که از منابع تاریخی‌آن دوران‌برمی‌آید‌گنزك شهر مغان وکیمیاگران بود وبه‌نام اکباتان

مغها نیز خوانده می‌شد . در قرن دهم آثار معبـد بزرگی کـه از قرن پنجم به یادگار مانده بود مشاهده می‌شد . این معبد گنبدی بسیار مرتفع داشت و روی آن هلالی نقره‌یی ساخته بودند . در این آتشکـده آذرجسنف مشتعل بود (ظاهراً از نفت) زیراکه دود و خاکستری ازآن متصاعد نمی‌شد. از وسط این شهر مقدس چشمهٔ مهم و حیرت انگیزی عبور می‌کرد . آب ده و منبع این چشمه به ۷ شعبه تقسیم می‌شد و قبل از خـروج از شهر هریك از این شعب آب آسیابی را به حرکت درمی‌آورد. در پنجهیر افغانستان تمام اهالی از استخراج معادن نقره گذران می‌کردند.در جبال هندوکوش یا هند وکوه در تمام جهات درکوه نقب زده بودند وتاآنجاکه هوا می‌رسید ومشعل روشن می‌شد در اعماق زمین پائین می‌رفتند . در زبان بلخ کوه راکه عراقیان کوف تلفظ می‌کردند کوش میخواندند وکوفان (کیان)راکوشان می‌گفتند.چنانکه ذکر شد در ایالتهای زر افشان ، ارمنستان ، پنجیر ،کاشان و اصفهان نیز معادن مس و نقره وجودداشت‌ومورد استخراج‌وبهره‌برداری قرار می‌گرفت. در **ورساد** که در منطقهٔ‌کابل قرار داشت در قرن دوازدهم از یک رگ سرب بهره‌برداری می‌کردند ،که محصول سالانهٔ‌آن به‌صدتن سرب می‌رسیده است. درنیشابور نیز معدن فیروزه بودواز نقاط مختلف‌آن‌کما بیش گوگرد،جیوه، سولفات دوکوئیور و نمك استخراج می‌کردند. از زر افشان علیا و سمرقند آمونیاك استخراج می‌کردند و این ماده در قرن ۱۳ برای ساختن باروت ، توپ به‌کار می‌رفت . بوراکس یـا بورهٔ زرگری وآنتیموآن (سرمه) را (علاوه بر اصفهان) از ارمنستان به دست می‌آوردند .

خلفای فاطمی مصر قسمتی از ثروت‌کلان خود را از معادن طلایی که بین نوبه و دریای احمر قرار داشت به دست‌آورده بودند. این منطقه درقرن دهم در حقیقت به منزلهٔ Klondyke[1] * در عصر ما بود .

بر خلاف هندوستان و چین در ممالك شرق نزدیك به‌علت‌کمی چوب و زغال سنگ پیشرفت شایانی در صنایع فلزکاری حاصل نگردید . معذلك در قرن دوازدهم در زرافشان علیا ودر لرستان و درکوه پادیس (جبل‌البادیز) کرمان ازکوره‌های مرتفع برای استفاده از معادن و ذوب‌کردن فلـزات با چوب استفاده‌می‌کردند ، و همین مسئله سبب ازبین رفتن جنگلهای زرافشان غور (واقع در حدودکابل) و ارمنستان‌گردید . ارمنستان‌کـه از جهـاتی

---

* منطقه‌ای در شمال‌کانادا در ۱۸۹۶ معادن طلای‌آن استخراج شد. م

مانند سوییس آسیای مرکزی بود، آنقدر جنگل داشت که هیزم بین‌النهرین را تأمین میکرد . برای ساختن فولاد از چین وهند (استه) وارد می‌کردند که به عربی آن را (دوص) یا (ودس) می‌گفتند ولندنیان آن را Woods گویند وآن گلوله‌های چدن خامست ازهرکدام یك شمشیر فولاد می‌ساختند. بسیاری از شهرهای دفاعی‌ومستحکم نظیر بلاد سیستان‌وخراسان به شبکه‌های آهنی و درهای عظیم فلزی مجهز بودند . ارك و برج و باروی زرنگ سیستان که به همت یعقوب لیث (۸۶۷-۸۷۸) ساخته شده بود، پنج دروازهٔ بزرگ آهنی داشت. شهر بخارا دردوران نصر اول (۸۷۴-۸۹۲) دارای هفت دروازهٔ بزرگ آهنی بود. زیباترین اثر فلزی آن‌دوران دروازهٔ مهدیهٔ قیروان بود که درسال ۹۱۶ میلادی به‌فرمان عبیدالله المهدی فاطمی‌ساخته‌شدودر ۳۲۸ کیلومتری تونس قرار دارد . هم‌اکنون می‌توان خرابه‌های آن‌را که در میان انبوهی از شن قرارگرفته است ، ملاحظه نمود. نقش بندر مهدیه نسبت به‌اروپای قدیم نظیر نقش لندن نسبت به‌آسیای قبل ازجنگ یعنی مرکز استعمارگران‌بود. هریك از لنگه‌های این در ۸ متر ارتفاع و پنج تن وزن داشت. هرکدام از گلمیخهای این‌در، ده کیلووزن داشت. روی این درهای عظیم بانقشه‌ها واشکالی که در آن دوره معمول بود، تزیین‌شده بود .

دردورهٔ سامانیان (۸۷۴-۹۹۹) سمرقند همه ساله ۱۳۰۰ صفحهٔ بزرگ آهنی تولید می‌کردوبه عنوان مالیات جنسی تحویل دولت می‌داد . همچنین شرحی از خصوصیات زنجیر عظیمی که هرحلقهٔ آن درحدود یك‌متر طول‌داشت وکلفتی آن به اندازهٔ بازوی انسان بود در دست است. این زنجیرها معمولا برای نگهداری و تثبیت پل کشتی یابرای ایجاد سد و مانعی در مدخل رودها یا بندرهایی نظیر بندر دربند ، صور یاصیدون و غیره به‌کار می‌رفت . سلطان محمود و بعد سلطان مسعود با چنین زنجیرهایی روی‌آمودریا ازکشتیها پل بستند، وصدها فیل و هزاران لشکر از روی‌آن عبور دادند . مرکز عمدهٔ ساختن فولاد، سمرقندوبعضی بلاد خراسان و آذربایجان بود ، معذلك شمشیر چالك فارس و یمن بسیار ممتاز بود و نیزهٔ خطی (در جزایر بحرین) که در حقیقت ساخت هندوستان بود و دربند (خط) تکمیل وآماده می‌شد، در عربستان شهرت داشت .

مس که بیشتر از فلزات دیگر مورد استفادهٔ عموم بود ، چندان نایاب نبود. اثاث مطبخ واشیاء هنری گوناگونی ازمس می‌ساختند وروی آنها کنده‌

کاری وترصیع می‌کردند. حوض کوچك برای سقاخانه‌ها، شمعدانها، چراغدانها، سبوها، جامها، ظرفها، عود سوزومجمر که روی آن هنر نماییهای گونا گون شده بود ، از زیر دست صنعتگران خارج می‌شد. در این دوره بعضی اثاث منزل نظیر صندوق و نیمکت و گنجهٔ کشودار و چیزهای دیگر را نیز از مس می‌ساختند . علاوه براین باید دانست که اثاث و ظرفهای مسی یکی از مواد بسیار مهم جهیزیهٔ دوشیز گان آن دوران به شمار می‌رفت .

درموصل ازمس ترازوهای بسیار دقیق و اصطرلابهای مسطح یا کروی می‌ساختند که نقشهٔ جهان نمای کنونی را به یادمی‌آورد، ولی دراین اصطرلابها به‌جای نقشهٔ دنیاصورفلکی نموده‌شده بود. درموصل پایتخت اتابکان سلاحهای مختلف وکلاهخود نیز می‌ساختند . مسگران سمرقند دیگهای زیبائی می‌ساختند ، که بیش از هزار لیتر ظرفیت داشت، و در موزه‌های اتحاد شوروی نمونه‌یی چند از این دیگها دیده می‌شود که از خزانهٔ خانهای بخارا و خیوه برداشته‌اند ، از برنج و مس برای ساختن درهای مزین و زیبا به اشکال مختلف استفـاده می‌کردند . ناصر خسرو قبادیانی با تعجب وشگفتی بسیار از در مسی مرصعی که در مسجدالاقصی دیده‌است، سخن می‌گوید و می‌نویسد که هنرمندان روی آن تذهیب و نگینکاری وکنده‌کاریهای جالبی کـرده بودنـد . رنگ زرد و درخشان این درچنان بود که بیننده گمان می‌برد سراپای این در ازطلاست .

در بعضی از ایالتهای ایران شرقی و ترکستان و بخارا و نیشابور مفرغکاری درحدودقرن هشتم تادهم تحت‌تأثیردوجریان‌هنری یعنی هنرساسانی و هنر چینی معاصر قرارگرفته بود .

بعضی‌از آثارهنری‌این دوران، بعداً به‌سرزمین مصرراه یافت وهنرمندان آن‌کشور نیز در عصر خلفای فاطمی‌کما بیش تحت تأثیر هنر چینی وایرانی قرارگرفتند . صورت اشیاء فلزی که ازگنجینهٔ خلفای فاطمی‌مصر به دست‌ما رسیده است،مارا به پیشرفتهای هنرمندان در رشتهٔ فلزکاری واقف می‌سازد . علاوه برگنجینه‌هـای زمرد و یـاقوت و مرواریـد و سنگهای گرانبهای دیگر گنجور یا بازرس ویژهٔ گنجینه‌ها در صورت مجلس تنظیمی از چهار صد قفس بزرگ طلائی ۶ هزار ظرف طلا و از خمره‌های نقره‌ای به‌وزن ۱۵۰ کیلوگرم واز خروسها ، طاوسها و غزالهایی‌که به اندازهٔ طبیعی ازطلاساخته شده وروی آن‌ازسنگهای گرانبها کنده‌کاری کرده بودند واز درختهای خرمایی که از طلا ساخته و در صندوق طلا نهاده بودند ، و نیز ازسلاحهای مختلف

و صد هزار شئی گرانبهای دیگر که سی هزارتای آنها از فلزات گوناگون ساخته شده بود ، سخن می گوید .

ازدورهٔ ساسانیان هنرمندان به فنون مسکاری وکندن نقره درروی آن آشنابودند ولی ازقرن هشتم‌درممالك اسلامی‌مفرغهایی دیده می‌شدکه‌هنرمندان روی آن به‌طوربرجسته‌مس سرخ‌کارکرده‌بودند، وازقرن یازدهم برای‌نخستین باردرایران شرقی صنعت مس توام باکنده‌کاری نقره دیده شده‌است . ولی در قرن ۱۲ و۱۳کارگاه این‌نوع صنایع کنده‌کاری مخصوصاً درموصل ودیاربکر به‌حد وفور وجود داشت . هنرطلا ونقره‌کاری درفلزات نخست درهندوستان معمول شد ودرقرن هشتم درایران ودرقرن نهم درقاهرهٔ قدیم رواج یافت . این‌کارظریف ودقیق عبارت ازاین بودکه هنرمندان سیمهای نازکی ازفلزات گرانبها وقیمتی درفلزات معمولی وارد می‌کردند وبرای این‌کار دوروش معمول بود، یکی روش‌معمول شامیان‌یعنی دمشقیها وآن‌این بودکه هنرمندان یك مفتول بارشته‌یی ازطلاو یانقره را درشکافی‌که قبلاآماده شده‌بود قرار می‌دادند ، وروش موصلی عبارت ازاین بودکه هنرمند مفتول طلاونقره رابه ضرب چکش درنقشه‌یی‌که رسم شده‌بود قرارمی‌داد.

سرب نیزبسیارفراوان بود وازآن برای‌کلاف بندی واتصال سنگهای ساختمان وپوشش بام مسجدها ویابرای ساختن لوله و تنوره ومجاری‌آب استفاده می‌کردند. برخلاف‌سرب،قلع سخت‌کمیاب ونادربود. بعضی‌سوداگران شمشهای قلعی از بریتانیای‌کبیرکه مستعمرهٔ ایتالیائیها بود وارد می‌کردند (قرن ۱۳م) بعضی آن‌را به‌کلاباریاکلا (کرا)ی مالزی وارد می‌کردند ، و درالیاژ برنزبه‌کارمی‌رفت. کلایی وکلاهی وکلاغی وکرایی نسبت به‌کلااست که به‌شکل سرب قلعی (یاقلعی) درآمده ازربنجن‌که یکی ازبلاد سغداست ظرفهایی ازقلع صادرمی‌کردند . نویسندهٔ این سطوردرمجموعهٔ خودتنگی‌دارد که‌گرد برگرد آن صورتها و عبارتهای عربی به خط‌کوفی نقش‌کرده‌اند ، و ازقلع ساخته شده ومتعلق به‌قرن ۱۲ میلادی است . وزن‌آن ۱۲۶۵گرم و ۲۷۵ میلیمتربلندی و۵۵۳ میلیمترلبهٔ آن است. این ظرف حلقه‌یی ازنقره دارد ودرگردآن دوحلقه ازمس‌سرخ ساخته شده ونظیرآن را درهیچ یك از موزه‌ها نشان نمی‌دهند، وبهای‌آن معلوم نیست.

فصل دوم

صنعت چوب و کاغذ

شرق نزدیك ازجهت فراورده‌های چوبی وجنگلی بسیارفقیر بود، وناچار چوبهای ساختمانی ونجاری وآبنوسکاری را ازکشورهای دیگروارد می‌کردند. به‌این ترتیب که تنه‌درختان را بازنجیر به هم می‌بستند، ودر کشتیهای تجاری مجهز به بادبان می‌گذاشتند وازافریقایا هندوستان به سیراف یابه بصره مـی‌آوردند ، صنعت نجاری دراین دوره پیشرفت کرده‌بود مبلسازها، نجارها، وچوبستکاران به‌اره‌های بزرگ وکوچك وتیشه‌های گوناگون وانواع رنده وسوهان ساخت چین مجهز بودند ازسریشم‌ماهی برای‌اتصال چوبهااستفاده می‌کـردند. درتمام شهرهای اسلامی صنعتگران بامهارت‌وهنرمندی به‌ساختن بنجره‌های مشرجبیه، منبر، صندلی، میز، نیمکتهای پهن (کـه‌به‌عنوان تختخواب نیزمورد استفاده قرارمی‌گرفت) میزتحریر، دولابچه به‌اندازه‌های مختلف، کرسی، میزگرد، سه‌پایه، میزهای چندضلعی خاتم‌کاری شده وغیره مشغول بودند. ازهـزاره‌های چوبی مشبك برای تزیین دیوارهٔ اطاقها وتـزیینات داخلی پله‌کانها و درها استفاده می‌کردند. روی‌هم‌رفته درودگری مبتنی بر ریزه‌کاری Menuiserie بود باابنوسگری Ebenisterie دربریدن ورنده‌کردن تخته‌هـای بـزرگ Charpenterie کمتـردست داشتند. هنرمندان آن دوره بـه‌کمك چاقوهای مخصوصی روی‌مبلهاواشیاءزینتی‌منبتکاری‌وخاتمکاری‌می‌کردندو نقشهایی ازچوبهای گرانبها نظیرآبنوس، ارز، چوب گـل سرخ، بقم، درروی چوبهای معمولـی پدید می‌آوردند وبانشاندن قطعاتی ازعاج، صدف، مس‌نقره وطلادرروی‌چوبها

آثارهنری جالبی بوجودمی‌آوردند، درهمین ایام تخت‌نردهای بسیار گرانبها، جعبه‌ها وصندوقچه‌های بسیارجالب ازز یردست هنرمندان خارج می‌شد .وظاهراً ازVarlope که اکنون آنرا رنده می‌نامیم خبر نداشتند وآنـرا ازهلندیان اخذکردند (شاردن).

اختراع کاغذ نخست به دست چینیها صورت گرفت . ازقرن هفتم به‌بعد مدتها سمرقند مرکز تهیه وصدورکاغذ بود. دردوره‌های باستانی آسوریهـا از پوستك (پارشمن) وهندیهاازلیفهای نخیل‌شبیه پوست توس ومصریها از بردی یعنی پاپیروس استفاده مـی‌کردند . ازآغازقرن دهـم استفاده ازآهـوپوستك (پارشمن) والیاف نخیل وبردی درممالك اسلامی روبه‌فراموشی رفت وهمه‌جا آسیاهای کاغذگری به‌وجود آوردند . صنعت‌کاغذ سازی نخست درقـرن هشتم دردورهٔ وزیران برمکی دربغداد آغازشد (۷۴۹ ـ ۸۰۳) وسپس قلمرواین صنعت به دمشق وطبریه وطرابلس شام (قرن‌دهم) بسط یافت. درقرن دوازدهم دامنهٔ صنعت‌کاغذگری تاشاطبه اندلس‌کشیده شد. چینیان‌کاغذ را ازخیزران‌یا ابریشم‌درست می‌کردند وبرای‌نخستین باردرخراسان ساختن‌کاغذ ازپنبه آغاز گردید. معذلك درهمان ایام نیزعالیتریـن‌کاغذها را ازراه‌خشکی ازسرزمین چین وارد می‌کردند. دردورهٔ باستانی فقط استفاده ازطومارهـا معمول بود. ولی دردورهٔ ساسانیان ایرانیان وچینیها هنرصحافی وتهیهٔ (دفتر) رابـه‌مردم آسیای غربی‌آموختند وبعدهاملتهای این ناحیه به‌روش قطع ثابت‌کـه بعدها قطع منصوری وبغدادی خوانده‌شد، آشناگردیدند. ارمنیان وروميان استنبول نیز بعدها این هنررا ازچینیها وایرانیها فراگرفتند.

اختراع‌چاپ مدیون‌کوششهای مانویان ترکستان‌چین است.قدیمترین قطعات چاپ شده‌که هم اکنون درکتابخانهٔ‌کشوری‌فرانسه موجوداست‌کتابها وآثاری‌است‌ازختنی‌ها وایغوری‌های قرن‌نهم‌وهدف‌آنهاازانتشاراین‌آثارتبلیغات مذهبی بود. بعدها این هنرازپادشاهی‌ختن به شرق دورمنتقل‌گردید.مخالفت ومقاومت لجوجانهٔ مردم باسواد وصاحبخط چین با انتشار این صنعت دوامی نیافت. پس‌ازمدتی صنعت چاپ وسیلهٔ مناسبی برای تبلیغ‌آراء وافکارمنانیان‌و شمنان دردیگرکشورهای جهان‌گردید. درعهدآل بویه‌فن چاپ درآذربایجان و درهمان عهد فاطمیان درقاهره معمول شد. ازفسطاط‌فاطمیان قرآنهای‌چاپی به دست‌آمده است.

همچنین درترکستان چین ، درقرن سیزدهم حروف ایغوری متحرك‌که

ازمفرغ ساخته شده بود اختراع شد ، وباهمین حروف کتابهاوآثارمغولی را منتشر کردند. کمی بعد درسال ۱۲۹۳دردورهٔ سلطنت کیخاتو (۱۲۹۵-۱۲۹۱) مغولها باردیگردرتبریز ایران صنعت چاپ واستفاده ازاسکناس‌راکه محصول مطالعات اقتصاددانان چینی بود معمول کردند و درسرزمین ایران انتشار این دوصنعت بنام «چاو» معروف گردید . بعضی ازکارمندان مغول ازکلیشهٔاسکناس سوء استفاده کردند ، ودر نتیجهٔ همین اقدامات در قرن سیزدهم خزانهٔ دولت ورشکست گردید ونه تنها صنعت چاو مورد استفادهٔ علمی قرارنگرفت، بلکه‌از اختراع چاپ درکتابت نیزاستفادهٔ شایان نکردند . ولی **جنویزیان** زیرك سرانجام به اسرار چاپ پی‌بردند ورموز آن را به سرزمین ایتالیا منتقل کردند ، وبا استفاده ازحروف متحرك چاپ درآغاز قرن چهاردهم به چاپ اسکناس مبادرت کردند. گنجفه‌یعنی‌بازی(کنجانفو = کنجنفه) که اکنون‌کارت وورق گویند نیز درهمان عهد مغول از چین به تبریز وآنگاه به قاهره وسپس به وندك (ونیز) ایتالیا رسید ومیان فرنگیان معمول شد.

فصل سوم

شیشه‌گری سفالگری و کاشیسازی وچینیسازی

شیشه‌گری که ابداع آن‌را به‌شامیان صور و صیدا نسبت می‌دهند در تمام دورهٔ قرون وسطا درمیان صنایع مختلف شرق نقش مهمی داشت. درقرن ششم درهنرشیشه‌سازی پیشرفتهایی حاصل شد واین ترقی همچنان ادامه یافت . در قرن دهم ازخوزستان و بعضی‌ازشهرهای مصرو سوریه مصنوعات شیشه‌یی رابه دیگرممالك جهان صادر می‌کردند. ساخت شیشه یا به صورت قالبی و یا به وسیلهٔ فوت‌کردن ودمیدن درلوله‌های مخصوص انجام می‌گرفت وهنرمندان با این وسایل و با نشان‌دادن ذوق وسلیقهٔ بسیاربه تهیهٔ بطریها، جامها، ساغرها وکوزه‌های بیضی شکل می‌پرداختند. حلب درآبگینه سازی سرآمد بلادشرق بود. به‌گفتهٔ ناصرخسرو«درهیچ نقطهٔ جهان مصنوعات شیشه‌ای به زیبایی‌حلب نیست.» این جهانگرد ایرانی می‌گوید وقتی انسان وارد بازار شیشه‌گران حلب می‌شود چنان مجذوب زیبایی انواع واقسام شیشه‌ها می‌گرددکـه عزم خروج ازبازاربسیاردشوارمی‌شود.مصنوعات شیشه‌ای‌حلب به‌تمام‌کشورها صادر می‌شد. دراین شهرابزار وآلات شیشه‌یی نظیرقرع وانبیق و تنگ و صراحی ولوله‌های شیشه‌ای برای‌کیمیاگران نیزساخته.می‌شد. دربندرصور وطرابلس شام نیزشیشه‌های بسیار خوبی می‌ساختند دمشق شیشه‌های رنگین صادرمی‌کرد وازکارخانجات‌شیشه‌سازی قاهره نیزشیشه‌هایی بیرون می‌آمدکه ازجهت‌پاکی وشفاف بودن همانند زمردبود. درآنجا انواع‌آبگینه می‌ساختند وبلورمعدنی

می‌تراشیدند. همچنین درایران وعراق آلات شیشه‌یی گرانبهایی به‌دست آمده که یادگار دورهٔ ساسانی است.

درقرن دهم صنعت شیشه‌سازی به مرحله‌یی ازتکامل وپیشرفت رسیده‌بود که درمصروشام صنف سقطفروش بسیاری ازمواد مایع را درشیشه‌ها و بطریها می‌ریختند وروی‌آن نام محتوی شیشه و وزن‌آن را می‌نوشتند و به قیمت روز به مشتریان می‌فروختند. درخرابه‌های قاهره قدیم حفاران مقدار معتنابهی از سنگ ترازوهای خرد خرد از شیشه به دست‌آورده‌اند که علائم و نوشته‌های روی‌آنها درهم واجزاء درهم را معلوم می‌کند و درموزه‌ها به‌آنها وزن شیشه می‌گویند. بعضی ازآنها نیزمهره‌ها بودکه در محاسبه روی (تخته فرنگی) به‌کار می‌رفته است‌که درشام ومصرعمل (چرتکه) فعلی‌را انجام می‌داد.

درقرن دهم صفحات شیشه‌یی مخصوصی به نام **شمسیه** درست می‌کردند ومرادآنها ازکلمه شمسیه‌دیواری‌بودکه ازروی‌آن خورشید می‌تابید[۱۷] وازاین شیشه‌ها برای‌تزیین‌پنجره‌ها وپوشانیدن تابلوهای نقاشی‌نیزاستفاده می‌کردند. ازقرن‌دوازدهم ساختن‌چراغهای‌شیشه‌ای برای‌مسجدهامعمول‌شد. این چراغها را از خمیرهای رنگین شیشه‌ای می‌ساختند وعبارت‌بود ازیك لگن‌کمابیش‌کوچك یا بزرگ‌که دهانی‌گشاد داشت ودرسه یاچهارطرف‌کاسه‌چراغ‌حلقه‌های شیشهٔ کوچکی تعبیه‌کرده بودند. تا بتوانندآن چراغ را با زنجیرها بیاویزند . این‌کاسهٔ شیشه عمل حباب را انجام می‌داد یعنی درآن‌آب می‌ریختند ، تانور چراغدان فلزی مسینی‌را که درزیرقرارمی‌گرفت مانندنورافکنی منعکس‌کند. درروزگاران‌قدیم‌تر به جای‌این‌حباب‌یاکاسه‌چراغ که درحقیقت یك‌نورپخش‌کن بود ، از تخم شترمرغ یا ازگوی برنجی استفاده می‌کردند ـ زمینهٔ این کاسه‌ها گاه‌کبود وگاه‌پشت‌گلی بود وروی‌آن‌گل وبوته می‌انداختند و به خط نسخ نام سفارش‌کننده را می‌نوشتند : (عزلمولانافلان الدین ...) روغن را درچراغدان برنجی‌که درزیرجام چراغ‌آویخته بود می‌ریختند. در موزه‌های مصروشام وترکیه ازین نوع چراغها هنوز تعداد زیادی موجود است.

این لامپهاشبیه چراغهای‌آتشکده‌ها وعبادتگاهها وقصرهای‌عهد ساسانی بود. نوراین چراغها یاکاملاسفید یامتمایل به‌آبی ویا سبز بودوآنها رابه‌طاق یا سقف‌گنبدی شکل مسجدها وشبستانها می‌آویختند. درمزارمولانای روم در قونیه ودرموزهٔ هنری اسلامی‌درقاهره بهترین نمونه این‌چراغها دیده می‌شود. همچنین در این موزه نمونه‌هایی از پنجره‌های شیشه‌یی بسیار ظریف‌آن عصر

دیده می‌شود که رنگ سبز، زرد وقرمز آن گوناگون و متنوع بود و دورنقش ونگار آن قابهای سربی می کشیدند.

این شیشه‌های منقش قصر پادشاهان ومقبره‌هاومسجدها رازینت می بخشید. جامع عمرعبدالعزیزدردمشق ۷۵ پنجرهٔ شیشه‌ای بیضی شکل رنگارنگ داشت که‌هنگام تابش خورشید انعکاس نورزیبای آن، بادیگرزیباییهای این مسجد درهم می‌آمیخت.[۱۸] درقرن ۱۲ عربان به‌کاربردن پنجره شیشه‌یی رادر(بلرمه) صقلیه یعنی پالرم سیسیل متداول ساختند. اخیراً باستانشناسان درناحیهٔ گرگان موفق به‌کشف شیشه‌ها وتنگها وبطریهایی شده‌اند که متعلق به‌قرن ۱۲ میلادی است، ودرتزیین وزیبایی آنها سعی فراوان به‌عمل آمده‌است. ازآن‌میان بطری شیشه‌یی سفید وزیبایی به‌دست آمده که سداده یعنی چوب پنبهٔ آن نقره‌ای‌است وروی آن به‌خط کوفی مطــالبی نوشته شده‌است. همچنین تنگی دسته‌دار کشف گردید. که قدآن ۱۶/. متروبه‌یك‌سلسه سطوح‌شیشه‌یی‌رنگارنگ مزین‌است. همچنین بطری شیشه‌ای خوشقوارهٔ سبزرنگی پیدا شده‌است. نمونه‌های بسیار ازاین نوع شیشه‌ها درموزه تهران موجوداست که نمودارمهارت شیشه‌سازان‌و تنوع اشکال شیشه‌ها وتزیینات آنهادردوره قرون وسطاست. ـ پس‌از جنگهای صلیبی صنعت شیشه سازی به‌سرزمین **وندك یعنی ونیز** راه یافت. مواد اولیهٔ این صنعت را ازشام ومصرمی‌آوردند. نخستین‌کارگـران این صنعت هم‌درشهر ونیزمسلمانان بودند. مدت زمـان درازی دولت جمهـوری **وندك (بندقیه)** اسراراین صنعت را به‌قیمت جنایات سیاسی مخفی ومکتوم نگاهداشت، ولـی سرانجام اسراراین صنعت برملاشد و درقرن ۱۶ همه به رموزآن پی‌بردند. علاوه براین عهد نامه‌یی مربوط به صدور شیشه آلات شکسته بـه‌دست آمده است. این عهدنامه که‌دراول ژوئن ۱۲۷۷ میان بوئموند ششم، مالك انطاکیه ودهکان طرابلس ازیکطرف، وقنطارینی اسفهسلار(بندقیه) ازطرف دیگردراول ژوئن ۱۲۷۷ منعقد شده می گوید که اگریکی ازاهالی ونیزشیشه شکسته‌یی‌در شهروارد کند موظف است که عشریهٔ آن‌را بپردازد.

کاشیسازی درایران ازروزگاران قدیم معمول بوده‌است وروپوش لعابی وغضاره به‌رنگهای مختلف نقش‌مهمی درمعماری کشورهای‌مسلمان داشت. علاوه براین عامه مردم ظرفهای سرسفره واثاث مطبخ را ازبدلچینیهـای لعابی بر می‌گزیدند. لعاب (که‌اصلالغ آب‌یا یالخ‌آب‌باشد به‌معنی صمغ درخت ناژو) که روی‌سفالهای قدیم سرزمین ایران دیده‌می‌شود، ازدورهٔ هخامنشی به‌صورت

رنگ شیشه در آمد. خراسان و عراق عجم و عراق عرب و مصر بیش از دیگر کشورها آجر در ساختمانهای خود بـه‌کار می‌بردند. در قرن ۱۲ درساختن آجرهــای‌کاشی تخصص ومهارت داشتند وقطعات مــربع شکل لعابداریعنی‌کاشی اغلب‌بناها راپوشانیده بود. وکاشی معرق (موزائیك) به‌تقلید آن درروم واندلس ومراکش معمول گردید. ولی درشام وعربستان ومصـر که بناهاازسنگ بودکاشی‌لعابداروعینایی‌درفعالیتهای‌ساختمانی‌نقش‌وتأثیری‌نداشت. در این‌کشورها معرقسازان‌ازسنگ مرمر به رنگهای مختلف که معادن ومنابع فراوانی دراین‌کشورها داشت‌برای تزیین ابنیه وعمـارات استفاده می‌کردند.

مصریها در عهد فاطمیان در ساختن ظرفهای لعابی ومینایی مــاهربودند، و ناصرخسرودرطی‌مسافرت‌خودبه‌قاهره‌ازبشقابها،فنجانهاوظرفهای‌لعابی‌ظریف و براق آن سرزمین‌که به‌تقلید ازظرفهای چینی خامه‌ای رنگ (زبدیـه) وزرد آلویی رنگ (مشمشی) ساخته می‌شد تمجید می‌کند. دردستگهاهای‌کاشیسازی مصرکاشیهای‌سبزوکمرنگی می‌ساختندشبیه به‌شمعدانهای چینی‌که‌آن رافغفوری یعنی (بارفتن) می‌خواندند.

صنعت سفالکاری‌مسلمانان درطول‌زمان‌تحت تأثیرشدید هنرچینی‌وایرانی قرارگرفت. سفالسازان دوره اشکانی وساسانـی ازلعابهای یکرنگ مانندسبز وکبود استفاده می‌کردند ودرآن نقشهاکه مخصوص خودشان وسجسانیهابود دیده‌می‌شد وبیشترازظرفهای مینایی دولت (هن) ودیگـرسلسله‌های چینی‌تقلید وپیروی می‌کردند. قطعات وخرده‌ریزه‌دایی‌که درخوارزم وافغانستان وسامره پیدا شده‌است، مربوط به‌قرن نهم وقبل ازآن‌است. درنتیجه‌کاوشهایـی کـه در (لشکری بازار) یعنی شهرقدیمی قندهــاروشوش و کاشان وری به‌عمل آمده، مقدارزیادی‌ازاین‌ظرفها به‌دست‌آمده‌است. درخشندگی‌مخصوصی‌که دراین‌لعابها دیده‌می‌شود واشعهٔ طلاییرنگ آنهاظاهراً نتیجهٔ‌آمیختن اکسید دوکوئیورونقره است. ولی درطول تـاریخ اسلام درطـرز ساختن آن تغییرات زیـادی پـدید آمده است.

ازآخرقرن۱۲ ودرطی قرق۱۳ ترکمانان سلجوقی‌که ازماورای‌کاشغر وخوقندآمده‌بودنددستورالعمل‌هاوکارگیری‌های‌چینی‌جدیدی‌همراه خودآوردند ورنگهایی‌که آنها به‌کارمی‌بردند به‌سفید وسیاه‌وقهوه‌یی انحصارداشت. ولی‌در ایران رنگها به‌مراتب بیشتروغنی‌تـر از مصربود. موصل مرکزتهیه وساختن ظرفهای غیرلعابی بود. دراین ظرفها باایجاد نقشها وبرجستگیهایـی درسطح

آن آدم وحیوان رامجسم می‌کردند. درحالی‌که در«ری»کاشیهای لعابدار که روی آن اشخاص ودرختان کوچك منقوش بود ساخته می‌شد وصورت ظاهری آن طلایی متمایل به‌قهوه‌ای ولاجوردی بود. دربعضی ازآثارسفالکاری روی زمینهٔ کاشی سفید یاکبود مینیاتورها ونقوشی رسم می‌کردند. لاجورد اصل را ازدهکده «لاج ورد» بدخشان می‌آوردند، ولاجورد بدل راازمعدن (سلیمان) درعراق عجم‌صادرمی‌کردند وسلیمان همیشه به‌معنی خشایرش‌پادشاه هخامنشی است‌که این معدن درعهد اوکشف شد. نواحی دیگرازآن نقوش وتزییاتی داشت‌که به‌رنگ بادنجان‌که بوم آن احیاناً سفید یالاجوردی بود، همچنین نمونه‌های قابل تحسینی‌ازاین‌کاشیها درموزه‌های‌پاریس، لندن، برلین‌ونیویورك موجود است.

فصل چهارم

کیمیای مواد رنگی وعطریات وقند وشمع وصابون

در دورهٔ قرون وسطا ملتهای شرق بهیك سلسله اندیشههای عرفانی و خرافی درزمینهٔ اکسیراعظم وحجرمکرم وتحول وتغییرمواد پای‌بند بودند و گاه مرادشان ازاین تجارب واندیشهها جذبهٔ روحی بود.

ولی‌بعضی دیگرازاین پژوهندگان‌که اطلاعات فنی‌داشتند، دنبال‌منافع مادی وتجاری می‌رفتند وازراه آزمایش وتجزیه روی مواد مختلف نظیر نمکها اسیدها مواد رنگی موادچربی احجار مختلف خون شیرعسل ادرارزهر پادزهر قسمت‌های مختلف بدن انسان وحیوان به‌کشف وتشخیص مواد ساده و مرکب درمرصدها وآزمایشگاهها توفیق یافتند شیمی دانان آن دوره سعی می‌کردند باتجزیهٔ موادبه‌وزن مخصوص وخواص فیزیکی‌آنها واقف‌گردندبه این ترتیب پژوهندگان این‌دوره مدیون تجارب‌دانشمندان عصرساسانی‌بودند که آنها نیزاطلاعات علمی وشیمیائی‌خودرا ازچینیها وهندیان قدیم آموخته بودند.

دراین‌آزمایشگاهها بعضی ازملوك ودانشمندان وثروتمندان عصرشرکت می‌جستند وبرخی ابزارو وسایل عجیب از چینی وشیشه وسنگ سیاه ، فولاد، مفرغ، طلاوفلزات‌دیگردردسترس داشتند. علاوه براین ازانواع‌کوره وتنوره برای‌گرم‌کردن، سوزاندن وخشك‌کردن استفاده می‌کردند وقرع وانبیقهای مختلف برای منجمدکردن،متراکم‌کردن،تبخیروجیوه‌دادن وغیره دردسترس

خود داشتند. علاوه براین آنهاصورتهای دقیق وکاملی داشتند که درآن وزن مخصوص بسیاری ازمواد بسیط ومرکب ذکرشده بود. آنها بامقایسهٔ وزنها، شیربزراا از شیرگاو وقندهندوستان‌را ازقند عراق وآب آمودریارا ازآب‌نیل وچربی‌گاورا ازچربی گوسفند و روغن بزرك را از روغن‌کنجد و بالاخره یاقوت اصیل لاجوردی سیلان را ازیاقوت مصنوعی ومروارید دریای احمررا ازمروارید خلیج فارس تشخیص می‌دادند.

شیمیدانهای قرون وسطا ازبرکت کارمداوم رنگهای ثابتی به دست آوردند وباآنها ابریشم، پشم، پنبه، کاغذ چینی شیشه وچیزهای دیگررا رنگ می‌کردند.

رنگهای ثابتی که آنها به‌کار می‌بردند چنان عالی وکامل بودکه امروز پس‌از ۱۰ قرن هنوز طراوت ودرخشندگی خودرا حفظ‌کرده‌اند. قطعاتی‌از پارچه‌ها، موزائیکها وظرفهاکه درنتیجهٔ کاوش باستانشناسان به دست‌آمده‌است به قدری جالب و اصیل است‌که شیمیدانهای عصرما نمی‌دانند با به‌کاربردن و استفاده ازچه موادی قادرخواهندبودکه‌رنگ ثابتی به‌زیبایی ودرخشندگی‌آن رنگها به دست‌آورند.

صنعت عطرسازی‌بسیارکامل بود، زیرا مردم‌آن‌دوره‌به حد وفورازمواد عطری‌استفاده‌می‌کردند. پیشینیان موفق به‌استخراج‌عطر گلهاازطریق‌تقطیرشده بودند وانواع مشك وعنبروراملك وزعفران وخلوق وورس وغالیه‌وروغن زنبق وروغن‌گل سرخ وروغن خیری وروغن برشنان می‌ساختندکه‌طرزتهیه‌بسیاری ازآنها را درکیمیاءالعطر یعقوب اسحق‌کندی توان دیدکه ازطریق تقطیر وبا قرع و انبیق به دست می‌آوردند. هم از روزگار ساسانیان، هنرعالی و هوشمندانهٔ استخراج عصارهٔ گلهای‌گوناگون ونگهداری‌آن در شیشه‌های در بسته نخست به همت زردشتیان معمول گردید. زیرا عطریات نقش مهمی در آیین مزدیسنا داشت. این سنت همچنان دردورهٔ اسلامی باقی بود ودربرابر مسجدهای مهم همواره مغازه‌های عطرفروشی دایربود، چنانکه درعصرساسانیان نیزمغها وموبدها درآتشکاهها مواد معطری درآتش می‌ریختند تا مؤمنین از عطرآن بهره‌مند شوند. در عهداشکانی وساسانی (آتش) یاآتیش به‌معنی‌اجاق وکوره بود مثل Aedes و Aedis به زبان لاتینی. حال‌آن‌که (آذر) به معنی نار- واحیاناً به معنی حریق بوده است. قدیمترین اثری‌که درپیرامون مواد عطری وعصارهٔ گلها دردست است، کتابی است فارسی مربوط به قرن ششم

که درآن خسرودوم پادشاه ساسانی (۵۹۰-۶۲۸) ازخادم وغلام خود(ریدك خوش‌آرزوك) راجع به بهترین عطرسؤال می‌کند وغلام در پاسخ عالیترین مواد عطری راکه در دورهٔ ساسانیان به آن‌آشنایی داشتند شرح می‌دهد و از عطریاسمن عطریاس ، گلاب ، نرگس ، کافور ، بنفشه ریحان ، فول‌هندی ، مرزنگوش وغیره سخن می‌گوید. سپس پادشاه ازغلام خود ازخصوصیات عطر آسمانی یعنی بوی بهشت سؤال می‌کند . وی در جواب می‌گوید این عطر مخلوطی است ازگلسرخ صد برگ ، مشهوربه شاهی‌گل، شاهسفرم سمرقندی وشکوفه دستنبویه و اترج طبری و نیلوفر ادانی و عود هندی و مشك تبتی و عنبراشهب .

علاوه براین ریدك (خوش‌آرزوك) گمان می‌کرد که عطرنرگس معرف کمال وبلوغ ، وعطرگلسرخ نمایندهٔ عشق ، عطرریحان مظهرعشق‌فرزندی ، عطرگل شب‌بو نشانه دوستی است. درصدر اسلام شهرشاپور درایران ازجهت فراورده‌های عطری مشهوربود . در این شهرمتخصصین به تقطیرواستخراج ۹ قسم عطرمختلف مشغول بودندوازآن‌جمله‌بود عطربنفشه، نرگس، یاس‌معمولی، یاس حاوی مورد ومرزنگوش . مغاز شاپوربودندکه استخراج عطرقرنفل را به اهالی‌کوفه‌آموختند ــ درفیروزآبادکه سابقاً جورخوانده می‌شد ، عده‌ای درساختن عطریات تخصص داشتند. گلسرخ جوری وگل صدبرگ اصفهان‌که ظاهراً اصل‌آنها ازهند است بهترین‌گلابها را به دست می‌دادند وشیشه‌های‌این عطررا به سراسرجهان به خصوص هندوستان وچین وعربستان واندلس صادر می‌کردند. ازشهرجور نیزعطرشکوفه ، خرما ، شکوفه نارنج و عطرشکوفه بید مشك صادرمی‌شد .

یکی دیگر از صنایع بالنسبه مهم‌که ریشهٔ آن ازهندوستان بود، صنعت استخراج وتصفیه نیشکربودساسانیان این‌صنعت‌را درشرق نزدیك رواج دادند وکشت‌آن‌را درسرزمین‌خوزستان وسعت بخشیدند. دردورهٔ تمدن اسلامی‌کشت نیشکردرکشورهای‌اطراف مدیترانه‌تعمیم یافت . در طی قرنهای دهم ویازدهم در شهر سرباز واقع در بلوچستان ایران‌کله قند می‌ساختند .

ازگندیشاپورخوزستان مقدار زیادی قند نبات صادر می‌شد . صنعت‌قند از قرن دوازدهم و سیزدهم درکشور مصر وسعت یافت . ولی روش‌کار آنها کهنه و قدیمی بود یعنی شکر را داخل نیهای مخصوص می‌کردند و پس‌از آنکه‌دوسر نی‌را باگچ‌محکم‌بستند به‌دکانها برای فروش می‌آوردند . دردورهٔ

جنگهای صلیبی بنادقه‌یعنی ونیزیان که در صورشام مستقرشده بودند،قندسازی را فرا گرفتنددرهمین ایام در اندلس وصقلیه مسلمانان از آسیای بادی برای نرم کردن وسائیدن نیشکر استفاده می کردند .

طبق شعایر مذهبی‌مصرف شمع در مسجدها و جاهای مقدس بسیاربود. شبهای مبارك مذهبی به‌آویزهاوچلچراغها و پله‌های منابر تعدادکثیری شمع نصب می کردند . علاوه براین مؤمنان غالباً دعا ونذر و نیاز می کردندکه‌در فلان یابهمان مکان مقدس یك یا چندین شمع روشن‌کنند وبه‌این ترتیب‌می‌توان به میزان شمعهای بزرگ وکوچك رنگینی که در آن ایام مصرف می‌شد پی‌برد . علاوه براین در جوار مسجدها و زیارتگاهها کاسبانی بودندکه‌کار آنهافروش شمعهای‌کوچك وشمعهای‌قدی بود وازاین راه سودکلانی‌می‌بردند. در اصل شمع را از موم می‌ساختند ، بعداً از پیه تهیه‌کردند (عهداشکانی) و بالاخره در دورهٔ اسلام شمع کافوری وگچی تهیه‌کردندکه‌طرز ساختن‌آن از (بجایه) الجزایر به‌فرانسه و فرنگستان رسید .

در دورهٔ ساسـانیان وموبدها مغها معمولا درآتش مقدس گیاهان معطر می‌ریختند خاکستری که از سوختن‌گیاهان به‌دست می‌آمد ، خاصیت تطهیری داشت واشیاء آلوده و نجس را پاك و پاکیزه می‌کرد . به همین مناسبت خاکسترهایی که از این معبدها به‌دست می‌آمد بسیارکمیاب وگرانبها و سود قلیایی یعنی خاکستر اشنان را از این نقاط به دست می‌آوردند و اشنان در حوالی‌خراسان که‌ازقرن ۱۵ به‌بعد به‌کویرلوط مشهورگشت ، بسیار می‌روید. درنتیجهٔ آمیختن‌این خاکسترها باروغن‌موادچربی‌صابونهای‌عالی به‌دست می‌آید . در بغداد صنف صابونسـاز ثروتمند بود . در بعضی ازکشور های مسلمان صنعت صابونسازی در انحصار دولت بود ، چنانکه در مصر و تونس با استفاده از روغن زیتون صابونهای عالی و مرغوب می‌ساختند. گاه‌برای صابونسازی مواد روغنی و چربی را وارد می‌کردند ، چنانکه مصریکی از بزرگترین تولیدکنندگان‌روغن‌کنجد و روغن پنبه است ، در حدود قرن ۱۳ همه‌ساله تمام محصول روغن زیتون جزیره میرقه راکه در ساحل‌اسپانیا افتاده است خریداری می‌نمود . بلخ در افغانستان و ارجان در ایران ورقه‌در کنار فرات به‌علت صابون ممتازی‌که صادر می‌کردند نام ونشانی‌کسب کرده بودند. اعتبارصنف صابون‌پزان‌ازینجا بودکه مسلمانان قرون وسطا همه روزه استحمام می‌کردند و پیراهن و عمامهٔ آنهاکاملا سفید بود ، واز این جهات

از دیگر کشورهای معاصر خود ممتاز بودند .

درقرن۱۶ دژخمیان دیوان یارغووپرسش وتفتیش عقاید و افکار به این وسیله مسلمانان اندلس یعنی مستعربان راکـه عربی حرف می‌زدند ، لکن ترسـامانده بودند تشخیص می‌دادند . یعنی بو می‌کشیدند اگر زندانی بوی صابون می‌داد او را مسلمان تشخیص داده عذاب می‌کردند واگر بوی چرك می‌داد او را ترسا یا جهود می‌شناختند .

درقرن ۱۰ و ۱۱ در شرق مؤسسات‌وکارگاهها‌محصولات سالم واصیلی به مشتریان خود تحویل می‌دادند ولی از قرن ۱۲ به‌بعد تقلب درکسب‌آغاز گردید ، زیرا از این دوره به‌بعد تجارت ماوراء دریاها رو به‌تنزل گذاشت و راه ابریشم و راه مدیترانه امنیت دیرین را از دست داد .

بندرهای‌چین‌بروی‌سوداگران مسلمان بسته شد و غارتگری درراههای دریای هند رو به‌فزونی نهاد .

در نتیجهٔ‌این‌عوامل،محصولات وارداتی‌کم‌وگرانبها گردید . به‌موازات این احوال در شهرهای بزرگ اسلامی اندیشهٔ بهتر زیستن و استفاده‌از امور تفننی در طبقات مختلف قوت‌گرفت ، و این عامل اخیر ، بطور محسوس به افزایش‌روزافزون موادمصرفی‌کمك‌کرد ، و احتیاجات طبقات به‌طور مداوم رو به‌فزونی‌نهاد . به‌همین‌جهت‌صنعتگران به‌ساختن‌کالاهای تقلبی روی‌آوردند به طوریکه در این ایام در بازار وکوی و برزن انواع‌کالاهای تقلبی ازقبیل مـروارید و یاقوت بدلی‌کافور مصنوعی و مواد غذائی فاسد را با مهارت و استادی می‌ساختند و در دسترس مشتریان ساده لوح قرار می‌دادند . قطعاً در همین دوره نیز اشخاص بصیر و استاد می‌توانستند در نخستین برخورداشیاء بـدلی را ازکالاهـای اصیل تشخیص بدهند، علاوه براین مأمورین دولتی و کارشناسان،سازمانهایی برای از بین‌بردن تقلبات‌گوناگون بوجودآوردند .

کتابهایی دردست‌است‌که ازتقلبهای‌کاسبان پرده برمی‌دارد ونشان‌می‌دهد که درآن روزگارچگونه گوشت‌آمیخته با ژلاتین را به جای گوشت واقعی و شوربای بی‌برنج را به جای شوربای حقیقی و قند وشکرهای تقلبی رابه‌مردم می‌فروختند. متأسفانه‌کتابهایی‌که به‌تفصیل ازطرزتهیهٔ این اجناس بدلی‌سخن گفته باشد ، موجود نیست. همینقدر می‌دانیم‌که بعضیها به جای روغن پنبهٔ واقعی، آرد باقلارا باپساب روغنها‌مخلوط می‌کردند وبه جای عنبرموم وصمغ به مردم می‌فروختند. به جای لاجورد اصل بدخشان وسمه را با مـواد دیگر

می‌آمیختند وبه جای سدر که برگ خشکیده وسائیدهٔ سنجد یاعناب است برگ سائیدهٔ بید یاتوت می‌فروختند وبه جای گلاب اصیل زاج سفید را بـا حنظل می‌آمیختند . عطارها ودوا فروشان نیزازساختن مواد بدل ابایی نـداشتند، مثلا به جای‌تباشیر اصیل که‌ماده‌یی است ازمغز گره خیزران مخصوص‌استخوان تکلیس شده به مردم می‌دادند وصمغی راکه با نمك وسر که خمیرمی کردندبه نام عصاره تمبرهندی می‌فروختند و قس‌علیهذا .

فصل پنجم

صنایع بافندگی. کتان ، پنبه ، ابریشم ، قالی

در دوران قرون وسطا پارچه‌های ساخت ایران شهرت فراوان داشت . پشم ، ابریشم ، پنبه، کتان ، کنف، رشته و بافته می‌شد. مسلمین ازمیراث صنعت بافندگی مصریان و ازتخصص هندیان در بافتن پارچه‌های کتانی و از مهارت چینیان در صنایع ابریشم بهرهٔ فراوان کسب کردند و این قبیل صنایع ازآغاز قرون وسطا به ایران راه یافت. صنعت بافندگی مصر بسیارترقی و تکامل یافته بود. درآن سرزمین پارچه‌های پنبه‌یی وکتانی عالی نیز بافته می‌شد. همچنین درناحیهٔ دبیق یا دبقه ازمصر بهترین پارچه‌های کتانی یعنی دبقی یا دبیقی را می‌بافتند وبرای آنکه این پارچه تلالؤ وجلوهٔ بیشتری به دست آورد ، درآن رشته‌هایی ازنقره وطلا نیز به‌کار می‌بردند، بعضی ازاین پارچه‌ها بسیارظریف و براق بودوازآن مندیل می‌ساختند. روی بعضی ازاین پارچه‌ها که ضخیمتر بود نقشهٔ جغرافیا رسم می‌کردند و روی پارچه‌های کرباسی نقاشی می‌کردند . خوشپوشها وکسانی که به سرووضع خود علاقه و دلبستگی داشتند ، در حدود ۵۰ متردبیقی برای مندیل خود اختصاص می‌دادند. يك قواره دبیقی درحدود صد دینار قیمت داشت ودبق یا دبیق که اصلا دبك یا دبیك تلفظ می‌شد، مانند دیباج یا دباج عربی که اصلا دیباك یا دباك باشد همان دیباست که درخراسان دیویا دیب یا دیوچه می‌گفتند ومرادکرم قز (ابریشم) است و محصول اوکه رشته و تارش را (اوریسم) یا ابریشم می‌گفتند به معنی ریسمان . در زبان ساسانیان جنس حریر راکه کژ یا قزباشد دیبه و دیبك می‌خواندند ، چنانکه

دبق یا دبیق مصر اصلا به معنی ابریشم وپارچهٔ ابریشمین و در دورهٔ خلفای فاطمی دبقی ودبیقی به معنی پارچهٔ نازك بود. درناحیه دمیاط وتنیس (ازبلاد مصر) هنرمندان قصب که نوعی ململ‌خاصه بسیارظریف بود می‌بافتند. قصبهایی که در دمیاط تهیه می‌شد سفید وآنهاکه درتنیس می‌بافتند رنگارنگ[31] بود. ازاین پارچه برای تهیه عمامه ومندیل والبسه گوناگون و چادر زنان استفاده می‌کردند. ناصرخسروکه درطی‌مسافرتهای خود ناظرمهارت‌واستادی‌بافندگان مصری بود ، از قصبهای مصری تحسین بسیارکرده است . حکایت می‌کندکه یکی ازپادشاهان فارس(عضدالدوله) باارسال بیست هزاردینار به‌تنیس‌می‌خواست لباسی ازاین جنس برای خود تهیه‌نماید ، ولی چون این پارچه برای‌خلیفه مصر بافته می‌شد فرستادگان عضدالدوله بدون حصول نتیجهٔ مطلوب مراجعت‌کردند[32] .

درتنیس نیزجامه‌های ظریف اعلامی‌بافتندکه پارچهٔ هریك ازآنها یك قواره بود، و برای آنکه به لطافت و زیبایی‌آن بیفزایند در نخهای‌کتان‌گاه رشته‌های طلانیزمی‌افزودند. این جامه‌ها مخصوص دستگاه خلیفه وقیمت‌آنها هزاردینارمغربی بود[33].

دیگر از صنایع دستی بسیاربدیع مصر پارچه‌یی بودکه‌آن را بوقلمون می‌گفتند. ازخواص این پارچه یکی این بودکه رنگ‌آن درساعتهای مختلف روز تغییر[34]می‌کرد، وپارچه‌های‌کتانی‌ونقشدارمصر نیزمعروف بود[35]. درفیوم مصرپرده‌های‌کتانی اعلامی‌بافتندکه جفت‌آن سیصد دینارمغربی‌بهاداشت. تنیس همه‌ساله بالغ برسی‌هزار دینار جامه وارسفید صادر[37] می‌کرد ، ولی در دورهٔ خلفای فاطمی صدوراین پارچه ممنوع‌گشت وتمام قماشهای جامه‌واررا دربار به خود اختصاص داد. درنتیجه خودداری مصرازصدور این نوع پارچه‌ها در شهرهای فارس سینیزوکازرون و در شهر دربندآذربایجان هنرمندان به تقلید جولاهگان مصری شروع به‌کار[38]کردند. ابتداکتان ازمصروارد می‌کردند، ولی براثرمساعی‌عضدالدوله (۹۴۹ـ۹۸۷)کشت‌کتان‌درایران‌نیزرونق‌گرفت. شهرهای صنعتی ایران‌عبارت بودند ازسینیزوگنداوه‌وتوّزدرساحل خلیج‌فارس، ولی‌بزرگترین مرکزفعالیتهای صنعتی‌کازرون‌بود. درآنجا صدها هزارجولاه درکارگاههای دولتی یا درمؤسسات خصوصی صاحب امتیازکارمی‌کردند. کتان را ابتدا در ظرفهای مخصوصی خیس می‌کردند تا الیاف‌آن جدا شود، بعد بادقت درنهررهبان‌کازرون می‌شستند، تاکاملا سفید شود. سپس زنان به‌رشتن و

مردان به بافتن آن می‌پرداختند. در قرن نهم میلادی به هر نفر ازجولاهگان مصری همه روزه نیم درهم می‌پرداختند که به زحمت برای خریدنان بخورو نمیری کافی بود. به همین جهت قبطیان نامبرده به طریق خود دنیسیوس‌تل مهری زبان به شکایت گشودند.

درقرن دهم ویازدهم مزد روزانهٔ آنها افزایش یافت. هرجامه واری پس ازخروج ازکارگاه درمحلی جمع می‌شد، سپس آنها رابسته‌بندی می‌کردند و ریسمانی به دورآنها می‌پیچیدند، و روی هر بسته بزرگ پارچه (رقم) یعنی علامت وبرچسبی می‌زدند تاخریدارازکارگاه ومقدارپارچه ونوع ودرجهٔ آن باخبر گردد، پس‌از انجام این مقدمات پارچه‌ها رابه نقاط مختلف صادر می‌کردند. درراستگویی وصداقت، بازرگانان کازرون، معروف خاص وعام بودند. تاجایی که بسته‌های بزرگ پارچه ساخت کازرون مکرردرمعرض خرید وفروش قرارمی‌گرفت، بدون اینکه خریداران درمقام بازرسی ومشاهدهٔ پارچه برآیند.

پس‌ازقرن اول قبل ازمیلاد مسیح که پنبه‌کاری درخراسان آغازشد تا قرن سوم بعد ازمیلاد به‌تدریج نهال پنبه درخراسان بومی گردید، ودردوره ساسانیان باخصوصیات اقلیمی خراسان کاملا هم‌آهنگ گردید. درنتیجه پارچه‌های پنبه‌یی و کتانی خراسان اهمیت فراوانی کسب کرد، به طوری که مصنوعات پنبه‌ای این ناحیه رابه‌چین، بغدادومصرصادرمی‌کردند. کشت پنبه ازدورهٔ قدرت سلسله‌کرد مشهوربه‌آل حمدان (۹۲۹ ـ ۹۹۱) درشام وسعت گرفت وبعدها دامنهٔ پنبه‌کاری به‌افریقای شمالی واسپانیا نیز کشیده شد.

درشهرهای مرو، نیشابور، بلخ، بخارا وجهرم فارس ودرتمام سیستان وکرمان بافتن پارچه‌های پنبه‌ای رواج داشت. کرباس بخاراکه بیشتر از شهرك زندیه یازندانه بود، شهرت واهمیت فراوان کسب کرده‌بود ورویآن برچسب مخصوصی می‌زدند وآن‌را «زندنیجی» می‌خواندند. پارچه‌های کتانی جهرم را «برد» یاکرباس می‌خواندند. درهمینجا فرشهای پنبه‌ای ممتازی به‌نام «زیلو» می‌بافتند که برای تزیین مسجدها به‌کارمی‌رفت. هرجامه وار پارچهٔ پنبه‌ای درقرن‌دهم تا۳۰دینارنیشابوری فروش می‌رفت. پارچه‌های سفید وپیراهنی کارسینیز(شهری است نزدیك خلیج‌فارس) بسیارمشهوربود، وآن‌را **سینیزی** می‌خواندند، مانند پارچه‌های **دبیقی مصر.** ازپارچه‌های پیراهنی سفیدکه کتان خالص بود، فقط اغنیا واشخاص خوشپوش استفاده می‌کردند. ولی درمروپارچه‌های کرباس می‌بافتند[۴۷] که قیمت آن‌مناسب وموردااستفاده‌عموم

بود ، واکثرمردم برای‌پیراهن وعمامه خود ازآن استفاده می‌کردند . کفن اموات راازکرباس درست می‌کردند. درشهرهای‌بزرگ تاچند صدهزار مردم فقیربه‌رشتن‌وبافتن‌امرارمعاش‌می‌کردندوقسمت عمده‌طبقه‌ضعفا را تشکیل‌می‌دادند وازکدیمین وعرق جبین آن بیچارگان بودکه سوداگران و بازرگانان متمول می‌شدند .

صنایع ابریشمی ازعهد ساسانیان درشرق نزدیک‌رایج گردید ومدتهامواد اولیه‌ای‌که برای ساختن این نوع پارچه‌ها ضرورت داشت از چین و سمرقند وارد می‌شد. ازقرن ششم میلادی تربیت‌کرم ابریشم در ایران شرقی و حدود مروآغازگردید، وسپس دامنهٔ این فعالیت به‌گرگان وطبرستان نیزکشیده[۴۹] شد.اینجا هم اکنون نیزیکی ازمراکزمهم صدورابریشم قزوقماشهای دیباست. طرزتهیه وبافتن پارچه‌های ابریشمی به تدریج روبه تکامل رفت وکارگاههای ابریشمبافی متعددی در یزد ، بم (واقع درکرمان) شوشتر و خوزستان به‌کار افتاد . سرخس خراسان از جهت بافتن چادرهای زنانه و نوارهای زربفت ابریشمی ، وسمنان ازلحاظ تهیهٔ پارچه برای مندیل و عمامه شهرت داشتند . پارچه‌های‌گرگان وطبرستان‌که به نام دیباج معروف بود ، تقلیدی ازصنایع ابریشمبافی چین بود . در بافتن پرنیان یزدی دقت و مهارت بسیار به‌کار می‌رفت. علاوه براین‌کوشش فراوانی‌دراستحکام وزیبایی‌پارچه‌های عهدساسانی به‌کار می‌رفت و ظرافت و ریزه‌کاری این پارچه‌ها به حدی بود که نه تنها درباریان‌واشراف ازآن استفاده می‌کردند، بلکه این پارچه‌ها را به‌کشورهای شرق‌دورنیزصادرمی‌کردند.دیبابافان‌وهنرمندان‌صحنه‌های جالبی ازشکاروجنگ حیوانات یا نقشهای مذهبی ویاگل و شاخ وبرگ و حاشیه‌های زینتی جالب در روی پارچه‌های حریر پدید می‌آوردند . پیشینیان پارچه‌های‌گرانبها را درقبربزرگان مینهادند وچون ازدورهٔساسانیان گورستانی به یادگار نمانده ، در ایران اثری از مصنوعات پارچه‌یی آن دوره در دست نیست . ولی در مناطق دور دست مانند بلاد شمنان و ترسایان قطعاتی از پارچه‌های دستبافت همچنان باقی است و این قراین نشان می‌دهدکه دردوره قرون‌وسطاپارچه‌های بافت ایران شهرت واهمیت‌جهانی داشته است. برخی ازقطعات پارچه‌های‌آن دوره در ژاپن درخزانه دولتی نارا به دست‌آمده وبرخی دیگرازدستبافتهای قدیمی شرق درکلیساهای فرنگ‌محفوظ مانده[۵۰] است.

درسیسیل چه دردوره خلفای فاطمی وچه در دورهٔ وایکینگها ، بافتن

پارچهٔ ابریشمی زربفت و قلابدوزی و تهیه پارچه‌هایی‌که زمینه‌اش ابریشم و نقشهای‌آن ازطلاباشد ، بسیار معمول بود. در غرب نمونه‌های زیادی از این نوع مصنوعات درگنجینه‌های‌کلیساها باقی است ، ولی بهترین نمونه‌ای‌که از این مصنوعات به یادگارمانده‌است **دراعه** تاجگذاری امپراطوران آلمان‌است که‌درقرن ۱۲ برای امپراطوران‌سلسلهٔ هانستفن بافته‌شده واکنون درموزه‌وینه محفوظ است .

مصرپس ازاسلام بسیاری ازهنرها وفنون وتزیینات قبطی را حفظ‌کرد، ودراین‌هنرقبطی‌نفوذساسانیان‌وروم‌یان‌استنبول‌بارزبود.سپس‌مصر تحت تأثیر تمدن عرب نیز واقع شد. یك قطعه پارچه ابریشمی متعلق به دوره ساسانی که از کلیسای سن‌ژوس (ولایت پادوکاله) به‌دست‌آمده است ، اکنون در موزه لوور موجود است. در زمینه قرمزاین پارچه چند فیل با رنگ روشن نمایان شده است و درحاشیه‌آن قطاری شتردیده می‌شود. علاوه براین برروی این پارچه با حروف‌کوفی عبارت زیرنوشته‌شده است: عزلمولاناالقائدابی منصورنکتکین دام اقباله (۹۱۶) .

قبل ازقرن دهم هنرمندان شام حریربافی را به اندلس انتقال دادند و دراین مملکت پارچه‌های ابریشمی بسیارظریف وزربفت بافته می‌شد .

در میان صنایع ملی شرق وسطا صنعت قالیبافی همچنان پارچه‌های ابریشمی پایدار ومغلوب نشدنی باقی ماند و هنرمندان به بافتن قالیهای‌پشمی، ابریشمی ، وقالیهایی ازپشم بزوشترادامه دادند. بافتن‌قالیهای‌کرکی ومخملی پس ازسده دهم درایران معمول‌گردید .

قبل ازاین تاریخ بیشترقالیهای گلدوزی شده وحاشیه دار باگلیمهایی که تار وپود آنها از موی بزبود بافته و آماده می‌شد . استفاده از نخهای پنبه‌یی وکتانی درصنعت قالیبافی نخست در ایران شرقی معمول شد . و بعد این روش در سراسر شرق نزدیك متداول گردید . معذلك در دوره قرون وسطابافتن قالیهای مختلف وقالیهای دیواری ، پرده‌ها . چادرها، و خیمه و خرگاهها و قالیهای جانمازی فقط در کشورهای شرقی اسلامی معمول‌بود. کشورهای اسلامی ساحل مدیترانه هنوز به این اموردآشناومأنوس نشده‌بودند. مقاطعه کاران دستگاه قالیبافی خود را در قصبات و شهرهای کوچك مستقر می‌کردند وزنان‌وکودکان را به‌کار می‌گماشتند . هریك ازکارگران درحالی که نقشه‌ای رنگین در مقابل خود داشت درمقابل‌کارگاه می‌نشست ویك قسمت

از نقشه را انجام می‌داد . کار قالیبافی با خواندن آوازی مخصوص به طور موزون هم‌آهنگ پیش می‌رفت وخواننده به‌کارگران نقطه‌ها و رنگهائی راکه باید در طی ساعـات روز به تدریج به کار ببرند می‌آموخت . با این تدبیر کارگران با سرعت و بدون اشتباه به کار خود ادامه می‌دادند . پس از پایان بافت‌قالی استاد کار طی جشنی به کارگران غیر از مزد ، نهار یا عصرانه‌ای می‌داد . نقشه و زمینه کارقالیها یکسان نبود . گاه نقشه از عوامل طبیعی‌نظیر درخت ، گل ، حیوان وگاه از نوشته‌های بسیارعالی ویا از صحنه‌های شکار و یا حرکات‌کاروان ویا جنگ فیلها وغیره الهام می گرفت . در دوره ساسانیان نقشه‌های بسیار زیبایی برای قالیها طرح می‌شد ، ولی در اواخر قرون وسطا درنقشه‌هاآثار انحطاط مشهود گردید وکمابیش بی‌ذوقی در تهیه‌ی نقشه‌هامؤثر افتاد . بهترین نمونهٔ قالیها در ترکستان چین و مغولستان به دست‌آمده‌است. دراین قالیها آثار ذوق وهنرچینی تا حدی منعکس شده است . گرجستان ، آذربایجان ، طبرستان وبخارا از جهت قالیهای ممتازی که می‌بافتند شهرت داشتند . ولی پر بهاترین قالیها در اصفهان بافته می‌شد[٥٢] ــ قالیهای ساخت جبال وآذربایجان در این دوره بنام قالیهای ارمنستان مشهور بود وزمینهٔ‌تمام آنها قرمز بود ، واین رنگ را از یکی از ییلاقات مرند می‌آوردند[٥٣] . مشهورترین‌آنها از شهرك قالیقلایا قالیقله بود وگویندکه نام « زیلوی‌مشهور به (قالی) ازآنجاست‌که ساکن قالیقله را (قالی) گویند .

علاوه بر این تقریباً همه‌جا ساختن حصیر از الیاف برنج و از علفهای مخصوص معمول بود . بهترین وزیباترین حصیرهارا درعبادان می‌بافتند[٥٤] . بـافتن این نوع حصیر در مصر و در بعضی از ایـالات دیگر ایران نیز معمول بود .

فصل ششم

صنایع مکانیکی : پاندول (رقاصك) آلات خودکار (طلسمات) تلمبه و آسیاب

بلیناس مطلسم که درقرن اول میلادی یکی از سازندگان مشهورآلات طلسمی یعنی مکانیکی کوچك بود ، در ایران وهند سفر وتحصیل کرده بود . درایران ازدیرباز این سنت برقرار بودکه معابد و کاخهای ساسانی را با مصنوعات عجیب‌وغریب می‌آراستند ، درسال ۶۲۴ میلادی (هرقل)هراکلیوس درطی جنگی گنزك راکه درجنوب دریاچهٔ ارومیه قرار داشت به تصرف خود درآورد ، پس ازآنکه خسرو دوم شهر را تخلیه کرد ، هراکلیوس در سالن بزرگ این معبد آذرگشنسپ (که کلیسای ایاصوفیه بطرز آن ساخته شده) قدم نهاد . به طوری که کدرینوس از قول تئوفانوس نقل می‌کند و پس‌ازورود به قصر مجسمهٔ وحشتناك هرمز و عکس خسرو نظر اورا جلب می‌کند . زیر گنبد بزرگ که به صورت آسمان برآورده بودند صورت خسروانوشیروان در حالی که برتخت نشسته بوددیده می‌شدودراطراف اومظاهر خورشید ایزد، ماه‌ایزد، وستارگان ترسیم شده بود . درحالی که مزدیسنان به عبادت آنها مشغول بودند، در اطراف آنها پیغمبران و امشاسپندان قرار داشتند ، که هریك چوگان پادشاهی را در دست گرفته بودند . درآنجا این دشمن یسوع دستگاهی را به کار انداخته بود که تولید باران ورعد می‌کرد و این دستگاه مکانیکی که رومیان چیزی ازآن درك نمی‌کردند ، درحقیقت ساعت بزرگی بودکه‌صحنهٔ

آسمان را مجسم می‌نمود . درحقیقت سریر معروف اکاسره (تخت طاق دیس) در قصر تیسفون دارای ساعت عجیبی بود . این مجموعه‌که ازآبنوس عاج و طلا بود روی گنبدی طلائی قرار داشت و منظومهٔ شمسی را مجسم و ستارگان ثابت وسیار وحرکات آنها را در۲۴ ساعت نشان می‌داد . همچنین حرکات ماه درعرض ۳۰ روزوحرکت سالانهٔ خورشید را نشان می‌داد و با هنرمندی تمام ساعات روزوشب را مجسم می کرد.منظرهٔ این سریر واورنگ درته جامی‌نقره با استادی حکاکی و ترسیم شده ودر موزهٔ ارمیتاژ لنین‌گراد محفوظ است .

در سال ۸۵۰ **علی بن ربان طبری** پزشك مشهورکه از شاگردان دانشگاه گندیشاپور بود ، یك ساعت مسی با حجمی عظیم مشاهده می‌کند و دربارهٔ خصوصیات آن می گوید : من در مقابل قصررصدخانهٔ سامره دستگاهی دیدم‌که به‌وسیلهٔ برادران‌منجم محمد بن‌موسی واحمد بن‌موسی ساخته‌شده‌بود. این دستگاه که منظره فلك‌را مجسم مینمود صور نجومی و نشانه‌های منطقة‌البروج را نشان می‌داد و حرکت‌آن بقوه آب انجام می‌گرفت درست وقتی که ستاره‌ای در آسمان غروب می‌کرد تصویرش درین ساعت محو می‌شد و همینکه طلوع می‌نمود شبیه اوظاهر می‌شد . ازقرائن پیداست‌که مکانیسم این دستگاه بسیار دقیق بوده . مدلهایی‌ازساعتهای دیواری بودکه در ساعات‌معینی ازطلسمات عباراتی شنیده می‌شد ویا ازآنها ساز وآوازهایی به‌گوش می‌رسید بعضی از آنها وضع داخلی میکده‌ای را مجسم می‌کرد که ساقیها در موقع معینی ساغرها را پر ازباده می‌کردند . بعضی دیگر ازاین دستگاهها باغهایی را مجسم می‌کرد که پرندگــان برای نشــان دادن ساعت ، شروع بــه خواندن می‌کردند .

ابن جبیر از ساعت دیواری عظیمی که جامع عمر عبدالعزیز را در دمشق زینت بخشیده بود سخن می‌گوید . این ساعت قصرکوچکی را مجسم می‌کرد‌که دارای۱۲ پنجره‌بود و۱۲ساعت‌روزرا نشان می‌داد.دوباشهٔ روئین‌که هریك درروی دایره‌ای بیضی‌شکل قرارگرفته بودند ، هرساعت یکبارگردن خود راکج می‌کردند ، وگلوله سربی را که در منقار داشتند رها می‌کردند واین‌گلوله پس از افتادن در جام فلزی مدتی صدا می‌کرد (در همین موقع پنجره‌یی‌که ساعت را مشخص می‌کرد پس از پایان صدا بسته می‌شد در آخر روز ۱۲ پنجره بسته می‌شد و به این ترتیب بازی برای تعیین ساعات شب از نو شروع می‌شد ـ اما دوازده پنجره‌ای که از داخل با نورسفید روشن

می‌شدند با سپری شدن ساعات یکی‌بعد ازدیگری‌به نورسرخ نمایان‌می گشتند.

این‌ساعتهای دیواری به‌نام‌فارسی **پنکان** یا فنجان کلمه‌ای‌که ریشه‌آن از عهد کلدانیان باقی‌است خوانده می‌شد. پنکان ظرف سوراخداری بود که برای تعیین وقت به‌کار می‌بردند وکلمه‌ی رومی مکانیك به معنی پنگانی از آن مشتق می‌شد . امپراطورآلمانی فردریك دوم از سلسله هوهانشتوفن به عنوان هدیه ساعتی ازسلطان مصر گرفت.این هدیه‌که قبة الساعه یا گنبدساعت خوانده می‌شد ، يك شاهكار مكانيكی به شمار می‌رفت . این آلات و ادوات خودکار درنتیجه يك‌بازی پیچیده و حرکت ساعت دیواری عمل می‌کرد .هم اکنون آثاری از مهندس ابوالعز اسمعیل الجزری (متوفی ۱۲۰۵) در دست است (مربوط به قرن ۱۲ میلادی)که طرز ساختمان این‌دستگاه‌را توصیف می‌کند . این وسایل تزیینی نخست در معابد و آتشکده‌های ایران و قصور خلفا موجود بود، ولی‌از قرن‌دهم این‌نوع بدایع‌مکانیکی نزدنجبا واشخاص متمول نیز دیده می‌شد. آلات وادوات‌مکانیکی که‌بوسیله آب کارمی کند، نخست بوسیله چینیهای‌قدیم‌اختراع شد، پس‌ازچینیهای‌دوره‌هن ایرانیان‌این‌کشفیات و ابداعات را در عراقین‌رواج دادند ؛ و پس‌ازچند قرن اروپائیان به تقلید شرقیان از این نوع ادوات ساختند .

آسیای آبی و بادی نیز هر دو در دوره اشکانیان (قرن اول قبل از میلاد) از چین به ایران رسید ، و از ایران به سایربلاد غرب منتشر شد. تعداد زیادی آسیای آبی درگوشه‌وکناردهات و در جوار رودها دیده‌می‌شد. بعضی از آنها ثابت و برخی متحرك بودند و دسته اخیر در نتیجه جریان آب بالا و پائین می‌رفتند ، و از شهری به شهر دیگر منتقل می‌شدند و از آنها برای ساییدن دانه‌های کشاورزان اطراف استفاده می‌کردند . در این آسیاها سنگ زبرین حرکت می‌کرد وسنگ زیرین ساکن بود. لیکن بعدها (عهد ساسانیان) چینیان آسیاهایی ساخته بودندکه سنگ زیرین آن متحرك • بود و سیاحان ایرانی از دیدن آن در شگفت می‌ماندند .

ابن حوقل درقرن دهم شرحی از یکی از آسیاهای متحرك‌که روی رود دجله در موصل‌قرار داشت، بیان می‌کند . این آسیا در يك موضع‌چوبی قرار داده شده بود و بوسیله زنجیر به‌دو طرف‌رودخانه مهار می‌شد.سنگهای این آسیا که در نتیجه جریان‌آب حرکت‌می‌کردند قادر بودند ۵۰ تن‌دانه را در روز تبدیل‌به‌آرد کنند[۶۳]. در بصره‌درمحل تلاقی دجله وفرات آسیاهایی

قرار داشت که بر اثر جزر و مد حرکت می‌کرد[٦٤] و در بغداد از آسیایی سخن می‌گویند که صد سنگ برای نرم کردن دانه‌ها داشت و عواید سالانه آن بالغ **به صد میلیون** سکه نقره بود. اینقبیل سنگهای بزرگ آسیا به شرکت ها تعلق داشت[٦٥]. در آمو دریا، درحوزه خوارزم ازین گونه آسیاها فراوان دیده می‌شد . در شهر کوچك خلر فارس در حوزه شاپور مقدار زیادی سنگ آسیا می‌ساختند و این تنها صنعت این ناحیه بود . چون در آن حدود جریان آبی که قادر به حرکت سنگهای آسیا باشد وجود نداشت ، کشاورزان ناگزیر بودند دانه‌های خود را به آسیاهای دوردست برسانند[٦٦]. درمقابل درجیرفت کرمان رود کوچکی بود که از برکت آن ٥٠ سنگ آسیا کار می‌کرد . در رودکر در فارس که به همت عضدالدوله سد آن بسته شد ،آسیاهای بسیار حرکت می‌کرد ، در عراق و شام ومصر دولابها و یا به قول تازیگویان ناعوره ایجاد می‌کردند که آب را به ترعه های آبیاری برساند . این مجاری که از ساحل رود منشعب می‌شد بطرف مزارع می‌رفت . همچنین در خراسان برای بالا کشیدن آب از رودخانه یا چاهها از تلمبه که به‌وسیله جریان باد در جهات معینی حرکت می‌کرد بهره بر می‌داشتند .

استفاده از آسیای بادی را نخست ایرانیان چین آغاز نهادند ، یعنی عجمان سیاوش جرد (شهر افراسیاب) و طرفان و ختن . ابتدا این صنعت را از چینیها فرا گرفتند . قدیمترین آسیاهای بادی در سیستان ساخته شد واین آسیاها از بادهای منظم ١٢٠ روزه‌ای که از شمال به جنوب ایالت می‌وزید استفاده می‌کردند[٧٠] .این افزارها که چندتایی ازآنها تا این اواخر موجود بود ، دارای ٨ بال افقی بود ،که قادر بود سنگ آسیای سنگین وزنی را به حرکت در آورد وتوربینها وچرخهای مخصوصی داشت که سرعت باد راتنظیم می‌کرد ــ تنظیم نیروی باد نهایت‌ضرورت را داشت زیرا در صورت عدم‌وجود توربین بیم آن بود که بر اثر وزش باد شدید سنگ ترك بردارد ویا در اثر حرکت شدید و ایجاد حرارت دانه‌های گندم سوخته شود . استفاده از این آسیابها بعدهادرکشورهایی که‌تابع‌اسلام‌بودند نظیر صقلیه وشمال افریقامعمول گردید . از بعضی از این آسیابها برای فشردن زیتون وگرفتن روغن ، واز برخی دیگر برای‌خارج کردن شکرازنی استفاده‌می‌کردند. پس‌ازآنکه‌مغولان صدها ازین‌آسیاهای بادی راکه‌بعضی‌از دوره عمرلیث و صفاریان تاریخ داشت ویران کردند.ملوك کیانی‌سیستان‌باردیگر آنها را مرمت کردند یا از نوساختند (تاریخ سیستان) .

باب دهم

داد و ستد و سوداگری

فصل اول

راه چین ، راه‌اتیل و راه هندوستان

در دوره قرون وسطا به علت موقعیت جهانی خاص ممالک اسلامی تجارت و سوداگری یکی ازشاخه‌های بسیارمهم‌فعالیت‌اقتصادی بشمار می‌رفت. دو جادهٔ عظیمی‌که در این دوره دو انتهای جهان قدیـم را به هم متصل می‌کرد ، از ممالک اسلامی می‌گذشت. نخستین راه ابریشم‌که چین را به ترکستان غربی وصل می‌کرد و خانبالیغ و خمدان وکنجانفو را از طریق سوجو به یارکند و ختن وکاشغر و سمرقند و بخارا و نیشابور و ری و همدان و بغداد متصل می‌ساخت و سرانجام به اسلامبول و ونیز و سایر کشورهای غربی می‌رسید . این جاده‌که در قرن ۱۸ براثراحداث راه سرتاسری‌دشت‌سیبر ارزش‌اقتصادی خود را از دست داد ، در دوره قرون وسطا اهمیت فراوان داشت وشهرهایی که در مسیراین معبر تاریخی قرار داشتند ، چه در ترکستان شرقی وچه در

ترکستان غربی ، از برکت کاروانهای تجاری که به همت بازرگانان سغدی و ایغوری اداره ورهبری می‌شد سرشار از موفقیت و آبادانی بود . به وسیله همین جاده ها مبادلات اقتصادی بین شرق و غرب عملی می‌شد .

بازرگانان این خط بزبانهای فارسی و ترکی و چینی و عربی آشنایی داشتند. محصولاتی که از سرزمین چین صادر می‌شد ، عبارت بود از مواد ابریشمی ، مشک وظرفهای چینی، کاغذ، پشم، کافور، دارچین ، توتیا، ریوند، دارپرنیان، آینه ، دگمه ، زرورق، فندك ، چخماق، سوهان، سوزن ، قیچی ، فولاد و آلات چدنی، انواع واقسام داروهای طبی، جنسهای فلزی که همه ساله برصد هزاران شتر دوکوهانه وبیسرالـ بارکرده به سمرقند می‌آوردند. در مقابل آن هزاران رأس اسبان قوی هیکل ازایران بهچین برده می‌شد وتمام این تجارت دردست چهارصد یا پانصد نفر بازرگان متخصص بود.

کالاهای ناحیه تبت از جمله مواد عطری که ایرانیان غربی وعربان به آن علاقه فراوان داشتند ازاین راه تجاری صادرمی‌شد وبازرگانان ازاین کالا بهره فراوان می‌بردند. این مواد عطری نخست درشهرختن انبارمی‌شد. موئینه‌های دشت جته ودشت سیبری مانند پوست سمور وقاقم وغیره درایران وروم سخت گرانبها بود. متمولان ازآن پوستین می‌کردند. این کالاها نخست در سمرقند ذخیره‌می‌شد، درحالی که پوست بره پامیر، که امروز به نام پوست بخارا معروف است، درانبارهای بخارامتمرکزمی‌شد. کالایی که ازهندوستان گردآوری می‌شد، مانند مواد پنبه‌ای و گیاههای طبی بلورینه معدنی وطـلا وسنگهای گرانبها و جواهرات و آهن و فولاد خام تغییر شکل یافته ، نظیر خنجر و شمشیر و زره و کلاهخود و جوشن و غیره از طریق دره کابل و غزنه به نیشابـور می‌رسید .

دیگر ازراههای قابل ذکر ،راه بحرخزرورود اتیل (ولگا) است، که اقصی نقاط شمالی خزر وآس وبرطاس وبلغار قدیم وروس را بهممالك اسلامی متصل می‌کرد، و ازایالتهای مجاورخزر می‌گذشت . تجارت اسب برای فارسیانی که کشتی داشتند بسیار سودمند بود واین تجارت تقریباً درانحصار پارسیان بود ورقم عمده مداخل آل بویه واتابکان فارس‌را تشکیل می‌داد. وقتی که بازرگانان عدن درمقام رقابت باآنان برآمدند دریاگذاران جزیره کیش باشدت وسختی هرچه تمامتر درمقابل آنان پایداری ومقاومت کردند ومدعی بودند که در این

مسابقهٔ پرسود برحریف تازه‌کار غالب‌خواهند شد. بعدازحکومت مغول سودا-گران به‌هرموزپناه بردندوعدنیان که‌مانند مجدالدین‌فیروزآبادی صاحب‌قاموس معروف، غالباً اهل فارس بودند ، تجارت مصررا به جای‌تجارت فارس توسعه دادند. عموم این دریاگذاران مریدان شیخ ابواسحاق‌کازرونی و پیروطریقت **مرشدیه** بودند وازبس‌آلات و اشیاءنفیس ازچین وهند به‌کازرون هدیه‌فرستاده بودند،کازرون ازشهرهای ثروتمند فارس شده بود.

فصل دوم

جاده‌های کاروانرو

دردورهٔ قرون وسطا مردم شرق میانه نسبت به درشکه و ارابه‌هایی‌که درچین وهند مورد استفاده بود ، بی‌اعتنا و از این وسایل نقلیه بهره‌برداری نمی‌کردند. بلکه دراین دوران عربان‌ازشترمهری واهالی ترکستان وایران از بیسراك و بختی و قاطر و اسب برای حمل و نقل و مسافر کشی استفاده می‌کردند .

جاده‌های عدیده ، شهرها را به یکدیگرمتصل می‌کرد وکاروانها به‌طور منظم بین شهرها درحرکت بودند، ولی بدون شك‌کاروانهایی‌که بین بلاد مهم درحرکت بودند ، به مراتب بیشترازکاروانهایی بودکه میان شهرهای‌کوچك آمد ورفت می‌کردند. مسافرین این دوران شب وروز به حرکت خود ادامه می‌دادند وگاه‌ناگزیربودنداز‌جاده‌های‌نامساعد وتنگ وسراشیب ولغزنده‌برای رسیدن به‌مقصد عبورنمایند. برای عبورازراهها غیرازصبروشکیبایی مسافرین، کاردانی ومهارت مهاری وچارپایان نیزضرورت داشت، تا بتوانند مسافران و مال‌التجاره‌ها را بدون برخورد به مانعی به مقصد برسانند. مقاطعه‌کارانی‌که از این راه زندگی می‌کردند ، هزاران چهارپا دراختیار داشتند و بهترین آنها را برای این قبیل مقاصد برمی‌گزیدند . معمولا از شتربرای عبور از دشتهای خشك وبی‌آب وعلف و از قاطربرای عبور از جاده‌های‌کوهستانی و مرطوب نظیرمناطق اطراف بحرخزراستفاده می‌کردند.

کالاهای متنوع وگوناگونی با بارگیری و عدل بندی مخصوص به این

ترتیب حمل ونقل می‌شد. بارحیوانات‌را به دوقسمت متساوی تقسیم می کردند وبه دوطرف حیوان می‌بستند. مواد مایع نظیرعسل، زفت، قیر، نفت ، روغن وکره را درمشکهایی که ازپوست تهیه شده بود ، می‌ریختند . چوب و مواد پشمی وپنبه‌یی که مال‌التجاره‌های مهم‌آن دوره بود، به خوبی باریسمان‌وطناب بسته بندی می‌شد. علوفه وکاه‌را درلنگه‌های جداگانه محکم وبافشارمی‌بستند. نمك و مواد دانه‌ای را درخرجین می‌ریختند و پارچه واشیاء‌گرانبها را در کیسه‌ها وگونیهایی که مخصوص‌کاروان بود می‌نهادند ، وباروپوشی رنگارنگ دورآنها را می گرفتند . در مورد میوه‌هایی چون هندوانه وخربزه و انگور آنها را در لنگه‌های سبدی جادار می‌ریختند وبه وسیله چهار پایان بــه مقصد می‌رسانیدند. در مسیر جاده‌های‌کاروان رو در فاصله‌های معینی‌کاروانسراهای بزرك قرار داشت و در طول جاده‌های مملکت صدها و هزاران کاروانسرا ساخته شده بود. این‌کاروانسراهاکه ازجهاتی شبیه به مهمانسراهای وسیع‌بود، محل مناسبی برای پناه دادن مسافران در موقع توقف بود ، بعضی از این کاروانسراها دولتی و برخی دیگرمتعلق به اشخاص بود . در بعضی از این کاروانسراها، مسافران حق توقف ثابتی به صاحب‌آن می‌پرداختند .

درحالی‌که بعضی دیگرکه به قصد خیرات ومبرات ساخته شده بــود ، نه تنها ازمسافرین چیزی نمی گرفتند ، بلکه بابت چهارپایان وخوراك نیزاز مردم وجهی مطالبه نمی‌شد. دربعضی ازاین مهمانسراهاشیرمجانی بمسافرین می‌دادند. دربرخی ازشهرهای ایران،کارگری بنام (گذار) یعنی‌گذرانده ، موظف بود از مسافران تازه وارد پذیرایی وبرای استقرار دراطاق‌کاروانسرا به‌آنها مدد ویاری نماید. درهرکاروانسرایی دیوار وبرج و باروی مخصوصی برای محافظت ودفاع‌ازمسافران وکالاها تعبیه شده بود.کاروانسرا دارای‌یك‌یا چندین در بود ، و همه‌آنها را هنگام شب می‌بستند ، ولی مراقبان همینکه کاروانی می‌رسید در را می گشودند. درداخل‌کاروانسرا حیاط وسیع ومشجری بود ومعمولا حوض یا چاه‌آبی داشت‌که برای‌آب دادن به‌چهارپایان ازآنها استفاده می‌کردند . درگرداگرد صحن‌کاروانسرا ساختمانهایی بودکه برای نگهداری چهارپایان و حفظ وحراست مال‌التجاره‌ها وسکونت مسافران مورد استفاده قرار می گرفت. عمارتهایی‌که برای زندگی مسافرین ساخته بــودند معمولا دویا سه طبقه و دارای اطاقهای‌کوچکی بودکه درآنها به طرف ایوان یا مهتابی بازمی‌شد، واز ایوان ومهتابی نیز فضای حیاط دیده‌می‌شد. دراین

اطاقها هیچ‌گونه اثاث و وسایلی برای زندگی مسافران وجود نداشت ، و مسافران ناگزیر بودند، کلیه مایحتاج خود را ازقبیل‌لحاف وپتو ولوازم‌مطبخ همراه بیاورند ، ودرصورتی‌که آنها ازاین‌جهات غیرمجهز بودند،می‌توانستند مایحتاج خودرا کرایه ویاخریداری‌نمایند،زیرامغازه‌های گوناگونی‌دراطراف کاروانسرا وجود داشت ولوازم زندگی نظیرخورجین ،کیسه، چراغ وغیره‌در دسترس مشتریان قرار می‌گرفت. درولایات ترسانشین، مسافران دردالانهای سقفداری‌که درحکم مهمانسرا بود زندگی می‌کردند ، مثلا دردیر(ماریوحنا) واقع درتکریت درکناردجله ساختمانهای مخصوصی جهت‌پذیرائی ازمهمانان وجود داشت[۶]. درایران درکلیه شهرهای بزرك وکوچك مهمانخانه‌هایی بود که به نام (شبستان) خوانده می‌شد . از جاده‌های مهم تجاری با دقت و مراقبت بسیارنگهداری می‌کردند، حکومت مصرسالانه ۱۰ هزار سکه طلا برای حفظ وحراست جاده‌هایی‌که درامتداد نیل وجود داشت خرج می‌کرد. مثلا در قرن نهم امیرمصرخمارویه طولونی عقبه یعنی‌گردنه‌کوه میان ایله و بیابان تیه را معمور فرمود، و سلطان محمودغزنوی برای‌تسطیح جاده‌های افغانستان وخراسان مبالغ بسیار صرف‌کرد. کویرنمك و بیابانهای مرکزی ایران دارای معابر و ردپاهایی بود و در هر۱۵کیلومتر از این جاده یك آب انبار ساخته بودند . در افریقای شمالی و در منطقه ارمنستان در طول جاده‌ها درفاصله‌های معینی تیرهای‌آهنی ومناره‌هایی وجود داشت‌که خطسیر مسافران را دراین بیابان مشخص می‌کرد. پادشاهان ساسانی و رومیها برای بهبود بخشیدن به وضع جاده‌ها پلهایی روی رودها وررودخانه‌ها احداث‌کرده بودندکه بعضی ازآنها هنوز محکم وپا برجاست.

در دورهٔ بعد از اسلام نیزپلها وجاده‌هایی ساخته شدکه آثارآنها باقی است. غالب پلها به صورت خرپشته یعنی هلالی شکل بود. عرض طاقهای پلها یکسان نبود واز ۴ تا ۱۱ مترتغییرمی‌کرد. نزدیك‌شوش در دزفول روی رود کارون پل طویلی بودکه طول آن به یك هزارمترمی‌رسید. این پل مربوط به دوره ساسانیان بود واسیران وزندانیان رومی دراحداث‌آن رنج برده بودند. درنزدیکی همین پل ، پل دیگری است‌که به دست معماران هندی ساخته شده وتمام‌آن‌آجری‌است ودروسط‌آن نمازخانه‌ای است‌که درآن مشرف به‌رودخانه است. بالای دجله اهواز پل‌ایدج قرارداردکه‌آن نیزیادگارعهد ساسانی‌است. تمام این پل ازسنگ خارا ساخته شده‌که سنگ پاره‌ها را به‌آهن دوخته و

آجیده‌اند ودهانه‌آن ۷۵ متراست. پل دیگری ازسنگ روی فرات ساخته‌اند که بسیارجالب وشگفت انگیزاست . هریك از قطعات سنگی که در ساختمان این پل به‌کاررفته است، پنج متردرپنج متراست ، واین ازعجایب فن‌معماری درآن روزگار است .

این‌راهها دردورهٔ‌جنگهای صلیبی وسعت‌واهمیت‌یافت وراههای مدیترانه اهمیت اقتصادی خودرا مدتی از دست داد. ازهمین راه‌کهربای دریای ورنگ (بالتیك) وعسل فراوان مناطق‌حاصلخیزشمالی (که به‌جای‌شکر به‌کارمی‌بردند) مومی‌که برای ساختن شمع‌به‌کار می‌رفت، به‌اطرف جهان اسلامی حمل‌می‌شد: شمع درآن روزگار اشرافیترین وسایل روشنی بود. در ایران مردم معمولی برای روشن‌کردن چراغ خانه‌ها ازنفت‌باکو ومردم بین‌النهرین‌ومصرازروغن کرچك وعود سوز استفاده می‌کردند .

دیگرازجاده‌هایی‌که‌اهمیت جهانی داشت‌جاده هندوستان بود. این‌جاده درقرن اول بعد از میلاد مسیح بوسیله پادشاه سجزی هندوستان (سنبار) یا (سنباد) مرد تاریخی سندباد بحری ملاح هزار ویك شب افتتاح گردید. این جاده ازبندر (وروکش) یا براچ درشمال بمبئی‌کنونی‌آغازمی‌شد وبازرگانان بااستفاده ازبادهای موسمی هند،ازکوچنشین‌ها ومستعمراتی‌که درسواحل‌فارس وعربستان وزنگبار وملیبار وجود داشت ، تجارت مهم و قابل توجهی بین اسکندریه وماچین انجام می‌دادند.دراین معبر کشتیهای خوارگیان(خوارج) وعربان بصره واهواز وساسانیهاکه ازقرن پنجم میلادی فرمانروای مطلق این جاده بودندآمد ورفت می‌کردند. درجزیره پمبه درافریقا و درناحیه (کولم) ازساحل هند و(کوا) واقع درشبه جزیره (ملاك) مالزی و درخانفوی ماچین مراکز مهم تجاری تأسیس‌کرده بودند.

از برکت این تجارت پرسود ، پول فراوانی از کشورهای ساحلی مدیترانه و فلزات‌گرانبهایی از چین به سوی شرق میانه روان می‌شد ، نام شاهراه (سندباد) به درشت‌ترین **ستاره صورت صلیب جنوبی** داده شده است . از قرن نهم راه ارتباطی سفالهٔ رنج و مادگسکروملندی به بندرهای غربی هندکه عبارت بودند ازمنصوره، سورت ، ملیبار (معبر) کولم ، جزایر ملدیب ، لکدیب و سیلان وسواحل شولمندل بنادر ماوراء رود گنگ مانند تناصری ، مرتبان ، کلابار، سماتره. یعنی شبه جزیره ملایووسرانجام‌به‌خانفو می‌پیوست .

اماچینیان ازسال ۹۸۰ به‌بعد تجارت خارجی چین را درانحصار خود گرفتند چندین سفرنامهٔ چین‌که درین عصر به زبان عربی نوشته شده ، در دست است. از طرفی از منابع چینی روشن می‌شودکه‌کوچنشین و دارالتجارهٔ مسلمانان درخانفو به حدی‌جمعیت داشت، که امنیت چین را به‌خطرمی‌انداخت. به علاوه شه‌بندار مسلمانان خانفو درخطبه نماز خود نام‌فغفورچین راکه‌امام شمنان‌آن دیار باشد، ذکرمی‌کرده است .

عدهٔ‌کثیری تجار مسلمان نیز در بندر زیتون یعنی (تسوآن چو)اقامت داشتند . فغفوران ماچین سی‌درصد حقوق‌گمرکی ، ازکالاهایی‌که بازرگانان به ما چین‌وارد می‌کردند ، دریافت می‌نمودند ، عمده این‌کالاها عبارت بود ازعاج ، کاسه سنگ پشت ، شاخ‌کرگدن‌که از هند و افریقا می‌آوردند ، مس وکافورکه هرسه‌کیلوی‌آن به پنجاه هزارپشیزختائی فروخته می‌شد .

بازرگانان خلیج فارس که نیمی زردشتی و نیمی مسلمان بودند ، در تمام مناطق تجاری مراکز مستقلی داشتندکه ادارهٔ‌آن با نماینده اقتصادی یا شه بندربود . در هریك از این مراکز یك مسجد جامع دارای منبر بود که قاضی (کنسول) اسلامیان روز جمعه بالای آن می‌رفت و به طرز اهل سنت خطبه می‌خواند .

محصولاتی‌که تاجران خلیج فارس دراین دوره ازبلاد مختلف به‌ایران و عراق عرب وارد می‌کردند ، بسیار متنوع بود . جزایر هند شرقی بیشتر ازجهت تهیه‌کالاها وگیاههای طبی و(گرم دارو) یعنی ادویه وابازیر و مواد رنگی وعطری شهرت واهمیت‌داشتند . افریقا غلام سیاه ، عاج ، وپوست‌زرافه راکه در صنایع کفشدوزی مورد استعمال داشت و کانهای زر و عنبر که در صنعت عطرسازی ودر داروسازی و ساختن شمعهای قدی وصابون ازآن‌استفاده می‌شد، صادرمی‌کرد. عنبررا ازماهی‌بال یا وال‌که‌دراین مناطق صیدمی‌کردند استخراج می‌کردند . هندوستان انواع جواهرات و مواد و جوهرهای طبیعی ومصنوعی ونیشکر وآهن وفولاد وچوبهای قیمتی و چوبهای ساختمانی که در کشورهای اسلامی بسیارکم وگرانبها بود صادر می‌کرد .

تقریباً تمام خانه‌های بنادر خلیج فارس و بین‌النهرین و عربستان از چوبهای هندوستان برای چوب بست و تهیه اثاثه منزل استفاده می‌کردند . مملکت قمار نیز چوبهای اعلای‌آبنوس، عود قماری وشبه‌جزیرهٔ ملایو یاکرا، مس و شمشهای قلعی صادر می‌کردند .

درمقابل، ممالك اسلامی برای‌آنها در قرن ۱۲ و۱۳ آئینه ، شیشه‌های گرانقیمت ، گوگرد و بعضی مصنوعات دستی دیگر می‌فرستادند ، مثلا همه ساله بیست هزار اسب از بندر سیراف به جانب معبر و شولمندل (چولی بندر) می‌فرستادند این اسبها که در فارس متولد شده بودند برای جنگهای بزرگ آمـاده شده بودند.معبریـان و مندلیان برای آنهـا ارزش فراوان قائل بودند .

به این ترتیب داد و ستد اسب به طورمداوم جریان داشت به خصوص که هندیها به علت علوفهٔ غریبی‌که به این حیوان می‌دادند ، به‌کوتاهی عمر آنهاکمك می‌کردند . غذایی‌که هندوها به این اسبها می‌دادند عبارت بود از برنج ، نیشکر ، نخود پخته،کره و غیره و با چنین خوراکی ستوران نامبرده که به جووکاه معتاد بودند ، در ظرف چند ماه سقط می‌شدند . ولی هرسال ۲۰ هزار اسب دیگر ازفارس با کشتیها می‌رسید . به این ترتیب از برکت شبکه منظم راه‌های ارتباطی،کالاهای تجاری، بدون تأخیر به مقصد می‌رسید و مسافرین می‌توانستند از شهری به شهر دیگر سفر کنند . ارائهٔ گذرنامه (پاسپورت) یعنی جواز عبور درمسافرتهای عادی ضرورت نداشت ، ولی در دورهٔ جنگ وبحران، نشان دادن‌گذرنامه‌لازم می‌نمود . درآن دوره غلامان وکنیزکان بدون ارائهٔ مدرك مهرقاضی حق مسافرت نداشتند[۱۳] .

فصل سوم

بندر سیراف وکشتیهای آن

بندر سیراف که در مقابل جزیره کیش و بین بصره و بندرعباس واقع است در حدود قرن ششم میلادی ، از لحاظ فعالیتهای اقتصادی و آمد و رفت کشتیهای تجاری اهمیت وشهرت فراوان داشت . این بندر جانشین بندر**توژ** گردید که در دوره اشکانیان شهرت بسیار داشت و ارزش و اعتبارآن تاقرن نهم همچنان باقی بود . این مهمترین بندر خلیج فارس بشمار می‌رفت . (توژ)که چینیان (طاوزه) ضبط کرده‌اند و تلفظ تاج در زبان محلی است، در اصل لفظ وکلمهٔ تازی و تاجیك بمعنی (عرب) می‌باشد ، زیرا نخستین تماس عجم با عرب از بندر تاج یا تاژ آغاز شد .

درساحل مقابل، مندستان که ناحیه‌یی بسیار خشك بود قرار داشت .در این منطقهٔ کم آب که نخلها را در گودال‌های عمیقی که‌تنه‌ی درختها ناپدیدبود می‌کاشتند ، شهری بنا شده بود که دارای آب‌انبارهای فراوان و قناتهایی بود که آب‌را از دامنهٔ کوههای دوردست به شهرمی‌رسانید .

در این‌بندر جمعیتی مرکب از اقوام و ملل گوناگون با عجله و شتاب بسیار شب و روز درکوچه ها ، دکانها ، و انبارهای آن که پرازکالا بود با زحمت بسیار آمد و رفت می‌کردند . بازرگانان وتجار، مانند ناخدایان، کشتیهای متعدد در اختیار خود داشته و بمسافرتهای طولانی که‌گاه ماهها و سالها ادامه داشت مبادرت می‌کردند . خانه‌ها که معمولا شش یا هفت طبقه داشت ،درنزدیکی هم قرارگرفته بود . طبقات پایین این عمارتها رااز سنگ

و آجر و طبقات بالا را ازچوبهایی که ازافریقا وهند واردشده بود،می‌ساختند. تجار واردکننده وصادرکننده و صاحبان کشتیها در ساختمانهای مجهزوآماده مسکن می‌گزیدند. درقرن دهم‌سکنهٔ سیراف سرمایه‌یی بین پنجاه تاصدمیلیون فرانك طلا داشتند ، ودردفاترتجاری این بندرمهمترین معاملات بازرگانی آن عصرصورت می‌گرفت (اصطخری)

تمام میوه‌هاومواد غذایی‌ازداخلهٔ ایران یا بین‌النهرین به وسیله‌راههای دریایی به بندر سیراف می‌رسید ونیزکالاهای متنوع خارجی نظیر عنبر ، صبر زرد ، آبنوس ، عاج ، صندل ، نخست درسیراف انبار ومتمرکز می‌شد وسپس ازآنجا به بغداد ودیگر نقاط عالم فرستاده می‌شد ، علاوه براین مقدارزیادی برنج وصمغ ولاك برای بستن و مهروموم کردن نامه‌ها و پاکتها وارد بندر سیراف می‌شد ، اهالی این بندر درنجابت وپاکدامنی معروف بودند وبسته‌های کالاهای چرم پلنگ بربری (شترگاو پلنگ) که پارسیان ازش موزه‌می‌ساختند از زنگبار به‌سیراف می‌رسید ، چندان که‌پلنگ بربری، معروف شد به(سیرافی)، و لفظ زرافه معرب آن است وژیراف girofe شکل فرنگی زرافه است .

مال التجاره‌هایی که مهر وامضای بازرگانان سیراف را داشت به‌سهولت درشهرهای دوردست داد وستد می‌شد . درآثارزردشتی قرن ۹ م سیراف‌مرکز عالم دانسته شده درست مانند شهربابل (تیسفون) که دراسناد زردشتی قدیمتر مرکز عالم دانسته آمده است . ازاواخرقرن دهم ارزش اقتصادی بندر سیراف روبه نقصان نهاد ، وجزیره کیش جانشین‌آن گردید واین وضع تا قرن‌یازدهم دوام یافت ، ازاواخراین قرن مردم این ناحیه که بر اثر زلزله‌های پی‌درپی درسالهای۹۷۶ـ۹۷۸ میلادی‌خرابی وخسران فراوان‌دیده بودند ، بندرسیراف را تخلیه کردند ودرجزیره کیش سکنا گزیدند. این جزیره روی تخته سنگ بزرگی در مقابل سیراف قرارگرفته بود . این شهرکه بندری مهم بود ، بعدها به صورت یك جمهوری مستقل بازرگانی درآمد . این رؤسای جمهور یا ملکان بزرگ سلسلهٔ بنی قیصر ، دارای مستعمرات مهمی در سواحل شولی مندل Colomandel واقع درسرزمین‌شولیان نیزبودند. اهمیت این خاندان به‌حدی بود که برادر رئیس‌جمهوررا «ملك الهند» خطاب می‌کردند، و او درشهرمعبر (ملیبار) اقامت داشت. این‌شهر به‌وسیلهٔ یك سرویس دریایی سالیانه بـه ام‌البلاد کیش متصل می‌شد . درقرن دوازدهم و سیزدهم سکنه کیش ازجهت ثروت ضرب‌المثل بودند. ولی پس‌از چندی آنان‌نیز بارقابت جمهور

عدن که قدرت دریایی و اقتصادی فراوان کسب کرده بود ، مواجه گردیدند . سوداگران عدن که ایرانیان مهاجر وفراری ازستم حکمداران ایران بودند، از رهبران خودکه رؤسای اسماعیلیان یمن (۱۱۲۵-۱۱۷۳) بودند، وسپس از رسولیان (۱۲۲۸ - ۱۴۵۴) فرمانبرداری کردند و مناسبات خود را با ایوبیها و ممالیك مصر وهند وکشورهای شرق دور حفظ کردند . سوداگران کیش وعدن مانند قرامطه تمایلات دموکراتیك و پیشرفته‌یی داشتند و درتمام دنیای آن روز ازبرکت ثروت وقدرت دریایی فراوانی‌که دراختیارداشتند ، مورد احترام بودند . این دوجمهوری غالباً در اقیانوسها ودریاهایی که بین عربستان ، هند و حتی چین قرار داشت ، با یکدیگر مبارزه و زد و خورد می‌کردند .

ازقرن دهم میلادی‌که عالم اسلام بین دوخلیفه تقسیم گردید ، و بین‌دو منطقه دجله ونیل جدایی افتاد، قدرت ونیروی دریایی نیزبین دوقطب‌متخاصم که درخلیج فارس وبحراحمر متمرکزبودند تقسیم‌گردید . از جمله‌کتابهای مربوط به‌کشتیرانی‌که وضع آمدورفت نیروی‌دریایی این‌دوره راشرح می‌دهد رهنامه بحری است‌که (احمدبن ماجه) درحدود سال ۱۴۹۷ نوشته ،ودیگر رهنامه بحری‌که (سلیمان مهری) نگاشته وقسمتی ازآن مأخوذ از رهنامه‌های دریاگذاران سیرافی است که در طی قرن ۱۰ - ۱۱-و ۱۲ به رشتهٔ تحریر درآمده است .

قهرمانان دریایی عصر درخشان آل بویه (ابن‌کهلان) در حدود ۸۶۴ و(ابن‌آبان) درحدود سال ۹۰۰ و(ابن‌شادان) درحدودسال ۹۵۰ ازناخدایان معروف سیراف بودند ،گرگ دریا یا (اسدالبحر) لقب داشتند ، ومقام آنها درعلم دریاگذاری وتجارت نظیرمقام بونصرفارابی وبوعلی‌سینا درحکمت‌بود. ناخدایان قرون وسطاآثارآنهارا ازبرمی‌دانستند .

بعضی از محققین که از جنبشهای اقتصادی و فعالیت دریانوردان این منطقه از اواخر قرن هشتم تـا پایان قرن سیزدهم اطلاعی نـداشتند ، بکلی منکرجنب وجوش وفعالیتی‌که درطی‌این چندقرن درخلیج فارس‌جریان داشته گردیده‌اند . غافل از اینکه دریانوردان سیراف که وارث اطلاعـات دریانوردان اقیانوس هند بودند ، دارای قبله نمایی بودند که ۳۲ خانه یـا مهب باد داشت ، وبه‌کمك این‌صفحه وعلامتهای آن از مهاب ریاح موسمی و موقعیت ستارگان وطلوع وغروب‌آنها ۱۶ نقطه را مطلع و۱۶ خانهٔ مقابل‌را

مسقط ، ۱۶ ستاره ثابت معروف می‌نامیدند . روی کشتیها نیز عده‌یی منجم با وسایل دقیق و آلات واوراقی که فاصلهٔ اجرام سماوی و نقاط ساحلی را ازیکدیگر نشان می‌دادند، مشغول مراقبت وهدایت ناخدای کشتی بودند . ازجمله وسایل دقیقی که دراواخر قرن ۱۲ مورد استفاده قرارمی گرفت چوبی بود موسوم به **عصای طوسی** که برای اندازه گیری فاصله‌های ستارگان و تعیین خط سیر آنها به‌کار می‌رفت .

دریانوردان جنویزی که درقرن ۱۳ به‌دربارمغول آمدند ، علم واطلاع دریا گـذاران خلیج فارس راکسب کرده آن را در مدیترانه منتشرساختـند . علاوه بر **قطبنما** نقشه‌های کشتیرانی موسوم به **رهنامج** را که بنادر مختلف هند را نشان می‌دادند ، موردمطالعه قراردادند ، وسرانجام طرز ساختن آن راآموختند. درین نقشه‌ها « رهنامج » به‌طول وعرض جغرافیایی مانندبطلمیوس توجه نداشتند ، بلکه طبق سیستم ایرانی وچینی قطب مغناطیسی (الجاه) را مرکز گرفته موضع بندرها رابه حسب قطبنما تعیین می‌نمودند .

(قبةازین) یا گنبدازین نام اسلامی قدیم قطبنماست ، درآنجا (اجین)یا (ازین) دارالملك هند وپایتخت رستم وجدش دستان رابه‌جـای قطب قبله نما گرفته‌بودند ، وخط جنوب وشمال‌قطبنما را خط اعتدال می‌خواندند .

ملاحان مدیترانه درقرون وسطا نام آن را تغییر داده قبه یا گنبد آرن (Arin) نامیدند . این‌تغییر نام نتیجهٔ قرائت غلط رای مهمله بود به‌جای زای معجمه وخطا ازعربان صقلیه یااندلس ناشی شده بود، و(آرین) به جای (آزین) معمول فرنگیان شده‌بود . اجین درشمال شرقی بمبئی فعلی درداخل هند قرار داشت .

ملاحان اقیانوس هند برخلاف کلدانیها ویونانیها تقسیمات ستینی درجه ودقیقه رابرای محاسبه به‌کارمی‌بردند . ازاصبع وانگشت وگره برای تعیین فاصله‌های جغرافیایی استفاده می کردند. ازقرن دوازدهم قطبنما که ازدیرزمانی بطورسری ومخفی مورداستفادهٔ چینیها وهندیهاوایرانیها بود ، دربحرپیماییها مورد توجه عموم ملاحان قرارگرفت .

فصل چهارم

کشتیرانی و بادهای موسمی

تقریباً تمام کشتیهای بزرگ که دراین دوره در بنادر خلیج فارس مورد استفاده قرارمی‌گرفت دربندرهای هندوستان ساخته می‌شد. این کشتیهادو نوع بود، بعضی‌ازآنهارا منحصراً برای‌حمل مسافران می‌ساختند که بسیارسبك و سریع‌السیر بود ومسافران را پس‌ازعبور ازرود‌دجله به‌بصره می‌رسانید. بعضی دیگر کشتیهای بارکشی‌بود که برای بردن‌کالا به‌کار می‌رفت وشبیه به‌کشتیهای بادی چینی بود.

این‌کشتیهای بادی وسنگین‌کمابیش مرتفع وبرای سوارشدن روی‌آنها ازیك نردبان ۱۰ پله‌یی استفاده می‌کردند ومی‌توانستند باآنها ۵۰۰ مسافرو کارگر دریایی حمل‌نمایند. داخل‌کشتی اطاقهای متعدد ودکانهای گوناگونی نظیرسقطفروش ومیوه فروش وغیره وجود داشت. علاوه براین در این‌کشتیها محلهای مخصوصی برای رختشویی وسلمانی بود. درسکان‌کشتی محلی برای نگهداری گوشتهای نمك‌زده می‌ساختند. آماده‌کردن‌کشتی و حرکت دادن آن مستلزم انجام مقدماتی‌بود. قبل‌ازحمل‌کالا، نخست قطبنما وعصای‌طوسی که اسطرلابی بود مستطیل شکل و شاغـول عمق‌گیری وفانوس روی کشتی و رهنامه یانقشهٔ بندرهاودیگرضروریات رادرمحل خود قرارمی‌دادند. کارگران کشتی‌عبارت بودند از غواصان وملاحانی‌که بدون استفاده از ماسك زیر آب می‌رفتند.

اگرشکافی‌درطی راه دربدنهٔ کشتی پدیدمی‌آمد باچشمان بازبه‌درون آب می‌رفتند وبامعجونی ازروغن کنجد وموم وقیر سوراخ رامی گرفتند . ـ علاوه براین درکشتیها چرخ اندازها ونفت اندازها ورعداندازهـا مجهز به وسایل دفاعی و همواره مترصد و مراقب بودند ، زیرا لازم بـود از مسافران و کالاها هنگام بـروز خطر و هـجـوم دزدان دریـایـی خلیج فـارس و کجرات دفاع وپایداری نمود . دزدان دریایی به‌بهانه‌هاوعنوانهای مختلف‌با کشتیهای کوچك خوددرسواحل گردش می‌کردند وهدف اساسی آنهاتجاوز و غارتگری بود . جزیره سقوطره (واقع درجنوب عربستان واقیانوس‌هند) درقرن دهم یکی‌ازمراکز تجمع غارتگران دریایی بود. آنان سواحل شرقی هندوستان را به باد غارت می دادند و چنان در کار خود مهارت داشتند که صاحب تاریخ وصاف آنها رابه‌اسم «جن» می‌خواند[۲۶]، به‌طوری‌که یك نویسندهٔ چینی نوشته‌دربالای کشتیها کبوترخان ولانه‌هایی‌بودکه پرندگان درآن‌زندگی می‌کردند . این پرندگان گاه دهها کیلومتر به‌اطراف خود پیش می‌رفتندتا جزیره‌ها وخشکی‌های مجاور را تشخیص دهند[۲۷]. ـ در فاصله های معینی از ساحل،روزها ازسوزن‌مغناطیسی که‌وسط‌یك‌قوطی،وآن قوطی‌دریك‌جعبهٔ‌پرازآب قرار داشت (تاهمواره به وضع افقی بماند) استفاده می‌کردند. برای‌دانستن موقعیت کشتی به حسب زمان و مکان از عصای شرف الدین طوسی که آن‌را « بلستی» یعنی‌قوس بندق وکمان گروهه لقب داده بودند ، استفاده‌می‌کردند ـ ناخدایان خلیج درمدت یکماه خود را از قله های نزدیك مسقط کنونی بـه کولم در ساحل معبر ملیبار می‌رسانیدند و از آنجا در عرض چند روز بـه سرندیب می‌رسیدند وازسرندیب خودرا پس از یك ماه به (کرایاکلا) واقع در شبه جزیره ملاك می‌رسانیدند . ازاین ناحیه به‌سوی پالمبانك و سماتره و جاوه وجزیره تاهیتی واقع درمجمع الجزایرمسباد(شاغول) رهسپار می‌شدند وازآنجاپس‌از۱۵روز دریانوردی به چمبا (الصنف واقع درویتنام فعلی)وارد می‌شدند . درآنجا مسلمانان کوچ‌نشینی اقامت داشتند که در حدود قرن دهم روزهای جمعه خطبهٔ نماز را به نام سلطان محمود غزنوی (۹۹۷ـ۱۰۳۰) می خواندند . این دریانوردان سواحل چین را دو ماهه طی می کردند ـ دریانوردان این‌حدودازگردباهای عظیم « طای فونگ » سخت بیمناك بودند، وخوارگیان خلیج فارس‌آن را (رخ) یاروح به‌معنی ریح وبادمی‌خواندند. این‌کلمه را ملاحان در تمام داستانهای خود به‌یك پرندهٔ آبی افسانه‌ای تعبیر

کرده‌اند (افسانهٔ هزارویکشب) که هر کشتی‌که درراه خود باآن‌مواجه می‌شد به‌چنگال گرفته وبه آسمان می‌برد ، ودر جایگاهی دور دست می‌انداخت .
باد موسمی دراین منطقه فقط دوباردرسال می‌وزید . برای مراجعت ورسیدن از زیتون (تسوآن‌چو) بندر معروف چین‌به‌آتژه‌که درشمال غربی سماتره‌واقع است ، چهل‌روز وقت لازم بود. دراین‌محل ناگزیر بودند چندین ماه توقف کنند تاباد موسمی شروع به‌وزیدن‌کند وعزیمت امکان پذیرگردد . از برکت این باد های منظم شصت روز برای مراجعت به خلیج فارس و لنگر انداختن مقابل سیراف کافی بود .

فصل پنجم

نهرها و ترعه‌ها و کشتیرانی روی رود ها

به‌کشتیرانی دردریاها باید کشتیرانی دررودها را که دراین‌دوره بسیار معمول بود ، اضافه نمود . درشرق‌میانه رودهای قابل کشتیرانی بسیارکم‌است، از بین‌آنها،سند،آمودریا، ارس، فرات، دجله ،کرن یا (کارون) ونیل قابل ذکرند . ولی‌آنچه‌که بیشتر مورد استفاده قرار می‌گرفت دو رود دجله ونیل بود . رود دجله دارای شبکهٔ مفصلی ازکانالها بود ، چون سطح آب فرات مرتفعتر ازدجله بود و ممکن بود باحفر ترعه‌ای چند ناحیهٔ شام را به‌خلیج فارس متصل کرد. رود فرات که ازشمشاط روم به‌بعد قابل‌کشتیرانی بود ، در بعضی نقاط فقط دویست کیلومتر از مدیترانه فاصله داشت ، ازاین‌رو پس‌از گذشتن ازدمشق ومنبج (واقع درساحل غربی فرات) ورهبه وهیت وانیاروقریه فلوجه وسیردرطول نهرعیسی‌که طول‌آن ۶۵کیلومتر‌بود، به بغدادمی‌رسیدند.

ازاین ناحیه‌به بعد جریان‌آب فرات نظم سابق خود را ازدست می‌داد وبسیاری ازشهرهای‌آباد وبا رونق به صورت شنزاردرآمد ، ورود فرات نیز بر اثرعدم مراقبت بشکل‌باطلاقهای معروف به بطایح بصره درمی‌آمد .کالایی که غالباً به وسیلهٔ دجله وفرات حمل ونقل می‌شد ، عبارت بود از چوبهای نجاری ، چوب سوخت‌که از جبال ارمنستان صادر می‌شد ، روغن زیتون‌که از شام می‌آوردند.این مواد را درکشتبهایی‌که طول‌آنها درحدود ۱۰متر‌بود قرارمی‌دادند.خطوط قابل‌کشتیرانی بین‌النهرین دراین‌دوره نقش بسیار مهمی درزندگی اقتصادی مردم داشت . انواع‌کشتیهای باربری ومسافری دائماً در

ترعه‌ها آمد و رفت می‌کردند، مسافرت ازطریق‌دریا بسیار معمول بود، علاوه بر این ناوگان کوچك و سریعی بود که افراد پلیس و نظامیها از آنها استفاده می‌کردند .

فعالیت‌های دریا نوردی به‌طور وسیع دراطراف بصره جریان داشت ، عکس قصورقدیمی این شهر درآب‌کانالها و ترعه‌هایی که احداث شده بود ، منعکس می‌گردید.دراین منطقه ۱۲۰۰۰۰ جویبار مارپیچی وجود داشت‌که ازمیان نخلستانها می‌گذشت . این‌کانالها درجریان جزرومد درخلیج فارس‌به طور منظم خالی وپرمی‌شد . دانشمندان بصره راجع به جزرومد و ارتباط‌آن با چهارمنزل ماه مطالعاتی‌کرده‌بودند[۳۳] . چون‌روددجله‌ماوراء بغداد نیزقابل کشتیرانی‌بود ، بازرگانان‌ازآن برای حمل‌کالاهای مختلف ازارمنستان‌استفاده می‌کردند وبه وسیلهٔ کشتی ، سبزی ، میوه‌هایی که برای مصرف شهر بزرگ بغداد ضرورت داشت وارد می‌کردند[۳۴] ، وبـه این ترتیب آمد و رفت دائمی کشتیها ، دردجله فعالیت‌آمستردام یا ونیزرا بخاطر می‌آورد . سکنهٔ بغداد با استفاده‌ازنوعی‌قایقهای‌مسافربری ازبازاری به بازار دیگرمیرفتند.زائرین نیز باسوارشدن دراین زورقها فاصله بین بغداد وبصره راطی می‌کردند[۳۶] .

درجشن عروسی ونامزدی ودر مراسم تدفین و تشییع جنازه نیزاز این ترعه‌ها استفاده می‌شد ـ داد وستد وفعالیت‌های اقتصادی به طوروسیعی انجام می‌گرفت و انواع و اقسام‌کشتیهای بزرگ وکوچك ، چه‌آنها که محمولات تجاری مختلف داشتند و چه‌کشتیهای کوچك و زیبایی که با قالیها وبالشها آراسته شده بودند ، و به اسامی الاسد ، الغزال ... خوانده می‌شدند ، در ترعه‌ها به‌آمد ورفت وفعالیت‌ادامه می‌دادند . درقرن‌دهم سی‌هزارکشتی‌مختلف درشبکه‌ی رودهای‌قابل‌کشتیرانی در حرکت بودند که هیچ باکشتیهای امروزی قابل قیاس نبود.این‌کشتیها ، کشتیهای سماری خوانده می‌شد و سماری نسبت است به سمارکه فرومایگان(سومر)می‌نویسند ـ منوچهری گوید :

حاسد چوپیش باشد بهتر شود سعادت　　چون‌بادبیش‌باشد خوش‌تررودسماری*

عبور از ترعه‌ها و کانالها به وسیلهٔ پلهای متعددی که ساخته بودند ، امکانپذیر بود . عرض دهانهٔ پلها در حدود ۱۰ متر بود ، و ارتفاع آنها به حدی بود که بزرگترین‌کشتیها به‌آسانی اززیرآن عبورکنند ، ولی ظاهراً به علل نظامی وسوق‌الجیشی‌اززدن پلهای سنگی روی رودهای بزرگ خودداری

---

* ـ ،روزن بخاری‌کشتی وجهازراگویند .　　برهان قاطع ص ۶۶۳

می‌کردند، ومعمولا برای عبورازاین‌رودهاچندکشتی رابه‌وسیلهٔ زنجیرضخیمی به‌یکدیگر می‌بستند، وازاین پلهای متحرك برای ایجادمحدودیتهای گمرکی واخذ (رسد) که عربان (رصد) وفرانسویان Recette گویند یعنی‌عوارض‌و حمل‌کالا ومسافر استفاده می‌کردند . برای اخذ رسد زنجیر ضخیمی ازمیان رودخانه می‌گذراندند تا بی‌جوازهیچ سفینه‌ای نتواند عبورکند . بین‌واسط‌و بصره به‌تدریج منطقهٔ باطلاقی بسیار وسیعی به‌وجود آمده بود که مساحت آن صدها کیلومتر مربع بود ، واین‌حوزهٔ باطلاقی خطربزرگی برای کشتیرانی محسوب می‌شد ، زیرا بحراخضر یعنی دریای هندعده‌ای دزد وغارتگرداشت که درترعه‌ها به‌قتل وغارت مردم می‌پرداختند ودر باطلاقهایی که در اطراف **واسط** .پدیدآمده بود ، و درنیزارها وجنگلهای آن هزاران پناهگاه مخفی ومطمئن بشکل قریه‌ها ودهات ماهیگیرنشین برای خودفراهم ساخته‌بودند ، ومعمولا به‌وسیلهٔ قایقهای سریع‌السیر پس ازغارتگری بـه‌داخل باطلاق فرار می‌کردند . بقایای این‌طوایف که ظاهــراً ازاولاد سماریان قدیم‌اند هنوز در باطلاقهای‌جنوب عراق قریه‌های متعدددارند ، ونیمه عریان‌اند وازبنات‌الماء وپرندگان باطلاقی معاش می‌کنند . به‌آنهاخوارج می‌گفتند **وصابئهٔ** اهواز وبصره نیزازهمین طوایف‌اند وواحدهای نظامی دریایی با وجود چندین سفر جنگی که علیه‌این‌دزدان انجام دادند ، نتیجه‌یی به‌دست نیاوردند . چه‌دراین منطقهٔ مرطوب ایجادحریق دشواربود . مهلبی وزیرنامداردریك‌لشگرکشی که علیه دزدان دریایی انجام داد دچارشکست و ناکامی گردید ، چه این دزدان خطرناك ازاستعمال تیرهای آتشین وپرتاب کردن بطریهای فتیله‌دار مشتعل علیه قوای نظامی باکی نداشتند .

آنان نژادی بودندکه ازعهدکلده‌وبابل تابه‌حال‌مستقل‌مانده وبه‌هیچ‌یك ازملوك مدائن‌وخلفای عرب وعثمانی وحتی به‌انگلیسیهای عراق باج وخراج نداده‌اندوگوششان به‌حرف هیچ دولتی بدهکار نیست .

فصل ششم

اداره‌ی پست

اداره‌ی پست ، ازادارات مهم مملکتی ودراختیارعموم بود. این اداره از سنتها وروشهای دیرین ساسانیان پیروی میکرد . پیکها پیوسته همه‌روزبا سرعت به‌وسیلهٔ مهاری ، اسب ، قاطر و ناوچه های پستی و گاه به وسیلهٔ کبوترهای نامه‌رسان ودرموارد استثنائی به‌وسیلهٔ علائم‌آتشین اخباروا‌طلاعات لازم رابمقصد اعلام می‌کردند .

درهریك ازمراکزمهم یك مأمور پست وجودداشت‌که وظیفهٔ اوارسال و توزیع نامه‌ها ومحمولات پستی بود. همین‌مدیران ومتصدیان پست‌خانه‌ها‌بودند که ساعت حرکت پیکهارا تعیین می‌کردند .

اشخاصی به‌اسامی فرانق دراصل فارسی (پروانه) فیج (پیك) صاغری و (چاکر وشاگرد که‌کلمهٔ آلمانی ژئگر ازآن مشتق است برای نامه رسانی استفاده می‌کردند) .

ازقاطر وجمازه برای ارسال بسته‌های پستی‌وتوسط اسب نامه‌های‌نظامی را به‌مقصد می‌رسانیدند . پول را به وسیلهٔ صندوقهای مهروموم شده باعده یی مأمورومراقب به‌طرف تحویل‌می‌دادند .

درغرب فرات واحد اندازه‌گیری فاصله‌های نقاط مختلف‌را«میل» ودر شرق‌آن‌این‌واحدرا فرسنگ‌می‌گفتند که‌معادل‌سه‌میل‌بود. درامتداد جاده‌های‌مهم اسلامی درفاصله هرمیلی، علائم ومیله‌های سنگی نصب می‌کردند به‌نام میل‌سار یا فرسنگ سار، درفاصلهٔ هردوفرسنگ یا۶ میلی اسب تازه نفسی‌بودکه‌مأمور

پست باتعویض اسب به راه خود ادامه می‌داد .

درسرحدات چین محمولات پستی مسلمین را روی مرکوب چینی می نهادند وبه‌وسیله مأمورین‌آن سرزمین به‌مقصد می رسانیدند. همچنین در سرحدات روم شرقی حمل محمولات پستی به‌وسیلهٔ مأمورین‌استنبولی صورت می‌گرفت . به‌این‌ترتیب‌باسازمانی که نام‌بردیم بازرگانان‌استنبول‌می‌توانستند به‌نمایندهٔ خود دراقصی نقاط چین درمدتی بالنسبه کوتاه مکاتبه‌کنند وجواب نامهٔ خودرا دریافت دارند [٤٤].

بین‌بغداد ورقه ودمشق ، و بین بغداد وموصل، وبغداد وبصره ، وبغداد و کوفه ، و غیره مأمورین پستی فقط طی ۲۴ ساعت مأموریت خود را انجام می‌دادند .

روی نیل ودجله کشتیهای پستی سریع السیر در حرکت بودند که ۳۰ فرسنگ یعنی ۱۸۰ کیلومتر در روز سرعت داشتند . این کشتیها مسافر نیز سوارمی‌کردند .

اعلام اخبارتلگرافی‌به‌وسیلهٔ نوروروشنایی دراستانهای غربی‌امپراطوری اسلام معمول بود . به‌این‌ترتیب یك‌خبر فوری از **سبته** واقع در مراکش در مدت‌یك‌شب به **اسکندریه** می‌رسید واخبارطرابلس‌غرب درمدت سه‌چهارساعت به‌اسکندریه مخابره می‌شد . درتمام استانها ، مخصوصاً در قسمتهای شرقی ، انتقال اخبار واطلاعات به‌کمك‌کبوترهای نامه رسان با اسلوبی صحیح معمول ومتداول بود ، مخصوصاً قرمطیها ازاین وسیله استفادهٔ شایان می‌کردند . در تمام ساعات کبوترهای نامه رسان با نامه به‌کبوترخان می‌آمدند و نامه‌های فوری راکه‌ازنقاط مختلف همراه‌آورده بودند می‌رسانیدند . غیرازاین‌سازمان رسمی‌ودولتی نامه‌رسانی ، بعضی‌ازامراومأمورین نیز به‌طورخصوصی کبوترهای نامه‌رسان داشتند . مخارج ارسال محمولات ، نامه‌ها، واخبارفوری ، پس‌از وصول به‌مقصد پرداخت می‌شد ، و همین پولها ، عایدی ثابتی برای دولتها تأمین می‌کرد . چنانکه درسال ۹۱۸ بابت عواید پست بغداد وهیت که روی فرات‌انجام می‌گرفت سی‌هزارودویست وپنجاه دینار همه‌ساله عاید دولت‌می‌شد و این مبلغ معادل یك میلیون و ۶۲۵ هزار فرانك طلا است . **ملطفه** یا نامه‌های فوری وخصوصی را نخست طومار وسپس کاملا مهروموم می‌کردند و به وسیلهٔ مأمورین‌سریع‌السیری‌که فقط برای‌تعویض مرکوب درمحلهای‌معینی متوقف می‌شدند به‌جانب مقصود می‌فرستادند .

درمراکش‌واندلس ، برای حفاظت ومهرزدن به‌نامه‌ها ومحمولات‌پستی ازموم زنبورعسل استفاده می‌کردند . این موم معجونی از لاك هندی وصمغ صنوبر باشد .

درعهد مأمون ۱۲۰ کیلو ازاین ماده‌را همه‌ساله برای ارسال محمولات دولتی خریداری می‌کردند [۵۲] . در این دوره تمام بازرگانان و بعضی از شخصیتهای متفرقه دارای مهری بودند که به‌عنوان علامت ونشانه به‌نامه‌ها و بسته‌های مربوط به‌خودشان می‌زدند .

این‌مهر، گاه روی فلزی از مس ، نقره یا طلا ویا روی یشم یا عقیق حکاکی وکنده‌کاری می‌شد وگاه مهررا نگین‌انگشتری می‌کردند . درآن‌دوره هریك ازحکاکها ونگین‌گران . دفتری مخصوص داشتند و به تدریج تمام مهرهایی‌راکه می‌ساختند نهادآن رابا تمام‌مشخصات صاحب‌آن ثبت‌می‌کردند، ونام مشتری‌خودرا می‌نوشتند وبااین دفتروسابقه اصالت‌کلیهٔ مهرهاونامه‌هایی که ردوبدل می‌شد تضمین می‌گردید .

تمام حکومتهای اسلامی، **دفتررمزی** داشتندکه درآن نامه‌های‌فوری ومحرمانه ومهم ثبت وضبط می‌شد وکلیدآن فقط دردست تنی چندازشخصیتهای مملکتی بود . این‌دفتررمز « **معما** » خوانده می‌شد . درهریك ازمراکزمهم مملکتی یك نفر به‌عنوان نماینده وکاردار به‌طور منظم گزارشهای رمز را با رعایت اختصار با سریعترین وسایل می‌فرستاد . با تغییر وزرا و زمامداران دفتر رمز تغییر می‌کرد .

فصل هفتم

معامله و خرید وفروش غلامان

دراقتصادقرون وسطایی غلامان نقش مهمی داشتند ، چه آنان کارها و پیشه‌های مختلفی راانجام می‌دادند. برخی ازغلامان در طی جنگ‌های فاتحانه بعضی دیگردرنتیجهٔ چپاول وغارتگری به‌چنگ عربان افتاده بودند،وعده‌ای دیگرازغلامان را ازدیگرملل غیرمسلمان خریداری می‌کردند . درآن دوره معاملات وسیعی روی غلامان انجام می‌گرفت.مسیحیان لبنان وبیشتریهودیان واسطهٔ این‌نوع معاملات بودند . نمایندگان دوقوم یهودی ونصاری به‌اروپای مرکزی می‌رفتند وازشهرهای‌پراگ،ماگدبورگ،اکس‌لاشاپل(اقش) ژنو،ونیز (وندك) وژن (جنوه)که مرکزتجمع بردگان بود،عدهٔ زیادی غلام خریداری می‌کردند.این هیئت‌هاپس‌ازپایان معامله ازطریق دره‌ی«رن»و«وار» مراجعت می‌کردند.درناحیهٔ واردجوانترین غلامان را «اخته» می‌کردند وسپس‌آنها را به‌قرطبه،استنبول ومصرمی‌فرستادند.ازافریقا نیزعدهٔ‌کثیری غلام سیاه به‌اقطار عالم‌گسیل می‌شد . بااینکه مسلمانان حق فروش فرزندان خودرا نداشتند و قوانین‌اسلامی خرید وفروش مسلمانان را منع می‌کرد، قرامطه بدون رعایت این اصل یك‌بارکاروان مکه راپس‌ازعبور ازصحرای عربستان مورد نهب و غارت و دوهزار مرد وپانصدزن زندانی را درمعرض خرید وفروش‌قراردادند.

ذمیان یعنی ملتهای تحت‌الحمایهٔ اسلامی‌نیزمورد معامله وخریدوفروش قرارنمی‌گرفتند.عده‌ای غلامان را برای‌انجام‌کارهای داخلی منزل ، یابرای

حفظ جان‌خود و یا نگهبانی ودربانی‌ویا به عنوان خواجهٔ حرمسرا نگهداری می‌کردند . برخی دیگرغلامان راکرایه می‌دادند ویا ازحاصل‌کاروفعالیت‌آنها بهره‌برداری می‌کردند .

مثلا غلامی که به فن خیاطی‌آشنایی داشت ناگزیربودکه ازمزدروزانهٔ خود دو درهم به صاحب خود بپردازد ، و بقیه را بمصرف شخصی برساند. غلامان سیاهی‌راکه‌اززنگبار(قنبله)می‌آوردند، بیشتربرای فعالیتهای‌کشاورزی یاکارهای شهری مورد استفاده قرارمی‌دادند ، ازغلامان فرنگی وورومی‌وهندی برای‌کارهای فنی وصنعتی ، وازکنیزان‌برای‌ادارهٔ اموردداخلی منزل‌وپخت‌وپز استفاده می‌کردند و یا آنان را به حفظ و حراست اطفال وادار می‌کردند. خراباتها مطلقاً ازکنیزکان وجواری مرکب بود ، در خدمات نظامی نیز از غلامان استفاده می‌شدوحکومت‌ها ،گاه عده‌یی ازغلامان را برای انجام‌خدمت سربازی خریداری می‌کردند . درهرشهربازارمخصوصی برای غلامان وجود داشت واشخاصی که مایل به خرید غلام‌بودندبه‌آنجا می‌رفتند ، درهریك‌ازاین بازارها یك نمایندهٔ رسمی مأموربودکه درقیمت وطرزمعامله نظارت کند واز اختلاف‌ومشاجرهٔ احتمالی‌طرفین معامله جلوگیری‌نماید . درکوی‌برده‌فروشان شهرسامره‌بهترین معاملات‌درتیمچهٔ‌بزرگی انجام‌می‌گرفت .درطبقهٔ‌پایین‌تیمچه غلامان‌عادی راگروه‌گروه‌می‌فروختند ،ودرطبقات بالاترغلامان‌ممتازوگرانبها مورد داد وستد قرارمی‌گرفتند . درقیمت غلامان شخصیت وارزش عمومی‌آنها واصل عرضه وتقاضا مدخلیت داشت . غلامان ترك آسیای مرکزی و اسلاوها (صقالبه) را بیشتردرخدمات نظامی مورد استفاده قرارمی‌دادند .

درسال ۹۲۴ یك‌غلام قوی هیکل حبشی ۱۸ دینار ودرهمان سال‌درعمان یك غلام سیاه خوب بین ۳۰ تا۳۵ دینارویك‌کنیزخوشگل‌سیاه نوبه‌یی(درمصر) معمولا سیصددینار ویك‌کنیزسفیدعادی و بی‌هنر هزاردیناروگاهی بیشترمورد معامله وخریدوفروش قرارمی‌گرفت .کنیزازیبا وجوان را با دقت‌ومراقبت بسیارمورد‌تعلیم وتربیت‌قرارمی‌دادند. آنهارا به معرض نمایش‌میگذاشتند وطرز تبسم‌وخندیدن وراه‌ورسم‌رقصیدن‌وآوازخواندن ونواختن‌موسیقی رایادمی‌دادند، قیمت‌اینقبیل‌کنیزان‌به درجهٔ زیبائی وهنرمندی‌ولیاقت‌آنان بستگی داشت .در سال۹۱۲برای خرید یك‌کنیز خوش آواز، سیزده هزار دینار وبرای خرید کنیزی‌دیگرچهارده‌هزاردینارپرداختند.اینقبیل‌کنیزان‌موقعیت‌اجتماعی ممتاز داشتند . بسیاری ازآنان به زوجیت اربابان خود درمی‌آمدند . برده‌فروشان

عشوه‌ها به‌کار می‌داشتند یعنی با فریبکاری و زبانی ملایم مشتریان ساده لوح خود را فریب می‌دادند. آنهاکالای جاندارخود را با دقت ومراقبت بسیار به مشتریان عرضه می‌کردند. موی زنان موی زرد را با دارو سیاه جلوه می‌دادند، زیرا دراین دوره سبزه‌ها بیشتر مورد توجه بودند. ریش و سبیل پسران را می‌کندند ولباس‌آنها را با پوشال و پنبه وپیزر، موزون و متناسب جلوه‌گرمی‌ساختند، وآنان را برحسب سن وموقعیتی که داشتند، به‌کمك بزك وآرایش بهترازآنچه بودند وامی‌نمودند. بعضی ازفروشندگان چنان‌بی‌پروا وطماع بودندکه به پسران جوان لباس زن می‌پوشانیدند وگاه زنان‌رابجای پسران عرضه میکردند، به همین علت مشتریان نیز به آنها اعتماد نداشتند و گاه پزشکی را همراه خود می‌آوردند تا غلام و کنیز را از جهات مختلف معاینه کند.

علاوه براین‌کتابها ومنابعی درزمینهٔ نژاد شناسی دراختیار خریداران بود وآنها بکمك‌این منابع می‌توانستند، اطلاعات‌کلی وعمومی ازخصوصیات اخلاقی غلامان و کنیزان مختلف به دست آورند. صاحب قابوسنامه برخی را در باب بیست و سوم کتاب خود «اندر برده خریدن وشرایط آن» تلخیص‌کرده است. مثلا درموردکنیزان هندی نوشته شده بودکه‌آنها آرام‌و خوب و نجیب هستند وبرای تربیت اطفال مناسب‌اند. و غلامان هندی نیز صنعتگران وهنرمندان قابلی هستند ـ کنیزان سندی قدوقامتی ظریف و مویی طویل داشتند ودرطباخی زبردست بودند. بهترین زنان خوش‌آوازرا بایداز مدینه خریداری‌کرد. غلامان سیاه ،لاابالی وبی‌قیدند وتنها هنرآنها رقاصی است، دندانهای آنها زیباست، ولی از زیر بغل آنها بوی نامطبوع استشمام می‌شود.

غلامان حبشی‌دزدند وهرگزپول رانباید به‌دست‌آنها سپرد. ـ ترکها ازلطف وزیبائی برخوردارند، رنگ آنها سفید و چشمی زیبا و خوش‌حالت دارند. پاکیزه و درکار پخت وپززبردست، ولی مقتصد وصرفه‌جو نیستند. رومیها، زیرك ومؤدب وفراموشکارند ،آنها برای مدیریت مهمانخانه خیلی مناسبند. غلامان ارمنی از تمام غلامان سفید پوست بدترند، همانطور که غلامان زنگباری نیز از غلامان سیاه ناسازگارترند. غلامان ارمنی اکثراً تنبل، خشن ودزدند. اگر به غلام ارمنی یك ساعت استراحت‌بدهی‌دیگراوتن به‌کارنمی‌دهد. فقط موقعی‌کارمی‌کنندکه ازارباب خود بترسند.

درهیچ‌یك از منابع از بدرفتاری‌ارباباں نسبت به‌غلامان و کنیزان سخنی درمیان نیست . اگر درمحضر قاضی غلامی ثابت می‌کرد که ازطرف خواجه‌اش مضروب شده است ، قاضی بیدرنگ فرمان‌آزادی اوراصادرمی‌کرد[۵۹]. بسیاری ازمردم به‌موجب وصیت‌نامه پس‌ازمرگ خود به‌غلامان آزادی می‌دادند. بعضی غلامان رامی‌خریدند وسپس به‌آنان‌آزادی می‌دادند ، این کار نوعی استغفار ازگناه تلقی می‌شد. مردم چنین‌عمل جوانمردانه‌ای را می‌ستودند . بینوایان کبوتر یاگنجشکی را می‌خریدندوآزادمی‌کردند .

این‌هم درردیف کفاره دادن بود . ازآنچه گفتیم می‌توان نتیجه‌گرفت که دراسلام موقعیت‌غلامان چندان‌بدنبود، بعضی‌ازآنها به‌مقامات مهم‌می‌رسیدند ومورد رشك و حسد آزادگان قرار می‌گرفتند ، یعنی همیشه به‌کارهای پست ناسالم وپرمشقت گماشته نمی‌شدند .

شرایط زندگی‌آنها بالنسبه خوب بود، وبهیچ‌وجه موقعیت‌آنها باغلامان یونان وروم قدیم قابل‌قیاس‌نبود ، زیرا غلامان درروم قدیم حتی نمی‌توانستند اندیشهٔ فرار را به خود راه بدهند . رومیان قدیم غلام وکنیزراماشین وحیوان دانسته و برای او روح و عواطف بشری قائل نبودند و می‌توانستند اورا بی‌هیچ مسئولیتی بزنند وبکشند ، ولی دراسلام این‌چنین نبود سهل‌است دراسلام آزارکردن حیوانات هم‌گناه شمرده می‌شد . اگرغلامان در ممالك اسلامی بدین اسلام می‌گرویدندکما بیش موقعیت اجتماعی‌آنان بهبودمی‌یافت وباآنکه کاملا آزاد نمی‌شدند ، می‌توانستند مانند مردم آزاد زندگی عالی و رضایت‌بخشی به‌دست‌آورند . غلامانی که درفعالیتهای نظامی شرکت‌می‌کردند، به‌مقام افسری وفرمانروایی می‌رسیدند وبه‌طوری‌که آدم متز «Mez» مورخ متذکر شده است بعضی ازغلامان خلفا به‌مقام سپهسالاری و استانداری مناطق مهم نایل‌آمده‌اند [۶۰] . وسرنوشت بعضی ازغلامان دیلمی وصقلاوی وترك‌چنان عالی بودکه حتی‌اشراف عباسی وعلوی یعنی بازماندگان محمد (ص) به‌وضع آنان رشك می‌بردند. درطی‌قرون مورد مطالعهٔ ماکه‌اصول دموکراسی کمابیش حکومت داشت ، عنوان غلامی مانع پیشرفت و ترقی بردگان نبود ، بلکه برعکس‌تحت‌این عنوان بهترمی‌توانستندکسب قدرت وثروت نمایند. کشورهای ثروتمند عالم اسلام نظیرمصر ، وقارهٔ هندوستان مدتی دراز به‌دست **ممالیك** اداره ورهبری می‌شد . درسرزمین اندلس صقلابیان یعنی غلامان «اسلاو» تا مرحلهٔ اشرافیت حقیقی پیش رفتند . فقط حلقه‌یی که به‌گوش یك غلام بوداو را از افراد آزاد مشخص وممتاز می‌نمود .

فصل هشتم

پول وبانك

تا قبل ازقرن دهم ثروت ودارایی اشخاص رادرممالك اسلامی بـه زر سفید یعنی باسکهٔ **نقره** یعنی«**درهم**» می‌سنجیدند . ازآغازقرن دهم میزان ثروت را به **زر سرخ** یعنی با سکه «طلا» یعنی «**دینار**» تخمین وبرآورد می‌کردند . این روش به خصوص در استانهای غربی معمول بود[٦١]. در ممالك شرقی‌فرات فقط به‌حسب عادت قدیم ، درهم جریان داشت . درآسیای‌مرکزی یعنی درمنطقهٔ قدرت جنگاوران پارت ، ساسانیهاوترکها سکه‌های مسی رانیز در معاملات به‌کار می‌بردند ، ولی درمناطق غربی فرات مخصوصاً دردره نیل که مرکز سرمایه‌داران شرق میانه بود، فقط باسکه‌های طلا داد وستدمی‌شد. **دینار مغربی** ازپایان قرن دهم به‌تدریج درآنجا متمرکز گردید ، زیرادر اثراستثمار بیرحمانه‌ای که‌ازعهد **بطالسه** رواج داشت ، کشاورزان به صورت کارگر سرمایه‌داری درآمده بودند . در هندوستان (قسمت سند) وضعی مشابه آنجا داشت واهالی‌بومی این‌ناحیه‌که به‌صورت حمال‌وبارکش درآمده‌بودند، سکنهٔ واقعی محل به‌شمار می‌رفتند .

درمورد عراق عرب وبه‌خصوص حدود فرات که میدان همیشگی جنگ بود ، چون کارگر به‌اندازهٔ کافی‌نبود ، عده‌ای از سیاهان زنگباری را برای کشاورزی آورده بودند وچون این جماعت بااندیشه‌های **سوسیالیستی** قرن نهم آشنائی داشتند ، سرانجام سربه‌شورش برداشتند **وقتل** عام شدند . به‌این ترتیب باید گفت که این‌ناحیه کشور مناسبی برای سرمایه‌داران عصر نبود .

اینهاست دلایل ظهورتنکه (پول‌هندی) ودینارمصری یادینارمغربی که در حکم دلار عصر ما بود[۶۲] ، وچون این‌پول‌بالنسبه خالص بود ، درتمام ممالك‌اسلامی رواج داشت .

دینار به‌طورفرضی‌درحدودسال ۹۰۰میلادی ، سیزده درهم ارزش‌داشت. اما ازسال ۱۰۳۶ بهای‌آن مورد توجه ملل‌شرقی اسلامی قرارگرفت ، زیرا به تدریج که سکهٔ نقره تنزل می‌کردمظنهٔ طلا بالا می‌رفت وبه‌زودی دینار۱۳ـ درهمی قیمتش به ۲۵ درهم رسید ، و بعد بهای آن به ۴۰ و ۱۵۰ درهم نیز بالا رفت[۶۳]. درسال هزارمیلادی مأمورین محافظ‌خلیفه علیه این‌وضع‌اعتصاب واعتراض‌کردند[۶۴]. ــقبل‌ازظهوروبسط‌بورژوازی یعنی طبقهٔ‌متوسط معاملات در اسلام بیشتر جنسی بود ، گواینکه شفاهاً یاکتباً قیمت جنس را به‌درهم یابـه دینار تعیین می‌کردند. مثلا دولتهابه‌کارمندان وسربازان غله ولباس می‌دادند وآن را به حسب دینار یا درهم محسوب می‌کردند .

ــدردورهٔ بورژوازی چون مردم به زرسفید یاسرخ معتاد شدند، درعمل مسکوکات رواج یافت.فقط درمیان تجارمعـــاملات روی **سند و اعتبار** یعنی **امضا** انجام می‌گرفت که به‌جای اسکناس یاچکهای خصوصی رواج‌داشت . اما به‌مرور که مخارج دولتهای اسلامی زیاد شد ، خلفا وامرا و ارباب دول درسیم وزرغش‌کردند ، یعنی مس‌راداخل درسکه‌هاکردند وازعیاردرهم‌ودینار کاستند . این‌امر موجب تنزل اعتبار واقتدار رژیمهای دموکراتیك گردید . چنانکه ضعف وسقوط سامانیان وآل‌بویه وفاطمیان مصر ازلحاظی نتیجهٔ تورم پول درهم ودیناربود ، گواینکه علت اصلی توسعه تمدن وشهرنشینی وگرانی ارزاق وخواربار وبهای‌مستغلات وتنزل قیمت زمین زراعتی‌واملاك بود ، زیرا که هرچه و هرکجا **تمدن** پیشرفت کند ، مردم هواخواه زندگی در شهر ها می‌شوند واززراعت فرار می‌کنند . ناچار قیمت مساکن شهری ودکانها بالا می‌رود وبهای املاك مزروعی تنزل می‌کند ، پس ازآنکه تمدن وشهرنشینی فزونی گرفت تورم سرسام آور مسکوکات امرعادی شد در نتیجه حکومتها و دولتهای دیکتاتوری (سلطنتی) شد وسلاطین املاك دولتی را به اسم و عنوان (نان پاره) یعنی **اقطاع** میان نوکران نظامی و غیرنظامی خود تقسیم‌کردند وعملاپس‌ازصدوپنجاه سال‌دموکراسی‌وحکومت بورژوازی ، تمام ممالك‌اسلامی به‌حال‌نیمه فئودالی برگشتند (دوره‌سلجوقی) . تااینکه پس‌ازآمدن واستقرار مغولان شرایط فئودالیزم کامل ایجاد گردید ، یعنی علاوه بر املاك مزروعی

که ازآن پس به‌عنوان نان پاره تقسیم می‌شد ، حتی‌برزگران را هم به‌عنوان **رعیت** مانندگله‌گوسفند میان امرای نظامی وغیرنظامی قسمت کردند . به‌این شکل مشکل‌تورم پول که‌آل‌بویه وسامانیان را دچاراضمحلال ساخت به‌سهولت حل گردید ، واسلام به‌وضع دورهٔ ساسانیان سهل‌است ، به‌وضع دورهٔ اشکانیان بازگشت نمود .

به فرض اینکه اسکناس رواج یافته بود ، بازهم مشکل اقتصـادی حل نمی‌شد زیراکه زر سفید وسرخ به‌خـودی خود شکم مردم را سیر نمی‌کند . پول تنهاعلامت معامله‌است، چنانکه‌میزان‌الحراره فقط علامت سرماوگرماست وموجد آن نیست . درجامعه‌ای که ۹۹۹ نفرکارکنند نفرهزارم در رفاه کامل به زندگی متجملانه ادامه می‌دهد ، درجامعه‌ای که ۹۹ نفرکارکنند بازهم‌نفر صدم دررفاه است ، ولی‌هرگاه کار به‌جایی رسد که ۵۰ نفر بخواهند دررفاه باشند وپنجاه نفرکارکنند ، امرصورت دیگر پیدامی‌کند . اگرقرارباشدفقط ۳۰ نفر کارکنند و ۷۰ نفر بیاسایند آن جامعه سر نگون می‌شود ، جامعـهٔ بورژوازی‌سامانیان وآل‌بویه وفاطمیان مصربه‌همین علت **فقدان تعالی** میان کارگر وکارفرما سرنگون وبه‌جامعهٔ نیمه فئودال سلجوقیان منجرشد، و مآلا آن جامعهٔ نیمه فئودال هم درنتیجهٔ سیر مکانیکی وطبیعی‌خود به‌جامعهٔ فئودال دورهٔ مغول منتهی گردید .

درعصر **بورژوا فئودال** سابق‌الذکر همه ساله درایام زیارت مکه ، مظنهٔ دینار ترقی می‌کرد و صرافان و بانکداران با بی‌صبری انتظاراین ایام را می‌کشیدند[۶۵] .

در دوران خیلی قدیم تجارت نقره درخاورمیانه درانحصار ودر اختیار خارجیها بود . درخراسان درکشورکیان بلخ و سجستان تجار و بانکداران جملگی هندوبودند وبرخی ازبتکده‌های شمنان به‌صورت بانك ومرکزصرافی درآمده بود . کلمهٔ هندی سمسارا یا انتقال ارواح که آن را بفارسی‌وعربی سمسارمی‌گویند سرانجام درآنجا به‌معنی سوداگری وداد وستد پولی شد. در عراق در سرزمین پارتها واشکانیان وساسانیان این‌تجارت در دست رومیان و شامیان بودکه با رونقترین وآبادترین کوی‌آنها بیت شلوقا (یعنی‌محلهٔ‌غربی مداین) بود . فقط یهودیان نهرسودا که درانجیل (پارسیان) فاریسیهانامیده شده‌اند ، باآنان رقابت می‌کردند . فاریس‌به‌زبان آرامی به‌معنی پارس‌است.

اینهاکه بمنزلهٔ لمبارهای* ایران بودند ، درفلسطین محترم شمرده می‌شدند. قبطیها نیزهمین لیاقت و استعداد او را داشتند ، ولی منحصراً در درهٔ نیل فعالیت می‌کردند.

دردورهٔ اسلامی وضع اندکی تغییریافت ، عده‌ای از ایرانیان‌که تا آن دوره میان غلام‌زراعتی «سرف» وخداوند رعیت «سینیورفئودال» تقسیم‌می‌شدند براثرتکامل تاریخی به‌صورت بورژوا یعنی **تاجروشهرنشین** درآمدند . و این وضع به‌خصوص برای ایرانیان جنوب غربی وفارسها پیش‌آمدکه‌به‌تدریج درمقام رقابت بااهالی سند برآمده بودند که در حقیقت بازماندگان هند و سجستانیها وشامیان سواحل ویهودیهای قدیم بودند . ولی‌دراین دوره آنها سرمایه‌داران بزرگی درجهان اسلامی بودند . در افریقای شمالی آنها رقیبی نداشتند ، در کشورهای حدود مدیترانه مخصوصاً دراندلس ، آنها بانکهای بزرگ رادرانحصارخود داشتند ، ودرنتیجه همین تسلط اقتصادی درحکومتها نیز نفوذ داشتند . بعضی ازاین سرمایه‌داران به‌مقام وزارت نیز رسیده‌اند ، مانند ابن‌شبروط یهودی (۹۸۰) وزیرخلفای اموی اندلس وابوالفرج‌یعقوب ابن‌یوسف بن‌کلس یهودی بغدادی ، صراف ممتازی‌که از۹۷۹ تا ۹۸۴وزارت عزیزفاطمی یا (عزیزمصر) راداشت . درآن عهد اینها نقش دیسرائیلی وزیر ویکتوریا ملکهٔ انگلیس یا روچیلد صراف الممالك ناپلئون سوم فرانسه را بازی می‌کردند .

دراسلام سازمانهایی نظیرصرافخانه یوسف‌بن بنخاس یاهارون‌بن‌عمران که ازبانکداران بغداد بودند ، به‌عنوان جهبذ یا متصدی بانك ملی (صراف الحضرة) شهرت داشتند وامورمالی درانحصار ایشان بود .

صرافان اهواز یاشوش نیز شهرت داشتند وشوشتر یا شوش مراکش (سوس‌الاقصی) یادگارآنهاست ، زیراکه تجارت طلای افریقادرشهرسجلماسه جنوب مراکش درتحت کنترل اهوازیان بود و فاطمیان مصر را آنها روی کارآوردند .

این‌صرافخانه‌ها به‌دولتها نیزقرض می‌دادند وچنانکه گفتیم دولت شیعی اسماعیلیه مصرراصرافان‌اهوازبادادن اعتبارهای‌کلان برسرکارآوردند،چنانکه ناپلئون سوم بانك روچیلدراروی‌کارآوردوازامپراطوری اونهایت‌درجه‌استفاده

---

* اقوامی از نژاد ژرمن بودند که بین رودالب وادر مستقر شدند و حکومتی مقتدر پدیدآوردندکه سرانجام بدست شارلمانی ازهم فروریخت. مترجم

را کرد .

درهمین دوره یهودیان به‌عنوان مأمورین وصول مالیات و برده فروش درجهٔاول درایران‌وآسیای مرکزی ازدیگران مشخص‌بودند. درقرن‌سیزدهم، ازچندتن ازیهودیان بخارا نام می‌برند که پس‌ازتسخیرچین‌ازطرف مغولها ، درآن سرزمین مانند یك سرمایه‌دار بزرگ به‌کاربانکداری ووصول مالیات مشغول بودند . دراصفهان هیئتی ازبانکداران وتجاریهودی متمرکز بودند ، آنهاصنایع قالی‌بافی را در ستریعنی شوشتر (اصطخر فارس) وخوزستان تحت نظر وانحصار خودگرفته بودند . همچنین عده‌ای ازیهودیان صید ماهی و مروارید را درددریای احمر دراختیار خود داشتند . همینها باکشمیر و ملل مسیحی‌غرب روابط تجاری تقریباًانحصاری داشتند . برای‌اینکه شمنان‌کشمیر وترسایان فرنگ از مسلمانان متوحش بودند ، و می‌ترسیدند که اسلامیان کشورشان را تسخیرکنندوابداً چنین وحشتی را از یهودیها نداشتند . علیهذا یهودیان میان‌شمنان‌واسلام وفرنگیان واسلام گاهگاهی به‌شغل‌پرمنفعت‌جاسوسی علی‌الخصوص جاسوسی اقتصادی ونظامی نیز می‌پرداختند .

درمصرقدرت یهودیان درقرن دهم فزونی گرفت. ناصرخسروبرای‌آنکه اشاره‌ای به‌ثروت ووضع زندگی‌آنهاکرده باشد ، حکایت می‌کندکه درفسطاط یعنی درقاهره قدیم ، یکی‌ازآنها بالای بام صرافخانه‌اش سیصددرخت خرمارا درسیصدصندوق بزرگ ازنقره خام نشانده بود واویکی‌ازکمترین‌بانکدارهایی بودکه‌درتحت تبعیت حکومت‌اسماعیلیان مصربه‌دادوستداشتغال داشتند .

شرعاًوام دهندگان طلا حق‌نداشتند ازطلبکاران خود طلاعوض‌بگیرند، مبادا که ربا واقع شود. این‌قاعده درموردتمام فلزات ، موادغذائی‌وکالاهای دیگرنیز صادق بود ، ولی ازاین اصل نباید نتیجه‌گرفت که قوانین مذهبی ، **تجارت پول وربح**آن را قدغن‌کرده‌است ، خیرچنین چیزی نیست ،آنها منفعت وبهرهٔ خودرا ازهمان فلزی‌که قرض‌داده بودند ، دریافت نمی‌کردند، بلکه اگرمقداری‌زرسرخ به‌کسی‌قرض می‌دادند ،منفعت‌آن را به‌شکل**زرسفید** می‌گرفتند واین ربح را مشروع وچنین تجارتی را شرافتمندانه می‌شمردند، ولو بالفرض نرخ ربح **صد در صد** باشد . بااین مثال می‌توانیم به روش خدعه آمیز رباخواران آن دوران پی‌ببریم .

ربح پول سی درصد بود واین بهره‌یی بودکه یهودیان مطالبه‌می‌کردند ولی بانکداران وصرافان مسیحی از همکیشان خود فقط بیست در صد مطالبه

می‌کردندواین عمل‌را نوعی‌جوانمردی‌می‌دانستند. قرضه گرفتن در آن‌دوران کار سهلی بود. صرافان‌وبانکداران‌پول کافی‌دراختیارداشتندوبسیاری‌ازمردم ازطریق صرفه‌جوئی ثروتی‌می‌اندوختند، وبه‌دستیاری صرافان مشغول تجارت‌می‌شدند. این نوع کسب وکار را « مکسب » می‌نامیدند .

درهرشهر بزرگ، بازاری به‌نام بازارصرافها یا سوق‌الصیارف وجود داشت که بعضی ازآنها درشهرهای مختلف شعبه داشتند ، وهر صرافخانه در شعبه‌ای ازامور اقتصادی وکدخدایی‌تخصص داشت ! یکی‌درتجارت شام ومصر ویکی در تجارت هند، یکی در تجارت ماوراء النهر و چین و ... پول این مؤسسات‌بانکی دررشته‌معینی ازفعالیتهای‌اقتصادی‌مورد استفاده قرارمی گرفت. بانك ملی را جهبذه (گاهبذی) می گفتند . درعهد ساسانی گاهبذ درست‌معنی بانکدار می‌داد زیرا که (گاه) به‌معنی بانك ایتالیایی و تراپیزوس یونانی ، به‌معنی میز است. لیکن‌دربغداد جهبذ بانکداررسمی خلیفه وبه‌اصطلاح دورهٔ صفویه به‌معنی معیر الممالك بود که بعیار مسکوکات رسیدگی می‌کند و حقی برمی‌دارد .

درسال ۱۰۵۲ بازاراصفهان دارای دویست صرافخانه معتبربود ، ولی بزرگترین مراکزبانکی امپراتوری خلفا، بصره بود . درآنجا بانکداران معروف سندکه ازاعقاب واحفاد هند وسجستانیها بشمارمی‌رفتند متمرکزبودند و این صرافهای سندی اجداد صرافهایی هستند از دین (جین) که فرنگیان به آنها بانیان می گفتند ، وتاکنون صرافی هند در انحصار آنهاست . آنهـا هستند که انگلیسهارا ازهندطرد واخراج کردند ، بهترین ومهمترین‌بانکهای این دوره ، بانکهای سیراف وعدن بود ، این بانکها دارای آن چنان‌شهرتی بودند که می‌توان آنها را با بانکهای امروز امریکا وسوئیس مقایسه‌کرد ، بانکداران ایرانی نه‌تنها درطرابلس ، و صور وصیدا فعالیت می‌کردند بلکه دامنهٔ فعالیت آنها به‌اندلس ومراکش نیز کشیده شده بود . بانکهای فسطاط یاقاهرهٔ قدیم نیز فراوان ومتعددبود . دراین بانکها عدول یا سوگندخورده‌ها اختلافات بازرگانان را حل و فصل می‌کردند. در این دوره ارامنه کارهای نظامی و سوق الجیشی انجام می‌دادند ، و عده‌ای از آنها در نیروی جنگی استنبولیان کار می‌کردند ، جمعی از آنها در قوای نظامی خلفای فاطمی دیده می‌شدند . ارامنه درکارهای صنعتی وحرفه‌ای نیز دست داشتند و احیاناً به کارهای تجاری کوچك نیز می‌پرداختند ، چنانکه در قرن نهم بلغارستان

را زیر نفوذ خودآوردند . نیروی اقتصادی و گاهندی وکدخدائی آنان از قرن چهاردهم به‌بعد تکامل یافت . پس ازتصرف استعماری قاره هندوستان در قرن یازدهم ، سرمایه داران مسلمان به‌آنجا روی آوردند . درقرن ۱۳جمع کثیری ازمهاجرین شرق میانه منجمله اسماعیلیان که از حمله‌ی مغولهافرار کرده بودند ، به‌شهر دهلی روی‌آوردند . به‌این‌ترتیب نه‌تنهاعده‌ای ازمردم بلکه سرمایه‌های آنها نیز در این خطه متمرکز گردید . و دهلی به‌صورت « وال استریت » سوق الصیارف نیویورك درآمد . علاوه براین چون مردم دیگر ممالك اسلامی راجع به ارزش طلای مصر و هندوستــان غلو می‌کردند آخرین تخصص‌های‌بازرگانی‌وصنعتی‌وکلاثروت ملی که دراثرحملهٔ مغول‌دچار بی‌اعتباری کامل شده بود، به سوی دهلی و قاهره روان گردید. دراین دوره سکهٔ طلای‌هند ، همترازدینار مصربود ،که در این هنگام « اشرفی » نامیده می‌شد و این نام مأخوذ از الاشرف (۱۲۹۰-۱۲۹۳) سلطان مملوك است‌که نه‌تنها برفرانکهابلکه برمغولها نیزفائق‌آمد.یك‌روی دیناراونوشته‌بود (محمد رسول‌الله) وروی دیگر(ضرب بالاسکندریه فی‌الدولة الاشرفیه) . وزن‌اشرفی یك مثقال بود ودرایران آن را (درست زر) می‌گفتند .

پول طلا ونقره دراسلام درحکم کالا و متاع بود و همواره ارزش آن باوزن معین می‌شد . عمل عمدهٔ صرافان خرده کار تعیین عیارآن وبه‌اصطلاح **سعر** آن بود ، که اکنون **ارز** گویند ، یعنی سیم وزر را تسعیرمی‌کردند. معذلك حکومتها ودولتهای شرقی به‌دوعلت سکه می‌زدند یکی‌ازاین جهت‌که روی سکه‌های رایج نام پادشاه وقت حك شده بود ، دیگرآنکه نام پادشاه و حکمران هرمنطقه درروی سکه اعتبارقانونی‌مسکوکات رایج راتأمین‌می‌کرد. با این‌حال بعضی ازکشورهای ورشکسته به عناوین ومقررات قانونی احترام نمی‌گذاشتند ومرتباً مقداری مس درمسکوکات سیم وزرخود اضافه‌می‌کردند. ولی بازرگانان نیز خبیر وبصیر بودند وسکه های تقلبی را به‌خوبی‌تشخیص می‌دادند واصولا علم معروف بجبر و مقابله ازاین فن صرافی وعیاردانی‌پدید آمد ــ صرافان نیز یکی از مهمترین اشتغالاتشان این بود که با طرق علمی وریاضی ومطمئن عیار مسکوکات را معین ومشخص نمایند .

صورت اجمالی سلسله‌ها ، حکومتها و امپراطوریها

دودمانهای اصلی‌امپراطوری های شرق‌نزدیك	نژاد	سال میلادی	ممالك، ملل‌وکشورهای مطیع وخراجگزار
ساسانیها	سجستانی	۶۴۴–۲۲۴	عراق ، سند، خراسان، عراق عجم ، ارمنستان روم ، شام ومصر
دولت شرقی بنی‌امیه	عرب بادیه نشین	۷۵۰–۶۶۱	عراق ، سند ، خراسان، عراق عجم ، ارمنستان و و قسمتی ازروم
بنی‌عباس	مخلوطی‌ازنژاد عرب وایرانی	۹۴۵–۷۵۰	عراق ، سند ، خراسان عراق عجم . ارمنستان و قسمتی‌از روم
دیالمه	ایرانیان غربی	۱۰۵۵–۸۶۴	سر زمین مستقل دیلم ، عراق عجم وفارس عراق‌و کشورهای مجاور
غزنویان	ترك وایرانی	۱۱۸۶–۹۶۲	خراسان، کشورهای شمال شرقی وهندوستان
سلاجقه	ترکمانان	۱۱۹۷–۱۰۳۷	کشورهای شمال شرقی ، ایران،عراق ، شام وروم
غوریان(شنسبانیه)	خراسانی	۱۲۱۲–۱۱۵۰	جبال غور، افغانستان ، هندوستان

دودمانهای اصلی حکومتی در شرق نزدیك	نژاد	سال میلادی	ملك اصلی و متصرفات
خوارزمیان	ترکستان	۱۲۲۰-۱۱۷۲	کشورهای شمال شرقی - ایران و عراق
قادوسپانیان	ایرانیان غربی	۱۵۵۵-۶۶۰	رستمدار واقع در شمال تهران کنونی
باوندیان	ایرانیان غربی	۱۳۳۳-۶۶۵	مازندران
فنجوریان	ایرانیان شرقی	۹۴۸-۷۵۰	تخارستان
دودمان‌چغان‌خداه	»	۹۵۱-۷۵۰	چغانیان (ایران شرقی)
شاران‌غرجستان	»	۱۱۵۰-۷۵۰	غرجستان (غرج الشار)
مأمونیان	»	۱۰۱۷-۷۵۰	خوارزم
دودمان‌شروانشاه	ایرانیان غربی	۱۰۶۳-۷۹۹	شروان
جستانیان	ایرانیان غربی	۱۰۴۲-۸۰۴	دیلم
طاهریان	ایرانیان شرقی	۸۸۹-۸۲۰	خراسان
حمدانیان	ایرانیان غربی	۹۹۰-۹۳۴	کردستان جنوبی و غربی
سیمجوریان	ایرانیان‌شرقی	۹۹۷-۸۵۰	قهستان - ایران شرقی
فریغونیان	خراسانی	۱۰۱۰-۸۵۰	خراسان گورگانان
صفاریان	»	۱۲۲۵-۸۶۷	سیستان
هاشمیان	ایرانیان غربی	۱۰۶۴-۸۶۸	دربند (قفقاز)
سامانیان	ایرانیان شرقی	۱۰۰۴-۸۷۴	ماوراء النهر

سلسله‌های مهم در آسیای مقدم	نژاد	سال میلادی	کشورهای غربی فرات
طولونیان	خراسانی	۹۰۰-۸۶۸	مصر، شام، حجاز، یمن
اخشیدیان	مخلوط از عرب وایرانی	۹۸۱-۸۴۷	مصر، شام، حجاز، یمن
فاطمیها	مخلوط از عرب وایرانی	۱۱۷۱-۹۰۹	ممالك غربی عالم اسلام، مصر، حجاز و یمن
ایوبیها	ایرانیان غربی (کردها)	۱۳۰۰-۱۱۶۸	شام، مصر، حجاز و یمن
ممالیك غربی	ترکمانان	۱۵۰۰-۱۲۵۰	» » » »

حکومتها و امپراطوریهای مسلمان در غرب	نژاد	سال میلادی	حکومتها، ملیتها و کشور های مطیع و خراجگزار
خلفای اموی اندلس	اعراب بدوی	۱۰۶۰-۷۱۱	اندلس
ادارسه	اولاد حسن بن علی (ع)	۹۲۱-۷۸۸	مراکش (حکومت) الجزایر، اندلس (امپراطوری)
اغالبه	بربر	۹۰۹-۸۰۰	امپراطوری غرب نزدیك و میانه
عبیدیان (فواطم)	مخلوط از ایرانی و عرب	۱۱۷۱-۸۱۲	آغاز از سجلماسه وقیروان و مصر و مغرب فرات
مرابطان	بربر	۱۱۴۷-۱۰۶۰	بلاد عبدالمؤمن ومراکش (حکومت) اندلس (امپراطوری)
موحدان	بربر	۱۲۷۱-۱۱۴۷	بلاد عبدالمؤمن مراکش (حکومت) غانه واندلس (امپراطوری)

نتیجهٔ کتاب

درپایان امیدواریم، این کتاب که‌حاوی‌مطالب متنوع و گوناگونی است، برای خوانندگان‌سودمندومفید وتاحدی سرگرم‌کننده باشد. ماکوشش کرده‌ایم تاکلیهٔ معایب ومحاسن جامعهٔ اسلامی رادر دورهٔ قرون وسطا در برابر چشم خوانندگان قراردهیم‌تاآنان‌بااطلاعاتی که درزمینه‌های مختلف کسب کرده‌اند، بتوانند‌دربارهٔ این‌جامعهٔ‌متغیروباشکوه، داوری‌وقضاوت نمایند، زیرابرای تقویم وتشخیص واقعی یك‌تمدن بهترین‌وسیله مقایسهٔ مظاهر گوناگون زندگی مردم آن کشور دریك‌دورهٔ معین‌بایکی ازکشورهای همجوار است . بایدتوجه‌داشت که اگراسلام قرون وسطا بسیاری ازعلوم وفنون وقواعد وشعایر وعادات‌خود را مدیون تمدنهای قبلی است، درمقابل، اروپای جدید وتازه به‌دوران رسیده نیز از دورهٔ جنگهای صلیبی به‌بعد ، مفتون مظاهر وجلوه‌های مختلف تمدن شرقی گردیده وبسیاری ازخصوصیات‌فرهنگی ملل شرقرا ازرومیان واسلامیان به عاریت گرفته است . همان‌طورکــه امپراطور آلمانی روم فــردیك دوم هوهانشتوفن فرمانروای غرب در قرن سیزدهم متذکر شده‌است ، در عصر او ملل اسلامی کامرواترین ملل جهان بودند ، زیرا ملل اسلامی درآن دوره به مراتب ازفرنگان‌آن‌عصر که تازه درراه تمدن وزندگی جدیدقدم نهاده بودند، پاکیزه‌تر ، کوشاتر، غنیتر ، دانشمندتر وبه‌کمال تمدن نزدیکتر بودند با- این حال اگر گفتن این‌مطب که درگذشته اهل‌فلان تمدن ازاهل تمدن دیگر سعیدتر وکامرواتر بوده‌اند ، دشوار‌است، لااقل می‌توانیم بگوییم که ملل‌شرق درآن دوره از سعادت نسبی برخوردار بودند . اگــر پادشاهان و امیران و فرمانروایان وطبقهٔ ممتاز آنها زندگی مرفه و آسودیه‌یی داشتند بدون شك مردم‌طبقهٔ متوسط نیزباانجام‌کارهای‌معتدل ومتناسب‌به‌خوبی زندگی‌می‌کردند. ازآزادی نسبی برخورداربودند وبرای خود تفریحاتی داشتند. علاوه براین بسیاری از عادات و رسوم معمولی مردم آن دوران که ۸ قرن پیش زندگی می‌کردند باعادات ورسوم روزمرهٔ ماکمابیش نزدیك وهم‌آهنگ است .

پایان کتاب

مآخذ کلی

Pour initier le lecteur à l'étude de l'Orient et à sa bibliographie, nous le renvoyons à V. W. BARTHOLD, *La Découverte de l'Asie*, traduit du russe et annoté par B. Nikitine, Payot, Paris, 1947, in-8°.

C. BROCKELMANN, *Geschichte der Islamischen Völker und Staaten*, Munich et Berlin, 1939, traduit en français. Payot, 1949, in-8°.

CHARLES AUTRAN, *Mithra, Zoroastre et la Préhistoire aryenne du Christianisme*, Payot, 1935, in-8°.

L'Encyclopédie de l'Islam, dictionnaire géographique, ethnographique et biographique des peuples musulmans, Leyde, 1913-1944, 5 volumes, in-8°.

GAUDEFROY-DEMOMBYNES, *Les Institutions musulmanes*, dernière éd. revue et augmentée, Paris, 1931, in-12.

IGNAZ GOLDZIEHER, *Le Dogme et la Loi de l'Islam*, traduit par J. Arin, Paris, 1920, in-8°.

C. H. BECKER, *Islamstudien*, Leipzig, 1924-1932, 2 vol.

TOR ANDRAE, *Die Person Muhammeds in Lehre und Glauben seiner Gemeinde*, Stockholm, 1918, in-8°, dans *Archiv. Et. Orient.*, t. XVI.

GAUDEFROY-DEMOMBYNES, *Le Pèlerinage à La Mecque*, Paris 1923, in-8°, dans *Annales du Musée Guimet (Bibl. Et.*, t. XXXIII).

GAUDEFROY-DEMOMBYNES, *Le Monde musulman et byzantin jusqu'aux Croisades*, dans *Histoire du Monde*, t. VII, Paris, 1931.

A. MEZ, *Die Renaissance des Islams*. Heidelberg, 1922, in-8°.

B. LEWIS, *The Origin of Isma'ilisme: a Study of historical Background of the Fatimid Caliphate*, Cambridge, 1940.

W. BARTHOLD, traduit du russe par Th. Menzel sous le titre : *Zwölf Vorlesungen über die Geschichte der Türken Mittelasiens*, Berlin, 1935, in-8°, publ. en suppl. de *Die Welt des Islams*, 1932 et s.

ABOU YOUSOUF, *Kitâb al-Kharâj*, *Le Livre de l'Impôt foncier*, traduction française de F. Fagnan, Paris 1921, in-8°, dans *Bibliothèque archéologique et historique*, t. I.

E. TYAN, *Histoire de l'Organisation judiciaire en pays d'Islam*, t. I, Paris, 1938.

B. LEWIS, *The Islamic Guilds*, dans *The Economic History Review*, 1937, t. VIII, p. 20-37.

W. J. FISCHEL, *Jews in the economic and political life of mediaeval Islam*, Londres, 1937, dans *Royal Asiatic Soc. Monogr.*, 22.

A. S. TRITTON, *The Caliphs and their non-muslim Subjects*, Oxford, 1930.

W. HELLIGE, *Die Regentschaft al-Muwaffaq's: ein Wendepunkt in der Abbassidengeschichte*, Berlin, 1936, in *Neue Deutsche Forschungen*.

L. BOUVAT, *Les Barmécides*, Paris, 1912, in-8°.

S. S. NADVI, *The Origin of the Barmakids*, in *Islamic Culture*, 1932, t. VI, p. 19-28.

H. BOWEN, *The Life and Times of Ali ibn'Isa, the good Vizier*, Cambridge et Londres, 1928.

H. F. AMEDROZ, *Abbasid Administration in its decay*, in *The Journal of the Royal Asiatic Society*, 1913, p. 823-842.

G. VAJDA, *Les zindiqs en pays d'Islam au début de la période abbasside*, in *Rivista degli studi orientali*, t. XVII, p. 173-229.

L. MASSIGNON, *La Passion d'al-Hallâj, Martyr mystique de l'Islam*, Paris, 1922, 2 vol., in-8°.

فهرست اعلام

آ

الف

ب

پ

ت

ز

س

ش

ص

ك

گ

ل

م

هـ

ی

لطفاً نادرستی‌های چاپی زیررا درمتن کتاب اصلاح فرمائید

درست	نادرست	صفحه	سطر
پاریس	پارس	۴	آخر
الخراز	الحراز	۷	۲۳
عملداران	علمداران	۸	۱۵
غدای	لباس	۱۰	۲۴
جوکی	جوگی	۱۱	۱۷
هنگامی	هنگاهی	۱۵	۱۵
در	از	۲۹	۵
نداشتند	نداشته	۴۳	۷
روان را	روان	۳۷	۴
صابئان	صائبان	۶۶	۲۱
صابئین	صائبین	۶۷	۲۰
ناوسهایی	ناوسهایایی	۷۰	۱۳
ستیان	سنیان	۷۸	۳
کفش	نقش	۷۹	۱۲
بانوان	بلنوان	۸۰	۲
تنبول	نتبول	۸۳	۲۶
استردار	استرداد	۹۱	۲۵
ایران	ایوان	۱۲۳	۹
تناسح	تناسخ	۱۳۴	۲۶
الحاوی	الحادی	۱۳۶	۲۳
جنگی	دیوان	۱۵۸	۲۲
جمله	جلمه	«	۷
مجنون	مجبون	۱۶۳	۶
باب پنجم	باب چهارم	۱۸۳	۱
که بسی	بس که	۲۱۵	۲۵
مهلبی	مهلتی	۲۱۶	۲۸
باب ششم فصل اول	فصل ششم	۲۴۲	۱
آبش	آتش	۲۴۸	۲۴
کرت	کرد	۳۳۲	۷
منطقه	دولت	۳۶۰	۲۸
دستگاههای	دستگهاهای	۳۷۶	۱۲
بطریق	به طریق	۳۸۶	۳
بار	باشه	۳۹۱	۲۰
تعادل	تعالی	۴۲۲	۱۴
متصدی	متصسدی	۴۲۳	۲۰